695

حدیقة الصفا
ج
بهار دریاسا
یوسف علی خان

حدیقة الصفا
ج
بهار دریاسا
یوسف علی خان

ج ۴

ح ۵
۲۶
۶۹۵

695

حدیقة الصفا

۵

بهادرپاشا

یوسف علی خان

حدیقة الصفا

۵

بهادرپاشا

یوسف علی خان

حدیقة الصفا
جلد دوم

بسم الله الرحمن الرحیم

جلد دوم حدیقة الصفا مشتمل بر ده روضه روضه اول در ذکر حالات صاحبقران سکندر بسه و چه
روضه اول در بیان نسب صاحبقران و حالات آن پادشاه عالیشان

قطب الدین امیر تیمور کورکان بن امیر طراغای نویان بن امیر برکل نویان بن امیر ایلنگر نویان بن امیر ایجل نویان بن امیر قراچار نویان بن امیر سوغان چیچن بن امیر ایردمچی نویان بن تومنای خان بن بایسنغر خان بن قیدو خان بن دوتومنین خان بن بوذنجر خان بن الانقوی و احوال الانقوی در محل خویش گذارش یافت و در زمانی که چنگیز خان بسر خود جغتای را با بعضی از ممالک محروسه فرستاد منصب امیر الامرایی او بقراچار جد پنجم صاحبقران تفویض نمود و بعد فوت جغتای امیر قراچار بمجای در الوس او صاحب اختیار بود و بعد فوت قراچار که حوادث ایام در دیار ترکستان و ماوراءالنهر مستولی شد و کشت فرزندان او کوالی قبه التحصار کش که از شهر سبز گویند آمده رحل اقامت انداختند و بر پادشاهی که در ماوراءالنهر رایت سلطنت می افراشت حکومت آن سرزمین بر اولاد و اطفال او باقی می گذاشت ذکر ولادت صاحبقران در سال انقراض دولت چنگیز خان در ایران و سلطنت غازان سلطان خان و محاربه امیر قزغن با دوال (؟) در شهر ربیع الاول سنه هفتصد و سی و شش که ابوسعید بهادر خان در ایران وفات یافت شب سه شنبه بیست و پنجم شعبان سال مذکور امیر صاحبقران تولد نمود و بعد از رشد و ایام رضاع از بدایت ده سالگی به صید و طرد مشغول و از لهو و لعب مجتنب بود و در مقابل بتولد آن حضرت سلطنت ماوراءالنهر تعلق بقزان سلطان خان داشت و او پادشاهی بود از سایر نسل جغتای سفاک و بیباک و از امرا هر کس که بخدمت او حاضر می شد در خانه رسم و بیعت بجا آورده و از عیال خود وداع شده متوجه اردوی او می گردید بنابراین امیر قزغن جمعی از امرا را در مخالفت او با خود متفق ساخته عزیمت محاربه تصمیم داد و در جنگ اول شکست یافته نوبت ثانی که پادشاه در معرکه کشته شد امیر قزغن خاتون او را در حباله نکاح آورده و دانشمندچه اغلان را که از نسل اوکتای بود بر سریر خانی نشاند و بعد دو سال او را شربت فنا چشانیده بیان قلی را که از نسل جغتای بود اسم پادشاهی داد و امیر قزغن در تمامی ولایت ماوراءالنهر علم اقتدار برافراشته و شیع و شریف را از خود راضی و شاکر ساخت و بیرش امیرزاده عبدالله لشکر بهرات کشیده آن ولایت را مسخر نمود و چون مدتی از حکومت امیر قزغن بگذشت قتلق ترکان خاتون را در نکاح خود داشت بسبب علاقه توقتی که از امیرزاده داشته بود در وقت فرصت او را بقتل رسانیده امیرزاده عبدالله قاتل پدر را مقتول نموده و خود بجای پدر نشسته و بیان قلی را که اسم خانی باو بود همراه گرفته بسمرقند رفت و در همان سال بسبب طمعی که بحرم بیان قلی داشت بر قتل آن بیچاره اقدام نموده تیمور شاه اوغلان را باسم خانی برداشت

دار حرکت امرا مستشعر شده امیر بیان سلدوز باتفاق امیر حاجی برلاس رو بامیر عبدالله آورده در سمرقند بقتل رسانیدند و جمیع متعلقان امیر قزغن را از پا در انداخته امیر بیان سلدوز پادشاهی سلطنت ماوراءالنهر گشت و امیر حاجی برلاس بدستور سابق زمام حکومت بلده کش بدست آورد و هر کس از امرا در هر جا که بود دعوی استقلال زده و کرمی نفخت با همدیگر بسبب کثرت و دارت مقابله با یکدیگر می نمودند با استماع این اخبار تغلق تیمور خان که از نژاد چغتای بود ایل و الوس خود را جمع آورده در سنه هفتصد و شصت و یک متوجه ماوراءالنهر گشت امیر بایزید که در آن زمان حاکم خجند بود با تبع و خویشان به پادشاه پیوست و امیر حاجی برلاس متجدد فرستاده و کش فراهم آورده بعزم مقابله برآمده و بدون از تکاب جنگ بتغلیب خوف رو براس بخراسان تعلق ساخت و در آن وقت که امیر تیمور همراه حاجی برلاس بود بمقتضای صلاح کار از حاجی برگشته بطرف اردوی خان متوجه گردید و با امرای قراول خانی ملاقات نموده ایشان را بر موافقت آورد که حکومت تومانات کش در قبضه اقتدار آن حضرت گذاشتند و درین اثنا مخالفتی میان امرا جته واقع شده تغلق تیمور خان عازم ممالک خویش گردید در بیان وقایعی که بعد مراجعت خان در ماوراءالنهر دست داده در اثنا که تغلق تیمور خان بولایت خود برگشت امیر حسین نبیره امیر قزغن بانتقام عم خویش از کابل برآمده امیر تیمور و امیر خضر منصوری استمداد نموده و هر دو امیر باعانت او روان شده بیرون و در جدا ایمن با امیر حسین پیوستند امیر بیان سلدوز از بی اتفاقی یافته عنان فرار بوادی بدخشان تافت امیر حسین با امرا و امیر تیمور و امیر خضر بران ولایت استیلا یافته و کیقباد برادر امیر خضر ختلانی را بجا سار رسانیده و از بر دو امیر عذرخواهی نموده و رخصت انصراف داد و چون کذار امیر خضر رو بار امیر تیمور بود آن حضرت بلوازم مهمانداری پرداخته امیر خضر را رخصت نمود و نوبت دیگر که ایلچی سلدوز در باب مخالفت امیر حسین بر او آمده بود امیر تیمور و امیر خضر بعد امیر حسین رفته و دشمن را گریزانیده و برکه ای بمقتضی الزام صورت خویش معاودت نمودند و در منزل اسیح امیر تیمور رسید که امیر حاجی برلاس که از خوف در راس تغلق تیمور خان بخراسان رفته بود جمعی فراهم آورده و قصد جنگ امیر خضر دارد امیر تیمور باعانت امیر خضر روان شده و برده و باتفاق رو با جدا آورده و بعد ملاقات فریقین در موضع اقبال بعد کبروداد حاجی برلاس بطرف سمرقند گریخت و پناه بامیر بایزید برد امیر تیمور و امیر خضر رسم نعاقب زود تمتد آورده در بین اثنا لشکر کش را علاقه سپرده و از امیر تیمور جدا شده با امیر حاجی پیوستند امیر خضر او چون سالار امیر تیمور دانسته لذا آن حضرت بدگمان شد امیر تیمور از جمعی آزرده خاطر شده با امیر بایزید و امیر حاجی برلاس ملحق گردید و امیر بایزید پیش از ین ساعت امیر تیمور بفتح و ظفر اختصاص یافته امیر خضر رو بوادی فرار آورد و بعد این واقعه امیر بایزید که نسبت با امیر تیمور غدری بتیج آنحضرت لعزاست دریافت نموده در بهانه رعاف از مجلس برآمده راه بیابان گرفت ذکر تغلق تیمور خان بجانب ماوراءالنهر نوبت ثانی در سنه هفتصد و شصت و سه بار زد و جای کشور ستانی و مراجعت او به ممالک خویش و توجه نمودن صاحبقران بطلب امیر حسین مرتبه ثانی بخیال حکومت ماوراءالنهر تغلق تیمور خان سپاه بیقیاس جمع آورده و چون بخجند رسید امیر بایزید جلایر و امیر بیان سلدوز و امیر حاجی برلاس از جاهای خویش تا سمرقند استقبال نمودند و درین اثنا بادشاه بقتل امیر بایزید جلایر فرمان داد و امیر حاجی برلاس متوهم شده بجانب کش گریخت و از آنجا از موج خانی بر ست یافته بخراسان رفت و در سبزوار امیر حاجی برلاس را برادر زادش اشرار آنجا بقتل رسانیدند و در اثنای این حال امیر تیمور بهر بازدید حالی شتافته و مشغول بهرا انتقاد

گشته به دستور سابق ایالت کش بر آنحضرت مقرر شد و پادشاه و ولی بلستان منسوب امیر حسین شد و بعد تقارب میان امیر حسین
از سبب فرار کیخسرو ختلانی از شهر کوه و بکر برادر او سرو و توغلق تیمور خان ابن ایلچی اغلان [illegible] پسر خود الیاس خواجه را با بکجک
که از روسای امرای جته بود بحکومت ما وراء النهر گذاشته و رتق و فتق آن ممالک را حواله برای وزیر امیر تیمور نموده
خود بمستقر سلطنت خویش شتافت و بعد رفتن خان چون بکجک دست ستم برکشاد و همو مانع دیگر امرا از دولت امیر تیمور
مفارقت از وی مصلحت دانسته در قنادی و بخاری بطلب امیر حسین روانه و در بیابان جبوق [illegible] رسیده بود
پیش قتل حاکم جبوق رفتند و چون آثار کبر از او ملاحظه کردند با شصت سوار جنان بجانب [illegible] کرد و [illegible] خلخل
بزار مرد در عقب روانه بود و بعد تلاقی فریقین چندان محاربه واقع شد که از هزار نفر خلخل پنجاه کس و از شصت سوار
امرا هفت و لا اور باقی ماند و از آن هفت کس چهار نفر در ظلمت لیل اسپان را گرفته گریختند و روز دیگر رو و امیر شیخ
محمودی شده و جای فرود برده دوازده روز در آن منزل توقف نمود و [illegible] علی بیک جونی قربانی شصت
نفر با فرستاده که برده و امیر را با خان برده در موشی موشش باز داشتند محمد بیک برادر بزرگ او بر حرکت علی بیک
را سرزنش بسیار نموده و تحفه چند با برای ایشان از خراسان فرستاده به برادر نوشت که بجوی آن برده
امیر را مرخص کند علی بیک هیچ بر ایا را او متصرف شده و اسپی و شتری لاغر بایشان داده رخصت انصراف
داد و در آن زمان [illegible] اسپان بخدمت امیر تیمور رسیده و آنحضرت مجموع اسپان را با امیر حسین بخشید و
با واشی [illegible] ما خوش و خوش شامحال از آن ده کس گردید که عنقریب مرقوم کلک بیان خواهد گشت
القصه بعد از رهائی امیر تیمور عازم خدمت ملک حسین والی هرات شده ملک حسین اعزاز تمام بجا آورده و دو اسب
خاص پیش آنحضرت کشید و دو هزار دینار کپکی در وجه خرج [illegible] مرخص [illegible] امیر حسین باستماع اینحال [illegible]
صحبت ملک حسین گردید و [illegible] هرات آورد که در این اثنا ایلچیان خان نزد ملک هرات آمده طلب
امیر حسین نمودند ملک حسین امیر حسین را بقلعه فرستاده و تنسوقات پادشاهانه روانه خدمت خان کرده پیغام داد
که ملک حسین و [illegible] آورد و بعد چند روز که ملک در قلعه محبوس بود در شبی [illegible] از قلعه فرود آمده
با محمودی چند عازم قندهار گشت ذکر [illegible] امیر تیمور
از ملک حسین مرخص شده و چون [illegible] رسید با پانزده نفر دیگر [illegible] ملازمت رسید و یکماه در کنار آب
و جنگل و گیاهی دیگر در ییلاق بسر برده متوجه سمرقند گشت و چهل و هشت روز در آنجا گذرانیده از خوف اعدا [illegible]
ملازمان به بلاد کش در آمد و [illegible] مدتی [illegible] در آنجا بوده باتفاق خواجه اغلان [illegible]
در اثنای راه در موضع [illegible] با امیر حسین ملاقات نموده و جمعی کثیر از لشکریان را که بر سر راه آمده بود [illegible]
خاک هلاک انداخته و مجروح گشته روز دیگر هم بسر آورده و در آنجا امیر جهت معالجه جراحات توقف کرده امیر حسین
با نود کس بجانب بغلان شتافت و در آن موضع [illegible] نزدیک یافته با دوازده کس بموضع شهر تو
رفت و امیر تیمور بعد اندمال جراحات عازم ملاقات امیر حسین شده رو براه آورد و در اثنای راه جمعی [illegible]
از آن جمله صدیق برلاس با پانزده نفر و توغلق خواجه برلاس و امیر سیف الدین و شیر بهرام بملازمت آن حضرت
شتافتند و از آن طرف امیر حسین با صد و سی سوار عازم ملاقات شده در موضع [illegible] بملاقات آن حضرت

البته

رسید مقارن اینحال سیصد نفر دیگر از ملازمان قدیم امیر تیمور رسیده بملازمت فایز شدند و امیر حسین و امیر تیمور
از آن موضع کوچ کرده بدره گز در آمدند و در آن ولا امیر ابو سعید پسر [illegible] و چند زاده خودی با شش
هزار سوار کمر عداوت بسته بر لب آب سیاه که در حوالی بلخ فاصله میان لشکر امیر تیمور و امیر حسین بود آمده علم محاربه
بر پا کردند از امرای اقبال امیر حسین [illegible] امیر سلیمان برلاس و امیر موسی و امیر جاکو و امیر سیف الدین برلاس
و امیر [illegible] برلاس با جمعی که در میان سپاه جته بود منافقت اختیار کرده و بعزم ملاقات امیر تیمور روانه شده
هر روز جنگ بملازمت امیران رسیدند و از روز از وقت زوال تا هنگام غروب نایره قتال و جدال التهاب
داشت و روز دیگر [illegible] سپاه [illegible] در گردش بود [illegible] اعدا چاره کار در فرار دانسته
روی ادبار بمعاودت و فرار نهادند و بعد از این فتح که چندی دیگر در اطراف بسر برده بود امیر تیمور باتفاق امیر حسین
بهزیمت [illegible] بدخشان روانه شد و پادشاهان بدخشان صلح نموده [illegible] رفت و از آنجا متوجه ختلان
گشت و در آن مقام تحقق گردید که توغلق [illegible] با بعضی از امرای جته که بیشتر [illegible] می شدند در پل سنگین
نشسته رایت جدال و قتال بر افراشته اند امیر تیمور از شش هزار نفر دو هزار کس را همراه گرفته چون بر پل
رسید از چاشتگاه تا هنگام زوال قابض ارواح [illegible] اشتغال داشت و چون عدد دشمن بچندین مرتبه اضعاف
مضاعف لشکر امیر تیمور بود تدبیری بجا آورده با هزار [illegible] نفر بقلال جبال بالا رفت و فرمان داد که تا بر
کوه های بلند آتش بسیار افروختند امرای جته بمشاهده این حال بگمان رسیدن فوج تازه مضطرب گشته [illegible]
[illegible] از هم فرو ریختند امیر تیمور تعاقب مخالفان کرده بضرب سنان و زخم پیکان دمار از نهاد ایشان
بر آورد و از آنجا عازم [illegible] شده چون [illegible] رسید اهالی کش فوج فوج روی توجه [illegible] آوردند
و چون بحوالی کش نزول فرمود فرمان داد که سیصد سوار [illegible] بسیار [illegible] و جانب مرکوب
خویش [illegible] از کثرت گرد و غبار [illegible] شهر کش متوهم شده و از شهر گریزند و پیادگان بموجب فرمان عمل
آورده و تدبیر موافق تقدیر افتاده [illegible] کش بمشاهده کثرت گرد و غبار اندیشه خوف و هراس بخود راه
داده رو بفرار آوردند و امرا در شهر سبز نزول کردند گفتار در محاربه آنحضرت با الیاس خواجه خان بن توغلق تیمور
خان [illegible] و در آن اوان که الیاس خواجه خان [illegible] با سپاه فراوان بلشکرگاه
و قریب بان اوقات توغلق تیمور خان در تخت گاه خویش وفات یافته امرا آمده بودند که الیاس خواجه
را [illegible] و مملکت [illegible] امیر حسین و امیر تیمور [illegible] ملک [illegible] نموده [illegible]
اردو [illegible] مخالف شدند و الیاس خواجه خان نیز لشکر [illegible] کرده مستعد قتال گردیدند و یکبار گردان
هر دو لشکر [illegible] رایت محاربه باوج ثریا برافراختند و بعد کشته شدن جمعی کثیر الیاس خان و اسکندر
اغلان [illegible] اسیر پنجه تقدیر گردیده [illegible] اتراک [illegible] خان [illegible]
الیاس خواجه خان را [illegible] رها کرده و دیگر اسیران را [illegible] امیر حسین [illegible]
شکست و [illegible] اتفاق افتاد و بعد این فتح نمایان امیر حسین و امیر تیمور [illegible] داخل بلده سمرقند شده
بنا بر مصلحت وقت کابل شاه اغلان را که در نسل [illegible] بود [illegible] بر داشتند و چون زمستان آن سال

چون بپایان رسید بعرض امیر تیمور رسانیدند که الیاس خواجه خان با لشکر جته متوجه ماوراء النهر است آنحضرت ایلچی نزد امیر حسین فرستاده از این حال اطلاع داد
امیر حسین با لشکر بیرون آمده در چشمه [illegible] آمده و هر دو امیر از آب شچون عبور نموده و از آن طرف سپاه جته نیز رسیده و در لب آب چنام اقامت نمودند
کردانیده مدد [illegible] صفوف چون امیر حسین و امیر تیمور بعد از مخالفان افزون بود خوف بر ضمایر ایشان استیلا یافته و بیک عهده عمل نموده
تا جزان بوده اتم بظهور رسیده و کثرت رعد و برق بمرتبه رسید که ساکنان عالم بالا و خاقان [illegible] گردیده و از افراط
باران هر [illegible] گرفت و کمان [illegible] لشکریان [illegible] شده و [illegible] بحال ابری [illegible]
دست از محاربه برداشته [illegible] و تلاش فرمود که مخالفان [illegible] و امیر حسین را که از سبب انهزام [illegible]
خاطرش [illegible] شده بود قوی دل گشته پایداری نمود و در آن زمان هر چند امیر تیمور کس فرستاده بامیر حسین پیغام داد که مصلحت
در آنست که قدم [illegible] نهاده و باتفاق بر اعدا تاخته جهان عشور [illegible] گردانیم که دیگر در [illegible] جماعت جبال [illegible]
اما چون در [illegible] امیر حسین [illegible] رسیده بود [illegible] التفات نکرده بلکه در جواب [illegible] گفته زبان [illegible]
اکتفا نکرده رسول را [illegible] شده از پا درافتاد و امیر تیمور از استماع این حال [illegible] امیر حسین [illegible]
دست از کارزار کشیده و هر دو گروه از کوشش [illegible] روز دیگر [illegible] ترک ناموس [illegible] فریق [illegible]
کرده و تیغ انتقام از نیام برآورده در سر یکدیگر [illegible] سپاه جته [illegible] شده و با انهزام آورده [illegible]
متوجه مردم [illegible] شده و کثرت [illegible] هرات [illegible] اشتغال یافته [illegible] گردید و [illegible]
در آب و گل [illegible] قریب ده هزار کس از [illegible] رسید امیر حسین از جیحون عبور نموده و متوجه سالی سرای شده
موضع [illegible] اقامت انداخت و امیر تیمور از آب آمویه گذشته در [illegible] نزول فرمود و افواج [illegible] سمرقند آوردند
این [illegible] را محاصره نمودند [illegible] سمرقندی [illegible] بخاری و غیره [illegible] سمرقند [illegible]
حصار [illegible] کار [illegible] و جلادت فرموده [illegible] و ملم [illegible] مقام [illegible]
آمدند چون ایام محاصره امتداد یافت [illegible] عظیم [illegible] لشکر جته افتاد از جهت خوف بر ضمایر ایشان استیلا یافته [illegible]
خود آورده [illegible] امیر حسین از استماع این خبر [illegible] کوچ کرده متوجه سالی سرای شد و امیر تیمور استقبال کرده [illegible]
ملاقات نموده [illegible] مشورت [illegible] مصلحت وقت امیر حسین [illegible] سمرقند [illegible]
کدام [illegible] امیر تیمور [illegible] و نخشب [illegible] و امیر حسین [illegible] در فصل بهار باتفاق [illegible] سمرقند [illegible]
پس [illegible] امیر تیمور بنخشب و امیر حسین [illegible] سالی سرای [illegible] موجب قرار [illegible]
متوجه سمرقند شده [illegible] و تمکین [illegible] سمرقند
در حین [illegible] امیر حسین [illegible] سمرقندی [illegible] امیر تیمور [illegible]
یافت [illegible] امیر حسین [illegible] و چون امیر حسین [illegible]
طلب [illegible] امیر تیمور [illegible] و چون [illegible]
حاضر شدند امیر تیمور [illegible] امیر حسین [illegible]
با سپاه [illegible] امیر حسین خاطر [illegible]
همه کس معلوم است [illegible] پادشاهان ذکر وقوع مخالفت و نزاع میان امیر حسین و صاحبقران بار دیگر

امیر تیمور [illegible]

[illegible]

چون از اقوال و افعال امیر حسین آثار خلاف و امارات نفاق کرت بعد اخری ظاهر گردید و امیر شیر بهرام و امیر بهرام جلایر موجب
[illegible] خاطر گردید و امیر تیمور باتفاق ایشان کمر مخالفت بسته با سپاهی سنگین و [illegible] و نصرت [illegible]
امیر حسین در حرکت آمد اما امیر شیر بهرام [illegible] امیر حسین [illegible] امیر حسین [illegible] و بهرام جلایر [illegible]
با امیر حسین راه [illegible] گرفت امیر تیمور چون [illegible] رسید امیر حسین در [illegible]
[illegible] امیر تیمور فرستاده پیغام داد که نزاع [illegible] مملکت [illegible]
سوار [illegible] ملاقات کرده [illegible] امیر تیمور [illegible] اطلاع داشت
[illegible] امیر حسین [illegible] امیر تیمور [illegible]
آنحضرت [illegible]
از محض عنایت الهی [illegible] لشکریان [illegible]
[illegible] امیر تیمور [illegible] قرشی [illegible]
[illegible] امیر حسین [illegible] قرشی شده امیر موسی و امیر [illegible]
[illegible] امیر تیمور [illegible] خراسان
[illegible] سوار شده آوازه
[illegible] قرشی رسیده [illegible]
[illegible] امیر موسی [illegible] امیر تیمور [illegible] قلعه قرشی [illegible]

صاحبقران [illegible] قرشی [illegible] [illegible] امیر تیمور [illegible]
[illegible] قافله [illegible] استقبال [illegible]
[illegible] سوار [illegible]
نفر همراه [illegible] روان شده [illegible] کس [illegible] در آب [illegible]
[illegible] قرشی رسید [illegible]
[illegible] حصار [illegible] خندق [illegible]
[illegible] اطراف حصار [illegible]
برای [illegible] چهل [illegible] کس [illegible]
[illegible] دروازه قلعه [illegible] سپاه [illegible]
[illegible] داخل قلعه شده [illegible] دروازه [illegible] قفل [illegible]
شکسته دروازه حصار [illegible] امیر تیمور [illegible] قلعه شده
[illegible] امیر موسی [illegible] امیر موسی [illegible]
حصار اقامت داشت [illegible] ده هزار سوار از [illegible] قرشی [illegible]
کرده [illegible] قلعه [illegible] امیر تیمور [illegible] فضل الهی [illegible]

داشت و جمعی که از بخارا لغان رو گردان شده بناه با بستان ور لت برده بودند جمله بر اعدا آورده و بعد محاربه عظیم امیر موسی را منهزم
اندک لشکری با هفت هزار سوار خاک بی ناموسی در دیار بر فرق بخته آسیاروی شجاعت و مردانگی ریخته منهزمان نکوخ بسیار رو
بوادی فرار آورده و امیر تیمور از پی ایشان روان شده و قتل و غارت نموده از نزدیکی شبرغان مراجعت فرمود و آن زمستان
در قرشی رامنجیم اجلال ساخته بر توانستات بر تنظیم اموال رعایا انداخت ذکر توجه امیر حسین بجانب صاحبقران در قرشی از اطراف
و اعتصام شان چون امیر موسی از سولت سپاه ظفر پناه گریخته با امیر حسین پیوست و صورت حادثه را بار نمود امیر حسین از استماع این واقعه
منقلب گشته با سپاه بسیار بر قرشی روان شده و امیر موسی را با ده هزار سوار و جمعی دیگر از امرا بر سم منقلا پیشتر فرستاد و امیر تیمور بر این حال
آگهی یافته با دویست کس بطریق شبیخون عازم اردوی امیر موسی گشت و چون بسبب آگهی دشمن در شبیخون فوت شد آن حضرت عنان عزیمت
را معطوف کرده بقرشی معاودت نمود و از آنجا به بخارا رفت و بعد چند روز که خبر رسیدن منقلای منهزم تر شده و امیر تیمور علی
و محمود شاه را که حاکم بخارا بود و چندان راغب محاربه نیافت راه خراسان گرفته از آب آمویه عبور نمود و چون امیر حسین به بخارا
رسیده آغاز محاصره کرد علی جسوری و محمود شاه چندی محافظت شهر پرداخته آخر الامر بسبب عدم اتفاق بخاریان چون طاقت
مقاومت در خود مفقود دیدند در ظلمت لیل عازم خراسان شده و سر تحلیت و خدمت در پیش افکنده موکب همایون پیوستند
و در بین اثنا منهیان خبر رسانیدند که بیک شاه که بحسن التفات آنحضرت از کربت غربت مستخلص گشته تمکن یافته بود سر راه مردم
شده بیگانه از موکب همایون ملحق شوند از استماع این سخن آتش غضب اشتعال یافته امیر تیمور با چار صد سوار ایوار و شبگیر کرده بر سر
بیک شاه رسیده و او را دستگیر ساخته رو بسپاه قراول تاش کرد در حوالی بخارا اجتماع داشتند آورده و دستک کرفته و جمعیت ایشان
را انتشار داد مظفر و منصور معاودت فرمود و از آب آمویه گذشته مدت یکماه بر سر چاه قراول توقف با خیام داشت و
ملک حسین والی هرات که در جواب نامه امیر تیمور آغاز ملاطفت نموده طالب ملاقات شده بود آنحضرت با اعتماد آنکه از ملوک انجا
بسبب با امیر تیمور و امیر قربان در اشتغال تمادی که سابقا مجملی از احوال ایشان مذکور شده رسید بسیج توجه خود نموده فرزند خویش امیر
جهانگیر را با بابکی بهادر که بیک شاه بجوی بزد و ملک فرستاد ذکر توجه صاحبقران بجانب ماوراء النهر و منهزم گردانیدن لشکر امیر حسین
در تیغ آهنین بعد رفتن امیرزاده جهانگیر نزد ملک هرات امیر تیمور عزم اینکه سپاه امیر حسین را که در ماوراء النهر بغراغ بال نشسته
کوشمالی بسزا دهد با ششصد سوار که در آنوقت همراه داشت از جیحون عبور نموده و بعد طی منازل بقرشی رسید طایفه تو کران
امیر موسی را که در آنجا بود دستگیر و دستگیر ساخت و بعضی از لشکریان که از مردم بخارا چند تنگ گمان از او رده بود در فرمود که
بی آنکه دست خیانتی بایشان رساند جان ایشان بسپرد و خود را تو آنها که بجز از کس از لشکر فرار و ناس در آن نواح مجتمع بوده امیر تیمور
بحرب ایشان متوجه شده و سیصد مرد را هفت فوج ترتیب داده رو باعدا آورد و بعد تلاقی فریقین علی جسوری که
در ابتدا از محاربه ایشان کراهت داشت و بجبر و عنف او را بر اسب سوار کرده بودند از عقب رو بافته رو بغرار
آورد و امیر تیمور با سپاه اندک و امید بسیار متوجه رزم و پیکار گشته و در جهال نخستین سلک جمعیت اعدا را از هم پاشید و تعاقب
منهزمان نموده غنایم و افر از اسب و سلاح بدست آورد و بعد این فتح خواست که روی توجه بحرب امیر حسین آرد
اما بنابر مصلحت و التماس امرا در آنوقت خود را از آن داعیه بازداشته متوجه سمرقند گشت اوج قرابهادر با هزار
دیانت مرد را که از سمرقند بعزم رزم بیرون آمده بیش از آنکه خوفی رخنه شود در کال خوف و هراس رو گریزان آورد و امیر تیمور در
سمرقند چند روزی توقف فرمود و در بین اثنا خبر رسید که امیر حسین با لشکر سنگین در قرشی فرود آمد آنحضرت بنابر مصلحت ان

الم

امیر جنگ را موقوف داشته و سپاهی که بجهت عبور جیحون ملازم رکاب گشته بودند همه را رخصت داده با سیصد نوکر فدایی بطرف
بابان ادب متوجه شده بعضی فرموده و بعد طی منازل تا ناشکند رسیده بخجند و ترکستان رفته بنابر انزوای مخالفت امیر تیمور با امیر حسین مفارقت جسته
بیش خان جته رفته بود و در نوالات خراسان هفت هزار سوار بجانب ترکستان و ماوراء النهر رحمتناده بوده رجوع تا ناشکند با امیر تیمور ملاقی شد
و امیر تیمور حقوق مصاحبات و موالات سابق را بجای آورده ایشان را داده و ترغیب و تحریض بموافقت خود نموده بکجهر و باده هزار سوار جته کرفته تکاریا بر ابست و
بهرام جلایر اصلا بر امر اجمعی گشت و امیر بهرام بنابر تعاقب و عدم ایفاء عهد را منع کرده و گفت امیدوارم که عنقریب تراباده بگر برده بجانه خویش محتاج
جیم و از جیحون شده بمقابل ایکال سپاهیان خبر رسانیده که اکر کوهی و شیخ محمد پسر خان سلدوز با فوجی از امیر حسین باهشت هزار مرد متوجه امرا امیر تیمور چون
شنیدی که از کثرت ابو نامر لشکری و حشمت و تمامی با دو ده هزار سوار بعزم رزم بر آمده خود را با هفت نفر نیک که رفته و از آب بحث کرده کشته متوجه فوج
بر اول منهزم کردیده و نیک ناکاه بر سپاه ایشان شتافته و امرا منهزم کردانید و از عقب او غارت کرده و سیصد سوار را با نسائم بجنگ کشته دویست مرد
هر فوج ملک بهادر رایت جلالت بر افراشت از آن جمله بیست کس را در مقدمه روان کرده بود و دویست بطرف جب نقرا اول فرستاده خود بجمعی
منصلت و شصت کس از عقب روان شد مخالفان چون دیدند که آن سی سوار بی اندیشه می آیند متعجب مانده که سپاه مغول از بیخ است بهم در اساس
بخود راه داده و رو بگریز آورده و فوج را با امراء رسانیدند از نجابت صاحبقرانی که مکرات ملاحظه کرده بودند بعد از آن خبر جلیل رسیدن
کوفته روی بعسکر امیر حسین آوردند تکفار روی توجه صاحبقران با امرا مخالفان و شکست دادن و فتح ونصرت امیر حسین بصاحبقران و درآمدن در فر
چون امرای منهزم با امیر حسین پیوستند آتش غضب او باشتعال آمده بتعجیل تمام با لشکر گران در حرکت آمد و از نجابت سپاه دوازده هزار سوار انتخاب
نموده بجنگ امیر تیمور فرستاد آنحضرت با ایشان نیز بوقت شب بر لشکر اعدا شبیخون زده و امیر و کشیده مخالفان بمجرد استماع آن آواز کمانه
جان بدر برده باتجارت و تشنگی کردن بیغاره از ان تشنگی با امیر حسین پیوستند امیر تیمور بعد این واقعه باتفاق امیر جهان و راه مغولستان
گرفته و از آنجا بسار بوقار التعب لشکر مخالف امیر حسین امیر محمد فرستاده بار دیگر آن را باسیصد نفر کوچ کرده در تا شکنت جمل
اقامت افکنده تمامی زمستان را در آنجا بسر برده و در فصل بهار لشکر جرار به معاودت آنحضرت می اندیشید امیر حسین از شنیدن این خبر تشویش
شده و عماد و شیخ محمد را با شکسته را و سپاه مصالحه نموده بود این جماعت امیر تیمور شتافته سیران آن اشتغال داده قرار داده از سر لطف و مصلحت
تسکین داده و چون پیغام جواب نامه را رسیده بمصالحه قرار گرفت امام عزت امیر حسین گشت امیر حسین از استماع این خبر از امرای معتبر خود را از امرای
ملتزمه بخدمت امیر تیمور فرستاد که میان جانبین رانجه نشسته گردانید و در لسان معارف امیر تیمور کوه کمان با فضای الصادق که بسلامتی عام
که ملاقات واقع شود امیر موسی با ده هزار سوار روانه شده رو بکش بازرده در پایانی که آن رسید با مرد طاقت صد سوار همراه گرفته روانه شد
منتظر آنوقت امیر موسی امیر تیمور رسانیده که امرای معتبر امیر حسین ایشان اند که بجای محرمان خود آمده و اجل بی وجه گفته اند که امر من
نموده اسباب و سبب ترکتان بحصول پیوست که ایشان در میان بر خاسته کرده گر امیر حسین را مجال مقاومت نمانده امیر تیمور بر این امر
اکرام بلیغ آورده و فرموده که در فاضله رکن ایست الادار کان ادب هر که در ارکان شک نماید اسلام نماند و دولت او مضطرب و منزلزل باشد
القصه امرای امیر حسین بملازمت رسیده و نیابت جا اعتقاد که سیند ازجانبین در رسم مودت و محبت تازه کرده عیاد و حشمت جلال تعظیم کردانید
امیر تیمور بوثاق امیر موسی نزول کرده و سبب اسلام و بشعبه رسانیده لشکریان را رخصت فرموده و خود بخطه و طن کش رفته امالی انجا را
مشمول انواع عواطف نمود ذکر رفتن امیر حسین بجهت آن معاودت شاهی بعزم ملاقات صاحبقران با توجه بجانب هرات در آن اوان
که بدلت آن بعد از شکستن الغان بجهت امیر حسین با لشکر گران متوجه بجانب هرات شده ملک حسین والی هرات تقدیم الاسلام بلخ را خالی
یافته قوچی بعنایت غارت او فرستاد بلخ روانه نموده و امیر تیمور از این حادثه مطلع شده با لشکر کش متوجه و فتح بلخ کرده و غوریان ازو

امیر اطلاع یافته و اطراف را غارت نموده راه ولایت خود گرفتند و بعد از آن امیر تیمور بعزم ملاقات امیر حسین روان شد امیر حسین از این
خبر یافته و با پسران بدخشان در مقام مصالحه آمده چنانکه از اشتیاق عازم خدمت امیر تیمور شده و در قندز بملاقات جهد تمام اظهار اشتیاق
نمودند و چند نوبت یکدیگر را طوی داده و بعد چون در آن زمان پولاد و اقبوقا که حصار کابل و کثرت اعوان و انصار
از مخالفت و عصیان میرود و امیر اتفاق نموده جوانان سرزمین کشته و حصار کابل را محاصره نموده در میان گرفتند امیر تیمور و امیر حسین
بقتل جوانان شهر قصدی کار زار آرشد و قهر او قرار قلعه را مسخر ساختند پولاد و اقبوقا را دستگیر و حکم بسته بیرون آورده بعد بتسخیر
حصار کابل امیر حسین با وجود استماع امیر تیمور دست از سر قلعه بر داشته متوجه بلخ گردید و آن موضع را دار الملک خویش ساخته و عمارت
قلعه هندوان آغاز نهاد و جمعی بروی مبارک بنا و جایگاه مقرب و در آن موضع خود گفته ابو معاش اکحال عمر رسیده که لشکر جته
تو را امداد امیر حسین و امیر تیمور و امیر موسی را مفتون آن حادثه فرستاده بعد عبور از جیحون لشکر بسبب مخالفتی که در میان ایشان
واقع شده بود راه مملکت خویش گرفتند و چون از آن جانب فراغت حاصل آمد بسبب مخالفت شاهان بدخشان امیر حسین اتفاق
امیر تیمور با لشکرهای آراسته متوجه آن طرف گردیده و از جیحون گذشته بود در کش توقف نمود و امیر تیمور با برادر خویش جهان ملک
از پیش او آن فرستاده بود و از راه آنجا که رایت ظفر پیکر بود از مشهد سپاه بدخشان خایف و هراسان روی بوادی فرار
می آوردند و لشکر منصور شاه شیخ علی بدخشانی را اسیر کرده اسب و گوسفند بسیار بدست آورد و در این اثنا جهان ملک پسر برده
کرمی از بدخشان در آنجا مجتمع بوده رفته و بعد از آنکه بر آن طایفه غالب آمده بود اسباب غارت کرده و اتباع ایشان را پایمال دست
داده منهزم گردید امیر تیمور از استماع این خبر با سپرده لفری توقف ده با اعدا او بوده کار زاری نمود که بهرام خون آشام بر جلادت حکم
از آن جنگ بجنگ آمد و از زبانی آنحضرت نقل کرده اند که هرگز مثل این صورت جنگ ندیده ام القصه از فرط کمال
دلاوری بسیار ملک بلخ عون و عنایت حضرت عزت با سپرده نفر بر آن جمع کثیر مستولی غالب آمد که تمامی اموال و اسباب
و ما ملک ایشان را از میان برده و ملک گرفته بود مسترد او فرمود و مظفر و منصور مراجعت نمود و چون در وسط بدخشان رسید
سپاه را که از جنگ گاه گریخته بودند با حضار زنان فرمان داد و بعد در موقف خیر علوا برده برده بعد از ثبوت گناه مجموع را
چوب با سیاست زد ذکر مراجعت صاحبقران از بدخشان بسبب عصیان کیخسرو و شیخ محمد بیان سلدوز و مخالفت آنحضرت با امیر
حسین و ذکر جنگ ... مقتولا شدن امیر حسین بن مسلطوی بن امیر قزغن و اکثر ...
معاودت نموده بدخشان نزول نمود و خبری از امیر حسین بدانجا آمده خبر رسانید که شیخ بیان سلدوز و کیخسرو ختلانی رایت خلاف برافراشته
امید که الحیاب بالجانب متوجه شده و دفع این حادثه فرماید امیر تیمور الحاح الملتمسه بعزم مراجعت نمود و در این اثنا شیخ محمد و کیخسرو و کمتوبی متضمن
التماسهای اطاعت بامیر تیمور فرستاده و از آن مکاتبت در میان راه و دست امیر حسین افتاد امیر تیمور را خیر افتاده مطلع شده چون با امیر حسین ملاقات
نمود چشم انداخت که از نظر بر اساس موالات و تشیید بنای محبت آن مکتوب را اظهار سازد را امیر حسین اصلا حکایتی از آن بزبان
نیاورده و منافقانه مراسم تعظیم و تبجیل بجا آورده و از صورت اعلان غبار ملالی بر صفحه ضمیر انور ننشست و چون باز گشته از راه
خویش فرار گرفت شخص منوالی آمده عرض رسانید که امیر حسین ارادهٔ غدری دارد و در آن حضرت این سخن را گمان
انکار نشد مقتضای مروت و فتوت با سپاهی که داشت از جیحون عبور نمود و اعدا چون از توجه امیر تیمور اطلاع یافتند از آنجا
رسیده بود و کیخسرو بطرف ادی رفت و شیخ محمد بجانب خجند گریخت و آن حضرت مظفر و منصور معاودت نموده
در حوالی کش نزول فرموده امیر حسین از مشکلات دشمنان امان یافته بجانب بلخ توجه نمود و چون ایام زوال دولتش نزدیک رسید

صحان

صفات نکوهیده قرار ساخته از آن جمله حرص جمع مال و امساک بکمال بر مزاج او استیلا یافت و فرو امیان نکم کشش فرستاد که از ملقیان
و منسوبان امیر تیمور هرکه اسم در سر داشته باشند مجموع را بر جلای وطن تکلیف نموده به بلخ آمدند و امیر موسی را که در آن طرف ایشان غصب
آنحضرت بود با مجموع طلبید امتناع نمود و این حرکات نالایق موکد ارادت نقض ما سبق سابق او گشته در جمیع امرا از اقوال و افعال او نکوهیده
حال گشته با امیر صاحب قران و ارباب رفع او جهید و بهمان استیلا نسل آنحضرت باحضار عساکر فرمان داد و به اساس قول الجلیه
امیر موسی کرده از قلعه کش بعزم رزم امیر حسین بیرون آمده و چون طی مسافت نموده بود از رسید امیر موسی بجانب دیگر فرار خویش نمود
بکر بخت و آن حضرت الفاقی با آن نکرده علی منازل نمود از موضع خلم رسید و در آن محل شاه شیخ محمد والی بدخشان و امرا ادکای نیز
که از قبل امیر حسین حاکم قندز بود و امیر کیخسرو که دست از حکومت ختلان باز داشته امیر امیر حسین رو بر جاپان و داشت و خاصه
امرا و اعیان الوس چنانکه از گردار نامصواب و تند خوئی امیر حسین هرزم الکوفته خاطر شده بودند و بدرگاه آورده و در خدمت بر میان
بسته و آن حضرت شیخ علی بهادر را با طایفه از دلاوران در مقدمه روان کرد و شیخ علی با فوج مغلای امیر حسین جنگ صعبی کرده
و جوانان سرار را اسیر ساخته بدرگاه والا فرستاده و چون رایات عالی نزدیک به بلخ رسید رانده چقیم بالسماه شیر خان
بار ده و امیر تیمور گشت و باتفاق قلعه هندوان که تقاعد امیر حسین بود در گرفته در میان گرفته آغاز محاربه نمود و در آن روز شاهزاده
عمر شیخ که در سن شانزده سالگی بود دادمردی و مردانگی داده و از شصت قضا تیری بای مبارک شاهزاده رسید که از جانب
دیگر بیرون کرد و جراحان سعی کرده و مرهم و جراحان فارغ کردند که سیح ارز در قدم بیرون آمد و شاهزاده با وجود خردسالی
اصلا اضطرابی نکرد القصه روز دیگر بود جستیز و امیر حسین رو بگریز آورده در پناه حصار در آورده راه نجات از اطراف
و جوانب مسدود دیده و دست از روان طرح زده پسر بزرگ خود را باخانی که امیار کرده بود بحبل امیر تیمور فرستاد
پیغام داد که آفتاب دولت من بحد زوال رسیده و در خواست از تو که سعادت و فیروزی جهانداری دارد آن است که بر
جان من رحمت نمائی و راه بر من بگشائی تا در وی که معظم ارم امیر تیمور تمسک او مبذول داشته حکم نمود که هیچ آفریده باید که او تعرض نکند امیر جانه
بر وی امیر حسین بقول اکثر امیدوار و ایمنی و خوف داشته و بر قول آنحضرت اعتماد نکرده چون زمان پس سوگواری در انکشف امیر حسین کامل
در دشت و حیرت از قلعه بر آمد و بشهر گریز رسید و از حصون او اجماعا اعلام با ستار حون ساخته و از مسجد بیرون حاصل کشته و بالای مناره
مسجد جمعه شهر بحر ایران رفته بود و او بامداد آن کشید از قضا شخصی اسب کم کرده و در طلب مرکب خویش بطبال آمده و بالای مناره رفته
نظر بر اطراف انداخت امیر حسین را دید و بشناخت و بتعجیل بدرگاه آمده صورت قضیه را معروض داشت و سپاه بر آن حال
اطلاع یافته و بمناره دوید و امیر حسین شنیده آن حال مضطرب شده و از مناره پائین آمده و بسوراخ دیوار پنهان مسجد رفته چون
دست اجل گریبان حالش گرفته بود مقداری از دامان جامه اش در بیرون مانده مردم بدان علامت امیر حسین را از سوراخ بیرون
آورده دست بسته پیش صاحبقران رسانیدند آنحضرت یاد ایام گذشته کرده و حقوق مصاحبت قدیم بخاطر گذرانیده از بی
اعتباری دنیا بر حیرت تامل کرده است و از نهی از اوراق الجای ترکان اغاکه خواهر امیر حسین حرم محترم صاحبقرانی بود و حشت تام
بر ضمیر انور غالب استیلا یافته گریست اما از امرا و ارشد سپاهیان خایف شده که اگر آن حضرت دست از او بر دارد و همه سادات
از جان شیرین بانه دست پس امیر کیخسرو بانتقام برادر خویش که بی رخصت از عقب امیر حسین شتافته کار او را با تمام رسانید
و دو پسر امیر حسین را با خانی که بر گزیده او بوده در پی امیر حسین روان کرده و لشکر ظفر منصور قلعه هندوان مستولی شده مجموع
خزاین و دفاین امیر حسین را با خواتین و مستوران به پیش صاحبقران آورده آنحضرت سرای ملک خانم دختر قزان سلطان

صاحبقران

صاحبقران

سال ۷۷۱

امیر حسین

کشته شدن امیر حسین

دار الملوک بغداد و تبریز بر ایشان مسلم داشته زر و اسلام اغاثت امیر خضر یسوری و طغا ترکان خاتون را در حرم خاص خویش جای داد و سیوج
قتلق آغا دختر ترین خان که بر سایر خواتین امیر حسین متوقع استعلام داشت به بهرام جلایر بخشید و دو بکر خواتین و دختران را با امرا
و سران و ملازمان نامزد فرموده بیان و صیتی است که بر روزگار دست و گردن منوچهر گیسه وحی یقین که بر شب ادای برجس دیگر
گذارد و کوس سعادت بر ساحت ارتقای زنند و خطبه سلطنت بر مجموع نامی خواندند و ذلک الایام نداولها بین الناس و النیابة
در رمضان سنه هفت صد و هفتاد و یک اتفاق افتاد

گفتار در جلوس صاحبقران بر سریر سلطنت در بلخ و تسخیر سمرقند

نانی عشر رمضان سنه هفتصد و هفتاد و یک صاحبقرانی بر سریر سلطنت جلوس فرموده و قرابین و خاتون امیر حسین را که سالها بابت
حرم خاص جمع آورده بود بخشید و مجموع اعیان حضرت و ارکان دولت را مستفیض و بهره ور ساخت و مرادات فرحام بر
لاس را الحکومت نصب نموده متوجه ما وراء النهر از آب ترمذ عبور فرمود و از جیحون به پل گذشته بعد چند روز که
در خطه کش توقف کرده بود عنان عزیمت بجانب سمرقند انعطاف داد و آن بلده را پایه تخت خویش قرار داد و قلعه
و حصار و ابنیه رفیع مقدار احداث فرمود و امیر موسی که از موکب عالی گریخته بود و از استماع خبر قتل امیر حسین راه ترکستان گرفت
و در شبرغان بزنده چشم پیوسته با هوا و اضلال او اشتغال نموده در تیر ماه سال مذکور که صاحب قران با عساکر جمیع
امرا و فرمان داد مجموع ایشان قدم اطاعت پیش آمدند مگر زنده چشم که بعشوه امیر موسی از جاده مستقیم منحرف گردیده و
علاوه آنکه بهرام شاه ارلات و پسرش که حازم او بود نیز بغی آغاز نهاده بر نهج عذر ایشان را از نیم کرد را بند
صاحب قران بر این مسامحه وقوف یافته خواجه یوسف و تابان بهادر را به شبرغان فرستاده تا زنده چشم را به طریق
نواخته و به سلک سایر ملازمان منسلک گردانند و بعد رسیدن ایشان به شبرغان آن تحریر برده را که فتنه منعقد شود
نباید بر آتش خشم صاحبقران اشتعال یافته با لشکر بیکران متوجه شبرغان شد زنده چشم چند روزی در قلعه متحصن
بوده آخر الامر او محاصره تشفیع ماتم خویش ساخته با تیغ و کفن با اتفاق امیر موسی آمده فلک احتشام شفاعت صاحبقران
زنده چشم را بلطف بی نهایت اختصاص داده عنان عزیمت بمستقر خویش معطوف گردانید و چون به شهر سبز رسید
جمیع آمال امیر موسی را بر سحاب سحاب احسان و امتنان خویش تازه و در میان ساخت و حکومت بلخ و الوس او را بوی
ارزانی داشت و در این اثنا شیخ اشرف رسید که خان زاده و ابو المعالی ترمذی و علوی سکند که در عالم رویا از جناب
رسالت و علی مرتضی علیهما السلام مامور شده ایم که بتقویت وی سعی بر دارم و جمعی مریدان را دلیل و افسون فریفته
شده و زنده چشم را بر آن راه برده و دست تاراج اهل و الوس بلخ آورده است صاحبقران فرمان داد تا صاحبی
بهادر و ارغون شاه برسم ایلغار شده شرار شورش ایشان را منطفی گردانیدند زنده چشم از توجه صاحبقرانی پیوند بگسل و نیل
برکنیت یافته افتان و خیزان خود را به حصار شبرغان رسانید و چون چاره و عذر از پیش نبود دست تضرع در دامن امیر جاکو
زده و در کمال نجات و انفعال بخدمت صاحبقران رسید الحضرت بر ضعف و سبو حالت او رحم نموده و فرمود تا الکا ولایت
او را و ولایت او کرفتند و ابوالمعالی ترمذی را بنابر العلاف پادشاهانه و اعلاف حسروانه بحسب طبیعت و رسم صیلت زنده چشم
را ایران داشت که در زمانیکه امیر صاحبقران از یورش ما وراء النهر مقضی المرام معاودت کرده و گرگانج تنگ را که
با وجود حقوق نعمت با اعلان کلمه عصیان مبادرت نموده بود به سزا رسانیده و بمحاربی و قتالی جابجا متفرق ساخته مسلم
دار السلطنت بود زنده چشم با اتفاق ابوالمعالی و پسر امیر خضر یسوری و پسر موسی با کید کمر عهد بستند که در وقت

ذکره

زیست نسبت بصاحبقران علاوه مقبل آینده و بعد ترابط تفتیش و تحقیق چون بمجمعی بثبوت رسید امیر موسی چون خیال صلاح علیا امرا علیک جاده بود
آنحضرت از سر جرم بیدار و درگذشت و انساب خانزاده ابو اسحاق بجا مدان ثبوت سبب نجات او شده و اسحاق پسر امیر خضر یسوری با
بواسطه آنکه خواهرش در حباله نکاح امیر سیف الدین بود بشفاعت او از زندان و ربطه خلاص شده و زنده چشم بموجب یرلیغ و اجب
الاذعان محبوس کردید

گفتار در یورش صاحبقران بخوارزم

چون امیر صاحبقران از ضبط الوس جغتای پرداخت
ایلچی نزد حسین صوفی والی خوارزم فرستاده پیغام داد که کات و خیوق خوارزم تعلق به جغتای دارد و چند سال است که آن
ولایت مال گرفته و طمع انگور دست تطاول از آن مملکت کوتاه کنی تا مبانی محبت استوار ماند و در جواب گفت که این ملک
را بشمشیر گرفته ام بشمشیر از من توان گرفت صاحبقران امیر جاکو را بحکومت قندوز و بقلان فرستاده و امیر سیف الدین
را به نیابت در سمرقند گذاشته خود با سپاه بسیار در حرکت آمد و از بخارا گذاشته و جیحون را عبور نموده مقدم سپاه منصور
قراول دشمن را اسیر و دستگیر ساخته طایر خیوق بضرب حسام سپاه بهرام انتقام گشت و در اندک زمانی به هیزم و خاشاک
خندق قلعه را انباشته شیخ علی بهادر بنفس بر آمد و از آن جانب شخصی نیزه حواله او نموده او سر نیزه بر دو بازو چشم شکسته تیغ بر سر وی راند
و سپاه قیامت هیبت اطراف قلعه را بجد دست بغارت و اسیر بر آورده و بعد مفتوح شدن قلعه روز دیگر با طلاق امرا و ایشان
داده کوچ بجانب کات ... بار جود امرا اشرف از بالا رفتن منصل تقاعد نموده بود چوب با ساق زده به جرم خرابی سمرقند
فرستاده و از آنجا موکب عالی متوجه خوارزم گشت حسین صوفی ملاحظه سپاه و علاوه شعار خواست که در استرضای خاطر
صاحبقرانی کوشیده کات و خیوق را بتصرف کماشتگان اهل باز دارد اما با غوای امیر کیخسرو ختلانی که از مقدم مبارک صاحبقران
جهت کمون ضمیر داشت با سوار و پیاده بسیار از شهر بر آمده رایت جدال و قتال بر افراشت و از روز تا ابتدای
چاشت تا قریب نماز دیگر آتش حرب بجوش عزیزان گردان بود و دهرهای پر دلان و در میان میدان چون گوی گردان
آخر الامر حسین صوفی با مغلوبی چند گریخته بحصار در آمد و از آن غم و غصه بیمار شده در همان چند روز سرای فانی را وداع نموده
برادرش یوسف صوفی بجانشین نشسته و وسایل التجا دست تضرع در دامن متابعت او حکمت و تا غایت چون جرجان و خوارزم
نشده بود منس او بند دل افتاده و بعد خطبه امیرزاده جهانگیر برادر زاده یوسف صوفی که از سیرین بیک و خنز خان اوزبک
داشت صاحبقران عنان عزیمت بمستقر شرف خویش معطوف ساخت و جواسیس عذر و خیانت که از امیر کیخسرو و ختلانی
بار اعلوه رسیده بود و در آن توران امیر حسین شد که تقصاص ولی نعمت خویش دست تصرف و الی خیانتش را از سرایت
بدن کوتاه ساختند و بعد کرفتن کیخسرو ختلانی پسرش سلطان محمود و ابو اسحاق پسر امیر خضر یسوری و محمود شاه از موکب جهانگیر
تخلف نموده بخوارزم رفتند و حریف مجلس یوسف صوفی گشتند او را بر این جرأت آورده تا لشکر فرستاده کات را غارت
نمود و چون بر تو این خبر بر شاه ضمیر انور تافت صاحبقران با عساکر اقبال در سنه هفتصد و هفتاد و چهار متوجه خوارزم گردید
یوسف صوفی از کرده خویش پشیمان شده و زبان به اعتذار و استغفار گشاده و والیس بنا بر سوغات هدیه نامه کیچی
بیناو فرستاد و صاحب قران رقم عفو بر زلات او کشیده و از آنجا که زنسپه بود معاودت فرمود

ذکر توجه صاحبقران باستقبال لشکر جته کرت سیوم

در روزه شوال سنه هفتصد و هفتاد و ... صاحبقران کرده بسکوه عزم تسخیر
کرده شاهزاده جهانگیر را با امرای نامدار برسم منقلا روانه جته نمود شاهزاده با قمر الدین سردار جته جنگ کرده و به شکست
داده بود که صاحب قران با بقیه سپاه بالحاق رسید و جمعی از امرا را به تعاقب شبرغان روانه کرد ... سپاه ظفر مآل

تیبالغی رسیده و جهار بابان و اموال ایشان را که نفته قمرالدین بالضروره از ایل و اولوس خود جدا شده بکوهستان دور
دشت تحصن جست امیرزاده جهانگیر مواضع و منازل قمرالدین را تاخته و خاتون او سرای ملک شمس الدین توناغا و دختر ایشان دلشاد آغا
را بدست آورده بسمرقند مظفر و منصور مراجعت نموده سیطر کیالا ز رسانید آنحضرت دلشاد آغا را در ازدواج خویش آورده و از آن
جار آیات عالیات برافراشت و از موضع بات کذشته بصوب اره بازی نقل نموده در آن مقام منعقد روزی مجلس
نشاط آراسته و بعد فراغ ایشان از آن اره بازی کوچ کرده و از ایشی دمان کذشته و در اورکند فرود آمد و از آنجا
بخجند شتافت عادل شاه جلایر حاکم آنجا در سرای خویش فرود آورده چنان قرار داد که با اتفاق شیخ محمد بیان سلدوز
و برکس ارلات در وقتیکه گوشت خورده شود شیره آتش بپیش آنحضرت نهند و صحت یافته دست بوی خایند صاحبقران
بوقت آتش کشیدن آثار غدر و شمایل ارباب نفاق یافته پیش از شیره نهادن از مجلس برخاست و بر فور سوار شده
باردوی همایون رفت و از آنجا متوجه رکجبر برای آمده و در سکی ترشی شده زمستان آن سال در آن بقعه گذرانید بعد
انقضای زمستان توا جیان از طلب سپاه اطراف بقصد عزم رزم والی خوارزم ارسال داشت و شیخ محمد بیان سلدوز
را بعد اثبات جرم برادر بر حالک سلدوز سپرد تا بکوش بر حالک بقتل رسانید **ذکر لشکر کشیدن صاحبقران**
نوبت سیوم بخوارزم و مراجعت نمودن بموجب جرم و خسارت قمرالدین باغوای بعضی مردم و توجه صاحبقران
بجته نوبت چهارم در سنه هفتصد و هفتاد و هفت صاحب قران انیو قاجهاد را در سمرقند گذاشته و الجی بوغا را یاسی هزار
سوار بجهت دفع فتنه قمرالدین بجته روان کرد و رایت نصرت آیت بجانب خوارزم برافراشت و در اثنای راه بسمع اشرف
رسید که اختلاف و نفاقی در فوج سعید بخته جدا شده بسار بوغا و عادل شاه جلایر جبانی بهادر و الجی بوغا را گرفته بسمرقند
آورده اند صاحبقران دفع دشمن خانگی را اهم دانسته بر فور بازگشت و امیرزاده جهانگیر را برسم منقلا روانه ساخت تا براده
بجالقان رسیده و بعد سفارت تیر و ضرب تیر و شمشیر هالک گشته اعادی فی دولت نشان از آنجا تافته در دشت قبچاق
رفته پناه باورس خان بردند و بعد چندی نایب خان را کشته و از آنجا گریخته بقمرالدین ملحق شدند و او را بسلوک طریق عوده
دلالت کردند قمرالدین بگفته ایشان فریفته شده با لشکر آراسته بولایت اندکان در آمد امیرزاده عمر شیخ که در آن ولایت بود مجال
مقابله و مقاتله ندیده روی به پناه بکوهی برد و کسی بخدمت صاحبقران روانه نمود آنحضرت بمجرد استماع خبر از عقب او حرکت
آمده قمرالدین از توجه صاحبقرانی آگاه گشته اوزرق را با تعی بکوهستان روان کرد و خود با جهار هزار سوار در کمینگاه منتظر بنشست
و صاحبقران اکثر امرا را در عقب ایلچی فرستاده خود با دو دسته تغز جوق بان موضع رسید قمرالدین فرصت غنیمت شمرده با جهار
هزار سوار از کمینگاه برآمده متوجه پادشاه اسلام شد و رایت انتقام برافراخت صاحبقران تغز جوق بیون ملک منان کرده
و سپاه را استمالت داده رو باعدا آورده بنفس خویش در آن روز مشقدهای رزم در کار گشته داد شجاعت و شوکت داده قمرالدین
با آن که زنده لشکر از پیش تغز ایلدک رو بگریز آورده امیرزاده عمر شیخ و قتالی بهادر پیغور صاحبقران با آن لشکر رفته
دامولات ... منیع نمود و بلقوذ منصور ... آورده ... موقع که در پی قمرالدین رفته بود بعد تلاقی
فریقین و محاربه جانبین که انجام بر این ... او اوج قرا بهادر از تعاقب از دست مداده تنها بقمرالدین رسید و او نیز در آن
بیابان تنها بود و اوج قرا بهادر با وجود زخم در دشتی چون دست از تعاقب بر نداشت قمرالدین بر کمال بهادری او آفرین
کرده کف و شمشیر تنگ ملالی بجا آوردی اکنون بهمین قدر راضی باش و بازگرد و دیگر ... مرحب دست بر زخم نشست پس بیتی

و تیری

و تیری بر سنگ خارا چنان زد که قریب یک وجب در آن نشست و اوج قرا بهادر زبان بتحسین قمرالدین کشاده پیاده بجای
بازگشت **ذکر وفات کوکب حیات امیرزاده جهانگیر و طلوع نیر اقبال شاهرخ بهادر و کردن وبعضی از وقایع دیگر**
صاحبقران قرة العین امیرزاده جهانگیر را بیمار و ناتوان در سمرقند گذاشته متوجه سوستان شده بود و چون از آن یورش مراجعت
نمود در اثنای راه شبی در خواب شیخ برهان الدین قلیج را دیده از صحت فرزند خویش استفسار نمود شیخ جواب داد که بالفدا
باشش چون از خواب در آمد دانست که کار دیگر است و روشنایی دیده سلطنت بر جناح بسطوق اهرم ارکاب اضطراب
رو براه آورده چون بحوالی سمرقند رسید عام شهر سرها برهنه کرده و علما سپاه و قضای سیاه در گردن افکنده پیره زنان
باستقبال برآمدند صاحبقران از مشاهده این حال بغایت مضطرب و سراسیمه شده عاقبت شنوده تحمل و اصطبار شعار خویش
ساخته زبان بکلمه انا لله کشاد و عمر شاهزاده بیست سال بود و از او دو فرزند یادگار ماند امیرزاده سلطان محمد ... خانزاده
برادرزاده حسین صوفی حاکم خوارزم و امیرزاده پیر محمد بعد چهل روز از فوت شاهزاده از ملک اغا دختر الیاس خواجه
متولد گردیده و مقارن آنحال باری سبحانه نور الدینی الصاحب قران عطا نموده چشم او را بوجود طلعت شاهرخ بهادر روشن
ساخت و در این اثنا بسمع علیا پیوست که عادل شاه جلایر در کوهستان مراجق با معدودی یاسی بر روز می آرد آنحضرت
الجی بوغا را بجهت دفع ایشان نامزد نمود و او بعد طی منازل در حوالی ... که ... بجهت احتیاط راه دشت
قبچاق بران بالا برده عادل شاه را بدست آورده بقتل رسانید و ساربوغا که با او در مخالفت صاحبقران اتفاق
داشت از آن مهلکه خود را نجات داده بعد دو سال بخدمت عالی شتافته جرم او بزلال مرحمت شسته گردید و چون
قمرالدین بوقت فرصت دست تعدی باذیال مملکت دراز میکرد صاحبقران بقصد استیصال او متوجه گشته و
در حوالی آسی کول بعد تلاقی فریقین محاربه عظیم واقع شده قمرالدین منهزم شد و مردم ادبار حکرد او اسیر و غارت و تاراج
آمدند و در آن موضع بسمع اشرف رسید که توقتمش اغلان از اروس خان متوهم شده پناه باین درگاه آورده
آنحضرت امرا را باستقبال او فرستاده خود بسعادت مراجعت فرموده در سمرقند نزول نمود و چون توقتمش خان بقرب
شهر رسید آنحضرت خود برسم استقبال بیرون آمده و بعد ملاقات همعنان بسمرقند نزول اجلال فرموده با انواع الطاف
از عنایت و ناطق با طبل و علم و خیمه و خرگاه باو بخشیده حکومت اترار و سغناق روانه فرمود و توقتمش بر سر دولت
متمکن شده و بعد روزی چند از فوج اروس خان هزیمت یافته بار دیگر روی بدرگاه عالم پناه آورد صاحب قران بار دیگر
بر نوبت سابق اسباب سلطنت او مرتب داشته در کمال حشمت رخصت انصراف داد و اروس خان مراجعت
او را استماع کرده پسر بزرگتر خود را با شاهزادگان حرجی تراد و اراد در دشت قبچاق بدفع او نامزد نمود و این نوبت
نیز شکست بر توقتمش خان افتاده بحال خراب و پریشان و مجروح و خسته تن تنها از سیحون گذشته خود را در جنگل پنهان
ساخت از قضا صاحبقران آمد کوبرلاس براهت انتهات او فرستاده بود و او بتفحص کنان بحسب اتفاق بخیر
بموضعی رسید و آواز ناله حزین استماع نموده و از پی آن رفته دید که توقتمش بحالتی که از آن ناخوشتر نباشد در
خارستانی افتاده ابراهیم کوبرلاس غمخواری بجا آورده و تن او را بلباس لائق پوشانیده ببارگاه فلک اشتباه رسانید آنحضرت
عفوت بار دیگر توقتمش خان را مشمول عنایات ساخته جمیع محتاج الیه او مرتب داشت که در این اثنا ایلچیان اروس
خان باردوی همایون آمده بعرض رسانیدند که خان میگوید که توقتمش پسر مرا کشته به پیش شما آمده است با تسلیم نمایید یا موضع

احوال توقتمش خان

جنگ مقرر کنند صاحبقران جواب داد که از مقتضی عقل رخصت نمی یابم که کسی پناه بمن آورده باشد او را بخصم سپارم
اما صحبت موضع هر جا که باهم ملاقات کنیم موضع جنگ همانجا است **ذکر نهضت صاحبقران بجانب مغولستان**
بعزم رزم اروس خان و فرستادن توقتمش اغلان را بجنگ تیمور ملک خان صاحبقران ایلچیان اروس
خان را گسیل کرده مجموع ایل و الوس جغتای را جمع آورده با سپاه گران و لشکری بی پایان بعد قطع منازل بحدود اترار
رسید و از آن جانب اروس خان با شهزادگان جوجی نژاد و جنود دشت قبچاق حرکت نموده بسغناق نزول کرد
صاحبقران مارق تیمور و قتلغ بهادر و محمد سلطان شاه را با پانصد سوار بر سر دشمنان بطریق منقلای فرستاد ایشان
با تیمور ملک پسر اروس خان که با سه هزار سوار جهت همین کار آمده بود [illegible] و قریب بصبح آغاز جنگ شده
تیمور ملک انهزام یافت اما مارق تیمور و قتلغ بهادر در آن جنگ شربت هلاک چشیدند و [illegible]
که اروس خان بمملکت خویش معاودت نموده و در آن نزاع احدی از مخالفان نماند آن حضرت مظفر و منصور
بجانب [illegible] طبل ارتحال فرو کوفت [illegible] بعرض اقدس رسید که اروس خان تخته بر تخت اختیار کرده و
پسرش توقتقیا که بجای پدر نشسته بود از عقب او شتافت آن حضرت اسباب سلطنت توقتمش اغلان را
مرتب گردانیده او را در مملکت اترار و سغناق بحکومت گذاشته بجانب سمرقند عنان عزیمت منعطف ساخت
ملک تیمور که بعد فوت پدر و برادر در دشت قبچاق بر تخت خانی جلوس کرده بود بعد مراجعت صاحبقران با
سپاهی عظیم متوجه توقتمش خان شده و بعد محاربه توقتمش خان [illegible] ببارگاه فلک اشتباه صاحبقران [illegible]
صاحبقران کرت بعد اخری اسباب حشمت داده او را ترتیب داده جمعی از امرا همراه او نمود که بسغناق رفته
او را بر سریر دولت بنشانند و امرا بموجب فرمان بعمل آوردند و چون خبر غفلت و شرب مدام تیمور ملک بسمع
صاحبقران رسید ایلچی بسغناق نزد توقتمش خان فرستاده او را بر سر تیمور ملک مامور نمود توقتمش خان بموجب
فرمان با سپاه فراوان در حرکت آمده در موضع قراتال که تقارب فیمابین واقع شده بود تیمور ملک بعد محاربه
منهزم گردید و توقتمش خان بجای پدران در دشت قبچاق بسلطنت رسید و بعد چندی تیمور ملک جمعی فراهم آورده
باز بجنگ توقتمش خان آمد و در موضع قراتال آتش جدال اشتعال یافته تیمور ملک بقتل رسید و ایدگو که از امرای تیمور ملک
بود و در دست فوج خانی اسیر گشته توقتمش خان باعتبار وفاداری و شجاعت او فرمان داد که او را در سلک امرا منتظم گردانند
بالنجاق بر فور زانو زده عرض نمود که در ایام دولت و حیات تیمور ملک بهترین عمر بامارت و حکومت گذرانیده ام
برگشته با چشم من که ترا بر تخت خانی بجای او بینم اکنون کرم نموده بفرما که گردن مرا بزنند و سر او را بر بالای سر ...
کند ... و من سر در زیر سم او افکند تا جسد او بر زمین نباشد توقتمش خان فرمان داد تا ملتمس او بعمل آوردند
این پهلوان وفادار را بدار البقا فرستادند **ذکر ایلچی فرستادن صاحبقران بخوارزم و اقدام نمودن یوسف**
صوفی بر حرکات نالایق و توجه نمودن آن حضرت بدان طرف بعزم رزم در آن سال که صاحبقران بجنگ اروس
خان رفته بود یوسف صوفی لشکر فرستاده اطراف بخارا را غارت و تاراج نمود و آن حضرت ایلچی بخوارزم فرستاده
پیغام داد که با وجود قرابت موجب چندان جسارت چیست یوسف ایلچی را بند کرد صاحبقران نامه نوشته دیگر
بخوارزم فرستاد مضمون آنکه بر ایلچی رسیدن لازم است و نشنیده ای ما علی الرسول الا البلاغ یوسف از غفلت ... این را نیز بکش

نمود

نمود بنابرین صاحبقران لوای توجه بجانب خوارزم برافراشته بعد قطع منازل شهر خوارزم را مرکز ساخت و در میان کرفت و بروز از
صبح تا شام ابواب محاربه از طرفین مفتوح بود در این اثنا یوسف پیغام داد که تا چند از برای دو تن عالمی بجهت و بلا گرفتار باشند
لایق بحال بلاد و عباد آنکه ما هر دو کس پای جرات در میدان گذاشته طالع آزمایی کنیم آن حضرت تحسین این سخن نموده بر خود برنشسته
کردون خرام سوار شده نا گاه بر خندق آمده آواز داد که ما بدانجا آمده ایم تو اندیشیدی تو نیز بیرون آی و فایی حرف و رعب بر ضمیر یوسف
صوفی استیلا یافته و از گفته خویش پشیمان شده دم در کشید و چندانکه صاحبقران بکلمات حمیت افزا او را بجنگ ترغیب و تحریص نمود
جوابی نیافت عاقبت از طول توقف ملالت روی نموده روی بلشکرگاه و خرگاه خویش آورد و فرمان داد تا استادان ماهر بکار منجنیق
کرده قصر رفیع یوسف صوفی را بسنگ منجنیق خراب و ویران سازند و چون مدت مدید محاصره امتداد یافت عوارض نفسانی بر
مزاج یوسف صوفی غالب آمده مرض مهلک در گذشت صاحبقران بعد استماع این خبر بنیاد اهتمام متوجه تسخیر خوارزم شد و بناء
ظفر پناه بقوت بازو در پنجه قهر دیوار را رخنه ها کرده و در شهر ریختند و بعد قتل و غارت بموجب فرمان سادات و مشایخ و علما و اهل
صوق و ارباب حرف را کوچانیده بشهر کش فرستادند صاحبقران شیخ علی بهادر را بداروغگی آنجا نصب نموده عنان معاودت
بجانب ماوراءالنهر معطوف ساخت **ذکر ارسال صاحبقران امیر حاجی سیف الدین را بطلب ملک غیاث الدین**
والی هرات و تعلل نمودن او و توجه نمودن بهرات و بخراسان و مشاهده آن لشکر کشیدن
صاحبقران به ایران صاحبقران قاصدی پیش ملک غیاث الدین بن ملک حسین کرت والی هرات فرستاده پیغام
داد که در قوریلتای بطریق جمیع نوئینان و امرا آمده حاضر شود ملک غیاث الدین در باب فرستاده صوف مرحمت متقدم را رنجیده
رفتن خود را موقوف بر آمدن امیر حاجی سیف الدین کذاشت و با آنکه حسب الاستدعا امیر صاحبقران حاجی را از راه
هرات فرمود او ملک بهانه تهیه اسباب سفر و ترتیب پیشکش در رفتن بار دوی اعلا تعلل نموده در خلال این احوال
علی بیک پسر ارغونشاه جونی قربانی نیابت بطلب بار دوی همایون پیوسته مراسم پادشاهانه رقم عفو بر زلات او کشیده و بتمز
اکوا جهت امیرزاده محمد سلطان خطبه کرده و قرار بر آن یافت که علی بیک در اول بهار جهت کرپاس کردن اساس
آمده در حین یورش هرات در رکاب باشد علی بیک مستقبل ایمنی شده رخصت انصراف یافت صاحبقران قبل از
توجه خویش امیرزاده میرانشاه را با پنجاه فوشون از سپاه بصوب خراسان روانه نمود و حکم کرد که زمستان امسال در
بلخ و شبرغان بگذرانند میرانشاه بموجب فرموده عمل نموده با سپاه نصرت پناه از جیحون گذشته موضع مذکور را مخیم اقبال
ساخت و در اواخر سنه ششصد و هشتاد و دو و اوایل بهار صاحبقران با عساکر بی پایان بعزم خراسان بر آمده و از
جیحون عبور نموده بعد قطع مسافت بقصبه اندخود رسید و در آنجا بملاقات بابا سنکو که از جمله ابدال و اوتاد بود و مشغول شد
او از سر جذبه گوشت سینه بجانب صاحبقران انداخت پادشاه این را بفال نیک گرفته فرمود که الله تعالی ما را سینه
زمین که خراسان باشد عطا خواهد نمود و در آن اوان ملک محمد برادر ملک غیاث الدین کرت که بحکومت سرخس اشتغال داشت
بر سبیل تعجیل بتقبیل بساط جلالت مشرف شده لوای مباهات باوج سموات بر افراشت صاحبقران از نواحی جوزجان
ایلچی پیش علی بیک فرستاده پیغام داد که زود تر حسب وعده بار دو رسد علی بیک بر ضمیر طالع خود رابطه یوغایی و
بدعهدی کوشیده با آنکه جوابنامه فرستاده را بی رخصت انصراف داده و چون رایات عالیات بقصبه کوسویه رسید و محبت
ورع و تقوی زین الدین ابوبکر تایبادی پاسخیده شخصی را بیرون از فرستاده التماس قدوم نمود شیخ جواب داد که مرا با امیر چه کار

[illegible] باز آمدن [illegible]

بیج نهی نیست که بزد او بردم صاحبقران بمجرد استماع این سخن فی الحال تو باق بشیخ نقشه بحو مرجهی ملازمان نمود شیخ و ما نهای
محاوره سخنان نصیحت امیز بزبان آورد صاحبقران گفت که بو الملک خود را نصیحت میکنی که عمر نخود و مرتکب محرمات میشود
شیخ جواب داد که او را نصیحت کردم نشنید حضرت جبار منتقم شما را بروی گماشت اگر شما نیز نشنوید دیگری را بر شما گمارد و از این
سخن صاحبقران رقت کرده از پیش شیخ بیرون امد و بعزیمت هرات نهضت نمود شیخ رسیده و در عرض چهار روز آن بلده را
مفتوح ساخته عنان عزیمت بجانب دار السلطنه هرات تافت و بعد طی منازل بظاهر هرات نزول فرموده بهادران رزم
آزمای بر گرد شهر محیط گشته طایفه‌ای [illegible] روز دیگر بیرون امده و جنگ صعب آغاز نهاده باز بحصار در امدند و از
طرفین خلقی کثیر بقتل رسیدند روز دیگر سپاه منصور آغاز جنگ سلطانی کرده به نیروی مردی و پنجه دلاوری از فصیل بالا رفتند
بشهر [illegible] در امدند ملک غیاث الدین بشهر بند [illegible] گریخت و روز دیگر صاحبقران ملک را بجام فرستاد که این مملکت
پیوسته تعلق به پادشاهان مغول داشته و آل کرت از اتباع گذاران سلاطین چنگیزی بوده‌اند اگر ملک اسا و تمردی پیش
سازد [illegible] خواهد بود و اموال و نفوس جمعی از مسلمانان در معرض تلف خواهد آمد ملک غیاث الدین [illegible]
بر تسلیم نهاد و روز چهارم و باغ زاغان [illegible] با سر رجع لشکران بهادر فرار شده نهضت صاحبقران
یافت صاحبقران از باغ زاغان کوچ کرده بمرغزار کهدستان که در شرقی هرات واقع بود نزول فرموده و درای [illegible]
دودمان سلاطین غور بوده و بتخریب حصار جدید و قدیم فرمان داده حکم کرد که ملا قطب الدین را که در آن زمان از
مقتدای علمای خراسان بود با دو بیت کدخدای شهر و دروازهای شهر که متعلق بایشان بوده اسامی و القاب ملک
غور را [illegible] بشهر سبزوار رساند و فتح هرات در محرم سنه [illegible] اتفاق افتاد گفتار در توجه
صاحبقران بطوس و بکلات و امدن علی بیک جونی قربانی بدرگاه فلک سمات چون خاطر خطیر پادشاه
جهانگیر از قضیه هرات فراغت یافت از جانب شام و غیره [illegible] سبزوار [illegible]
متوجه طوس شد تا جزای علی بیک در کنار [illegible] توجه آنحضرت [illegible] از [illegible] علی بیک [illegible]
بسته بین الخوف والرجا بتقدیم رسانید و خواجه علی موید سبزواری حاکم سربداران [illegible] درگاه عالم پناه
شتافته و [illegible] فایز شده بعواطف خسروانه مباهی شد و چون خواجه علی [illegible]
از و پرسید که چه مذهب داری [illegible] آنحضرت فرمود که [illegible]
بنال شفاعتی والجماعه رفته مذهب اهل سنت و جماعت دارم فی الحال صاحبقران [illegible]
رفته از انجا متوجه اسفراین شد سپاه ظفر پناه در طرفة العین شهر اسفراین را [illegible]
کثیر را بقتل آورده [illegible] صاحبقران [illegible]
فرستاده با طاعت [illegible] دعوت [illegible]
وعده داد که [illegible] صاحبقران از اسفراین عنان عزیمت
بدار الملک سمرقند معطوف ساخته و ملک غیاث الدین [illegible] خراسان [illegible]
ممالک در بلده سمرقند نزول نمود [illegible] امیرزاده میران شاه که [illegible] ملک محمد را [illegible] ملک غیاث
الدین را گرفته بدرگاه عالم پناه فرستاد گفتار در لشکر کشیدن صاحبقران نوبت دوم بجانب خراسان

فتح هرات

من تعوذه

درابونا

در سبزوار خواجه علی موید سبزواری رسیده معروض داشت که علی بیک و امیر ولی جونی بموافقت یکدیگر عازم سبزوار اند امیدوار
چنان است که این بنده کمینه را بدست دشمنان نسپارند صاحبقران باحضار عساکر فرمان داد و از جیحون عبور نموده اوایل ربیع الآخر
در اندخود و در اثنای راه میرزا میران شاه از [illegible] و ملک غیاث الدین از هرات با لشکرهای آراسته باردوی همایون پیوستند
علی بیک [illegible] پندار در بود در حصار قلعه کلات در آمد و از جاده صواب انحراف جست و بعد از آنکه لشکریان دست بغارت و تاراج
حصار او برآورده بودند [illegible] از قلعه کلات [illegible] علی بیک سر از گریبان تضرع و زاری برآورده و زبان
مسکنت بپیغام داد که اگر حضرت بکرم بسیار و لشکر اندک قریب بدروازه حصار قدم رنجه فرمایند سعادت قدمبوس حاصل کنم صاحب
قران ملتمس او را [illegible] با پنج سوار بدر حصار تشریف برد چون علی بیک با تقاعد وعده قیام نمود آنحضرت بوثاق همایون
مراجعت فرموده فرمان داد که لشکر قیامت اثر مانند کبک دری بر بالای کوه برامده و دل بر تسخیر قلعه نهاده [illegible]
کشیده آغاز [illegible] سازند و بعد از کوشش و کشش اعدا مقهور گشته فریاد الامان برآوردند و علی بیک را چون کار بجان رسید
کسی نزد حضرت فرستاده معروض داشت که اگر فردی از دست از جنگ بردارند من فردا [illegible]
و مسکنت بر زمین گذارم [illegible] صاحبقران فرمان داد تا سپاه از جنگ کوتاه باز گشتند روز دیگر علی بیک
[illegible] از حصار بیرون آمده [illegible] امان طلبیده معروض داشت که امروز از [illegible] در رکاب
باشند و فردا بخدمت شتابد ملتمس او مقرون باجابت شده چون روز دولت علی بیک [illegible]
پشت [illegible] صاحبقران امیرزاده علی [illegible] قلعه کلات
گذاشته بصعوبت قلعه ترشیز [illegible] ملک غیاث الدین
در تصرف داشتند آنحضرت [illegible] ترشیز را مفتوح ساخت
[illegible] قلعه را که [illegible] و جلادت در ایام محاصره ظاهر ساخته بودند [illegible]
[illegible] قلاع [illegible] ایران [illegible]
[illegible] شاه [illegible] شجاع [illegible] باردوی همایون آمده و بانواع عنایات اختصاص یافته
با [illegible] روانه فارس شد ذکر نهضت صاحبقران از ترشیز بمازندران و مراجعت آنحضرت بجواره
دوستان و وقایع آن زمان بعد فتح ترشیز صاحبقران بعزم مازندران روان گشته امیر ولی حاکم مازندران از استماع
این خبر [illegible] و اسلان شده انواع [illegible] بدرگاه عالم پناه فرستاده [illegible] که اگر نوبت [illegible]
سلطنت مراجعت فرمایند بنده کمینه [illegible] و [illegible] سلطنت شتابد آنحضرت رقم اسعاف
بر صحیفه ملتمس او کشیده عنان [illegible] علی بیک امیر علی شیخ را [illegible]
[illegible] صاحبقران حکومت سبزوار [illegible] خواجه علی موید [illegible]
[illegible] هرات [illegible] منازل چون بسمرقند رسید فرمان داد که ملک غیاث الدین کرت را با پسران در
سمرقند و علی بیک جونی قربانی و ملک محمد بن ملک حسین را [illegible] امیرزاده [illegible] شیخ برده محبوس دارند
طایفه از اصحاب [illegible] هرات شده [illegible]
[illegible] امیرزاده میران شاه امیر حاجی سیف الدین [illegible]

نکد

این

ان فتنه فرستاد و بعد محاربه بر نیت بر عهد او افتاد و اکثری بقتل رسیده بقیة السیف پراکنده و متفرق شدند چون خبر [illegible]
رسید از موقف سیاست فرمان نافذ شد تا ملک غیاث الدین را با پسرش در سمرقند و علی بیگ مغول فرمانی [illegible]
بیاساق رسانیده بود و بعد از انجال عزم مخیم صاحبقران در شاد آغا و خواهر بزرگ آنحضرت قتلغ ترکان آغا وفات یافت [illegible]
اجابت گفتند بعد فراغ تعزیه صاحبقران امیرزاده علی را بدفع فتنه عز الدین روانه نمود امیرزاده از قوم هرین شکست یافته
با لشکر آمد صاحب قران جمعی از امرا تعین فرمود تا ایشان اکثری از قوم هرین را بقتل رسانیده و از پی عز الدین
تا عراق رفته و اثری از او نیافته معاودت کرد **گفتار در لشکر کشیدن صاحبقران نوبت سیوم بجانب ایران**
و از آنجا بسیستان صاحبقران ظفر قرین با لشکر بیرون از قیاس و تخمین بعزم تسخیر مازندران از [illegible] گذشته
چون بآب مرغاب رسید بموقف اقدس رسانیدند که شیخ داود سبزواری داماد [illegible] انجار گشته علم خلاف برافراشت [illegible]
پیران شاه طایفه از دلاوران فرستاد تا بان دیار رسیده متغلبان را بقتل رسانیدند و شیخ داود در قلعه متحصن گشته
سیستان [illegible] بعد از [illegible] پیوسته صاحبقران امیر شیخ علی و اوچ قرا بهادر را با سپاهی آراسته بجانب [illegible]
فرستاد و روی توجه بسیستان آورد و چون بسبزوار رسید روی همت بتسخیر آن بلده آورده در اندک زمانی مفتوح
ساختند اهالی سبزوار بکردار زشت خویش گرفتار شده اکثری از آن جماعه بقتل رسیدند و بعد از آنکه خاطر از
قضیه سبزوار فراغت یافت متوجه سیستان شده در راه شاه جلال الدین فراهی بقدم دولتخواهی بجلادت
شتافت اما عامه مردم فراه آغاز سرکشی نموده بقتل و غارت آمدند و چون موکب نصرت قرین بسیستان رسید
شاه قطب الدین والی آنجا چند شبانه روز جنگهای مردانه نموده عاقبت از حصار بیرون آمده روی عجز [illegible]
بر خاک ساخت بارگاه گردون اشتباه گذاشت مراحم پادشاهانه ذیل عفو بر جرایم او پوشانیده بجان امان داده و در آن
زمان که حضرت با پانزده کس [illegible] میرفت و با آنکه شاه قطب الدین حاکم سیستانیان در رکاب بود قریب [illegible]
کس [illegible] سیستان مجموع با تیر و کمان [illegible] صاحبقران عنان بجانب [illegible]
ساخته جمعی از امرا و بهادران را بدفع ایشان نامزد نمود بهادران از یمین و یسار در آمده [illegible] بزخم شمشیر
و نیزه اکثر ایشان را [illegible] بر خاک هلاک انداختند و بقیة السیف که روی فرار بشهر آورده بودند لشکر [illegible]
[illegible] شهر را مسخر ساختند و منازل و مساکن سیستانیان را ماوای زاغ و زغن کرد [illegible]
صاحبقران شاه قطب الدین را اسیر کرده فرستاده [illegible] سیستان فرمان داد [illegible]
[illegible] شده در اثنای راه حصار طاق را مسخر ساخته بر کنار آب هیرمند نزول نموده از آن
محل [illegible] لشکریان [illegible] رسید که [illegible] بجانب [illegible] رفته است
صاحبقران امیرزاده پیران شاه را با جمعی از امرا بدفع فتنه او فرستاد شاهزاده بعد رسیدن [illegible]
از بدن جدا کرده ببارگاه گیتی پناه ارسال داشت و چون [illegible] اوغانیان طریق [illegible] اختیار کرده بودند صاحبقران عنان
عزیمت بآن طرف انعطاف داده بعد نزول لشکر قلعه محاربه صعب واقع شد که اکثری از امرا مجروح و جمعی [illegible]
گشتند و بعد از آن قلعه را بتصرف آورده هر کرا در آن حصار یافتند بیاساق رسانیدند و چون خاطر همایون از تهیه
اوغانیان فراغت یافت عنان توجه بصوب قندهار تافت امرای نامدار [illegible] حصار را مفتوح

دلم

و مردان موضع را مقید و مغلوب بازو و فرستاده قلعه قلات را که از امهات قلاع [illegible] بود بر [illegible] ساختند و چون در [illegible]
[illegible] از [illegible] شقاق و عناد کسی [illegible] شهر [illegible] غزیمت بجانب [illegible] ساختند بعد قطع منازل [illegible]
[illegible] بخیر [illegible] مازندران بر [illegible] **ذکر لشکر**
کشیدن صاحبقران بعزم رزم امیر ولی بمازندران چون امیر ولی خلف وعده نموده با سلطان سلطنت
شتافت صاحبقران با لشکری بی پایان [illegible] غنیمت اقبال ساخت و [illegible]
دختر سلطان اویس بن شاه شجاع برای امیرزاده پیر محمد بجانب فارس رفته بود [illegible]
ارجمند و هوای صاحبقران از آنجا کوچ نموده بمرغاب رسید [illegible]
سپاه نصرت [illegible] امیر ولی [illegible] کارکوشش [illegible]
[illegible] صاحب قران از [illegible] عبور نموده [illegible]
سبب کثرت [illegible] قطع مسافت [illegible]
با فراوانی [illegible] رستم امیر ولی [illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible]
[illegible] صاحبقران حکومت ولایت [illegible]
[illegible] سلطان احمد [illegible] سلطان اویس [illegible] سلطانیه [illegible]
[illegible] سلطانیه [illegible] تبریز [illegible]
[illegible] صاحبقران [illegible] سلطانیه [illegible]
[illegible] سید کمال الدین و سید رضی الدین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **ذکر توجه صاحبقران بار دیگر بجانب [illegible]**
[illegible] در سنه [illegible] صاحبقران [illegible] ایران [illegible] جیحون عبور نموده بعد قطع منازل [illegible]
رسید و چون حاکم [illegible] قافله [illegible] غارت کرده بود آنحضرت [illegible] و غارت [illegible]
[illegible] قلعه [illegible]
[illegible] سلطان احمد جلایر با لشکر [illegible] از بغداد [illegible] آنحضرت
باستقبال او [illegible] سلطان احمد [illegible] صاحبقران [illegible] بجانب بغداد شتافت [illegible]
[illegible] سلطان احمد [illegible]
و ممالک آذربایجان در تصرف بندگان آمد [illegible] تبریز [illegible] سپاه نصرت انجام گشت

عادل آقا و [illegible] تبریز [illegible]

وجاوان قاکه بموجب امر برنابت سلطانیه میپرداخت محمد بن سیب که عمدهٔ امرا بود که در زمان حکومت خویش کاتبی ایلچی [illegible] فرستاده
بود و درین زمان که بملازمت رسید [illegible] نسبت با و [illegible] خویش [illegible] در مجلس همایون [illegible]
اعمال خود گرفتار شده بیاساق رسید [illegible] انجا حاکم [illegible] امیر ولی را گرفته [illegible] سپرد و او سرش از بدن جدا
کرده باردوی همایون ارسال داشت **ذکر توجه صاحبقران بجانب گرجستان و مسخر شدن بعضی از قلاع**
و رسیدن آنحضرت بشهر تفلیس و عزیمت نمودن از انجا بقشلاق قراباغ در اخر فصل تابستان صاحبقران
براه نخجوان بجانب گرجستان در حرکت آمده در اثناء طی طریق حصار کرنی که پیشوای انجا شیخ حسن نام بود و حصار
سرمالو که بر کنار آب ارس واقع بود و سردار آن قلعه بولان ترکمان نام داشت و حصار فارس را مفتوح و مسخر
ساخته و شهر تفلیس را که از امهات بلاد ایران است و ریاست انجا تعلق بگرجیان بی ایمان داشت و شخصی بقراط
نام دران شهر حاکم بود مجاهدان ملت احمدی به نیروی شجاعت و مردانگی ان حصن حصین را در تصرف آورده و
بضرب شمشیر آبدار کفار را بدار البوار فرستاده ملک را دست و گردن بسته بدرگاه گیتی پناه رسانیدند صاحبقران
بقراط را مقید و مغلول نموده از ان سرزمین روان شد و حصار بسیار که بر بحر سیاه نصرت شعار بود مسخر و مفتوح
گشته چندان سیم و زر و لعل و در بدست لشکریان افتاد که دیدهٔ آز و [illegible] اهل احتیاج پر شد و چون ولایت
شکی محل نصب خیام عسکر سپهر احتشام گشت صاحبقران [illegible] را با [illegible] از کوهستان شکی در ولایت
[illegible] و [illegible] فرستاد و آنجا مظفر و منصور از آن مواضع باز گشتند صاحبقران قلعه [illegible] را نیز مفتوح ساخت و از
آب کر به پل گذشته عنان [illegible] بجانب [illegible] معطوف ساخت و اهل ان ولایت در زمرهٔ مطیعان آمده ملک [illegible]
که در حبس بود چون [illegible] دل او [illegible] گردید بحکومت سابق خویش با علاوهٔ عنایات دیگر رخصت
انصراف یافت و در [illegible] والی ولایت شیروانات امیر شیخ ابراهیم با تحف و هدایا بزمین بوس آمده و از جملهٔ نتایج طبع
وفا او که سبب دولت و [illegible] شد یکی ان بود که در ان زمان که در بارگاه فلک اشتباه [illegible]
هشت غلام [illegible] رسانیده و در میان ایستاده [illegible] نفس خویش تمام کرد و این حسن [illegible] مقبول [illegible]
افتاده تمام ممالک شروان با مضافات [illegible] شد و ملوک گیلانات [illegible] موافقت [illegible]
را با تحف و هدایا روانهٔ درگاه نموده [illegible] اقدس رسید که توقتمش خان در [illegible] قدم گذاشته
جمعی از لشکریان او بر کنار آب کر رسیدند صاحبقران اکثری از امرا را بجهت [illegible] روانه نمود و ایشان بجایی رسیده
و جمعی کثیر را دستگیر کرده بدرگاه گیتی پناه فرستادند آنحضرت از راه [illegible] به اسیران گفت که در میان ما و توقتمش
خان حق پدر و فرزندیست [illegible] اوست که بر این حرکات [illegible] اقدام نماید و اسیران را اطلاق فرموده و بعد
طی منازل در [illegible] نزول فرمود و از انجا بقشلاق [illegible] که سلطان احمد جلایر تعلق داشت آمده و جمعی را بجهت [illegible]
مامور داشته بجهت دفع فتنهٔ قرا محمد ترکمان که دست تعدی [illegible] دراز کرده بود [illegible]
شدند و امیرزاده میرانشاه با فوجی [illegible] قرا محمد ترکمان فرستاد [illegible] و اهل و الوس [illegible] را
غارت نموده [illegible] دختران و پسران تراکمه را اسیر کرده باردوی همایون پیوست و شیخ علی برلاس [illegible]
فرموده سر در پی قرا محمد گذاشته بود [illegible] قرا محمد [illegible]

ابقی

از جنگ [illegible] بار دیگر معاودت نمود و صاحبقران [illegible] ساخت و [illegible] اماکن [illegible] از کنار [illegible] مجموع سپاه
از [illegible] گذشته [illegible] با [illegible] همایون پیوست و در اثنای راه [illegible] حصارات [illegible]
[illegible] امیرزاده [illegible] لشکریان [illegible] کوشش نمود یک سنگ از ان جدا نتوانست ساخت [illegible] ساخته و تمام [illegible]
انجا را قتل نمود و بعد قطع مراحل [illegible] سلماس رسید و در انجا ملک عزالدین را بولایت کردستان سربلند ساخته چون عراق محل
نزول حشر و آفاق شد ایلچی پیش زین العابدین فرستاده پیغام داد که پدر مرحوم تو شاه شجاع نزد این جانب [illegible] نموده [illegible]
[illegible] و درین اوان که رایات همایون بانجا رسید [illegible] نزدیک است بی توقف [illegible] مشمول عواطف بی پایان
شوی **ذکر توجه صاحبقران بجانب اصفهان و تسخیر آن و رفتن بشهر شیراز و مسخر شدن آن ولایت چون ملک [illegible]**
چون آفتاب دولت زین العابدین بحد غروب رسیده بود بمعاذیر نامقبول توسل جسته در آمدن تعلل نمود و ایلچی را نیز رخصت
انصراف نداد صاحبقران در سنهٔ [illegible] عازم اصفهان گشته در [illegible] نزول فرمود و خال سلطان زین العابدین
سید مظفر کاشی با اعیان و اکابر اصفهان [illegible] رسید [illegible] گشت صاحبقران بعضی از امرا را بجهت تحصیل
مال امان که [illegible] اصفهان [illegible] شهر فرستاد و چون محصلان [illegible] اهل اصفهان جمعی کثیر از
محصلان را [illegible] رسانیدند [illegible] مشغول شدند چون صورت [illegible]
رسید آتش خشم [illegible] حکم [illegible] و قتل عام شد [illegible] اهل [illegible] بقتل رسیدند بعد از ان
صاحبقران [illegible] بجانب شیراز [illegible] سلطان زین العابدین
[illegible] شاه منصور [illegible] شاه منصور [illegible]
سلطان زین العابدین را محبوس نمود و صاحبقران [illegible] در سنهٔ [illegible] داخل شیراز شد و [illegible]
[illegible] اسم و لقب همایون آرایش یافت و درین اثنا سلطان عماد الدین احمد برادر شاه شجاع از کرمان و شاه [illegible]
[illegible] برادرزادهٔ شاه شجاع از یزد و شاه ابو اسحاق [illegible] شاه شجاع از سیرجان بدرگاه عالم پناه آمده مجموع [illegible]
[illegible] **گفتار در هجوم لشکر [illegible] و معاودت [illegible] از فارس و عراق** [illegible]
ایلچی [illegible] ماوراءالنهر [illegible] شیراز رسیده [illegible]
[illegible] شده و جمعی از شاهزادگان [illegible] با لشکر گران از [illegible] در ممالک
محروسه رسیده دست به تعدی و غارت [illegible] شاهزاده [illegible] که از [illegible] بجهت دفع مخالفان [illegible]
از سبب کثرت دشمن و نفاق سپاه خویش [illegible] معاودت نمود و صاحبقران ولایت فارس [illegible] تقسیم نموده
[illegible] و اکثری از [illegible] همراه گرفته عنان معاودت منعطف گردانید و چون [illegible] رسید
[illegible] کاشان و قزوین را [illegible] شاه داده و مملکت ری را [illegible] داشت و ملوک [illegible]
و گیلانات را [illegible] داده و [illegible] را با [illegible] کرده [illegible] حکومت [illegible]
[illegible] بعد قطع منازل [illegible] رسید چون [illegible] از [illegible] مملکت [illegible] بعضی از

شاهزادگان جوجی نژاد و امراء به جاد باتفاق خوارزمیان طغیان نمودند. می انگیختند صاحبقران در سنه تسعمائه و نود عنان عزیمت بجانب خوارزم کردانیده و از انجا که بمجرد استماع توجه رایات اعدا فرار بر قرار اختیار نموده متوجه شده و جای نقش خان شده بود بدان حضرت جمعی از امرا را بکاملیتی انها فرستاد و ایشان بعد ایصال بر و دختر بقتل و غارت پرداخته

متوجه اردوی همایون گشتند صاحبقران بعد بحرب ابنیه عالیه خوارزم و کوچانیدن جمیع سکان و قسطان ان ولایت بسمرقند بسر سلطنت معاودت نمود ذکر مخالفت محمد بیک که پسر شیخ بایرام که بشرف مصاهرت صاحبقران مشرف بود و لشکر کشیدن توقتمش خان به ماورا النهر و استقبال کردن صاحبقران و کشته شدن سپاه جانب شیخ عمر محمد بیک که بحکومت ختلان از قبل صاحبقران مامور بود در زمان یورش صاحبقران بخوارزم بکفران نعمت اقدام نموده علم مخالفت برافراشت و شاه ملک را در تصرف اورده و جبه خانه خاص را با مجموع الات حرب بر ارزال داده باشی تقسیم نمود شاهزاده عمر شیخ از تفصیل حالات اطلاع یافته از سمرقند متوجه دفع او گردید بمجرد استماع توجه شاهزاده مخالف متفرق شده پیر کور و صحرا ابادو عثمان نامی از نوع شاهزاده پیر که را بدست اورده بفرمان شاهزاده بقتل رسانید و چون الحضرت از خوارزم معاودت نموده بسمرقند رسید و شنود توقتمش خان در بخارا از جیحان بی بنیان در گذشته بود محمود خان را بجای بر داشت مقاران انحال بسمع اشرف رسید که توقتمش خان و فرانعام و احسان صاحبقران را بر طاق نسیان گذاشته و از نسب بر مهالک خوجی خان حشر بکران فراهم اورده متوجه ماورا النهر گشت الحضرت بر فور با سپاه بکران در زمانیکه برف تا سینه اسب میرسید برف کوفته و لشکر کرده بجانب باغی روان شد و در موضع محمد باسقلای بی فوج توقتمش خان مقابله و مقاتله واقع شده بر حسب بر دشت قپچاقیان افتاد صاحبقران آن زمستان در موضع اغار بحکم لشکر نصرت شعار ساخته و در اوایل فصل بهار از آب محمد عبور نموده بعد طی مسافت بعراد دشمن رسیده اکثر الجماعة را بقتل رسانید بقیة السیف از آب اتیل گذشته پیش توقتمش خان که در بعضی از صحاری ان موضع بسر میبرد رفته از تسلط سپاه ظفر پناه اطلاع داده در حرف در ایس بقیاس بر جمیع او استیلا یافته با وجود کثرت لشکر و در فور استعداد راه بسته و رنگ عنان بجانب دشت قپچاق تافت صاحبقران از عقب مخالفان شتافته جمعی کثیر را بر خاک هلاک انداخته چون بموضع القوسیون نزول فرمود ایلچی از خراسان رسیده معروض داشت که حاجی بیک جونی قربانی و ملوک سرمدار سبزواری با مجموع عساکر کلات و طوس یاغی شدند ذکر عصیان حاجی بیک جونی قربانی و توجه امیرزاده میران شاه بخراسان بامر صاحبقرانی صاحبقران در اوان یورش خراسان بواسطه شامت مخالفت علی بیک جونی قربانی را در یورش مستخلص اورده و حاجی بیک را که پسر عم او بود در کمال عاطفت میگذرانید بحکومت طوس سرفرازی و اختصاص بخشیده و بعد تسخیر عراق که حاجی بیک ملازمت رکاب داشت حکومت اصفهان بر بوی ارزانی داشته و عنزاو را برای امیرزاده عمر شیخ گرفته بود بسبب استماع هجوم لشکر قبچاق از عراق متوجه ماورا النهر شده بود در اثنای این اوقات از زبان اجلاف بسمع حاجی بیک رسید که صاحبقران از توقتمش خان انهزام یافته در سمرقند متحصن گردید حاجی بیک بعجلت با اهل شهر طوس حصار ساخته سکه و خطبه بنام توقتمش خان کرد و یوسف خواجه پسر قرا امین را که در طوس مقید بود بیرون اورده با امارت نشابور و حاکم سبزوار که سرمدار بود بهوای حاجی بیک اورا ... باوانقاق نمود و چون خبر فتنه خراسان بمسامع صاحبقران رسید یکنفر بخاری اتباق و حاجی عبدالله را با هم سقلار را از خراسان کرده بعد فرستادن بخاری دنیاق میرزا امیران شاه را برده بلقب امیران بسمت خراسان فرستاد و شاهزاده بعد طی منازل بقواد رسیده و از انجا بسمت طوس کوچ فرموده در ان موضع با ملوک سرمدار

بجل

جنگ واقع شده و بر اعدا غالب آمده غنایم بیکران بدست لشکریان افتاد شاهزاده بر در جلد گشاده که امان نیافتند و بقیه السیف با سبوان بن میر نود اختیار قتل نموده و باقی را بلشکریان بخشید و چون خاطر بادشاهزاده از جانب سرمداری فراغت یافت عنان عزیمت بتسخیر طوس معطوف گشت چون اعلام ظفر بطوس رسید امیر ابو الفتوح فاراکه در محافظت خراسان از دست یاغیان باقتضای کوشیده بود و در هر موضع جلادت بسیار ظاهر ساخته بود مورد اعتماد و تحسین ارزانی داشته محاصره طوس مشغول گردید و درین اثنا یوسف حافی قربانی که منشا اوان شر و شور بود از حاجی بیک روگردان شده بملازمت شاهزاده رسید حاجی بیک بعد رفتن یوسف نا امید از فتح و ظفر گشته و دست از عیال و اطفال و اموال برداشته در هنگام ظلمت لیل از قلعه بیرون رفت شاهزاده داخل طوس شده قریب ده هزار کس را بزیر تیغ اورده سر حاجی بیک را بجانب ملحد و افغان سپرده حکومت امیر بار رسانید بر طوس که در حبس حاجی بیک بود ارزانی داشته بجانب بلده زاوه و کاسان متوجه گشت و از انجا حکام اطراف را بخدمت انحضرت ارزانی داشته بطرف هرات توجه نموده نسبت بر نهم شعبان بتاریخ تمام فرمود و بنیش ... الدم ساخت که درین اثنا ایلچی صاحبقران بطلب میرزا امیران شاه رسید و شاهزاده متوجه سمرقند شده بعد بیع شش ماه حاجی بیک دستگیر گشته بسده سلطنت آمد جزای اعمال خویش از موقف سیاست حکم بقتل او صادر فرمود ذکر نهضت صاحبقران بجانب جته و مغولستان صاحبقران در سنه تسعمائه و نود و یک عزیمت بجانب مغولستان تصمیم فرمود بعد طی مسافت از عقبه ادرناق برآمده به الفین سوری رسید و از انجا بقصد محاربه با مخالفان سوار شده در موضع قوناق کاف قبتین ... قنسیس ... و مکانی وسیع و لشکر بر روی وادی فرار اورده غنایم موفوره بسبب جانبان مجروح اسلام کرده صاحبقران بموضع قراخوجه رسیده و بعد توقف چند روز که لشکریان فربه شدند مجموع غنایم را بر لشکریان قسمت فرموده در اطراف و اکناف بلاد مغولستان شاهزادها و امراء و تومانات را بجدید فتح و نصرت نامه و تاریخ فرستاده در تعقیب همایون پیر متوجه ان مرز شده لشکریان منصور اقوام و افواج کفار سمرقند سه ماه دست تاختند و غارت کرده با خضر خواجه اغلان پادشاه مغولستان بکرات محاربه نمودند و اقوام الامر خضر خواجه اغلان دل از حکومت مغولستان بر داشته رو در صحرا و بیابان آورد و شاهزاده عمر شیخ که بموجب فرمان بجهت استیصال مخالفان از راه مبلقه در حرکت آمده بود در اثنای آن علی طرش کو ملک را که از عظمای امرای جته بود بدست داده از راه کاشغر سالم و غانم بازگشته و از انجا بکان غز انبیده در سنغر عز و جلال خود نزول فرمود و حضرت صاحبقران بعد استیصال و فراغ از مهم جته از حکم بلد و فرغان بجانب انیع بلد جند یافته و از انجا بقوم دار السلطنت سمرقند روانه شده مظفر و منصور در عشر ماه مبارک رمضان سنه تسعمائه و نود و یک در آن بلده طیبه نزول فرمود و زمستان انسال در انجا گذرانیده هم در ان زمستان کوکب بخت امیر سلیمان شاه بر ذروه شرف ... تعلی یافته بعقد سلطنت سلطان بخت بحکم موجب شریعت بعقد ... منشین او گشت و بعد ان بسال دختر امیر حاجی سیف الدین نامزد امیرزاده ابابکر بن امیرزاده میران شاه شد ذکر فرمودن صاحبقران امیرزادگان و امرا را بجهت خبر قمرالدین و بعد از ان عزیمت یورش فرمودن بازستیصال جانب دشت قپچاق و تحفا ... صاحبقران در سنه تسعمائه و نود و دو جوانان باطراف و جوانب فرستاده لشکر ... ملک بانقیاد حکام و صدر ایالت مسکون از سواد مع قورلتای رو بعسکر اورده موکب همایون پیوستند و بعد فراغ جشن و اداء مراسم طوی شاهزاده قورلتای میرزا عمر شیخ صاحبقران بیهمال جمعی از امرا را بالیست نزار ... بطرف جنوب روانه نموده و امرای مذکور بعد طی منازل بر ای کول رسیده و از انجا کوچ کوچ منزل نموده در راه هر کرا مخالف یافتند کشتند و بعد قطع مسالک ... از انجا گذشته بعزامی کریوت الکا نموده ابو

فرود آمده معلوم نمودند که الجای بوغا از بندگان پادشاه که قبل از این با چهارصد سوار بطریق خبرگیری در دشت و صحرا میگشت
در یکی از صحاری با قمرالدین جنگ هولناک نموده کشته شده و از آن معرکه شخصی از مردم الجای بوغا مجروح و خسته که چهل روز
بعلف گذرانیده بود تفصیل آن جنگ را بیان نمود امیر البته شجاع این خبر بر سبیل استعجال در عقب قمرالدین شتافته و روز
و شب رانده در کنار آب ارتش رسیده شد و در آنجا معلوم کرده شد که قمرالدین بطرف تولس که سمرقند خاقم از الجای از نهر قته
است امرا دانغ و ایغای محمد بیرد رخشان سوز عالی ان نواح نموده و چون مدت یورش شش ماه کشیده بود و در فوت لشکریان
و چهارپایان بهتاب انجامیده از آنجا معاودت کرده بعد قطع صحراها و بیابانهای بیابان دیگر قند یورت اوروس مشرف شد
حضرت صاحبقران در سنه هشتصد و نود و دو عزم رزم توقتمش خان جزم نموده بطلب لشکر ممالک محروسه فرمان داد و حکم نمود
که از وقت یکساله از باب یساق یورش دشت قبچاق همراه بردارند و باید که هر کس یک صد و کمان و سی چوبه تیر با کیش همراه داشته باشند و میان برد و هر یک اسب کوتل و هر ده آدم یک خیمه و دو بیل و یک کلنگ و یک داس و یک اره
یک تبر و یک تیشه و صد سوزن و یک درفش و نیم من سنگ انبار ریسمان و یک چرم درست و یک دیگ مصحوب کردانید و
در خزینه کش ده طبقات حشم و خدم را بدنبال و بی چار ساعت و از آب خجند گذشته و در تاشکند قشلاق فرمود
و درین اثنا مدت چهل روز عوض مرض بر مزاج اشرف استیلا یافته بود صحت که مقارن آن میرزا ایران شاه با سپاه
رزم خواه از خراسان بارودی اعلی پیوسته بود صاحبقران امیرزاده پیر محمد جهانگیر و امیرزاده عمر شیخ را جهت ضبط
مملکت باز گردانیده و دوازدهم صفر سنه هشتصد و نود و سه که یوسف زرین نقای خورشید در ششم درجه دلو بود بجانب
دشت قبچاق رایت اقبال برافراخت و چون قرا سمان محل نزول جنود ظفر نشان گشت برف و باران متواتر
هم شده و ایلچیان توقتمش خان بشرف مناسب و بوس رسیده یک تقوز اسب را با دیگر تنسوقات از نظر
گذرانیده از زبان خان اطاعت و انقیاد و ندامت و انفعال صادرات افعال سابق بعرض رسانیده و صاحبقران
توالی حقوق سابق خویش و تواتر عصیان و عقوق لاحق خان را یاد داده و در جواب فرمود با اینهمه اگر توقتمش خان صدق
قول خویش صادق است باید که علی بیک را نزد ما فرستد تا بعد استشاره و استخاره بمقتضای مصلحت عمل آید و ایلچیان
را رخصت انصراف داده لشکر ظفر نشان بجانب مسافت می پیمود تا بمحک طاق رسید و از آنجا در شب و میان
الغ طاق آمد و در آن مکان فرمان اعلی نفاذ یافت که سنگ تراشان مناره بلندی از سنگ ترتیب داده تاریخ
وصول آنحضرت را منکاشتند تا بر صفحات روزگار از ماثران شهریار یادگار باشد و از آنجا بکنار آب ایلان جوق
رسید و از آب گذشته دشت شبانه روز رانده بموضع اتافرقوی ورود نمودند چون از ابتدای یورش موقی یکصد
و پنج شش ماه راه دشت از عمارت و زراعت دور بود و عسرت و قحط در اردو پدید آمده حضرت صاحبقران فرمود
که هر شخص بیک کاسه بلاق قناعت کند واحدی کاچ و شماع و نوی بنبر د اسانجر بر کرده که از یک من بار سنگ انبار
با اضافه قدری سبزی شصت کاسه بلاق شد که در لشکرستان که از غایب تکلیف یکجا سبک گوشت مرغ و فلانی بر
بکاسه بلاقی وزن داده شد در بین اثنا صاحبقران عزم شکار نموده چندان آهو و گورخر اشکنده که بان قلت طعام سپاه
اسلام صید فربه را بر داشته لا و پیکا شستند و از جمله انواع آهو در آن صحرا آهوان بنظر آمد که بجهت جثه بزرگتر
از گاومیش بودند و شبها در آن صحرا آهو شبها از سومار اصار برآمده باشند بمیل می آسایند بعد فراغ از شکار صاحبقران

کامکار امیرزاده محمد سلطان بهادر را با فوج بحر موج بطریق منقلا روانه نموده تاکید فرمود که هر جزوی و کلی که در اثنای راه دیده شود
قوت الظهر سلطنت ازین حال اعلام بخشد و هر چند صاحبقران و شاهزاده در آن صحراها و بیابانها تفتیش حال دشمن گردند خبر
از آنکه چیزی از اشباح او و چه منظر هر شخصی را ندیدند تا آنکه صاحبقران بعد طی منازل بیابانهای از آب ایش گذشته در آن موضع
قراولان آورده و تمن شبلاده اجمعی را بعرض شرف اعلی رسانیده شد و مقارن آن امیرزاده محمد سلطان شخصی از مخالفان را گرفته
بارودی اعلی فرستاده و او بعرض رسانید که توقتمش خان با سپاه جرار در فوق کول نشسته انتظار سپاه دیگر میکشید و چون تحقیق رسید که جای
نزدیک است فرمان عالی نفاذ یافت که بجلس امیرزاده و قشون خود جدا شده و در شب مشعل آتش بیفروزند و انواع حشم و خدم سلیح و کل
در پی یکدیگر روان شوند و تورقا و جرا امیران آماده و دار باشند و لشکریان گرد خود پس خندق کنند و از آنجا کوچ فرموده بادشاه نزد روخانه
آب ایک عزه رجب روز شنبه عبور فرموده در منزل و در محل کوه دیانه لشکریان از خوف عزم و کندن خندق نمود و در صحاف بلیط
در خلال این احوال صاحبقران عدیم المثال امراء تومان و قشون را مجدد اوامر ندهد بخش فرمان از خلایق بهاده است و سواران
این حال قراولان خبر رسانید که گروهی از دشمنان ظاهر شده و شخصی الم فرموده بعرض الحضرت آورده شد و او بعد اشتغال چنین تقریر کرد که
توقتمش خان شنیده که تو روی و دین اردو و نهایت تا آب ست جابرین نخواهد که شمار لشکر دو بیشتر رو نمانده تقبل ان صادق القول
فرمان داده صاحبقران امیر ایکو تیمور را با چند سوار تنبیه آن خبره کذار تحقیق قلب کثرت حرمخالفان فرستاد و امیر بطرف
از چند روز کل و حمل کشف گذشته تا آنکه بجایی رسید که سی قشون مخالف مستعد کارزار ایستاده بود و بعد جنگ و کوشش مردان
که اسب ایکو تیمور بضرب تیر از پا در آمده بود و این وقار در آن بود که افتاده جندان جنگ نمود که گشته شد و در علت پسر آن کار در آمد
خواجه ترط موافقت او بعمل آورده در بین اثنا صاحبقران با مردم قلیل یکباره آب رسیده بزخم جنگان جانستان الود ای
در روز قاهره را سرق و شکست بود و معاودت لشکرگاه فرمود و طایفه کرده دار رعد از کثرت دشمن جمله شنیده عنان سپاهی تعمیم
رسانیده بودند بموجب فرمان بکران مخصوص کرد اینده شت تر حالی از بر آفتی داشت و حکم کرد که لباولان درست و از جوانب
شیع آتش بیفشانند و بلی محلی چون ترکش خبر داده بود که صاحبقران ظهیرال بر رفت لشکریان بمحل رسید که بعد از دور آفتاب وقتی
از عقب شکی از جنگ ظاهر شد و چون یکی از دو جوانب مطموع و فتح باب خفتن حدیث سبحی از بانگ اسلام است و بو تاحیه رو کم
جو ادکاه از اولاد جانبین بهم رسیده و مسافت فرسخی سمت انقاده بپر بر رفت صاحبقران رایات و نقوه در شنبه نوزدهم رجب سنه
هشتصد و نود و سه در موضع قندرچه بار آستن سپاه و اشتغال بود در بیعت قول بر سر ساقت قرول او ل باهتمام سلطان محمود خان و
قول دوم کرمان حضرت اختصاص داشت و امیرزاده محمد سلطان جهد و قول سوم بوجود میرزا ایران شاه و از اسکی یافت
و قول چهارم و دست راست با هم امیر حاجی سیف الدین موسوم آمد و قول پنجم باهتمام امیرزاده عمر شیخ باز کذاشت و چون از دو طرف
ایکر رها خود رفقان ذکر مواضع الله ذاتم مراتب بهمان سبب عثمان قلم را از آن و اوی بذکر تعبیه صفوف توقتمش خان سمط ساند
که توقتمش خان قول بر افتخار خود ورا بایشان او کان خویشی را او امرا اوس خرجی خان ماننده علی و سلیمان صوفی و عیسی بیک
و غیره از سپاه در آن روز دشت قبچاق آذرانش داده در مقابل جیویار قاف صف کشیده و بر خلیل روز بر قت صاحبقران فرمان داد تا جمیع
از جیاه ایلیان فرود آمده و خیمه و خرگاه بر پا کرده و در اکثر نقاشان آن فرو نشستند و توقتمش متعلقه انجام از کمال تمکن و وقار سپاه نصرت
شعار جهانگیری و قبل از شروع قتال صاحبقران جهان از سر صدق دل نماز دو رکعت نماز گزارده و هیمن الملائق بر زمین
نهاده و از بارگاه صمدیت طلب فتح و نصرت نمود و باتفاق آنحضرت سادات عظام و مشایخ کرام سر بر زمین کرده و دست دعا بر افراشتند

ارتفاع اعلام شوکت صاحبقران و اختصاص اسباب دولت تغتمش خان طلب شفاعت از جناب سیادت مآب سید محمد برکه کرده و کلمات آورده
بر زبان ایام بیان کرده اند که تو به درست شکست فاتک منصور و دلیران بر دو لشکر با در میدان شجاعت که داشته و صف آرایی
جلادت بیرون کردند و آتش رزم و پیکار بر هم آمیخته گشت که برگشتگان سوگند یاد خود و ساوات دار جلادت بر هم فلک سوخت
آخر الامر سپاه نصرت پناه غالب آمده و توقتمش خان بعد از آنکه بر طرفی از فنون شاهزادگان و امرا و جلیلهای بر روانه آورده بود
عاقبت کار شکست کرده نهضت بر روزگارش رسیده و بازار حسرت و افسوس از ملک و مال بر داشته به بی ناموسی تمام راه
فرار پیش گرفت و تمامت الوس توقتمش خان شکسته رکاب و گسسته عنان متفرق شدند و بر اثر ایشان صاحبقران و ارکان
منزل فرود آمده مجموع شاهزادگان و امرای عظام و سادات و مشایخ عالی مقام زبان استبشار و تهنیت گشادند و آنحضرت
همه را مشمول عواطف ساخته و در آغوش عنایت کشیده و چندان مال و منال و فرزند و عیال بدست سپاه نصرت انتساب افتاد
که زبان ناطقه از تعداد آن گنگ گشت و چندان برده پریچهره از ذکور و اناث در عسکر ظفر اثر مجتمع شد که از برای
صاحبقران بجز از نفر برگزیده و بعد از آنکه بیست و شش روز صاحبقران گردون سریر در بارگاه توقتمش خان بعیش و عشرت بسر آورده
نوروز روی توجه بجانب سمرقند آورد و بعد قطع بیابان بی پایان در روز [illegible] القعده سنه [illegible] و تسعین و سبعمائه در [illegible]
نصرت شعار گشته بعد طوی جای عظیم شاهزاده میرانشاه را به صحبت خراسان نموده و در اوایل بهار متوجه دار السلطنت
شده و از اسباب محمد گذشته ممالک سلطان محمود سبکتگین را از کابل و غزنین و قندهار و [illegible] امیرزاده پیر محمد
بن امیرزاده جهانگیر ارزانی داشته هم در اوایل سال مذکور در اهل سمرقند گردیده و بعد جشن و طوی شادی کتخدایی شاهزادگان
بیوم یورش پنجاه ساله لوای عزیمت بطرف ایران برافراخت ذکر لشکر کشیدن صاحبقران به ممالک
ایران چون مسامع علیه رسیده بود که طایفه از حکام ایران در زمان غیبت موکب همایون پا از حد خویش بیرون
گذاشته بودند در شهر رجب سنه اربع و تسعین و سبعمائه از سمرقند سوار شده غره شعبان به بخارا رسید و در آنجا
[illegible] صعب بر مزاج همایون عارض گشته بعد رسانیدن صدقات به فقرا و مساکین که مزاج باعتدال آمد بار دیگر
امیرزاده سلطان محمد ابراهیم منقلا روانه فرموده و ششم رمضان خود در عقب شاهزاده روان شد و بعد عبور جیحون
در موضع [illegible] که لشکر منقلا با حضرت پیوست شاهرخ بهادر را بطرف سمرقند روانه کرده و از آن منزل کوچ
فرموده و از آب جرجان گذشته باسترآباد رسید و چون سه مرحله از استرآباد طی کرده جنگل عظیمی پیش آمد که
درختان جاسوس وهم را مجال عبور نبود [illegible] قطع اشجار نموده طی مسافت نمودند تا رسیدند و از آنجا
بتحقیق پیوست که سید کمال الدین گریخته جانب ماهانه سر شیخ [illegible] رفته است و ماهانه سر قریه ایست در کمال حصانت و
در چهار فرسخی آمل نزدیک بدریا واقع اردوی همایون آنطرف در حرکت آمده و بکوشش [illegible] جنگل و [illegible]
گذشته روز دوشنبه بیست و ششم ذی القعده با فراوان جانبین جنگ صف روی نمود که حسن [illegible] شیخ علی بهادر
[illegible] روز سیوم سید کمال الدین [illegible] الدین را از قلعه بیرون فرستاده [illegible] صاحبقران [illegible]
[illegible] بیکه اعلام [illegible] هرکدام یکی از فرزندان خود را با مال [illegible] بیش [illegible]
و بعضی [illegible] اهالی ماهانه سر [illegible] انجیر کردن از [illegible] اعلام [illegible]
جانب [illegible] قلعه ماهانه سر را در میان گرفتند بعد محاربات صعب غره ذی الحجه بعد هشت روز [illegible]

العهد را

و بعضی گشته گروه گروه از قلعه بیرون آمدند و سید کمال الدین و سید رضی الدین با اولاد و اعقاب بخدمت شتافتند آنحضرت
این سادات را بواسطه مخالفت با مذهب اهل سنت و جماعت با آن جماعت عقوبت آمیز گفت و به انواع عتاب بجانب [illegible]
همه را با کرام نواخته بقلعه ساری فرستاد و اموال قلعه را که از حد حساب بیرون بود بر لشکریان قسمت کرده ماهانه سر را با خاک برابر نمود
و چون مراد آسیب صاحبقران رسیده بود که سلطان اندیار بد عقیده اند شیخ علی بهادر که سیرش در جنگ شهره بود حکم شد که غیر سادات همه را بقتل
رسانند و شیخ علی بهادر با انتقام پسر خویش بموجب فرمان عمل آورده و بحسب اشاره علیه سید کمال الدین را با اهل و عیال از راه دریا بخوارزم
بردند و پسر اوش سید مرتضی و سید عبدالله را بر تاشکنت گذاشتند و چون تمام ولایت مازندران در تصرف صاحبقران آمد دارالملک
ساری را بجمشید قارن و حکومت آمل را با اسکندر شیخی ارزانی داشته و قرین فتح و ظفر بولایت مازندران مراجعت نمود و بعد طی منازل
در بیستم محرم سنه [illegible] و تسعین و سبعمائه بشهر [illegible] رسیده و در قصبه که مخالفت عالیش بنا نموده بود فرود آمد و چند روز شاهزادگان و نوئینان
که با لشکر های ایشان از طی رفته بود و لعل طی منازل بخدمت صاحبقران رسیده [illegible] رسیدند [illegible] پادشاه تا کشتند [illegible]
[illegible] صاحبقران کاسکار دارای جهانگیر را در حقیقت [illegible] و در سلطانیه [illegible]
گذشته امیرزاده محمد سلطان و برادرش که در مقدمه بودند بقزوین رسیدند و شیخ علی [illegible] شیر [illegible] را که حاکم آنجا بود بجنگ گرفته
نزد شاهزاده آوردند و امیرزاده محمد سلطان که گذشته متوجه بغداد شد و چون بکردستان رسید بموجب فرمان بر قتل و غارت اهل آنجا
باغی مبادرت نموده و در آن اثنا که از مردان کردستان بخدمت شاهزاده رسیده بود و معذرت کرد و راهبری این ولایت [illegible]
اگر فرمان شود راهبری کنم شاهزاده او را بکرد و شمشیر و خلعت خاص سرفراز نموده و شیخ علی بهادر را منقلا ساخته حکم کرد که لشکر
بیرون اوباشد و در آن اثنا ابراهیم شاه والی کردستان پسر محمود سلطان شاه را با تحف و هدایا به درگاه شاهزاده فرستاد شاهزاده رقم
قبول بر پیشکشهای او کشیده شیخ علی بهادر را حکم مراجعت نمود [illegible] چون بواسطه [illegible] بپابوس مشرف شده بود
کارد [illegible] شیخ علی [illegible] و همدران لحظه قاتل را با فیح و دهی مقتول نموده صاحبقران امیرزاده [illegible] رساند
[illegible] از امرای نامدار گذشته بعض [illegible] متوجه و [illegible] امیرزاده عمر شیخ با لشکر دست چپ بموجب فرمان در حرکت
آمده و بموضع [illegible] رسیده که گذشته [illegible] و شرف و [illegible] شاهزاده از آن موضع گذشته [illegible] و در منزل کرد [illegible]
از راه مجوار قلعه [illegible] سعادت ملازمت دریافت نمود صاحبقران بعد طی منازل [illegible] اقبال [illegible] شاهزاده
عمر شیخ در آن موضع بملازمت رسیده آنحضرت [illegible] سیف الدین [illegible] و حکومت [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] ملک عزالدین نائب [illegible] قرار [illegible] صاحبقران شاهزاده عمر شیخ را تعاقب روانه کرد
[illegible] شده و جانب [illegible] نموده [illegible] شاهی را بقتل آورده به پل آب زال رسیده و در آن منزل شاهزاده
از تعاقب [illegible] پل مقصود برگشته بود و بسعادت و [illegible] شاهزاده میرانشاه که بضبط [illegible] بود
بموجب فرمان [illegible] رفت و ملوک [illegible] که در آنجا حاکم بود [illegible] خویش آورده با وفور سعادت شاهزاده
عمر شیخ بموجب حکم [illegible] رفته آن موضع را در تصرف آورده و چون صاحبقران در [illegible] فرود آمد [illegible]
بملازمت رسیده [illegible] آنحضرت از آنجا متوجه [illegible] حاکم [illegible] شاه منصور [illegible]
[illegible] صاحبقران [illegible] محمود [illegible] را بحکومت [illegible] قلعه سفید [illegible] آورده [illegible]
و بعد محاربه شاه منصور را بقتل آورد و تتمه این حکایات بتفصیل در حالات منصور [illegible] کلک بیان گشته ذکر

نهضت صاحبقران از جانب فارس بجانب عراق و اصفهان صاحبقران بعد تسخیر شیراز و قتل آل مظفر عنان عزیمت بجانب
اصفهان منعطف ساخته و نقش جهان اصفهان را بنور وجود و فر ذات زینت داده بعد روزی چند بطرف قره اگوان توجه فرمود
و مردم آن موضع را که از غلات اسماعیلیه بودند بقتل آورده بعد قطع مسافت سمنان رسید و در سنه [illegible] با توابع آنجا و [illegible]
با میرزاده میران شاه ارزانی داشته و سیزدهم شعبان از همدان کوچ کرده امیرزاده میران شاه را برسم منقلا بطرف [illegible]
فرستاد و نفس نفیس خویش بکوهستانی که ترکمه در آنجا بودند متوجه شده و محاربات صعب با ایشان نموده بعد قتل و غارت ترکمه را
متفرق و پریشان ساخته و قلاع اطراف را مسخر نموده و در دشت قرالاقی نزول اجلال فرمود و فرمان داد که میرزا میرانشاه
بطرف مخالفان رود و امیرزاده محمد سلطان بطرف دربند کردستان متوجه گردد و شاهزاده با موجب فرمان روان
شدند و صاحبقران از دشت بولانی کوچ کرده بایلاق آمد و ماه مبارک صیام در آن مقام بعبادت قیام نموده سیوم
شوال عبدالرحمن اسفراینی از طرف دار السلام بغداد آمد و عرض نمود که سلطان احمد جلایر [illegible]
و در مقام متابعت و مطاوعت راسخ دم و ثابت قدم است [illegible] صاحبقران فرمود که اگر سلطان
احمد روی [illegible] و وجوه دنانیر را باسم و لقب گرامی زینت دهد و عراق عرب بروی مسلم باشد و چون این امر صورت نگرفت
صاحبقران [illegible] سفر را جهت انصراف داد **گفتار در توجه فرمودن موکب جلادت صاحبقران**
اول بدار السلام بغداد روز جمعه دوم شوال سنه [illegible] نهضت فرمود و صاحبقران در [illegible] عنان عزیمت بجانب بغداد
انعطاف داده و در اثنای راه قرا محمد ترکمان را که بر [illegible] و ایل و الوس او را غارت نموده و بسیاری بجا از کوه [illegible]
طی فرموده بمزار شیخ ابراهیم کی که بقبه ابراهیم لک اشتهار داشت رسیده و بعد از [illegible] زیارت و ایصال نذور [illegible]
ان بقعه استفسار نمود که کبوتر به بغداد فرستاده و زمان با خبر داده آید گفتند بلی فرمود تا کبوتر دیگر آورده [illegible]
مضمون آنکه گردی که سابق دیده بودیم [illegible] لشکر بیگانه سلطان احمد [illegible] کبوتر اول اضطراب نموده
کبوتر ثانی مطمئن کرد و صاحبقران [illegible] و سه فرسخ شرعی را [illegible] بغداد رسید و افواج
[illegible] سلطان احمد [illegible] سراسیمه و
مانند امواج بحر [illegible] در عقب [illegible] سلطان احمد [illegible] فرموده و ذخایر
[illegible] صاحبقران بدار السلام بغداد [illegible] سلطان احمد [illegible]
و نفایس فراوان که از زوال بغداد باز مانده بود متصرف گردید و جمعی از امرا از عقب سلطان روانه فرمود [illegible]
و [illegible] رسیده و [illegible] از آب گذشته اموال و اسباب فراوان که [illegible] و [illegible]
بودند متصرف شدند چهل و پنج نفر در دشت کربلا [illegible] سلطان احمد [illegible] و بر فرار [illegible]
و آن چهل و پنج نفر از اسب فرود آمده شیوه آغاز کردند و از زخم [illegible] گستاخان
دو سه [illegible] واقع شد [illegible] زخم شمشیر [illegible] کربلا را با خون [illegible]
و [illegible] سلطان احمد [illegible] و [illegible] غنایم [illegible] آورده و [illegible]
سید الشهدا علیه التحیة و الثنا شتافته و بعد مراسم زیارت معاودت کرده بموکب همایون پیوستند صاحبقران [illegible]
[illegible] فرمان داد تا خمهای شراب موصلی و دیگر مسکرات را که در بیت الشراب سلطان
احمد بود [illegible] و [illegible] بحر آورده بر روی آب [illegible]

الخ

بر [illegible] افتاده جانچه لشکریان یکیک و دو دو و بدست عسکر فتادند و حکم عالی نفاذ یافت که هر کس از احمد جسل اکراد طغیان آب دجله [illegible] بود
بعمارت [illegible] زنان و متعلقان سلطان احمد با [illegible] علاوالدوله و ضیاع [illegible] و اصناف [illegible] و [illegible] فرموده
کوچانیده و بسمرقند بردند و درین اثنا صاحبقران شیخ [illegible] را با تحف و هدایا بجانب حاکم مصر و شام و ملک برقوق برسالت فرستاد و [illegible]
آنکه درین زمان که از اقصی ماوراء النهر تا نهایت عراق عرب در تحت تصرف کماشتگان ما آمده است مملکت اندیشی رعایا و اسلام [illegible]
بر ما مقتضی است که رعایت حقوق قرب جوار منظور داشته جانبین قاعده دوستی و محبت تاکید باید **ذکر نهضت صاحبقران**
بقلعه تکریت و تسخیر و تخریب آن در منوال [illegible] صاحبقران رسید که درین حوالی قلعه [illegible] مسمی به تکریت که [illegible] و در [illegible]
ربع مسکون [illegible] آن حصار [illegible] و جمعی از مردم شریر در آنجا ساکن اند که پیوسته قافله مصر و شام را [illegible]
و [illegible] دیگر از امرا را بمحاصره آن قلعه فرستاده است و چهارم [illegible] در عقب ایشان روان شدند و در [illegible] را [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] و بعد قلعه کشا از آنجا کوچ کرده و بظاهر قلعه تکریت نزول فرمود و در [illegible]
موصل پارعلی و حاکم اردبیل با پیشکشهای لایق [illegible] رسیده و چون رئیس قلعه تکریت امیر حسن [illegible]
بشت [illegible] حصار و [illegible] افزوده و [illegible] امیر حسن [illegible]
[illegible] صاحبقران [illegible]
[illegible] که [illegible] جرات [illegible] بقلعه
[illegible] قلعه را [illegible]
که [illegible] امیر حسن [illegible] شاهزاده
و امرا [illegible] و [illegible] امیر حسن [illegible]
[illegible] قلعه را از پا در انداختند امیر حسن [illegible]
آن [illegible] سراسیمه [illegible] امیر حسن را با [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] حکم عالی نفاذ یافت که رعایا [illegible] مجموع لشکریان را بسیاست رسانند و [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] از قلعه [illegible] قلعه [illegible] روزگار معلوم باشد **ذکر مراجعت صاحبقران [illegible]**
[illegible] حضرت [illegible] عالی [illegible]
[illegible] مراجعت نموده [illegible] و [illegible] قلاع
و ولایات [illegible] کرده و در اثنای راه بسعادت زمین بوس [illegible] و چون [illegible] عراق و [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حکومت بغداد فرستاده و در باب تعظیم سادات و علما و رعایت رعایا و فقرا وصیت نموده [illegible]
[illegible] و چون [illegible] حصار را [illegible] موصلی [illegible] فرموده
[illegible] حاکم [illegible] روان شد [illegible] موصل از [illegible]
[illegible] و در آن محل بزیارت یونس و جرجیس علیهما السلام رفته [illegible]
[illegible] میران شاه که [illegible] رفته بود [illegible]
[illegible] و از آنجا لشکر [illegible] حاکم موصل [illegible] سلطان

عیسی والی ماردین رسیده اظهار اطاعت وانقیاد در سلک بندگان آنحضرت کشت که در بیولاد اعنی تبریز بدرگاه عالم پناه رسیده بموجب قول
خویش صادق است با لشکرهای آراسته در عقب با تعجیل بجانب روانه شود واز الحاح بغضب فرموده بر وجه رسیده محاصره
انیه فرمودن تعیین که تمام عمارات ان ارکست و تعظیم القاهرابراهیم علیه السلام عباره در کنار آن بقلعه وقوع یافته در چشمه که مولد
ملک شان در میان آتش جریان یافته بوده در انجا واقع شده و اثار سپاهی بر حوالی آن چشمه ظاهر صاحبقران با جمیع فرزندان
در آن چشمه غسل نموده و مدت بیست روز طالب طالب گسترده و مجامعی را که در محاربات بر اسم شجاعت و جلادت قیام نموده
بودند با انعام موفور و نوازش محصور اختصاص داد چون سلطان عیسی والی ماردین در آمدن اهمال نموده و سلطان
اهم دانسته روز پنجشنبه ربیع الاول رایات نصرت شعار بجانب ماردین در حرکت آمد سلطان عیسی از توجه موکب همایون
اطلاع یافته با مسوفات سراد ارسنو جمه اردوی اعلی شده و بوساطت نواب و امرا سریر سلطنت حاضر گشته و در آنکوره
سود مندانست و بسیار و برادرش با رکود او لا سلطان عیسی مورد عتاب شده چون در مقام اعتذار و استغفار آمد از
عفا بخشش بورش بپذیرفت و خلعت خاص با وارزانی داشته واز انجا روان شد و حوالی ماردین مضرب خیام ظفر قرین گشت
ذکر وقایع شیخ علی بهادر میرزا احمد شیخ که شجاعتی موفور و کیاستی نامحصور داشت بقدر سبق مهمات فارس و عراق
که حواله بشاهزاده شده بود موجب طلب بود از اردوی سمل کردید و از راه شولستان متوجه دیار بکر شد و از کردستان
گذشته بقلعه عمری رسید که اندک مردی در انجا ساکن بوده بدشاهزاده از ایشان طلب نقاره بود و اما ایشان سرباز
زدند مستعد رزم و پیکار گشتند شاهزاده بر فور سوار شده بر پشته که بر کنار حصار بود بر آمد ناگاه یکی از کردان تیری
بدانجانب انداخته تیر بران شهریار رسید و فی الحال سرع رجوع آن بار شاهزاده بجانب اصلی شتافت علاو بان
شهزاده در چار روز قلعه را گرفته بر کردا و را با انعام نیکو کان شهر چرانه پاره پاره کرده صاحبقران که در انتظار فرزند گرامی
بود که ناگاه شورش بوده عازم دیار مصر و شام شوند ناگاه خبر این واقعه ایله شنیده دست در دامن تحمل و شکیبایی زده
زبان بکریمه انا لله و انا الیه راجعون گشاد و امیر زاده پیر محمد را که خلف الصدق آن شاهزاده بود منشور ایالت فارس داده
روانه ان طرف ساخت ذکر انقضای قضیه ماردین و بعضی از امور رحلت سلطان عیسی و بعضی از ملوک و امرا وقوع و توجه فرمودن
بجانب جزیره جهت تمرد ملک عزالدین و ورود ایشان شاهزاده از منتک کوه کان چون رای عالم آرا واضح شد
که سلطان عیسی در وعده آمدن از قلعه مهر ادر خود درست نموده که هیچ وجه قلعه را از دست نمیدهد ربیع واجب
الانقیاد با اخذ و قید او صدور یافت ارسولان موعش اقدس رسید که محمد و مسعود شاه چه فرزندان و اقربای سلطان جهه
بر فرصت تسلیم تام تحصیل درافتای براه ادخار اطاعت نموده پناه ملک عزالدین حکم جزیره برده و از صاحبقران در سه بار
جهت الزام حجت کسی پیش ملک عزالدین فرستاده در باب استرداد دمال و دریال شیخ بنجام نمود و ملک عزالدین جون
بنیانت و عصیان مغفار مجبور شده ان نصیحت نشنود صاحبقران بر سم یلغار متوجه آن جانب شده و آن قلعه را با اهل بیت
قلعه دیگر از جزیره گرفت سپاهیان ازنقود و جهات و باب حیای بازشده بود ملک عزالدین منغصت تمام حور و ارکان و رعه
بجانب دا و غارت اموال از ضیاع و احمال تحمل میل بعنیه صاحبقران بهجالان موصل فرستاد و بعد انقضای زمستان عزه
جمادی الاولی سنه مقصود نمود و بیشتر صاحبقران بعزم تسخیر قلعه ماردین سوار شده بعد طی منازل ظاهر ماردین را مخیم اجلال
ساخت بهادران لشکر یک حمله شهر را مسخر ساختند و مخالفان از بیم جان رو بقلعه آورده ند لشکریان تعاقب نموده و قتلی
کرد

گشته بسی از دختران و پسران ماه پیکر جهت اردوی دریای قلعه کجک استعمال نمودند و دیگر خوف و دهشت بر ضمایر اهل حصار غالب شده
تضرع و زاری آغاز نمودند و بجان زنهار خواسته متقبل مال امان رماج و خراج شدند که در بین اثنا ایلچی از جانب سلطانیه رسیده عرضداشت
که نوزدهم جمادی الاول سنه مقصود در نمود و بخشش و ربی طلعت امیرزاده شاه رخ را فرزندی ارزانی داشت از استماع این بشارت
سواد از شادی روی زمین بیاد که داشته و شعله خشم جهان سوز تسکین پذیرفته از سر انتقام ارباب ماردین در گذشت بلکه مال امان
را بر ایشان بخشید و حکومت آن ولایت در قبضه اقتدار سلطان عیسی که داشته لهذا انجا بالجزم اتفاق سعادت که در بین
اثنا ایلچی از امیرزاده میرانشاه رسیده معروض داشت که اهالی حصار فراجه بحکمی قلعه مغرور شده اظهار سرکشی دارند و آن
حصار نسبت در غایت متانت و رزانت واز ابتدا اینجا که تا اکنون مدت چهار هزار و سیصد سال گذشته بود هیچ
بقهر و غلبه بران حصار استیلا یافته بگرجانه وسبو که بعد از طول محاصره از مراتی که از شهر بیرون می آمده سهامانی در آمده
بران موضع مستولی گشته بود و القصه صاحبقران بر فور متوجه آن حصار شده و با مر محاصره پرداخته هر چند از بالا سنگ میریختند
پای ثبات و وقار بهادران ازجای خویش متزلزل نشده دست از جنگ بر نمیداشتند اوزالامر در عرض دو سه روز قلعه را
که در مدت چهار هزار سال هیچکس بروز زر و دست نیافته بود مسخر ساختند و در حصار رخنه ها افکندند و نقب و قطعه ها آغاز
کرده سنگهای الحاقل رسانیدند و چون از کمال استحکام بحکم ابراهیم صبی و دراز و زمانی در بازوی یا بت اندکی از
سواد شرفات افکنده دست از حرب آن بازداشتند ذکر توجه صاحبقران بر اذناق و فرستادن بعضی از شاهزادگان
باطراف آفاق صاحبقران متوجه تسخیر قلعه البناق شده کوتوال قلعه حلقه اطاعت در گوش افکنده با ردوی همایون
شتافت انحضرت شاهزاده ها را با طراف جهت تسخیر قلاع فرستاده از راه سیواس بجانب صحرا موش در حرکت
آمد و در آن محل حاکم تفلیس جانی شرف که در مجموع ولایت کرجستان بحسن اخلاق منفرد و ممتاز بود بشرف پابوس استسعاد
یافته اسپان با و رفتار بگذرانید از آن جمله اسبی بود که بت که با تمامت اسپان نامدار حکام اطراف که برسم پیشکش آورده
بودند دررو و جان سبقت گرفت صاحبقران مملکت او را با و بکر حکام بر وی اسلم و امیر محمد و رشیش برلاس پای جوره
قلعه التموکه محل تراکمه بود فرستاد و انها بمجرد استماع فرار برقرار اختیار نموده صاحبقران بران واعلان زاویه تکامیثی آنجا
روانه نمود و میرزا میرانشاه را به تسخیر قلعه النحق مامور فرمود و نواحیان را با طراف ممالک کرد فرستاد لشکریان را
کایمن بن کان جمع کرده بدرگاه گیتی پناه آورده و مشمول نوازش اهالی آن قلعه مال قبول کرده برجه داشتند از
ضیافت و ناملق بیرون فرستاده و بر سرکوه آمده فریاد الامان برآوردند صاحبقران از انجا کوچ نموده با وقع
نزول فرمود سلطان انجال والی ارزنجان طهرتن که سوابق اخلاص را با لواحق اختصاص جمع داشت با هدیا و تحفها
بملازمت رسیده و مشمول عواطف گردید ذکر فتح قلعه اونیک چون اکثر حکام و کوتوالان قلاع بقدم اطاعت در پیش آمدند
و مصر سیرا آقا محمد ترکمان که حاکم قلعه اونیک بود و بیابد انحضرت متوجه آن طرف شده و مقدمه لشکر نصرت قرین فی الحال
جنگ در انداخته حصار زیرین را با خاک یکسان نمودند مصر با اتباعش بقلعه کوهی متحصن شده بهادران سپاه ظفر مآل
پیاده گشته و کوه را در بر گرفته در حال بکمر کوه بر آمده و نزدیک دروازه رسیدند مصر که بهیبت به انجال نتوانست مقاومت کند برادر
دلبر و مادر خود را با تحف با دشناخته بدرگاه پاس کردون اساس فرستاده عرض نمود که بنده مطیع و فرمان بردارم اما
از مهابت عسکر فلک فرسا یارای بیرون آمدن ندارم صاحبقران بر واحدی از رسولان خلاع فاخره بخشیده و فرمود

کدخدایان او قبول کردیم و امیر برعایاش و در کدخدایی ما باید که بزودی بیرون آید ناموس و التفات شود و در بدیهه اخبار مصاحبت بنمودند
لیکن چون جرات معرفه و مرتبه بود که بزلال نصحت تسکین بابد ممکن نبود چون حرکت الله بوحی سکرد منابر الخ عنف صاحبقران شعله
کشیده حکم شد که بهادران که جهت رسیدن بمصار کوه بر سر سنه وسپاه قلعه را در کوه آورده پیش از هجوم آنها بنا شدن و در هوای
تسخیر قلعه روانه شده با سفت کس در شب تکمیر بلندی بر آمده و از آنجا آتش افروخت شد و در اطراف قلعه دیده زنجیره و کمر بازو
مرد را بیرون فرستاد و آن ضعیفه بطفیل قوایم سریر نصرت مسیر رسیده و روبر خاک کم اشفه زاری و فغان بر آسمان
رسانید و از بود و گذار برای ابرامان عواطف لطف پادشاهانه ساعیان او شده فرمود که چون او با شو کشیم اما باید کامل
بیرون آید تا در صورت قضیه را بیش تقریر کرده روز دیگر همراه ممسیر وکفن بیرون آمد و آنجا میرزاده محمد سلطان شوده
بنو سلطانزاده از جان امان یافت و حکم شد که همراه سمرقند برند و سلطان عیسی والی ماردین را در سلطانیه نگاه دارند
و آلات حرب از قلعه بیرون آورده امیر المنبع کما فقط الجامسوب کرده بادشاه کشورگیر بعد از فتح قلعه و تنک از کشستان
الشراق عازم کرجستان شد و از اعدای دین بر گر یافته بقتل رسانیده بشهر قارس رسید و در عطار آن که صحرای دلکش بود
فرود آمد که درین اثنا میرزاده ابراهیم سلطان بن امیرزاده شاه رخ سمو حضرت شده و از جمعی قرقاق و سر در گشته و ارغزار
عازم کوچ کرده در دشت سیسک کول نزول اجلال فرموده و در آن موضع امرا و بهادران که بنو کرجستان رفته بودند
قلاع و بقاع آن ولایت را فتح کرده با غنایم نامحصور بیراسا در سن رسیدند **ذکر رفتن میرزاده شاه رخ بسمرقند حسب**
فرمان و توجه صاحبقران بار دیگر بکردستان و جلوس سلطان احمد بر سریر سلطنت صاحبقران امیرزاده شاه رخ
را بضبط و ربط مملکت سمرقند روانه نموده خود بقصد جهاد بار دیگر عازم کرجستان گردید و شهر قلعه طبق را مسخر ساخت و غارت
کنان پیرفت تا به تفلیس که عظیم ترین بلاد آن است رسیده و از آنجا بازگشته بولایت کی آمد و امیر حاجی سیف الدین و ارمنستان
را با طراف انولایت فرستاد که مطیع نامنوار نقل و حاجی را البرز رسانید و ایشان موجب فرموده عمل نموده با غنایم فراوان معاودت
نمودند و درین اثنا خبر رسید که لشکر توقتمیش خان بعضی از ولایت شروانشاه را که باج گذار بود تاخته صاحبقران متوجه آنطرف شده و اعدا
بمجرد استماع توجه صاحبقرانی رو بگریز آوردند و چون سلطان احمد گریخته بجانب مصر عاکم آنجا بار بموجب اشاره ملک برقوق پادشاه مصر
در شام اعزاز و احترام او نموده از آنجا روانه مصر نمود ملک برقوق نفس خویش باستقبال شتافته و صد و سی اسپ پیشکش کرده در
موضع نزه فرود آورد و سپاهی عظیم ترتیب داده در رکاب سلطان روانه بغداد ساخت و سلطان احمد چون بحلب رسید
استماع نمود که صاحبقران از نواحی کرجستان بجانب دشت قبچاق رفته است بنا بر بن معربان را از انجا رخصت انصراف داده
از حلب متوجه بغداد شد و امیرزاده محمود سبزواری بغداد را که داشته بطرف شوشتر شتافت و سلطان احمد در سنه هفتصد و نود و هفت
بار دیگر بر تخت عراق عرب تمکن یافت **لشکر کشیدن صاحبقران بجانب دیار شمال و وقوع حرب عظیم**
با توقتمیش خان بی اقبال بواسطه بی اعتدالی که از توقتمیش خان بظهور رسیده بود صاحبقران در هفتم جمادی الاول
سنه هفتصد و نود و هفت با لشکری که بیان آن انسانی از زبان اقرا اسباب آن از خارج کسی است نمیدارد و از آب
سعد که در دامن البرز کوه واقع است و دریای قلزم کیلو و شبیخ باشد و ایروان لشکر بود روانه شده و اقرب گذشته
بلوی از بوادران توقتمیش خان لشکر فیروزی اثر رسیده و اکثر آن جماعت را بقتل رسانیدند توقتمیش خان از حرکت لشکر صاحبقران
و بر بنت قراول خویش اطلاع یافته رو بگریز آورد و در حضرت در عقب او در حرکت آمد و توقتمیش خان از آب کر گذشته

اکمن
حوز را باب فوری رسانید و در آن موضع بر دو لشکر چون امواج بحر اعظم در حرکت آمده از فرد شش انوده مبارزان سپل
زیر سپهر فلک آب شد و از گرد سم سواران شمشیر زن رخسار مهر و ماه بی تاب گشت در چند بهادران دشت قبچاق فوج فوج
شکاف هم رسیده حملهای متواتر و کوششهای مردانه میکردند سپاه ظفر پناه را که فرود آمده بجز امداد حق مشغول بودند از
جای بر نخواستند گرفت و از کثرت کشش جوبهای خون در آن معرکه روان شده و سرهای مبارزان در آن میدان با شتر گوی
غلطان ابد آخر الامر نسیم ظفر بر پرچم رایات فیروزی اثر وزیده توقتمیش خان بر سعادت ملک ما سعت و تجمل خود بانشاه
کان جوچی ترا و امرا و بهادران دشت قبچاق رو بوادی فرار نهاد و صاحبقران میرزا ابرانشاه را او را از عقب کوه انفس نفیس
خویش در عقب توقتمیش خان روان گردید و چون بکنار آب اتل رسید بیراق خان را که ملازم رکاب بود بجامه زر دوز کمر مرصع و
افسر زر نگار سرفراز کرده و حکومت دشت قبچاق والوس جوجی خان را در قبضه اقتدار او که اشته لوای شوکت و عظمت
برافراشت و توقتمیش خان بروس ملک را سه طلاق بر گوشه چادر بسته و ترک خان و مان کرده بجنگلستان بلغار درآمد هند
در آمد لشکر فیروزی اثر این نوبت بیرون دشت قبچاق در آمده و قتل و غارت کرده و نزدیک بلغمان رسیدند جماعه و ایشان
اول قریب بان موضع رسیده بودند و بعد از آن آتش نهب و سبی در الوس جوجی خان و دست آورده بسیران خوب
و دختران مرغوب صاحبقران متوجه روس شده چون بشهر مسکو که از بلاد اروس است رسید بعد غارت و تاراج آن بحصار آزاق
نزول فرموده در آنجا حکم شد که اهل ملت را از ارباب کفر و مدت جدا ساخته را مکره نموده فرقه ضاله را بجنس البلاد فرستادند و چون خاطر اقدس
اشراق از مهمات روس و چرکس فارغ گشت عنان عزیمت بجانب البرز کوه منعطف ساخت و بسیاری از کفر در بیان الجبال داشته
بجانب قلعه کولا و طاوس توجه فرمود و ایشان از سرداری معظم آن امرا که بودند و قلعه داشتند بالای کوه که بلند و از
گمان بسیار گذشت و طایر اندیشه هرچند پرو بال میزد شرفات آن نمیرسید و هیچ راهی بوصل بمقصود نبود صاحبقران بعد تدبیر و امعان
اشارت نمود که چند نردبان بلند ترتیب داده و بر یکدیگر جوند کرده بر کمرها اولش بهادران و طایفه از برو ولان صبا با بر آمده و نردبانها
کشیده بکوه و بعین نصب فرمودند و باز معارج بهادری برتفی شده و مرد با بهادرها بالا کشیده کمر سوم که قلعه در آنجا بود کم اشتند
و دست از جان شیرین شسته از عقب هم به نردبان بر آمدند و طایفه از دلیران بر قلعه سیل عروج کردند و مشاهده و زیبان بسته
و تیر او شهاب بر سر کوه محکم کرد بسته با مغاک کشیده تا برابر قلعه فرود آمدند و برد و کرده حمله آوردند بر چند اهل قلعه تیر و سنگ
می انداختند و نفس کالبد عازیان را از مرغ روح تهی میساختند بهادران دیگر متعددی آ... و سقه جالفشانی میتمودند آخر الامر
اهل قلعه زار شده اتحاد منحرو مبهوت گشته دست ایشان از کار و کارشان از دست رفت و مفاد آن بادشاه
عدو بند قلعه گشا این طریق انحصار را مفتوح ساخته بموجب فرمان کولا و طاوس را بقتل رسانیدند و بار شاد اسلام اکثر جای
دیگر از قلاع و بقاع اطراف مسخر و مفتوح ساخته و کلیسا و معابد اصنام را خراب و ویران کرده چون تمامی مملکت دشت
خزر و سایر بلاد شمال در تصرف صاحبقران بجمال آمده و دشمنان را کشته و آواره ساخته و از آن بعد اثرات آن اثر
نگذاشت در اوایل بهار سنه هفتصد و نود و هشت از ابو خارقم راه در بند بر آمده و از آب ترک بر روی یخ گذشته
بیست قرا آنجا اسکوچه اسکو متوجه شده و شهر اقسرا از اسمنوز ساخته و از آنجا روان شده ... چرکس را امر کرد اعلام ظفر انجام ساخت
وان قلعه را ابر زبت آورده جمعی از محافظان بی دین مرتقی بجبال حمایه شده و در شکافها و سوراخها که در میان کوه بود مخزن
آنحضرت همت بر استیصال ایشان مصروف داشته و جمعی از بهادران را در صندوقها نشانده فرمانداد تا ایشان را

از قلال جبال بر کریوه و تنگناها که فرقه ضابطه در انجا استواری بوده فرود کرد اشتند با مجموع انبار از یم تیر و نیزه برای عدم نفرستاد شد
و بموجب فرمان قلعه و بندر را بحمایت آورده بعد علی شاسل اب کر محل نزول سپاه پادشاه اسلام و دیار نوال کشت و در آنجا حاکم
شیروان و شماخی شیخ ابراهیم را بمحافظت قلعه و بندر مامور نموده و شاهزاده میرانشاه را بضبط مملکت سابق که عبارت از
دربند باکو تا بغداد و واز همدان تا سرحد روم باشد روانه فرموده بمحاصره قلعه النجق مامور داشت مقارن آن حال سلطان
محمد پسر ابو سعید طبسی در بر در تبریز کرده اموال محفوظه انجا ازازاج اوباش تقسیم نمود امیرزاده پیر محمد بن عمر شیخ در شیراز
از بن قضیه مطلع شده روانه بزد کرد و بصاحبقران بعد استماع انخبر امیرزاده پیر محمد جهانگیر را با جمعی از امرا بجهت دفع فتنه
متمردان مرخص نمود در بزد و سپاه به یزد رسیده آغاز محاصره و محاربه کردند و صاحبقران در سلطانیه که توقف داشت بود آنجا
شده بعد علی شاسل سلطانیه آمد و سلطان طبسی و الی یاد وبن را از بند بیرون آورده حکومت از زنکان بروی مسلم
داشت و چون نواحی همدان مرکز رایات نصرت نشان کشت امیرزاده محمد سلطان را بجانب شروان روان کرده
بتسخیر بزد و تمامت بلاد و سواحل کرم سیرات مامور فرموده در خلال این احوال سمع اشرف رسید که سلطان محمود طبسی کشته شد
و بلده یزد مفتوح کشت و بعد فتح یزد امیرزاده پیر محمد جهانگیر از راه خراسان متوجه قندهار و بغلان شد امیرزاده پیر محمد
بموجب حکم بارد وی اعلی شتافت و ابو هلال محمد دار غون شاه به ولایت هرمز و لار روانه و دیار بارکرد ند و امیر کوبر لاس
از کرمان بموجب فرمان ولایت کج و مکران را غارت کرده و در نواحی بزرکینه سخت قلعه را مسخر ساخته و محمد شاه حاکم
هرمز را با طاعت و انقیاد آورده شاهزاده پیر محمد جهانگیر باز ابا مقضی المرام بدرگاه معلی سعادت شد **گفتار در نهضت**
صاحبقران بجانب سمرقند و ملال و ... و بعضی وقایع این سال یازدهم شوال سنه سبعمائه و نود و هشت
صاحبقران از همدان عزیمت دار السلطنت نمود و از موضع قدم امیرزاده رستم را شیراز فرستاد و امیرزاده محمد سلطان
را طلب حضور فرمود و امیرزاده پیر محمد را که بموجب حکم از سمرقند و در ان موضع بملازمت رسیده بود سمرقند را و بنیادگی
انجام داده تیر و بید رشش شاهزاده میرانشاه به تبریز فرستاده و سپه و بارکه اردوی کیهان پوی و اقع شد بجانب
پیشکش آورده و جیش سکنت بر زمین عبودیت بنهاده اشت و ... ولایت که برسید تفحص احوال حکام نموده و دار دلکان نموده
داد مظلوم از ظالم بستانند و چون از آب آمویه گذشته ولایت خراسان مخیم سپاه نصرت شعار کشت و در ان محل حضرت عصمت
سمات و امیرزاده شاهرخ با دیگر شاهزادگان که باستقبال پیش آمده بودند بشرف ملازمت رسیدند و صاحبقران
از جرائم بخلق کشش بهجت نمود و اعیان و اشراف ما وراء النهر و سپاه ... و منقولان نوبت و رسیدن حاضر شده و آنحضرت از آن
محل در حرکت آمده دار السلطنت سمرقند را محل نزول همایون ساخت و اکابر و اصاغر الوف بالوف را شمره نعمات بی انتظار
بنواخت و هر یک را مسرور و رعایا بخشیده همه را خوشدل کردانید و استادان و مهندسان ماهر که از اطراف ربع مسکون همراه
آمده بودند بموجب فرمان در باغ شمال سمرقند طرح عمارت عالی کاخ نمود و در مدت چهل روز بنیاد آن را باتمام رسانیده خاقانی
ابوالفتوح انرا ... کتان ... **ذکر آمدن شاهرخ بحکومت خراسان و نهضت صاحبقران بجانب شهر**
سبز و ... امیرزاده محمد سلطان با ... فرستاده شدن ... و ... شاهرخ ... و ... دوم اسکندر ...
... و صاحبقران ... سلطان ... بوده صاحب قران حکومت خراسان و سیستان و مازندران را با حد و ری
بشاهرخ بهادر ... در اواسط شعبان سنه سبعمائه و نود و نه روانه فرموده شاهزاده محمد علی شاسل و ... امرا
قو

خود و محکوم داخل مملکت خراسان شده هشت و بیکم ذی حجه سال مذکور بعز می و فرخندگی در باغ زاغان بلده هرات نزول نمود و هم
در سال مذکور از قبیله امارات و ذکور شاهزاده جوان بخت را ابیری کرامت فرموده و موسوم به الغ بیگ کرد و صاحبقران
که در باغ شمال سمرقند نزول اجلال داشت راپات نویت بجانب شهر سبز بر افراخته در جلباد و تلکش بخرد و امر و در این اثنا امیرزاده
محمد سلطان از یورتش فارس و بر ... رسید و پیشکشهای بادشاهانه محل عرض رسانید و بموجب فرمان پادشاه جهان بکی سلطان
را به این شریعت پناه در سلک ازدواج امیرزاده منتظم کردانید و صاحبقران بجمیع جهان پیش خواتین اعلان فرمود و کنیش بزرگ
جهت آنحضرت خو استاری خواجه و کنده و بعضی از امرا را با لطایف اطعمه همراه شیخ جهان فرمود و شیخ جهان بوطی منازل
بمقصد رسیده و کو ر مقصود را بدست آورده روانه اردو کردید و چون وصول نخل کام حب مظفر خواجه اعلان برنیک حسیه
مجموع خواتین و اعیان با بارده روز ... باستقبال شتافتند با تفاق آن گلدسته چمن خوابیت را در اردوی اشرف اعلی بردند
و بعد ... و جشن عظیم ان زهره سپهر ابهت را قرین خورشید برج عشرتی با ابهت کرد انیدند و در اواخل بهار صاحبقران کامکار
امیرزاده محمد سلطان را با جمیل برزوی سو ار ضبط ... و ... سستان روانه ساخت **ذکر اسباب نهضت حضرت صاحبقرانی**
و توجه آنحضرت بدان صوب و احوال ملک ... شان امیرزاده پیر محمد جهانگیر که حکومت قندهار و غزنین و کابل داشت و تمامی
تا سرحد هندوستان داشت با امرای صاحب اقتدار از آب سند عبور نموده بر شهر اچه که یک استیلا یافت و از انجا عطف رکاب فرموده
آن بلده را محصور نمود و انخبر بصاحبقران رسید و امیرزاده عمر بن امیرزاده میرانشاه را در سمرقند گذاشته بقصد اعلای شان اراده
و محاربت مجاهدت کفار با سپاهی افزون از اوراق و اشجار رو بدان صوب آورد و چون موضع اندراب رسید سلطنت اکابر از ظلم کفار که نمود
و سپاه بوشان استغاثه نمودند صاحبقران بعزم جهاد متوجه کوه کتور شد امیرزاده رستم و بر بان اغلان را از طرف دست چپ
بجانب سپاه پوشان فرستاد و مجموع لشکر بان ... اسپان خود را در موضع خاورک گذاشته پیاده بیالای کوه کتور بر آمدند و بادشاه
قناب و در جوز انبود تا بزانو و در برف طی مسافت میشد و در شب کوچ می انداخت سپاهیان بر زبر آن برف فرود ... در روز اسپان
ما بر بالای نمد و زیلو با زوا تشته توقف میکردند با زد ... آخر روز روان شده بدین طریق طی مسافت مینمودند تا بر بالای کوهی
که بجانب مرتفع بود بر آمدند چون کافران در اندرون در ... منزل داشتند و بواسطه کثرت برف از بالای جبال سهو شد
بود و لشکر یان از قلال جبال بعضی بعقاب فرود می آمدند و برخی بر روی برف غلطیده خود را انتساب روان میکردند تا بر زمین
قرار میگرفتند و از برای صاحبقران محفری از چوب ساختند و حلقها بران تعبیه کرده طنابها بگیله طول آن صد و پنجاه گز بود بر ان
حلقها بستند و آن حضرت در ان نشسته چند کس از قلو جبل بمقدار طول ریسمان فرود آمده بر بیل در برف جای پای کند اشتن
داشت میکردند تا انحضرت در ان مکان میرسید و باز بهم و حکم انشسته دار دیگر محل قرار میگرفت می ساختند تا نوبت بجنین
بدامن کوه رسیدند و بهمین وضع که اسپان خاصه را فرود می آوردند و اسب بسلامت رسیده و دیگر روز صبح تعلق آمده و چون
بکفار رسیدند بعد ... شبانه روز که لشکر پادشاه دین پناه با کفار کبود و جنگ کردند و بران فرقه ضاله غالب آمده و بقتل رسانیدند
کو سپیدان و ... را به بندگی گرفتند و از سرهای کشتگان بر فراز جبل دار منارها افراشتند و کیفیت آن فتح نامدار
را با تاریخ و آن محل بر سنگ نگاشتند تا بر صفحه روزگار باقی بماند و چون از رفتن امیرزاده رستم و بر بان اغلان بعد قی نگذشت
و خبر از ایشان نرسید صاحبقران محمد آزاد را با چهار صد سوار بتفحص حال ایشان بجانب سپاه پوشان روانه ساخت محمد
آزاد و شفقت بسیار از راههای دشوار گذشته و بکوههای بلند بر آمده با یاران سپرهای ایرد کس استوار کردانیده و به ...

رسیده بود و از بالای کوه‌های برف بر بر را گرده قلعه سیاه‌پوشان رسید و از سوانح و مخالفت کسی را در آنجا ندید و الله
معلوم شد که بران اغلان بی تحریک سیف و سنان جنگ فرار بر جود اختیار نموده و امرا و دیگر بهادران رسیدند محمد آزاد بود
با جماعه سیاه‌پوشان رسانیده و بزخم نیزه و ضرب شمشیر دمار از روزگار آن خاکساران برآورده جمعی را منکوب و مقهور
ساخت و در میان لشکر اسلام ولایات عرب این را از فتنه سالم و غانم مراجعت نمود و صاحبقران بران اغلان را که
با ده هزار سوار با کافران قلیل جنگ ناکرده گریخته بود نظر انداخته مجلس راه نداد و محمد آزاد را که با چهار صد کس مصدر
چنین ترددات شده بود مورد الطاف و عنایات ساخت **ذکر بازگردانیدن صاحبقران امیرزاده شاهرخ را**
بجانب هرات و رسیدن ایلچیان از اطراف و دیگر حکایات چون صاحبقران از فتح کتور مراجعت نموده
اولوق ایوشت شاهزاده شاهرخ را که در آوان توجه سفر هند از هرات آمده در رکاب بود و کوشش بهمن جوشش آن
سعادتمند را بعد از نصایح لک اسنه باز روانه خراسان نمود و خود بنفس خویش سوار شده بعد طی منازل بکابل رسید و
درین محل ایلچی تغلق اغلان و فرزند [illegible] و رنگ و [illegible] رسول فقر خواجه اغلان آمده و بعد از سلطان امرا باسم [illegible]
حاضر شده باتفاق عرض نمودند که حکام مالکو میدکه از برات و حبارتی که سابق رفته بادم و پشیمانیم و اکنون خود را
در زمره بندگان آنحضرت دانسته تابع فرمانیم و بعد ازین امیرشیخ نورالدین که در یورش هیچ سال ایران بموجب
فرمان بضبط مال فارس رفته بود با خزانه و تحف از شیراز و جواهر و نفایس اقمشه و کرایم اسلحه که به جنیده از جهتی
ذخیره نمانده از نظر انور گذرانید که ایلچیان دشت قبچاق و دیگر فرقه‌ها جریده نجیب و در آن لشکر سنه جهان مانده وهم
در آن آوان سلطان محمودخان و امیرزاده رستم بر سمت هند و ستان روان شدند و مقارن آن ملک محمد برادر
لشکر شاه اوغانی بدرگاه صاحبقرانی آمد از موسی اوغانی تظلم نمود و صاحبقران با نوئیان گریجی برای جلک مام وزیران
هیچ جنگ را که در آرد و دیوده سپر شد بار گردانیده و بنفس همایون از حلبکا کابل برآمده بجانب قلعه ایریاب که بر حد
هندوستان واقع است و در تصرف موسی اوغانی بود توجه نمود و بعد جمعیت آورده موسی اوغانی و تسخیر قلعه گذاشت
ایریاب به ملک محمد ارزانی فرمود **ذکر توجه صاحبقران بجانب ماوراءالنهر و سنوح افغانستان و رسیدن**
وصول موکب همایون بر باره مند بعد تسخیر ولایات ایریاب صاحبقران کامیاب بجانب خطه شبورغان متوجه شده در آن
محل بسمع اشرف رسید که قبیله ترسایی از احشام اوغانی که بحکم شده با آرد و ی اعلی بوده‌اند از راه ابرده ساحت
بیرون رفته اشته انداز استماع این خبر صاحبقران دین پرور متوجه دفع ایشان شده و در کوه‌ها و جنگل‌ها و اگذه
تعاقب نمود و از آن حاجیان بر سر تیغ آورده و آتش نهب و تاراج در خانمان ایشان زد و اکثرالامر بیس آن قبیله
درگاه گیتی پناه آورده پیشانی عجز بر خاک مسکنت گذاشت صاحبقران عفو جرایم او نموده و بعد محرم سنه ثمانمائه اردوی
کیهان پوی از نواحی قلعه نبال نهضت نموده نزدیک بقلعه نورزول فرمود و کوتوالی آن حصار شاه ملک فراهی
را بدو داشت و امیر سلیمان شاه را با طایفه از سپاه بجنبش ارغو دنز دامیر زاده پیر محمد ملتان فرستاده
و از آن محل کوچ فرموده از محلی که سلطان جلال الدین خوارزمشاه بعد کر و فر از چنگیزخان گریخته خود را آب
زده بود فرود آمد و رسول اسکندر شاه حاکم کشمیر را که بجهت عرض عبودیت آمده بود نوازش فرموده پیغام داد
که باید اسکندر با لشکرهای آن استقرار در نواحی دیابندر به موکب منصور پیوندد در روز دوشنبه دوازدهم محرم سال مذکور

صاحبقران از آب سند عبور نموده در بیابان جول جلالی دایره دولت نمود و رایان و پیشوایان کوه جود و اطراف آن جا توجه هدکا و کیش بنیاد آورده
اعتبار ایلچی و حقگذاری بکردند **ذکر شهاب‌الدین مبارک شاه و عناد او و بعد از الیغا و** شهاب‌الدین حاکم جزیره بود که بر کنار آب جهد کاین است
بکثرت حشم و بسیاری اموال از سایر رایان هند امتیاز داشت و در ایامی که طاعت و انقیاد امیرزاده پیر محمد جهانگیر رهبان بسته طاعت نمی الفت
بر داشت و چون کنار آب جهد محل نزول صاحبقران شد امیر شیخ نورالدین جهت دفع او مأمور گردید و بعد رسیدن شیخ بآن جزیره شهاب‌الدین با ده هزار مرد
جنگجو بر لشکر امیر شیخ نورالدین باجی حملات افشرده محاربات مردانه در دفع اعدای نمود و مقارن الحال صاحبقران بحوالی آن جزیره رسیده
فرود آمد و شهاب‌الدین با اسباب و متعلقان بدولت کشتی در آمده متوجه ... شد و چون سلطان ... اوگه و ... رسید امیرزاده پیر محمد راه
بر ایشان گرفته و آن مرد ابیر ادبیرزاده را در میان آب دستگیر نموده جمعی ساحیان سلحت شهاب‌الدین خود را در آب انداخته بعد برای شفقت از آنجا
برآمده و جان بکنار کشید صاحبقران بعد فراغ این قضیه پنج شش روز کنار آب ملی مسافت نموده طی آب نیاده و در برابر قلعه تمنی فرود آم
کو آب جهد و آب جناده در آن محل بکدیگر می پیوندند و از آنجا بر جسر عبور نموده در برابر شهر قبه بارگاه بقیه جاه برافراخت و حکام و سادات
آن بلده بشرف دستبوس استسعاد یافته فوتیست گان مبلغ دو لک ریه مال برسم آمانی بر ایشان مقرر شد و حکم شد که سادات
و علما از ین مطالب معاف و مسلم باشند و لشکریان به بهانه طلب غله در شهر ریخته بعضی از منازل سادات و علما آتش در غلاهای ارباب
مکنتان زدند مقارن این بسمع اشرف رسید که طایفه از حکام دیار تلمبی که با امیرزاده پیر محمد جهانگیر در مقام متابعت آمده بودند پیوسته
آغاز مخالفت دارند امیرشاه ملک جهت دفع ایشان مأمور شده قریب دو هزار از هندوان را و جنگل‌ها بر تیغ آورد و روز شنبه سلخ صفر
سال مذکور رایات عالی در حرکت آمده بروز دیگر بنواحی جال که در کنار آب بیاه واقع است دایره دولت کردید با استماع مکالمت
نصرت کوکبی که با دو هزار مرد در موضع جال به بیاه در رودخانه نشسته بود صاحبقران متوجه الغرف شده و بعد محاربه نصرت نام
را با راه فنا و بیش گرفته عساکر گردون مآثر اموال آن جماعه را غارت نموده و شفقت از قتل و ولای آنجا گذشته موضع شاه نواز
مرکز رایات و اعلام گشت و بروز دیگر از آنجا کوچ شده کنار آب بیاه در مقابل قریه مجان فرود آمدند **ذکر تسخیر ملتان**
و وصول میرزا پیر محمد جهانگیر بموکب گیتی ستان میرزا پیر محمد جهانگیر که بعد محاصره شش ماه ملتان را مسخر نموده بود درین اثنا
از سبب فراوانی باران که اکثر چهارپایان لشکر تلف آمدند و شاهزاده از شهر بر آمده حکام آن سرزمین آغاز سرکشی کرده و در بعضی
مواضع داروغگان را بقتل رسانیده بشهر در آمدند و شاهزاده متحیر حال بوده بود که ناگاه ماهچه توق علم نصرت شاه مفت کشور
از افق اندیار طالع گشت شاهزاده متوجه اردوی همایون گشته جهارده بجم صفر از آب بیاه بشرف دستبوس استسعاد یافت
و چهار روز در آنجا توقف واقع شده انواع تحایف و نفایس و اقسام اقمشه و امتعه شاهزاده از نظر انور گذرانید که نویسندگان
در روز نیکنامت آن مشغول بوده و صاحبقران در باب نوال مجموع آنها را بر حوانین و شاهزادگان و امرا قسمت نموده چون اکثر
سپاه شاهزاده از سبب تلف شدن اسبان سوار گاو شده داخل اردوی همایون شده بودند سی هزار اسب بشاهزاده
انعام فرمود و چون اهالی دیابلپور بعد اطاعت در مقام مخالفت آمده و داروغه را نابار ارسلان شهادت رسانیده و در آن شهر
توجه را باب از بیم جان خانمان را وداع کرده پناه بحصار بطیر برده بودند صاحبقران از موضع جنوال متوجه ایشان شده بعد
و لشکر ظفر پیکر چون رسید و در سادات و علمای آنجا را شمول عواطف نوازش ساخته و محمد پسر خواجه محمود شاه را اسیر ... آنجا نصب
فرموده و بعد طی منازل جمعه بیست و نهم صفر بوده درآمد و زیارت مرقد شیخ فرید گنج شکر شتافته و از روح آن بزرگوار
استمداد نموده از آنجا نهضت فرمود و بعد رسیدن کوتل که از آنجا با بطیر یکجا کرده ... در یک شبانه روز طی نموده روزه

جهان گشت بقلعهٔ بطنیر رسید راو دولچند نام داشت بحمایت حصار مغرور شده بنشو جدال و قتال کرد و چون قریب
بان شد که قلعه مفتوح گردد سیدی را بشفاعت بیرون فرستاد و بشرط امان وعده بتقبیل آستان سلطنت نمود صاحبقران بملاحظه
رسول که از خاندان نبوت بود ملتمس او را باجابت مقرون کرد و ابده لشکرها از پای حصار باز خواند و چون روز دیگر او بوعده وفا ننمود
امرا بحفر خندق مشغول شده بر جنداول پادشاه آتش و سنگ و تیر بر غازیان میریختند ایشان از احوال منقعر بکرد و از راه بلا حیله الکای
سراسیمه و مضطر شده و بسر برج بر آمده زبان تضرع و زاری گشاد و پسر و نایب خود را با تحفهای گرانمایه بیرون فرستاد و صاحبقران
پسر او را بخلعت تمیمی سرفراز ساخته رخصت انصراف داد و روز دیگر باو لطف و احسان صاحبقران امیدوار شده بانواع پیشکش
از حصار بیرون آمد و روی اخلاص بر خاک گذاشت و با تمام کلاه از دمنه و اکلیل مرصع سر تفاخر با اوج سموات بر افراشت
اما پسر او بر خوبی او بازی سبب آزار و کر بحیله در دروازهای حصار را بسته ابواب ریخ و عصیان روی نمود که داستماع
این خبر را او دلچین محبوس شده لشکر منصور بحفر نقب و نصب سورها امر کرد و برای آن او مضطر گشته دیگر آمده مقابله
در دروب جلا و مال طلبه سیزد و چون امیر شیخ نورالدین برای تحصیل مال امان بقلعه رفت از آن خیره و تلان بر سر جدال
و قتال آمد بهادران ظفر شعار بر صاحب قران کردن آغاز نموده بر استیصال مفسدان جدی کردند در معروف داشته
کنند و عتاب بر شرفات آن افکندند گران قلعه را آتش زده و مرعیال و اطفال خود را مانند انعام بریده بجهاد صعب
و کشته شدن دو دار از کفار اثر را مقتضی آن جهد نام الغایبون تسیم نصرت بر پرچم رایات اسلام وزیده آتش در ابنیه و عمارات
و شهر مجموع را سوختند که از آن بلده معمور جز چند تودهٔ خاکستر نشان نماند **ذکر توجه رایات نصرت شعار بصوب سرستی**
از بطنیر و توجه ایشان لشکر بطرف دیبالپور و شرح بعضی از وقایع و احوال شهریار جهانگیر بعد از فتح قلعه بطنیر عنان
عزیمت بجانب دیگر قلاع و بقاع بر تافته و بشهر سرستی رسید و سکنای آنجا که از وین مبین بهره نداشتند و گوشت خوک میخوردند
بر تیغ جهاد کشته شدند و صاحبقران بعد از سرستی و روز دیگر بجانب فتح آباد در حرکت آمده و از آنجا باسپاه نصرت اعتصام
روان شده بسایر وصول بر حوالی قلعه بر حوالی انداخت و اکثر از مردم آنجا را کشته و جمعی را اسیر نموده و آتش در قلعه
زده و از ابنیه و عمارات اثر نگذاشت و طایفه از جماعه جماعه که در آن حدود استیلا داشتند و بتقطیع طریق مردم دزدی مشغول
بودند بر تیغ آورده و اموال و مواشی ایشان را غارت کرده و جمعی از سادات که در آن نواح بوده بادشاه و اسلام
خسروانه بمرحمت شمول عنایت ساخته و بر کنار آب گگهر که قریب بسامانه است روز دوشنبه پانزدهم ربیع الاول بر الوف هاپون
پیوست و در آنجا روان شده در حوالی پل کوتله فرود آمده و در آن منزل شاهزادگان و امرا که از راه کابل روانه شده
بودند بمراد رسیده شهرها را بر آورده و اموال ایشان را غارت کرده و دین در حملهٔ روی اعلی ملحق شدند و بعد از آن
امرا و شاهزادگان بموجب حکم قضا جریان افواج نصرت شعار از جوانغار و برانغار در حرکت آمده بوضع جهان نوح پاشش و رسیده
علی اختلاف التواریخ باسامقشی کرده متوجه صوب دهلی گشتند و بیست و دوم ربیع الاول رسیده و الی آنجا که گریخته بوده
رایات نصرت شعار از آنجا متوجه تغلق پور شد و سکنه آن موضع را که اعتقاد ثنویه داشتند باعتبار سوء عقاید آتش در حصار
و ابنیه ایشان زده و از آنجا کوچ نموده و دو دار زده که رود قطع ساییر و وصول بشهر پانی پت انداخت و در آن دیار پیروز
شقشقی بود الله داد و روی کتیبه حجی منزل منزل بر فتح تابت و منعم ما و آنجا و دشت جب بموجب فرمان تا غارت
سلطان فیروزشاه که در ده فرسنگی دهلی بر بالای کوه واقع است تاخت آورده و آنحضرت از آب جون گذشته
متوجه حصار

متوجه حصار لونی شده و بموجب فرمان لشکر ظفر لقب مشغول گشته و ساعت قلعه را مسخر ساختند و گبران را از مسلمانان جدا کرده بتیغ جهاد گذرانیدند
و خانهای موحدون و مشرکین غیر سادات تمام تاراج رفت و غره ربیع الاول صاحبقران از حصار لونی سوار شده و از آب جون گذر کرده برابر جهان نما
آمده بود کنار را اختیار موده و باز روی جانب سلاطین شد و غارت استیصال ملوخان با فوج سوار و پیاده بهادر زیاد از سپاهیان دیگر جهان
طاهر شد و بیرون خرامیده و از اولان سپاه از آب گذشته و بزخم تیغ جان ستان رخسار ظفر حیات دشمنان افکنده ملو اسیر ساختند
آمده اختیار شکوه گذشت و آنان روز سوم ربیع الثانی صاحبقران از مقابل جهان نما کوچ کرده در جانب شرقی قلعه لونی فرود آمده و دیگر
مجلس ارکان دولت بعرض رسانیدند که از کنار آب سند تا اینجا پیاده و سواره از نواحی بسی و عبید افتاده و اسیر شده و گند ره دور حرب
با دهلی بوده در سخن هر دو لشکران چون مقبول بود معقول افتاده از موقف سیاست حکم شده که سوای نسوان و کودکان
مجموع را بقتل رسانیدند و آب اکثر صد هزار رسید و بعد تفاؤل اختران مجید بنیت حرب باملوخان که این آرزو
جوید حرب شکوه جنود اعلی کالا تقدر علی شیئی صاحبقران اختیار رفع تردد آن کرده از زیره خود یک نوبت تو را در پوشش جا نمود
جای دو اقبال اسیران مقتول گذاشته و از آب جون عبور نموده و دیگر حرب آب محل نزول سپاه گشت لشکریان بامر حرم
محفوظ گشتند و ارتفاع درخت حصار ترتیب داده و در پیش خندق کاویستان را از دست و پای و گردن ایشان بسته حسن حصار
انبار و ایاره و اشتند **ذکر محاربه صاحبقران با سلطان محمود و ملو اکشو منهزم شدن** صباح روز سه شنبه هفتم ربیع الاخر
صاحبقران ممالک ستان با جمیع امرا و شاهزادگان بعزم رزم سوار شده و از آن طرف سلطان محمود بن سلطان فیروزشاه و ملو خان
با ده هزار سوار و چهل هزار پیاده جا و جرخ فراواده و با فیلان کوه پیکر در مقابل آمده لشکر ظفر قرین اگر چه قبل از این
هرگز او بیده بود ندانستند که بیلان معهود سیطره سماع آنکه ضرب بر ایشان کارگر نمیشود و خدعه کاوی داشتند بحکم قدرت
تضمین هواخواه که صاحبقران از ارباب علم کرد این پورش همراه بوده استفسار نمود که جای شما کجا خواهد بود و این بزرگوار
جواب داده که در آن محل که حرامین و عورات باشند صاحبقران بحیث الصبیان ملازمان که پیش صف حربا ساخته و پیش آن خندق
و در پیش خندق کاویستان را بعلوی هم در رشته کرده پا در پاهای ایشان بر هم کاو به یکدیگر استوار کنند و خارهای سنگ بزرگ که از آهن ساخته بودند
در آن حدود و میلان افکنده لعاب آن از اینجا نمایان شده و در بیش از ملاقی فرقین شمشیر کار زار کلهای التیام از اسب پیاده گشته
جهت ادای دو رکعت نماز رجاء تضرع و ابتهال بدرگاه مالک الملک گشاده و استیصال مخالفان مسئلت نموده و بعد از آن سلکر ظفر مآل
شمشیر کشیده و بیاز و اکثر و بر اعدا تاختند و بیک حمله پیاده بر ادعدو کس از خاک هلاک انداختند و تمامی خواص کاوی اشتهار ارتباط سلطان
... شاه بوده و در عقب مهربان رفتند و از قتل جو انغار برز استعلای جیش و غیره از امرا با قوت بازو دست راست معاندان
بهادران شکسته تا نزدیک در دروازه دهلی ایشان را از کمینه ... و ایرت و ملک و طلب سپاه بر فیلان و بهادران لشکر تعاقب نمودند
روز در شش روز بر ایشان سپاه و تاریک شده و بر بسیم حشر معلوم از وضع میدان را ما نند سر دشمنان بر خاک مذلت افکندند
و علامت نکبت و ادبار بر صفحات روزگار فرموده بسرداران لشکر شاهد نموده روی بدر آورده سلطان محمود و ملو خان گریخته
بشهر پناه بردند و صاحبقران بانعل دار و دهلی راند و بربیع و بابر و امرا و اسیران بقیه پناه فرا گرفته و از آنجا بازگشته بکنار حوض خاص
بسبب مراوق جلال انتصاب داد **ذکر بیرون آمدن سلطان محمود و ملو خان از شهر دهلی و فرار و تفرقه منهزم شدن**
از عقب ایشان و دریم بستیار سلطان محمود بن فیروز شاه و ملو خان بعد از طالع آفتاب در شهر در هجوم مظفر دولت و دیار
مقرون تحرز داشته و در نیمهٔ شب از شهر بیرون رفتند و امرای صاحبقرانی در عقب ایشان روانه شده و ملو خان را اسیر

گرفته با غنایم و فراوان مراجعت نموده روز دیگر که چهارشنبه هشتم ربیع الثانی باشد موضع عیدگاه محل جلوس پادشاهی گشت و آن
محل سادات و قضات و علما و اشراف و مشاهیر حاضر شده و اهالی دهلی بجان امان یافته مفتی الاسلام بازگشتند ابن شیخ حسن و سید
اعادی و تمامی مانده دست داد و روز جمعه نهم ماه ملا ناصرالدین بحسب اشارهٔ علیه بر منبر با القاب صاحبقران و ولیعهد او سلطان
محمد میرزا زیب و زینت داد و دران حضرت عماد و بواقی را بجهت اخذ مال شهر فرستاده و خود بعزم تماشای هزار ستون که ملک
جونه بعمارت آن موفق شده بود بشهر درآمد و چون خلیفه جنود ظفر ورود در آن بقعه رو نمود اهالی آن موضع فرقه ترکان شاید
کرده و آغاز گردنکشی نموده در مقام جواب ترکان آمدند و خلق بسیار از گبران آتش پرست و اتفال خویش زده و اهل و عیال
خود را کشته و در آزرده و رها برادر رو نهاده روز دیگر سپاه غیات از گبر بیرون شهر بود بجانب شهر تاخته آتش طوفان و فتنه
بالا گرفت و اکثر محلات جهان پناه سیری به باد غارت و تاراج رفت و او ناکسی از لشکریان سه روزه در بست نو برده
بدست افتاد و بعضی را پنجاه و شصت بلکه صد کس و انواع جواهر و لآلی تخصیص الماس و اوانی زرین و سیمین و نقود و دوبا
شده و بدست آمد و چون جمعی از گبران مسجد جامع دهلی کهنه را پناه خود ساخته بودند امیر شاه ملک و علی سلطان بحکم صاحبقران
برتبت جهاد متوجه آنجا شده و تیغ بر آن مجموع آن هندوان را بی جان کرده و دران روز لشکر اسلام محلات دهلی کهنه را
غارت نموده و بقیة السیف را اسیر و دستگیر نمودند زنان دهلی را شهر متصل داشت اول سیری که از اسوری مدور بود و دهلی کهنه
بر بجنوب سوری مثل آن سور را با سور دهلی کهنه بزرگ تر از سور سیری که بجانب مشرق مایل شمال واقع و تا سور دهلی کهنه که از
طرف غربی بود مایل بجنوب آورده و جانب بارو کشیده و جهان پناه عبارت از آن است که از دهلی بزرگتر و از سیری [illegible]
بجهان پناه سیزده دروازه دارد شش از جانب شمال مایل بغرب و هفت از جانب جنوب مایل بمشرق **ذکر نهضت
رایات بمواضع دیگر و وقوع فتوحات و غزوات بتقدیر خالق اکبر** صاحبقران ممالک ستان بعد پانزده روز از توقف
در دهلی به نیت غزا متوجه دیگر بلاد هند شده و جمیع علما و سادات را مشمول مراحم ساخته شب دوم ربیع الاول از ظاهر
جهان پناه کوچ نموده و لشکر و قطع کرده و در فیروزآباد فرود آمده و در آنجا حاکم آن سرزمین که ملک نام داشت پسر خود قتلغ
شاه را با تحفهای گرامی و تنسوقات نامی فرستاده و از آسیب لشکر عبادت از محفوظ ماند و از آن منزل فوج فوج بتسخیر معمار
میرته مامور کرده و چون اهالی آنجا در مقام عناد و استکبار آمده گفتند که ترمشیرین خان و داماد چنگیزخان ازینجا بی مقصود
بازگشت صاحبقران باستماع این سخنان آشفته گشته با ده هزار کس سپاه به ایلغار روانه شده و روز دیگر که بیست و نهم ماه بود
بوقت پیشین ایلغار قلعه میرته رسیده و در جهان زمان بموجب فرمان امرا تومان و قشون بر یک و در برابر قورنیش بکوشند و
مشغول گشته تا هنگام غروب در برابر برجی ده پانزده گز نقب بریده شد روز دیگر جها دران کمند بر کنگره قلعه
انداخته بالا برآمدند و جمعی از گبران را هم و تیغ فرستاده و زن و فرزند ایشان را اسیر و دستگیر نموده قلعه را مفتوح ساخته
و تحصیل صاحبقران گیتی ستان اکثری از اماکن اطراف دهلی را تاخت و تاراج کرده و گبران را بدار البوار فرستاده
بعد تسخیر دره کوپله که در کنار بحر گنگ واقع است استماع نمود که بالاتر از آن دره بمسافت پانزده کروه سنگی بشکل گاو
و آب دریای گنگ از دهان او برمی آید که درین زمان بکره کتبر اشتهار دارد و گبران آن کشور هند از صورت طبع و جری
انگاه سنگین را می پرستند و زر و نقره بسیار در آنجا بطریق نذر می آرند و جمعی بی محصور از هندوان با اموال فراوان در آن محل
بتصور جنگ و جدال که خیال محال بود توقف نموده اند صاحبقران بعزم جهاد متوجه آن طرف شده و گبران [illegible] را

بتیغ جهاد

بتیغ جهاد کشته و اینده با اموال و اسباب فراوان و [illegible] معاودت نموده و از دریای گنگ گذشته بر ساحل آب جون سراوق
با اوج ثریا برافراشت **ذکر مراجعت فرمودن صاحبقران گیتی ستان بجانب ممالک و شرح بعضی از غرایب کوه سوالک** چون اطراف و نواحی
ممالک دهلی از خبث وجود بت پرستان پاک شد صاحبقران بعزم مراجعت و تسخیر کوه سوالک که از ابیات یک دانگی از
هندوستان می شمارند و جمعی از کفار در دره های آن کوه بشمشیر جنگ و جدال بوده اند روز یکشنبه چهارم جمادی الاول سنه احدی
و یک از کنار آب گنگ نهضت نموده بعد قطع مسالک دره یک بکوه سوالک فرود آمده و روز دیگر عاشر جمادی الاول بعزم
تاخت کوه سوالک رایت نصرت برافراخت و دران دره راهی بود دهره و راه بهروز نام که هندوان راه تاختن و جبال فراهم
آورده بودند و آنحضرت خود بنفس نفیس بر در توقف فرموده و سپاه نصرت پناه دست از آستین جلادت بیرون آورده
بعد قتال فاحش که اکثر آن مخاذیل کشته شدند و برخی نیم جانی به نیک پا بیرون بردند اموال ایشان از نقود و در و جواهر
و دواب و اسلحه بدست مجاهدان دین افتاد و از موقف عدالت حکم شد که از نقوم زر و دست که بر یک سالی ایشان شصت
چهار صد گاو گرفته بودند بعد رحال بجوه وسکین لشکر رسید و بعد طی مسالک از مواضع گذره و گذر شنه و از آب جون عبور نموده
حد دیگر از آن شده در سوالک مغرب خیام فلک سالک گشت و دران کوه و دارای بود و رتن نام از رایان کشور هند که متحزی
انبوه فراهم آورده بود پادشاه غازی بعزم غزا سوار شده در بدایت حال با آواز کوس و گورکه و صدای تکبیر و تهلیل رعب و
هراس بر متمادیان آن مستولی گشته و بکوه فرار آوردند لشکر اسلام اکثر اهل ظلام را به تیغ انتقام گذرانیدند و هر یک از افراد
در عاد و سپاه وراصد گاو و دو و دویست گاو و ده و نوزده و بیست بخورده بدست آمد و بعد فراغ [illegible] صاحبقران کامکار را استماع افتاد که
ازان مرحله تا ملکوب که پانزده فرسخ است در میان دره و جنگل و کوه طبقات لا تعد و لا تحصی از بت پرستان و گوس ستوار
[illegible] شده و تیغ جهاد دران روز بر کشتگان که داشتند چون اکثری از آن مخاذیل کشته شدند و بقیة السیف
بجوع و خستگی و بکر برآورده لشکر ظفر قرین چندان مواشی و دواب در تصرف آورده که صحرا و کوه از حمل آنها و در آن
محل بسیار [illegible] که هنگام شب [illegible] لشکر آمده و حوش و اشیا و لشکریان می برد و چون [illegible] از غزوات کوه سوالک
به اقامت رایات اقبال بجوی برافراشت و در آن شاه راه بمقدم همه [illegible] صاحبقران سپهر احتشام بر سمند گردون خرام مقوم
غزای کفار آنجا سوار شده و مخالفان دین بمجرد استماع طنطنه و نقاره و کوس و نفیر سپاه ظفر قرین رو بگریز آوردند و در
جمازی دو از آن مقام حرکت نموده جهاد کرده مسافت پیموده در ابرکه دولت واقع شده و دران محل ایلچیان سکندر
شاه والی کشمیر بسعادت زمین بوس رسیده معروض داشتند که اسکندرشاه احرام ملازمت بسته روانه درگاه شده بود
[illegible] و دیوانی باور رسیده و سی هزار اسب و صد هزار درست طلا هر یک بوزن دو مثقال و نیم کشمیر باشد درخواست
نموده بود و بتقدیم آن خدمت کشمیر بازگشت صاحبقران فرمود که سکندرشاه و ارباب دیوانی تکلیف ما لا یطاق
کرده اند باید که سکندرشاه [illegible] وسعت و فسحت ملک موروثی برانجام پیشکش نموده بعد بیست و ششم روز از این تاریخ
بکنار آب سند بملازمت رسد و بعد گسیل کردن ایلچیان سپاه منصور قریه جمو را تاخته بعد قطع چهار فرسخ در دره کوه جنج
آب جمو [illegible] که دره این کوه دست چپ قصبه جمو بود و بجانب دست راست قصبه [illegible] دو در محل گبران
قوی هیکل مستعد رزم و پیکار بوده لشکریان منصور قصبه جمو [illegible] و قریه منو را تاخت آورده و در وقت مراجعت
لشکر جمو را [illegible] اگر چه قلعه [illegible] از اغارا گرفته روز جمو [illegible] و یکم ماه از آب جمو عبور نموده و در کنار آب چناو فرود آمد و آنجا

بعد در روز شنبه منصور کرار او جلو دست بردی لب ... لشکر شده بود و غازیان عطف عنان نموده و بعد محاربه رای جهور را که زخمدار شده بود
با سپاه گران کرد و کبر را دستگیر کرده سر بکلاه گردون اشتباه رسانیدند و چون رای جهور بیان بکرمی فرمید که ده کوشت کاو و نشاوان ... چلعت
نوازش اختصاص یافته در زمره ملازمان منسلک گشت و دران منزل خبر رسید که شیخا ... گکر که حاکم مملکت لاهور بود ... اطاعت نکرده
عیار او از نوشتجات تمام عبادیروی نیاید فرار یافتند که میرزا ابو بکر و جهانگیر و میرزا رستم و غیره ارام ... انولات رود
و بعد طی منازل صاحب قران از کنار آب ... گذشته و شش کروه مسافت ... بر ... محفه صاحبقران فرود آمد و مقارن آن حال
شاهزادگان را امرا که بتاخت لاهور رفته بودند با غنیمت فراوان و اموال بی پایان بموکب همایون پیوستند و بعد از آن
حکم شد که شاهزادگان و نوئینان و سران سپاه از راهی معین ... و سکس ... گردیده وا ... و اعیان ممالک ... کورد
بود بدیهه ... خاطره مقرر شد و رخصت انصراف یافتند ... که از پیش ملک ... کرده ... آمده بود و حکومت
ملتان ... شده و بعد صید و شکار ... بموضع ... که در حد کشمیر است و دران زمان بانواع ... ارادت
بعد ... شنبه سلخ جمادی الاولی صاحبقران ... فراز ... کرده ... باز ... شده ... سمرقند ... واز
... بلالی ... آب سند را ... سفینه عبور نموده و بعد قطع ... غره رجب ... کابل ... ممند
جهان ... ساکن گشت و بعضی از ... ایان ... طاقت ... بدان ... جوی ... کمر ... و ازانجا
شد ... جرغان رسید و در انجا ... و ... فرموده ... که با ... اسلام ... فرود آمد ... جا
... پای آنحضرت ... بودند ... در محفه سواری ... فرموده ... ازان ... بکسیدند و چون در محفه
... بندگان صاحبقران ... محل ... کردن گرفته از آب ... و ... بود
... تمام ... آن ... عقبه ... آب ... پایست ...
... باد ... آنحضرت ... شده ... حرکت ... باغ ... رود ...
و کهم ماه ... و ... کشتی ... عبور نمود و دران مکان ... شاهزادگان ... و مجموع
... ماوراء النهر ... سمرقند ... رسیدند و روز ... شنبه سلخ ماه رایت آنحضرت ... کرد ... و ازانجا روان
شده ... شعبان دار السلطنت سمرقند داخل گردید و جمیع سادات و ... و مجاورین ... کاران ... مبارک
باشند ... و مجموع شاهزادگان و آقایان ... و ... و اعیان ماوراء النهر ... ممالک
... شادمان ... که ... شده بود ... بحر فضل ... میرزا
محمد سلطان ... فرستاد و ... مجموع امرا که ... قرار ... داشتند ... بنای مسجدی ... فرمود
... بود ... فیل برای ... سنگ ... بنا ... ستون از سنگ
تراشیده و مجموع سقف ... و فرش ... از تختهای سنگ ... ساخته و پرداخته شد. ذکر ... حمیدن

از ... میرزا ... پسر ... شاهزادگان ... میرزا
... کشتی ... و گرفتاری ... و ... میرزا ابو بکر ...

که ... و ... بود ... که ... عبیده ...
شاهزاده ... بعد از ... اکه ... که

شاباد

علاج نمود لسیو ... او ... تقصیر نمود که شاهزاده اگرچه از آن ... بکال ... شاهزاده ... بیابرین اکثر اوقات
... صادر شده که ... متصل ... خیالی ... فرمان ... و ... از ... امرا ... براه ... کدای ...
و موجب ... بلشکر ... و ... منزل ... قطع کرده ... مقصود ... بازگشت و بی ... لشکر ... این مملکت
را ... ساعت ... و ... لهو ... رشد ... از ... حاکم ... تمام مملکت ... گرجان ... یافت
و مقارن آن حال حرم محترم شاهزاده ... خویش ... و از ... سمرقند ... خلل ... خواتین ... صاحبقران رسانید
اکثر ... رایات عالی ... و ... شاهزاده ... خلاف ... و ... موجب آن شد که آنحضرت
از ... سفر هند ... چهار ماه ... عازم گردید و میرزا شاهرخ ... که ... بایشان
خراسان ... به استراباد ... و شاهزاده بموجب فرمان روان شده و آنحضرت ... سلطان ... نمود و
و میرزا ... سلطان ... ضبط ممالک توران در سمرقند گذاشته ... محرم ... بر ... ... و بعد قطع منازل
و مراحل ... رسید و از انجا ... بجام آمده و بمزار شیخ احمد جام ... و بعد از ... بزرگوار
نمود و ازانجا میرزا رستم ... فارس نزد برادر بزرگتر میرزا پیر محمد ... فرستاد ... برادر ... باتفاق ... نمود ...
... ازراه ... و بسطام ... آمد و چون ... محل ... سپاه ... شاهزاده
شاهرخ ... علیا ... و از ... عراق شده بود ... موضع ... جهان ... و چون ...
جهان ... از ولایت ری ... میرزا ... و ... همایون ... پادشاه ... شاهزاده ... زاده
روز ... دولت ... شرف ... شاهزاده و ... ملاحظه ... امرا ... که شاهزاده
... و ... و ... در مجلس لهو ... شاهزاده ... باعث ...
... از ان جمله ملا محمد کاملی که در علوم عقلی و نقلی ... اقران ... زمان بود ... قطب الدین نامی ...
و عبد المومن ... که ... بنظر ... آمده از موقف سیاست حکم شد که مجموع ایشان را
... و چون ... ملا محمد کاملی ... قطب الدین نامی ... چون ... استاد
... حالات ... الکنون ... قطب الدین ... القصه ... قطعه
... نوبت به ملا محمد رسید ... در ... منحیر بود
پایان کار ... ملا محمد ... گر بادرت ... ز دست اختیار رفت ... سعدی ... حدت ... مردانه باید
... ایشان ... ساقی اجل ... و ... سلطنت شاهزاده
مجموع شاهزادگان ... می نشست و ... روم مجموع ... سستند و چون ...
... صاحب ... عراق عجم بود از اصفهان آمده ... بر کنار ...
میرزا ابو بکر ... سلیمان شاه و امرای میرزا ابران شاه ... بوس ... کنند و بعد ازین
... کار ... بود ... اسباب ... اصل ... رسید ... مقارن
آن حال ... از اطراف ... میرزا ... و ... رسید ...
که ... صاحبقران بحکومت الوس ... خان ... دولت ... اقدام نموده ... و ...

...

گروه و زعم ملک بر فوق سلطان مصر و شام رسید و [illegible] خان حاکم قتاقی که دم از اتفاق میزد و ازین مراجعت [illegible] کرد و خبر
اغلان حاکم مغولستان ودیعت حیات سپرده و در کل ممالک مسطوره هرج و مرج جدید آمده و اتفاق [illegible] اتفاق افتاده [illegible] بود
گرفتار شده و میرزا اسکندر بن میرزا عمر شیخ مرحوم بعد فوت خضر خواجه اغلان لشکر بمغولستان کشیده بعد رسیدن کاشغر امرای [illegible]
در رکاب شاهزاده بودند میرزا اسکندر [illegible] تارکنت را غارت کرده و اکثر قلاع و بقاع مغولستان را از [illegible] مغولان با خاک
ساخته تا موضع بای و کوش که ییلاق و قشلاق مغول بود تاخت و تاراج نموده عنان بجانب ختن تافت و در [illegible]
که دار الملک ختای است و از راه آبادانی صد و شصت و یک منزل است و از راه ریگستان [illegible] از آبادانی [illegible] منزل
راه شاهزاده بختن رسیده و اهالی آنجا را [illegible] اطاعت خویش آورده [illegible] و از آن موضع دو
نفر از [illegible] ختن [illegible] شهریار زمین [illegible] میرزا محمد سلطان بسمرقند روانه کرد [illegible]
محمد سلطان ازین فتوحات شاهزاده [illegible] خاطر شده بعد رسیدن میرزا اسکندر بسمرقند [illegible] تیمور [illegible] که
او بود [illegible] نوکر امیرزاده مشار الیه را بقتل رسانیده برادرزاده را محبوس ساخت ذکر لشکر کشیدن صاحبقران
بجانب ابخاز و گرج و ذکر بعضی از حالات میرزا ابابکر میرزا محمد عمر شیخ [illegible] و فرار سلطان احمد پادشاه غازی از منزل
قراباغ [illegible] نفر [illegible] اختیار نموده [illegible] روز [illegible] بعزم غزو کفار گرجستان ایلغار فرموده و از آب کر از پل گذشته
و بموضع [illegible] رسیده از آن موضع بطرف [illegible] که مساکن گبران گرج بود روان شد و با وجود شدت برف و کثرت
یخ بمشقت تمام غازیان اسلام جنگل بری نموده بمواطن گرجیان رسیدند و بضرب تیغ انتقام روی زمین را از خون آن
بد دینان لعل فام گردانیدند و چون [illegible] سرداران قوم [illegible] و جنگلهای [illegible] بود مجاهدین دین
[illegible] و جمعی چنان [illegible] مراجعت نمودند [illegible] ایشان که [illegible] بوده [illegible] را
تا باب [illegible] برای تفحص [illegible] تا [illegible]
گردند القصه [illegible] آثار [illegible] صاحبقران میرزا رستم را پیش
برادرش میرزا ابا بکر محمد سلطان شیراز فرستاده بود تا باتفاق متوجه بغداد شوند بروند و برادر بموجب فرمان از راه بیابان
و لشکر روانه شده بعد رسیدن [illegible] میرزا ابا بکر محمد [illegible] نموده باز گشت و میرزا رستم [illegible] را غارت [illegible]
بغداد [illegible] گذشته چون بمندلی رسید امیر علی قلندر که از قبل سلطان احمد والی آنجا بود بعد مقابله [illegible] ببغداد رفت
و میرزا احمد که [illegible] شیراز رفته بود در صدد هنگامه آرائی و مخالفت شد امیر سعید برلاس حاکم شیراز میرزا را [illegible]
گرفته در قلعه حبس نمود [illegible] صاحبقران فرمان داد که [illegible] شیراز رفته [illegible]
کند و میرزا رستم که در نواح بغداد رسیده بود [illegible] امیر علی قلندر [illegible] ببغداد رفت
سلطان احمد [illegible] اضطراب عظیم نموده [illegible] دروازه های بغداد [illegible] امیر [illegible]
که از قبل صاحبقران والی [illegible] بود [illegible] سلطان احمد [illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
و دینار تا صد [illegible]
[illegible]

یافته

یافته این درگاه باشد و موجب [illegible] کرده تا [illegible] مصر [illegible] داشت که [illegible]
عالی [illegible] سلطان میگفت که اگر [illegible] مباد که [illegible] دیگران [illegible] اقدام [illegible]
[illegible] و سلطان میگفت [illegible] اموال [illegible]
قیام می نمود و دیگری را طلبیده [illegible] نوع [illegible] حکایت [illegible]
که روزی سلطان یکی از ندما [illegible] بالای قصر [illegible] سلطان [illegible]
که فلان و فلان را کشتم [illegible] زنده باشیم و بعد قتل امرا [illegible] حرم را
[illegible]
در خانه نشسته [illegible]
چند روز [illegible] قرا یوسف ترکمان رسید
و به اتفاق او به بغداد آمده و عیال و اطفال و نفایس اموال که در بغداد داشت همراه گرفته و از مدینه السلام بیرون
آمده با قرا یوسف عازم روم گشته بحلب رسید و بعد محاربه که روسای مصر و شام اموال و اسلحه بدست ترا کمه داده [illegible]
یافته در شهر متحصن گشتند سلطان احمد و قرا یوسف قوت محاصره حلب در خود ندیده روی بجانب روم آوردند و [illegible]
[illegible] قرا یوسف برگشته سلطان چون نزدیک روم رسید ایلدرم بایزید بقدم استقبال [illegible] آمده و [illegible]
اسپ فرود آمده شرایط تعظیم بجا آورده [illegible] اخراجات [illegible] سلطان [illegible] قرا یوسف
از اسب لشکر [illegible] ایلدرم بایزید آورد گفتار در توجه صاحبقران [illegible] گرجستان [illegible]
[illegible] در ایام بهار صاحبقران گردون اقتدار بعزم جهاد گرجستان از قشلاق قراباغ بولایت ملک
گرگین روان شده و از منزل [illegible] ملک [illegible] باشد برای
ضبط [illegible] گرگین فرستاده پیغام داد که طاهر بن احمد جلایر را بدرگاه ما
فرست چون جواب بر وفق صواب [illegible] داخل مملکت او شده [illegible] فرمان داد که
بتخریب عمارات و قلعه [illegible] اقدام نمایند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
خواستند و چون آن ولایت در تصرف ملازمان آمد بموجب فرمان کلیسا را ویران ساخته بجای آن معابد
و مساجد بنا کردند و بعد فتح مملکت ملک گرگین [illegible] بجانب [illegible]
[illegible] اطراف [illegible] غارت و تاراج [illegible]
[illegible]
[illegible] طاهر بن سلطان احمد جلایر [illegible] روم [illegible]
و چون حصار گرفتن [illegible] گرج [illegible] و تاراج کرده [illegible]

شوند و مسافت چهار روزه به یلان سنگول نزول شد و درین اثنا ایلچیان فرنگ رسیده پیر ابراهیم بادکار را که از جمله نبایره روم بود
آورده و صورت اخلاص و دولتخواهی خود را بعرض رسانیدند **ذکر نامه فرستادن صاحبقران با قیصر روم باز نمودن قیصر روم**
و لشکر کشیدن بدان مرز و بوم قیصر روم بسبب شوکت و وسعت مملکت و بسیاری اعوان و انصار غرور بر ضمیرش مستولی شده چنین طهرتن را که
از ارزنجان و آن روم که در زمره بندگان صاحبقران بود رسولی فرستاده پیغام داد که بعد ازین ترا ایلچی کردی اطاعت ما باید نمود و چون
ایلچی مذکور بعرض صاحبقران رسانید بپاس ایلچی گرانیه ضمیر اهل روم که پیوسته با نصاری و مشرکان فرنگ جنگ میکردند از غبار سم سمندان سپاه
منصور زنگ ملال نشد بر نامه با قیصر روم نامه محتوی بر ترغیب مبانی مصالحه که باعث آبادی مملکت و تخویف از فروغ شعار غضب که موجب
پریشانی ملک و رعیت است نوشته مصحوب ایلچیان سخندان ارسال داشت و چون سودا و صفرای قیصر در غلیان بود که بسکنجبین
نصیحت و افیتمون موعظت تسکین نیافته علیه جواب نوشت که مرا داعیه مقابله در خاطر است و مکنون ضمیر ایلکا او در جهت
نمایدن نایره نزد سلطان از عقب او روم ازین جواب ناصواب آتش خشم جهان سوز پادشاه هفت کشور اشتعال یافته با سپاه دریا
باس خونبار بجانب سیواس تصمیم داد و چون رایات نصرت شعار بحدود دارنیک رسید امیر الهداد که جهت آوردن میرزا ابابکر
عمر شیخ بشیراز رفته بود او را ابد کرده باز رسانید بموجب حکم میرزا را چوب یاساق زده جراهیان او را که باعث بر فساد بوده بود
بیاسا رسانیدند و رایت ظفرآیت از آنجا حرکت آمده و بعد طی منازل از ارزنجان گذشته صبحی از ایام ابریسم منقلا بر سیواس مامور
شدند و ایشان بعرض روم رسیده و پسر قیصر را که با لشکر روم بمعاونت اهل سیواس آمده بود گریزانیده با غنایم لاتعد و لاتحصی مراجعت
کرده بطار سیواس ملحق باردوی اعلی گشتند و صاحبقران قلعه سیواس را محاصره نموده بنقب محصورین کوشید چون بعضی باره
آن قلعه از پا درافتاد و نزدیک بآن شد که حصار مفتوح شود متحصنین از عجز و زاری بیرون آمده سادات و علمای آنجا بزبان
استکانت طلب امان نمودند فرمان قضا جریان نفاذ یافت که از مسلمانان بمال امان قناعت کنند و لغرابیان را غارت
و تاراج نمایند و چهار هزار نفر که بیشتر جنگ و جدال شده بود و بدو اکثر ایشان از جلیه ایمان عاری بجموع ایشان را در چاه افگنده خاک
خواری بر سر ایشان ریختند و قلعه را با زمین هموار ساختند و درین اثنا بسامع جلال رسید که سلطان احمد با قرا یوسف از بغداد گریخته
بسوی روم آمدند و ازین حوالی بگذشتند آنحضرت طایفه را بعلاقیسی ایشان روانه کرد و اکثر الیوار دستگیر کرده با الوف او رسیده و خواهر
بزرگ و دخترش را با زنان اسیر کرده باردو معاودت نمودند و سلطان بنیم جانی از آن مهلکه بیرون برد **ذکر لشکر کشیدن صاحبقران**
بجانب ملطیه و ابلستان و در آن زمان که صاحبقران بمحاصره سیواس اشتغال داشت امرا ابلستان بعرض پاسبان
اردو رسانیده بود و بنا برین بعد فتح سیواس عنان بجانب ابلستان معطوف ساخت شاهرخ میرزا که برسم منقلا روانه صوب
شده بود بضرب شمشیر آبدار و مار از روزگار مخالفان برآورده و مواشی ایشان را گرفته معاودت نمود و صاحبقران بجانب
ابلکا ایلچی بجانب ملطیه فرستاده اهالی آنجا را براهی و انقیاد دعوت کرد حاکم آنجا از غایت جهل ایلچی را محبوس کرد ابتدا زبانه
آتش غضب پادشاه بحر و بر افروخته گشته بدان صوب حرکت فرمود و اهالی آنجا چون لذت استماع توجه رایات قرار کرده بود و
بهادران شجاعت شعار در چهار روز قلعه را مسخر ساخته باردو پیوستند و حکومت ملطیه را بمیرزا اقتمان قرار یافت و قرا عثمان
محمد حسن بادشاه است که میرزا اجهانشاه بن قرا یوسف را کشت **ذکر اسباب توجه رایات بولایت شام**
و شرح لمعی قضایای صاحب المقام باعث این یورش آنکه پادشاه مصر و شام ملک برقوق باغوای سلطان احمد جلایر
که در آن زمان گریخته در مصر رفته توقف داشت ایلچی صاحبقران را با تمامی ملازمان بقتل رسانیدند و اطمش قوچین را که بجانب

اتفاق در دست قرا یوسف اسیر شده بود و قرا یوسف او را بند کرده پیش برقوق مصر فرستاد و برقوق تونسف اطمش مذکور بر سابق ساخت
و درین هنگام که ملطیه و ابلستان در تصرف ملازمان آمد و برقوق فوت شده پسرش فرج قایم مقام او گردید صاحبقران ایلچی نزد فرج فرستاد و
اطمش را طلب داشت فرج بشیوه نامرضیه پدر خویش عمل نموده رسل ایلچی در قلعه طلب فرمان داد و بنا برین خاطر خطیر آنحضرت از شنافت
با قیصر اواش نموده رایات نصرت آیات بجانب مصر و شام برافراشته متوجه قلعه بهسنی شدند و آن قلعه بود حصین و متین در میان دره
بسیار آب بر سر کوهی بغایت مرتفع واقع بعد طی مراحل و منازل لشکریان قلعه رسیده بهادران قلعه گشا بیک مجلس شهر را در تحت
تصرف آوردند که درین اثنا از میان قلعه سنگی گشاده بافته اند درون خیمه خاص افتاد از شاید آن صورت قهرمان قهر پادشاه
جم جاه فرمان داد که اطراف حصار را احاطه کرده تسخیر آنند و بموجب یرلیغ در دست و چپ موضع منجنیق نصب کرده بقوت سنگی که از منجنیق
اند اختند بر منجنیق اعدا درون آمده او از ادراهم شکست و در خلال این حال میرزا رستم از فارس رسیده ضمیمه سپاه ظفر پناه گشت و چون نزدیک
بآن شد که حصار از پا درآید قلعه داران جا مقبل از جهت انبوه جان گسل در قلق و اضطراب آمده بزبان عجز و استکانت التماس
عفو و امان نمودند و لطایف اقمشه و نفایس امتعه را با علمای با فرهنگ روانه اردو نمود و پیشکش براه یافت میرزا شفیع ماتم از عتاب
آنحضرت رقم عفو بر ذات او کشیده عنان عزیمت بصوب قلعه عینتاب معطوف گردانیدند و آن قلعه بود بسنگهای محکم بنا نموده
کوسی کبود رحوض درسی کرده عمق خندق داشت چون لشکریان بدانجا رسیدند اهل قلعه مغلوب خوف و هراس گشته مفاتیح دروب
بملازمان عالی سپردند **ذکر توجه صاحبقران بجانب حلب و فتح آن بوسیله الکار منجنیق** حاکم حلب تمرتاش با اتباع
توجه رایات عالی استعانت نامها نوشته پیش پادشاه مصر و فرج بن برقوق مصر فرستاده و از آنجا باشاره فرج امیر الامراء دمشق
شده بن نام با ساز و عدت تمام از سایر ولایات مثل حمص و حما و انطاکیه و طرابلس کنعان و رقه و قدس و
کرک و غیر ذلک سپاهی افزون از قطرات امطار و بیرون از حیز شمار فراهم آورده روی بحلب نهاد و از جانب صاحبقران
با افواج گردون توانان عنانی و سیف منازل نموده روز پنجشنبه نهم ربیع الاول با چتر توق ظفر پیکر صاحبقران خورشید محل سایه
وصول بر حوالی قلعه حلب انداخت میرزا سلطان حسین با معدودی چند تعراول که در غایت کثرت بوده رسیده و
شوکت تمرتاش و ادی از پشت زین بر و اشتند برروی زمین انداخت اعواب از شاید آن صورت کلمان بیم اشتی عجیب
بر زبان گذرانیده روی بگریز آوردند و روز سیوم که خاقان شرقی انتساب آفتاب بکه سوار در میان میدان آسمان آمده
بر لشکر شام تاخت آورد و صاحبقران به تعبیه صفوف فرمان داده برانغار فوج و انجام میرزا امیرانشاه و میرزا شاهرخ و جره
و قطعه میرزا ابابکر و جرانغار سلطان محمود خان و امیر جهانشاه و در قول الجماعت میرزا سلطان حسین و قلب سپاه
ظفر و شکوه خورشید زیب و زینت داده از جمله اسباب حشمت بیلان کوه پیکر را که دریمه فتوحات و بار بند شده بود در پیش صف
ایستاده فرمود و از آنجانب بر بهادران حلب سپاه از آن دمشق و روس و بلاد شام با ساز و ابهت تمام در برابر پادشاه
هفت کشور صف آراست کردند از برانغار میرزا ابابکر بسره شامیان را در هم شکست و در جرانغار میرزا سلطان حسین میمنه
مخالفان را متفرق ساخت و بهادران شیر صولت که در قلب استقرار داشتند بیلان با هیبت را پیش رانده معاندان
را از جا برداشتند تمرتاش از شاید آن حال سراسیمه شده راه گریز بصوب شهر در پیش گرفت و بهادران در عقب ایشان
مخالفان تیغ کین و انتقام برآورده از شهریان بسیاره را از نده نگذاشتند و از غایت خوف و هراس چندان خلایق
در خندق بر بالای همدیگر افتادند که خندق با زمین سمت مساوی پذیرفت صاحبقران قلعه را از عقب شهر و رانده دور

برابر قلعه بارگاه سپهر اشتباه با اوج مهر و ماه برافراشتند حصار را مرکزوار در میان گرفت نقبچیان ببازوی قوت و توان بکندن دیوار
خندق را که سی گز عرض داشت مانند غربال سوراخ کردند و آب را بیرون برده و زه بکرد خاک ریزانه شروع نقب زدند و دیوار قلعه
مسوده نقب شدند به استعمال [illegible] با سعادت و علما و اکابر بپای عجز و انکسار بیرون آمده و روی نیاز و افتقار بر زمین نهاده کلید
خزاین و دروب [illegible] بدیوان بزرگ تسلیم نمود بعد فتح حلب صاحبقران [illegible] و اثقال و احمال را دران قلعه گذاشتند و سیف الدین
با جمعی دیگر بمحافظت آنجا مامور بوده بدیگر ولایات شام توجه فرمود **ذکر توجه پادشاه مظفرلوا بجانب حمص و حما** اگرچه در اوان
محاصره حلب لشکر منصور شهرزاده شهر حما را مفتوح ساخته بودند اما فتح قلعه بنابر حصانت و رصانت در حیز توقف مانده بود صاحبقران
بعد تسخیر حلب عازم حما شده چون بهوای حما از گرد سم کمیت جهان گرد غبار [illegible] والی آنجا از بالای قلعه مهابت عساکر منصور
با تبرکات و پیشکشهای لایق بیرون آمده و بشفاعت شاهزادگان عفو جرایم خود کرده مفاتیح دروب و خزاین حواله نمود صاحبقران
بعد [illegible] دیگر از تسخیر حما متوجه حمص شده اهالی آنجا بیشتر بتقدیم مراسم [illegible] و مسکنت در پیش آمده از [illegible] لشکر قیامت اثر محفوظ
ماندند و چون خاطر انور از تسخیر حمص فراغت یافت عنان عزیمت بجانب بعلبک تافت و آن شهریست از بناهای حضرت سلیمان علیه السلام
مشهور و از سنگهای عظیم تعمیر یافته چنانچه در یک جا [illegible] سنگی [illegible] چند گز [illegible] و فتح حصار [illegible] وجوه
میسر شد بموجب فرموده صاحبقران امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک و غیره امرا با سی هزار سوار بجانب شهر دمشق در حرکت آمدند

گفتار در نهضت صاحبقران بجانب فرج حاکم مصر و شام و مفتوح شدن دمشق بتقدیر ملک علام

بعد مفتوح شدن سوانح مسطوره صاحبقران گیتی ستان روی بجانب دمشق نهاد و فرج پسر برقوق فرمان فرمای مصر و شام که دران ایام در دمشق
بود حیله اندیشید و جمعی را برسالت نزد آنحضرت فرستاده دو نفر فدایی را همراه ایلچیان نمود تا فرصت یافته بخنجر زهرآلود آسیبی
بذات همایون رسانند و بعد رسیدن بملازمت عذر آن مخاذیل ظاهر شده بهمان خنجر زهرآلود کار ایشان ساختند جثه ایشان [illegible]
سوختند و دو نفر را از انجماعه گوش و بینی بریده با نوشته پیش حاکم مصر فرستادند و رایات نصرت ازان موضع در حرکت آمده قطع
منازل کرده بنواحی دمشق رسیده در [illegible] جمعی از بهادران بموجب فرمان خود را بقراول مخالف رسانیده دست بردی
نموده شامیان را بانهزام در پیش گرفتند و شحنه قهر [illegible] خون شدن و جماعه [illegible] که از حلب همراه آورده بودند فرمان داد
درین اثنا امری غریب واقع شده بهنگام شب امیرزاده سلطان حسین که ذکر [illegible] او دیگرات گذشت در غلوای [illegible]
و باغوای [illegible] فتنه انگیز از اردو متوجه شهر دمشق کرده بدشامیان مقدم او را [illegible] و باستقبال او شتافته
بعظمتی بر وجه تمام بشهر در آوردند روز دیگر اردوی همایون کوچ کرده و یک فرسخ رفته بجوانی که بطرف [illegible] واقع است
محل نزول خیام سپهر احتشام گشت و بموجب فرمان لشکریان در گرد اردوی از سنگ [illegible] بالای [illegible] بلند [illegible] آمد
و پیرامن آن خندق کنده چون آن مقام [illegible] الاحترام [illegible] ملک فرج فرستاده پیغام داد که اگر [illegible] اردوگاه
ارسال دارند [illegible] باسم و لقب [illegible] بعد رسیدن ایلچی
مصر و شام بخلاف سابق [illegible] و احترام تمام بجا آورده جواب داد که ماهند کان در مقام اطاعتیم [illegible] دیگر التماس [illegible]
ملتمس [illegible] بعد ازین [illegible] بجا آوریم و بعد رسیدن ایلچیان صاحبقران
از موضع لشکرگاه بنابر [illegible] حرکت فرموده [illegible] حرکت لشکر را حمل [illegible]
و ضعف و قصور نموده مجموع [illegible] مصر و شام [illegible] در دست [illegible] مصر [illegible] مقصد [illegible]

صاحبقران

صاحبقران بی‌جال از استماع این احوال افتاب اقبال شامیان لب بر حد زوال دیده و بتعبیه صفوف پرداخته از برانغار میرزا
میرانشاه و میرزا شاهرخ و میرزا ابابکر و از جوانغار سلطان محمود خان و میرزا خلیل سلطان و غیره متوجه اعدا شده با لشکر
[illegible] بکشتن و تاختن [illegible] مشغول شدند و از جمیع جوانب اتش فتنه بالا گرفته [illegible] رستخیز ظاهر گشت و میان سروران و [illegible]
و بدن افتراق روی نموده [illegible] لشکر منصور ظفر شام روی بانهزام نهادند و سپاه سپهر احتشام شامیان را تا
دمشق راندند و این واقعه عظمی در روز دوشنبه نوزدهم جمادی الاخر سنه ثلاث و ثمان مایه اتفاق افتاد و در اثنای حرب
میرزا سلطان حسین که میسره سپاه شامیان [illegible] اهتمام او [illegible] تمام داشت در مقابل میرزا شاهرخ افتاده و بدست ملازمان
شاهرخی گرفتار شده بموجب فرمان محبوس گردید و بعد چند روز بشفاعت میرزا شاهرخ [illegible] از حبس [illegible] یافت روز دیگر که لشکر
قیامت اثر [illegible] با پیلان کوه پیکر متوجه حرب اعدا شده نزدیک دمشق رسید و از صدای کوس و [illegible] غوغای [illegible]
[illegible] شامیان کرده سراسیمه و مضطر شده ملک فرج ایلچی بدرگاه فرستاده [illegible] داشت که انچه دیروز واقع شد [illegible]
[illegible] اگر لشکریان امروز دست از حرب کشیده دارند فردا [illegible] آمده بخدمتی
که وعده کرده ایم وفا نمایم فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که هیچ یکی [illegible] دست از حرب بازداشته بمنازل خویش قرار گیرد چون
سلطان ممالک مصر از بیم [illegible] بهنگام شب روی بانهزام بجانب ولایت [illegible] فرمان فرمای مصر و شام با اکثر
از امرا و مقربان [illegible] از دروازه بیرون آمده رو بصوب مصر آورده [illegible] خبر [illegible]
پادشاه ضمیر انور یافته فرمان صادر شد که میرزا ابابکر و غیره رو بدمشق آورده شهر را مرکزوار در میان بگیرند و اعدا را [illegible]
[illegible] دیگر شاهزادگان و امرا از عقب گریختگان روان شوند و [illegible] انحضرت سوار شده [illegible] برابر قلعه فرود آمده
شاهزادگان و امرا در عمارات ظاهر شهر نزول کرده از رعب و هراس [illegible] سادات و مشایخ علما و صلحای [illegible]
[illegible] از شهر بیرون آمده [illegible] فلک اشتباه رسیدند و مال امانی قبول کرده رخصت انصراف یافتند و در مساجد خطبه بنام آنحضرت خواندند
صاحبقران کامکار از حسن عقیدت متوجه زیارت ام سلمه و ام حبیبه رضی الله عنهما که از ازواج مطهرات سید کائنات بوده اند و زیارت بلال
حبشی سوار شده و دران بقاع شریفه مراسم نیاز بتقدیم رسانیده معاودت نمود
بعد فتح شهر دمشق کوتوال قلعه که [illegible] اقدام داشت بمتانت و حصانت حصار و بکثرت اسباب حصارداری مغرور شده اتش رزم و
پیکار را افروخت لشکریان بترتیب عراده و منجنیق و دیگر ادوات حصارگیری مشغول شده و نقبچیان سنگهای بزرگ را [illegible]
تافته و سرکه بران ریخته بکلند می شکستند و بیرون می آوردند و در تخریب برج و باره غایت اجتهاد بتقدیم رسانیدند و چون
مقدار چند گز از دیوار قلعه بر زمین افتاد کوتوال قلعه [illegible] این حالات مضطر و سراسیمه شده [illegible] التجا [illegible]
پاسبانان نصرت نشان اورده مفاتیح خزاین و مقالید دروب حواله نمود و اموال بیکران در تصرف ارباب دیوان آمد
انچه متعلق باوقاف حرمین شریفین بود صاحبقران مطلقا دران تصرف ننموده مجموع را بخدام حرمین حواله نمود و بموجب فرمان
مجموع محترفه و ارباب صنایع قلعه را خانه کوچ بسمرقند روانه کردند و حکم شد که بر سر مرقد [illegible] ام سلمه و ام حبیبه [illegible]
[illegible] نگاشته بودند قبهای عالی مرتب سازند و میرزا ابابکر و میرزا خلیل سلطان دران کار اهتمام نموده در مدت بیست
[illegible] و گنبد [illegible] از سنگ سفید تراشیده در کمال رفعت و استواری بنا [illegible] و میرزا شاهرخ بموجب فرمان با سپاه
پیروزی نشان بجانب ساحل دریای فرنگ رفته [illegible] نواحی شهر [illegible] تاخت و تاراج نمود و در اثنای این حالات

صاحبقران روشن ضمیر را اندیشه بر خاطر گذشته در مجلس خاص سادات و علما را مخاطب ساخته بر زبان گذرانید که دران زمان که مروانیان آل ابی سفیان بخصیص معاویه و یزید با ابن عم و وصی حضرت رسالت و سبطین مکرمین او سلام الله علیهم اجمعین محاربت می ورزیدند سپاه شام با آن فرقه ضاله دران افعال نکوهیده موافق بوده‌اند و چگونه عقل مستحسن شمرد که طایفه از امت سر در انبیا که همین دعوت و ارشاد آنحضرت از بادیه ضلالت بسر منزل هدایت رسیده باشند جانب اهل بیت او را فرو گذاشته با دشمنان ایشان در سازند و مؤید این معنی آنکه درین هشتصد سال نکبت آن ارباب تکلف و مال از باطن شریف و خوارق ایشان صحبت نیافت که بر مقبره دو حرم بزرگوار سید مختار جهار و بواری طرح اندازند و بعد ادای این کلمات که دلالت بر کمال محبت و مودت خاندان مکرمت داشت روز چهارشنبه غره شعبان سنه ثلث و ثمانمایه سپاه بهجت سمات را مامور بغارت و تاراج شهر شود و انبار و شهر آورده و طریق مدارا و مواسا را بسته اهالی دمشق را از پیر و جوان و قوی و ناتوان و رجال و نسا به اسیری گرفتند و بصحت پیوسته که غارتگران از زر و صنوف فرسی و کتان سوسی و سقرلات و سایر قماشات اسکندریه و مصر که بیشتر گرفته بودند می انداختند و بجای ان انبا نقود در شعات بر میداشتند و در تضاعیف ان حالات از شعله قهر الهی آتش در دمشق افتاده تمامی شهر را بسوخت و جامع بنی امیه نیز دران روز سوخته شد و مناره شرقی ان مسجد که مخبر صادق به نزول مسیح علیه السلام بران خبر داده با وجود آنکه از چوب بود و ظاهران نیز ازو سالم ماند و روز چهارشنبه چهارم صفر صاحبقران از موضع کشمان در حرکت آمده و بر قوطه رسیده نزول اجلال فرمود و دران منزل حکم شد که دو مثال نویسند یکی به میرزا محمد سلطان شهر بالکه از حدود هندوستان برخاسته و دران جا امداد و سینی وجمی دیگر را که داشته شود به بایه سریر اعلی شود و که ایالت تخت طباکو خان بار تفویض خواهد شد و دیگر مثنی برانکه جهد اعلیا نواد مان اغلبا فرزندان مردکان اردوی اعلی روان شود و از انجا بمرحله نهضت فرموده بوادی حمص از غبار موکب نصرت قرین مشکبار گشت و از حمص انواع بجانب شهر تدمر که از ابنیه حضرت سلیمان است و اعلیه و کنار فرات مامور شد که طلا و مذکور را تاخته و طاغی و باغی را قتیل و ذلیل نموده باردوی اعلی پیوندند و ایشان مواضع مذکوره تاختند و غنیمت بی پایان گرفته باردوی ظفر قرین ملحق شدند و صاحبقران از ان مکان نهضت نموده و چون بحما رسید شنید که اهالی انجا در ایام غیبت عمارتی که سپاه نصرت انتما در حین توقف در انجا ساخته بوده‌اند ویران کرده‌اند آتش خشم جهان سوز بالا گرفته لشکریان بموجب فرمان آتش در ابنیه ان زدند و مکان آن شهر را اسیر کردند و از انجا حرکت فرموده بحلب رسیده و آن شهر را نیز مانند حما کنده و سوخته از آب فرات عبور فرمود و چون بحوالی قلعه بیره نزول موکب جلال گشت والی انجا بقدم اخلاص پیش آمده نقد روح در کفت تسلیم نهاده پیشکشهای لایق گذرانید از عبور لشکر منصور محفوظ و محروس ماند و از انجا کوچ شده چون بر وهار رسید اعیان و اشراف انجا با تحف و مهمات بار دوی جهان اشرف آمده دستبوس کردند و مراجعت نمودند و رایات نصرت آیات از رها نهضت کرده بحصار ماردین رسید که سواحل انداخته بود و آن حصار را با زمین هموار ساخته متوجه ماردین شد و چون سلطان عیسی والی ماردین با وجود حقوق سابق که در قلعه محبوس بوده بنیاد اخلاق او عهود و پیمان شده بود که مدت العمر بر جاده عبودیت و اطاعت مستقیم باشد خلاف عهد نموده کشف و از در قلعه در بند و کرمین الحصار سرعت مانی از استقبال نمود حکم شد که اسواق و دور و قصور ماردین شهر را با زمین هموار کرده تیر و خشک آن ولایات را پایمال کنند و امیر قراعثمان که در قرب جوار بود بمحاصره قلعه مامور شده موکب نصرت قرین بقلعه بیضیس آمد و اهالی آنجا مفاتیح قلعه پیش آورده از صدمه لشکر محفوظ ماندند ذکر لشکر کشیدن صاحبقران بجانب بغداد و توجه رایات نصرت آیت به بغداد و انتزاع حکومت فرج بحکم قانون جهاد چون اردوی جهان بجانب بغداد قلعه ...

در حین

در حین اوامر فرمان قضا مقاصد شرف یافت که شاهزادگان و امرا متوجه قلعه النجق شده بعد فتح روی توجه باستیصال گرجیان آرند و انجا بموجب فرمان عمل آورده بعد محاصره چند روز که از فقدان قوت اهل حصار تسلیم قلعه نمودند امرا عنان عزیمت بجانب گرجستان معطوف داشته دست بغارت و تاراج برآوردند چون ملک گرگین حاکم گرجستان از در عجز و نیاز در آمده اظهار اطاعت و انقیاد نمود و از کلی صورت و اقوال او صدق نمودند ربیع و اجب الاتباع نفاذ پیوست که دست از تخریب گرجیان باز داشته از زمره امرای متعینه انجا سلطان محمود خان و امیرزاده رستم و جمعی دیگر بر سبیل تعجیل جانب بغداد شوند ایشان بموجب فرمان روان شده و بلباجی از از راه اکراد و ابواب و در جبال و اعمال و جدال داشتند بعد مقاتله و مغالبه که انبا تربیت یافته بود از جلو رفته به بغداد و رادقه نمودند از مخالف ملاذ و فرار بغداد و حضور را رسانیدند و دران هنگام شخصی فرج نام از قبل سلطان احمد حاکم بغداد بود و دران ما خوابان بمجالکه سلطان احمد با وی قرار داده که تا حضرت صاحبقران بنفس نفیس خویش متوجه انجا نشوند شهر تسلیم نخواهی نمود و تمسک جسته و دست بحرب بیرون آورده بکار زار مشغول شد و صاحبقران که دران ایام از شام نهضت فرموده بموصل رسیده بود و از استماع انحیا و شاه بگرد بنفس همایون خویش متوجه بغداد شده بعد قطع منازل و مراحل بمقصد رسیده به کنار دجله بطرف بابان آب و متقابل دروازه قرة العقاب نوق ظفر نگار برزده و صیوان بر کشیدند لشکر بر اسم قهر و تنجیان آتش جنگ بمحاصره و تفاهیم قلعه مامور گشتند مقارن انحال امیر موسی از پیش میرزا محمد سلطان آمده اخبار و دهد اشت و یک قطعه لعل بوزن صد و بیست مثقال که از بدخشان حاصل شده بود بمحل عرض رسانید و فرج با اهالی بغداد دست از جان شسته قدم ابی و از سعی و کوشش مینمود و بر کلاه مغفر او از دیوار در دستکاری لشکریان می افتاد مردم شهر از کمال جا بلدستی در حفظ او از اسخ و حیثیت استوار میکردند و چون ایام محاصره امتداد کشید و غلبه او و فقه و حسرت و تنگی مرجه تمام انجامید شدت حرارت هوا که علاوه انجال شده بود از راه فات سپرو مرغان هوا بر سر بروج قبه کرده و بمنازل محو میر مقدس شاهزادگان و امرا و بامر تبارز دیوار حصار که گذاشته بیالا بر آمدند و سایر امرا و برادر و صد و جملا آورده و در غو کشیده و کوس و کورکه فرو کوفته داخل شهر شدند مردم شهر سیلاب بلا که بر محیط دیده از مهابت تیغ آتش بار و خود را در آب انداختند و فرج که با جمعی سوار کشتی شده گریزان شد نوح دریا موج کنار آب گرفته برایشان تیر باران کرد و تمام مسلم بیکیان جان ستان فرج و خود را در آب انداخته طعمه ماهیان ساخت و چون در آن نوبت از لشکر ظفر پناه جهان گشا جمعی کثیر از پا در آمده بوده سخط قهر بقتل مجموع سکنه و تخریب کل ابنیه فرمان داده غیر علما و سادات و مشایخ و بدون معابد و مساجد و بقاع از ان بلیه سالم ماند و این فتح در بیست و هفتم ذی القعده سنه ثلاث و ثمانمایه اتفاق افتاد

ذکر نهضت صاحبقران از بغداد و دیگر وقایعی که در یولاد دست داد صاحبقران در عشر اول ذی الحجه سال مذکور عزم مراجعت سوار شده و بفاتحه ابی حنیفه قدم رنجه فرموده بعد قطع منازل و طی مراحل نهضت او آفاق بمنزل ییلاق اق بزیل اجلال فرمود و سادات و علما و قضات آذربایجان که از مواطن خویش مهاجرت نموده بودند دران محل ملازمت رسیدند و دران ایام که پادشاه ملک احتشام بفتح بلاد شام اشتغال داشت ایلدرم بایزید بتحریک سلطان احمد و قرا یوسف که پناه باو برده بودند از ارزنجان لشکر کشیده با طهرتن جنگ کرده بر شهر مستولی گشت و بشفاعت سلطان احمد ملکوت ارزنجان را بطرتن مقرر داشته مراجعت کرد و در بیولاکه موضع نهضت روز از نزول موکب فرخنده لشکر زر داق لاجورد بود منهیان بعرض رسانیدند که ایلدرم بایزید متوجه انجاست از استماع این خبر آتش خشم جهانسوز زبانه بالا کشیده و ربیع واجب الاذعان نفاذ پیوست که یرزا سایع با لشکران رکاب مرفع بهجوم شهر روم متوجه شوند چون

شاهزاده جوان بخت علی مراحل نموده با وتیک رسید شیخ علی خواهرزاده طهرتن بزد عادل آمده خبر رسانید که قیصر روم اگر ولایا مواجب سرحد است
و التماس عفو زلات قولیش دارد و شاهزادگان در آن مکان توقف نموده شیخ علی را با یکی از ملازمان همراه سریر اعلی فرستادند و صورت
حال باز نمایند و صاحبقران که بعد از توقف چند روزه از تبریز روان شده و آوازه آب ارس گذشته بمحوران سمت ییلاق خوش اسلام داشت
و از آنجا به توجه قلعه النجق که در آن زودی مفتوح شده بود بچشم درآمده و از وفرود آن واحد سفر سود کرده بنواحی طهرتن از جانب ایجان
رسیده بسعادت لب و بوسی فایز گشت و دراین زده صورت عجز و نیاز اظهار نمود بابتر زبوس رسانید و بزلال عفو بزه حسن تدبیر آتش خشم
جهان سوز آنحضرت را منطفی گردانید **آمدن شاهزاده صاحبقران بسوی جانب گرجستان و قشلاق نمودن در قراباغ و ایلغار نمودن**
فرمان دادن بمشرق و مغرب باطراف و جوانب صاحبقران از آنجا عزیمت دایی گرجستان ملک گرگین بسوی فرستاده خراج و هدیه طلبید اطاعت و
انقیاد نمود و چون بحوالی حکم محل نزول سپاه منصور گشت التمیان گرجستان با برادر ملک گرگین و تحف و هدایا و اموال
به پایه سریر اعلی رسید و قبول جزیه و خراج کرد و التماس عفو زلات نمودند پادشاه جرم بخش از سر جریمه او درگذشته و برادرش
را اعطای خلعت سرافراز ساخته و روفت الزواف با وخطاب فرمود که به برادرت بگو که ترا بجان امان دادم و خان این
دیار بر تو مسلم شرط با آنکه دیگر کردار از اهل اسلام نکردی و در تربیت حال فرق نامیه از خود بتقصیر راضی گشتی بنا بر آن که
و هنگام طلب لشکر با مرتب ساخته بمعسکر فیروزی انجام رسانی و العهده فی هذا الدار علیک و از آنجا از دوی کیهان پوی
در حرکت آمد و متوجه قشلاق قراباغ شده و اتفاق یافت که در اوایل بهار لشکر نصرت شعار متوجه دشت قبچاق شوند تغار بجمال
از طرف دشت المجیان آمده بوسیله امراء بشرف پابوس مستسعد گشته از زبان خان خویش اظهار اطاعت و انقیاد نموده بدین
سبب آتش خشم جهان سوز که مرات منفور خلک ساییده بود تسکین یافت و در فصاحت این اخبار بسامع صاحبقران رسانیدند
که میرزا محمد سلطان که بموجب فرمان متوجه آن نواحی شده بود با لشکر گران باقی ملازم رسیده است مجموع شاهزادگان از میرزا میرانشاه
و میرزا شاهرخ و سایر امرا بلوازم استقبال استعجال نموده و در عراق گذشته بعد ملاقات تازه ساخته و باتفاق باردوی همایون
آمده شاهزاده بشرف دستبوس مشرف گشته صاحبقران از روی عاطفت در آغوش کشیده شاهزاده را با انواع سیورغالات از نظر
انور گذرانید و از جمله انشایی که بشاهزاده مرحمت شده بود اسپ تازی نقره جنگ با زینهای جامع بوده و در آن زمان
که آوازه توجه رایت فتح آیت بجانب دیار روم اشتهار داشت سلطان احمد در حوالی قیصریه خاطر بر فراق او قرار داده متوجه
عراق عرب شده و بعد طی منازل در بغداد و خراب شده نزول نموده در صدد تعمیر عمارات و احتیاج افواج گردید و چون صورت این
حادثه معروض رای انور گشت مصلحت ملکی باعث بر آن شد که پیش از آنکه مخالفان را تمکن دو غاری پیدا شود حکمی از دفع
ایشان باید کرد بعد تقدیم مشورت جبار قوچ قرار داده میرزا ابوبکر محمد شیخ با جمعی دیگر به یورش خوزستان و لرستان مأمور شدند
و امیرزاده ابابکر و امیر جهان ملک مأمور دار السلام بغداد گشتند و امیرزاده خلیل سلطان و میرزا سلطان حسین بجانب بعضی
از ولایات عراق عرب مرخص شدند و امیر رستم با جمعی از ارباب شجاعت شاهزاده عوزه و قمع مفسدان اکراد مأمور گردید
و در نواحی بغداد شاهزاده خاتون اکراد و جنبیاد را در صرفه خیمه بیدرنگ آورده و میرزا ابابکر و امیر جهان ملک بغداد وارد شده گشته
در بغداد رسیدند سلطان احمد که این جماعت نایبان مقرر شد با ترجمتی ایشان از ذراع کشتی اموال خود از شط گذشت و باتفاق
پسر قرینش سلطان طاهر و جمعی دیگر با حماعیان بازگشتند و میرزا سلطان حسین و میرزا خلیل از راه بجانب حله رفته دست
بغارت و تاراج برآورده و بعد آن نواحی و حوالی را با جمال هم سوزان کرداند و امیرزاده میرمحمد سلطان شاه و رستم بدین دارالملک

اوزلر

روزگار احتشام ساکن و حکم برآورده همه را غارت و تاراج کرده و شاهزادگان دار البعد تاخت و ولایات لرستان الحال در
عراق بسر برده و از آن ولایات عطف عنان نموده بپایان گرفته در موسم بهار متوجه درگاه گیتی پناه شدند **ذکر آمدن المجیان در روم از جنگ**
قیصر روم و به محل شکست صاحبقران جهانگشا در آن آوان که قرا یوسف ترکمان از بیم لشکر ظفر پیکر گریخته و پناه بقیصر روم آورده بود
و قیصر در صدد تربیت او آمد صاحبقران و امیر لشکر کشیدن بروم در خاطر داشت و چون ایلجیان قیصر را اعتبار یافت توجهی عظیم بر
ضمیر منیر مستولی شده یکی از مقربان را با ایلچی سخندان و مکتوبی مشتمل بر اظهار الفت و یکانگی و وداد و مبنی بر اطاعت و انقیاد فرستاده
و ایشان بعد از طی بیابان بسر سلطنت رسیده مکتوب بوسیله شاهزادگان از نظر گذرانیدند صاحبقران در جواب ایلجیان فرمود
که چون والی شما بوسیله بمقاومت فرنگ قیام دارد و ما با اهل اسلام که لشکر ما آن و با دشمن بکین قرا یوسف ترکمان و جماعت
او که بقطع طریق و نهب و سبی اقدام می نماید از بیم تیغ بیدریغ منصور ما گریخته بدان طرف رفته اند و والی شما او را حمایت کرده
اهتمامی بجانب مسند است مأمول چنان است که حاکم شما یکی از سه کار کند یا تسلیم بروی حکم ما سازد و یا ز دیار خویش برون کند یا خود از ممالکت
خویش اخراج نماید با سلسله مخالفت مبانی محبت بنا نهد باید و بعد از این کلمات المجیان را خلاع فاخره سرافراز ساخته در
مجمع ایلجیان رسالت همراه ایشان کرده در حینی رخصت فرمود که در اوایل بهار از یکجا روانه شده بجدود روم می آییم و انتظار جواب
والی شما میکشیم اگر ایجاب جواب مرغوب رسید فهو المطلوب و الا **بیت**
به حکم خدا و بهنگام جنگ **؛** که باشند چو موم و که باشند چو سنگ **؛** اما امرای صاحبقران را در یورش روم بنابر وسعت مملکت قیصر و کثرت سامان او که از جمله اسباب دولت قرار
سلطان داشت و سپاه نصرت مال از اینکه متوالی از انواع و لشکر بیاسوده بود شدند زدودی و توهمی بخاطر راه یافته و ترسی
بخاطر آورده چو سید شمس الدین المالمی سخنان مذکوره را بخلاصه حکم علم نجوم که احسان لشکر جبار از روی بیان اسبی فراید بود
به آیین شایسته بوده صاحبقران رسانیده صاحبقران را اگرچه این سخنان صوری در اراده واقع نشد اما بجهت اطمینان تسلیه
کیفیت اوضاع فلکی را از ملا عبدالله منجم اعلام نمود و ملا عبدالله تامل نموده رسانید که طالع صاحبقرانی و غایت قوت است
و از آن مخالف نهایت ضعف صاحبقران عزم یورش جزم نموده و بیست و دوم رجب سنه اربع و ثمانمایه از قراباغ کوچ فرموده
و از گنجه در رومع گذشته بحوالی سمکور لشکر نزول اردوی اعلی حضرت افرازی اعتبار نمود و بیرام کور گشت و بعد چند روز که علف
خوار تمام شد فرمان فرمای باستحقاق عازم ارزن الروم گردید و در آن منزل عاید بی بقیت ایلچی با میرزا شاهرخ ارزانی
داشته میرزا محمد جرکی بوسوم شد و چون حوالی شکول محل نزول گردید صاحبقران باره دیگر ایلچی بجانب قیصر فرستاد خلاصه مضمون
آنکه لشکر نصرت شعار روی توجه بآن دیار دارد اگر راه دوستی قرار داری قلعه کماخ را که ماکستان با بار گذاشته و قرا یوسف
یا قره سولاکا از روم جریده بیرون نفرست متعلقان او را روانه اردوی همایون نمایی تا قواعد دوستی موکد گردد **ذکر فتح نمودن**
قلعه کماخ و تسخیر نمودن کماخ بعد از رسیدن المجیان قیصر بخدمت پادشاه و متوجه آن سرزمین شدن
صاحبقران نمود و تکمیل در آن اوان که صاحبقران در حوالی شکول بود بسمع همایون رسید که در بین نواحی قلعه الست استوار
موسوم به ترکوم کرمی از کرجیان فی الدین و در بنا آن حصن حصانت و از دشمنان باشند جابرین امیر شیخ نورالدین به تسخیر القلعه مأمور شده
در روز اول آورده بعد محاصره هفت روز چون قلعه مفتوح گشت سپاه و بیرام انتقام مجموع کرجیان را از تیغ آورده حصار را با خاک
هموار ساختند و چون رایت نصرت آیت بقلعه آونیک رسیده دو ماه از میعاد آمدن ایلچیان گذشت اهتمامی موجب ملال خاطر
شده صاحبقران بر زبان فیض ترجمان گذرانید که تردد و تیار اعتباری عظیم دارد و ما بر چند با الهدم اداری و مدارا سخن مکنوم

عرق ترکمانی او را انگیخته بود که از در موافقت درآید و در اثنای این اوقات داعیه تسخیر قلعه کماخ از خاطر همایون سر بر زده بود حسب الاشاره
میرزا محمد سلطان به تسخیر آن نامزد گردید و چون صاحبقران به ارزنجان رسید میرزا ابابکر و میرزا خلیل را بر عقب شاهزاده فرستاد تا به
شاهزاده مرکز وار حصار را در میان گرفته و در مدت ده روز حصن فلک اساس را تسخیر نمودند بعد از استماع فتح قلعه صاحبقران
جلالت اقتران ازعقب رفته چون مسافت میان قلعه ارزنجان و کماخ هفت فرسنگ بود زمام حکومت حصار مذکور در قبضه اقتدار طهرتن جاودار الحاکم
فرموده بترتیب اسباب محاربه قیصر مشغول شد و بعد از آنکه ایلچیان سیواس به عرض رسانیدند کردن اساس گرده ایلچی که برسم رسالت نزد مردم رفته بود
باز فرستادگان قیصر به بارگاه فلک اشتباه رسیده کلمات واهی الیدرم بایزید بعرض رسانید از استماع آن حکایات صاحبقران بر آشفته دعاگویان
را رد کرده و بعد از آنکه صورت غضب فرمود که چون کسی را سعادت مساعدت نکند نصیحت سلک ارادت آن عمل نمایند الحمد لله که فتوحات
لایت او در تصرف ما آمد اکنون رفته بادی اگر بدکه باقی ثبات استوار داده و جنگ را آماده باشند بعد تصمیم اراده و محاربه قیصر بوسی
لشکر فرمان داد و از اول بامداد تا آخر شب صفات حشم مانند بحر اخضر در جوش و خروش آمده هر لشکری از رنگی از ساز و لباس تحقیق
الالوان بعضی سرخ و گروهی سبز و فرقه سفید و جمعی سیاه در الوغ خاقان فلک شکوه اکثر سپاه خود را جلوه داده منهیان را بحث بعد
کثرت و حشمت عساکر گردون مانند و در دست جزایر براءته وقوف و خشیت ضمایر ایشان مستولی گردید صاحبقران در میان
الطواف بر سولان گفت که به قیصر بگوید که چون رسم جزا در مملکت تو عام است موافق مزاج نشود کرامت و ایذا را از حضور لشکر ارسالی
رسیده اکر سلطان طهرتن بقوسی و یکی از فرزندان خود کاتب را دانشکی او را گرامی نزار فرزندان سلیمی خود نگاه داریم و جنات
وجنت از میان برخیزد و بعد از فتن ایلچیان لشکر نصرت نشان به موجب فرمان قلعه ... که در آن نواح بود موسوم به باروک و جمعی
از صاحبان در ان جا ساکن در نشسته در روزی چند روز محاربه بر تیغ آبدار خیابان را بدار البوار فرستاده و عمارات آنرا با
زمین هموار گردیده و صاحبقران کردون اساس از حوالی سیواس بعزم محاربه قیصر روان شده بیشتر منزل از سیواس بقیصریه رسید
و از قیصریه بجانب انکوریه عنان نهضت معطوف ساخته و سه منزل قطع نموده در روز چهارم بنواحی قریشهر رسید چهارم لشکر بهرام اقتدار گرده
در آنجا خبر رسید که قراولان سپاهی لشکر الیدرم بایزید دیده و چند بار بر سپاه منصور شوره فرود آمده و ابراهیم عزم بتوافق برکرد
و زیش خندق کنده روز دیگر با قراول الیدرم حربی صعب اتفاق افتاد و قیصر طبل رحیل کوفته متوجه قرشهر شد چون صورت توطن ایم
معروض صاحبقران گردید میرزا سلطان حسین را با دو هزار سوار در یورت توقیف فرموده و بسعادت و اقبال پای در رکاب
آورده امیر برندق را با رسم جبرگری جاسوس از خود به انکوریه فرستاد و با اکثر ایشان پیاده بر نهضت سوار شود و در راه بایشان خبر
که همین کار را با را به سوار راه به بعد تلاقی شده و در معظم قتال و جدال آمده جنگ کنان بسوی قیصول عود ر قلعه در این تیغ
آیت بعد سه روز به انکوریه رسیده و بهادران جلادت شعار روی جرات بتسخیر حصار آورده و جمعی از ارباب شجاعت
بر برجی از بروج عروج نموده و چون نزدیک بان شد که قلعه مفتوح گردد قراولان خبر رسانیدند که قیصر پیاده بالشکر زیاده از حد
از عقب آمده و در چهار فرسنگی رسیده است صاحبقران بازگرد و معاودت فرموده دلیران که بالا رفته بودند جنگ کنان
بر برآمده و از موضع معسکر لشکر کوچ کرده مقدار یک اسب تاخت بیش رفته دایره نمودند و برعایت حزم بر این خندق
کنده از انکوریه هلاسیوف رسیدند و چون اثراب روی روز انخفاض پذیرفت و علم شب سیه فام سایه ظلام بر ربع مسکون انداخت
صاحبقران در نصفت شب روی نیاز بر خاک خضوع و خشوع گذاشته از بارگاه بهمین کارساز فتح و ظفر مسئلت نمود
و رفتن لشکر صاحبقران سعادت قرین در کوه برده باد شاد روم معاف و کین و فرستادن صاحبقران لشکر باطراف

ممالک و در سال فتح امرا قطعا اتفاق در ممالک بدان که از هیبت خشم دلیران جنگ و شمس سوزان از اک رمی
روز در رسیدن آمد صاحبقران سوده بر کوسی کرفرمان داد و قول همایون بفر شکوه آرایش کرفت و لشکر جوانغار و برانغار بر اقبال
امیرزاده شاهرخ و امیرزاده خلیل سلطان مقرر شده و قبل ایشان میرزا سلطان حسین و بجانب برانغار را شاهزاده و در شاه
پیر امیرانشاه با فوج مهرداد رسیده و قبل شاهزاده میرزا ابابکر بود و در دست راست قول توی اعلان با جمعی از سپاه شجاعت
شان مقرر شد و در دست چپ قول میلان الاسلام و دیگر امرای میرزی انجام معین شدند و دیگر سپاه سرداران و دلیران در پیش
قول میرزا محمد سلطان رایت استقلال افراشته سپاه را افروختند و در ظل علم حشمت میرزا امیر محمد شیخ و برادرش میرزا اسکندر
جمل قشون سپاه آراسته که هر جا حاجت احتیاج شود معاونت نمایند مرتب گشتند و از جانب الیدرم بایزید با سپاه دیگران از
خانیان و طوایف و انواع دیگر از اولاد و اقارب در محل مناسب جا گرفت از آن جمله الاس اوغلی را که برادر زنش بود با بیست
هزار سوار از روم و فرنگ در قبل قول مقرر داشت و قبل میسره پسر بزرگ خود سلیمان چلبی را با لشکر روم توقیف گرد و خود
در قول ایستاده با پسر خود موسی و عیسی و مصطفی را در پس پشت خود جا داده و در روی دست داد که کمار رعیا در پیش دامن سیه
و در شنبه از جانبین کوس کوس فرو کوفته شور انگیختند صاحبقران درین بر در برسم سنگر پیاده شده و روی فراغت اختفا
به درگاه خدا در مختار آورده و استیلا بر معاندان مسلمت نمود و چون چهره مقصود در مرآت امید جلوه گر آمد پای مبارک در رکاب
آورده و توکل کل بر آفریننده عزوجل کرده متوجه مصاف گاه گشت اول در آن معرکه میرزا ابابکر است در قبیل برانغار حمله کرده
جوانغار مخالف را که قبیلش پسر چلبی قیصر بود از جا برداشت و امیر جهانشاه و امیر قرا عثمان نیز داد مردی و مردانگی داده دست
چپ دشمنان را چون دل ایشان در هم شکستند و امیرزاده محمد سلطان بعد از جوانغار شکافته و در روز بای بیجا لوم
رده بحسنی حیات مخالفان را در عرقاب فنا افکندند و از طرف مخالفان پسر الاس اوغلی با دلاوران فرنگ در برابر آمده
آثار جلادت بظهور رسانید عاقبت سپاه نصرت شعار غالب آمده بر تتار صف بر شکستند روز کار از باب جلادت فکار شکست
امیرزادگان به موجب فرمان حمله آورده به یک آن قتال نمودی استقلال داده که در آن میدان حرب ایشان برین ... فیروز نام
بر گشتگان سر که به سوقت در آن زمان که قیصر برنشسته بر اقدام شکست میمنه و میسره خویش رو ملاحظه نموده در حیرت اضطراب
بود که صاحبقران از قول و میرزا امیرانشاه با امرای دست راست و امیرزاده سلطان حسین با معظم دست چپ متوجه آن
لشکر گشته الیدرم از دور و جای را تنگ و در میان گرفتند قیصر سنت تمام با بهادران فرنگ نظیر آن روز را بسر
نوح بسر برده و هنگام اضطرار آفتاب ازرا اصفرار مانند بخت و دولت خویش زرد لاجرم شب آمده رو بفرار آورد و چون
نمی جان که طراز منوجات سلاطین گردون اقتدار بود روی نمود صاحبقران در این کامرانی و ... دوباره جانب
مراجعت نموده به ادای شکر و سپاس واجب الحق قیام فرمود و این فتح نامدار در روز جمعه نوزدهم ذی الحجه سنه اربع و
ثمانمایه اتفاق افتاد و در حین انهزام قیصر که جمعی از بهادران در عقب او رفته بودند از آن جمله سلطان محمود خان به الیدرم بایزید
رسیده و خود نفسش را اسیر کرده و همان زمان دست بسته به درگاه صاحبقران فرستاد و در بعضی تواریخ مسطور است
که صاحبقران فرمود تا دستهای او گشاده بحضرت آوردند اما صاحب روضة الصفا آورد الو خوانش جنگ و اسطرلاب کرده
است که او در آن مجلس حاضر بود که بموجب فرمان قیصر را دست بسته بمجلس همایون آوردند و چون چشم آنحضرت بر قیصر
افتاد و بحث کلمات درشت صحبت فرمود بعد از آن مأمور بجلوس فرموده نزدیک خود نشاندند و زبان بنصیحت گشاد که اگر

در هر جایی که ملتمس شده بود مضایقه نکردی بمال و لشکر تر امد و دیگر دم و ملک نواز ترتیب لشکر گردش مینماید با اینهم معلوم است
که اگر قضیه بر عکس واقع میشد چه ناملایمات که از تو بما و از اتباع ما نمیرسید لیکن شکرانه نصرت و ظفر که پادشاه داور گواه ام
بمن کرده در باره تو و اولاد تو مرحمت و نیکوئی نخواهم اندیشید بعد ازین ارشاد صاحبقران قیصر را خلعت پادشاهانه پوشانیده
خاطرش را بوالده ای جمیل مطمئن گردانید منشور حکومت ابتدای الطاف نمود و مقرر شده است که بجهت فرزندانش مصطفی و موسی چلبی
و قدغن عظیم و اموال که اگر رخنه شده باشد و بمقدار رسانند گمان جلده نوازی خواهد بود و فی الحال نوازش بحکم صاحبقران
باطراف روانه شده و بعد چند روز موسی را [illegible] کرده [illegible] عاطفت پادشاهانه قیصر زاده را بخلعت خاص نوازش فرموده
پیش [illegible] فرستاد و شهریار هفت کشور از میدان رزم [illegible] کوچ کرده و در قرار المکور بنزول فرموده و یعقوب کوتوال شهر مفاتیح دروازه
تسلیم ملازمان نمود و فرمان همایون نفاذ یافت که میرزا محمد سلطان [illegible] که تختگاه قیصر بود توجه نماید و بعد چند روز آنجا ابراهیم [illegible]
را ضبط آن ولایت تعیین نمود تا کنار آب که بحار اسکندر مشهور است تاخت کند میرزا سلطان حسین و میرزا اسکندر متوجه
جانب [illegible] و علانیه و عداوتیه کردند و بعد فراغ این فتح با منشیان عطارد نشان فتح نامها انشا و قلم آوردند پیش جوانب سلطانیه و سمرقند
نزد میرزا عمر و کابل پیش میرزا پیر محمد جهانگیر و شیراز نزد میرزا رستم و بجانب ترکستان و کاشغر و ختن و خوارزم و مازندران و گیلان
و آذربایجان و عراق عرب و عجم و کردستان و لرستان و خوزستان و کرمان و کیچ و مکران و سیستان و بدخشان و بلخ و تخارستان
و هندوستان و مصر و شام ارسال نمودند و صاحبقران از حوالی انکوریه کوچ فرموده [illegible] منزل سوری حصار رسید و از انجا میرزا
شاهرخ را بطرف کوتاهیه [illegible] فرستاده نفس همایون متوجه [illegible] کرده و اهالی آنجا را [illegible] امان پوشانیده
و بعد اخذ مال امان باعتبار خوشی آب و هوای [illegible] آنجا توقف فرموده و بعضی از امرا را با فوجی از سپاه بطرف [illegible]
ایلی [illegible] ساخت و چون تمامی مملکت روم تا کنار دریای مغرب [illegible] سپاه پادشاه [illegible] گذشت [illegible]
از [illegible] انتظام داشت رای [illegible] شهریار عجم [illegible] مجلس عیش [illegible]
در [illegible] سپاه نصرت آن که باطراف [illegible] بغنیمت آورده [illegible]
برخواست ذکر احوال میرزا محمد سلطان بعد [illegible] صاحبقران و [illegible]
و [illegible] سوانح [illegible] در ممالک روم و [illegible] از قضایای [illegible]
[illegible] شاهزاده جوان بخت [illegible] صاحب قران [illegible] روان شده [illegible]
[illegible] شاهزاده سلیمان چلبی [illegible]
و [illegible] سلطان احمد جلایر
[illegible] شیخ نور الدین [illegible]
قیصر [illegible] امیرزاده محمد سلطان
[illegible] امیرزاده ابابکر [illegible]
[illegible]
واقع است و میرزا ابابکر [illegible] رسید سلیمان چلبی [illegible] اسباب [illegible]
و [illegible] میرزا محمد سلطان [illegible] شهر [illegible] رسانید

آمد و امیرزاده ابابکر با بشارت صاحبقران و [illegible] قیصر را و [illegible] در خلال این احوال امیر شیخ نور الدین با فرمان
قیصر و زن و فرزند و دختران و متعلقان و کنیزان او بدرگاه عالم پناه آمده خاصت را [illegible] رسانید [illegible]
زن قیصر که دختر [illegible] بوده شده او را با [illegible] و سایر [illegible] فرستاد و از مکارم اخلاق پادشاهانه آن عورت که
سالها در کفر و ضلالت بسر برده بود و در زمره اهل [illegible] نظام یافته [illegible] و امیر [illegible] که سالها در حبس
[illegible] بود [illegible] و [illegible] حکومت مملکت قرمان را [illegible]
[illegible] محمد سلطان [illegible] ابابکر [illegible]
[illegible] بموجب فرمان [illegible] شاهزاده [illegible] شهر [illegible]
[illegible] توجه [illegible] مغرب [illegible] فلک [illegible]
[illegible] قیصر [illegible]
[illegible]
[illegible] ملکت روم [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] صاحبقران [illegible]
رسالت [illegible] مصر فرستاده [illegible] قسطنطنیه که
مشهور باستنبول است [illegible] سلیمان چلبی [illegible] قیصر [illegible]
[illegible] استنبول [illegible] تحف و تبرکات [illegible]
بسیار [illegible] استنبول [illegible] قبول [illegible]
و فرمان [illegible] قشلاق فرمود و در آن نواحی [illegible]
آب آن [illegible]
[illegible] شاهزاده محمد سلطان بموجب فرمان [illegible]
[illegible] امیرزاده شاهرخ [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] شهر [illegible] کرده [illegible]
کوچ کرده [illegible] حصار [illegible]
منزل [illegible] فرموده [illegible] منزل روانه شده [illegible]
روم است [illegible] فلعت [illegible]
[illegible] همایون رسید که در کنار دریا قلعه ایست در کمال استحکام که سه طرف آن به بحر [illegible]
[illegible] قلعه [illegible]
[illegible] اسباب مقاتله و مضاربه مهیا [illegible]
و از [illegible] عمارت تا [illegible] قلعه [illegible]
و [illegible] سال [illegible] صاحبقران [illegible] امیرزاده [illegible] محمد [illegible]

از بهادران برای تسخیر آن حصار فرستاده شد چون بمقصد رسید و سخن از وعده و وعید و بیم و امید در میان آورد و چون
بغیر از جواب درشت چیزی نشنید و کیفیت واقعه را بپایه سریر اعلی گفته فرستاد آنحضرت در غلب زمستان روز سه شنبه ششم جمادی
الاول سنه خمس و ثمانمائه بنفس خویش با لشکر باران عدد متوجه آن سرزمین گشت و حسب فرمان میرزا محمد سلطان از قشلاق سمی کیساریه
و میرزا میرانشاه با پسرش میرزا ابابکر روی توجه بدانجا آوردند و بعد وصول چتر نصرت اثر دلاوران و ابطال از جنگی و ترکی
بهادران متوجه رزم و پیکار شدند مدت دو هفته میان فریقین نیران محاربه و قتال اشتعال داشت و چون نقبچیان سنگها
بیرون آوردند و برج و باره و ابراج آن سنگها که نفت بر آن سوز صفت داو که حصار ابجمله و نقبها انباشته آتش زدند
و دیوارهای قلعه سرنگون شده بسیاری از کفار با دیوار حصار افتاده و در جنگ اهل زبون گشتند و غازیان اسلام و اهل حصار
شده بمؤدای فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم هر کرا یافتند کشتند و بعد قتل کفار عمارات اهل ترک و ظلام را که از زمین
تا بثریا افراشته بود با خاک برابر نمودند **ذکر آمدن رسولان قیصر و مراجعت نمودن آنحضرت از سیر قرمان جهت فتح و ظفر
و مفتوح شدن اکثری از ولایت بسعی صاحبقران کردون فر** و در بمولاکرت بعد از فتح اسفزی از پیش سلیمان چلبی ولد ایلدرم
بایزید با انواع تحف و هدایا و ایلچی از پیش پسر دیگرش عیسی چلبی با اقسام پیشکشات باردوی همایون آمده و از جانب قیصر اداء
صورت انقیاد و مطاوعت بزبان ضراعت و استکانت در پایه سریر اعلی عرض کرده ضمیر آفتاب اشراق شهریار آفاق پرتو
التفات بر احوال کثیر الاختلال قیصرزاده انداخته حکومت اسرنقیر را با توابع بسلیمان چلبی ارزانی داشت و عیسی چلبی نیز
مشمول مراحم گشت و بعد فراغ از مهم ازمیر کران سپاه النفات بر [illegible] سلطانان اندا اخته و سکنای آنجا را مشمول عواطف
خویش ساخته باردوی همایون مراجعت فرمود و چون محرای اباریق مغرب مراد فی جلال گشت رسول حاکم جزیره ساقز
که مصطفی اقرای جزو نسبنام در سلک ملوک افرنج انتظام داشت بپایه سریر سلطنت رسیده پیشکشهای پادشاهانه
بگذرانید صاحبقران او را مشمول عواطف ساخته رخصت انصراف داد و در رایات نصرت آیات از آنجا نهضت و حرکت
آمده و رجیلکا و تورینع نزول فرموده در آن محل امیرزاده محمد سلطان که از معنی سپاه بیرون آمده بملازمت رسیده
بود حکم شد که با لشکر جرار از جانب راست به اکوریه رفته در قیصریه بیوکت اهل بیو نرده صاحبقران از آنجا سوار شده
سلطان حصار رفت و حبا خیان جبال انجار القتل رسانیده ولایات کوتاهیه و منتوریع و قرا شهر و اوموس کرمیان را
در کف قدرت یعقوب چلبی بن ایلدرم بایزید نهاده و درین زمان بعرض اقدس رسید که در مملکت حمیده رو و خانه ایست
طول آن بیست فرسنگ و عرض چهار فرسنگ و در آن جزیره و خانه بیرون برو و ایک جانب برون برو در کناران شهر از سنگ
بنیاد کرده اند که مشهور به اکریستان است منقل باب شب و یک جانب بطریق بکوه و در کتب تواریخ از آن قلعه بفلک
آباد تعبیر رفته در میان آن بحیره جزیره است قریب بشهر یک بلکستان مشهور و دیگری به سیس مذکور و در سیس قلعه بود
متین که جمعی از مردم باعتبار حصانت و متانت القلعه در آنجا ساکن بودند و چون صورت احوال معلوم صاحبقران گردید ایلدرم
بایزید را بنابر حارسه عروض با اعرق و انجار دانه الشهر بوده خود بنفس خویش در باغ برنع التجار کرده شب در میان اندا
کردی نزول فرموده و کشتیها از چوب و پوست گاو درست مرتب ساخته و مجموع شاهزادگان و امرا را بآن کشتیها در آمده
و در قلعه سیس آورده ها از امرا کرد از در میان کرفتند سکان الحصار بلا مطوان جرات و جسارت بدسوش کشته شیخ بابا
کلانتر آن بر منوسطت شاهزادگان با تیغ و کفن برود کر دسی کرده و در سیاس حاضر شد قلعه سیس تسلیم بندگان درگاه نموده ...

حصار از استماع شاهزاده محمد سلطان صاحبقران تعجیل و انزاق شهر شد **ذکر وفات ایلدرم بایزید قیصر روم و امیرزاده
محمد سلطان نقد بر جی تیمور** و در پنجشنبه چهارم شعبان سنه خمس و ثمانمائه چون ایلدرم بایزید در اقشهر از دست ساقی اجل شربت فنا
چشیده بود برعنان ونیق النفس قیصر روم دست تصرف او از تقدیر روم بدان باز کشید صاحبقران بعد استماع این واقعه محزون شده مضمون
کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال و الاکرام خاطر کرد زایده در مکنون ضمیر این بود که بعد تسخیر تمامی ممالک روم فرکیس جال او نموده مجموع آن مرز و بوم
او ارزانی دارد و القصه صاحبقران به اقشهر رسیده و عیسی چلبی پسر قیصر را بخلعت گران بها ممتاز گردانیده و منشور مجمع در فراز ساخته و سمند
اسب اصل و برتیغ موشح بال معاودت فرموده اجازت داد و کفش پدرخویش را برسا برده و در عمارتی که بجهت این مصلحت مهیا
شده بود در عن نماید و در بولاجون مسمع اشرف رسید که مرض شاهزاده محمد سلطان متوجه بعرج گشت آنحضرت بر ایشان خاطر گشته تعجیل
تعجیل باردوی شاهزاده روان شد و در اثنای راه بعضی از مفسدان نزاکت را بر تیغ آورده بعد وصول بمقصد پسر را بجشن رنجور دید و ورا
ناتوان یافت که مجال تکلم نداشت و بعد سه روز مرغ روح شاهزاده از قفس کالبد به کلزار اعلی پرواز نمود مدت عمرش بیست و نه سال بود و از وقوع
این سانحه پسر و دار بکبار از سپهر صاحبقران رخت بربست ضان تماسک از دست داده و شیخ و شریف و در آن ماتم سیاه پوشیده و بالای بدن
و در کردن انداختند افغان و فریاد و فغان بچرخ دوار کشیدند ظاهر ساختند عاقبت صاحبقران با تحمل و وقار رضا بقضاء الهی داد و زبان بکلمه انالله
کشاد و جثه شاهزاده مرحوم را السلطانیه روانه ساخت که بالفعل نزدیک مزار قیدار پیغمبر علیه السلام بامانت دفن نموده بعد بسمرقند
برند و بعد توجه ایشان صاحبقران مراجعت نموده و در اثنای طریق بعضواد بدار الحکم فرمود که اهالی اردوی همایون از لباس سوکواری
بیرون آمده نه سیاه و بلا اسبابی ماتم را دور کنند **ذکر رسیدن الملش خان با ایلچیان فرزندان مصر بخدمت صاحبقران
و احوال قوم قرا تاتار بیابان** چون رسولان صاحبقران بمصر رسیده الملش را طلبیداشتند فرج خلف برقوق از فتح
و کرفتاری ایلدرم بایزید مضطرب و حیران و از مخالفتی که سابق واقع شده بود خایف و هراسان بود بنابرین الملش را از حبس
بیرون آورده و ولد الیبد جرکی و عذرخواهی او قیام نموده و او را نزد صاحبقران وسیله شفاعت ماتم و جرایم خویش ساخته روانه
باردوی اعلی نمود و منقش باج و خراج شده در تمامی ولایات مصر و شام روس منابر و وجوه دنانیر را باسم و لقب همایون زینت
ساخت و بعد رسیدن ایلچیان و الملش صاحبقران فرستادگان فرج را بسر و روی فرج با نوازش بنده و از برای حاکم مصر افسر مرصع و خلعت
خاص و کمر مشحون بجواهر ارسال داشت اما احوال قرا تاتار این است که اینها هفتاد و سه خانه بوده در حدود ولایت حلب اقوام عاد
در اصول ان ایشت محاسب چون چنگیزخان سلطنت بر آن قوم شده مجموع ایشان را بزیر تیغ آورد و کمر اطفال قرار نکال که بعضی از اینها [illegible]
نسبت داشتند از آن بلیه محفوظ ماندند و در آن اوان که منکو قاآن برادر خود هلاکو خان را به ایران فرستاد فرزندان قرا
تاتار را که بزرگ شده بودند همراه لشکر او نمود و چون هلاکو در تبریز بر تخت سلطنت نشست آن قبیله را با اوسط مراتب کره [illegible]
و حدود روم یورت داد و بعد فوت سلطان سعید بهادرخان که در ایران پادشاه صاحب جاهی نماند ایشان بمرور سرکشی نموده
و مجاهده و فرقه شده بر صده بهوای دل خویش طوری برای خود اختیار کردند و بعد انقضای دولت عالی برهان الدین اتقدم
بابرید بر سیواس و آن نواحی استیلا یافته قرا تاتار را در خیل لشکر روم گردانید و در آن هنگام که صاحبقران بر مملکت روم
استیلا یافت این داعیه بر خاطر انور گذشت که القوم را از آنجا کوچانیده و در میان اولوس جغتای جا دهد و اینها چون قرب
بچهل هزار خانه دار بودند با صفای این نوبت صاحبقران با جمیع شاهزادگان و امرا عطف عنان نموده بیک قرینه بود نهایت
ایشان را احاطه کرد و چون آنجا چاره ندانستند رؤسای ایشان بملازمت شتافتند صاحبقران همه را اطمینان فرموده

وبعضا و قلاع مشهور ساخته حکم کرد که ازینجا کوچیده بحکم حب الوطن من الایمان متوران زمین روند و اسلوب ایشان را که ...
سپارند و القوم را جوق جوق و کرن کرن ساخته برابر ازتومان تقسیم نمایند و بربیع ... یافت که ... البنیان
کوسفند و چهار پا بجز و ناموجب ... البنیان نشود و فکر ... و از جمیع ... و ... مسلم باشند و ...
ایشان را جشنهای ... موجب فرمان ... را ... جوانب و مواشی ... دور دوان
شده ذکر مراجعت صاحبقران از ممالک روم بموافق و اذربایجان و ... سلطان عیسی ... ماردین و ...
الجی کرجستان چون تمامت مملکت روم در تصرف پادشاه جهانگیر آمد مراجعت بجانب اذربایجان قرار داده و ... کامرانی
و اقبال با موکب روان شد و نشان بجانب سلطانیه فرستاد که حضرات عالیات ... و طومان اغا ... امیرزاده ...
امیرزاده محمد سلطان و غیره ... بیایند و صاحبقران ... رسیده و اهالی انجا ... به ...
بود ... رسانیده و از منزل ... امیرزاده ... را خلعت داده بجای خود ... روانه ساخت و چون منزل ...
محل سرادق صاحبقران گشت والی انجا ... که خدمات پسندیده بجا آورده بود بخلعت خاص اختصاص یافته ...
یافت و چون ... از غبار موکب ... بازگشت و ... منزل امیرزاده الغ بیک و دیگر شاهزادگان بملازمت
رسیدند و از رویت امیرزاده پیر محمد جهانگیر و امیرزاده سعد وقاص جراحت فرقت جدائی ... شاهزاده محمد سلطان
تازه شد چون رایت نصرت شعار سایه وصول ... خواتین و اغایان که در تبریز ... رسیده بودند بملازمت
شتافتند ... شاهزاده را ... و انحضرت ... احوال ...
براورده ... ملک گرگین که خلاف وعده نموده بملازمت نشتافته بود ...
شد سلطان عیسی والی ماردین که از ... موکب همایون ... بود ...
... شده ... بملازمت رسیده ...
... ماردین ...
... امیرزاده ...
کرجی ... ملک گرگین ... امیرزاده پیر محمد جهانگیر ...
امیرزاده عمر شیخ ... بحکومت شیراز ... امیرزاده رستم ... فارس ...
از ... و چون ... رسید بحکومت اصفهان و تعمیر قلعه ...
تعمیر بغداد ... امیرزاده ابابکر ...
و کردستان و ماردین و دیار بکر مامور ... ذکر احوال قرا یوسف و توجه ...
بکسر و ناسف شرح استیلای قرا یوسف بر عراق عرب ... از صدمات لشکر صاحبقرانی ...
برده بود و در وقت صاحبقران بمملکت روم قرا یوسف از ... جدا شده ...
و بیابان ... قرار گرفت و جمعی از اعراب ... سلطان احمد که در ان ایام حاکم بغداد
و تمامی مملکت عراق عرب بود ... سلطان ظاهر داشت ...
... قرا یوسف فرستاده ... سلطان ... قرا یوسف باز ...

سلطان احمد ... سلطان ... بغداد ... برسر ... و چون ...
بغداد ... قرا یوسف ... سلطان ... سلطان ...
... و چون ... قرا یوسف بر تمام عراق عرب استیلا یافت و چون ...
... قرا یوسف و سلطان احمد ... امیرزاده ابابکر ...
... رسید حاکم ...
یوسف ... قرا یوسف ...
...
شاهزاده ... قرا یوسف ... امیرزاده ابابکر ...
... ذکر طلوع ... نصرت
نشان ... کرجستان ...
... مملکت کرجستان ... ملک گرگین حاکم ...
...
...
... صاحبقران ...
... اسلام ...
... کرجستان ...
...
...
...
...
...
...
... اسلام ...
...
...
...
... ذکر توجه صاحبقران بجانب ...
... احوال ...
... کرجستان ...

جنگلستان بریده میان کرجستان درآمدند و بر جو لشکر منصور که قریب بهفتصد قریه و ده بود کلیساهای از سنگ فراخته پیش آمد
همه را با خاک یکسان کردند و چون امر کفار و قتل آن فجار بنهایت انجامید روز دوشنبه چهاردهم ربیع الاول سپاه ظفر اعلام باز
گشته باردوی اعلی ملحق شدند و در حوالی آنجا ملک گرگین باردو رسیده و دست توسل در دامن امان زده و متقبل جزیه
و باج و خراج گردید و هر چند رسید [illegible] صاحبقران تسکین یافت [illegible] در قضیه علما و ارباب دین و
فتوی رجوع کردند و ایشان در مجلس همایون تقریر نمودند که چون [illegible] جزیه قبول کرده اند حکم شرع آنست که دست از ایشان
و اموال ایشان باز دارند آنحضرت موافق آن بموجب فتوی علما عمل نموده ملتمس ملک گرگین را باسعاف مقرون داشته
فرستادگان را رخصت انصراف داد و ملک گرگین [illegible] هزار سکه مسکوک بالقاب همایون و هزار اسب با
نفایس اقمشه و اوانی طلا و نقره و یک قطعه لعل [illegible] و قبول جزیه و باج و خراج بموقف عرض رسانیدند صاحبقران
رایت مراجعت برافراخته و بعد قطع چند منزل به تفلیس رسیده و مجموع دیر و کلیساها را منهدم و منعدم ساخته و از آب کر گذشته بجهت
عمارت بیلقان عنان عزیمت بصوب قراباغ منعطف گردانیدند و چون بحوالی بیلقان خراب شده رسید بجهت تعمیر آن [illegible]
و معماران و [illegible] شهری مشتمل بر سور و [illegible] و خندق عمیق و چهار بازار و بیوت و دور و حمامات و باغچه و بستان و [illegible]
مجموع از خشت پخته و نهری جاری بمقدار شش فرسنگ طول و پانزده گز عرض بموجب فرمان ترتیب نمودند که در باره وی آن شهر
[illegible] و چهار صد گز و عرض دیوارش یازده گز و مقدار ارتفاع پانزده گز و عرض خندق سی گز و عمق آن بیست گز
به تمامی انجامید و در آن آوان که اراضی بیلقان مرکز رایات فیروزی نشان بود و از اطراف و اعیان ممالک توران
و ایران بر سبیل [illegible] شاهزاده محمد سلطان و تهنیت فتح دیار روم از آنجا و افتخار بر درگاه مجتمع بودند فرمان فرمای
ایام روزی که مجلس بوجود علما و ارباب دانش مزین بود و با فضل فضایل انتساب خطاب فرمود که در ازمنه سابقه علمای
ملت سلاطین و ارباب دولت را نصیحتهای مشفقانه کرده اند و بر امور مستحسن ترغیب و از افعال نکوهیده منع فرموده اند
و در این عصر شما مراسم ارشاد نمیکنند همه متفق الکلمه گفتند الحمد لله پادشاه دین پرور از مواعظ و نصایح امثال ما مستغنی
دارد و همه کس [illegible] امرای [illegible] از آنحضرت تعلیم [illegible] گرفت صاحبقران از این سخنان [illegible] نموده فرمود غرض از [illegible]
که از شما هر یک که از ناحیه آمده اید باید احوال دار و [illegible] نسبت به رعایا و زیردستان التماس کنید پس صاحبقران طایفه
از اصحاب دین و فتوی را که بعدالت موصوف بودند اختیار فرموده هر یک از ایشان را از قبل دیوان اعلی به
قطری از اقطار ممالک محروسه فرستاد و تا تحقیق مهمات نموده داد مظلوم از ظالم ستانند و بمقارن این روز جمعه غره
جمادی الاول سنه ست و ثمانمائه امیرزاده عمر بشرف پابوس رسید و سبب طلب امیرزاده آن بود که ایالت ولایت
آذربایجان مفوض برای و رویت او بود دیگر از وقایع آنکه شحنه عدالت ملا قطب الدین را که از اعمال فارس آمده
بود و بعرض اقدس رسیده که ملای مذکور مبلغ سیصد هزار دینار کپکی بعلت نثار و پیشکش از رعایای شیراز گرفته است
حکم شد که شیخ درویش طلا را بازداشته و دست بسته بشیراز برده و آن وجوه را از وی ستانده بصاحبان مال رساند
و شیخ بموجب فرموده بهمان وضع طلا را بشیراز برده و در مدت دو ماه مبلغ مذکور را از وی گرفته بصاحبان مال رسانید
و از اطراف و جوانب غلغله ثنای پادشاه رعیت پرور بگوش ساکنان صوامع علوی رسید ذکر قشلاق نمودن صاحبقران
در قراباغ و بیان بعضی از وقایع در آن زمان و توجه شاهزاده شاهرخ بصوب گیلان چون خاطر خطیر صاحبقران از عمارت

سلطان

بیلقان فراغت یافت عنان عزیمت برای قشلاق بجانب قراباغ تافت و در آن اوان [illegible] که اسکندر شیخی [illegible]
بر تیغ [illegible] فیروزکوه روانه شده بود [illegible] صاحبقران امیر سلیمان و امیرزاده رستم را برای آن کار [illegible]
روانه نمود و [illegible] شیخ ابراهیم شروانی بدرگاه صاحبقرانی رسیده تحایف از آنچه [illegible] انواع تنسوقات با هزار اسب
ارمغان آورد [illegible] این حالات از عراق عرب [illegible] سلطان احمد را [illegible]
[illegible] بالا کشیده بود [illegible] گشت و چون حکام ممالک گیلان [illegible] ارسال هدایا و تحف [illegible]
خسرو جهان [illegible] استغفار [illegible] حکم شد که امیرزاده [illegible] و غیره از امرا متوجه آن صوب گردند حکام گیلان از توجه سپاه [illegible]
ایشان خبردار شده و مضطرب گشته با تنسوقات لایقه [illegible] کرده [illegible] باج و خراج را التزام نموده و
مشمول مواهب خسروانه گردیده رخصت انصراف یافتند و در آن [illegible] امیرزاده اسکندر [illegible]
ولایت همدان [illegible] و مواضع [illegible] و حکم شد که وجوه [illegible] اولوس هلاکوخان که
در ولایت آذربایجان ساکن اند [illegible] بسمرقند فرستند و [illegible] ایشان جمعی [illegible]
و [illegible] صاحبقران [illegible] سادات و علما و اکابر و فضلای سمرقند و بخارا و سایر بلاد را که در آن [illegible] بودند
تبرکات و تنسوقات روم و [illegible] همه را رخصت انصراف ارزانی داشت ذکر [illegible]
[illegible]
[illegible] چون در این یورش خجسته [illegible] پادشاه هفت کشور [illegible]
عزم مراجعت بجانب مستقر سریر سلطنت جزم نموده در چهاردهم رمضان سنه ست و ثمانمائه از قشلاق قراباغ بجانب سمرقند نهضت فرمود
و از آب ارس عبور کرده بحوالی [illegible] نزول فرموده و در آن محل حکومت ممالک آذر
بایجان با توابع و لواحق [illegible] روم و شام [illegible] امیرزاده [illegible] شد و فرمان یافت که [illegible]
ایالت فارس [illegible] امیر جهانشاه را مدار المهام [illegible] ساخته تاج و کمر مرصع و خلعت خاص [illegible]
اختصاص داده [illegible] فرموده [illegible] از آن مکان کوچ کرده [illegible] منزل [illegible]
موکب همایون [illegible] گذشت [illegible] که امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه بموجب فرمان [illegible]
بجهت دفع اسکندر [illegible] شده بودند [illegible] اسکندر [illegible]
کوه [illegible] امیرزاده رستم [illegible] اسکندر [illegible] و چون [illegible]
[illegible] صاحبقران [illegible]
[illegible] نزول فرموده و در آن محل [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطانیه نزول [illegible] امیرزاده ابابکر [illegible]
[illegible] صاحبقران [illegible]
[illegible] مبلغ [illegible]
[illegible] سلطانیه رخصت کرد و چون [illegible]

امیرزاده

جنیبه و چند نفر را و سلاح کیش انعام فرمود حکم کرد که در عقب امیر سلیمان شاه رفته باتفاق دفع اسکندر کنند و میرزا عمر بعد قطع منازل
به رستم و سلیمان شاه رسیده و باتفاق عزم صوب ملک علی کرده برگرا صباح خفته بشکستند و ما به توفیق آفتاب اشراق از سوی ییلاق
در حرکت آمده در ده وی محمد یار افق ظفر آوری طالع شد و از منزل شارق قشلاق حرم امیرزاده پیر محمد جهانگیر را با فرزندانش بجانب کابل
روانه فرمود و بمرابع منابع صدور یافت که امرا ایشان بر قوم قراتاتار که سابق ذکر ایشان رفت محصل بوده از راه مخالف دشمنان در حرکت
آیند و چون عبور صاحبقران بر قلعه گلخندان که در دامن کوه دماوند است افتاد حکم شد که تیمور ... و از آنجا روان شده بنوجی و فیروز کوه
بفیروزکوه رسید ذکر فتح قلعه فیروزکوه و مدد قراتاتار و رسیدن ایشان بحوالی استرآباد و توجه رایات نصرت آیات
باسکندر و محاربه سلطان حسین میرزا با آن بدگوهر فیروزکوه از امهات قلاع مملکت ایران است چون رایت نصرت شعار بقرب حصار
رسید بعد محاربه چند روز که فتح الحصار نزدیک رسید پیر اسکندر و سایر متعلقان او معترف ... شده بپای مراحمت و امان حضرت
عالم پناه شتافتند و چون تسخیر حصار صاحبقران کرده ... بکوتوالی قلعه نصب فرموده و روز دیگر از آنجا کوچ
کرده و در ... نزول اجلال فرموده از آنجا ... امین و ... دکان ... سمرقند ... اصفهانیان ... قدس سره
که در نواحی دامغان قوم قراتاتار بر سر راه رفته ... جنگ و ... استماع خبر صاحبقران فرمودند و بعضی از
امرا ... قراتاتار فرستاد و ایشان بعد رسیدن ... کرده ... رسانیده ... دو هزار خانه وار را
بدست آورده باردوی اعلی مراجعت کردند و صاحبقران قمع و استیصال اسکندر را اهم مهام دانسته امیرزاده شاهرخ را
برات فرمود و ذات همایون بجانب جلاد که مقر و معقل اسکندر بود روانه گشته بعد قطع راههای دشوار سپاه فیروزی آثار از بالای
کوه جلاد و برآمد اسکندر را ... باشد ... روی بجنگ ... و ... که از صعوبت راه و کثرت کل والا موسوم
باین اسم شده صاحبقران روز دیگر از آن دره گذشته بر ... نزول فرموده و سرداران و بهادران باطراف و جوانب بطلب
اسکندر فرستاد ... شیخ ... بالب ... کناره ... قلزم ... باسکندر رسیدند و همراه او که ... نان و دست
پیاده و سی سوار ... زخم ... با آنکه اسکندر شجاعت ... داشت ... بیرون ... سپاه ... لنگ
روی فرار آورده پشت بمعرکه داده مقاربان اجال امرای دیگر شیخ ... رسیده و باتفاق ... اسکندر ... و دست
بغارت و تاراج ... کردند در این اثنا امیرزاده سلطان حسین ... با منقار ... که ... سی ... هزار پیاده و
بیست پیاده و پنجاه سوار ... بعد محاربه ... اسکندر ... مغلوب و مقهور بجانب گیلان بیرون رفت و مفقود الحال گردید
امیرزاده سلطان حسین از آنجا بازگشته و در کنار دریای قلزم به امیرزاده رستم و امیرزاده ابابکر و امیرزاده اسکندر و سلیمان
شاه رسیده بعد از آنکه چند روزی دیگر تفحص نمودند اثری از و نیافتند باتفاق مراجعت کرده باردوی همایون پیوستند
و صاحبقران از آن بیشه نهضت فرموده و از چند دره گذشته رایت ... بجانب قلعه ... در حرکت آمد و مقارن
اجمال صاحبقران ... امیر غیاث الدین پسر سید کمال الدین را که میان او و اسکندر عداوت قدیم بود ...
نموده ایالت ولایت ساری بوی ارزانی داشت گفتار در ... صاحبقران بجانب ... و رجوع
... آنحضرت ... شاهزادگان ... و چون اسکندر ... ناله بدگشت
... پادشاه ... کوکبه ... عزیمت ... بجانب ... مصمم یافته
فرمان امیرزاده رستم بصوب اصفهان و امیرزاده ابابکر ببغداد و امیرزاده اسکندر بهمدان و سید عزالدین ...

السیدعلی

وسید علی به آمل روانه شده صاحبقران بعد چند کوچ بجای ... و ماوند که ... و در آنجا نفری ... مانده بود نزول فرمود و از آن
محل روان شده چون بفیروزکوه رسید امیر سلطان را بخلعت طلا و زر ... سرافراز ساخته بحکومت فیروزکوه باز داشت و از آنجا
روانه شده و به بسطام آمده بعد فاتحه بر مزار ... فقرا و مجاورین آن بقعه را الصلات گرانمند محظوظ ... ساخت و در آن محل
به بادشاه حاکم استرآباد باردوی اعلی پیوسته ... عالی بموقف عرض رسانیده رخصت انصراف یافت و از آنجا
لوای نصرت انتما با اسفراین آمده بعد طی مسافت ... در قریه ... واقع شده و غره محرم سنه سبع و ثمانمائه ... کوچ
شده بعشق آباد منزل نمود و روز جمعه سیوم ماه قصبه جام محل نصب خیام گشت و بعد استمداد از روح ... شیخ احمد جام سوار
گشته عزم ... شده کنار آب مروان معسکر نصرت نشان گشت و در آن منزل بموجب فرمان امیرزاده شاهرخ که از هرات عازم
شده بود ... و ... تحف ... و تنسوقات لایقه از ... رسانیده رخصت معاودت بهرات یافت و آب
فرمان فرمای ایران و توران بکولان رسیده و از آنجا بکنار آب مرغاب آمده بعد قطع منازل در حوالی بلخ نزول فرمود امالی بلخ
باستقبال شتافته و موکب همایون از آن منزل نهضت نموده و ... از جیحون گذشته در ترمد بخانه خانزاده علاء الملک
نزول فرموده و از آنجا کوچ رانده و بعد از فراغ زیارت شیخ شمس الدین کلال و ... مجاوران آن بقاع
... ساخته و از آنجا روانه شده بعد چند روز در ... قرابوته ... صاحبقران ... نوای نصرت انتما گشت و در آن
محل امرا ... و حواتین ... باردوی اعلی رسیده ... جلالت ... شدند و آنحضرت ...
از ... نزول فرمود و از آنجا ... میرزا محمد سلطان ...
فرمود که متصل بگنبد شاهزاده مرحوم ... احداث ... حضرت آنحضرت
از ... رسیده بود ... تحقیق آن نموده سلطان ... ببلخ فرمود و در ...
و ... حاکم ... سلطنت رسیده ... و تنسوقات ... رسانیدند و صاحبقران به
ترتیب جشن طوی ... امر فرمود ... کار ... جشن و سور و ... و ...
... ربیع الاول سنه سبع و ثمانمائه ... نزول ... و ... آن ... برای نزول همایون ...
... برافراشتند ... از ... رنگ ... از سیمین ...
زرین داشت و ... که ... آن ... را بر پا کرده ... و چنان وسیع بود که ...
... در آن مکان از ... اقطار آفاق ... خلایق جمع شدند که ... دان ...
... میرزا ... خلیل سلطان از ترکستان و میرزا ابابکر محمد جهانگیر ... رسیده صاحبقران میرزا پیر محمد جهانگیر را
در آغوش مهربانی گرفته ... فرقت برادر ... سلطان محمد تازه شد و آن حضرت شاهزاده را از لباس
سوگواری برآورده ... ساخت و چون مجالس انس و محافل ... انعقاد یافت بسادات و قضاة
اشاره فرمود ... امیرزاده الغ بیگ و امیرزاده ابراهیم ... امیرزاده ... امیرزاده احمد ... سیدی احمد ... شاهزاده
... ابابکر ... سلطنت ... شریعت عقد بستند و ... و ... جمیع ...
... صاحبقران ... و ... ایلچیان ...
و جموع امرا و نوئینان و سران سپاه ... خاقان ... ساخت و چون ایام جشن منتهی شد صاحبقران در ...

معروف و نهی منکر مبالغه تمام فرموده و در خلوت سرای نیاز درآمده مراسم شکر و سپاس ملک کارساز بجا آورد و **ذکر بعضی قضایا که در آن**
بود در یورش ختا و توجه رایات نصرت بدان صوب مقدر میشد تحت صاحبقران فرمان داد که نواجیان شمار سپاه سازند و
بهاره تحقیق نمایند هر که قابلیت اضافه داشته باشد زیاده کنند و ایلچیان مصر را علوفت داده رخصت انصراف ارزانی داشت مکتوبی که
بنوالی مصر قلمی شده بود سه گز طول داشت و مقدار سطر آن به زر قلمی گشته از جمله مضامین یکی آنکه در باب گرفتن سلطان احمد و قرا یوسف
بقلم آمده بود و احمد جلایر را بند کرده بفرستند و قرا یوسف را سر از بند جدا کنند و بعد انصراف ایلچیان عنایات بیکران و تمام ایالت
تاشکنت و اشبره و ولایت جته تا حدود ختا میرزا الغ بیک و حکومت اندکان و کاشغر تا نواحی ختن بمیرزاده ابراهیم سلطان
عنایت فرموده در بند و موجب حکم بتفحص احوال سپاه پرداختند که در بلاد ماوراءالنهر و خوارزم و ترکستان و بلخ و بدخشان و
خراسان و مازندران و قوم تاتار سیصد و هشتاد و دو هزار سوار و پیاده بشمار آمد که اینها همه علوفه خوار خاصه آنحضرت بودند و دیگر
مجموع سپاه دران یورش هشتصد هزار سوار و پیاده بود و بیست و سیوم جمادی الاول سنه سبع و ثمانمایه که آفتاب در قوس بود
و خورشید جهانتاب در نقاب سحاب داشت آنحضرت روی توجه به قشلاق اقسولات آورده بعد طی منازل بدان محل
رسید و چون رفعت و حشمت پادشاه و فراهمی امراء و سپاه بمرتبه شد که زیاده بران متصور نبود ارباب فراست از مضمون
کلمه اذا تم امر دنا نقصه بخاطر مخالف و پراسان می بودند القصه صاحبقران مراجعت غزا و جهاد مملکت ختا داشت لشکر شده با آنکه آفتاب
در جدی بود جهت تحصیل و تفتیش مسالک فقدان نوبت محافظه از منعلق ساخت و پس از طی مراحل و منازل از آب سیحون بر بالای
یخ عبور نموده روز چهارشنبه دوازدهم رجب سنه سبع و ثمانمایه در اترار نزول فرمود و مقارن آن ایلچیان تمچی تغمش خان بپایه
سریر اعلی رسیده اظهار ندامت و انفعال از افعال سابق و التماس عفو زلات و استدعا و اعانت نمود آنحضرت در جواب
فرمود که بعد فراغ از یورش ختا امیدوارم که دشت قبچاق را از شوایب کدورات پاک ساخته بتو سپارم لیکن نگاشته
قلم تدبیر بر خلاف اندیشه تدبیر بود **ذکر انتقال صاحب قران ازین دنیای فانی برحمت ایزدی و رسیدن خبر فوت**
بسمرقند در آن اوان که صاحبقران از انسداد طرق مسالک در کثرت برف در اترار توقف داشت ناگاه در چهارشنبه
دهم شعبان مزاج همایون از جاده اعتدال بسرحد اختلال انتقال کرد و زحمت اشتداد یافته از معالجه یکی دیگری زیاده
شدن گرفت تا چند مرض مختلفه جمع آمد شهریار روشن ضمیر عزم سفر آخرت مصمم نموده بقرائن توفیق قطع رشته علایق کرده
و خطاوار ها طلب فرموده در باب تنظیم امور مملکت سخن گفته وصایای ارجمند را بذیل این سخن تزیین ساخت که پیر محمد
جهانگیر ولیعهد و قایم مقام منست و جمیع آنکه شاهزادگان و امراء لازم که از سرای سپاه در تو کمر بندند امراجان
علاوه گرفت امرا معروض داشتند که اگر فرمان شود امیرزاده خلیل سلطان را با امرای ایلغار تا تکشب طلب داریم که او نیز از زیارت
همایون مشرف شود ایشان خبر نشنود صاحبقران فرمود که اجل نزدیک رسیده و زمان گنجایش آن ندارد و کم خاطر جان عالم سوزد
که در دل هیچ آرزوی نمانده بغیر ملاقات قرة العین شاهرخ که بهر استم بکیفیت دیگر دیده را بدیدار او روشن کنم اما نمیرسد
بفرزندان آورده و گوش ایشان را به نصایح گرانبار ساخته چون وصیت با تمام پیوست فواقی عظیم طاری شده در آن حال ...
صدور یافت که ملاهیت الله بحضور آمده بقراءت کلام الله و تکرار کلمه توحید مشغول شود و میان شام و خفتن آن پادشاه
با دین و داد چند نوبت کلمه طیبه بر زبان گذرانیده جان بجان آفرین سپرد و این واقعه در هفدهم شعبان روز چهارشنبه سنه
سبع و ثمانمایه اتفاق افتاده و وداع شهر بازی تاریخ آن شهریار یافته اند مدت زندگانی آنحضرت هفتاد و یک سال

در زمان

سلطنت باستقلال سی و شش سال بود و سی و شش پسر و نبیره و نبیرزاده باو گذاشت و بعد از وقوع این امر اعظم شاهزادگان
و حکام واجب الاحترام اطراف و اکناف مکاتیب نوشته از وقوع آن آگهی دادند را حاضر قرار گرفت که با لشکر ایشان
آراستگی و با این طمطراق پی سپر مقصود بازگردیدن شایان نبود و مقرر داشت که در رکاب شاهزاده سلطان ابراهیم بن میرزا
شاهرخ که صاحبقران او را انجامی برد روانه مملکت ختا شوند با امیرزاده خلیل سلطان بن میرزا میرانشاه ساکن تاشکند که جانشین
پسر بزرگتر بوده و بیست و یک سال از زمان داشت اورا بپادشاهی برداشته متوجه دیار پرستان کرده بعد از خاتمه مراسم
غزا و جهاد موجب وصایای صاحبقران عمل آورند و بعد تقسیم این مشورت بیست و دوم شعبان تابوت صاحبقران را با خواتین و
امیرزاده الغ بیک روانه سمرقند کرده تا در گنبدی که بجهت محمد سلطان ترتیب یافته دفن کنند و میرزا ابراهیم سلطان و امرای جنت
و جهاد مشرکان ختا رایات استقلال برافراختند و ایلچیان بیست دست راست پیش میرزا خلیل سلطان و بیست دست چپ نزد میرزا سلطان
حسین فرستاده از صورت قضیه مذکوره اعلام دادند **ذکر مخالفت میرزا سلطان حسین با عزم جلوس بر مملکت و ظهور**
انواع تفرقه در سپاهی و رعیت چون خبر وفات صاحبقران به میرزا سلطان حسین رسید با هزار سوار از جانب چپ بعزم تسخیر سمرقند
روانه شد امرای لشکر سرحد نزد ارغون شاه خان بسمرقند فرستادند که شاهزاده را دخل مدهد بلکه اگر توانند بگیرد و میرزا خلیل سلطان
و امرای دست راست امیر را از مخالفت او اعلام داده اما در سوال ساکت دیگر بود و تفصیلش آنکه امیرزاده احمد عمر شیخ
و دیگر امرایی آنکه بادشاهزادگان دیگر و از شیخ نور الدین مشورت کنند میرزا خلیل سلطان را بپادشاهی برداشتند و چون امیر
با پیر شاه ملک و امیر نور الدین در اردوی صاحبقرانی رسید مکتوبی بر سبیل سرزنش در قلم آورده با ایشان فرستاد که چرا نقض
با وصیت صاحبقران کرده و با این بیعت پیمان شکن خواهم شد چون این نامه بایشان رسید از کرده خود پشیمان شدند اما از اختیار
از دست رفته بوده و ندامت فایده نداشت القصه امیر شاه ملک و امیر نور الدین باتفاق میرزا ابراهیم و میرزا سلطان و جمیع رعایا بعد
قطع منازل بنواحی سمرقند رسیده ارغون شاه که بحوالی میرزا خلیل سلطان فریفته شده بود و باین بهانه تمسک جست که ولایت عهد بموجب
وصیت صاحبقرانی به امیرزاده پیر محمد جهانگیر رسیده تا ما که شاهزادگان و امرای بادشاهی او اتفاق نکنند و میرزا پیر محمد ...
خویش این حصار را ازین لشکر دور و دارد و نمیکشایم و چون امرا از فوت او خبر تمام رسید خواتین و امرا را قضیه مراجعت صاحبقران
تازه شد با آنکه بر هم و دلها بر غم در سلک ایلاو توقف کردند اما چون صورت موافقت امرای اردوی صاحبقرانی در باب انقضای آن
آنحضرت و امرا خواص و بیعت میرزا پیر محمد جهانگیر و امیرزاده خلیل سلطان و امرای همراهی او رسید لا علاج شده امیرزاده خلیل سلطان
باتفاق امرا رضا بسلطنت امیرزاده پیر محمد جهانگیر داده و عهدنامه دران باب نوشته نزد امیر شیخ نور الدین و غیره فرستاد و سفیری
دیگر نزد پیر محمد جهانگیر روانه نموده و ازین جهت آنکه واقع شده بود معذرت خواست اما در معنی امیرزاده خلیل سلطان خیال سلطنت و جمال
عروس مملکت بود که بحکومت دل از آن میکند و تحریص بعضی از امرا بر آن از آن اتفاق و نوشته پشیمان شده و باد ماغی از سلطنت
مملو باتفاق امیر برندق روی توجه بسمرقند آورد و چون خبر تجدید و میرزا خلیل سلطان بسمع شیخ نور الدین و امیر شاه ملک گشت
بعد مشورت اتفاق و مصالح رای سمرقند فرستاده خود در رکاب میرزا ابراهیم سلطان و میرزا الغ بیک که هر دو در سن یازده سالگی
بودند روانه بخارا شدند که از آنجا عازم خدمت میرزا پیر محمد جهانگیر شوند و بعد طی منازل هفتم ماه رمضان بمقصد رسیده و حاکم آنجا خواجه
نام باستقبال شتافته و تجدید بیعت نموده روز دیگر شاهزادها و امرا قلعه بخارا در آمدند و میرزا خلیل سلطان که امرا
و لشکریان در قریه ... از بخارا فرسخی سمرقند رسید ارغون شاه با مفاتیح دروب و قلعه و مفاتیح خزاین بخدمت شتافته مجموع ...

شاهزاده سلطان خلیل سپرد و شاهزاده شهرو راند و اند و خم بجو کان را التفات نمود و جمالی در تنبیت امور سلطنت قیام نمود اما بعد از این
منهم فی الجمله ملاحظه وصیت صاحبقرانی کرده میرزا پیر محمد جهانگیر را که پسر میرزا سلطان محمد بود و برادرزاده میرزا پیر محمد و بعد [illegible]
بجای برداشت و اسم او را علی الرسم در اول مناشیر می‌نوشتند و شاهزاده خلیل بعد جلوس بر سریر سلطنت فرمود تا در گنج بگشایند
و لشکریان را از زر و گوهر توانگر ساختند و اتلاف و اسراف به مرتبه رسید که نقود مضروبه به ترازو و کیل تقسیم می‌یافت و زر [illegible]
ملکه بقنطار می‌بر چند تا اندک مدتی خزاین اموال خالی و خسته سالی بر طرف شد و حکومت میرزا خلیل در معرض زوال و انتقال آمد
و در اواخر عهد و دور هم محتاج گشت چنانچه مذکور شود ذکر اولاد و احفاد و اسامی اتقیای صاحبقران آنحضرت چهار پسر داشت اول میر غیاث
الدین جهانگیر و او در زمان [illegible] در گذشت از و دو پسر ماند محمد سلطان که صاحبقران او را ولیعهد کرده بود و او بعد فتح مملکت
روم سنه هشتصد و پنج ره نورد صحرای عدم شد و از و سه پسر ماند جهانگیر سعد وقاص یحیی دوم پیر محمد جهانگیر بن غیاث الدین جهانگیر
و او پس از رحلت برادر بولیعهدی منصوب شد اما بعد صاحبقران بسبب نفاق امرا [illegible] رسیده در حکومت [illegible]
در گذشت و از و هفت پسر ماندند و خالد [illegible] سعد وقاص [illegible] جهانگیر فرزند دوم صاحبقران میرزا شیخ بود که در زمان صاحبقران
کشته شد از و سه پسر ماند پیر محمد رستم سکندر فرزند سیوم صاحبقران میرانشاه است و او را هفت پسر و نبیره بود ابابکر و
پسر [illegible] عثمان چلبی عمر بن میرانشاه [illegible] خلیل سلطان بن میرزا میرانشاه و [illegible] چهارم میرزا
شاهرخ بن صاحبقران و از و هفت پسر ماند الغ بیگ ابراهیم سلطان بایسنغر سیورغتمش محمد جوکی جان اغلان [illegible] و
از میرزا بایسنغر سه پسر ماند میرزا علاء الدوله میرزا سلطان محمد میرزا ابو القاسم بابر و از سیورغتمش [illegible] سلطان [illegible] باقی ماند
و از میرزا محمد جوکی میرزا ابابکر میرزا قاسم و از میرزا بابر بن میرزا بایسنغر میرزا شاه محمود و از میرزا علاء الدوله ابن بایسنغر سلطان
ابراهیم باقی ماند و میرزا سلطان حسین دختر زاده صاحبقران بود پسر امیر موسی که بفرمان شاهرخ بقتل رسید [illegible]
ذکر اولاد صاحبقران تا در قصه سلطان ابو سعید گورکان و جلوس [illegible] چون خبر واقعه صاحب
قران بمیرزا شاهرخ در دار السلطنه هرات رسید بعد عزا و ملال [illegible] التفات بر تنسیق امور ممالک [illegible]
در ماه مبارک رمضان آن سال بر تخت سلطنت جلوس نمود و گردنکشان خراسان و سیستان و مازندران سکه و خطبه
بنام نامی او زینت داده کمر اطاعت و جانسپاری بر میان بستند و خاقان سعید چند [illegible] بر سریر دولت [illegible] دار السلطنه
سمرقند عزم نموده و امیر سهراب و غیره از امرا را بضبط خراسان باز داشته و امیر فیروز شاه جهت تعمیر حصار و خندق و لوازم
شهر هرات که سابقا [illegible] باروی استحکام نداشت و دروازه نبود مامور کرده اعلام عزم انجام بجانب سمرقند [illegible]
آورد و چون خاقان سعید به لنگر شیخ زاده بابا [illegible] رسید میرزا سلطان حسین از ماوراء النهر آمد خاقان سعید او را نوازش فرموده
حمزه را پیش میرزا خلیل سلطان فرستاده پیغام داد که تو بمنزله فرزندی و بجای برادر [illegible] تو باشد از ملک و مال
مضایقه نیست اما در تنظیم امور سلطنت [illegible] تمام دارد [illegible] لایق [illegible]
تو خواهد بود [illegible] میرزا خلیل سلطان آمد و زبان شاهزاده [illegible]
[illegible] که آنحضرت خراسان را خالی [illegible] و ضبط این مملکت بنده را مامور خواهد فرمود اگر
لطف فرموده این مملکت را [illegible] و ارسال مال و خزانه و وظایف عبودیت و طاعت [illegible] خاقان سعید
ملتمس شاهزاده را [illegible] معاودت نمود و امیر شاه ملک را به بخارا فرستاد تا شاهزادگان را بیاورد [illegible]

بر اینگونه تمهید شد که میرزا خلیل سلطان [illegible] میرزا محمد سلطان را با بعضی خزاین پیش میرزا پیر محمد جهانگیر فرستد و [illegible] میرزا
الغ بیگ و میرزا ابراهیم سلطان [illegible] روانه کند [illegible] خلیل سلطان مسلم شد و در [illegible] این حالات
میرزا سلطان حسین [illegible] صاحبقران او [illegible] گذاشته بود [illegible]
و فیروز کوه بوی ارزانی داشته از شوکت سپاه میرزا میرانشاه دست از حکومت بر داشته متوجه درگاه عالم پناه [illegible] بمقارن آن حال
خواجه علی سلطان سبزواری حقوق صاحبقران را بر طاق نسیان گذاشته آغاز گردنکشی نمود [illegible]
کرد امیر سید خواجه که بفرمان خاقان سعید [illegible] طوس اشتغال داشت و امیر سهراب از خراسان متوجه دفع او [illegible]
[illegible] و کشته شدن بهادران از جانبین [illegible] و سلطان علی [illegible] از معرکه برتافت و سید خواجه دو روز
از عقب آن روبرگشتگان رفته و قتل بسیار کرده بسبزوار معاودت کرد ذکر اقبال میرزا میرانشاه با فرزندان بعد وفات
صاحبقران صاحبقران تخت هلاکو خان را که عبارت از تبریز باشد به میرزا عمر بن میرزا میرانشاه و حکومت بغداد به میرزا ابابکر [illegible]
دیگرش عنایت نموده بود و میرزا میرانشاه [illegible] میرزا ابابکر در بغداد پیش او [illegible] که حکام و [illegible]
[illegible] میرزا عمر برادر کوچک حاضر شوند و بعد صاحبقران میرزا عمر [illegible] نام میرزا [illegible] و لقب خویش موشح ساخت و در
اثنا میرزا ابابکر [illegible] از برادر رخصت رفتن همدان درخواست نمود و میرزا عمر [illegible] برادر را نوازش فرموده جواب داد
که آن برادر [illegible] متوجه آنجانب شود تا [illegible] ضبط [illegible] مملکت [illegible] میرزا ابابکر [illegible]
سوار شده متوجه اردوی برادر شده [illegible] باشارت میرزا عمر میرزا ابابکر را [illegible]
و در قلعه قهقهه که از حصون ممالک عراق بود شاهزاده را محبوس کرد و میرزا میرانشاه از گرفتاری میرزا ابابکر خبر یافته فی الحال از
بغداد عازم خراسان شده [illegible] خاقان سعید [illegible] اطلاع یافته امیر حسن صوفی را با جمعی از سوار باستقبال
میرزا میرانشاه فرستاده پیغام داد که صاحبقران هر یکی از فرزندان را مملکتی داده صلاح در آنست که هر کس از اولاد و احفاد آنحضرت
[illegible] که معین بوده اند مقید بوده دخل در حکومت دیگری نکنند و اگر چه بواسطه حرکت ناشایسته [illegible] برادر
در ممالک آذربایجان [illegible] و در تصرف بندگان [illegible] اگر [illegible]
آن التفات ارزانی دارند بصواب نزدیکتر خواهد بود و [illegible] رسیده پیغام رسانیدند میرزا میرانشاه [illegible]
[illegible] خلوص عقیدت نسبت بخاقان عالی منزلت ظاهر ساخت [illegible] محبت و وداد و سلطان علی سبزواری
که از معرکه سید خواجه گریخته پناه بآنجناب برده بود حسب الالتماس امیر حسن صوفی [illegible] بر سولان خاقان سعید
حواله فرموده [illegible] میرزا ابابکر [illegible] فرستاده پیغام داد که سلطان علی را [illegible]
[illegible] بود حواله کردن خلاف مروت [illegible] ذکر قصه [illegible] میرزا ابابکر از حبس [illegible] جلوس بر سریر سلطنت [illegible]
[illegible] بعد حبس نمودن برادر میرزا عمر [illegible] متوجه همدان گردید
[illegible] آغاز فساد نموده [illegible] غارت کردند و سلطان احمد [illegible]
[illegible] بغداد [illegible] سلطان احمد [illegible] بغداد فرستاده [illegible] عازم
[illegible]
[illegible]

کرامت ازو معاینه نمود اما بحکم قاضی فرمان قتل بابا بیکی داد و چون بابا از نجات مایوس گشت گفت نصیب ما ازو همین بود و جان بحق
شهادت نمود اما زوال دولت این پادشاه بر دیگ رسید القصه روز دیگر در والیش مذکور بقتل آن حضرت اتفاق در جانب تبریز زرا
ابابکر از بنود اهی بافت و قلعه را متصرف گشته دختر این و اموال و اسلحه انجا را میرزا ارک و اوباش تقسیم نموده باوادوه نجات
و امیر حسین برلاس که با او پیوسته بود باتفاق روی بتوجه بجانب ری نهاد تا با میرزا ایرانشاه ملحق شود و دو برادر که برادر
ابابکر خروج کرده سپاه میرزا عمر از لشکر گرجی بر جنت یافت و از بر شوقی فتنه خوابیده بیدار گشته افواج تعبیه نمود و میرزا و کرد آن شب
و نظام جاکر حاکم اردبیل بکلمه عصیان مبادرت نمود و میرزا عمر با استماع این اخبار سراسیمه و مضطرب شده در تابستان آن سال
در بیلاق قریلتا کرده و بتصرف شاهزاده عزم سلطانیه و تبریز جانی دیگر جانی القصه شاهزاده ایلچی نزد شیخ ابراهیم والی شروان فرستاده
پیغام داد که امیر نظام جاکیر دار که اغاز مخالفت نموده پناه بانجانب برده است باید که او را ابزار و بی من فرستی امیر شیخ
ابراهیم بعد رد ای تمسک جسته او را روانه ازو نکرد و میرزا عمر از این سخن در غضب رفته متوجه شیخ ابراهیم شد و از آب ارس
گذشته در موضع باقی ترول نزول نمود و از انجانب امیر شیخ ابراهیم و نظام باتفاق از بروع لشکر آراسته متهم جنگ و پیکار
گشتند و بعد یکهفته که هر دو لشکر در برابر همدیگر نشسته بودند خبر رسید که میرزا ایرانشاه و میرزا ابابکر از عقب در اسمان رسیدند
نموده بجلالزه و عراق عجم درآمدند میرزا عمر با شیخ ابراهیم کرک اشتی کرده مراجعت نمود و چون ایام دولت ازو برگشته بود بتخریب
ولایت و رعیت مشغول شده و چمن ملک را که از نفحات عدل نامیه روضه رضوان تازه و ریان بود بصرصر ظلم و بیداد برده
و خراب ساخته و از متمولان تبریز مبلغی بطریق قرض گرفته از راه اردبیل بسیار آمده و در آن محل اکثری از امرای میرزا عمر
ازو روگردان شده بمیرزا ابابکر پیوستند و میرزا ابابکر میرزا را بر تخت زرین نشانده بپادشاهی برداشت و میرزا عمر از
جانب کاه ره و جراغو رفت و بعد از امیر جلال الدین ترکمان عازم تبریز گردیده تبریزیان از ظلم و تعدی آن ارکمه اهل مخارج شهر را
مضبوط ساخته در مقام مخالفت آمدند و درین اثنا خبر آمدن میرزا ابابکر بتحقیق پیوست میرزا عمر بجانب مراغه روان شد
و در آن زمان که میرزا ابابکر بسلطانیه رسیده بود و بنابر رنجشی که با امرای میرزا عمر داشت خوانین و اموال ایشان را به
ارازل و اوباش بخشیده و درینولا که امرای میرزا عمر ازو جدا شده بشاهزاده پیوستند با خود اندیشه نمود که اگر اموال و
خوانین ایشان را محافظت ننمودیم محل اعتماد می بودیم حالا که در عوض تلف آمده بدین جامه چه اعتماد و بدین بس
هرکرا ای که از بسیار اکه هشتاد و دو نفر از اعیان امرا بود بطلب داشته بزبان عتاب خطاب نمود که شما باعث منازعت
میان ما بین برادران شدید و دست و رکاکل من زده بیگناه مرا مقید کرده بودید اکنون بر شیوه بیوفایی سلوک داشته برادر
مرا تنها گذاشته بانجانب آمدید در صورت دفع شر شما از مقوله واجبات پس مجموع ایشان را تحت بلال جنایید
و بعد فراغ از این امر خود بر تخت نشسته بدر اطلع نمود و پس از طی منازل و مراحل دوازدهم رجب سنه ثمان ثمانمائه
بر چه تمامتر در دولتخانه تبریز نزول فرمود و نشانها باقطار و اطراف فرستاد و در شعبان سال مذکور میرزا ابابکر از
شهر بیرون آمده روی بجلادت بدفع میرزا عمر آورد ذکر محاربه میرزا عمر با برادر باتفاق میرزا پیر محمد بن عمر شیخ و میرزا
اسکندر میرزا عمر بعد تنگ و پوی بسیار در ولایت آذربایجان از اولا و میرزا عمر شیخ که از شاهی آباد در صوب اصفهان ...
استعانت نمود و برادران خاطر بر معاونت میرزا عمر قرار داده باتفاق او بر عراق میرزا ابابکر که در ری بود در ده
و تاراج نموده باصفهان بازگشتند چون این خبر موحش بمیرزا ابابکر رسید بطور بر زبان سپاه خونریز بر سر ری انتهاد ده

درنواحی

با بوزه بعد تلاقی فریقین اتفاق محاربه دست داد و شکست بر میرزا ابابکر افتاد و چون فوج شاهزادگان مشغول تاراج شدند ابابکر
با معدودی چند میرزا ابابکر چون شهر بر سر ایشان تا اصفهان عنان نکشیده و بمحاصره آن بلده قیام نموده چون نزدیک بان شد
که فتح شهر میسر گردد درین اثنا خبر رسید که شیخ حاجی عراقی بمحاصره سلطانیه مشغول است و امیر شیخ ابراهیم سردانی و سلطان در تبریز اعانت
میرزا ابابکر با اصفهانیان و شاهزادگان صلحی شکسته بسته کرده معاودت نموده چون بدرگزین رسید شیخ حاجی دست از محاصره کشیده
بولایت خود رفت و مقارن این حال خبر فوت سلطان احمد جلایر در تبریز شیوع یافت و میرزا عمر چون واقف گشت که از پیش میرزا پیر محمد
و برادر او را تشویش مهم او کما ینبغی نشاید بعزم ملاقات خاقان سعید عازم خراسان شد و تتمه احوال میرزا عمر بعد ازین بیان خواهد
آمد ذکر احوال فرزندان میرزا عمر شیخ و موافقت با خاقان سعید و وقایع خراسان و مآل حال سلطان حسین میرزا دخترزاده صاحبقران
در وقت واقعه ناگزیر صاحبقران میرزا پیر محمد که ارشد اولاد عمر شیخ بود در فارس و برادرش میرزا رستم در اصفهان و دیگر برادرش
میرزا اسکندر در همدان استقلال داشتند چون خبر ارتحال صاحبقران بمیرزا پیر محمد رسید در باب تنظیم امور خویش با امرا مصلحت نموده
و هر کس رایی زده عاقبت بر رای آنجمله قرار یافت که سکه و خطبه بنام خاقان سعید کرده و مکتوبی متضمن اطاعت و انقیاد قلمی ساخته
این بیت در آن نامه درج نمود :: چه بنده قایم شه رخ برست :: من و رستم و اسکندر و هر که هست :: و مصحوب رسولی سخندان بجانب
خراسان فرستاد چون کیفیت واقعه بعرض خاقان سعید رسید رسول را نوازش بسیار فرموده و در شان میرزا پیر محمد تحسین و تمجید بر کوچ
بدر شش و باره و فرزندان مخلص بگوید فرموده ایلچیان را صفت انصراف داد و بعد رسیدن ایلچیان میرزا پیر محمد در استقلال
متوجه امور مملکت گردید و حکام اطراف شیراز و صفاهان که اطاعت شاهزادگان بر جان لسنندان الا امیر ایدکو حاکم کرمان
شاهزاده و بعداوت خویش متوجه کرمان شد و چون بشهر رسیدند ظاهر کرمان را محیط گشته در ابای اغاز کردند و اکثر از کرمانیان
در بر تیغ آمدند جناب سیادت مآب سید نظام الدین ... از شهر بیرون آمده در باب مصالحه مبالغه نموده و چون نفس آن سید عالی
مقام هم بر مصالحه قرار یافت امیر ایدکو پیشکش لایق مرادار بیرون فرستاد و میرزا پیر محمد بشیراز بازگشت و مآل حال سلطان
حسین میرزا آن احوال است که میرزا بموجبی که سابقا گذشت از اردوی خاقان سعید فرار نموده با امیرزاده سلطان خلیل
پیوست و امیرزاده او را بالطاف عنایت نواخته و جمعی از امرا را همراه او نموده بکنار جیحون فرستاد که چون در آن اقلیم
میرزا پیر محمد جهانگیر در بلخ بود و میرزا از آنجانب مردار باشد پس ناگاه خیال سلطنت در دماغ میرزا پدید آمده و جمعی از امرا
را کشته و جمعی دیگر را همراه خود کرد آسیب و سپاه رو بسمرقند آورد و در نواحی کش بعد تلاقی فریقین که صف
قتال آراسته گردید امرا ارغونشاه و غیره که حسب ضرورت موافقت با میرزا کرده بودند بطرف میرزا خلیل سلطان رفتند
میرزا سلطان حسین ناچار فرار نموده و از جیحون گذشته در حوالی اندخود و شبرغان به امیر سلیمان شاه پیوست و در این اثنا
امیرزاده پیر محمد ایلچی نزد امیر سلیمان فرستاد که سلطان حسین دشمن من است لازم آنکه او را پیش من فرستی تا قاعده وداد
برجا ماند امیر سلیمان شاه التفات باین پیغام ننمود شاهزاده ناگاه بر سر ایشان شبخون زده میرزا سلطان حسین
و امیر سلیمان روی بگریز آورده و این ... بر پایان بهرات رسیده بپایبوس خاقان سعید فایز شدند خاقان سعید بمقتضای
مصلحت وقت امیر سلیمان شاه را بولایت سرخس سیورغال داده و میرزا سلطان حسین را بقتل رسانید امیر سلیمان
شاه از قتل میرزا سلطان حسین الهی با بقیه بیاری رود و دستی که با وی داشت بر شان متغیر گشته و اظهار مخالفت نموده
قاصدی نزد خاقان سعید فرستاد که اگر آنحضرت میخواهد که نوکر باشم باید که شاه ملک را از درگاه برانند و بر شیروان

برلاس را به قتل رسانند از استماع این التماس [illegible] آتش خشم پادشاه زبانه کشیده بجانب [illegible] روان شده و امیر سلیمان شاه و [illegible] کلات [illegible] و چون
بالجوق طوق ظفر [illegible] بحوالی طوس [illegible] مسموع آنحضرت شد که [illegible] که صاحبقران ایشان را [illegible] سمرقند فرستاده
بود طایفه با این سرحد آمده عزم توطن [illegible] خاقان سعید امیر سید خواجه و امیر شاه ملک را [illegible] و امیر سید خواجه روانه مقصد
شد و از اثنای راه علی سلطان [illegible] پادشاه را که از سمرقند با استراباد [illegible] گرفته [illegible] پادشاه فرستاد و آنحضرت او را باستراباد
روانه فرموده پیغام داد که حکومت [illegible] بموجب فرمان صاحبقران با آنجناب مقرر است باید که [illegible]
نصرت آیت جانب کلات متوجه شد امیر سلیمان از این حال آگهی یافته راه سمرقند گرفت خاقان سعید امیر خواجه را بکلات فرستاده
معاودت هرات نمود و بعد قلیلی از ایام امیر سید خواجه مهمات قلعه کلات را ساخته هرات آمد و از آنجا که کارهای بزرگ اکثر
بر پادشاه [illegible] قلعه کلات [illegible] واقع شده بود منصب امیر الامرایی [illegible] خاص و عام
گردید و چون فصل زمستان بپایان آمد خاقان سعید بجانب ییلاق بادغیس در حرکت آمده در آن موضع محاربه میرزا پیر محمد
جهانگیر و میرزا خلیل سلطان بمسامع جلیله رسید ذکر محاربه میرزا پیر محمد جهانگیر و میرزا خلیل سلطان [illegible]
سلطان [illegible] میرزا پیر محمد جهانگیر [illegible] برادر خلیل فرستاده پیغام داد که نشستن [illegible] بر سریر سلطنت [illegible]
خلاف وصیت صاحبقران است میرزا خلیل جواب داد که [illegible] تخت [illegible]
[illegible] میرزا پیر محمد [illegible] خشمناک شده با لشکر [illegible] میرزا خلیل سلطان [illegible]
[illegible]
و جدال و حرب و قتال میرزا الغ بیک و امیر شاه ملک که از طرف خاقان سعید همراه میرزا پیر محمد جهانگیر بودند چون دیدند
که کار از دست رفت عنان [illegible] میرزا خلیل سلطان دامن مقصود بدست آورده کامیاب فتح و ظفر گشت
و کان ذلک فی یوم الاثنین الثانی من رمضان سنه [illegible] و ثمانمایه بعد از استماع این خبر [illegible] خاقان سعید [illegible]
میرزا الغ بیک و امیر شاه ملک [illegible] در آن موضع [illegible]
در حرکت آمده [illegible] میرزا خلیل سلطان [illegible] رسیده [illegible]
[illegible] میرزا پیر محمد [illegible]
[illegible] خاقان سعید [illegible] جواب داد که [illegible]
[illegible]
[illegible] امرای معتبر [illegible]
و آنحضرت [illegible]
هرات [illegible] امیر شاه ملک [illegible] امیر سید خواجه [illegible]
پیر محمد جهانگیر [illegible] امیر سید خواجه [illegible]
[illegible] چون صورت قضیه [illegible]
[illegible] امیر سید خواجه [illegible]
[illegible] خاقان سعید [illegible] خاقان سعید به هرات [illegible]

باز با نوای

باز با نوای [illegible] راه جام و طوس در پیش گرفت و [illegible] امیر مضراب [illegible]
[illegible] میرزا خلیل سلطان [illegible] و چون [illegible] امیر سید خواجه [illegible] خاقان
سعید [illegible] و تمامی [illegible] بصوب طوس روان شد و چون [illegible] جام [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] آنحضرت
فرمود [illegible] و مقارن آن مسموع آنحضرت شد که سید
خواجه [illegible] بجانب قلعه کلات [illegible]
[illegible] مشهد مقدس علی ساکنها السلام رسیده و بزیارت قبهٔ منورهٔ آنحضرت فایز شده بعد ادای نذور و صدقات [illegible]
[illegible] امیر مضراب [illegible] سید خواجه بقلعه کلات فرستاد و سید خواجه [illegible]
استراباد نزد پیر محمد پادشاه [illegible] خاقان سعید [illegible] رسالت نزد پیر پادشاه فرستاده پیغام داد که سید
خواجه را [illegible] نزدیک [illegible] مشغول شده چون [illegible]
[illegible] اکنون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از نزد پیر پادشاه رسیده [illegible]
که چون ملازمان بارگاه [illegible] این ولایت را [illegible] باینجانب آورده باشند [illegible]
[illegible] خاقان سعید [illegible] متوجه استراباد گردید [illegible]
[illegible] فتح و ظفر [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] پیر پادشاه
[illegible]
[illegible] ملک مازندران [illegible] پادشاه کامران [illegible] آنحضرت [illegible]
زمام حکومت آن ولایات را در قبضهٔ اقتدار [illegible] و ایالت طوس و [illegible] و کلات
و ابیورد و نسا و نیشابور و سبزوار به میرزا الغ بیک عنایت فرموده عنان عزیمت بدار السلطنه هرات معطوف
ساخت ذکر غدر پیر علی تاز نسبت به میرزا پیر محمد جهانگیر و مآل حال میرزا عمر و انتقال او ازین عالم [illegible] و ذکر میرزا پیر محمد
[illegible] جهانگیر پیر علی تاز را از حضیض مذلت باوج عزت رسانیده بود و مجلس بزم را بر میدان رزم اختیار نموده
چون اشتغال شاهزاده [illegible] پیر علی تاز [illegible] سلطنت افتاده [illegible]
از معتمدان شاهزاده [illegible] رمضان [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] خاقان سعید [illegible]

امیر مضراب را با جمعی از امرا در ملازمت میرزا سیدی احمد ترک بجانب بلخ روان فرمود و خود میرزا او در رفتن [illegible] داشت کما
میر عصیان میرزا عمر رسید بتفصیل انجامید که چون میرزا عمر بفرمان خاقان سعید بر سریر مملکت مازندران تمکن یافت و کار او نظام و
انتظامی گرفت عقوق ایادی خاقان سعید را کان لم یکن انگاشته بعزم تسخیر خراسان رایت جلادت برافراشت آنحضرت بعد استماع آن خبر
بعد هم شوال محفوف بتایید و نصرت ذو الجلال از دار السلطنه هرات حرکت نموده به جلگا و بادغیس در آمد و در نواحی مرو
فرلقش را ملاحات اتفاق افتاد و بعد تسویه صفوف اکثری از امرای معتبر میرزا عمر صفها شکافته بخدمت پادشاه آمدند میرزا
عمر شاه بدو ایجال با نفر اندک و خوف بسیار روی بهزیمت فرار آورد و این فتح نامدار در روز شنبه تاسع ذیقعده سنه تسع و ثمانمایه روی نمود
خاقان مظفر و منصور بسعادت مراجعت نموده چون بمنزل امرود ک رسید نوکران امیر مضراب که میرزا عمر را در حوالی مرغاب گرفته بودند
با زخمی سنگین و بندی گران باردوی همایون رسانیدند و در بیست و نهم ذیقعده سال مذکور میرزا عمر جهان براحت عمر اصلی
شتافته و در میرزا [illegible] ساری [illegible] کرده و بعد فراغ این مهم خاقان سعید نوزدهم محرم سنه عشر و ثمانمایه جهت انتقام پیر علی تاز بجانب
بلخ شد و بعد قطع منازل از آنجا گذشته چون [illegible] نزول فرمود و مسموع آنحضرت شد که پیر علی تاز عصیان بنیاد [illegible] برافراخته
سیدی احمد میرک و غیره از امرای منصور احمال و اثقال لشکر معتبر غارت و تاراج نموده بجای چتر سلطانی سایه عصیان [illegible]
[illegible] بلخ [illegible] میرزا خلیل سلطان مصحوب [illegible] بر زبان [illegible] رسالات فرستاده بتجدید قواعد عهد و پیمان و الفت
و مودت سابق [illegible] و همچنین سلطان محمود [illegible] متعلقان خواجه علی [illegible] حاکم [illegible] را به ترکمان
[illegible] فرستاده بواسطه امرا [illegible] ولایت بلخ را بمیرزا [illegible] و [illegible] تفویض نمود
رایت مراجعت برافراشت و چون بشبرغان نزول فرمود [illegible] را برسم [illegible] به امیر سیدی احمد ترخان که برادر
[illegible] داشته موکب همایون قطع مسافت نموده یازدهم ربیع الآخر دار السلطنه هرات را از پرتو وجود خویش
زینت داد **ذکر لشکر کشیدن خاقان سعید بطرف مازندران نوبت دوم** چون خاقان سعید [illegible] فراغت یافته
بهرات رسید بمقارن آن عرضه داشت میرزا الغ بیک [illegible] متضمن آنکه پیر پادشاه که از سپاه کینه خواه [illegible] رفته بود
در [illegible] با گروهی انبوه به استراباد آمده قلعه [illegible] را محاصره داد و خاقان سعید ابو الفتح [illegible] دار السلطنه
هرات برآمد و بعد قطع منازل بمشهد مقدس رضوی رسیده و بزیارت آنحضرت فائز شده و استمداد و استعانت از روح
فایض الانوار نموده به رادکان رفت در آنجا [illegible] اقدس رسید که پیر پادشاه از آوازه توجه سپاه ظفر پناه بجانب
رستمدار گریخت خاقان سعید در حرکت مسارعت نموده به استراباد آمد و دیگر باره ممالک مازندران در تصرف پادشاه
[illegible] آمده و حکومت آن دیار بر گماشتگان میرزا الغ بیک [illegible] واگذاشته رایت معاودت برافراخت و نهم
ذیقعده دار السلطنه هرات را از مقدم فرخنده خویش زیب و زینت داد و بعد [illegible] خواجه [illegible] اقبال
امیر جهان ملک [illegible] ارتفاع رسیده بود و [illegible] مملکت برای [illegible] از [illegible] شراب
دولت [illegible] عظیم [illegible] راه یافته روی [illegible] از خاقان سعید برتافت و جمعی از امرا را با خود متفق ساخته [illegible]
قصد آنحضرت [illegible] عهد و میثاق در میان آورد و چون صورت [illegible] بسمع اشرف رسید [illegible]
[illegible] که با لشکری که در آن زمان نامزد سیستان شده بود خاقان سعید [illegible]
امیر مضراب [illegible] جنگ عظیم نمود و زخمی گران برداشته بشهر آمد و افواج حشم که نامزد سیستان شده بودند

نو فوج

نو فوج سواران [illegible] پیوسته و آن قوم نکوهیده هر یک بطرفی جسته لشکر متعاقب ایشان روانه شده جهان ملک را [illegible] گرفته بیاوردند
و بموجب حکم [illegible] سیاست رسانیدند و در حوالی آن بسمع اشرف رسید که پیر علی تاز که از لشکر منصور گریخته بود [illegible]
بدخشان استمداد نموده و لشکرهای پراکنده جمع آورده داعیه تسخیر بلخ دارد آنحضرت امیر [illegible] را با جمعی از امرای [illegible]
بلخ روانه فرمود و [illegible] در نواحی بلخ آغاز محاربه نموده [illegible] پیر علی تاز منهزم شد [illegible]
بدخشان را و مملکت خویش در پیش گرفتند و [illegible] پیر علی تاز [illegible] ماده فساد را [illegible] دفع آن مفسدان داشته [illegible]
او [illegible] داشت [illegible] ساخته [illegible] فرستاده و شورش آن شقاوت فرجام تسکین داد **ذکر احوال مملکت
تبریز و آذربایجان در [illegible] میرزا ابابکر [illegible] و مجملی از احوال سلطان احمد و قرا یوسف ترکمان** در آن
زمان که میرزا عمر و مملکت مازندران از قبل خاقان تمکن داشت و القصه اغروق میرزا ابابکر متوجه ری شده بود میرزا ابابکر
باستماع [illegible] محافظت در [illegible] گذاشته بجانب عراق توجه فرمود امیر شیخ ابراهیم
شروانی فرصت را غنیمت داشته و از آب کر گذشته [illegible] بتبریز نزول نمود و خطبه بنام [illegible] پادشاه
دشت قبچاق خواندند که در [illegible] توجه سلطان احمد جلایر بتبریز اشتهار یافته امیر شیخ ابراهیم چون طاقت مقاومت نداشت
روی بشیروان آورد و سلطان احمد [illegible] بتبریز نزول فرموده مملکت موروث را در تصرف آورد و [illegible]
اطراف و حکام اکناف بحضرت او توسل جستند اما چون سلطان پیوسته بعیش و عشرت و کبوتر بازی و صحبت [illegible] مشغول
بود امرای سلطان احمد مکتوبی بمیرزا ابابکر ارسال داشته اظهار متابعت و مطاوعت او کردند میرزا ابابکر متوجه تبریز شده سلطان
احمد [illegible] و [illegible] میرزا ابابکر [illegible] بیان خواهد شد و چون ذکر سلطان احمد
و محاربه قرا یوسف و میرزا ابابکر در سطور [illegible] لایق سیاق کلام [illegible] اطلاق ایشان از قید پادشاه مصر و رسیدن
بمقصد باز نموده آید مجمل [illegible] سلطان احمد جلایر و قرا یوسف ترکمان از فرمان صاحبقران در حبس ملک فرج پادشاه مصر بودند
و در آن حبس [illegible] عهد و میثاق داشتند که اگر از آن [illegible] خلاص یابند مدت العمر با هم موافق بوده تبریز [illegible] قرا یوسف [illegible] و بغداد
را سلطان احمد متصرف شود و چون خبر [illegible] بمصر رسید و در خلال این احوال [illegible] حکام [illegible] شام را با خود متفق ساخته
[illegible] سلطان مصر با خواص خویش مشورت نموده قرار چنان داد که سلطان احمد و قرا یوسف را [illegible]
[illegible] فرمان داد که [illegible]
[illegible] سلطان مصر [illegible]
با [illegible] مشغول بوده و قرا یوسف [illegible] و [illegible] آن کار [illegible]
[illegible] قرا یوسف [illegible] کرده سواره نزدیک [illegible]
و گفت [illegible] مردم [illegible] این ولایت آمده ایم و پادشاه [illegible] فرموده اکنون قصد وطن داریم و [illegible]
[illegible] این سخن [illegible] آورده و [illegible] را برداشته راه ولایت شام گرفت [illegible]
از [illegible] بعد قطع منازل [illegible] قرا یوسف [illegible]
[illegible] روی [illegible] آورد و آن زمستان در [illegible] قشلاق کرد و احوال
سلطان احمد چنان است که بعد رفتن قرا یوسف سلطان احمد [illegible] پوشیده با [illegible] از مصر برآمد [illegible]

بشام آورد و چون بحله رسید مردم از ارذل و اوباش بر او مجتمع گشتند و چندان اراجیف در بغداد انتشار یافت که دولت خواجه
حاکم آنجا دست از حکومت باز داشته بمیرزا احمد پیوست و بعد از رحلت دولتخواجه سلطان احمد رغبت با معدودی به بغداد آمد ذکر
وصول میرزا ابابکر بتبریز و آنچه واقع شد میان او و قرا یوسف از شکست و فرار [illegible]
میرانشاه گورکان بعد از استماع خبر استقرار سلطان احمد به بغداد میرزا ابابکر عازم دفع این فتنه گشته و اهل تبریز [illegible]
خواست که در عقب سلطان احمد به بغداد رود که ناگاه بسمع او رسانیدند که قرا یوسف ترکمان کردستان را غارت کرده قلعه [illegible]
دست و دولی گماشته شاهزاده اتراک نموده و استماع این خبر شاهزاده بعزم رزم قرا یوسف کوچ کرد و قرا یوسف خواست که ترک
نزاع نموده به ییلاق الناق رود و سرداران او مصلحت دادند که امرا [illegible] صاحبقران کامکار [illegible]
اران و آذربایجان مقرر کرده بود احدی [illegible] و میرزا ابابکر اگرچه شجاع است لیکن [illegible]
خاطر ما مصلحت آنست که در دفع مخالفان کوشش تمام کرده این مقصود بدست آریم [illegible]
با خصم قرا یوسف از [illegible] کشته و از موضع خود کوچ کرده متوجه میرزا ابابکر شد روز اول که محاربه درگرفت قرا یوسف
پرداز نموده میان صف اعدا [illegible]
[illegible]
[illegible]
کرم گشت میرزا ابابکر [illegible] و اسباب سلطنت و تجملات پادشاهی را گذاشته با معدودی راه فرار [illegible]
و هر موضع که میرسید دست بغارت و تاراج بر می آورد تا بتبریز رسیده [illegible]
تبریز را گذاشته متوجه سلطانیه شد اما قرا یوسف در مجلس خویش بر زبان آورد [illegible] صاحبقران
[illegible] میرزا ابابکر واقع شد [illegible] القصه قرا یوسف زمستان آن سال در [illegible]
[illegible] نموده [illegible] تبریز فرستاد و در جمادی الاولی سنه [illegible] قرا یوسف رسیده [illegible]
یافت و همچنین حکام ممالک و محافظان ثغور [illegible] و در آن زمان که میرزا ابابکر
از لشکر ترکمان روگردان شده [illegible] میرزا ابابکر عازم [illegible]
قلعه [illegible] قلعه را [illegible] میرزا ابابکر قلعه را [illegible]
همدان [illegible] شاهزاده شد [illegible] میرزا میرانشاه [illegible] سلطنت
[illegible]
میرزا میرانشاه و میرزا ابابکر بعزم استخلاص آذربایجان [illegible] تبریز شده [illegible]
[illegible] قرا یوسف رسید [illegible] عراق [illegible]
[illegible] صاحبقران [illegible]
[illegible]
[illegible] صاحبقران [illegible] میرزا ابابکر [illegible]
[illegible]

[illegible]

ترس ما باشد و دست از دامن تو باز نبداریم قرا یوسف بواسطه کمکی امرا عراق خوشدل شده از راه استظهار [illegible]
[illegible] سنه [illegible] اتفاق افتاده و بهادران جانبین جلیانی [illegible]
شکست بر لشکر [illegible] اهتمام او بود افتاد و لشکر ترکمان میرزا ابابکر را تعاقب نموده [illegible]
لشکر بر سر تبریز [illegible] امرا عراق که از قدیم حقوق صاحبقران بر ذمه خویش ثابت [illegible]
[illegible] لشکر قرا یوسف [illegible] میرزا ابابکر [illegible] میرزا میرانشاه [illegible]
شکست یافت [illegible] لشکر قرا یوسف [illegible] میرزا میرانشاه [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] قرا یوسف [illegible] میرزا ابابکر [illegible] قرا یوسف [illegible]
[illegible] ترکمان [illegible] میرزا میرانشاه [illegible]
[illegible]
قرا یوسف [illegible] و چون اسباب سلطنت [illegible] قرا یوسف [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] خطبه باسم [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] قرا یوسف [illegible] بالای تخت [illegible]
[illegible] وسلاطین گیلان و ملوک شروان و والی گرجستان و حاکم کردستان الجیان(؟) [illegible]
[illegible] میرزا ابابکر قرا یوسف [illegible]
[illegible] میرزا ابابکر
[illegible] قرا یوسف [illegible]
[illegible] قرا یوسف [illegible]
[illegible] قرا یوسف [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] قلعه [illegible]
[illegible] میرزا ابابکر [illegible]
[illegible] کرمان شد و بعد وصول بآن ولایت سلطان اویس [illegible] حاکم آنجا [illegible]
[illegible] میرزا ابابکر [illegible]
[illegible] سلطان اویس [illegible]
[illegible] میرزا ابابکر [illegible]
[illegible] باز [illegible] شاهزاده با معدودی از دروازه [illegible] سیستان روان شد [illegible]
[illegible] خاقان سعید [illegible]
[illegible] چون میرزا ابابکر از ولایت کرمان بیرون آمد سلطان اویس لشکر بجانب [illegible]
[illegible] میرزا ابابکر [illegible] سیستان [illegible]

در بین اثنا که لشکرهای سلطان اویس رسیده بود و میرزا با لشکر جرار متوجه شد و بعد محاربه پیرزاده شکست یافته [illegible]
باز گرفت و سلطان اویس با لشکر آراسته تعاقب میرزا ابابکر رفته بعد تلاقی فریقین شکست به میرزا ابابکر افتاده [illegible]
سوار که زخمی عظیم یافت و مجروح گشته از قفس کالبد عنصری اصلی بشتافت **ذکر وقوع مخالفت میان اولاد میرزا عمر شیخ بعد موافقت** [illegible]
میان برادران بنای مودت استحکام داشت تا بر اثر فساد مفسدان محبت به وحشت انجامید و میرزا پیر محمد میرزا اسکندر را مقید نموده
بخراسان فرستاد و [illegible] حواله نمود میرزا اسکندر از میان راه بند و زنجیر شکسته و از راه بیابان به اصفهان شتافت [illegible]
رستم ملحق شد برادران باتفاق جهت محاربه برادر بزرگ میرزا پیر محمد شتافتند میرزا پیر محمد با امرای تومانات کنار آب را گرفته گذرها
مضبوط ساخت میرزا اسکندر در مقابل گذرهای عمده سپاه فارس جمعی از لشکریان را باز داشت تا نقاره زدن بنیاد
کردند و خود از گذر مجهول از آب گذشت محافظان باقی گذرها این خبر شنیده رو به گریز آوردند میرزا پیر محمد را اطلاع شده در شیراز آمد
میرزا رستم بر دست از تعاقب نداده در برابر دروازه سلم فرود آمد و اکثر ایام از وقت صبح تا بشام هنگامه حرب و قتال
اشتعال داشت چون زمان محاصره چهل روز امتداد یافت برادران فتح شیراز را دشوار دیده دست از محاصره باز داشتند
و اطراف و ولایت شیراز را تاخت نموده راه اصفهان گرفتند بعد چندگاه میرزا پیر محمد را داعیه انتقام بخاطر رسیده با لشکر فراوان عازم
اصفهان شد میرزا رستم با استماع این خبر بعزم مصاف با برادر از موضع [illegible] لشکرگاه ساخت روز دیگر بعد
تسویه صفوف بر دو لشکر مانند باد صرصر روی بیکدیگر آورده از جانبین بسیار کوشش نمودند آخر الامر شیرازیان غالب شده میرزا رستم
و میرزا اسکندر پشت بمعرکه داده روی بخراسان آوردند میرزا پیر محمد حکومت اصفهان را [illegible] داده جمعی از امرا
را ملازمت او مقرر ساخته و شیخ [illegible] را بحکومت کاشان روانه کرده در همین تاریخ بشیراز بازگشت و بعد چندی از آن سبب
مخالفت امیر حاجی سید برلاس حاکم لرستان متوجه [illegible] شده [illegible] با طاعت آورده عازم [illegible]
گشت و پس از [illegible] آورد و [illegible] شیراز [illegible]
زاد و میرزا رستم که از [illegible] کرمان [illegible] بخراسان آمده بود [illegible] خاقان سعید حاضر شده [illegible]
ماند و میرزا اسکندر در میان [illegible] بیابان بجانب [illegible] روان شد [illegible]
بود بعد محاربه [illegible] در صحراها و بیابان [illegible] حاکم [illegible] امیر سید احمد ترخان که
از قبل خاقان سعید بود با استقبال شاهزاده شتافته و در [illegible] آورده آنحضرت را از [illegible] اطلاع داد و خاقان سعید
سفارش نامه به برادر [illegible] میرزا پیر محمد ارسال [illegible] امیر سید احمد [illegible] فرمود که متعرض احوال شاهزاده نشود [illegible]
باشند برود و میرزا پیر محمد نظر بر سفارش خاقان سعید [illegible] عازم شیراز گشته و [illegible]
[illegible] خواجه حسین [illegible] در وقت افطار چون [illegible] میرزا پیر محمد [illegible]
طعام [illegible] برادر [illegible] اسباب سلطنت بجهت او مهیا داشته [illegible] رمضان
[illegible] **ذکر [illegible] میرزا پیر محمد بن عمر شیخ و جلوس میرزا اسکندر [illegible]**
کمال [illegible] میرزا پیر محمد [illegible] میرزا اسکندر باتفاق با لشکر گران متوجه تسخیر کرمان شد و چون [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] امارت [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] میرزا اسکندر [illegible] اطلاع [illegible] شیراز [illegible]

میرزا اسکندر

میرزا اسکندر را بپادشاهی برداشتند [illegible] شاهزاده [illegible] شیراز [illegible]
از اطراف و جوانب [illegible] چون اکثری از [illegible] شاهزاده [illegible]
کرمان گرفت [illegible] شیخ سعدی [illegible]
[illegible] میرزا اسکندر [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible] میرزا عمر شیخ [illegible]
[illegible] میرزا اسکندر [illegible] سلطان معتصم بن سلطان [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible] میرزا عمر شیخ [illegible] میرزا اسکندر [illegible]
[illegible] سلطان معتصم [illegible] اصفهان [illegible]
[illegible]
[illegible] خاقان سعید از خراسان [illegible] میرزا اسکندر [illegible] فارس [illegible]
[illegible] خاقان سعید [illegible]
[illegible] خاقان سعید [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] عراق عجم [illegible] میرزا اسکندر [illegible] فارس [illegible]
[illegible] عراق عجم [illegible] اصفهان [illegible]
میرزا رستم [illegible] محاصره [illegible]
[illegible] میرزا اسکندر [illegible] میرزا رستم عازم اصفهان شده و میرزا اسکندر [illegible]
گشت [illegible] میرزا [illegible] خاقان سعید [illegible]
[illegible] میرزا اسکندر [illegible] میرزا رستم [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] میرزا اسکندر [illegible]
میرزا اسکندر [illegible] شیراز [illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] اصفهان [illegible] میرزا رستم [illegible]
[illegible]
میرزا رستم [illegible] اصفهان [illegible] قرا یوسف [illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] میرزا رستم [illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] میرزا رستم [illegible] استقلال [illegible]
[illegible] میرزا رستم [illegible]
[illegible] خاقان سعید [illegible] میرزا رستم [illegible] میرزا اسکندر [illegible]
فارس و عراق [illegible] اصفهان [illegible] سلطان [illegible]
ساخت **ذکر [illegible] سلطان [illegible] قرا یوسف [illegible]** [illegible]

که تفصیل آن چندان فایده نمی‌بخشد نزد پادشاه که خواهرش در قید نکاح او بود چند روزی اطلاک لب بر برده نزد قرا یوسف آمد
ملتجی در مقام تربیت او بوده و به انعامات متکاثره خوشدل داشتند چون مبانی مصادقت و محبت با سلطان احمد جلایر مستحکم داشت
زیاده برین توقف علاء الدوله را نزد خود مصلحت ندیده با اعزاز و احترام روانه بغداد نمود و در حین وداع وصیت کرد که زنهار تغیر
نزدی که اراذل الحالیش تو جمع خواهند و اجتمع موجب فساد خواهد شد سلطان زاده از اردوی قرا یوسف برآمده با قومی
جمعی مردم متوجه تبریز گشت و خواست که فتنه برپا کند حاجی کوچک که از قبل قرا یوسف حاکم تبریز بود در جمعی وقوف یافته سلطان
زاده را بند نموده پیش قرا یوسف فرستاد قرا یوسف از جرات علاء الدوله در غضب رفته او را بقلعه عادل جوز فرستاده فرمان
داد که در چاه زندان قلعه محبوس نگاهدارند سلطان احمد تا چاپون از تبریز و اداره بغداد فراغ حاصل کرده بود رسولان با تحف
و هدایا نزد قرا یوسف و بهر جانب فرستاده پیغام داد که مرا چاره اینده و با عتیار شدت گرمای بغداد در ییلاق همدان اتفاق ملاقات
خواهد افتاد و در باب پسر محبوس خود التماس کمال تلطف قرا یوسف از پیغام استنباط قصد مخالفت سلطان نموده در ایام
بهار به ییلاق الرتاق رفت و لشکر انبوه در ظل رایت او مجتمع گشتند و از آن طرف سلطان احمد با غلبه تمام به ییلاق همدان
و تابستان را در آنجا گذرانیده متوجه سلطانیه شد و درین اثنا امرا که اویس نامی در بغداد که فرزندی سلطان متوجه بود علم
مخالفت برافراشت با استماع این خبر سلطان را در سلطانیه مجال توقف محال شد عازم دار السلام شد و چون بدانجا
رسید مخالفان پراکنده شده اویس گرفتار گردید و قرا یوسف در آن زمان که لشکر بر اطراف کشیده بود سلطان احمد ب
اوسا غنیمت شمرده با لشکر گردون شکوه از بغداد به همدان آمد و از آنجا متوجه تبریز گشت و غره ربیع الاول سنه ثلث و عشر
و ثمانمایه بنفور اسب بارخانهای زر و سیم کوتل و رخش اندازه خته و بالای هر عماری مرصع برافراشته که مرغی از طلا بر سر آن نصب
داده بود ند و در کی العقد ریخته محفور و روبین آن مرغ نصب کرده و امرا و اعظام در رکاب سلطان پیاده میرفتند و بهر کام
که میرفت زر سرخ و سفید بر سر او می‌پاشیدند و اطلس و کمخاب بر زمین می‌گستر انیدند و بدین عظمت سلطان احمد داخل تبریز
شده در دولتخانه نزول فرمود و قرا یوسف بعد تسخیر آذربایجان که سکه و خطبه آنجا بنام پسر محاق موشح کرده بود با لشکر آراسته
بعزم حرب سلطان احمد روانه شده و در چهل روز از آذربایجان بحوالی تبریز رسید صباح آدینه بوده فریقین متوجه جدال گشتند و جنگی
عظیم شکر سلطان رو بانهزام آورد و سلطان احمد چون در هر که تنها ماند با جارچیان خود را بیرون کشید و در وقت فرار از کمالی باد
رسیده و بغرب دو شمشیر او را از اسب انداخته سلاح و جامهای او را گرفتند و تکدادند سلطان سوراخ باغی که
مر آب بود بجهت فرار ابری کفش دوز که سلطان را دیده بود در آن حالت بوی رسیده فریاد برکشید که ای پادشاه
این چه حالت است سلطان گفت خاموش باش و مرا فاش مکن که چون به بغداد رسیدم رسم ملک بعقوبه را بکرم
بسلیور غال بتو ارزانی دارم پیرک کفش فروش بصلاح زن خود که دست از نقد باجو بر داشت پیش قرا یوسف رفت
از آن حال اعلام داد قرا یوسف مومی را با چادر شاد و اینا سلطان را از سوراخ بیرون آورده بر برهنه با یک پیرهن
نافه کهنه بر کفل اسب سوار نموده نزد قرا یوسف آوردند قرا یوسف اول سلطان را تعظیم نموده بعد از یک غود پیشانگاه
در باب خلاف عهد و سوگند که از وی واقع شده بود طلا استشا کرده از موضع جلوس برخیز ابیده در صف نعال نشانید
قرا یوسف در امر قتل او چندان اهتمامی نمیکرد اما امرا که وجود او را باعث چندین فساد میدانستند قرا یوسف بکوشش
اختیار کرد و هم در آن جمعه به تبریزی که رادر او را سلطان تباه کرده بود در عوض خون برادر خویش سلطان احمد را بحبه هلاک نمود

دیگر آن

چون امرا ازل وا و پاشی تبریز بمغفرت جهات سلطان ورضه وقعه بوده امیر سلطان غوش سلطان را در مدرسه خواجه شیخ کجی که ساخته و مشهور
سپاه بر آن پوشیده بود نابستر روز ابل نزد سلطان بایدان حال مبیدیه ندو بعد جهارم سلطان را در جامع و شغلیه دفن کردند
و جمیع فرزندان سلطان محمد امیر غریب بتاک جست تایید فاسد شد و با اول الابصار و از پی رباعی گفته عبد القادر تاریخ قتل سلطان ظاهر
میشود رباعی عبد القادر رزد و بدو پر در مر خونریز ✿ با در سپهر نیست جای گریز ✿ آن مهر سپهر مکرمت را ناگاه ✿ تاریخ وفات
گشت قصد تبریز ✿ و بعد قتل سلطان قرا یوسف محمد شاه پسر خود را بضبط بغداد فرستاد و او بمقصد رسیده قلعه محاصره کرد سال
وشش ماه که اولاد و خیار سلطان در شب یکشنبه آتش افتیابار شکسته با تقیید شهر را بگرفت و بر تمامت عراق عرب مستولی شد ذکر لشکر کشیدن و قتل
قرا دن و خمیت خاقان سعید بجانب سیستان و فتح آن شاهزاده کان و دو داشتن میرزا خلیل سلطان در سنه احدی عشر
و ثمانمایه که خاقان سعید از اسباب علوی و جنس خان شاهزادگان میرزا بایسنغر و میرزا محمد جوکی و میرزا اسکندر میرزا عمر شیخ فراغت
یافت ناگاه خبر رسید که میرزا ابابکر از کرمان بر سیستان آمده و شاه قطب الدین والی آنجا و مرزا از محبت او میگریزد و آنجمعی بطلب
استغفار از خاقان سعید میرانشاه بنا برین آن حضرت جمادی الاول سال مذکور از هرات برآمده و بعد طی منازل بفراه رسید و شاه
سکندر و الی آنجا چون عهد و اهل سیستان متوجه گشته بود و سپاه ظفر پناه اطراف و جوانب قلعه فراه را در میان گرفته
در شبانه روز آتش رزم و پیکار مشتعل داشتند و چون اهل حصار علامات اقبال بر ناصیه لشکر نصرت مآل و امارات ادبار بر وجنات
احوال خویش مشاهده کردند عجز و بیچارگی پیشه گرفته علی شاه ناصر ابرشاه ملک را بشفیع مانتم خویش ساختند خاقان حمیده
صفات ارباب جرایم را بمراحم خسروانه اختصاص بخشیده و از عهده قلعه فراه فارغ شده رایت فتح آیت بجانب حصار
ارک برافراشت و جمعی را بر رسم رسالت نزد شاه قطب الدین فرستاده و عده و وعید پیغام داد و چون ایلچی چند از پیش
رسولان بگذشت و شاه قطب الدین با آنکه خود پیاده و کسی را هم نفرستاد آتش خشم جهان سوز فرمان داد که بنیانهای سیستان
که از عهد رستم بسته بود بشکستند و انواع مضرت و دست تجارت و تاراج برآورده و در مواضع از زراعت از آن کنده ساختند
و چون خرابی بسیار در آن مملکت ظاهر شد خاقان منصور ایالت آنولایت و ادکلنر بن شاه علی عنایت نموده و مشتی
مراجعت کرده بسلخ شعبان بهرات رسید و بین اثنا ایلچی و الکش طلای پادشاه ختا بزیب و بوس فایز گشته نوبت صاحبقرانی رسید
و احوال میرزا خلیل سلطان بر منوال است که شاهزاده بعد صاحبقران دار السلطنه سمرقند را که در آن زمان در معموری و
آبادی در ربع مسکون نظیر نداشت با خزاینی که صاحبقران در عرض سی و شش سال از اطراف بلاد و امصار و اموال
خزاین با اوراد و سلاطین ذوی الاقتدار در آنجا جمع کرده بود در تصرف خویش در آورده مدت چهار سال انجمنها و جور
بگنج و گوهر با جمعی از امرا ازل و اوباش تقسیم نموده با هوای عشاق شاه ملک نام که نفس باو داشت حرامین و سرای
صاحبقران را ابلاغ کرد و خیر سنگاری آن انسان بنداشتند بر سبیل تکلیف حواله نموده و امعنی باعث ارده یادوحشت
و علاوه حرکات نامناسب ساقی شده و صنیع و شریف از شاهزاده متنفر و مشکوک گشتند لشکر کشیدن حضرت موکب همایون
خاقان سعید بجانب ماوراء النهر و تسخیر نمودن آن و کشته شدن میرزا بیک بجانب
و ذکر میرزا خلیل سلطان خاقان سعید میرزا ابراهیم سلطان را محافظت مملکت خراسان داشته و امیر لطف الله و غیره
را لشکر سیستان فرستاده و با عساکر منصوره عازم ماوراء النهر گشت و چون این خبر میرزا خلیل سلطان رسید او نیز از بیم فتور لشکر
فراوان بحوالی کش آورد و آنجا با عدا و احسنی که در زمره مخالفان اعظم داشت خلعت نموده اسیر کرده بغداد داد

شاهزاده را بدست آورده و برنشانها مراجعت نموده باطراف و اکناف ممالک ماوراءالنهر مغز شد و تا اکثر ممالک مسخر او گشت و اسحاق خواجه
در سیزدهم ذی‌القعده سنه احدی عشر و ثمانمائه دست داده خاقان سعید بعد از اطلاع این سانحه از بادغیس لوای توجه بماوراءالنهر افراخت
و در رباط قتلق تموریه فرستادگان امیر خداداد و بلادشت رسیده از زبان او معروض داشتند که این صورت نه از روی تهورشکاری
آنحضرت واقع شد اکنون هرچه فرمان شود ممتثل آنم خاقان سعید جواب داد که آنچه در پرده غیب بود ظاهر شده ما متعاقب
ایلچی برسم بردن مصلحت خواهد بود و بتقدیم خواهد رسید باید که امیر خداداد بلا توقف متوجه تقبیل انامل شود تا مشمول عواطف
او گردد و چون موکب شاهرخی از جیحون عبور نمود و اکثر [illegible] از خداداد متوجه درگاه سلاطین پناه شدند امیر خداداد
میرزا خلیل سلطان را بند نموده و بر صوب [illegible] آواره و بطرف مغولستان گشت خاقان سعید متوجه سمرقند شده در عشرین
ذی‌الحجه آن بلده بی‌مانند رسید و تخت‌گاه صاحبقران مغفرت قرین از نزول پادشاه [illegible] پای تفوق بر چرخ برین نهاد
خاقان سعید عزم یورش مغولستان جزم کرده و [illegible] صورت برافراشتند امیرشاه ملک و غیره امرا [illegible]
روانه فرمود در این اثنا صورت [illegible] نمود که در آینه خیال اعدای [illegible] منتقش شود کیفیت واقعه آنکه امیر خداداد از اینجا به
پادشاه مغولستان برده و او برادر خود شمع جهان را بمعاونت او فرستاد شمع جهان بعد تلاقی با امیر خداداد [illegible]
ادراکه به اولاد کرام صاحبقران عمل آورده بود بخاطر آورده و سر [illegible] او را از بدن جدا کرد و امیرشاه ملک فرستاد
و چون ممالک ماوراءالنهر در تحت تصرف شاهرخی قرار گرفت پرتو التفات بر احوال میرزا ابرک احمد بن شاهزاده عمر
بهادر که در آن مدت طریق جانسپاری مسلوک داشته بود انداخته زمام ایالت او [illegible] کفایت او گذاشت
و امیر شیخ نورالدین که ملازم رکاب بود [illegible] اینکه متولیان بولایت درآمده [illegible] واقع شود [illegible] مقرر
روانه حکومت خود گشت و میرزا خلیل سلطان بوساطت امرا عهد و میثاق که از خاقان سعید [illegible] بملازمت
آنحضرت رسیده [illegible] مجلس انس [illegible] اما امیر شیخ نورالدین خلاف وعده نموده و بعد [illegible]
تنگ جسته بملازمت نیامد خاقان منصور ایالت مملکت ماوراءالنهر و ترکستان را بمیرزا الغ بیک ارزانی داشته [illegible]
معاودت برافراخت و ولایت شادمان به میرزا امیر محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان برسم سیورغال ارزانی داشت
و چون موکب همایون از جیحون عبور نمود مملکت کابل و قندهار و غزنین به میرزا قیدو فرزند میرزا پیر محمد جهانگیر عنایت
فرمود و حکومت بلخ و طخارستان تا حد کابل و بدخشان بفرزند عالیشان میرزا ابراهیم سلطان حواله داشت چون
مهمات آن ولایت بحسب ارادت سرانجام یافت خاقان سعید بدارالسلطنه هرات نهضت فرموده شانزدهم شعبان [illegible]
مقدم شریف آن بلده را زیب و زینت داد ذکر [illegible] خاقان سعید [illegible]
مخالفت شیخ نورالدین و توجه آنحضرت به سمرقند [illegible] یکی از آنجمله آن بود که
سید علی بن امیر سید کمال الدین بن سید قوام الدین که حاکم آمل و ساری بود و برادر و خویش سید مرتضی [illegible] نزد خاقان
سعید آمده و آنحضرت جمعی را همراه او نموده [illegible] فرستاد که بصلح یا بجنگ او را در ملک آمل و ساری مستقل گرداند و
اینها بموجب فرموده او را آورده بمقصد رسیدند و چون سید مرتضی نصایح [illegible] استماع نکرد امیر سید علی بطریق شبخون
متوجه ساری شده و سید مرتضی را بیرون کرده بار دیگر بر آن دیار مستولی شد [illegible]
[illegible] خاقانی [illegible] یافت و از طرف خوارزم و جانب دشت قبچاق ایلچیان رسیده مراسم تهنیت [illegible]

که تجدیدی در ولایت ماوراءالنهر و ترکستان واقع شده بود بمقدم رسانیدند و آنحضرت همه را مشمول العطاف و رأفت و معدلت
الطاف و اعطا داد و امیر [illegible] فولاد و خان حاکم دشت قبچاق فرستاده [illegible] از خانزادان چنگیزی را [illegible] میرزا الغ بیک
درخواست نموده و دیگر آنکه طایفه از ترکمان که [illegible] فرار نموده بودند [illegible] بموجب فرمان
در یورتهای قدیم خویش ساکن گشتند و حکام سیستان که [illegible] خویش بیرون کرده بودند از کردار خود نادم و پشیمان شده
و متوسط شیخ زین الدین ابوبکر خوافی با تیغ و کفن [illegible] آمده و بعواطف بیکران اختصاص یافته و رعیت
انصراف یافتند و دیگر از وقایع آنکه ولایت مرو که از زمان چنگیزخان تا آن وقت خراب مطلق بود بموجب امر تجدید تعمیر یافته و اندک
زمانی بکمال آبادانی و معموری رسید و [illegible] امیر شیخ نورالدین به تسویلات شیطانی با جمعی از منسوبان [illegible] روی بسمرقند آورد
چون کیفیت این قضیه بسمع علیه رسید موکب همایون چهاردهم رمضان سنه ثلث عشر و ثمانمائه بجانب ماوراءالنهر نهضت فرمود و [illegible]
مرکز اعلام ظفرانجام گشت و در آن محل اخبار سمرقند بعرض رسید که میرزا الغ بیک از نهضت امیر نورالدین در [illegible] رحل اقامت
انداخت و شیخ نورالدین [illegible] از موافقت سمرقندیان [illegible] امیر خداداد حسینی [illegible] گشته [illegible] و میرزا
محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان را که در حصار [illegible] بود [illegible] و افسون [illegible] آورده و متوجه سمرقند گشت [illegible] سمرقندیان در
او بکشایند و چون بمقصد رسید چهره مقصود [illegible] و در کنار باغ دلگشا و کان گل نزول کشید و روز جمعه نهم
صفر که موکب منصور از آب عبور نمود امیر شیخ نورالدین استقبال کرده بعد تلاقی فریقین نایره حرب اشتعال یافت بهادران لشکر
فیروزی اثر یکبار رو بدشمن آورده بضرب تیغ آتش بار [illegible] جمعیت ایشان را بباد داده و شیخ نورالدین عنان [illegible] برتافته
راه فرار در پیش گرفت و این فتح مبین روز دوشنبه نهم ربیع الاول از مکمن غیب بجانب ظهور جلوه‌گر آمد و یازدهم شهر مذکور
سمرقند از فر مقدم خاقان سعید مانند بهشت برین گشت آنحضرت امیرشاه ملک را با لشکر [illegible] بجانب [illegible] بجهت قلع و قمع
اتباع شیخ نورالدین روانه فرموده و چون مهمات مملکت ماوراءالنهر [illegible] رونق گرفت آنحضرت عنان عزیمت بجانب خراسان
تافت و بعد [illegible] بدارالسلطنه هرات ایلچیان از دشت قبچاق و ولایت اورنگ و مملکت دربند و شیروان و از جانب
[illegible] و ولایت ساری و قلعه فیروزکوه و دیگر ممالک متعاقب یکدیگر رسیده بوسیله امرا بملازمت فایز شدند و بنای
مدرسه خانقاه که بموجب فرمان در مقابل قلعه اختیارالدین طرح انداخته بودند در سنه ثلث عشر و ثمانمائه باتمام رسید بعبارت
تاریخ سعید فرمان شد ذکر آمدن میرزا [illegible] میرزا [illegible] رستم بن عمر شیخ از جانب عراق و آمدن
امیر شیخ نورالدین نوبت ثانی [illegible] حضرت خاقانی [illegible]
میرزا خلیل سلطان و در آوان ییلاق بادغیس شاهزادگان مرقومة العنوان بعد تسلط میرزا اسکندر بر ممالک فارس و عراق
بعزیمت ادراک ملازمت پادشاه با استحقاق از آنجا حرکت نموده بموکب همایون پیوستند و در بین اثنا خبر [illegible] میرزا
الغ بیک از سمرقند رسید که محمد خان حاکم مغولستان با لشکر فراوان بتحریک شیخ نورالدین متوجه ماوراءالنهر است خاقان سعید
باحضار لشکر فرمان داده سلخ ربیع الآخر پای سعادت در رکاب آورد و بعد قطع منازل چون بکنار آب مرغاب رسید منهیان خبر
رسانیدند که مغولان بملاحظه آوازه خاقانی ترک رفاقت نورالدین نموده بولایت خود مراجعت کردند خاقان سعید قصد
معاودت داشت اما از سبب [illegible] امیرشاه ملک مدارالمهام ممالک ماوراءالنهر که از قبل آنحضرت بود و با میرزا الغ بیک عازم
سمرقند گردید تا آن مملکت را [illegible] رونق و طراوتی دهد بعد قطع منازل بشهر سمرقند درآمده و در مرغزار کان گل نزول فرموده

مانند یوسف خلیل و امیر حسین صوفی و امیر سید علی و غیرهم با یکدیگر مشورت نمودند که [illegible] بنده و بنده زاده صاحبقرانیم و [illegible]
تخصیص مانند چنین اقبالی که فرمان فرمای اکثر ربع مسکون است و [illegible] بنده و بنده زاده [illegible] اقوال و احوال میرزا اسکندر
اعتمادی نیست عزم ملازمت خاقان سعید نموده بموکب عالی پیوستند و چون موکب همایون نزدیک باصفهان رسید طایفه دیگر
از امرا و میرزا اسکندر [illegible] بخت بلند رو باردوی اعلی آورده معروض داشتند که خلیل و خانه ما در بیرون دروازه
اصفهان است اگر از راه عنایت حکم شود که جمعی از بهادران ایشان را خلاص کرده بیارند از کرم خاقانی دور نخواهد بود آنحضرت میرزا
بایقرا برادر میرزا اسکندر و جمعی دیگر از امرا را بآن مهم نامزد فرمود سپاه منصور چون بمقصد رسیدند با سپاه میرزا اسکندر جنگی
صعب نموده چون اصفهانیان [illegible] سایبان [illegible] آن گروه باردوی همایون رسانیدند میرزا اسکندر [illegible]
حال از استقلال لشکر خود در امر صلح و جنگ متردد شده و آخرالامر قرار بر محاربه داده با لشکری [illegible] از قطرات امطار از
شهر بیرون آمده و بعد کشش و کوشش علامات عجز و انکسار بر وجنات روزگار اعوان و انصار خویش ملاحظه نموده [illegible]
جان تنگ بابیرون برده خود را به اصفهان انداخت لشکریان نصرت شعار بفرمان خاقان ذوی الاقتدار اطراف
حصار را مرکزوار در میان گرفتند و چون خبر استیلا و غلبه سپاه فیروزی اثر [illegible] بسمع اهالی شیراز رسید بحکم آنکه علاج واقعه
پیش از وقوع باید کرد پسر میرزا اسکندر را و اولاد امیر عبدالصمد و شیخ [illegible] گرفته بند نموده سکه و خطبه بنام و لقب همایون
[illegible] ساختند و پیشکشهای سزاوار بدرگاه ارسال داشته اظهار اطاعت و انقیاد نمودند و با آنکه با اصفهانیان هر روز
جنگی تازه و سنگی [illegible] می‌انداختند امیر سید دست از [illegible] برداشته [illegible] از دروازه بیرون آمده [illegible]
[illegible] و شفقت میرزا اسکندر در زیادتی بود و مدت محاصره مدید کشید خاقان سعید همگی همت بر تسخیر شهر مصروف
داشته در بامداد ثانی جمادی الاول سپاه فیروزی اثر بموجب فرمان هیئت اجتماعی از روی جلادت به تسخیر
اصفهان آورده و از یمین و یسار روی حرکت آوردند [illegible]
عاقبت نسیم فتح و ظفر اعلام شاهرخی وزیده رایت دولت مخالفان [illegible] و منکسر گشت سپاه منصور [illegible]
به بالای دیوار برآمدند و بهادران روشن ضمیر بر سرهای دیوار [illegible] انتظار طلوع آفتاب می‌بردند
و در آن شب میر عبدالصمد [illegible] بموکب همایون پیوست از وقوع [illegible] عنان تمالک و تماسک از دست میرزا اسکندر
بیرون رفته روباه‌وار گریزان و طایفه که متعاقب او رفته بودند او را گرفته بمجلس همایون آوردند مراسم خسروانه ملاحظه
صله رحم نموده او را به برادرش میرزا رستم سپرد که بشفقت اخوت مرعی دارد و میرزا رستم برخلاف [illegible]
چشم جهان‌بین برادر را [illegible] رسانید و مدت سلطنت آن شاهزاده بانجام رسید و بعد فتح چنین که از فتوحات
سلاطین کامکار تواند بود خاقان سعید لشکریان را از غارت منع کرده و [illegible] اهل اصفهان بخشیده و [illegible]
[illegible] بارباب استحقاق رسانید و [illegible] اصفهان را [illegible] روانه فرموده میرزا رستم را بایالت اصفهان
نامزد کرد [illegible] رعایا و برایا سلوک و معاش پسندیده اختیار نموده تا در قید حیات بود حکومت اصفهان تعلق
بدو داشت و همچنین آنحضرت نظر عنایت بر حال میرزا بایقرا انداخته حکومت همدان بوی ارزانی داشت و میرزا [illegible] بن
میرزا ایرانشاه حکومت ولایت ری و [illegible] ایالت دیار قم مفوض داشته حاصلات آن ممالک را بر اخراجات
شاهزادگان مذکور گذاشت و بعد فراغ از تنسیق مهمات عراق عنان عزیمت بجانب ولایت فارس تافت و ساکنان

آن دیار را که [illegible] بخدمات لایق توسل بدرگاه جسته بودند مشمول عواطف ساخته میرزا ابراهیم سلطان را بضبط حکومت فارس
و توابع آن تعیین فرمود و اعیان ولایت چون مخایل فراست و دولت و اقبال در ناصیه شاهزاده ملاحظه کردند بارگاه سپهر
احتشام او مرجع خاص و عام گشت و صیت معدلت و اخلاق او از [illegible] کیوان درگذشت خاقان سعید [illegible]
ممالک عراق و فارس جمع نموده عنان دولت بصوب خراسان انعطاف داد و از فارس بیزد آمده و از آنجا راه بیابان
روان شده بیست و دوم رجب بدارالسلطنه هرات نزول فرمود ذکر بعضی قضایای ماوراءالنهر و ترکستان و آمدن میرزا الغ بیک
بخراسان و قضیه میرزا ابرک و آمدن ایلچیان قرایوسف [illegible]
ترکمان و سبب قتل [illegible] میرزا الغ بیک بسبب [illegible] حکمی که میرزا ابرک بن میرزا عمر شیخ [illegible]
او کرده بود [illegible] عزیمت نمود و میرزا ابرک از استماع توجه شاهزاده [illegible] مسالک [illegible]
جهت شاهزاده قلعه [illegible] ساخته [illegible] جمعی از امرای میرزا الغ بیک را که در آنجا غافل بودند [illegible]
چون خبر معاودت خاقان سعید بمیرزا الغ بیک رسید از سمرقند عازم خراسان شده بعد قطع منازل در دارالسلطنه [illegible]
دریافت نمود و در بین [illegible] مهام ایالت طوس و مشهد و ابیورد و [illegible] و استرآباد در کف کفایت
میرزا بایسنغر حواله شد و فرمان نافذ گشت که قلعه اختیارالدین را که صاحبقران ویران کرده بود به تجدید عمارت کنند [illegible]
میرزا ابرک از حرکات سابق [illegible] بود و [illegible] نزد محمد خان داشت خاقان سعید [illegible]
استمالت خاطر او نامه متضمن الطاف و اشفاق و عفو جرایم سابق [illegible] مشمول عنایت [illegible]
قلمی نموده ارسال داشت و در خلال این احوال ایلچی قرایوسف بملازمت رسیده و از زبان [illegible]
سعید قلعه سلطانیه را بانجانب ارزانی دارند آنچه در طایف اخلاص و دولتخواهی باشد بتقدیم رساند آنحضرت در جواب
فرمود که علامت راستی سخن قرایوسف آنست که اگر از پسران خود یکی را [illegible] فرستد تا سلطانیه [illegible]
بوی ارزانی داریم مقارن اینحال خبر رسید که میرزا [illegible] که بحکومت مملکت ری مامور بود بعارضه [illegible] درگذشت
خاقان سعید از این حادثه [illegible] شده میرزا [illegible] را بجانب او فرستاد و چون خبر توجه قرایوسف بجانب سلطانیه مسموع پادشاه
جهان گشت امیر ابراهیم را بایالت قشون آراسته بجانب ری رخصت نمود که اگر قرایوسف متعرض ممالک محروسه شود بمقابله
او درآمده مانع شوند و چون بعد کشته شدن سلطان احمد جلایر استبداد و استقلال قرایوسف بحد کمال رسید [illegible]
ورزید در [illegible] فرمان ممتاز گردید و قضیه امیر شیخ ابراهیم برین صورت است که در آن زمان که سلطان احمد متوجه تبریز شد
شیخ بنابر ناموس دوستی [illegible] پسر خود کیومرث را جهت بخدمت سلطان فرستاد از قضا کیومرث که غافل از کید اعدا
بود [illegible] ناگاه باو رسیده [illegible] دستگیر نموده نزد قرایوسف بردند شیخ ابراهیم برین قضیه مطلع شده و رسولی
نزد قرایوسف فرستاده بشرط اطلاق کیومرث مبلغی خطیر را متقبل گردید قرایوسف [illegible] زبان عتاب گشاده و بعد
از آن امیرزاده را [illegible] روانه شروان نموده پیغام داد که مقتضای قرب جوار شیروان با تبریز لازم آنست
که امرا با حاکم تبریز در مقام موافقت باشند نه با والی بغداد [illegible] باید که شیخ ابراهیم از مخالفت ما تحرز [illegible]
[illegible] باشند و چون چندی برین قضیه گذشت قرایوسف باعتبار [illegible] میرزا اسکندر بولایت آذربایجان که تعلق
باو میداشت از تبریز بعزم رزم برآمد و از حوالی همدان بسبب [illegible] چون سایه وصول [illegible]

بعد چندی دو نوکران امیرشاه ملک بر شیخ نور الدین رسانیدند تفصیل واقعه آنکه چون امیرشاه ملک جهت دفع شیخ نور عزم ترکستان
کرده خواست که بر آب سیحون پل بندد شیخ نور آگاه شده اضطراب آغاز کرد و جانب مصالحه گروید امیرشاه ملک جواب او که اگر بگناهان
سابق اعتراف نمایی و باقدام عذرخواهی در پیش آیی با تو صلح بکنم و الا جنگ شیخ نور گفت که امیرشاه ملک باد و نفر باید در میان
بر باد و نوکر خویش از قلعه بیرون آمده و می آید و شد رسول این قضیه را مقطع برسانم امیرشاه ملک بطریق مقرر در قلعه رفت
و امیر نور بیرون برآمده یکدیگر را در آغوش گرفتند و هر چند امیرشاه ملک شفوق ترتیب صلح گرایی نباد او داده از مخالفت
تجدید نمود و تنقیل حقوق جرایم او نزد خاقان سعید کرده جنون سفر امیرشاه ملک عنان برتافته و بر قدراق نامی را در کوچی پیاده
نموده باد گفت که تو خود را بشیخ نور رسانیده بر کوه دانی از اسب بینداز که رعایت و اعانت تو در عهده ما خواهد بود [illegible]
قبول نموده روانه شد و چون نزدیک شیخ نور رسید چند نوبت [illegible] شیخ نور او را استواره و در آغوش گرفت و قدراق [illegible]
بقوت تمام او را از اسب بر زمین کشید و بر سینه او نشست که دو نوکر شیخ نور بجست و دفع او نمود [illegible] بر قدراق شیخ نور
را [illegible] غضب شمشیر [illegible] دفع نمود و در این اثنا امیرشاه ملک بعد او رسیده و بر قدراق مستظهر شده کار
شیخ نور ساخت و سر او را بر خاک مذلت انداخت امیرشاه ملک ایلچی فرستاد و کیفیت واقعه را معروض داشت و چون
مجموع ممالک ماوراء النهر و ترکستان از وجود طغات و عصات پاک شد خاقان سعید بتوجه مراجعت علم دولت برافراخت
و شاهزاده [illegible] که میرزا الغ بیگ با امیرشاه ملک داشت فرمان واجب الاذعان نافذ شد که [illegible] عازم خراسان شود
و خاقان سعید طی منازل نموده در دار السلطنه هرات نزول فرمود و در این سال [illegible] میرزا خلیل سلطان [illegible]
تفصیل واقعه آنکه خاقان سعید قبل از توجه ماوراء النهر بعد از ترتیب [illegible] خلیل سلطان [illegible] هزار سوار همراه او کرده
فرمان داده بود که شاهزاده بولایت عراق عجم و آذربایجان برود و در آن حدود ممالکی که تعلق [illegible]
داشت هر جا که بکر و بروی مسلم باشد [illegible] خلیل رو بعراق آورده و چند روز در ری نشسته [illegible] میرزا رستم [illegible]
رفت و از آنجا بری باز آمد [illegible] چند روز [illegible] گرفت و [illegible]
شاهزاده خلیل [illegible] شده بود که [illegible] و از [illegible] و [illegible] ذکر
توجه خاقان سعید بجانب مشهد مقدس منوره و رفتن [illegible] و [illegible] ایلچیان [illegible]
[illegible] و فرمودن آنحضرت بعراق [illegible] در اوان موسم بهار بقصد زیارت مشهد مقدس که ایام عید الضحی
بر [illegible] بود و ارباب [illegible] زیارت آن روضه منوره را [illegible] خاقان سعید [illegible] ذیقعده از دار السلطنه
برآمده و بعد طی منازل بمقصد رسیده و [illegible] زیارت [illegible] رسانیده [illegible] ارباب احتیاج و سادات علما
نموده در [illegible] امیر سید [illegible] الدین حاکم [illegible] حسن [illegible] حاکم فیروزکوه [illegible] رسیده [illegible]
و [illegible] رخصت [illegible] و آنحضرت [illegible] روان شده
[illegible] دار السلطنه نزول نمود و در این اثنا ایلچیان [illegible] خان [illegible] رسید [illegible]
پادشاه [illegible] مشتمل بر سلام و تحیت و سفارش میرزا خلیل سلطان [illegible]
و سفارت آن ملک [illegible] حاکم [illegible] بود [illegible]
سعید [illegible] رجعت [illegible] گشت و چون مهمات ایلچیان [illegible] انجام یافت رخصت معاودت

بافته

بافته شیخ محمد [illegible] برسم رسالت با ایشان روان شد و احوال شاهان بدخشان آنکه شاه بهاء الدین والی آنجا بود اظهار اطاعت
و انقیاد و اعلام مخالفت برافراشت و چون کیفیت حال معروض آنحضرت شد جمعی از امرا را با فرزند [illegible] گرد تا [illegible]
میرزا ابراهیم سلطان [illegible] اوراخته متوجه بدخشان شوند امرا مذکوره به بلخ رسیده و باتفاق شاهزاده [illegible]
[illegible] و [illegible] شاه بهاء الدین [illegible] سیف و سنان [illegible] شاهزاده حکومت آن ولایت [illegible] محمود
برادر شاه بهاء الدین [illegible] مراجعت نمود و در این سال امرا [illegible] بموجب یرلیغ [illegible]
که [illegible] اختیار آن مملکت بود [illegible] ممالک محروسه انضمام یافته [illegible] حکومت آنجا [illegible]
ملک تعلق داشت و در سنه ثمان عشر و ثمانمائه خاقان سعید میرزا [illegible] سلطان [illegible] مصاحبت [illegible]
در این اثنا خبر استیلای قرا یوسف [illegible] سمع اشرف رسیده [illegible] عراق و آذربایجان با لشکری [illegible]
[illegible] و چون موکب همایون [illegible] رسید مکتوبی [illegible] میرزا اسکندر نوشته ارسال داشت مضمون آنکه جناب فرزندی [illegible]
[illegible] سلام [illegible] معلوم فرماید که بحمد الله ممالک خوارزم و خراسان و زابل و کابل تا سند و سیستان و ماوراء النهر و
ترکستان و مازندران و طبرستان در تصرف بندگان ماست [illegible] این جرأت نمود که قرا یوسف نموده [illegible]
[illegible] و عقلا و نقلا [illegible] بنابر این [illegible] دفع [illegible] دشمن قوت گیرد
باید که [illegible] با لشکر متوجه [illegible] در حدود [illegible] دشمن [illegible] بر سبیل [illegible]
بدان [illegible] آنحضرت پا در رکاب آورده بعد طی منازل بکلیکا و مازندران [illegible] امیرزاده [illegible]
[illegible] و امیر سید علی [illegible] و سایر حکام [illegible] عالم پناه مجتمع گشتند و [illegible] معلوم شد چون
مکتوب خاقان سعید بمیرزا اسکندر رسید [illegible] آنحضرت قصد ولایت فارس و عراق فرموده [illegible] در [illegible]
[illegible] اسم و لقب خاقان سعید از خطبه و سکه بیفکند [illegible]
[illegible] که همه لشکر [illegible] ارسال داشت مضمون آنکه [illegible]
[illegible] که در تصرف [illegible] بوده [illegible] زمان که جناب [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] و اکنون با لشکران [illegible] مازندران [illegible]
سوار [illegible] مجتمع کرده [illegible] در مقام موافقت [illegible] مملکت [illegible]
زابل و کابل و بعضی از خراسان [illegible] چون این قضیه معروض آنحضرت گشت خواست که
[illegible] فرماید [illegible] معارضه [illegible] دفع [illegible]
[illegible] دوست و دشمن [illegible] خاقان سعید [illegible]
روانه دار السلطنه هرات نموده عازم سفر عراق گشت ذکر توجه [illegible] بجانب عراق و [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible] چون خورشید عالم افروز [illegible]
خاقان سعید از مازندران بجانب [illegible] روان شده موکب همایون در [illegible] نزول فرمود [illegible]
سلطانیه آمده [illegible] اطاعت و انقیاد نمود آنحضرت [illegible] اطلاع حاصل شد [illegible]
[illegible] و چون رایت فتح آیت از ری گذشته [illegible] رسید جمعی از امرا [illegible] میرزا اسکندر که در آن اطراف بودند

سنیه کرشیخ ابراهیم [illegible] باقرا یوسف [illegible] داشت بقتل آورده و [illegible] از ولایت شیروان
جمع کرده و اعانت از والی گرجستان نموده عزم جنگ [illegible] قرا یوسف [illegible] فتوحات [illegible]
[illegible] بعد محاربه [illegible] لشکر شیروانیان [illegible] ملک گرجستان [illegible]
ابراهیم با پسران و ارکان [illegible] قرا یوسف بقتل [illegible] گرجیان فرمان
داده [illegible] بقتل رسانیدند و امیر شیخ ابراهیم را با اولاد و اعیان [illegible]
[illegible] تبریز [illegible] والی شیروان [illegible] قرا یوسف مردی صاحب کرم و مروت بود [illegible] مجلس قرا یوسف
راهی داشت [illegible] امیر شیخ ابراهیم [illegible] شد که [illegible]
و در [illegible] و چون [illegible] قرا یوسف [illegible] فتوحات
جلی که داشت [illegible] شیخ ابراهیم [illegible] روزی [illegible] حکومت امیر شیخ
ابراهیم [illegible] فرمان [illegible] مضمون آنکه حکومت ولایت شیروان [illegible] باب الابواب
بدستور سابق برامیر شیخ ابراهیم [illegible] امیر شیخ ابراهیم در آن زمستان
انیس و جلیس قرا یوسف بود و چون فصل بهار رسید بجانب ولایت خود بازگشت [illegible] میرزا اسعد و قاضی
میرزا محمد سلطان که خاقان سعید [illegible] ترتیب کرده [illegible] صاحبقران
خاقانی بود [illegible] لشکر قرا یوسف [illegible]
[illegible] قرا یوسف [illegible] قرا یوسف [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] قرا یوسف [illegible]
[illegible] قرا یوسف [illegible] خدمت [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا اسعد [illegible] خاقان سعید [illegible]
[illegible] میرزا اسکندر [illegible] چون میرزا اسکندر [illegible] خاقان سعید [illegible] میرزا بایقرا
[illegible] میرزا اسعد [illegible] میرزا اسکندر [illegible] میرزا بایقرا [illegible]
[illegible] میرزا رستم [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible] میرزا بایقرا [illegible]
[illegible] میرزا ابراهیم سلطان [illegible] میرزا ابراهیم سلطان [illegible]
[illegible] میرزا بایقرا [illegible] شیراز [illegible]
بایقرا در اصفهان به میرزا رستم رسید میرزا اسکندر [illegible] ذکر توجه خاقان سعید [illegible]
[illegible] و [illegible] عراق عجم [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] خراسان چون خبر مخالفت میرزا بایقرا [illegible] خاقان سعید رسید جمعی از امرا [illegible]
نموده [illegible] عازم [illegible] میرزا بایقرا [illegible] در [illegible]

افتاده

افتاده و بهاره و اموال شیراز از [illegible] سعادت بعد طی منازل در اول چون خبر همایون فال [illegible] شیراز [illegible]
میرزا بایقرا از وصول رایت نصرت شعار خبردار شده و [illegible] میرزا [illegible] میرزا بایسنغر [illegible]
تا شاهزاده [illegible] میرزا بایسنغر [illegible] فرزند سعادت مند و حضرت خاقانی [illegible]
میرزا بایقرا [illegible] آنحضرت [illegible] دست [illegible]
جهان سوز [illegible] و چون میرزا بایقرا [illegible] خاقان [illegible]
بجانب [illegible] میرزا [illegible] موکب همایون شیراز [illegible] در بستان [illegible]
[illegible] و چون ولایت عراق
عجم [illegible] خاقان سعید [illegible] امیر [illegible] الدین الیاس [illegible]
شیخ علی [illegible] حدود و گیلان در
[illegible] سلطان شیخ ابو الاسحاق عازم
کازرون شده [illegible] شیراز [illegible]
آن ولایت [illegible] میرزا ابراهیم سلطان [illegible] سلیمان [illegible]
[illegible] کرمان [illegible] عراق [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] حاکم کرمان [illegible] خاقان سعید [illegible]
[illegible] خاقان سعید [illegible] شیراز [illegible] شاه شجاع کرمانی [illegible]
و سلطان اویس [illegible]
[illegible] خاقان سعید [illegible] کرمان [illegible] خاقان [illegible]
[illegible] کرمان [illegible] عازم خراسان [illegible] سلطان اویس [illegible]
[illegible] خاقان سعید [illegible] کرمان [illegible]
[illegible] دار السلطنه هرات
[illegible] ذکر [illegible]
[illegible] فرمان خاقان چون میرزا ایرک [illegible] میرزا عمر شیخ [illegible] مخالفت با میرزا
الغ بیگ نموده [illegible] خاقان سعید [illegible]
بعد رسیدن آن نامه [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] این [illegible] میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] میرزا ایرک [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] شیخ شمس الدین محمد [illegible] سلطان اویس [illegible] میرزا [illegible]

اوطابر نمودند استماع اینمقال آتش خشم حیاتش سوزد اشتعال یافته جمعی از امرا باتفاق شاه قطب الدین والی سیستان و شاه اسکندر حاکم فراه که مجموع چهل هزار سوار بیشتر بودند بتادیب و تنبیه سلطان اویس بموجب فرمان عازم کرمان گشتند و سلطان اویس برخود و استکبار امرا زموده تاب محاربه را باستحکام برج و باره حصار و داشته رایت جدال برافراخت و از جانبین بایره قتال افروخته گشته مدت هفتاد روز محاصره امتداد یافت آخر سلطان اویس بجنگ آمده شیخ حسن برکی که خویش بارزه خاقان سعید فرستاده والتماس نمود که اگر آنحضرت عفو مساعات نموده بانعام علی غفو جمیل و علا امید گرده خلعت امان بهمراه این کمینه ارسال فرمایند بمیراث اصل با بیشود و چون آنحضرت قسم یاد فرمود سلطان اویس ابلاد در نیمه شوال متوجه کوه و مال شده بحضرت خاقان سعید متسمه گشت آنحضرت سلطان اویس را بجرمان رانده بعنایات و احسان و امان جا داده و درین سال که سنه تسع عشر و ثمانمایه باشد ولایت کرمان بکونه تعرف بندگان آنجا درآمد و ملکان اطراف شاهزاده به بدخشان جرمن جهت اسکر سپاه بهاء الدین بیکی شاه سنه تسع عشر و ثمانمایه از جانب بدخشان بهرات آمده ازیراوران و اقارب بملک الطاب مقبود بدو اضلال بدخشان و بیح منیع آن مملکت بعرض رسانیده بنابر علیه خاقان سعید شاهزاده ابراهیم سلطان را و سالت کوهستان دقت العین مراتب سپرده خوش بشادی با فوجی از لشکریان روانه آنصوب کرده ابنده و مملکت بدخشان را ازوط امان آنجا بهرتا بان در بدخشان شده و در روم کجا از حوادث روزگار محروس و مصون ماند و بعد رفتن شاهزاده باندک زمانی در سنه عشرین و ثمانمایه کوکب میرزا علاء الدوله از توفیق ولادت طالع شد ذکر توجه رایات آنحضرت بجانب کابل و جاریم خبر وقتدار و توجه امرای عالیشان ابجانب جانب کرمان

در سنه عشرین و ثمانمایه خاقان سعید باستماع خبر مخالفت اسب بسنقل ضعا تاری ولد ملک محمد با میلکه کمر لخان ان خالی بیکه حاکم تاحیه بوده بعزم قشلاق اندبار روانه شدند و میرزا قیدو که در ارسال جنود با اطوار بنده و سیستان توقف کرده بود و خاص عربی آنحضرت فرداد و فرستاده اعلام داد که میرزا با امرا ابیار ویر وستو و چون لشکر فیروزی با بت ان بدر بیرن بالان رسید فرستاده میرزا تیبوده میرزا با امرا رسانیدند خاقان سعید با امرا اسمرقند فرستاده میرزا قیدو پیغام داد که باعجت درفع برازره و او خان متوجه اطراف شده ایم باید که کمان بدرود بعد قطع سافت چهار روز هم شعبان کنار رود رخانه پیرمن که جهت قشلاق مقرر شده بود معسکر پادشاه مقرر گشت و از آن محل خاقان سعید ملا صدرالدین صدر را برای اتمام حجت و ابلاغ نصیحت بجانب برازره روان نمود و بعد اجتماع عساکر از اطراف موکب نصرت شعار در حرکت آمده ابیت و دوم شعبان عاجز نبداری مرکز اعلام فیروزی آثار گشت کلانتران برازره و اعیان غزنین میرکاه عالم جاه آمدند و میرزا قیدو هم ما یحکود راه داده از کابل فرار نمود خاقان سعید امیر ابراهیم را روانه آنصوب نمود که اگر میرزا قیدو پیش آید صلح کند عزیمت را با او که داشته مراجعت کند و الا بضبط آن مملکت مشغول شود و بعد فراغ ابنکار خاقان از آن محل بقصد اوق کرد و کنار پیرمن که داشته بود معاودت فرمود و امر وزارت بر خواجه غیاث الدین پیر احمد خافی مفوض داشت و قریب سی سال تا آخر زمان خاقان سعید صاحب و کمال استقلال و در عنایت تدبیر امور وزارت مشغول بود و درین اثنا میرزا علی بن میرزا رستم از جانب اصفهان آمده به تنبیهی گرز آنیده و ضیع اقدس رسید که میرزا قیدو بکابل رسیده عازم اردوی همایون است و برادر و اوای مال بعهده و تعلل بنماید خاقان سعید جمعی را بمهمه ابنا فرستاده کروهی را مامور نمود که میرزا قیدو را اصل جوشی بیاورند و اکر نیاید اورا بسته و ضبط رانده و ساخته عازم اردو شوند و حکومت ولایت کرم سیر را بر عبد الصمد ارزانی داشته رایت معاودت برافراخت و بعد قطع منازل و مسالک دوم محرم دارالسلطنة هرات نزول فرموده در اوایل ربیع الاول خبر رسید که میرزا اسعد قهاس که بحوجی ملک قم مکلف داشته تردد قرا یوسف رفته بود و در ریعان جوانی ازین جهان فانی انتقال نموده و مقارن آن میرزا قیدو بملازمت رسیده بعنایات بیکران مخصوص گردید

بجهت

چون چندی ازدو وصول خاقان سعید بهرات گذشت خبر رسید که شاهان بدخشان علم عصیان و طغیان افراشته آنحضرت شیخ لقمان برلاس را با امرای قندز و بغلان و شاهزاده میرزا سیورغتمش روانه بدخشان ساخت تا مهم آن جماعت را بالقیض رسانید و چون لشکریان موضع کشم رسیده شاه بهاءالدین سیلاب بلا را بخود محیط یافته و از کرده خویش پشیمان شده جناب سیادت شعار خواجه تاج الدین حسن عطار را شفیع ساخت خواجه با امرا ملاقات کرده حدیث مصالحه در میان آورد و امرا صورت شفاعت خواجه را معروض داشت نمودند آنحضرت قبول شفاعت کرده از جرایم ایشان درگذشت و چون ایلچیان خبر رسانیدن مال مقرری بحواله نامزد شده بود ذکر واقعه قتل میرزا قیدو بن میرزا پیر محمد جهانگیر و نهضت خاقان سعید بمشهد مقدس بجهت اصلاح کرده ومسیر

چون میرزا پیر محمد جهانگیر بر شیخ عمر بر علی تار کشته شد خاقان سعید حکومت بلخ با پسر ارش میرزا قیدو ارزانی داشته بود و استقلال او بمرتبه رسیده بود که بعض منجرخان والی هندوستان پیغام فرستاد که اگر دوام دولت خود میخواهی از جلد و ملتان تا قنوج خطبه و سکه بنام من کردان و با اینهمه حقوق تربیت خاقانی در حین توجه آنحضرت بدفع فتنه اوعانه بخسو ملات شیطانی فرار نمود و در وطن بیان خویش بملازمت رسیده و محفوظ نقوض عنایت گشت و بعد ازین با مواتی جمعی از مفسدان از هرات منقدر کردیت خاقان سعید استماع میرزا بایسنغر را بتعاقب او روانه فرمود و میرزا قیدو جنگ کنان میرفت تا قصه او بهر رسید مقارن آن رایات فتح آیت میرزا بایسنغر سایه وصول در آن موضع انداخته میرزا قید و منجر شده و از اسب فرود آمده دست بیعت داد و شاهزاده بمعاودت نموده میرزا قیدو را بحضور انور رسانید خاقان سعید فرمان داد تا اورا در قلعه اختیارالدین محبوس کردند و اولاد کار شاهزاده ها را ایمه تعلق میداشت از کابل و غزنین و قندهار و غیر ذلک بر سم سیورغال بمیرزا سیورغتمش ارزانی فرموده و بعد فراغ ازین قضیه خاقان سعید از حسن عقیدت عازم زیارت مرقد منور امام ثامن علیه السلام شده روانه مشهد مقدس گشت و بعد وصول بدان موضع شرایط زیارت بتقدیم رسانیده قندیلی از زر از شغال طلا در مرقد منور آویخت و چهار باغی در آن طرف شرقی طرح انداخت تا هر گاه در آن مکان شریف وارد شود منزل آماده باشد و آنحضرت از مشهد عازم طوس شده و بزیارت اکابر آنجا فایز گشته بجانب دارالسلطنة روان شد و بعد طی منازل غره رمضان در هرات نزول فرمود و خاقان سعید و آنحضرت بار دیگر امیجیان تیار با تبرکات و تنسوقات بملازمت رسیده و باندک زمانی طاوه آن درگاه مخالفه خضر خان عموم جهان حاکم مولستان را که منسوب بمیرزا محمد جوکی شده بود تمام بدارالسلطنة هرات رسانیده شد و زمستان آن سال خاقان سعید بیلاق و قشلاق فرمود تا بعد از آن متوجه رفع تزاکمه شوند ذکر توجه خاقان سعید بطرف آذربایجان و ظفر یافتن بر ملک اسکندر و امیر قرایوسف والی تبریز و زور مخالفان مراد ان کبریا جواستیلا واستقلال از حد گذشته دعوت اطاعت خاقان سعید رد نمود آنحضرت را داعیه یورش آذربایجان و انتقام میرزا میرانشاه که از سالها مکنون ضمیر بود از خلاف بر زده جامع هشتم شعبان با عساکر ماوراءالنهر و خراسان و زابل و کابل و سیستان و فارس و خوزستان از دارالسلطنة هرات برآمد و از جانب مجارمی برار جمیله کمل در آن سفر در رکاب موجود بود بعد قطع مسافت دوازدهم رمضان بولایت جام رسیده و شرایط زیارت شیخ احمد جام را بتقدیم رسانیده از آنجا روانه شده و از زبت پور در مشهود بیت و نهم قصبه بحر آباد از وصول موکب همایون نصرت افزای گشت و فرود آمدن و کیمیا گشت و آنحضرت بعد فراغ زیارت از مزار شیخ سعدالدین حموی و نقدیم مراسم عید صیام از آنجا روان شده ششم شوال در مرغزار قر خان سرابرده اقبال برافراخت و از روح شیخ ابوالحسن خرقانی و بایزید بسطامی استمداد نموده عاشر شوال ظاهر دامغان مضرب خیام سپاه نصرت نشان ساخت و در آن منزل لشکرهای خوارزم و ری و ساوه و سلطانیه

و جرجان و مازندران بضمیمه افواج بحرامواج گشته نهم شوال از دربند ملک عبور نموده بجهد دوری را آمده و در آن محل میرزا رستم از اصفهان و میرزا ابراهیم سلطان با جنود فارس بار دوی اعلی ملحق گشتند و نواحیان چند روز را حتیاط لشکر با محمده دولت هزار سوار شمار آورده بودند و با آنکه خاقان سعید از تسلیم کردن قزوین و سلطانیه و استرداد از جرایم سابقه راضی از قرا یوسف نشد اما قرا یوسف بکثرت سامان و انصار و اعوان مغرور شده و فرستاده را در تبریز محبوس نموده از ممالک آذربایجان و اران و مغان و اکثر عراق عرب لشکر بیپایان جمع آورده خاطر بمحاربه قرار داد و درین اثنا قاصدی از تبریز خبر رسانید که قرا یوسف در حوالی اوجان جهان سبیل را وداع نمود و امیر جهانشاه بن قرا یوسف که در سلطانیه بود آنجا و خبر را شنیده مراسیما از قلعه سلطانیه برآمده و به تبریز رفت و چون این سانحه بعرض خاقانی رسید آنحضرت بر اسم شکر ایزدی قیام نموده روانه سلطانیه گردید و میرزا بایسنغر برسم منقلا به تبریز فرستاده یازدهم ذی القعده ظاهر سلطانیه محل نزول سپاه ظفر دستگاه گشت و آنحضرت امیر موسی را بمحافظت قلعه سلطانیه مامور داشته بجانب اوجان و مغان روانه شده دو روز در آن مقام بوده و از آنجا بیورت قشلاق فرود آمد و از آن جانب چون قرا یوسف به پنجشنبه دویست و سه عشرین و ثمانمایه فوت کرد و از آنکه از جانب او جدون تجهیز و تکفین میت را در خرکاه که داشته هر یک از فرزندان و امرای او بجهت توانستند برداشت بطرفی از اطراف مملکت آواره شدند که یک کس در اردوی جهان عظمت نماند و اوباش در خرگاه او آمده هر چه یافتند غارت کرده تا آنکه جامه از تن او بیرون بردند و حلقهای مرصع با گوش او بریدند و بمشیر و با اولی الابصار و چون امیر اقتوت داد الکار تبریز سفر بکرد از آنجا رفته نعش قرا یوسف محبوس شده بود از حبس بیرون آورده و عذر خواهی او نموده جثه قرا یوسف را از آنجا بجلین برده و در جوار مزار اجداد او بخاک سپرده و میرزا بایسنغر که پیش از توجه رایات منصور بمملکت آذربایجان شده بود در نصف ذی القعده به تبریز رسیده در دولتخانه نزول فرمود و بطریق اسلاف خویش سپاه و اهل امان گسترده سکه و خطبه بنام الغ بیک گورکانی زینت داد و در اوان قشلاق خسرو آفاق در قراباغ ملوک اطراف و حکام اکناف و محافظان ثغور با مرایا و موفور و پیشکشها با محصور درگاه سلاطین پناه شتافته از مایده احسان پادشاه گیتی ستان حظی وافر برداشتند و چون موسم بهار در سنه ثلث و عشرین و ثمانمایه لیل و نهار روی نمود خاقان سعید از قراباغ بعزم تبریز نهضت فرمود و بعد طی منازل از بیلقان گذشته و جمعی از مفسدان را که مرتد و داشتند بارسال افواج منصور بسزا رسانیده و موکب همایون از آب ارس عبور نموده در حالتی که در کوه فرود آمده در آنجا بسمع اشرف رسید که درین محل قلعه ایست در کمال حصانت و متانت که امیر اسپند بن قرا یوسف خاتون خود را با ذخایر فراوان در آن گذاشته است لشکر فیروزی مآثر ان بموجب فرمان الحصار را مرکز وار در میان گرفته و روی جلادت به تسخیر قلعه آورده و سپرها در سر کشیده متوجه بالا شدند و چند آنکه ساکنان حصار ولاوران سپاه فیروزی شعار را از ضرب ضمدار ساختند صیقل علا بنمیدند و بکری از دلیران بالا بر قلعه ناجمی از لشکریان جلادت شعار روحید و از حصار آورده گروهی دیگر که بر بالای کوه رفته بودند جوز را او حصار تنگ آمده قلعه و قلعه گیان تحصن از امیل مان صیانت نماز طلب بمعقول ساختند خسرو آفاق بعزم ییلاق روانه از ناق شده هشتم جمادی الاول نزول اجلال فرموده و همایون زمان خاقان فیروزی نشان متوجه قلعه النجا شده امیر محمد کرد افغلاطی که در آن حصار بود آنجا مسخر گشت و امیر اسپند بن قرا یوسف که آواره صحرای موش بود آوازه توجه خاقانی شنیده از آنجا بار دیگر رفت و امیر محمد حاکم قلعه موش و امیر و لدای فرمان روای قلعه و تبک و ملک محمد صاحب اختیار وان و سلطان و امیر علی امیر عثمان با پدر و برادر و روسای آن قبایل در درگاه و الا رسیده پیشکشهای پادشاهانه گذرانیدند و بخلاع فاخره سرافراز

بانفاق

در اثنای آن بسمع اشرف رسید که پسران قرا یوسف اسکندر و اسپند با سپاهی افزون از انجم و حد بقصد مقاتله متوجه تبریزاند خاقان سعید با افواج منصور متوجه مخالفان شده بعد قشلاق قرا باغ علین که چند روز در آن محاربه و استعمال بود و هر سیاهی چون جوهر کردوان در نزدیک بود که چشم زخمی عظیم بسپاه منصور رسد چه مخالفان بسپه و ظفر ستاره شکسته چند قطار شتر برده بودند که مقارن آن خاقان منصور بساط تضرع و نیاز بر زمین اخلاص گذاشته از کاه اجابت طلوع نصرت سنگث نمود و چون عقلیس دانست که تیر دعا بهدف اجابت رسید پای در رکاب آورده و آوازه در انداخت که رسید گرفتار شد امیر اسکندر ما اتبه تشجاع انجمن کاران دست و دست از کار رفته پای عنایش بشر ارکان کرد بر چند خواست که با سپاهی سپاه کمدهوس شده ضرورت روی فرار نهاده بار آورد و بسیاری از ترکمان بتیغ تعقیب اسیر و دستگیر شدند و بعد این فتح نامدار که غره شعبان سنه اربع و عشرین و ثمانمایه واقع شد خاقان سعید شکر خداوند حمید بجا آورده و اجرای تواکمرا از قید آزاد ساخته منتصف شعبان بدارالملک تبریز رسیده بعد چند روز عزیمت خراسان معاودت نمود و امیر الیاس خواجه را با لشکرهای آنجا بسته در جلد و ری و قزوین گذاشته بعد طی منازل بمشهد مقدس رسید و بعد مراسم زیارت و استمداد از روضه امام علی موسی الرضا علیه التحیة و الثنا نوزدهم شوال در دارالسلطنة هرات نزول فرمود و درین اثنا ایلچیان خضر خان والی دهلی با عجایب اندیار که از آن جمله کرگدن بود بملازمت رسیده از زبان رسل معروض داشتند که اگر ازیا بسر سلطنت رسولی در آنجار و موجب مباهات او کرده و آنحضرت ملا شیر خواجه را به رسالت والی دهلی نامزد نمود ذکر عاقبت حال شاهزاده و میرزا الغ بیک گورکان و قضایای ماوراءالنهر و شمه از احوال مملکت هند و مغولستان در اوایل محرم سنه اخدا عشر و ثمانمایه میرزا الغ بیک باستماع احوال پریشانی مغولستان خاطر از آنجانب فارغ ساخته باتفاق میرزا محمد جوکی که در ایامی تازگی بماوراءالنهر آمده بود بقصد قدمبوس خاقان سعید عازم خراسان شده و بمقبل آمل قیاص پدر بزرگوار را عاید کرده بود و آنحضرت فرزند ارجمند را بصنوف نوازش ارزانی داشته رخصت معاودت داد و دو شاهزاده متوجه ماوراءالنهر شده بهم نجموده بسمرقند نزول فرمودند و در سلخ ربیع الاول اوراق خان بسبب اختلال احوال او و رنک از جانب او بوس بیرون آمده و التجا بحضرت الغ بیک آورد و شاهزاده اسباب سلطنت او ترتیب داده روانه مملکتش نمود و در خلال این احوال میرزا الغ بیک در وسط سمرقند بنای مدرسه و خانقاه فرمایند و مزارع و قرای چند وقف آن نمود و همچنین فرمان یافت که استادان رصدی بنیاد کرده اشتند و عمده مدرسه رصد بعلیمو سش ثانی ملا غیاث الدین و خلاصه حکمای یونانی ملا معین الدین و باندک زمانی آن عمارات را در غایت تکلف باتمام رسانیده بود و از نتایج رصد زیجی مرتب شد که از زیج جدید گورکانی گویند و درین اثنا موقی اعلان از جنس براق خان آمده و استقرار و تملکش بسیار آورده و شیر محمد اغلان و ساتق اغلان از روسای قوم جته که بملازمت رسیده مشمول عواطف شده بودند در منع استماع جلال رسید که با اهل اوزاده و قرار در پیش گرفتند پادشاه فی الحال متعاقب ایشان شتافته و از قوم جگلبه دستگیر نموده و بعد چندی بارقم عفو بر جرایم گناهکاران کشیده صدر اسلام را به کاشغر فرستاد و شیر محمد اغلان را اسباب پادشاهی داده روانه مملکتش فرمود و از جمله وقایع آن زمان آنکه سیت و محمود و ارغونشاه و باپیدالعاقی پادشاه رو پدر کلا عالم پناه آورده و در هرات بملازمت رسیدند آنحضرت الواز و احترام ایشان نموده و دهم شان را از جیب و کلاه ساخته و بتشریفات فاخره سرفراز نموده رخصت انصراف داد و در شب دوم رجب سنه خمس و عشرین و ثمانمایه داب بی منت یکنه با بایسنغر فرزندی کرامت فرمود میرزا ابوالقاسم موسوم شد و برادران جته که هرکاه میرزا الغ بیک آمده و بمشمول عواطف کشته بودند بعد رخصت و ایصال بمنازل و مساکن خویش آثار خلاف و عناد ظاهر ساختند بنابرین میرزا الغ بیک

استیصال و انتقام ایشان مستعد و آماده گشته لشکر از اطراف جمع آورده با آنکه در آن یورش از طرف خاقانی ممنوع بود [illegible]
ربیع الاول سنه ثمان و عشرین و تسعمایه رایت جلادت بجانب [illegible] برافراخت و بعد رسیدن [illegible] شکست میرزا الغ بیگ [illegible]
با ده هزار سوار [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible]

[illegible]

بیرون رفته خان میرزا الغ بیگ [illegible] بیرون آمدند و اموال [illegible] شده مملکت ماوراءالنهر [illegible]
[illegible] خاقان سعید [illegible] اسباب یورش [illegible]
ثلاثین و تسعمایه [illegible] شاهزاده میرزا [illegible] ولایت کابل [illegible] خاقان سعید [illegible]
[illegible]

ذکر توجه خاقان سعید [illegible]

[illegible]

کشته شد و امیر ابراهیم که بعد پدر خویش امیر شاه ملک فرمان روای آنجا شده بود حاضر شده گرفتار گشت خاقان سعید این خبر شنیده طلایه
را بدان صوب فرستاد و این اتفاق بعد وصول مقصد به ایل و الوس اوزبک در آمده مخالفان را متفرق و پراگنده ساختند و درین
سال قدوه ارباب کمال سید نعیم الدین نعمت الله در کرمان و عالیجناب فضایل مآب رکن الدین محمد خوافی در هرات از عالم
جهان انتقال نمودند منقول است که شخصی از مولانا [illegible] پرسید که شجره انساب سلسله بکشید در جواب فرمود که سلسله ولادت از آدم و حوا
رسید [illegible] که یکی سلسله دوست ابوالبشر باشند و دیگری [illegible] دست بنده احقر ذکر توجه خاقان سعید به تسخیر [illegible] و قتل اسکندر بن
قرا یوسف [illegible] و رسیدن خبر فوت [illegible] باسنقر [illegible] و در سنه خمس و ثلاثین و ثمانمایه خاقان سعید ایالت استرآباد
میرزا بایسنقر عنایت نمود و [illegible] مازندران فرمود و مقارن این حال ایلچیان از عراق رسیده مسامع علیه رسانیدند که اسکندر
بن قرا یوسف برادر خویش امیر ابوسعید را که نصب کرده خاقان سعید بود بقتل رسانیده بران دیار استیلا یافت خاقان سعید که برسم
شکار رفته بود معاودت نموده بدار السلطنه آمد و درین حال حاکم شیروان میرزا ابابکر علی ولد اسکندر قرا یوسف را که از
[illegible] اقدام نموده بود گرفته بهرات فرستاد و خاقان سعید [illegible] شاهزاده [illegible] انتقام [illegible]
مقتضای [illegible] شاهزاده عالیجناب میرزا بایسنقر که در فضل و کمال [illegible] و در بخشش [illegible]
کامرانی ارباب تنجیم سوال نمود که طالع حیات چند خواهد بود [illegible] شرف اقبال ملازم
ذات فرخنده خصال شاهزاده [illegible] ایام زندگانی [illegible] خواهد بود میرزا
بایسنقر این سخن [illegible] مضمون این بیت عمل نمود بیت چون نقش غم ز دور ببینی شراب خواه تشخیص
کرده ایم و مداوا مقرر است و [illegible] در شرب تجدید نمود تا حرارت شراب در مزاج شاهزاده غالب آمده کار از مداوا
گذشت صبح شنبه هفتم جمادی الاول از خاکدان دنیا درگذشت خاقان سعید ازین واقعه [illegible] یافته [illegible]
حسرت شاهزاده را بمدرسه گوهرشاد آغا [illegible] و جمیع علما و سادات و وزرا و امرا لباس سیاه در بر کرده [illegible] روز
خاقان سعید از سوگواری برآمده امرا را تغییر لباس فرمود مدت عمر میرزا بایسنقر سی و هفت سال بود و خاقان سعید [illegible]
بفرزند بزرگش میرزا علاء الدوله ارزانی داشت و دو برادر دیگر را که میرزا سلطان محمد و میرزا ابابکر باشند علوفه و رسوم تعیین فرموده
درین اثنا کرت بعد اخری عرضه داشت حاکم شیروان رسید که اسکندر بن قرا یوسف بر مملکت آذربایجان فرمان روا شده قصد
شیروان دارد [illegible] گران آمده [illegible] عزم فرموده با لشکر [illegible] از هرات برآمد
و بطریق معهود خویش [illegible] زیارت [illegible] رسیده و در آن محل ایلچیان عرض رسانیدند
که اسکندر [illegible] از مملکت آذربایجان بیرون رفت و کلانتران [illegible]
اقبال امیر جهان شاه بن قرا یوسف [illegible] فارس [illegible]
میرزا ابوالفتح چهارم شوال سنه ثمان و ثلاثین و ثمانمایه [illegible] خاقان از استماع [illegible]
بسیار [illegible] شاهزاده [illegible]
ارزانی داشت و تمام [illegible] ولایت را بقبضه اقتدار [illegible] شیخ محب الدین ابوالخیر [illegible] رمضان [illegible]
[illegible] میرزا بایسنقر [illegible] ذکر [illegible]
[illegible] در سنه تسع و ثلاثین و ثمانمایه در ماه جمادی الاول [illegible]

در هرات

در هرات و نواحی آن شروع [illegible] و مقدار نخودی بر عضوی از اعضا پدید آمدی و بعد یک دو روز آن مریض بر بستر
زمین ماوی [illegible] که حکام [illegible] کسان که کشته شدند تعداد [illegible]
[illegible] بیرون [illegible] الاغان [illegible]
[illegible] شیخ زین الملة و الدین ابوبکر الخوافی قدس سره [illegible] طاعون [illegible]
ایزدی [illegible] و همچنین اکثری از علما مانند قاضی جمال و ملا نور الدین و ملا سعد الدین التفتازانی و امیر سید شریف جرجانی و غیره [illegible]
[illegible] خاقان سعید که [illegible] قشلاق [illegible] موسم بهار [illegible] قشلاق حرکت نموده [illegible]
[illegible] شوال سنه سبع و ثلاثین و ثمانمایه خاقان سعید زمام حکومت ولایت آذربایجان [illegible] امیر جهان
شاه بن قرا یوسف [illegible] معاودت [illegible] دوم ربیع الثانی بدار السلطنه هرات ذکر
[illegible] خاقان سعید [illegible] نزول فرمود و در سنه اثنان و اربعین و ثمانمایه
پنجم ربیع الثانی خاقان منصور بعزم زیارت سلطان خراسان متوجه مشهد مقدس شده و بعد رسیدن به آستانه مقدس شرایط زیارت
بتقدیم رسانیده و سادات و مجاوران آن روضه منوره را بفنون انعام مسرور و شادمان ساخته رایت معاودت برافراشته
چهاردهم ربیع الاول بدار السلطنه هرات نزول فرمود و دیگر از وقایع این سال آنکه سلطان مصر چقماق الملقب بملک ظاهر ایلچی نزد خاقان
منصور فرستاد و سبب آمدن ایلچی آنکه پیش از وصول مرتبه سلطنت سلطان چقماق در خواب دید که خاقان سعید [illegible]
سلطنت [illegible] و در آن هنگام که سلطان مصر ملک اشرف [illegible] درگذشت امرا و ارکان دولت [illegible]
احوال چقماق که بخدمت [illegible] سلطان مصر [illegible] ملک ظاهر لقب داده [illegible] سلطنت [illegible]
نشاندند و ملک ظاهر واقعه منام را بخاطر آورده رسولی با تحف بادشاهانه فرستاده اظهار محبت و وداد نمود و خاقان سعید
[illegible] ایلچی [illegible] امرا [illegible] استقبال [illegible] سعید [illegible] راست [illegible]
[illegible] خاقان سعید [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] کتاب [illegible] سلطان مصر طلبیده [illegible] ایلچی [illegible]
[illegible] در سنه اربع و اربعین و ثمانمایه [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] میرزا محمد جوکی [illegible] میرزا علاء الدوله [illegible]
[illegible] مملکت فارس [illegible] ابوالخیر [illegible] خاقان سعید [illegible]
[illegible] ابوالخیر [illegible] ابوالخیر [illegible]
[illegible] خاقانی [illegible] ابوالخیر [illegible]
[illegible] ابوالخیر [illegible] ارکان دولت [illegible]
[illegible] ممالک فارس [illegible] خاقان سعید [illegible]
[illegible] حکومت ممالک [illegible] میرزا عبد اللطیف [illegible]
[illegible] علاء الدوله [illegible]
[illegible] خاقان سعید [illegible]

ماندگی نمود و گوهرشاد آغا سوی سمرقند اختیار کرده و چون نزدیک بان بلده رسید میرزا الغ بیک باستقبال والده ماجده خود در آمده
در ملازمت او بشهر بازگشت و خدمات شایسته بعمل آورده بعد چند روز میرزا عبد اللطیف را بتجمل پادشاهانه ملازم والده بزرگوار
بخراسان روانه ساخت مقارن آن حالات بمسامع جلال رسید که چون ممالک ری از سرداری [illegible] خالی بود ملک
کیومرث که همیشه طریق خدمتکاری سلوک میداشت قصد گرفتن ری داد و خاقان سعید با سالار فیروزی [illegible] روان
شده و چون بنیشاپور رسید کیومرث [illegible] متضمن طاعت و انقیاد و تضرع و زاری بارسال [illegible] حضور فرستاد آنحضرت
عفو عند القدرة را کار فرموده و شاهزاده میرزا محمد سلطان را با ایالت آنجا نصب نموده با افواج نامحدوده روانه ساخت
و خود عازم هرات گردید ذکر عروض مرض بر ذات پادشاه اسلام در سال [illegible] و وفات میرزا محمد جوکی در همین سال
و ظهور بعضی از غرورات جوانی و عصیان میرزا سلطان محمد بن بایسنغر و تسخیر ممالک عراق و توجه آنحضرت تا به ملک عراق
در سنه ثمان و اربعین و ثمانمایه مرضی شدید طاری بر ذات خاقان عالی گردید و جمیع اطبای مسیحای نفس چندی در علاج کوشش نموده اثر علاج ظاهر
نشد [illegible] شیخ بهاء الدین عمر [illegible] آنحضرت دست ارادت داشت و خاقان حضور او [illegible] شیخ بهاء الدین و [illegible]
سر خود بر گرفته [illegible] پادشاه [illegible] داشت و مرض بان صعوبت زایل شد و خاقان سعید بعد کمال صحت [illegible]
[illegible] کرده بود جامه برای کعبه معظمه درست نموده بصحابت شیخ شمس الدین محمد ابری روانه نمود و شیخ چون بمصر رسید
سلطان مصر تعظیم و تبجیل [illegible] نموده [illegible] مناسب [illegible] و درین اثنا [illegible] پادشاه [illegible] فرمان داده
رنود و اوباش شهر بجانب شیخ رفته [illegible] صندوق جامه کعبه [illegible] سلطان از حرکت اجلاف خلق و اصحاب تمام
کرده معذرت بسیاری از شیخ خواسته و جمعی از مردم خود همراه نموده روانه حجاز کرد و شیخ بعد رسیدن بمقصود مناسک حج بجا آورده
و جامه را بکعبه معظمه پوشانیده بخراسان بازگشت و تفصیل و احوال میرزا محمد جوکی آنست که شاهزاده به شجاعت و فرزانگی نسبت بسایر
شاهزادگان امتیاز داشت و پیوسته در ملازمت خاقان سعید بود و آنحضرت را شفقتی بسیار با او بود اما والده شاهزاده گوهرشاد
آغا [illegible] برادرزادگان [illegible] میرزا علاء الدوله و میرزا عبد اللطیف [illegible]
اختیار [illegible] مال [illegible] شاهزاده [illegible] در اندوه بیمار گشته و بمرض [illegible] مبتلا شده از جهان برفت
و [illegible] روز دیگر او [illegible] خاقان سعید مراسم تعزیت پرداخته و ولایت [illegible] بپسرش میرزا ابابکر و میرزا قاسم تقسیم نمود
و میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر [illegible] آفاق در دایره متابعت او آمدند و [illegible]
[illegible] ضعف و ناتوانی خاقانی [illegible] اصفهان [illegible]
از سرداران [illegible] خواست قدوم شاهزاده نمود [illegible] سنه تسع و اربعین و ثمانمایه شاهزاده متوجه اصفهان شد و [illegible]
شاه [illegible] که پس از وفات میرزا رستم بحکومت [illegible] اموال [illegible]
[illegible] مملکت فارس [illegible] میرزا عبد الله [illegible] شیراز [illegible] کیفیت واقعه [illegible] خاقان سعید آثار
و علامت [illegible] ضعف [illegible] ناموس سلطنت میرزا علاء الدوله را در هرات گذاشته
از مرکز سلطنت حرکت نمود و چون رایات عالیات بحوالی ری رسید میرزا سلطان محمد ترک محاصره شیراز کرده بجانب لرستان
رفت خاقان سعید از راه [illegible] باصفهان نزول فرموده طایفه از سادات و رؤسای اصفهان را که [illegible]
شاهزاده نموده [illegible] بقتل رسانید [illegible] سادات [illegible] نامبارک [illegible] خاقان سعید زمستان

ان سال

ان سال را در جوار ری گذرانیده و جمعی از امرا را بجهت استمالت میرزا سلطان محمد روانه ساخته و خود در رباط قشلاق
توقف فرموده [illegible] داشت و انتظار آمدن میرزا سلطان محمد میکشید ناگاه مرض [illegible] روی نمود که
موقع علاج [illegible] ذکر ارتحال خاقان [illegible] بفضای [illegible] کدام [illegible] اقبال [illegible] کشید [illegible]
اجلش عاقبت [illegible] تاج سروری [illegible] مصداق [illegible]
ایام حیات خاقان سعید [illegible] و کثرت [illegible] انجامید که در قشلاق ری [illegible] القعده صباح نوروز خاقان
سعید [illegible] شاهزاده [illegible] ایام [illegible]
و غلبه ضعف [illegible]
از وصول [illegible] پادشاه [illegible]
حضرت [illegible] ایام حکومت چهل [illegible] سال بود میرزا عبد اللطیف [illegible] گوهرشاد آغا [illegible] لشکر قیام نمود
و میرزا ابابکر و میرزا خلیل سلطان [illegible] خراسان [illegible] و درین اثنا میرزا عبد اللطیف [illegible] گوهر
شاد آغا قصد [illegible] شاهزاده [illegible] میرزا علاء الدوله [illegible]
سپاه [illegible] غارت [illegible] تاراج [illegible] حالات [illegible] گوهرشاد آغا [illegible]
[illegible] مقداری [illegible] روانه [illegible]
[illegible] میرزا عبد اللطیف [illegible] بسطام رسید شنید که میرزا بابر [illegible] والی جرجان [illegible]
بر سریر سلطنت نشست و چون [illegible] استماع افتاد که میرزا علاء الدوله [illegible] دار السلطنه هرات گردید ذکر
میرزا علاء الدوله [illegible] میرزا عبد اللطیف [illegible] میرزا الغ بیک [illegible]
[illegible] بعد استماع حادثه خاقان سعید میرزا علاء الدوله [illegible]
[illegible] شاهزادگان میرزا صالح و از امرا [illegible] میرزا عبد اللطیف [illegible]
[illegible] لشکر شاهزاده [illegible]
عبد اللطیف اسیر و دستگیر گردید اردوی شاهزاده بباد غارت و تاراج رفت [illegible]
میرزا عبد اللطیف را مقید [illegible] میرزا علاء الدوله [illegible] شاهزاده [illegible] کردم
[illegible] میرزا علاء الدوله [illegible] عبد اللطیف [illegible] میرزا الغ بیک [illegible]
شنیدن حادثه [illegible] فرزند خویش میرزا عبد اللطیف [illegible] سمرقند [illegible]
[illegible] شاهزاده رسید که میرزا ابابکر ولد میرزا محمد جوکی [illegible] استقلال
[illegible] میرزا الغ بیک [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] فرمان داده [illegible] میرزا علاء الدوله [illegible] سپاهی عظیم [illegible]
[illegible] میرزا الغ بیک [illegible] فرستاد [illegible] میرزا عبد اللطیف
را [illegible] استحکام [illegible] میرزا ابابکر [illegible] خراسان رسید [illegible] میرزا
[illegible] میرزا علاء الدوله [illegible] با میرزا الغ بیک صلح [illegible]

و بعد مصالحه بهرات آمده و میرزا عبد اللطیف را از حبس برآورده با تحفهای لایق نزد میرزا الغ بیگ فرستاد و دو شاهزاده از آمدن فرزند ناخلف استبشار نموده ولایت بلخ را برسم سیورغال بوی ارزانی داشت و میرزا علاء الدوله بعد از فراغ این کار بعزم محاربه میرزا بابر از الکاء مشهد مقدس روانه شده بعد تلاقی عسکرین صلح بدین گونه واقع شد که جیحون فاصل مملکت بوده باشد بعد از آن میرزا علاء الدوله بهرات و میرزا بابر بجرجان معاودت فرموده و میرزا بابر بسبب آن باستراباد با امیر [illegible] حاکم ساری جنگ کرده منهزم ساخت و چون سید شاه را به تشنیع و زاری در حبس آمده محمد رضا از خاندان سیادت با خود [illegible] و آن مملکت را بوی ارزانی داشته بصوب استراباد معاودت نمود و در شانزدهم محرم سنه اثنی و خمسین و ثمانمایه ولادت میرزا محمد ابن میرزا بابر اتفاق افتاد

ذکر عزیمت میرزا علاء الدوله به اندخود و شبرغان و محاربه نمودن با میرزا الغ بیگ گورکان و تمامی سپاه خراسان

یکی از شروط مصالحه آن بود که میرزا علاء الدوله نوکران میرزا عبد اللطیف را که در وقت گرفتار شده بودند با خواسته مناسب بفرستد و میرزا علاء الدوله آن وعده را کان لم یکن انگاشته میرزا عبد الله را با جمعی از امرا بجانب [illegible] فرستاد و میرزا عبد اللطیف را [illegible] علاء الدوله [illegible] ناگاه بر سر میرزا تاخت آورد و چون کیفیت [illegible] میرزا علاء الدوله گشت نوکران میرزا عبد اللطیف را که در حبس بودند بقتل رسانیده متوجه بلخ شد اما [illegible] میرزا الغ بیگ از آن حرکت نادم شده و اندخود و شبرغان را غارت کرده بهرات معاودت نمود و بعد رسیدن بدار السلطنه هرات فرزند ارجمند میرزا سلطان ابراهیم ترتیب طوی عظیم فرموده حکم نمود که [illegible] در ایام جشن [illegible] باشند و مجلس را از اسباب ملاهی و مناهی [illegible] نکنند و در روز [illegible] با استماع این نوایهای نوش [illegible] ناگاه خبر رسید که میرزا الغ بیگ با لشکر [illegible] عبور [illegible] نزول نمود با استماع این خبر شادی بغم و سور بماتم مبدل یافت و میرزا علاء الدوله [illegible] با جمعی از سپاه از دار السلطنه برآمده و طی مسافت کرده از [illegible] عبور نمود [illegible] میرزا عبد الله شیرازی بجانب میرزا الغ بیگ رفت و جمعی موجب [illegible] لشکر خراسان گشته و میرزا علاء الدوله آثار ضعف [illegible] صفحات روزگار سپاه خراسان [illegible] و میرزا بابر روی باستراباد آورده [illegible] و چون این خبر بهرات رسید [illegible] میرزا عبد اللطیف آثار شجاعت [illegible] میرزا الغ بیگ [illegible] فتح بنام فرزند کهتر خود میرزا عبد العزیز نوشت و جمعی موجب کدر عبد اللطیف ناخلف شد و میرزا الغ بیگ بعد از این فتح [illegible] بهرات [illegible] رسیده بر سریر دولت تمکن یافت

ذکر عزیمت میرزا الغ بیگ بجانب ماوراء النهر و حرکت [illegible] و جلوس میرزا بابر بر سریر سلطنت بحکم خداوند

چون میرزا الغ بیگ از اجتماع برادران و [illegible] ایشان آگهی یافت [illegible] و [illegible] بمشهد مقدس رسیده بعد فراغ زیارت از [illegible] کرده [illegible] میرزا بابر [illegible] رسید و میرزا الغ بیگ [illegible] بدار السلطنه معاودت نمود و [illegible] او [illegible] و در این اثنا [illegible] ترکمان و سلطان ابوسعید [illegible] سمرقند [illegible] ساخته متوجه هرات [illegible] روز که محاصره هرات امتداد یافت و در این اثنا میرزا الغ بیگ از مشهد مقدس [illegible] هرات [illegible] بجانب [illegible] میرزا الغ بیگ در بلده هرات نزول نموده و مردم [illegible]

بکاتبها و فتح

علی [illegible] سکان را [illegible] و غارت و تاراج داد و مقارن آن خبر وصول میرزا بابر متواتر شده میرزا الغ بیگ میرزا عبد اللطیف در هرات گذاشته و خوش [illegible] را همراه گرفته متوجه ماوراء النهر شد میرزا بابر در رسیده تسلط [illegible] شهر هرات کرد و [illegible] و در [illegible] میرزا عبد اللطیف [illegible] وصول میرزا بابر شنیده [illegible] در ظلام لیل [illegible] روی براه آورد و میرزا بابر [illegible] سعد و بخت همایون داخل هرات شده بر سریر جهانبانی تمکن یافت و میرزا علاء الدوله برادر خویش را با میرزا ابراهیم بزندان فرستاد و [illegible] میرزا عبد اللطیف که در بلخ بود [illegible] با عساکر ماوراء النهر و ترکستان عازم خراسان است لیکن [illegible] الهی [illegible] و ما بعد این با ملازمان [illegible] سلوک خواهیم داشت

ذکر مخالفت عبد اللطیف با جناب میرزا الغ بیگ و بیان اسباب لشکر کشیدن [illegible] سلطان ابوسعید گورکان [illegible] میرزا الغ بیگ و شهادت جاودان

و در آن [illegible] میرزا الغ بیگ میرزا عبد اللطیف [illegible] حکم کرده بود که [illegible] میرزا الغ بیگ چندان التفات [illegible] میرزا عبد العزیز را [illegible] و در این اوقات که عبد اللطیف [illegible] میرزا الغ بیگ [illegible] میرزا ابراهیم [illegible] ارسال فرموده [illegible] عبد اللطیف [illegible] با اعوان خویش [illegible] بکار [illegible] عبد اللطیف [illegible] از جانب پدر [illegible] ماوراء النهر و ترکستان [illegible] از سمرقند برآمده و [illegible] جیحون رسیده [illegible] و در [illegible] عبد اللطیف [illegible] میرزا الغ بیگ رسید [illegible] عبد العزیز در سمرقند [illegible] میرزا سلطان ابوسعید بن میرزا محمد بن میرزا میرانشاه [illegible] میرزا الغ بیگ [illegible] بجانب سمرقند گشت میرزا الغ بیگ [illegible] اطلاع یافته عبد اللطیف [illegible] متوجه سمرقند [illegible] سلطان ابوسعید [illegible] سمرقند [illegible] عبد اللطیف [illegible] میرزا الغ بیگ [illegible] سمرقند [illegible] میرزا عبد العزیز [illegible] میرزا الغ بیگ [illegible] عباس [illegible] میرزا الغ بیگ [illegible] سمرقند [illegible] میرزا الغ بیگ [illegible] سمرقند [illegible] میرزا الغ بیگ از عالم [illegible] استیلا یافت

فرود آمده [illegible] و تا [illegible] آتش [illegible] میرزا [illegible] رسید [illegible] عباس [illegible] میرزا الغ بیگ [illegible] عبد اللطیف [illegible] میرزا عبد العزیز [illegible] و چون [illegible] عبد اللطیف [illegible] بقتل رسانید

ذکر [illegible] بجانب سیستان [illegible] میرزا علاء الدوله [illegible] سلطان [illegible] و قتل عبد اللطیف بحکم [illegible]

و در [illegible] که عبد اللطیف [illegible] حاکم سیستان شاه حسین [illegible] آبا و اجداد او [illegible] میرزا بابر [illegible] حاکم سیستان [illegible] میرزا بابر [illegible] بدار السلطنه معاودت فرموده [illegible] میرزا علاء الدوله [illegible] و میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر [illegible] ملکت را [illegible] متوجه فارس شده و میرزا عبد الله [illegible] میرزا سلطان محمد [illegible] ضبط ملکت عراق و فارس [illegible] جانب خراسان [illegible] میرزا ابو القاسم بابر [illegible] میرزا سلطان محمد [illegible] سلطان سعید [illegible] میرزا ابراهیم بن میرزا علاء الدوله [illegible] میرزا علاء الدوله [illegible] مردم هرات [illegible] میرزا سلطان محمد [illegible] میرزا بابر [illegible] میرزا سلطان محمد بابر [illegible] میرزا علاء الدوله [illegible] استراباد [illegible] میرزا سلطان محمد [illegible] هرات [illegible] میرزا علاء الدوله [illegible] هرات آمده [illegible] میرزا سلطان محمد [illegible] میرزا علاء الدوله [illegible] میرزا بابر [illegible] میرزا علاء الدوله [illegible] میرزا بابر [illegible] عبد اللطیف [illegible] پادشاهی [illegible] عبد اللطیف [illegible]

[illegible]

برآورده که [illegible] سلطان [illegible] میرزا الغ بیگ [illegible] عبد اللطیف [illegible] سمرقند میرزا عبد الله شیرازی [illegible] عبد اللطیف [illegible] سلطان ابوسعید [illegible] عبد اللطیف [illegible] سلطان ابوسعید [illegible] میرزا عبد الله [illegible] میرزا علاء الدوله [illegible] ماوراء النهر [illegible]

ذکر [illegible] میرزا بابر [illegible] سلطان ابوسعید گورکان

میرزا بابر [illegible] میرزا علاء الدوله [illegible] میرزا علاء الدوله [illegible] میرزا بابر [illegible] بلخ [illegible] شبرغان [illegible] هرات معاودت نمود [illegible] دار السلطنه [illegible] میرزا علاء الدوله [illegible] میرزا بابر [illegible] میرزا علاء الدوله [illegible] میرزا علاء الدوله [illegible] سلطان ابوسعید [illegible] ترکستان [illegible] میرزا عبد الله [illegible] سمرقند [illegible] سلطان سعید [illegible] سلطان سعید [illegible] میرزا عبد الله [illegible] سلطان سعید [illegible] سمرقند [illegible] ابو الخیر خان [illegible] سلطان [illegible]

ذکر [illegible] سلطان محمد [illegible] عراق [illegible]

[illegible] خراسان [illegible] میرزا سلطان محمد [illegible] سپاه عراق [illegible] بخراسان آورد و میرزا بابر [illegible] شیخ الاسلام [illegible]

در تلو میرزا بابر باسم و لقب جهانبانی موشح کرده و از طرفین رضا اطلاع داده میرزا بابر بجانب بدبان رفت و درین اثنا خبر شد
که میرزا سلطان محمد نقض پیمان نموده بجانب اسفراین روان شد میرزا بابر بالجاز ایلغار جنگ نموده در آن یورش سپاه که بهمراه او بود
سوغ عساکران بهم پیوستند و بعد محاربه که از جانبین داد مردی و مردانگی داده بودند افغانان راه گریز در پیش گرفتند میرزا سلطان محمد
که از صدمه زخم گران پای فرار نداشت امرای بابری گرفته نزد پادشاه آوردند میرزا بابر بعد مکالمات عنیف ارزاه بی
ناترسی و نامردی بقتل برادر فرمان داد مدت زندگانی او سی و چهار سال و ایام حکومتش ده سال بود و از جرایم اتفاقی انکه مرقوم
محرم او افغانیکی در فراق مونس قدیم او مردار بسینه برید و بکشید تا او ربیان او در سر رود [illegible] میرزا بابر محمد حسین
شیخ نام از بهم برادر دیگر جد میرزا علاء الدوله که در حبس بود و [illegible] شده [illegible] جهان [illegible] سیل کشیدند لیکن کمال [illegible]
شده جهان سیل کشیدند که با مرده او از اسب ممنوع ماند ذکر توجه میرزا بابر بجانب فارس و عراق و مراجعت کردن از آنجا
بسبب آمدن سلطان ابوسعید باز [illegible] وچون میرزا بابر خاطر از جانب اطراف جمع ساخت عزیمت جانب عراق و
فارس تصمیم داده بعد قطع منازل در شهر شیراز نزول نموده در آن بلده جنت نشان با خوبرویان مصاحبت و مجالست اتفاق
فرموده و بعد چهار ماه که پادشاه در شیراز به پای نوش مشغول بود خبر رسید که ترکان بی شفقت حرب ساوه را متصرف
شدند و قم را محاصره [illegible] میرزا بابر دیار فارس را به میرزا اسمعیل اسفراینی [illegible] موافق شد که درین اثنا
ایلچی از خراسان رسیده معروض داشت که میرزا علاء الدوله خروج کرده [illegible] میرزا بابر میرزا علاء الدوله را از ای
برات چو میت بافته روبراه آورده بود و میرزا بابر که از عراق مراجعت کرده بهرات رسید [illegible] میرزا علاء الدوله
بعد تفتیش احوال معلوم شد که میرزا علاء الدوله از راه سیستان بعراق رفت و میرزا جهانشاه ترکمان رفته و ملحق و نظر
عنایت او گشته است میرزا بابر [illegible] تا اختتام [illegible] شیر [illegible]
[illegible] میرزا بابر از عراق بخراسان اطلاع یافتند و این ولایت آورده و مملکت فارس و عراق را [illegible]
مخالفت و منازعت برادران طمع جهان بعد هشتاد سال از دست این خاندان بیرون رفت میرزا ابوالقاسم بابر بعزم انتقام
نفاق و تسخیر مملکت فارس و عراق رایت شوکت برافراخته بجانب دیار جرجان روان شد و در اثنای راه [illegible] میرزا خلیل سلطان
نسبت به پادشاه در خاطر داشت بعرض رسیده و تحقیق انجامید و میرزا بابر میرزا خلیل سلطان را با جمعی که در تنگ معطل بود
روانه راه عدم نمود و چون میرزا بابر بجرجان رسید ناگاه از جانب بلخ ایلچی آمده خبر رسانید که سلطان سعید لشکر جمع کشیده و داعیه
ورود [illegible] مرادرش [illegible] بنیابت پادشاه بوده بقتل رسانیده در [illegible] بلخ [illegible] آرام داده و میرزا بابر [illegible]
امر تسخیر فارس و عراق و [illegible] روانه خراسان گشت ذکر توجه میرزا بابر بجانب مملکت ماوراء النهر و محاصره
کردن با سلطان ابوسعید گورکان و معاودت لشکر ظفر نشان میرزا بابر بعد رسیدن بهرات بتهیه سفر نموده متوجه ماوراء النهر گردید و در
اثنای راه خبر آمد که سلطان سعید از آمویه عبور نموده بدار الملک بخارا رفت میرزا بابر در سبز مسارعت کرده در بلخ نزول نموده و در آنجا
بخدمت خواجه برهان الدین ابونصر پارسا [illegible] بعد بخارا و [illegible] معالم [illegible] کشف [illegible]
نموده بعد قطع منازل در نهم شوال در یک فرسخی سمرقند نزول اجلال فرموده و چون خبر [illegible] میرزا بابر بحوالی آن بلده سلطان سعید [illegible]
قصد رفتن ترکستان داشت اما بنابر [illegible] سرور [illegible] خواجه ناصر الدین عبیدالله [illegible] نموده و خاطر [illegible]
قرار داده بضبط بروج و باره بپرداخته بود و چون میرزا بابر بظاهر سمرقند رسیده در زمان محاصره قریب بچهل روز کشید که میان او [illegible]

جلابی

جنگهای عظیم و ترددهای نمایان بظهور آمده سلطان و [illegible] آن روی آورد [illegible] عظیم [illegible] بابر که صلح داده بدین نحو که رود جیحون
میان هر دو مملکت فاصل باشد و از جانبین اسیران را که داشتند مراجعت نمایند و میرزا بابر در ربیع سنه خمس و خمسین و ثمانمائه عزم مراجعت
بخراسان برادر اشتر [illegible] عبور نموده و از شیخ حاجی ساد [illegible] راه [illegible] راند چون حاکم [illegible] بیده چهارم محرم
بدار السلطنه هرات نزول فرمود ذکر فتح سیستان و [illegible] میرزا [illegible] امارت میرزا شاه محمد [illegible] آن
در اوایل سنه ست و خمسین و ثمانمائه میرزا بابر میرزا خلیل بنده را با سپاه بسیار بجانب سیستان فرستاد و غیره که والی آنجا شاه حسین [illegible]
اطاعت پادشاهی ننموده بود چون امیر خلیل بظاهر سیستان رسید شاه حسین تاب مقاومت نیاورده فرار اختیار کرد و تمامی مملکت نیمروز
در قبضه اقتدار امیر خلیل درآمد و بعد از آن وفات امیر شاه حسین بدست یکی از نوکران خود کشته گشت و سر او پیش امیر خلیل آوردند و دیگر
از وقایع آن زمان آنکه قلعه عماد که متعلق بامیر بابا حسن داشت و از جانب او دار و غه در آنجا بود مانند رامیان داروغه قلعه را کشته در آن
خلاف برافراشتند میرزا بابر بجهت دفع ایشان امیر خواجه عماد الدین استرابادی را بدان صوب روانه نمود و او بمقصد رسیده در قلعه
استحکام کرده قلعه را محاصره نمود و چون ایام محاصره امتداد کشید امیر حکیم قلعه که از عمل مانند رامیان بتنگ آمده بود و قلاعی را بیرون
فرستاده پیغام داد که در فلان برج قلعه [illegible] که بر سر آن راه [illegible] کرد [illegible] روز [illegible] که در آنجا کار [illegible] باشد که
چهارم از این تاریخ برکاه و روشنی چراغ از آن محل بنوازند و در قلعه یورش آیند و غلام پیغام امیر را بمردم بیرون رسانید و امرای شب
موعود روشنی معهود دیده یکبار بر قلعه یورش آورده و مخالفان از کیفیت حال مطلع شده راه فرار پیمودند و اکثر ایشان بقتل
رسید و حصار کماهی مفتوح گشت و میرزا بابر محمد و امیر [illegible] انتقال [illegible] میرزا شاه محمد [illegible] جان حاکم و فرمان
روا ساخت ذکر عزیمت میرزا بابر بجانب مشهد [illegible] مقدس رضوی [illegible] و ذکر [illegible]
[illegible] میرزا بابر بیست و پنجم شعبان بعزم زیارت مشهد از بلخ سید مختار آمده و تمامت رمضان در آنجا به وظایف عبادت قیام
نموده و بعد ماه مبارک بجرام انجام که از آن توبه داشت بانواع لهو و سرور اشتغال نموده و در اوایل ذیقعده بقصد مشهد و آن
و بعد التماس بان روضه مقدس مراسم زیارت پرداخته و ساکنان انجا را با نعام شاکر و خوشدل ساخته تمام زمستان در آن بقعه
متبرکه گذرانید و چون ایام بهار رسید پادشاه جامه دار و کان برای شکار رفته و چون قریب سالی بود که در سلک توبه کاران انتظام
داشت ناگاه مضمون این بیت بخاطر رسانید بعهد گل شدم از توبه شراب خجل که کس مباد ز کردار ناصواب خجل و در همانروز
فرمان داد تا مجلس بیاراستند و اسباب عیش و طرب مهیا ساختند و صباح سه شنبه پنجم ربیع الثانی درین کاروانی اخبار بلخ سعید
محفل شیشه سیر فرمود و پس انسان مراجعت کرده بر سر دولت قرار گرفته بود که ناگاه تبی و در رنج احساس نموده و بعضی اطبا
قبر کرده بحرم سرا و راند و در جای نشستگاه همین روز از دار الملال بسرای بهجت و سرور انتقال فرمود بر کرانه بجهان اهل فنا خواهد بود
آنکه پاینده و باقیست خدا خواهد بود روز دیگر امرا به تجهیز و تکفین پرداختند در گنبدی که در جنب روضه منوره واقع است مدفون
ساختند از مدت سلطنت میرزا بابر در ولایت جرجان تا آخر ایام حیات ده سال بود و تمام حکومتش در خراسان و مازندران و
طبرستان هفت سال بود ذکر اتفاق [illegible] سلطنت میرزا شاه محمود و بیان [illegible] وقایع که در آن [illegible] روی نمود و چون
که میرزا بابر وفات یافت امرا خلف او میرزا شاه محمود را بر تخت سلطنت نشانیده از مشهد مقدس عازم هرات شدند و در اثنای
راه خبر آمد که میرزا سلطان ابراهیم سنجر اراده خلاف دارد و میرزا ابراهیم که در هرات محبوس بود مخالفین را از خود غافل ساخته و از بند
خلاص شده باتفاق امیر احمد ترخان عازم مرغاب است و میرزا شاه محمود بیست و ششم جمادی الاول بباغ مختار نزول نموده مخالفان

ایشان امیر شیخ ابوسعید از ولایت نرس رسیده ظلم و تعدی بسیار از گرفتن مال و غیره در هرات کرد و چون سکنه آنجا از شدت ظلم او جان بلب آمدند
امیر شیر حاجی میرزا شاه محمود را [illegible] آورد [illegible] شیخ ابوسعید که مرید الغ بیگ بود [illegible] ظلم [illegible] شیخ ابوسعید شده
گرفتار کرده و سب و حیات او در شده و بعد از آن چون میرزا ابراهیم به کنار آب مرغاب خیمه برپا داشت امیر شیر حاجی بتصور آنکه امرا در غایت
جهت استرضای کوپرت داغا که میرزا ابراهیم را از میرزا شاه محمود دوست تر میداد و سعادت میرزا ابراهیم خواهد بود و در تکرار تنغ نهانده
و بر جاده شورقی القوم ره کوشک باغ زاغان قلعه خود [illegible] القتل رسانید و در آن کبیره دار مود و میرزا محمود کبیر برده [illegible]
کوپرت و اقتدار و اعتبار امیر [illegible] و امانت و صلاح وراعت خود مشغول شد ذکر توجه میرزا ابراهیم جانب دار السلطنه هرات و جلوس بر سریر
سلطنت و رفتن [illegible] و [illegible] سلطان ابوسعید [illegible] خراسان و معاودت نمودن [illegible] میرزا ابراهیم بحقیق
فراهم آورده از کنار آب مرغاب متوجه هرات شد و چون بحوالی انجا رسید امیر شیر حاجی قلعه را به میرزا شاه محمود و مشهد کرده بامراده
بباغ مختار نزول کرده قدم بر تخت سلطنت گذاشت و بعد چندی میرزا محمود [illegible] عزم انتقام ساعدت کرد میرزا ابراهیم استقبال
نموده بعد مصاف که بعد از خزیمه میرزا محمود و راه مشهد گرفت از غرایب حالات آنکه پادشاه روز دو شنبه خبر هرات رسید که میرزا محمود جانب
آمده و بعد زمانی شهرت یافت که میرزا ابراهیم از هرات روی نمود و بوقت نصف النهار ایلچی پادشاه گرد و قند امیر میرزا سلطان ابو
بشهر آمیده تقریر کرد که علی الفور [illegible] ما و رفتار [illegible] تو وصول خواهد شد تفصیل این قضیه آنکه سلطان سعید چون عراق مملکت
هرات شنیده داعیه تسخیر آن از سمرقند برآمده و بتعجیل تمام خود را بمرکز سلطنت رسانیده و در بد و ورود قبچاق بمنزل رون بلده فاخره
فرابیده و رباع تخت که تختگاه قدیم سلاطین بود فرود آمد و چون ملا احمد ب [illegible] قلعه اختیار الدین بعد [illegible]
که سلطان ابراهیم باشند متمسک شده باسباب حصار داری کوشید سلطان ابوسعید بتجهیز اسباب حصار گیری فرمان داده
در مسارعت امداد نمود و در اثنای این حالات سلطان سعید بیرون رفته با کوپرت و آقا [illegible] بر کوار یورش ملاقات نموده
تعظیم و تجلیل بتقدیم رسانید که درین اثنا جمعی از تفحص ان بسمع سلطان رسانیدند که قاصدان میرزا ابراهیم پیش کوپرت و آقا [illegible]
و اخبار گشت تحقیق نموده باز ثبیکر و بعد جمعی بر نزاع سلطان گران آمده در نهم ماه مبارک آن با نوی [illegible] القتل رسانید
و بعد انه او قوت شنیده از جانب بلخ خبر خروج اولاد میرزا عبداللطیف رسید سلطان ابوسعید تاسع شوال رایت عزیمت بماوراء النهر
برافراخته و جمعی از امرا امر ابراهیم مشغول رود نموده و ایشان در نواحی بلخ بمیرزا احمد ولد میرزا عبداللطیف بازخورده حرب کرده و او
بجانب افتاده فرستاده شد و برادرش میرزا محمد جوکی فرار نمود و سلطان ابوسعید زمستان آن سال در قبة الاسلام بابابان رسانید
ذکر فتح میرزا بابر زادگان [illegible] بانفاق سپاه جهانشاه ترکمان و آمدن میرزا [illegible] بهرات و جان [illegible]
حالات چون میرزا شاه محمود از نوکر میرزا ابراهیم بجانب مشهد گریخت و از آنجا بولایت مازندران رفت و امیر بابا حسن حاکم
مازندران بلوازمات بستانه بجا آورده اسباب سلطنت سر انجام او و در آن ترتیب نمود میرزا ابراهیم بر جمعیت وی اطلاع یافته روانه استرآباد
شد و میرزا محمود از جنگل جرجان بیرون آمده خاطر بر حرب قرار داده و درین اثنا میرزا جهانشاه ترکمان بعده و بجانب ایلچی اورد میرزا
شاه محمود و با استماع این خبر فرار بر قرار اختیار نمود و میرزا ابراهیم این شهرت را به تنبیه میرزا شاه محمود منصور کرده و بدستور در حرکت
آمده و در یک فرسخی استراباد نزول کرد که درین اثنا از آمدن رسید و اکثری از امرای شاه راه و را بالقتل رسانیدند میرزا ابراهیم بجانب
بنیاد با هزیمت و سرا از نوکر برآورده و قطع مسافت نموده بهرات رسید امیر احمد نایب هرات سر الجای [illegible] بجا آورده و ملاء الملک
ب [illegible] که در ایام غیبت در هرات حصار کوشیده و قلعه را بسلطان ابوسعید داده بود بتوقع مناسب [illegible]

رفع

توقع از بی اتفاقی شاهزاده و از رده خاطر شده بحصار بازگشت و اظهار خلاف کرده و دیگر از حصار بیرون نیامد درین اثنا میرزا ابراهیم جمعی را بر سالت نزد سلطان
ابوسعید فرستاده اظهار اطاعت و التماس مصالحه و مواصلت نمود سلطان ابوسعید ملتمسات میرزا ابراهیم را قبول کرده بمشهد در عقب بازگشت داده و فرمود
سپاه ترکمان با دعا مفقت نمایند و اسباب نفقات امکوره در اوایل این سال که سنه اثنی و ستین و ثمانمائه باشد بعد عالم که [illegible] استقلال
در ولایات خراسان نوای [illegible] و جری برافراختند و بین تفصیل میرزا جهانشاه ترکمان در استرآباد میرزا شاه محمود در طوس میرزا علاء الدوله
در ابیورد و میرزا ابراهیم در شهر هرات میرزا سنجر در مرو و سلطان ابوسعید در بلخ و اقوال آنکه میرزا علاء الدوله در برین ظلامت کم
بعد آنکه میرزا احمد سال در اطراف سمرقند سرگردان بکسیکشت بعد استماع خبر قوت بار در باب سوی ورود بشریف آورده میرزا ابراهیم را خبر
از وصول خویش داد میرزا ابراهیم ترکات [illegible] بیش پدر فرستاده و از عقب آن خود نیز عازم ملاقات شده و در کنار آب سنجاب اجتماع بهم پیش
رو دست داد و بعد تقدیم مشورت ها یاران قرار گرفت که میرزا ابراهیم در ملک موقوف نماید و میرزا علاء الدوله بهرات رفته چند روزی بجا
یاسه [illegible] و اسباب ترتیب [illegible] به مرسم شماری بر رعایای انجا [illegible] نمود که درین اثنا خاصه
میرزا ابراهیم رسید که سپاه ترکمان نزدیک است اجناب باید که از شهر بیرون آیند میرزا علاء الدوله در بهبرت قرا و وان بطرف جبال غور رفت
و میرزا جهانشاه ترکمان سایه وصول بر تختگاه خاقان اند اخته خواص و عوام انجا که از ترکمان در خوف و هراس بود [illegible]
دور تعاریف انجالات [illegible] بر سر که بجبال غور رفته بود [illegible] الاسباب که تفصیل آن در کتب مبسوطه مسطور است و قایع و اتمم
شده و منجر بمحاربه گردید میرزا علاء الدوله میرزا [illegible] نموده و مقید ساخت و تاتار میرزا ابراهیم سعادت مجلس [illegible]
یافت و میرزا علاء الدوله منحوکار خود بود که درین اثنا ایلچی میرزا جهانشاه در طلب او رسید میرزا علاء الدوله جمعی با نوکری [illegible]
با رودی او بیوست و محمود [illegible] بازگشت و بعد [illegible] که میرزا جهانشاه در هرات توقف داشت خبر ورود سلطان ابوسعید [illegible]
مرغاب شنید و مقارن آن اخبار [illegible] از جانب آذربایجان بسمع او رسیده بنابرین عزم معاودت تصمیم داده با میرزا سلطان
ابوسعید بدینگونه صلح نمود که ولایت خراسان را تا بلده سمنان بکماشتگان پادشاه داگذارد و بعد قرار مصالحه عنان عزیمت
بصوب آذربایجان معطوف داشته سلطان ابوسعید در سنه ثلث و ستین و ثمانمائه به بلده هرات رسید بباغ شهر جرا نیز ذکر
[illegible]
[illegible] بعد رفع و دفع ترکمان سلطان ابوسعید سپاه سمرقند را رخصت داده و بار بحصار در هرات نوای [illegible] برافراشت میرزا علاء الدوله
و میرزا سنجر و میرزا ابراهیم بر عقب سپاه سلطان ابوسعید آگهی یافته و اجماع کرده حوالی سرخس پیوستند سلطان ابوسعید با جمعی که همراه داشت [illegible]
الدامنوده و میان مرو سرخس در یاد [illegible] بعد ترتیب سپاه سلطان ابوسعید با معدودی [illegible] مخالفان نائره حرب بشمشیر
سلک جمعیت اعدا را از هم متفرق ساخت میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم از معرکه بیرون رفتند و میرزا سنجر را گرفته نزد سلطان آورده و
بموجب فرمان بقتل رسانیدند و در همان چند روز میرزا ابراهیم بحلول اجل طبیعی درگذشت و مقارن آن [illegible] سلطان ابوسعید
از رقبه سلطان حکم [illegible] میرزا علاء الدوله و فرزندی کرامت نموده موسوم بمیرزا شاه رخ شد و دیگر از وقایع این سال آنکه میرزا شاه محمود
ولد میرزا بابر در جنگ امیر [illegible] حاکم کابل بزخم تیر درگذشت و در سنه اربع و ستین و ثمانمائه که سلطان ابوسعید بیورش مازندران رفته بود امیر
خلیل که خیال استقلال در خاطر داشت با فرزندان [illegible] از سیستان بهرات آمده و در روز دوم [illegible] در آن بلده مشغول جنگ و پیکار گردید
و هر چند حمله و چند شکر نمود و کثرت نامه [illegible] با استماع وصول رایات سلطانی ترک محاصره کرده و در سیستان آورد و سلطان ابوسعید [illegible]
[illegible] اعتبار [illegible] امیر [illegible] منشی را فرستاد و ولایت سیستان را از او مطالبه نمود و چون امیر خلیل مضطر شده چاره بجز تسلیم ندید [illegible]

امرا اعلی‌حضرت پادشاه رسید و آنحضرت او را در سلک امرا انتظام داد و نظام الدین شاه یحیی را ضبط سیستان نامزد فرمود و در سال مذکور
میرزا علاء الدوله که چندین سال در اطراف و اکناف [illegible] بر کنار [illegible] وفات یافت و در [illegible]
علیه [illegible] که میرزا محمد جوکی ولد میرزا عبد اللطیف در مملکت ماوراء النهر علم خلاف بر افراخته است سلطان ابو سعید [illegible] عازم
دیار ماوراء النهر گشت **ذکر توجه سلطان عالیشان بجهت دفع فتنه میرزا محمد جوکی بمملکت توران و ظهور سلطان حسین بهادر خان در**
ملک خراسان سلطان ابو سعید بجهت دفع فتنه میرزا محمد جوکی از هرات متوجه ماوراء النهر شده چون از جیحون عبور نمود [illegible]
محمد جوکی [illegible] و [illegible] سلطان [illegible] رسیده [illegible] نزول فرمود و [illegible]
[illegible] سلطان حسین بهادر خان [illegible] استراباد [illegible] خراسان آمده [illegible]
سلطان ابو سعید با میرزا محمد جوکی صلح [illegible] کرده [illegible] روانه خراسان شد و قبل از وصول [illegible] سلطان حسین [illegible]
[illegible] مازندران [illegible] سلطان ابو سعید [illegible] سلطان حسین [illegible]
[illegible] سلطان ابو سعید سلطان حسین [illegible] از استراباد متوجه [illegible] سلطان ابو سعید [illegible]
استراباد نزول نمود [illegible] خلیل [illegible]
[illegible]
[illegible] ناگاه [illegible] کرد [illegible]
[illegible]
[illegible] استراباد [illegible]
[illegible] سلطان ابو سعید [illegible]
سلطان ابو سعید [illegible] خراسان [illegible]
[illegible] سلطان ابو سعید [illegible]
محمد جوکی [illegible] سلطان ابو سعید [illegible]
[illegible] میرزا محمد جوکی [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان ابو سعید میرزا محمد جوکی [illegible]
امور ماوراء النهر عازم خراسان گردید [illegible]
[illegible] سلطان حسین میرزا [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] عمارت کرده **ذکر احوال پیر بوداق بن امیر جهانشاه [illegible]**
سلطان ابو سعید [illegible] پیر بوداق [illegible]
[illegible] امیر جهانشاه [illegible] فارس [illegible]
[illegible] امیر جهانشاه [illegible]

داد که پیر بوداق به بغداد رفته بحکومت آنجا قانع باشد و پیر بوداق اگرچه به بغداد رفت اما اول از حکومت شیراز [illegible]
آن مملکت گردید و با انواع [illegible] امیر جهانشاه [illegible] دار السلام [illegible]
[illegible] امیر جهانشاه [illegible] میرزا محمدی [illegible] پیر بوداق [illegible]
[illegible]
[illegible] حسن بیک [illegible] سلطان ابو سعید [illegible]
[illegible] خراسان و ماوراء النهر و سیستان و خوارزم و مازندران [illegible] عراق [illegible]
[illegible] و سبعین و ثمانمایه [illegible]
[illegible] سلطان سعید
امرا و سرداران [illegible] امیر جهانشاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر جهانشاه [illegible]
[illegible]
که امیر جهانشاه [illegible] یوسف بیک [illegible]
[illegible] فارس و عراق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] یوسف بیک [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] یوسف بیک [illegible] میرزا محمد [illegible]
[illegible] حسن بیک [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] حسن بیک [illegible]
[illegible] سلطان سعید [illegible]
[illegible] حسن بیک [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] حسن بیک [illegible] فارس [illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible]
[illegible] حسن بیک [illegible] پادشاه [illegible]

و چون خلیل [illegible] متوجه اردبیل شدند و در اثنای راه محلی [illegible] رسیدند که از آنجا گذر دشوار بود و ضرورت [illegible]
[illegible] و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه انداختند و با انواع حیل [illegible] شکستند القصه [illegible] منعکس شده و احوال [illegible]
[illegible] داشت و امیر سید غیاث الدین را برای مصالح نزد حسن بیک فرستاد و از کمال اضطرار [illegible] امیر سید ابراهیم را [illegible]
[illegible] نزد حسن بیک نمود و بعد وصول [illegible] مصالح حسن بیک جواب داد که کار پادشاه [illegible]
سلطنت او [illegible] شد و مجموع امرای خراسان [illegible] ایام سلطنت سلطان سعید [illegible]
امیر غیاث الدین محمد گفت شنیده‌ام که سلطان ابوسعید [illegible] حکومت [illegible]
[illegible] ایام حکومت [illegible] [illegible]

[illegible]

عزیمت داد و چون سلطان ابوسعید در مملکت خراسان اطمینان [illegible] آنکه حاصل کرده بود ایلچی نزد خاقان منصور فرستاده در کرفتن جرجان محمد
شود پیغام داد که وقوع اعلام شوکت سپاه ظفر آنکه کوشش برادر ایلچی را که در طرف خود خواهد آورد و در میان ما مسلم بوده [illegible]
در آن باب نخواهد بود اما چون سلطان را بر استقلال در ممالک خراسان برقرار داشت و خاطر از فتنه میرزا جهانشاه ترکمان جمع
ساخت در صدد مخالفت با خاقان منصور آمد و اکثر افواج خود را بجهت تاخت و تاراج و تسخیر ممالک خاقانی بجرجان فرستاد و در سنه [illegible]
جرجان را [illegible] نهاد جهت ساخته با تمامی سپاه خراسان متوجه جرجان کرد و چه خاقان منصور تهیه اسباب کارزار مشغول بود که تمامی قوم
جلایر و اکراد شدند و از آن مرز خوبی تمام را دریافته خاقان منصور الفوارق و فتنه ظفر کفته و از جرجان بر آمده با پانصد نوکر [illegible]
از شهر و در اثنای راه برکات فلک [illegible] رسیده بودند از آب آمویه عبور نموده و در آن نواحی که [illegible] مصطفی خان حاکم
بعضی از ممالک خوارزم منزل کرده بود و خواست که بعبارت الحضرت قواعد مصاحبت را مستحکم کرداند بنا بر این از خاقان [illegible]
التماس فرمود [illegible] الحضرت کرد و بعد الحاح و مبالغه در اتباع سلطنت با کورکان جانب [illegible] و مصطفی خان
که هیچ تمنای این مواصلت داشت و با وجود این استدعای او در زمان سابق ملتمس او مقرون باجابت نکشته بود و مقام [illegible]
آمد و [illegible] مسافرت خسرو آفاق چنین رتبه [illegible] عاقبت مصطفی خان پیغام [illegible]
از جانبین با یمان تاکید [illegible] که سلطان ابوسعید بسبب مخالفت میرزا محمد جوکی از هرات لشکر بترکستان کشید خاقان
عالی مکان فرصت غنیمت شمرده بجانب استراباد نهضت فرمود و بعد مقاتله و مقاتله سلطان محمود میرزا [illegible] سلطان سعید [illegible]
داده باستراباد در آمد و بار دیگر قدم بر سریر سلطنت کذاشته جرجان را زیب و زینت بخشید و پس از [illegible]
آن مملکت را [illegible] ارغون بار کذاشته عنان عزیمت بصوب دار السلطنت هرات منعطف کردانید [illegible]
[illegible] خاقان منصور بعد قطع منازل و طی مراحل چهارم ذی‌قعده بظاهر هرات رسیده باغ
زاغان را نشیمنگاه ساخت و منصور [illegible] شاید مردم هرات بی ارتکاب جنگ ابواب شهر را مفتوح کنند چند روز [illegible] اورد
خبر [illegible] و چون یازده روز [illegible] بکذشت و مردمان هواداری سلطان سعید در استحکام برج و باره [illegible]
قلعه داری افزودند خاقان منصور آغاز جدال و قتال نموده باستعمال آلات جنگ و پیکار بر وبان را مجروح و لی رجوع کرداند که
در این اثنا عرض رسید که سلطان سعید با میرزا [illegible] صلح کرده از آب آمویه عبور نمود بنا بر آن خاقان جاه [illegible]
چون بمنزل [illegible] نزول خاقان فرخنده [illegible] کشت آن مقدار اختلاف در رای امرا پدید آمد که کار از استعداد مقابله و
مقاتله در کذشت لاجرم خاقان منصور عازم استراباد کشته قرین سعادت و عافیت بدار الملک جرجان رسید و [illegible]
خبر شنوا تا آنجا رسید که سلطان سعید با افواج کران [illegible] جانب خاقان منصور بعد مشورت [illegible] مخالف و قلت سپاه
[illegible] از جرجان بر آمده و چهار پنج شبانه روز طی مسافت کرده در [illegible] نزول اجلال فرمود [illegible]
در آن زمان توقف در [illegible] شهر باز [illegible] بنا بر صیانی [illegible] مصطفی خان حاکم شهر [illegible] طالب
ملاقات شده [illegible] کشتی [illegible] مشاورت نمود از جانبین در باب ملاقات [illegible]
تمسک [illegible] خان [illegible] از قبل خویش [illegible] و در [illegible] لوازم خدمتکاری آنحضرت [illegible]
بمنقلاق رفت بعد استماع این اخبار رایت عالی [illegible] نیز [illegible] و چون [illegible] مصطفی خان
قصد [illegible] و جدال [illegible] خاقان منصور [illegible] و در [illegible] قتال

[illegible]

[illegible] ویران قلعه را سوخته بساز [illegible] موکب همایون سپهر [illegible] کشیده و بجای [illegible] ماننده
[illegible] شود و بعد عنان با تمامی اتباع و اعوان بحکم الفرار ممالا یطاق [illegible] خاقان منصور بنابر [illegible] الابواب
بلده در آمده و ابواب رافت و رحمت بر روی سکنای آنجا کشوده و بعد اندک زمانی علم نوبت بنصب جهانگیر برافراخت و معمار
عدالت آنحضرت هر جانبه را معمور و آباد ساخت و زمام ایالت آن مملکت را در قبضه اختیار سید حسن [illegible] گذاشته عنان [illegible]
بصوب خراسان منعطف داد و چون بجده و مرو رسید معلوم شد که امرای سلطان سعید الولایت را [illegible] بنا بر این مراجعت
بجانب خوارزم فرمود که در این اثنا عرض رسانیدند که میرزا سلطان ابوسعید از بلاد ترکستان [illegible] با سپاهی [illegible]
مراجعت کرده [illegible] جام را [illegible] و خاقان [illegible] استماع این ماجرا [illegible] از خوارزم [illegible] بجانب خراسان
انعطاف داد [illegible] و ترشیز [illegible] و جمیع این ولایات [illegible] اقدام فرموده سلطان سعید از
استماع این خبر [illegible] از امرای [illegible] ظفر لوا [illegible] که بیاده
بر [illegible] سوار [illegible] دست [illegible] با انجا [illegible]
[illegible] اختیار کرده [illegible] کار [illegible] و امرای سلطان ابوسعید [illegible] از آن
[illegible] خاقان منصور بعد اختصاص [illegible] و ظفر از [illegible] مقدس [illegible]
[illegible] که [illegible] بر ای تاراج ولایات [illegible] امرای سلطان ابوسعید
که [illegible] موکب همایون [illegible] خاقان منصور [illegible] سپاه [illegible]
[illegible] خوارزم [illegible] که قلعه [illegible] بنا برحکم خاقانی [illegible] امرا
[illegible] زمان فتح قلعه [illegible] موکب همایون [illegible]
و قلعه [illegible] کرده محل [illegible] ساخت [illegible]
خاقان [illegible] ابوالخیر خان که در آن زمان [illegible] قبچاق بود متوجه [illegible]
[illegible] با استقبال [illegible] ملاقات [illegible] نزدیک [illegible]
[illegible] خاقان منصور را [illegible] ملاقات [illegible]
[illegible] خاقانی [illegible] انفعال [illegible] فی الحال [illegible]
[illegible] سر [illegible] کوشش [illegible]
[illegible] ابوالخیر خان [illegible] لشکر بسیار [illegible] اسود کوتاه
[illegible] سلطان حسین میرزا از آشوب [illegible] مملکت [illegible] در آن [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] موکب [illegible] سلطان ابوسعید [illegible] جای کشت
[illegible] ولایات [illegible] هرات [illegible] ربیع [illegible] فرستاده [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] خاقان [illegible] سلطان سعید بسلطان
احمد [illegible] سلطان ارغون [illegible]
هرات [illegible] مشهد مقدس [illegible] شرف [illegible]

اوان که مهم میرزا سلطان ابوسعید گورکان در قراباغ بنهایت انجامید و دو ماه صاحبقرانی خاقان گیتی ستان که مصداق این مفهوم
تواند بود موجود و چون خسرو کامکار در هجدهم ماه شهر رمضان پنجشنبه باغ زاغان را نشیمن لطف ... قدم بر سریر جهانبانی گذاشت و جوه خاقانی
منصور پیوسته دست تولا و تبرا ... سید انوری استوار داشت ... نقش محبت عترت طاهره بر خاتم دل می نگاشت
فرمان داد که خطبه و سکه را با اسامی و القاب ائمه معصومین مزین گردانند و صیت این نیکنامی در آفاق انتشار دهند لیکن چون این امر
از سبب غلو متعصبان مذهب حنفی صورت نگرفت و بعد از ایام پادشاه مجسته فرجام سلطان بیگم دختر سلطان ابوسعید را که بعقد
ازدواج خود آورده با محرمات باغ جهان آرا فرمان داد و مقارن آن حال امام ... روشن ضمیر نظام الدوله والدین امیر علیشیر را که
از اردوی سلطان احمد میرزا جدا گشته بملازمت حضرت اعلی رسید و باصناف الطاف سرفراز شده در سلک خواص بارگاه منتظم گردید
آبا و کرام آن امیر اصحاب احتشام در سلک مخصوصان دودمان میرزا ... شیخ بن صاحبقران انتظام داشتند و بعد از آن اوان امیرزاده محمد
که خواهرزاده خاقان منصور بود میرزا ایلچیک لقب داشت با والده خود و میرزا سلطان محمد از دارالسلطنه هرات رسید و مشمول اعطاف
پادشاهی گشته خاقان منصور عنان اختیار امور مملکت بقبضه اقتدار او داد و امیر زین العابدین ... بتسخیر ولایت بلخ و ترمذ
مأمور گشته و بعد از اتصال آنجا یارعلی را از قبل سلطان محمود در آن حدود بود و بعد مقابله دستگیر شده باردوی اعلی فرستاد گفتار در بیان
نهضت میرزا یادگار محمد از آذربایجان بعزم تسخیر ممالک خراسان میرزا یادگار محمد بن میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر بن میرزا
شاهرخ بن صاحبقران با اعانت امیر حسن بیک ترکمان با سپاه فراوان بتسخیر مملکت خراسان عازم گردید و چون این خبر بنواب خاقان
رسید امیر مبارز الدین و میرزا ایلچیک را با جمعی از سپاه برسم منقلا روانه فرمود و متعاقب آن خود بنفس نفیس از دارالسلطنه هرات
برآمده و سید ... که با برادر سود برسم جرجری باستر آباد روانه شده بود بدست امیر علی جلایر فوج منقلای میرزا یادگار محمد بقتل رسیده
دیگران روی بار دوی همایون آوردند روز دیگر خاقان منصور لوای عزم رزم سوار شده بعد تقارب صفین دلیران مرد و لشکر
باشتعال آتش قتال پرداخته روی بزمین را از خون همدیگر گلگون ساختند آخر الامر نسیم فتح و فیروزی بر پرچم رایات خاقان منصور
وزیده اعدای دولت قاهره روی توجه بوادی فرار آوردند و بعد از این فتح نمایان خاقان گیتی ستان امیر حسن شیخ تیمور را بایالت
ولایت استرآباد و مازندران نامزد نموده عنان عزیمت بصوب مستقر سریر کرامت انعطاف داد و مقارن این حال اکثر امرای ترکمان امیر حسن
بیک روگردان شده و کرباس کرده در اساس خاقانی رسیده باصناف الطاف مباهی و مفتخر گشتند امیر حسن بیک قلیچ علی را برسم
سفارت فرستاده پیغام داد که همواره مبانی آبا و اعظام شما و اجداد کرام ما اساس محبت و بنیاد مودت ارتباط و استحکام داشت
وظیفه آنکه رابطه اتحاد موروثی را مرعی داشته جماعت ترکمان را که بناه بان درگاه برده اند بدین جانب فرستند خاقان منصور فرستادن
امرای او را از مروت دانسته در باب ارسال ایشان تغافل فرمود امیر حسن بیک میرزا یادگار محمد را که عنان از هر که برتافته
نزد امیر حسن رفته بود و بعد از آن سپاهی ساخته بتسخیر خراسان فرستاد و میرزا با آن ولایت رسیده و آغاز ظلم و بیداد کرده کینه دار
را در تسخیر کشید چون برو این خبر رسید با سپاه فراوان بعزم گوشمال یادگار محمد سلطان از بلده فاخره هرات
برآمد و میرزا که از استماع توجه پادشاه بطرف بسطام و دامغان رفته بود پادشاه الملک نشانی بلده سبزوار را در حیز تسخیر آورده
و امرای حامی ... اکثر ایشان را جز ای اعمال ایشان رسانید و موکب نصرت شعار متوجه یادگار شده در ... برنلاق قراولان
بر دو لشکر اتفاق افتاده بعد ستیزه و آویز اکثری از امرای یادگار سلطان اسیر پنجه تقدیر گردیدند سایر آن جماعه بسیاست
شحنه غیر اختصاص یافتند آنگاه ماهچه علم آفتاب مظهر از آن منزل در حرکت آمده بر توقف ... قصبه جاجرم انداخت و در آن
قتل

فلک ستیزه کار بشود ناسازگاری ظاهر ساخت در بیان نهضت ... جاجرم ... خاقان منصور در جاجرم این خبر در لشکر ظفر اثر شیوع یافت که میرزا یادگار محمد بسلک صحبت امیر شیخ حسن ... که در قلعه استرآباد نشسته بود
از هم گسیخت ... و این اشتهار فوج فوج از سرداران صف شکن رو باردوی دشمن آوردند لاجرم آنحضرت بنابر پاس حزم از جاجرم بمشهد مقدس
منورهٔ النجف العتبه علیه امام واجب الاحترام ... در ضمن این حالات شورشی از تعدادت ... در بلده هرات واقع شده از این تغییر که
علی شیر ... حضرت خاقان منصور در دارالسلطنت هرات نهضت نموده بباغ نظرگاه نزول فرمود و چون یادگار محمد میرزا
از مراجعت موکب همایون و توقف یافت بقصد وصال عروس مملکت خراسان بمشهد مقدس عنان یکران باز کشید و بعد از ایام
سلطان محمود ... از آب آمویه گذشته ... دخان طغیان باوج آسمان رسانید و این اخبار ... فوج فوج
... قدم در بیابان فرار نهاده لاجرم خاقان منصور بنابر مصلحت مقابله و مقاتله اعدا را چند روزی ... موقوف داشته
... توجه نمود و از آنجا متوجه ... گشته از موضع مذکور بجانب آب مرغاب ... عنان نمود و ... و رسالتی ... که
سالک طریق ... گشته جبرئیل ... جاری باشد و ... است که بکدام جانب توجه باید نمود ... امیر ... را
عرضه ... ارسال داشته طالب قدوم ... خاقان منصور آنجا با الملتمس ... حرکت نموده امیر ... بجانب ...
و ... نواحی ... بر میان بسته بزیب ... رسید و از آنجا پادشاه قرین سعادت بسمت ... کوچ
نموده از اطراف و جوانب جمع کثیر از اهل اخلاص بملازمت ... ظاهر شدند ذکر جلوس میرزا یادگار محمد بر مسند سلطنت
خراسان ... آوان که خاقان عالیشان ... نهضت
... قلعاق توجه نمود و محمد یادگار میرزا که در ولایت طوس بود از استماع این خبر از آب مرغاب در عقب سلطان حسین ... رفته
و امیر حسن شیخ ... فرموده عنان عزیمت بجانب هرات معطوف ساخت و بعد قرب وصول شاهزاده سادات و
قضات و اکابر هرات برسم استقبال شتافته مورد نوازش و الطاف شدند و در روز ... محرم که ... بود میرزا یادگار
محمد بباغ زاغان آمده بر سریر سلطنت خاقان سعید جلوس فرمود و امرای آذربایجان که قرابتان امیر حسن بیک ترکمان ... بودند
همراه آمده بودند ... و باغات ... سلاطین ... در ... نشسته و ... دولت ...
بزبان ... میرزا یادگار محمد را نام ... و چون آن شاهزاده ساده ... اوقات ... معروف عیش و ... داشت
امرای ترکمان در اطراف و ولایات خراسان ابواب جور و طغیان بر روی ... گشودند و در خلال این احوال امیر حسن شیخ که
جهت ... آب مرغاب ... بود ... امیر علی جلایر ... از آنجا برخاسته بجانب ...
خویش توجه نمود و ... این امور ... آن شد که کثرت ... خاقان منصور ... دار السلطنه هرات ... فرمود و بعد
... چون خبر ... میرزا یادگار محمد ... انعاقب ... توالی ... ترکمان ... مملکت خراسان ... مباح
... سلطان ... رسید ... امیر نظام الدین علیشیر ... ازو ... اطلاع ... کوچ فرمود
بطرف آب ... مرغاب روان شد و ... امرای ... اراده ... اعلام داده ... جمیع ... را
... صادق ... مرغاب ... فلک ...
... روزی ... عالم ... طرف ... براه ... روان ...
... گاهی ... خاقان ...

کشته و علمی او کو سعندی و کوهای بنکش فرموده و تیره نمود و را بدست خاقان منصور داده در غایت غضب بطرف ایران سر نوبت
بدست اشارتی فرمود که منشانه بر آن اندن تیغ بود و خاقان با استظهار قوت صوری و معنوی او علی راه پیشتر سرعت کرد که در آن اثنا
قراولی رسیده بعرض رسانید که تا چشم چرده که رقیم و بر فضلات از تجاهل [illegible] باتمام رسیدن بچشم چرده که بجان خسب
خسرو آفتاب طلعت در جبین طلوع استعداد قتال کرده به جلو بیز بازو یک باغ زاغان رسیده در آنجا مهمی بر خاصی اقدس سایند
که میرزا یادگار در غایت غفلت مانند تخت [illegible] در خواب است خاقان منصور از استماع این خبر فرح شمول شد و مانند سیل [illegible]
رو براه آورده و امرا اعظم در دروازه باغ زاغان [illegible] میرزا یادگار در [illegible] شکسته و آن حضرت داخل باغ شده [illegible] باغ
شمال کرد و ابلغ میرزای غافل بود [illegible] بار کشید و امرای [illegible] که در [illegible] میرزا بوده [illegible] جمله
علی میرزا [illegible] بازو بر [illegible] یافته [illegible] دستگیر نموده [illegible] با آنکه خاقان منصور [illegible]
مرحمت جبلی میخواست که از سر خون او درگذرد اما امرای عظام بقای شاهزاده را [illegible] دانسته بقتل شاهزاده
مبادرت نمودند و این واقعه در [illegible] اتفاق افتاد و [illegible] سابع [illegible] رسید [illegible]
[illegible] طریق قرار داد [illegible] کلمه [illegible] کشت ذکر جلوس خاقان
منصور [illegible] بر سریر سلطنت و [illegible] روز [illegible] خاقان
ستوده سیر تا بار [illegible] جلوس نموده [illegible] اکابر از سادات و علما و قضاة و غیره حکم فرمود
که [illegible] و میرزا [illegible] بر [illegible] و [illegible] از [illegible] ان [illegible] بسته [illegible] شیخ [illegible]
بسند سلطنت جلیله [illegible] ضبط [illegible] السلطنه [illegible] باید نمود [illegible] با فرق [illegible]
شود و در اجرای آن [illegible] باید فرمود [illegible] احوال خبر رسید که میرزا الغ بیک و سلطان ابو سعید میرزا [illegible]
و بلخ آمده با اتفاق برادر [illegible] سلطان محمود میرزا [illegible] آن [illegible] از آنجا [illegible]
جمعیت [illegible] خاقان منصور [illegible] استیصال اهل خلاف [illegible] فرمود و از استماع [illegible]
پادشاه و میرزا الغ بیک [illegible] خاقان منصور [illegible] در آن سال
و در آنجا [illegible] ذکر [illegible] سلطان محمود میرزا [illegible] حضرت خاقانی [illegible]
[illegible] در آن زمان که میرزا یادگار محمد [illegible] خراسان متوجه بود میرزا سلطان محمود [illegible]
فتح [illegible] بود [illegible] بیلغ [illegible] امرای خاقانی که در آن [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان محمود [illegible] سپاه شاهزاده [illegible] سلطان محمود [illegible]
[illegible] امرای خاقانی که
[illegible] از استماع این [illegible] سلطانی [illegible] خاقان منصور [illegible] سلطان محمود
میرزا [illegible] نموده [illegible] ساخته [illegible] و [illegible] خواجه [illegible]
[illegible] سلطان محمود [illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible] بر [illegible] میرزا [illegible] تارک [illegible] از غلاف [illegible]
عقد جمعیت اعدا [illegible] اقبال [illegible]

[illegible]

میرزا [illegible] خاقان مظفر لوا رسانیده علامات عجز و انکسار بر صفحات سپاه سلطان محمود میرزا [illegible]
و خاقان مظفر لوا [illegible] فتح و فیروزی [illegible] دشمنان [illegible] سجدات شکر الهی بجا آورده امرا [illegible]
[illegible] با اصناف عواطف پادشاهانه [illegible] ساخت [illegible] سلطان ابو سعید [illegible]
[illegible] مملکت [illegible] حکومت [illegible] و [illegible] سلطنت [illegible]
آب آمده [illegible] خاقان منصور [illegible] امیر [illegible]
فرستاد [illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] انواع [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] امیر [illegible] مملکت [illegible]
[illegible] میرزا ابا بکر [illegible] سلطان محمود [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible] حضرت [illegible] اقبال [illegible]
احمد [illegible] قرار داد ذکر [illegible] میرزا [illegible] سلطان [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] در اوان استیلای میرزا یادگار
و فرار [illegible] میرزا محمد عمر بن میرزا سلطان خلیل بن میرزا جهانگیر بن سلطان محمد بن میرزا
جهانگیر بن [illegible] یوسف [illegible] خاقانی [illegible] با عبارات اطاعت و
انقیاد امیر نظام الدین احمد حاکم قندهار [illegible] حکومت [illegible] در آن ایام که خاقان
منصور میرزا سلطان محمود [illegible] خاقان منصور [illegible] میرزا [illegible]
اقبال او [illegible] شد در آن [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] معلوم بود
که میرزا [illegible] خاقان [illegible]
میرزا [illegible] خاقان منصور [illegible] السلطنه [illegible]
فرمود و میرزا [illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] خاقان [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] نظام الدین علی [illegible] فرمود و حکم [illegible]
[illegible] امیر [illegible] نظام الملک قوام الدین [illegible]
وزارت [illegible] مجد الدین [illegible] غیاث الدین [illegible]
[illegible] و حکم شد که [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
و [illegible] ایام [illegible] خاقان منصور [illegible]
رسیده بود [illegible] رسید در بیان [illegible]

چون احمد مشتاق در قبة الاسلام بلخ با مرا یابت پرداخته و بکار نخوت بلاغ و بلغ راه داده و بر ملک سهو اوران سلطان احمد میرزا
و سلطان محمود میرزا استملاک گشت و این اخبار بدار السلطنه هرات بپادشاه رسید بر انتقام تدارک فتنه اهدا اهم دانسته
و قرة العین سلطنت بدیع الزمان را بحکومت هرات معزز کرده و رایات عالیات بجانب بلخ برافراخت احمد مشتاق
با مدد او و اعانت سلطان احمد و سلطان محمود خاطر بتحصن قرار داده برج و باره بلخ را مضبوط و مستحکم ساخت و بر بلند نیاد نخوت
و غرور لشکر جنگ و جدال افراخته ابواب شجاعت و پهلوانی بگشود و بر ساختند و بنا بر فضاحت شهر و متانت قلعه مدت محاصره بسه چهار ماه
امتداد کشید که اکثر اوقات از بام تا شام بآیره قتال مشتغل بوده از شام تا بام بمحافظت از روع گیوان سکندر ثبت و درین اسطوا امتداد
ایام محاصره قحط و غلای عظیم در اردوی همایون واقع گشت که از عجاز عدم وجدان قوت مفقود شدند و جمعی را مکرر در پنج جلیل
که زیاده بر دویست سوار در لشکر خانه و ابر جل بشر بجهت آذوقه جلو هرات مرخص شده و در سر شمار جو دار از جنس حبوبات
روانه لشکر ظفر اثر نموده و درین اثنا میرزا ابو بکر که در سلک شاهزادگان تیموری بود باقی شده از هرات کر بخت و مغضوب
حضرت سلطانی او را تعاقب نموده بدست آورده در قلعه اختیار الدین محبوس ساخته بود دران اوان که دایره دولت در
حوالی بلخ بود و احمد میرزا و سلطان محمود میرزا با لشکر بلا انتها قصد جمعی کرده که از آب آمویه گذشته و بلشکر ظفر قرین آنحضرت خاقان
منصور بر بزنت میرزایان اطلاع یافته از پای بلخ بنا بر مصلحت وقت بطرف قاریاب کوچ فرموده و میرزا ابابکر در آن منزل بقصد قتال
بر حقوق تربیت خاقان کشیده و به بدخشان که بخطه تسخیر مضاف است روان داشته و باشباع اهتمام راه اوران از نکامی سپهی
موکب نصرت نشان پشیمان گشته عنان از سوکت عمال بطرف ماوراء النهر منعطف ساختند و بعد این وقایع سلطان آفاق ایلچی
نزد احمد مشتاق فرستاده او را از راه خلاف و نفاق بگاوه مستقیم وفاق و اتفاق دعوت کرد احمد مشتاق جواب داد
که غرض من از اجرای این حرکات و جسارات این بود که بر ضمیر منیر واضح کرده که این کمترین از بندهای کار سرکاران نشرا است
و اکنون از اطاعت حکم بیرون نیست پس قلعه را بر مقلوبین سپرده بالیغ و کفن متوجه آستان ملافت آشیان شد و بعد رسیدن
رو خاقان منصور از نحاب کرم جمیل ذیل عفو کشش بر جرایم او بپوشید و زمام حکومت آن مملکت را در قبضه اقتدار او و در کف
میرزا ابابکر آکنده الخباب رامدار الخانب روان فرموده و خود بنفس جوالیش بجانب مستقر سلطنت کوچ نمود و مقاران بعود
بلده فاخره هرات خانم سلطان بیگم بنت میرزا سلطان ابوسعید را در سلک ازدواج میرزا ابوالقاسم درآورده بعد فراغ جشن
و طوی متوجه نظام مهام امور سلطنت گردید ذکر ظهور [illegible]
[illegible] میرزا ابابکر بعد از برآمدن از قلعه
به بدخشان رفته و از اجای لشکری فراهم آورده و از راه کابل و سیستان عنان بکرمان و طرف کرمان آمده و بیک سالها بر آن مالک
مستولی یافت و در اره فرمانی قرار برقرار اعتبار نموده میرزا با شهر جرامه و عزیمت با وجیبی رفت و اکنون باید و شهر بر کمال خاقان
منصور بر میرزا ابابکر مجددا استیلا یافته بود بجا دراوده عنان عزیمت بطرف هرات تافت خاقان منصور از جیان مخالی
شاهزاده توقف یافته بادیکه در من انوش داشت در لحظه نخسته متوجه دفع شاهزاده شد میرزا ابابکر از توجه موکب جاه پی
وقوف یافته رو با ستراباد آورد و در هر منزلی جمعی از اطناب بیکر بخشید و در برابر لوی از و باز رودی خاقان مداومت شد
و در منزل کنار آب گرگان کثرت راه و از آب گذشته بسبب تعب راه و ماندگی و کثرت بارندگی بر آسودگی مشغول شد فوج
منفلای سپاه کشورگشای ان شاهزاده رسیده او را مانند گنج عوض در رحل یافتند میرزا ابابکر را او از تغیر و سلطان جلاله

دراه وارد و پیش گرفته از مخالفان خود دو کس را بقرب شمشیر و تیر مغلوب نموده در خانه بکی از کلاتران آن موضع فرو آمده شخص
میرزا از خود مطلبی ساخته و جمعی را در قید کشش باز داشته در ساعت متوجه سر او گشت و کیفیت واقعه را بعرض خاقان منصور
رسانیدند پادشاه جمعی را بگرفتن میرزا فرستاد و آن بتفحص جستجوی شناخته بیک تا گاه محل درآمدن شاهزاده را تعقیب کنند و در ششم
ماه تبرد از خطه ... [illegible] ... ابابکر میرزا ... مسلوک داشته بود در حق شاهزاده
فرستاد ... احوال امیر ذو النون این است که او در شجاعت و بهادری از اکثر امرای الوس تیموری ممتاز بود و در زمان سلطان
ابو سعید در سلک ملازمان او انسلاک داشت و بعد ... در خدمت در رکاب عالم پناه او ثابت بکند ابتدا او بچون ...
تمامی خویش ترتیب یافت و در زمان فترات با و کار محمد میرزا الصعود ...
احمد میرزا میرزا بود و بعد از آن بسبب منازعت امرای ترخانی و از غوغای نوبت دیگر ... آمده مستقل گردید خاقان منصور
ایالت ولایت غور و زمین داور و بعضی ناحیه یافت و امیر ذو النون با لشکر اندک متوجه آن حدود گشته و در مدت سه چهار سال
با اقوام هزاره و نکودری جنگها نموده ولایت مذکور را در حیطه تسخیر در آورد و بعد از آن حکومت قندهار و شال و مستنگ
و آن ملک نیز ضمیمه حکومت سابق گرده چون امیر ذو النون از جمیع نفایس اموال و افزونی الحال مثال استقلال تام بجا
کرد و راه ادای مال مقرری و اعمال و امثال بجا آورد و جمعی بموجب انحراف مزاج سلطانی شده کار او از قدر ... آن گردید
که درین ... پادشاه برمی ... در خاطر مبارک ... و ذو النون که از تلاطم دریای غضب خاقانی
هراسان بود ... شاهزاده ... جان از آسیب نجات کشید چنانچه کیفیت این حکایت در محل
خود مسطور خواهد گشت ذکر ظهور مرقد ... شاه مردان ... علی ... ... ورین ... بعد ...
بلخ بود در تاریخی ... از طرف کابل در زمین آمده تاریخی ساخت که در زمان سلطان سنجر سلجوقی تألیف یافته بود و در آن کتاب
مکتوب بود که مرقد شاه اولیا و ابو الحسن ... اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب علیه السلام در قریه خواجه خیران در فلان موضع است
در سه فرسخی بلخ میرزا بایقرا سادات و اشراف بلخ را بدان موضع فرستاده و ایشان بدانجا رسیده گنبدی ملاحظه نموده که دران قبری بود و
چون حفر آن کردند لوحی ظاهر شد که بران مسطور بود هذا قبر اسد الله اخ الرسول علی ولی الله میرزا ... بر آن خاک سوده
صاحبان امراض مزمنه از اطراف جهان روی بآن آستان آورده نجات یافتند خاقان منصور از ظهور آن صورت غریب متعجب گشته
و اعوام عواف آن بقعه ... از جان بسته و بجانب نهضت نموده روی نیاز بر خاک آن آستان سوده و قبه در کمال ارتفاع
و در اطراف ایوانها و صوبات طرح انداخته دران قریه بازاری مشتمل بر دکاکین و حمام بنیاد فرمود و مقارن اتمام آن عمارت الله ...
و غیره یکی از اهل ... بر زبان نشانه افتاده آثار ... در جامه او ... کرد و عقلا استفسار ... کرد ... اجبار ...
آن باب ... سوار در ... ظاهر شد و گفتند که روضه حضرت شاه ولایت در فلان موضع است و اشاره ... کرد
که در نزدیک ... سنگ ... بود و جمعی از قلندران ... صورت قبری یافتند و شهرت آنجا ...
رجال ... و خاک این قبر ... آن زر و جواهر بسیار ... قلندران ... در
می رسید ... بیان ... شکفت ... زیر ... ساختند که ... و
... برات و بعضی ... خاقان ... ... مولانا کمال الدین ... مامور شد که مجموع ... ... و جمعی ... نمود ... آن

نوعی استکمال یافت ذکر بیان حال ابو المحسن سلطان مشهور بکیچک میرزا و انتقال آن شاهزاده بفضای عالم بقا و بیان احوال بدیع الجمال بیگم و بیان بعضی
دیگر از حالات چون عظام مهام سلطنت خاقان کشورستان در عهده شاهزاده میرزا محمد سلطان ... بود و ... الخطاب
با حسن طریق بمثبت حسب رضا شاهزاده ... و سیاست ... استقلال و استیلا در ... خاطر نگاشت تا روزی در
... سواری که ... رکاب جمال ... خورشید ... حرارت خورشید ... حسابات ... و جمال ... خاقان کامیاب
... باده را آفتاب ... مسافت ... شاهزاده ... غضب ... شاهزاده در قلعه اختیار
محبوس گشت و بعد چند گاه عرق شفقت ... خاقان منصور او را مطلق العنان ساخت بعد از آن شاهزاده در جناب
انفعال ملازمت درگاه جاه و جلال بکرد و عاقبت الامر ... تمام اجازت گذاردن حج اسلام از خاقان ذی جاه
الاحترام حاصل نموده با طایفه از خاصان ... روی ... منیف ... و بعد ادای مناسک حج اسلام و ...
حبیب رسول ... خراسان ... و ... مراحل سعادت ... خاطر
و والدین ... و در ... عارض ... آن شاهزاده بلند مرتبه گشته داعی حق را لبیک اجابت
گفت و ... بدیع الجمال بیگم ... خاقان منصور ... سلطان احمد خان ... بود و بعد فوت
او پسر کلان خود سلطان محمود خان ... سلطنت احمد خان ... سلطان ... خانزاده
خانم ... ملاقات ... خراسان ... حضرت خاقانی ... و مهربانی در
... و در خلال این احوال خاقان منصور ... کلاه ... حکومت آن
مملکت در قبضه ... امیر نظام الدین ... علی کوکلتاش گذاشت و بعد وصول میرزا ... شاهزاده
مظفر حسین میرزا ... آن خاقان منصور ... خانزاده خانم دختر بدیع الجمال
بیگم را در سلک ازدواج مظفر حسین میرزا کشید ... شیخ الاسلام مولانا سیف الدین
احمد تفتازانی ... و ... امیر ... و ... و مجلس ... در خلال
این احوال پادشاه ... سلطان ... در ذکر سلطان ویس ... را
و اسکندر میرزا باقی ماند ذکر تفویض ایالت استرآباد بجناب حضرت معالی پناه خواجه مجد الدین محمد ثانی ... علم
و بعضی از احوال در ... خاقان ... امیر نظام الدین علی شیر ... حکومت استرآباد ... مولانا
... خواجه مجد الدین محمد ... حضرت ... و ... اعتماد و ... خاقان منصور
... و ... مهمات
... و ... خواجه مجد الدین ... مهمات سلطانی ... امور ...
... بعد از آن ... صحبت ... و مجلس ... بسیار ...
... خواجه ... بود و ...
... گاه ...
... از خراسان فرار نموده ... بعد ... از ... بدیع الزمان میرزا
بها

سلطان حکیم که از کمال تند خویی و درشت گویی سلطان او را طلاق گفته بود و ... عزت و جلال این ... در
در گذشت ... محمد ... که ... و ... و حاکمانی را وداع کرد ذکر
خواجه افضل الدین محمد ... و آذربایجان ... امیر علی شیر با استرآباد ... خواجه افضل الدین محمد کرمانی ...
خواجه مجد الدین وزیر ... امیر علی شیر ... استرآباد ... خواجه مجد الدین و ... در ...
استرآباد ... خواجه افضل ... صاحب اقبال ...
سلطان یعقوب میرزا ... عراق و آذربایجان حرکت کرد و ... میرزا ... امارت ...
امیر علی شیر بعد از آنکه مدت یکسال ... در ... جان ... امور ... استرآباد
برات ... استعفا از تکفل امر امارت استرآباد نمود و ... منصب امارت ... روز بروز
جاه و منزلت او افزود ... خاقان منصور ...
... و دولت خاقانی ... سلطانی نظام الحق والدین امیر علی شیر ... الله
... خاقان ... سلطان ابو سعید میرزا
بجانب کابل فرستاد ... شاهزاده محمد معصوم ... میرزا الغ بیک ابن ... ابو القاسم
... خراسان ...
امیر علی شیر ... استرآباد ... جغتای ...
عصابه ... خاقان منصور ...
زمام سلطنت استرآباد در قبضه اقتدار شاهزاده کامکار بدیع الزمان میرزا ... و بعد از آنکه شاهزاده روی
توجه ... بجانب عراق و آذربایجان ... یعقوب میرزا ...
... استرآباد ... مخالفت ...
... بعد از ... و اطلاع یافته ... و ... امیر نظام الدین
ملازمان ... امیر نظام الدین ... کامیاب ... حضرت ... امیر نظام الدین
علی شیر ... استماع نمود که خواجه مجد الدین ... امیر علی شیر ...
ابواب خلاف ... امیر نظام الدین ... حال ... باشد ... منزل قرار
امیر علی شیر ... جهت ... ابراهیم میرزا ... از آن ...
... سلطان محمود میرزا ... امیر ... علی ...
کردن ... امیر نظام الدین ... علی ... خواجه ...
امیر علی شیر ... آن ...
... امیر نظام الدین ...
بلخ ... خاقانی ...
... امیر نظام الدین ... خواجه غیاث الدین ... فلک ...

و بعد تو ... که سلطان محمود ... لشکر ... و ... بر ...
... خاقانی ... حصار ...
... سلطان محمود ... خاقان منصور ابو المحسن
... سلطان محمود ... وصول ...
... خاقان منصور ...
... مظفر حسین میرزا ... سلطان بدیع الزمان میرزا ... خسرو شاه ...
... حصار قندز ... سلطان محمود ... حصار ...
اعلام مخالفت ... حصار ...
و چون چند روز ... خسرو شاه ...
... سلطان محمود ...
... خاقان منصور ... حصار قندز ... خاقانی ...
در ... قندز ... خسرو شاه ...
که با اعلام خاقانی ...
درگاه عالم پناه ... خاقان منصور ...
... ایالت ...
... سپهر ...
... بلخ ... خاقان منصور ... بلخ ...
با سلطان بدیع الزمان میرزا ... دار السلطنه هرات ... و ...
صفات ... ذکر ... بدیع الزمان میرزا ...
... خراسان ... بدیع الزمان ... شیخ ...
مظفر حسین ... استرآباد ... بدیع الزمان ... محمد مومن میرزا ...
مظفر حسین میرزا ... حکومت ...
... محمد مومن ...
... مظفر حسین ... استرآباد ...
... بدیع الزمان ... استقبال ...
... بدیع الزمان میرزا ...
... محمد ...
... ابو المحسن ... خاقان منصور ...
بدیع الزمان ...
١١٠

... شاهزاده ... خاقان منصور ...
... بدیع الزمان میرزا ... خاقان منصور ... محمد مومن ...
در استرآباد ... مظفر حسین میرزا ...
... مظفر حسین میرزا ... نظام الملک ...
... خاقان ... شاهزاده ...
... سلطان بدیع الزمان میرزا ...
... و ذکر فتح ... بدیع الزمان ... امیر نظام الدین ... شیخ علی ...
... بدیع الزمان ... خاقان منصور ...
... شیخ علی ...
... شاهزاده ...
... شیخ علی ...
... خاقان منصور ... شیخ علی ...
... شاهزاده ...
... خاقان منصور ... ابراهیم حسین میرزا ...
بدیع الزمان میرزا ...
... شاهزاده ...
... خراسان ...
... شاهزاده ... امیر شجاع الدین ...
... شاهزاده ...
... امیر شیخ علی ...
... توجه خاقان منصور ... بجانب ... چون ... جاه و جلال رسید که
سلطان بدیع الزمان میرزا باتفاق ... محمد مومن میرزا ... خراسان ...
... قندهار ...
... شاهزاده ...
... خاقان منصور ...
... بدیع الزمان ...
... محمد حسین میرزا ...
میرزا بجانب عراق و آذربایجان ... خاقان ... خراسان
... شاهزاده ...

شنافته سر دولت بر آستان سپهر رفعت سور خاقان منصور از سلخ شوال سنه الف ساخته بمقاتله مسعود و در سلک ملازمان بود منخرط شد
انگاه خاقان جم جاه کوچ بکوچ متوجه گشته از رستمدار و ولایت اطلاق کرده در اوایل ایام بهار خاقان منصور عزم تسخیر مملکت سلطان
محمود میرزا جزم فرموده و امیر نظام الدین علیشیر را بدانجا روانه ساخته با سپاه موفور بدان جانب روانه شده و در منزل بابا شاه بو نازل
ابیل شاد امیر و درویش علی موافقت نموده و در قلعه بلخ محبوس گشت و چون سلطان محمود در حرکت خاقان منصور وقوف یافت و در اعمال
شادمان بیرون آمده و قندز رفته و در اوایل بهار و بر ولایت بلخ قندز منوجه ساخته و از آن که امیر ذو النون بموجب
فرمان جهانبان از طرف زمین داور متوجه ملازمت خاقان شده گشته بود و امیر ولی تفت سپاه او را شنیده با مقصد بر سر صلح راه
بر انجانب گرفت و بعد محاربه امیر ذو النون را دستگیر نموده ... قندز کرد امید خاقان منصور از شنیع امیر ذو النون بر ولی
راه او را انجام دانسته از آن ترک متوجه قندز گشت و بعد ملی منازل آن بلده را محاصره کرده ... با بیگ قتال و جدال
اشتغال فرمود و چون سلطان محمود میرزا مهابت خاقان منصور معلوم کرده دو هزار سوار جرار سر داری ایلچی بوغا ره اندرون
طفوفوس ساخت تا انتظار فرصت نموده شبیخون برد و خاقان منصور لوا اظهار اطلاع یافته ابو الحسن میرزا را مع
ایلچی بوغا فرستاد ابو الحسن میرزا در کنار جیحون بایشان رسیده سلک جمعیت ایشان را از هم پاشیده و ان اشکر
گشت و بافته محمد ایلچی بوغا رسیده و رونق مهمات او باطن ... و اما ان محمد ایلچی باز در سلطان محمود انقیاد
شاهزاده مبارکت خاقان منصور را بر آمدن ان نمود و طالب صلح گشت خاقان منصور قبول آن نموده امر صلح را بدان ملتمس
گردانید که سلطان محمود میرزا صبیه صلبیه خود را در سلک ازدواج برادر زاده خویش سلطان محمد میرزا آورده و امراء قندز را بدست
قدرت ایشان بدان رسد حاصل الوقت بطریق پیشکش ارسال دارند و امیر شجاع الدین ذو النون را روانه بارگاه
اعلی گردانید شاهزاده جمیع ان اقوال را بقبول داشته خاقان منصور سلطنت مملکت حصار شادمان و ترمذ و ختلان و
بدخشان و قندز و بقلان را بدستور معهود بسلطان محمود گذاشته عنان مراجعت بطرف قبة الاسلام بلخ
انعطاف داد و بعد رسیدن بلخ حکومت آن بلده و ربع کامکاری بسعید محمد میرزا ارزانی داشت و امیر مبارز الدین محمد
ولی بیک را جهت تمشیت مهمات الحجاب در ملازمت شاهزاده گذاشته رایات نصرت آیات بمستقر سریر سلطنت بر افراشت
مقارن انحال سلطان اویس میرزا اجداد ابو پلوریسر با توانایی گذاشته متوجه بیابان نجف گردید و از یک پسر ماند محمود سلطان
نام و مادر این پسر سلطان بیگم بنت خاقان منصور که با والده خود در حرم عفاف ظهیر الدین محمد بابر پادشاه بسر می برد و ذکر شمول
خواجه قوام الدین بمرحمات الطرف سلطانی و متعاقب آن شدن امیر مزید و امیر جهانگیر و خواجه قنبر بجانب ... چون بسبب التفات
امراء سلطانی خواجه مجد الدین از دخل و در امور ملک و مال خود را معاف داشت و زمام امور بدیوانی در کف کفایت
خواجه قوام الدین نظام الملک باز گذاشت خواجه نظام الملک با علی مدارج اعتبار ترقی کرده قدم از رتبه وزارت برتر نهاد و
خواجه بزرگ حاجب و در بان و در خانه خود نداشته ارباب حوایج بی مانعی بمجلس رسیده کاسیاب معاملات شدند و خواجه را
دو پسر بود کمال الدین حسین که کودت بلیغ و حدت ذهن موصوف بود و رشید الدین عبد الملک که در شجاعت و سپاهگری
گوی سبقت از اقران می ربود و خواجه مجد الدین بعداوت قوام الدین نسبت بجد نیش و رهانت کرده بیاد و امراء امیر پیره نیک بیک
تر و امیر شجاع الدین محمد بر ندق و امیر مبارز الدین جهانگیر توسل جسته و تحف و تبرکات بایشان فرستاده بر انجامیان در مقام
معاودت و مغایرت اند از خواجه نظام الملک ازجمیعی وقوف یافته و نفریات الحیه بوطن سلطانی رسانید که مزید بر ندق و امیر جهانگیر

یورش و قندز با سلطان اویس میرزا بیعت کرده بوده که بر گاه استقلال تقصیر خاقانی راه یابد او را بسلطنت بردارند حضرت
خاقانی بره و امیر را با خواجه مجد الدین موافقه و مصادره نموده و در قلعه اختیار الدین محبوس فرموده و جهت ایلچی چند امیر بر ندق و امیر جهانگیر از
حبس رهایی یافته بشمول عواطف پادشاهی شدند و پرستش جمیع خواجه مجد الدین پادشاه امراء را حکم نموده و جیند نویسندگان خواجه
نظام الملک انگاه نظر کرده به کمند سیاره و تکمن بار بروفات منوال شنید ساخت نظام الملک حاضر گشته محمد عمر را که از از زال بود و سپاهی
خواجه شده بنظر بر آورد خواجه نظر بر سر نطق و تفاوت ذاتی در مقام محاوره آمده خواجه گفت انچه مدعای سماحت الحضرت
بفهایم مرا از محاوره این خطی معاف دارید انگاه باشارت اعلی اسطری چند نوشت که انچه در ایام اختیار از من واقع شده ممکن
شد و گناهان خود اقرار دارم معاند ان این نوشته را از نظر همایون گذرانده بحکم اقدس جمیع جهات و مملکات ان خواجه جیده
صفات ضبط نمود و بعد این وقایع خواجه جیده صفات عازم سفر حجاز شده و در منزل تیوک سنه ثمان و ثمانین داعی حق را لبیک اجابت گفت
ذکر سلطنت بدیع الزمان میرزا در مملکت استرآباد و کامیاب گردیدن اوقات اتفاق ...و چون ایالت جرجان
بموجب فرمان واجب الاذعان بمیرزا سلطان بدیع الزمان تعلق گرفت علم ممالک مازندران مستعدا طریق اطاعت والقیاد
سپرده بند و سپاهی از امرای ترکمان التجا بشاهزاده آورده و بحکم خاقانی منصب دیوانی استرآباد بخواجه فخر الدین و وزارت انجا
جهت خواجه شمس الدین مفوض گشت و بعد و بسر استرآباد رسیده دست تسلط نواب شاهزاده را از قبض و بسط امور مملکت
کوتاه کردانیدند و جمعی بر خاطر شاهزاده گران آمده بمشورت امیر محمد امین عباسی و خواجه شمس الدین محمد و خواجه جلال الدین احمد که
از اعیان جرجان بودند آن هر دو خواجه را مواخذه و مقید نمودند و خواجه سید کمال الدین که برادر او بود خواجه شمس
الدین مقتول شده بود و بعد تحقیق قضیه خواجه شمس الدین بر ندام اجل گرفتار آمد و اولاد خواجه فخر الدین سیف الدین مظفر
از وقوع شهادت پدر گریخته بخراسان رفته متوسل بمظفر حسین گشت و دیگر از وقایع آن ایام اینکه شاهزاده بگفتن خواجه
خواجه شاه امیر محمد امین عباسی گشته بعرض خاقانی رسید که امارت مالی بیوسته شاهزاده را بسلوک طریق مخالفت دلالت
میکنند بنا علیه امیر محمد امین طلب حضور گشته سار بسار رسیده و مقارن انحال رایات همایون خاقان بیهمال بجانب حصار شادمان
در حرکت آمد و سلطان بدیع الزمان میرزا بر سم امداد از استرآباد متوجه کنار آب آمو گشت و باعث بر این حرکت انکه بر سر خان
پسر سلطان سعید میرزا که در بلده سمرقند سلطنت می نمود در سنه ... در گذشت و بعد از وی برادرش سلطان محمود قدم بر سریر سلطنت
سمرقند گذاشته حکومت بخارا و توابع را به پسر خویش بایسنغر میرزا گذاشت و در سنه ... سلطان محمود میرزا بعزیمت ... علم
علقی افراشت و بایسنغر میرزا بسمرقند رفته فرمانفرما گشت و مقارن جلوس او سلطان محمود خان بن یونس خان ... بجز
ماوراء النهر بسمرقند لشکر کشیده و سلطان محمود خان بعد محاربه انهزام یافته بایسنغر میرزا قرین فتح و ظفر بمقر عز خود مراجعت نمود و سلطان مسعود
میرزا که پسر بزرگ سلطان محمود بود و در حصار شادمان حکومت می نمود و بعد فوت پدر خطبه و سکه بنام خود کرده و امیر خسرو شاه
که از بیمن تربیت سلطان محمود در مملکت قندز و بقلان اعلام ایالت می افراشت لعدو خات و ولی نعمت از حکم سلطان
مسعود میرزا گردن بعید و خیال استقلال در لوح خاطر نگاشت چون این اخبار بسمع خاقان ذوی الاقتدار رسید عازم تسخیر
آن ولایت شده در سنه ... متوجه قبة الاسلام بلخ گردیده و در نواحی بلخ شاهزاده سعید محمد میرزا و امیر مبارز الدین لوازم استقبال
استعجال نموده مراسم پیشکش بتقدیم رسانیدند مقارن انحال سلطان بدیع الزمان میرزا باردوی اعلی رسیده خاقان منصور
آن نور دیده سلطنت را با تفاق خسرو شاه بجانب قندز روانه ساخت و خسرو بنفس نفیس بمعسکر آمد و اعلام اقتدار برافراخت

خاقان منصور امیر مبارز الدین را باده و نیزه ارکس استقبال شاهزاده فرستاد و داد فرموده و بایشان گفت که انتظار فرصت نموده شاهزاده را بگوید
بخدمت تعویض شاهزاده معلوم این امر نموده راه ولایت جرجان در پیش گرفت خاقان منصور بمظفر حسین میرزا نوشت که شاه
برادر شاهزاده مظفر حسین میرزا را به استرآباد آورده و بعد تقارب فریقین جمعی از استقلال بابر ... بیک و شیخ محمد حسین میرزا بامان
در اطراف زرکان تافت و مظفر حسین میرزا مظفر و منصور باسترآباد و لوای مراجعت برافراخت ذکر وصول خواجه افضل الدین محمد
و عهد وزارت مرتبه ثانی و گرفتار شدن نظام الملک بسبب سعایت جمعی از ملازمان و قتل ... خاقان ... خواجه
افضل الدین محمد که مدتی مهجور از خدمت شده بطواف ... در زلال ... اطراف و اکناف آذربایجان اقامت داشت بعد تفاول از مصحف
مجید مبر آمدن آیه ادخلوا ... فتوکل علی الله عزم جزم کرده روانه مقصد شد و بپایه سریر خلافت مصیر رسید خاقان منصور از وصول
آن وزیر صاحب تدبیر بهیج و مسرور گشته بواسطه سعی خواجه نظام الملک در قتل شاهزاده محمد مومن میرزا آزردگی که در آیام
در خاطر داشت زینت خواجه افضل الدین بمزید انضاف ... قرار یافت و علاوه اعمال و دواوین از خواجه نظام الملک ... بر
مقام تفتیش و تفحص محبوب او و با خفش در آمده بر روزگار که شخصی تصرف با تغییر خواجه بود و تفریع و کنایه نموده انفس سایده
موجب گزاف مزاج پادشاه شد تا انکه در موضع الکاشتن خلعت وزارت بخواجه افضل الدین محمد شد و بحکم حکیم خواجه نظام الملک
مع توابع و لواحق ظرف انفاذ یافت و اموال او ضبط شد و در سنه ... بحکم قضا ... صادر شده که جلاد و قیداول خواجه کمال الدین
و خواجه عبد الملک پسران نظام الملک را بقتل رسانیده بعد از آن خواجه را بدار تعلیق آورده پوست کنده و بعد از آن ... و ... وزارت
کفایت و کاردانی خواجه افضل الدین محمد و نظر گشته منصب امارت و دیوان اعلی بدان جناب مفوض شد اما کیفیت جنگ
اندک بر سبیل اجمال این است که در آن اوان که خاقان منصور با محدودی از سپاه در الکشن نشسته بعد از ... نظام الملک
و اولاد او مشغول بود سلطان بدیع الزمان میرزا و شجاع بیک و امیر ذو النون فرصت غنیمت شمرده با سپاه جرار بسوی هرات
بجانب اردوی همایون یلغار نمودند خاقان منصور را اطلاع اتفاق افتاده و روزی دیگر با جمعی از ... و ایلچیان دانی
واقف شده در میدان مقابله و مقاتله شتافت که در این اثنا سلطان مسعود میرزا که بواسطه عصیان امیر خسرو شاه از ولایت
حصار شادمان با پانصد نفر رو بر درگاه سلاطین پناه آورده بود بیک ناگاه باردو رسیده شاه و سپاه او از مقدم آن شاهزاده
مستظهر شده و بعد مقاتله طرفین که دل بهرام خون گردد از لشکر منصور بسبب سپاه خاقان منصور عاید شده میرزا بدیع الزمان
بطرف جبال غور شتافت از معرکه بر تافت خاقان منصور لوازم حمد پادشاه مطلق بجا آورده و مسرعان بشارت فتح بجانب
رسانیده جلدوی فتح بنام سلطان مسعود میرزا نوشت ذکر نتیجه ان احوال و اوضاع سلطان محمود میرزا و انقلابات
که بسبب مخالفت امرای ترخانی در سمرقند روی نمود میرزا بایسنغر را بلیغ فرمان فرمای سمرقند و بخارا نوکران قدیمی
خود را با باوه بر سمرقند و ترخانیان رعایت نکرد و جمعی از امرای ترخانی گران آمده و الی بخارا درویش محمد ترخان
که بمزید جاه و جلال از اقران و امثال امتیاز داشت خاطر بسلطنت سلطان علی میرزا نهاد و او را بحضرت او از حبس
سمرقند طلبیده میرزا بایسنغر از کیفیت حال اطلاع یافته با معدودی چند بطریق اختفا از شهر بیرون آمده و بطرف حضرت
هرات اتحاد خواجه ... کامکاری کرده ترخانیان میرزا سلطان علی را بر تخت پادشاهی نشاندند و چون دو سه
روز بر این قضیه بگذشت امراء الاکار ... خواجه ابو المکارم که منصب شیخ الاسلامی متعلق با او بود و جمعی
دیگر میرزا بایسنغر را از خانه خواجگان بیرون آورده بجانب قلعه متوجه شدند محمد درویش ترخان فرار بر قرار اختیار نموده سلطان

علی میرزا باده و باختن محمد ترخان اسیر پنجه تقدیر گشت میرزا بایسنغر نقش درویش فرمان داده و در چشم جهان بین برادر خویش سلطان علی میرزا
میل کشید و چون آن سیه بامره قرة العین سلطنت نرسیده بود و بعد چندروزی بجانب بخارا فرار نمود و میرزا بایسنغر لشکر بجانب کشید سلطان
علی میرزا نیز سپاه بخارا فراهم آورده بمقابله برادر شتافته بعد محاربه بایسنغر میرزا بصوب سمرقند گریخت و سلطان علی میرزا القضیه بتسخیر سمرقند
در عقب برادر روانه شد و از جانب حصار سلطان مسعود میرزا نیز بهوس فتح آن بلده نهضت فرموده و در قصبه اندخان چون کیفیت
این وقایع بسمع پادشاه عالیجاه ظهیر الدین محمد بابر رسید آنحضرت نیز داعیه گرفتن دار الملک آباء و اجداد و ابای اعمامیت در رکاب
بعد قطع منازل چند و اشهر را سد سبیل مراوقات ابتنگ گردانیده و در مقام محاسبه سلطان و امت که تتمه از جاودی احوال پادشاه ... شود
حصال ظهیر الدین محمد بابر بجانب تا یدا انگاه تتمه حالات اولاد و میرزا سلطان محمود و ما ... سمرقند تمرار رساند انشاء الله تعالی بیان ... ولادت
حضرت فردوس مکانی ابو الغازی ظهیر الدین محمد بابر پادشاه ... ولادت ... در سنه ... و رشته که اطراف مملکت
فرغانه بیمن سعادت میرزا عمر شیخ بن میرزا سلطان ابو سعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن صاحبقران امیر تیمور گورکان عشرت فزای
... بود تولد حضرت فردوس مکانی محمد بابر پادشاه در سنه مذکور روی نمود و از تفضل تمام بنت یونس خان و چون شاهزاده
... ولادت و سعید ... الدولتش ... ایالت حفظ اندجان مفوض گشته بدان سرزمین ... و در سن دوازده سالگی فردوس مکانی میرزا
عمر شیخ ... و دیگر ان از جهان در گذشت امراء و ارکان دولت آنحضرت را بپادشاهی بر داشتند مقارن انحال میرزا سلطان احمد کرم
پادشاه باشند و سلطان محمود بن یونس خان که خال آنحضرت میشد بقصد تسخیر لشکر بر فرغانه کشید و میرزا بابر چون عدم تاب مقاومت
سلطان احمد میرزا و اوکه تعیات خاطر است که سمرقند را گذاشته در اینجا بخواهند ماند اگر حکومت اید بار دین جانب که بمنابه فرزند
است تفویض فرماید بعید از کرم نخواهد بود سلطان احمد این سخن متاثر شده و بعلاوه قحطی که در اردو واقع شده بود متوجه سمرقند
گردید و در اثنای راه بسبب حلول اجل طبیعی در گذشت و سلطان محمود نیز چند نوبت باشتغال نایره محاربه اشتغال نموده و کاری
از پیش نبرده بنابر جابر که داشت راه ولایت خویش در پیش گرفت و ابابکر کاشغری که مانند دیگران لشکر کشیده بود و او کینه
بعد هر گشته الدلوی الطریق ... سینه خویش حمل نموده میرزا بابر خاطر خود را از امثال این امور فارغ ساخته بسر انجام مهام ملکی و مالی بپرداخت
در خلال این احوال سلطان محمود میرزا که پس از فوت برادر بدار الملک سمرقند آمده بود دختر سلطان احمد را در سلک ازدواج
سلطان مسعود کشیده و مصحوب سید عبد القدوس نامی سابق منظر پادشاه عالیجاه فرستاده و تحف و ... امیر بیجام داد و در عقد ... عبد القدوس
بنابر قرابتی که با حسن یعقوب داشت ... و در زمره اعاظم امرای بابری منسلک بود و بعنایت سلطان محمود حسن یعقوب را
امیدوار گردانیده و بر مراتب آورده که میرزا جهانگیر را بسلطنت موسوم سازد و الحسن دولت بیکم جده میرزا بابر با استماع
این امر امراء اما مورد دفع آن نمک حرام نمود چنانچه ایشان بموجب فرمان عمل آورده مقارن وقایع مذکوره ابراهیم سار که در
باخته میرزا احمر فتح بود بواسطه صعود و عربده ... شده و بقلعه اسپره در آمده و خطبه بنام بایسنغر میرزا خواند میرزا بابر بر سر وی ...
یافته و روی توجه بدانجانب آورده و بعد محاصره چهل روز بشفاعت خواجه قاضی ابراهیم سار شمشیر بگردن و کفن در دست از قلعه
بر آمده بملازمت شاهزاده شتافت انگاه میرزا بابر بخجند که سلطان محمود خان در شاهرخیه نزول داشت ... و میرزا بجهت دفع
کدورت سابق بملاقات خال بزرگوار خویش شتافته و پادشاه اسلام او را در آغوش عاطفت کشیده و قصبه از وقایع ... اصلاح
نامرعی نگذاشت و بعد روزی چند میرزا بابر بمستقر دولت ... مراجعت برافراخت و بعد چند گاهی که جز مخالفت اولاد سلطان
محمود میرزا و محاصره کردن سلطان مسعود میرزا و سلطان علی میرزا دار السلطنه سمرقند را باندجان رسید پادشاه عالیجاه میرزا بابر

بر الیه تسخیر آن خطه لوای نصرت بر افراخته بعد از وصول بنواحی دار الملک سپاه شجاعت شعار را به محاصره و محاربه مامور ساخت اتفاقاً در آن
مشورت سلطان علی میرزا چنان قرار یافت که در آن زمستان هر یک از شاهزادگان بمقر خود روند و در اوایل فصل بهار بار دیگر بسوی
سمرقند خوشنامه [illegible] پادشاه عالیجاه رو بصوب اندجان آورده سلطان علی میرزا به بخارا رفت و میرزا سلطان مسعود راه حصار پیش
گرفت و میرزا بایسنقر از محصه نجات یافت ذکر توجه میرزا بابر جانب سمرقند کرت ثانی و در آمدن آن بلده بحیز تسخیر پادشاه کیهان
ستانی در اوایل فصل بهار سلطان علی میرزا تسخیر ولایت سمرقند و استیصال برادر خود بایسنقر میرزا را پیش نهاد همت ساخته از بخارا
متوجه الغرف گردید و بعد رسیدن انجا مهمی از پیش نبرده و از طول مکث ملول شده راه بخارا در پیش گرفت و جناب بابری که بتسخیر
سمرقند متوجه شده بود و بعد وصول بظاهر آن بلده بی ماندن در بیحد به محاصره پرداخته و از آن منزل کوچ کرده به یک فرسخی شهر رحل
مراد اقامت بر انداخت در زمان محاصره و بعد از آن بابر پادشاه را اکثر محاربه با سمرقندیان واقع شده تمامی فتح و نصرت بر پرچم
علم شاهی جاوید بوده و جنگ [illegible] که از روسای سمرقند اسیر و دستگیر شده بود و بعد از شکست لشکر سمرقند باز دیوار قلعه بیرون
نیاورده و لشکریان پادشاه تا کنار خندق رفته غلامان و جواری شهر باقی را مسکن [illegible] و چون ایام زمستان رسید پادشاه از ظاهر
سمرقند کوچ کرده بقصد قشلاق در قلعه خواجه دیدار [illegible] تا شیبانی خان بموجب استدعای میرزا بایسنقر باراده مقابله
بابری از ماوراء النهر رسید و چون آن حضرت قبل از رسیدن او به حصار در آمده بود [illegible] متاسف شده عنان عزیمت بصوب ترکستان
منعطف گردانید میرزا بایسنقر از [illegible] مایوس شده بقصد استمداد [illegible] ملاقات خسرو شاه را پیش نهاد همت
ساخته متوجه قندز شد پادشاه ظفر شعار بر کیفیت حال وقوف یافته علم عزیمت بصوب سمرقند بر افراخت و در اواخر ربیع الاول
سنه ۹۰۳ دار الملک آبا و اجداد را از نور طلعت همایون زینت افزای گلشن گردانید [illegible] از اعالی و ادانی اهل
و النوالی از بلده فردوس مانند سمرقند باد را گسب [illegible] شتافته تحف لایقه و ترکات رایقه پیشکش کردند و میرزا بایسنقر که
نزد خسرو شاه بقندز رفته بود [illegible] او اول الطرف حصار شتافته و برادر خویش سلطان مسعود را [illegible] خسرو شاه
نیاورده بصوب ختلان رفت و از انجا روانه خدمت سلطان حسین میرزا شده و در زمان جنگ خاقان منصور با فرزند خود بدیع الزمان
میرزا ملحق گشته و داد شجاعت و مردانگی داده ملحوظ عین شفقت گشت و خاقان منصور او را کابل [illegible] از بس معظم میرزا سلطان
مسعود دانسته و خاطر حزین او را با استخلاص ممالک موروثی تسلی داده بیکم سلطان بیکه صبیه خود را بازدواج مسعود میرزا
در آورد ذکر [illegible] سلطنت بدیع الزمان میرزا و توجه محمد حسین میرزا [illegible]
[illegible] ابو المحسن میرزا [illegible] خاقان منصور [illegible] چنانچه مرقوم کلک سلک
رقم گشت که سال نهصد و دو بدیع الزمان با اردوی همایون آمده طرح اساس مصالحه انداخت خاقان منصور تبریز رضا جویی شاهزاده
را پیش نهاد همت ساخته مراتب مصالحه شد و نشان ایالت ولایت سیستان و فراه بنام سلطان بدیع الزمان میرزا
فرستاده و میرزا بعد از وصول نشان از قندهار بسیستان شتافت و در سنه ۹۰۳ محمد حسین گورکان دیگر لوای حکومت استرآباد
بر افراخت مظفر حسین میرزا از [illegible] واقف گشته با سپاه جرار بر آمده و در عین محاربه جنگی که مظفر حسین واقع شد
و شدت الحالت [illegible] که لشکریان رو بفرار آوردند و محمد حسین میرزا مظفر و منصور به استرآباد در آمده مظفر حسین
میرزا با سبزوار رفت و باز کشید از استماع این خبر خاقان منصور بعضی از امرا را باعانت مظفر حسین میرزا فرستاده خواست
که بنفس خویش نیز متوجه آن صوب شود و اما بسبب مخالفت ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا آن عزیمت در توقف افتاد

دیگر ملحق مثل ظلم [illegible] خاقان منصور [illegible] و جهان راه حصار را مسعود هرات به سعادت رسیده جهان ابو المحسن [illegible] سلطان بدیع الزمان حضرت با انجمن [illegible]
حاکم رو با برادر اعیانی [illegible] محمد محسن میرزا [illegible] بمخالفت [illegible] خاقان منصور بعزم دفع [illegible] شاهزادگان [illegible]
کرده ابو المحسن [illegible] موکب ظفر قرین [illegible] و [illegible] با محصه قرار داده [illegible] منزل بمنزل [illegible]
بظاهر آن بلده رسیده [illegible] محاصره و محاربه [illegible] مدت سه چهار ماه [illegible] باز [illegible] جنگ [illegible]
کشته چون [illegible] صلح کرده [illegible] خاقان منصور از ظاهر [illegible] کوچ نموده [illegible] ابو المحسن میرزا با اتفاق برادر خود محمد محسن
میرزا او را [illegible] خاقانی قرار داده [illegible] خاقان منصور [illegible] واقع [illegible] با وجود ضعف [illegible]
تمام متوجه شاهزادگان گشت و [illegible] [illegible] کلم [illegible] سبب [illegible]
میرزا کشته چون [illegible] و ابن حسین میرزا [illegible] اعلی [illegible] کند که در این [illegible]
[illegible] ابو المحسن میرزا [illegible]
محمد محسن میرزا را [illegible] استرآباد و [illegible] خاقان منصور [illegible] مظفر حسین میرزا [illegible]
[illegible] سپاه منصور [illegible] ذکر [illegible]
[illegible] قتل [illegible] سمت [illegible]
مسعود میرزا که از دست خسرو شاه و بنای خاقان منصور برده و سبب شجاعت [illegible] خاقانی با بدیع الزمان منصور
بشرف مصاحبت آنحضرت فایز شده [illegible] باطراف [illegible] ابراهیم [illegible] خسرو شاه [illegible]
سلطان مسعود [illegible] و ناپاک [illegible] خاقان منصور [illegible] در زمان [illegible]
محمد خان [illegible] خراسان [illegible] خسرو شاه [illegible] ابراهیم حسین میرزا [illegible]
کشت خاقان منصور [illegible] ابراهیم حسین میرزا [illegible] خسرو شاه
[illegible] خسرو شاه [illegible]
[illegible] صاحب [illegible] خسرو شاه [illegible]
امیر [illegible] استقلال [illegible] قندز و بغلان و ختلان [illegible] حصار شادمان [illegible]
در بعضی حکایات [illegible] ذکر [illegible]
[illegible] و از آن زمان که محمد حسین
میرزا استرآباد [illegible] مظفر حسین [illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible] محمد حسین میرزا [illegible] خاقان منصور
[illegible] استرآباد [illegible] محمد محسن میرزا [illegible]
حکومت مشهد مقدس بنام آن شاهزاده [illegible] محمد محسن میرزا [illegible] مشهد مقدس [illegible]
[illegible] خاقانی [illegible] بدیع الزمان
باسپاه [illegible] خاقان منصور [illegible] حکومت استرآباد [illegible] محمد حسین میرزا [illegible]
[illegible] خاقان منصور بدیع الزمان [illegible] امیر شجاع الدین ذو النون [illegible]

بشهر رسیده و امیر محمد ولی بیک بمظاهرت محمد معصوم میرزا که از جانب محکم [illegible] هرات آمده بود بعزم قتال از شهر بر آمده و بعد محاربه هزیمت یافته باز
داخل شهر گردید که در این اثنا خبر مراجعت خاقان منصور را متواتر به سمع سلطان بدیع الزمان رسید و تخویف و تحذیر پند و نصایح امیر علی شیر از محاصره
هرات عنان عزیمت معطوف داشته [illegible] لشکر با میرزا [illegible] و جمع کثیر شجاع بیک [illegible]
جمعیتی عظیم دست داده خاقان منصور از و فور سپاه و کثرت استعداد فرزند خویش وقوف یافته بجانب [illegible]
نصرت انتماء از یورش استرآباد مراجعت نموده [illegible] صلاح دیده [illegible]
امیر علی شیر را [illegible] فرستاده و بعد [illegible] مصالحه بر این قرار یافت که سلطنت ملک [illegible]
متعلق به بدیع الزمان میرزا باشد و در آن ولایت نام [illegible] شاهزاده [illegible] خاقانی [illegible]
ابراهیم حسین میرزا [illegible] تسلیم [illegible] متوجه [illegible] رسیدن شاهزاده [illegible]
مملکت [illegible] مخالفت نموده در ممالک قندز و بغلان و حصار شادمان [illegible] بنام بدیع الزمان
گشاده سلطنت محمد حسین میرزا کرت دیگر [illegible]
[illegible] چون محمد حسین میرزا کرت دیگر مملکت استرآباد [illegible]
افتاده روی توجه بطرف اسفراین [illegible] حاکم آنجا [illegible] خاقانی [illegible]
جنگ [illegible] منصور بر کیفیت آن [illegible] با وجود ضعف [illegible]
[illegible] محمد حسین میرزا [illegible] صلاح [illegible] کرت دیگر [illegible]
خاقان با دیگر [illegible] استرآباد [illegible] محمد محسن میرزا [illegible]
دستبوس خاقانی فایز شده [illegible]
[illegible] سعادت [illegible]
عالم [illegible] محمد حسین [illegible] خاقان [illegible]
مجلس قبول [illegible] خراسان
[illegible] محمد محسن [illegible] مشهد مقدس [illegible]
روانه شد و چون موکب خاقانی بقرب دار السلطنت رسید امیر علی شیر [illegible]
آن شفیق [illegible] خاقان [illegible]
[illegible] خاقانی [illegible] هرات [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible]
حاضر شده [illegible]
قفص [illegible] خاقان منصور [illegible] امیر علی شیر
[illegible] مسجد جامع هرات [illegible] تاریخ فوت آن امیر [illegible]
جناب امیر صاحب جاهی ؛ که ظاهر از و گشت آثار رحمت ؛ علی شیر سرور [illegible] ؛ که [illegible] رحمت ؛
شد از خار زار جهان سوی باغی ؛ که آنجا شکفته است گلزار رحمت ؛ چو [illegible] رحمت [illegible] ؛ بجو سال [illegible]

[illegible] رحمت ؛ و بنا بر آنکه مولف روضة الصفا در کتاب مذکور از احوال آن امیر زیاده بر این [illegible] و در رساله علیحده
بمکارم اخلاق و محاسن و تفصیل حالات آن امیر فرخنده صفات [illegible] در این [illegible] و راقم [illegible]
همین قدر [illegible] ذکر [illegible] ابو المحسن [illegible]
[illegible] ابو المحسن میرزا چون استماع نمود که [illegible] برادر [illegible] محمد محسن میرزا
کمال عطوفت و مهربانی [illegible] طوس [illegible] احرام طواف قبله امانی [illegible]
دار السلطنت هرات شتافت خاقان منصور فرزند [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] محمد
معصوم میرزا [illegible] خاقان منصور ولایت [illegible] ابراهیم حسین
میرزا [illegible] محمد معصوم میرزا [illegible]
منصور [illegible] سلطان [illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible] میرزا عثمان بن میرزا سید
احمد بن میرزا [illegible]
منصور میرزا ابن حسین [illegible] سیستان [illegible]
با امیر ذو النون رسید [illegible] امیر ذو النون [illegible]
بر لشکر شاهزاده [illegible] حسین میرزا [illegible] هرات [illegible]
حسین میرزا [illegible] استرآباد [illegible] محمد حسین میرزا [illegible]
فریدون حسین میرزا [illegible] ذکر [illegible] سمرقند [illegible] بابر پادشاه [illegible]
[illegible] در آن اوان که بابر پادشاه در سمرقند [illegible]
فرمان [illegible] پادشاه [illegible] سمرقند [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] سمرقند [illegible] پادشاه [illegible]
سلطان محمود خان [illegible] دار الملک [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] محمود خان [illegible]
[illegible] سلطان محمود [illegible]
آنحضرت از تسخیر اندجان مایوس گشته [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] سمرقند [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] سلطان علی میرزا [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
رسیده [illegible] پادشاه [illegible]

بسمع قبول پادشاه سخندان راه یافته متوجه مرغینان گشت و علی دوست طغائی لوازم استقبال بجا آورده بعد عبدوجان دروازه را بر
ابواب دولت و اقبال بر روی ملازمان موکب جاه و جلال بگشود و پادشاه جمیع سابق طرف اندجان و اکثری از اطراف اخسی و سناد
نامردم انجا را مطیع و منقاد کرد و ابداوزن حسن و احمد تنبل تفرقه سپاه را استماع نموده با لشکر اندجان و اخسی در رکاب جهانگیر
میرزا شتافتند بگران نصوب مرغینان نهضت و بیک فرسخی انجا رسیده بعد تهیه اسباب قلعه گیری بیارو شهر آورده علم قتال و جدال بر
افراشتند که درین اثنا بسمع اوزون حسن رسید که لشکر سلطان محمود خان جهت کومک پادشاه جهانبان رسید و افواج سلطانی
که باطراف اخسی و اندجان رفته بود اکثری از قلاع انجا در تصرف آورده مردم آن ولایت را مطیع و منقاد سلطانی کرد اوزون
حسن مضطرب گشته و از ظاهر مرغینان بصوب اندجان کوچ نموده

[illegible]

شیبق خان کردید و بعد وصول بدان موضع بحسب سعی امیر ذوالنون اطریک ترک عناد و لجاج نموده شمشیر و کفن در دست
بملازمت شاهزاده شتافته بمزید تربیت و احسان مباهی گردید ذکر توجه امرای عالیجاه بعزم ملازمت خسروشاه و سپاه او
او در جستجوی امرای ... چون باز شیبق خان بر تسخیر سمرقند ظفر یافت بدیع الزمان میرزا امرای معظم را بجهت استمالت
و استمالت خسروشاه ... خسروشاه و قبل از آنکه امرای سلطانی با وی پیوندند رسیدن محمود سلطان برادر شیبانی خان در اطراف
قندز با وجود ... و قرب وصول امرای کبار عنان تمالک و تماسک از دست داده و قندز را ... گذاشته راه
کوهستان گرفت ...

[illegible]

از مؤلفات اوست ذکر سادات و نقبا و مشایخ و علما و فضلا که معاصر بودند با سلطان حسین میرزا مقدم این طبقه عالیشان سادات روضه مقدسه علویه رضویه اند از آن جمله امیر نظام الدین عبدالحی و امیر غیاث الدین عزیز و امیر علاء الملک و این پسر بزرگ عالیمقام در آن روضه میمنت انجام منصب نقابت و ضیافت صادر و وارد بوده اند و هیچ آفریده از سادات روزگار با ایشان لاف مساهمت در آن امر بر لوح خاطر نمی‌نگاشت امیر سید اصیل الدین عبدالله حسینی … سیادت مرتبت و در علم تفسیر و حدیث و انشا و تالیف شبیه و نظیر نداشت از مؤلفات آن بزرگوار درج الدرر محتوی بر سیر سید خیر البشر و مواعج الاعمال در بیان اوراد و عبادات و انتقال سید اصیل الدین بجوار رحمت رب العالمین در سنه … بود ملا شمس الدین محمد بنارکانی در سلک خلفای شیخ زین الدین خوافی انتظام داشت و از آثار اقلام او شرح قصیده برده و شرح منازل السایرین است و وفات ملا در سنه … واقع شده و مدفنش خیابان هرات امیر جمال الدین عطاءالله نسب سیدی بحضرت سید الشهدا امیرسد و امیر جمال الدین مانند عم بزرگوارش سید اصیل الدین در سایر اقسام علوم دینیه از محدثان باستحقاق درگذشته بود و در اوایل حال گاه گاهی در مسجد جامع هرات بارشاد و نصیحت خلایق می‌پرداخت و در اواخر از آن اجتناب نموده سلاطین انام و حکام اسلام بخدمت سیدی می‌شتافتند از مؤلفات ایشان روضة الاحباب فی سیر النبی و الآل و الاصحاب در اقطار آفاق اشتهار دارد و امیر نسیم الدین محمد در تکمیل علوم سیما حدیث یگانه زمانه بود و بلوازم درس و استفاده مشغول کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی در اردوی خاقانی بامر قضا و پیش نمازی و گاهی بتوضیح مسایل و قراءة رسایل می‌پرداخت و برسالت پادشاه … مامور گشته بجانب دکن شتافته بود و آخر عمر منصب شیخی … منصوب گشته در سنه ۸۸۷ وفات یافت از آثار او کتاب مطلع السعدین است و آن تاریخ معظم وقایع زمان سلطان ابوسعید بهادرخان تا وقت شهادت میرزا سلطان ابوسعید گورکان نوشته سید کاظمی بلطف طبع و جودت ذهن اتصاف داشت و بموجب فرمان خاقانی برسالت خواجه محمود گاوان بجانب کلبرگه رفته و در وقت مراجعت از راه دریا بفارس شیراز آمده رحل اقامت انداخت تا در گذشت قصیده شهرآشوب از نتایج طبع اوست امیر محمد بن امیر هاشم بشرف ذات و محاسن صفات موصوف بود و نسبش بحضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام میرسید ملا محمد بن حسام الدین که مشهور بابن حسام است و او … ولایت … قصاید غرا نظم نموده و در سنه ۸۹۳ وفات یافت خواجه مسعود قمی از جمله اعیان عراق بود و مثنوی قریب بدوازده هزار بیت در سلک احوال خاقان منصور نظم کشیده و قصه یوسف زلیخا و مناظره شمع و قلم نیز از جمله منظومات اوست قاضی نور الدین محمد الامامی در زمان خاقان منصور مدتی بامر قضا پرداخته … قضا سجل … و بعد از … امر قضا انتقال یافته تا آخر زمان خاقان و در ایام محمد خان شیبانی خان و بعد از و در هنگام شاه اسمعیل از راه سلامت نفس بر آن امر مامور بود و در اواخر ایام حیات خویش از آن کار مستعفی شده منزوی گردید قاضی شمس الدین بن عبدالصمد … خاقان مسعود چند گاهی بامر قضا پرداخته سفر آخرت اختیار نمود ملا یوسف بدیعی از اندجان بهرات آمده در ظل جناب امیر علی شیر بسر میبرد و در علم عروض و صنایع و بدایع و فن معما وقوفی تمام داشت و رساله در آن باب نوشته در سنه … وفات یافت حافظ غیاث الدین از قدوه ارباب علم و عرفان بود و در سنه … نماند نور الدین عبدالرحمن الجامی فضایل و کمالات

او مشهور آفاق است میان مولوی و امیر نظام الدین علی شیر قاعده مودت و ارادت از جانبین داشت و وفات مولوی در سنه ۸۹۸ واقع شد مدت حیات او هشتاد و یک سال بود و روز وفاتش خاقان منصور و امیر علی شیر بمنزل او تشریف برده در لوازم تجهیز و تکفین … و تعداد مؤلفات او … مشهور و خواجه ضیاء الدین احمد الجامی مقتدای اولاد و احفاد شیخ احمد جامی بود و سالها تولیت مزار شیخ … خواجه عبدالعزیز الجامی بصفت علم و عمل موصوف بود و در سلوک طریق ریاضت مناسبت زنده پیل احمد جام منسوب ملا کمال الدین عبدالواسع نظامی در فن انشا و تحریر مکاتیب مهارت کامل داشت و بنام خواجه نظام الملک مراسلات تالیف کرده و یادگار گذاشت قاضی نظام الدین احمد در زمان خاقان منصور چندی بامر قضا پرداخته در سنه ۹۰۰ در گذشت ملا معین الدین فراهی در زهد و تقوی درجه علیا داشت و اکثر … تفسیر … بر روی اهل دل میگشاد و مدت یکسال صاحب منصب قضا بود و از مؤلفات مولانا معارج النبوة در میان مردم مشهور است و مولانا معین الدین در سنه ۹۰۷ مریض شده در گذشت و در مزار متبرکه حضرت پیری خواجه عبدالله انصاری مدفون گشت ملا شمس الدین محمد اسفزاری … بحسن محاوره و مکارم اخلاق اتصاف داشت و بعضی از وقایع هرات را در قید تحریر کشیده و در سنه … در گذشت شرف الدین محمود در جمیع اقسام علوم معقول و تمامی فنون مفهوم و منقول … ماوراءالنهر بود که بهرات آمده و ملحوظ عنایات امیر علی شیر گشته در سنه … وفات یافت برهان الدین عطاءالله رازی با وفور علم و معرفت … صحبت اهل طرب میل بسیار داشت و مدتی در مدرسه خاقان سعید و خانقاه امیر علی شیر متعلق باو بود و در سنه … وفات نمود از نتایج طبع او رساله … در فن معما … قطب الدین محمد … اعلم الاطبای زمان خود بود و … حسن خلق اتصاف داشت و در سنه ۹۰۰ علم … افراخت برادرش شمس الدین محمد مدتی قریب … سال در سلوک طریق هدایت سعی نمود و جمعی کثیر از درویشان … باستانه او رسیده از باطن فرخنده اش اقتباس سعادت کردند و آن جناب در سنه ۹۰۳ مریض شده در گذشت امیر حسین معمایی در زیرکی نفس و تصفیه باطن عدیل و نظیر نداشت و اکثر متداولات فنون معقول و منقول را مطالعه فرموده و … در فن معما بجایی رسید که … آن صنعت کشیده و در سنه ۹۰۴ بمرض اسهال در گذشت کمال الدین مسعود شروانی در علم کلام و منطق و حکمیات اعلم علمای زمان خود بود و سالها در مدرسه بتدریس و افاده اشتغال داشت از آثار … حاشیه شرح حکمة العین و بعضی دیگر از رسایل است و فوت او در سنه ۹۰۵ بود خلیل الله … مردی فاضل … بود اما چون بشرب مدام اشتغال داشت خاطر امیر علی شیر از و متنفر شده از تدریس مدرسه گوهرشاد … معزول نمود و او نزد خسروشاه رفته با او بود تا وفات یافت شیخ … حبیب الله در زمره … داشت و … سلطانی … بود و بعد از فوت پادشاه … بمرض اسهال کبدی در گذشت حسن شاه در سلک شعرا انتظام داشت … امیر جمال … میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر بود و روزی در مجلس شاهزاده … سلاطین مذکور میشد میرزا محمد از حسن شاه پرسید که من چه عیب دارم … جواب داد که کابلی پادشاه

گفت کسانت را از کجا دانستی گفت از آنجا که … حسن شاه … میرزا محمد این سخن … و … حسن شاه … گفت اینک از غایت کابلی در میان راه ماندی و بعد از قتل شاهزاده حسن بهرات شتافته … امیر علی شیر … و … خواجه مظفر … در این باب گفت رباعی … بر جود و فیض کس … ای … حسن شاه بعد از آنکه … سال از زمره اهل … بود … اختیار نمود و در جامع … عبادت … داشت … کمال الدین حسین واعظ در علوم نجوم و انشا … در روزهای جمعه بوعظ می‌پرداخت … و اخلاق المحسنین و … در میان مردم مشهور است فخر الدین علی … و انوار … ثابت از منظومات او … در سنه … انتقال یافت … نظام الدین عبدالحی … معتبران هرات … داشت … در هرات آمده مدتی … امیر علی شیر … گرده و … ساکن بود تا در گذشت … از مشاهیر … خراسان است … قضای ولایت … قاضی زاده … باو … شیخ صوفی … شیخ … وفات … خاقان منصور … گفت خواجه … در … مظفر … نظام الدین استرابادی … قصیده … زمان خود بود … امیر علی شیر … در مدرسه سلطانیه … بتدریس مشغول بود … امیر علی شیر … بجانب بلخ رفت … امیر … اسفزاری … زمان خود بود … از جمله مؤلفات او تاریخ … هرات … از … در فن … مخترعات … و در آن … از … اینکه … و علی … الطیاس … امیر علی شیر بود … در علم … و … حرف … امیر علی شیر … تاریخ … محمد خان شیبانی … در فن علم … موجب فرمان شاه اسمعیل … شیخ الاسلام احمد سیف الدین احمد … شیخ الاسلامی … علوم … در علم تفسیر و حدیث و فقه … اکثر علمای زمان خود بود

حکمت و ریاضی بی شبیه و نظیر بود و در آن زمان که شاه اسمعیل بخراسان رسید امیر … بواسطه تعصب … بقندهار رفته در آن ولایت … خواجه علاء الدین مشهور به ملازاده ابهری و در علم فقه … حنفی و شافعی مهارت تمام داشت و در آن سال که امیر … از هرات بقندهار رفت ابهری … بلخ … سید … صاحب … در فن شطرنج … و در نظم قصاید … قصیده السیت در … امیر علی شیر … مصابیح … سال ولادت امیر علی شیر … مصابیح … تاریخ … و در سنه ۹۰۳ وفات نمود و ملا محمد طالب … طبع بود و در فن … تمام داشت … و بخدمت بدیع الزمان میرزا … محمد باقر میرزا … کرمان … در آن موکب … سید امیر کمال الدین حسین ابیوردی در سلک فضلای خراسان انتظام داشت و او وفات … میرزا … سلطان یعقوب … امیر علی شیر … بدیع الزمان میرزا … رسیده و بعد چند سالی از آن کار استعفا جسته … در سنه … سفر آخرت اختیار نمود … و کمالات و تکمیل اسباب بزرگی و سعادات … خراسان ممتاز بود و چون … بطریق … سلطان علی … صورت و محاسن سیرت اتصاف داشت و خط نستعلیق در کمال خوبی مینوشت و آن جناب در سنه ۹۱۱ در مشهد مقدس در گذشت … مدفون گشت امیر صدر الدین یونس الحسینی با وجود شرف نسب بوفور فضل و کمال … اتصاف داشت و بموجب … شیخ الاسلامی … مفوض گردید چند سال در آن کار باستقلال بود و آخر الامر … امیر صدر الدین ابراهیم مشهدی … علمای زمان و قدوه سادات … زمان خاقان منصور … مدرسه سلطانی … مشغول بود و در سنه ۹۰۱ وفات یافت شیخ الاسلام نظامی جامع علم معقول و منقول بود و در فن … سال … و در سنه ۹۰۰ از هرات … در سنه ۹۰۶ … آخرت آورد و از مؤلفات او حاشیه … حکمت … و شرح اربعین … در میان فضلا مشهور است امیر برهان الدین عطاءالله مشهدی … هرات آمده تحصیل علوم نمود و در علم عروض و صنایع و بدایع شعری مهارت کامل حاصل کرد و از تصانیف او رساله قافیه و صنایع و بدایع شعری در میان فضلا مشهور است شیخ جلال ابوسعید پورانی در تصفیه خاطر … از سایر مشایخ زمان ممتاز بود … خاقان منصور … شیخ … ارادت و اعتقاد … محمد خان شیبانی شیخ را … در سنه ۹۲۳ … سید نظام الدین علی الموسوی … سوانح … و واقعات … خواجه … از سایر شعرا … امیر علی شیر … بدیع الزمان … وفات خواجه در سنه ۹۲۳ اتفاق افتاد و این مطلع از وست بیت … چون … دیدم … کز ما فلک … شیخ … شیخ … شیخ … بسجاده … در سنه ۹۱۹ در گذشت امیر نظام الدین عبدالقادر از اعاظم سادات و اعاظم افاضل بود و … قضای مملکت خراسان تعلق باو میداشت و وفاتش در سنه ۹۲۵ اتفاق افتاد عبدالله … همشیره زاده ملا جامی بود و … بر

شعرای آن زمان گوی تفوق می ربود اکثر کتب خمسهٔ نظامی را مانند لیلی و مجنون و خسرو و شیرین و هفت پیکر جواب گفته و در برابر سکندر نامه
منظومه‌ای مشتمل بر فتوحات شاه اسمعیل نوشت اما توفیق اتمام نیافت و وفات او اتفاق در سنه ۹۲۷ روی نمود [illegible]
[illegible]

[illegible]

وایضا بعد انهزام سلطان علی بیگ از در باغند بجز نیکی اثاثا از دست محصلان طلب او شد و او که بجانب قلعه برده بود به خیابان محمد شیبانی خان
همت بر تسخیر الحصار گماشته بعد محاصره و مجادله چند روز که بعضی از قواعد خیابان میل بانهدام نمود ارشاد به اهالی ارکان ساکنان حصار
متزلزل شده و بکان امان طلبیده و بتوسط عبدالرحیم از مضیق حصار بیرون آمدند و کابل بیکم با قنبر میرزا که کوکلتاش در خیابان بکلاخ
خود آمده و وضع سبب را نمود سلطان بکرم برای محمد خلیل فرستاد و شیبانی خان از جانب حصار اعتبار الدین محمود الطغیش ساعر قلعه
برده توران شده بمصالحه گرفت اما عبدالرحیم مخلصی بود که در سمرقند طالب علمی فی الجمله نموده و در روبرات آورده و در فکر تحصیل کمال افتاده
بود اما چون قابلیت فطری نداشت از آن صفت مسلوب شد و با علیا رسید و داعی که داشت عوام را از عقل بمقلا تصور نموده
بر زبان می آورد که اگر ابو علی سینا زنده شود در بعضی مباحثه ملزم کرد والقصه عبدالرحیم از برات بترکستان رفته و منظور نظر خانی
گشته صاحب منصب صدارت گردید و با اینهمه صفات مجهولی و بیدانشی مجلس را از دهان صحبت نکردی و در شیخ ... از انتساب
ظلم بوالعم سعی بکار آوردی تا برین در زمان شیبانی خان بر مملکت هرات اکرم در رتبه اول ... با زده برار تکلو از اهل ... گرفت
اما در اواخر کار فی الجمله تغیری کرده مناسب باب محبت ان ننین نمود ذکر ... ابو المحسن میرزا و ... محسن میرزا ... ظفر
و شهید شدن او ... در ... الملک الجبار ابو المحسن میرزا الغ ... میرزا سلطان حسین بایالت ولایت مرو
شاهجهان مامور بود و در اوایل سنه ۹۱۳ که سپاه اوزبک جبار خراسان ... شاهزاده و ارشق عود ... قلعه مرس ... گذشته
نوای توجه بصوب مشهد مقدس بر افراخت محمد محسن میرزا اعظم ... برادر بزرگ ... گرامی داشته موانع عظیم ... بر داشت
که درین اثنا کرکیکان ... منازل متعاقب هم رسیده کیفیت واقعه را معروض داشتند میرزا ابن ... شنیدن این خبر ... اخر
در بتهیه کرد آوری لشکر شد محمد شیبانی خان از بعضی وقوف یافته بقصد دفع شاهزاده ها متوجه مشهد گردیده محمد تیمور
سلطان و عبدالله سلطان را برسم منقلا روانه نمود شاهزاده ها از استماع این واقعه قرار بر جنگ داده متوجه محمد تیمور سلطان
و عبدالله سلطان گشتند و چون آفتاب اقبال آن دودمان بسر حد زوال رسیده بود از موضع ... جهت ظاهری
مراجعت بمشهد کردند از شنیدن این خبر محمد تیمور سلطان و عبدالله سلطان در طی مسافت استعجال نموده در نواحی مشهد بسر
شاهزاده ها ... و از سوار شده رو با عدا آوردند بعد تقارب فریقین محمد محسن میرزا گرز از ... شجاعت ... و ...
در بستان ... اسفندیار را ... با طایفه از خواص ... الهیا ... جمله ... جلادت می
انداخت اما چون ... نقش القضا ... بود خاتمه ... کوشش ... کنند ... سپاه خراسان افتاده ... شاهزادگان
انهزام ... برجانب هلاک ... و بتیغ ... بوادی ... آورده ذکر شهید شدن ... میرزا ... میرزا ابن
و ... ابن ... خراسان ... ذکر ... واقعات خراسان که ... دارد ...
ابن حسین میرزا که در ولایت قاین حکومت داشت بعد استماع واقعه مزلزل بخیال ... جمعی را ... بقصد رزم
بجانب مشهد و سبزوار توجه نمود و محمد تیمور سلطان و عبیدالله سلطان از ... آگهی یافته بجانب سمت توجه نمود ... ابن
حسین میرزا اول بر محاربه نهاده آغاز قتال و جدال نمود ... میمنه و میسره مخالف ... بعد از آنکه میدان
بکر فتح ... امیدوار شده بود او ... سپاه خراسان حمله آورده سلک جمعیت ایشان را از هم پاشید و بعد
گرفتاری ابو محمد ... شاهزاده ها بوسی شده و ... بر یافته با ... السلطان ... همایون
فال شاه ... انضال ... بصوب سبزوار ... کیهان ... و ... رکاب ... یافته
اما بخاطر

وبانجام رای مقدور زی و خلعت خاص و نقود نامعدود ... مخصوص گشته بقیه ایام زندگانی در دولت دوجهانی بسر برد و محمد شیبانی خان بعد ازین
فتوحات حکومت سمرقند به محمد تیمور سلطان و ریاست بخارا به عبیدالله سلطان و ... ایالت ... و غاییه را اداره و زارت آن بخواجه
خواجه ابوالوفا ... مشهد مقدس بسید هادی ... محمد و حکومت مرو شاهجهان به قنبر میرزا و فرمان روائی بلخ را ... سلطان
کوچک میرزاده بابر پادشاه بود تفویض فرموده کوس لمن الملکی فرو کوفت در خلال این احوال خبر رسید که بابر پادشاه ... دایره ... الوند
را استیصال ... تمامت مملکت قندهار ... بتصرف خود آورده ولایت قندهار را ببرادر خود ناصر میرزا تفویض فرموده
به کابل برگشت محمد خان شیبانی این اخبار شنوده بعزم تسخیر آن سرزمین متوجه گردید و بعد طی منازل عازم قندهار ... معسکر ... ساقت ناصر میرزا جون
تاب مقاومت نداشت بعد از ... سفرا ... صلح نمود که شاهزاده فی الجمله ... اسان ... و محمد خان از قندهار کوچ نموده بصوب
خراسان رود ... ناصر میرزا آن ولایت را ... بلند کرد گذاشته بکابل شتابد و بهمین قرار ناصر میرزا از قندهار برآمده روانه کابل
گردید و ... اعون ... شیبانی خان به سنقر ... ابالت ... شیبانی خان متوجه خراسان شده و در اوایل زمستان از
خراسان ... ماوراءالنهر ... زمستان آن سال در سمرقند گذرانیدند و در شوال محمد قاسم میرزا ... که منزل ... کرکینه بود مشهد
مقدس ... صاحب اقتدار ... و جمعی ... و ... بطرف ... سیدهادی خواجه ... ملک ... در
پادشاه ... گرفت اما چون این خبر بماوراءالنهر رسید عبیدالله سلطان بحرب محمد قاسم میرزا روانه مشهد گردید و بعد وصول بمقصد
جنگ ... قتال صعب واقع شده محمد قاسم میرزا را ... گرفتار شده و ... بایان رسید و ماوراءالنهر احوال مشهد ...
غارت و تاراج کرده سید هادی خواجه ... ذکر وصول بدیع الزمان میرزا
بولایت جرجان ... بجانب ... حکومت ... شیبانی خان ... آنولایت ... ملک
ایران بدیع الزمان میرزا بعد فرار از ... باتفاق ... سبزوار ... کرده بعد از ... نومید گشته
واز مملکت ... کامکاری محمد زمان میرزا ... کوچ برکوچ متوجه جرجان شد و مظفر حسین میرزا ... شیبانی خان
جانب ... توجه نموده و نوبت دیگر ... هرات ... انفاق ... بطرف ... تیموری ... در ... ولایت و بلدهٔ که
که ... آنجانب توجه نموده کثرت ... لشکر ... شاهزاده ... بعد ... مظفر حسین میرزا
بجارحه صعب مبتلا گشته در جان چند روز ... انتقال نمود و بدیع الزمان میرزا ... باستقلال ... سلطنت
جرجان گشته ... غفلت ... عیش و عشرت کرده ... و صدای ارغون ... بوقلمون ... آمد
و ... آنجام ... شده بود که ... محمد خان شیبانی ... بعد ... محمد ... و ... سلطان بدیع الزمان ...
سلکاری ... جرجان ... مقاتله و مقابله ... بعد ... باستقبال ... اقامت ...
... ارام ... سینه ... بصوب عراق و آذربایجان ... داروغه ... سیف ...
تحقیق نموده ... شیبانی خان رفت ... وزارت مملکت جرجان ... گشت ... محمد
زمان ... حسین میرزا ... قلعه استرآباد ... اسکندر ... محمد زمان میرزا
آذربایجان ... حسین میرزا ... ترکمانان متوجه ... نایب
... ترکستان ... شیبانی خان ... گردیده و در سنه ۹۱۵ ... سلطان ... حکام ... شجاعت ... امتیاز
دانشت ... محمد خان ... خراسان ... روزی چند

در باغ جهان آرای هرات از رنج راه بر آسود که در سبیل اخبر توجه رایات همایون شاه اسمعیل از عراق و آذربایجان بطرف خراسان متواتر
رسید لاجرم حیران ... مراجعت ... شاه جان ... ولایت ... قوت ... دولت شاهی ... مقعد
حیاتش ... چنانچه ... در ... احوالات شاه اسمعیل بتحریر رسید ذکر ... دولت ... میرزا
سلطان ... میرزا چون خاقان منصور ... لوای ... بر افراشت ... ابو المحسن
میرزا و محمد محسن میرزا و محمد قاسم میرزا ... مشهد مقدس ... محمد تیمور سلطان و عبیدالله سلطان ... شیبانی خان ... شهادت ...
سلطان مظفر حسین ... در استرآباد ... حسین میرزا ... سپاه شیبانی خان ... میرزا ...
دولت ... چند سال بسر برده و در سنه ۹۱۶ ... سلطان بدیع الزمان میرزا که ... شاه اسمعیل ...
الکفرت ... باستقبال ... بعد حصول ملازمت شاهی ... بموجب ... پادشاه ... مملکت
... و ... راه ولایت هندوستان ... گرفته ... حاکم مملکت ... تعظیم
واجلال شاهزاده مرعی داشت ... یکسال توقف ... دیگر ... بارگاه ... در سنه ۹۱۱ ... آن
بملازمت رسیده و همراه رکاب عالی بآذربایجان رفته ... ملازمت ... شاه اسمعیل ... بعد
مدد معاش ... و در سنه ۹۲۰ که سلطان سلیم پادشاه روم ... بدیع الزمان را ... همراه خود ... استنبل
برد و ... و در آن مملکت بسر برده بمرض طاعون درگذشت اما محمد زمان میرزا که ... پادشاهی ... فتنه
بود ... در سنه ۹۲۰ در ملازمت بسر برده ... جمعی ... و ... استرآباد ... و در آن بلده
... خود را پادشاه باستقلال ... بعد ... حمله ...
امرای شاهی ... اوامور شده و بعد رسیدن بمقصد و محاربه ... طرف ... گریخت ... در بلاد
استرآباد و ... بسر برده ... اقوام ... کشیده ... لشکر ... آورده ... بعد ... اسلی
حاکم بلخ ... متوجه ... موافقت ... را اطاعت ... و امرا ... پادشاه ...
سلطان بدیع الزمان بود ... شاهزاده ... فتح بلخ ... بیرون ... بعد چندی ...
شاه ... محمد زمان میرزا ... در بلخ بود
... بابر پادشاه ... محمد ... فوج ... حکومت بلخ
... و ... شاه ... روانه ... بابر ... محمد زمان میرزا از استماع ...
راه ولایت ... و ... اطراف و اکناف ... داشت ...
سپاه بابر پادشاه ... محمد زمان میرزا ... کن
... ملاقات ... محمد زمان میرزا ...
... در سنه ۹۲۹ ... شاهزاده ... مملکت بابر
حکومت استقلال داشت ... محمد زمان میرزا ... پادشاه ... ذکر ...
... ذکر سلطنت بابر پادشاه در مملکت هند در آن وقت که سلطان ابو سعید میرزا ... عراق ... در اوراق ... گذارش
یافت ... پسر بود ... سلطان احمد میرزا ... سلطان محمود میرزا ... سلطان محمد میرزا ... عمر شیخ میرزا الغ بیگ
ابراهیم

روضه دوم

میرزا عمر شیخ میرزا ابابکر میرزا ... سلطان مراد میرزا ... سلطان خلیل میرزا ... سلطان عمر ... بمرتبه سلطنت رسیدند میرزا الغ بیگ در کابل
میرزا سلطان احمد در سمرقند میرزا سلطان محمود در حصار و قندوز و بدخشان میرزا عمر شیخ در اندجان و فرغانه و یونس خان از اولاد
چغتای خان که حاکم مغولستان بود ... چغتای خان ... قوم ... عمر شیخ میرزا الغ بیگ ... مردی
داده بود ... آن زمان که مملکت فرغانه ... پادشاه ... عمر شیخ ... ایض رضوان بود ... در سنه ۸۸۸ از دختر یونس
خان ... قتلغ نگار خانم فرزندی بوجود آمد و میرزا محمد بابر ... تاریخ تولد او را چنین یافته اند شش محرم
نادان ... تاریخ مولدش هم اند شش محرم ... میرزا بابر در دوازده سالگی ... جانب ... حفظ ... اندجان ... چون
میرزا عمر شیخ ... رمضان سنه ۸۹۹ ... از بالای بام کبوترخانه افتاده ... میرزا بابر باتفاق امرا پادشاه شده
ظهیرالدین لقب یافت ... واردات و فتوحات و منازعات آن پادشاه ... عمر شیخ در بلاد
ماوراءالنهر ... میرزا سلطان حسین ... قلم ... گشته ... آن ... خامه
... ذکر فتوحاتی که ... پادشاه ... مملکت هند واقع شده ... که در آن زمان که ... ثانی
سپهسالار ... بقصد تسخیر ... فردوس مکانی ... از ... یافته ... دو
... چون ... ثانی ... تفصیل که در کتب تواریخ حالات ... مسطور ... رسانیده
... او بود ... فردوس مکانی ... لشکرگاه ... آنحضرت ...
وصلاح ... بعد ... میرزا ... حکومت ... فرستاد و در سنه اربع وعشرین وتسعمایه
بجانب ... که با ... یوسف زئی ... سواد ... افغانان ... ولایت ...
عنایت ... در سنه خمس وعشرین ... قلعه ... بجلای ... سعادت ...
... سلطان ابراهیم ... ایلچی فرستاده ... توابع ... کذاشته بود
... سپاه ... حضرت ... موسوم ... میرزا ... فردوس مکانی
متوجه ولایت ... و بعد محاربه قلعه ... و ... تصرف آورده ... ولایت ... بک
و ولایت ... محمد علی جنگ جنگ ... کابل مراجعت فرموده ... سال ... مقصد
تسخیر لاهور فردوس مکانی از کابل روانه شده چون ... رسید ... اجازت کرد ... سند ...
که پادشاه ... تسخیر ... فردوس مکانی ... سلطان ... لاهور ... کابل
گشت ... حاکم ... کرده بود ... بکابل ... در سنه ست وعشرین وتسعمایه
روی توجه بجانب ... افغانان ... مردم ... الکوت ... بجانب
... سید ... مخالفت ... جغتای ... نزدیک ... لشکر
... آنحضرت ... بکابل تشریف برده ... سنه ثمان وعشرین وتسعمایه ... قندهار
... تصرف بابری در آمده ... شاهزاده کامران ... سلطان ابراهیم
... پادشاه ... فرستاده ... آنحضرت ... سنه ثلثین وتسعمایه ... مبارک
در رکاب ... کامران ... لاهور ... خان بود ... فردوس

بوستان رابع

مکانی قرین صبح و ظفر بشهر لاهور در آمد و برسم چنگیز خانی برای سکون باغات را آتش زده و بقیه لاهور دولت خان لودی با پسران غازی خان و اسمعیل خان

لودی خان بر آمده و بملازمت رسید و بسیار خجالت کشید و سلطان پور را گردید تا بعد چندی آثار غدر بر ناصیه احوال دولت خان ظاهر شده او

با یک پسر خویش مور دانکو بستان لاهور کشید و پسر دیگرش دلاور خان که ترک رفاقت پدر نموده در ملازمت مانده بادشاه او را خطاب خانخانانی

عطا فرموده جاگیر پدر او را باو مقرر داشت و بواسطه خلل دولت خان آن سال از سرهند بلاهور رجعت نموده و دار الملک لاهور را به میر

عبد العزیز و سیالکوت را بخسرو کوکلتاش و دیپالپور را به بابا قشقه و کلانور را به محمد علی جنگ جنگ سپرده و خان جهان و ت...

کابل معطوف داشت و در غیبت آنحضرت دولت خان دلاور خان خانخانان را بدست آورده محبوس نموده با قشقه را از دیپالپور

و محمد علی جنگ جنگ را از کلانور گریزانید و بدان موضع قابض و متصرف گردید فردوس مکانی با استماع این اخبار در بیست و نهم شهر

سعادت در رکاب آورده در روز جمعه غره صفر سال نهصد و سی و دو از کابل بر آمده و غره ربیع الاول از آب سند گذشته و در آن سواد

که شمار کرده آمده بود دوازده هزار سوار و پیاده بودند و سیالکوت آمده دولت خان که با چهل هزار سوار در کنار آب راوی علم مخالفت بر افراشته

بود دست و پا شده بقلعه ملوت پناه برد و بعد چند روز طلب امان نمود و به ملازمت بادشاه رسید و غازی خان و ...

[illegible]

بنگاله را همراه گرفته بجانب کوهستان جهارکند رفت حضرت جنت آشیانی بشهر گور تشریف برده بواسطه [illegible]
موسوم بجنت آباد کردانیده [illegible] شیخ بهلول را که مقتدای حضرت جنت آشیانی بود به [illegible]
[illegible] حضرت جنت آشیانی از استماع این اخبار [illegible]
[illegible] شیرخان [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible]

که هرجا خاطر عاطر آنحضرت سرور باشد [illegible] و لطافت و نزاهت امتیاز داشته باشد رضاجویی نموده دست ادب [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] و اسباب تمام [illegible] نواب [illegible]
[illegible]
آن فرزند [illegible] استقبال [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تاتار خان را با سی هزار سوار اقبال لشکر جرار روانه ساخت بیرام خان که بر رسم منقلا پیشتر روانه شده بود و ان لشکر سکندر را عبور کرده متوجه [illegible] شده
چون فوج سکندر ترتیب یافته مقابل اردوی منصور نزول کرد و از اعانه که با اعتبار سوم رمضان پیش خیمه های خود انس افروخته بود بیرام
خان مهان مطلع گشته با جمعی از بهادران کنار از دوی مخالف رسیده هدف تیر ساخته آشوب و در لوم و ارباب [illegible] اقغانان
در زبان [illegible] کوشیده مغلان بیشتر خوشحال شده و تیر اندازی تقصیر نکردند اعداء الاوا غافله سمت دهلی رو بگریز آورده بیرام خان از اسباب
متروکه افغانان اسلحه بود زر و جنس آن تنها آن حضرت آن فتح خوشحال شده بیرام خان را بخطاب خانخانانی و القاب یار وفادار و همدم ممجد
خوانا بخش بود و جمیع ملازمان او را در کار خویش مؤکد فرمود و سکندر شاه بعد شکست تاتار خان با پنجاه هزار سوار بعزم رزم متوجه پنجاب شد حضرت
جهانبانی با استماع این خبر از لاهور بسرهند تشریف آورده و بیرام خان ملحق گردید سلخ رجب که نوبت قراولی شاهزاده اکبر بود و افغانان با سی هزار
تمام متوجه رزم گشتند بهادران جنتا بقاعده چنگیزی از اطراف حمله آور شده داد شجاعت و مردانگی دادند سکندر شاه بر هزیمت یافته بکوه
سوالک گریخت حضرت جهانبانی شاه ابوالمعالی را بحکومت پنجاب و دفع سکندر شاه مامور نموده در ماه رمضان سنه اثنی و ستین
و تسعمایه بدهلی فرمان روایی مملکت هند گردید تردی بیگ خان حاکم دهلی شده سکندر خان بحکومت آگره یافت و علی قلی خان حاکم سنبل و سرهند
گشت و بنابر آن که شاه ابوالمعالی بالراده کلی سلوک بیگر حضرت جهانبانی شاهزاده اکبر را با اتالیقی بیرام خان بدفع سکندر روانه فرمودند در
ربیع الاول سنه ثلث و ستین و تسعمایه حضرت جهانبانی بوقت فرود آمدن از بام کتابخانه از نردبان عصا لغزیده بر زمین افتادند و یازدهم ماه
مذکور بجهان جاودانی مرغ روحش بر کرسی پرواز نمود مصرع تاریخ آن واقعه است همایون پادشاه از بام افتاد مدت ایام سلطنت او در
هندوستان و کابل بیست و پنج سال بود که نقش هفت و نیک و کسب فضایل اکرچه حنفی مذهب بود اما با علمای با اعتبار و محبت با خاندان
نبوت و عنایت نسبت باهل بیت و فرسان شیعی [illegible] دوری میرزا کامران با پادشاه در جای جنگ گفتند سکی بنام او
که با برادر خنجر بر کشیده بی انصاف میرزا کامران گفت که چنین معلوم میشود که ما صاحب این قبر رافضی بوده پادشاه گفت آری آین
سگ سنی را دشنام میداد و حضرت شاه محمد ابوالمظفر جلال الدین محمد اکبر پادشاه است در هنگامی که خبر واقعه حضرت جهانبانی
بشاهزاده رسیده بعد از نوبت سنه ثلث و ستین و تسعمایه دوم ربیع الثانی در سن سیزده سالگی محمد اکبر پادشاه بر تخت فرمان فرمایی
هند جلوس نموده خدمت وکالت ضمیمه منصب سپهسالاری و اتالیقی به بیرام خان عنایت فرموده در مبادی جلوس شاه ابوالمعالی
از غرور داعیه خلافت در سر داشت بیرام خان گرفته در مقام قتل درآمد اما بوسیله شفاعت پادشاه از آن نوبت گذشته و مقید ساخته
پیش پهلوان گل گز کوتوال قلعه لاهور فرستاد شاه ابوالمعالی بعد چندی از حبس گریخته پهلوان از ندامت خود را هلاک ساخت
و تردی بیگ خان از دهلی جمیع اسباب سلطنت را همراه میرزا ابوالقاسم بن میرزا کامران بآگره فرستاد و موکب فیروزی اثر بعزم
استیصال سکندر بجانب کوه سوالک رفته سکندر شاه بعد محاربه بر هزیمت یافته و کوهستان گریخته بیرام خان جهت در آنجا گذاشته
در کاوانه و نوازش یافت و چون موسم برسات رسیده بود پادشاه بجالندهر معاودت نموده آن موضع را مخیم اقبال ساخت
در همین اثنا خبر رسید که میرزا سلیمان از بدخشان متوجه تسخیر کابل شده و منعم خان بعد از چهار ماه با او محاربه داشت اهل اللایم [illegible]
وقت صلح بر آن بکوشد که در خطبه نام میرزا [illegible] شود و مقارن آن اخبار هیموی بقال که وزیر عادل بود و با سی هزار سوار
و دو هزار فیل آگره و دهلی را متصرف شده و سکندر خان حاکم آگره و تردی بیگ خان حاکم دهلی با آنکه قدرت بر دفع خصم داشتند
حرکت المذبوحی کرده و ولایات هندوستان را بسپرده تا سرهند خان زمان [illegible] ... [illegible]
جمیع ممالک متصرفه افغانان ورانده خاقان اکبر از شنیدن این خبر دلگیر گشته و بیرام خان را بخطاب خان بابا نوازش فرموده گفت جمیع [illegible]

رانیز رجوع کرده ام بر وجه صلاح دولت دانی عمل آر خانخانان بر خلاف رای جمیع امرا که نظر بر کثرت افاغنه رافت [illegible] کابل بودند
جنگ مخالفان مستصوب دیده خضر خواجه خان را که دختر بابر پادشاه و گلبدن بیگم در ازدواج او بود حاکم لاهور نموده و دفع سکندر شاه
تعیین کرده در رکاب خاقانی عازم دفع هیمو گشته بجهد رود و چون شهر خضر آباد [illegible] خان را که از دهلی گریخته ملکست رخش سپرده
بود به منزل نمود و عقب او نیز بادشاه بفیض رسانیدو او از حرکت خانخانان جمیع امرا و اقوام جنتا مطیع و منقاد گشته تعدی شان از در
نواحی پانی پت تقارب فئتین واقع شده و روز جمعه دوم محرم سنه اربع و ستین و تسعمایه اسپانی حرب او را کردند و علی قلی خان
امرا اللامرا با جمعی از بهادران که بر رسم منقلا هراول لشکر بود و ترددات مردانه نمود در بین اثنا تیری بچشم هیمو رسیده افاغنه به ملاحظه
هربان خون بیدل شده راه گریز پیش گرفتند هیمو با وجود آن حال تیر از چشم کشیده و چشم را بر ومال بسته بانک کرده بسر اسب خود
حوف حمله میکرد که در بین وقت شاه قلی خان نزدیک هیمو رسیده و فیلبان را از زبان او کرد که مهرون آورده بعرض خدمت پادشاه شد
خاقان اکبر بالتماس بیرام خان بقصد جهاد شمشیری الغرق هیمو رسانیده ملقب به غازی گردیده و پادشاه بدهلی تشریف آورده
پیر محمد شیروانی و کیل خان خان را برای ضبط اموال و عیال هیمو بسوات فرستاده در خلال این احوال لشکر را کنار خش بحکم شاه جلالات
قلعه قندهار را شیخ [illegible] از طرف شاه محمد قندهاری برآورده و قابض گشتند و خضر خواجه خان از سکندر شاه شکست یافته به لاهور آمد
پادشاه بحکم آنکه جهانگیری با توقف راست نیاید جهت دفع سکندر شاه عازم پنجاب شده بعد قرب وصول آن حضرت سکندر شاه در قلعه مانکوت
متحصن گردید و چون مدت محاصره بشش ماه کشید سکندر شاه عاجز شده بعد تردد و سعی افراد راه آشتی یافت که سکندر شاه عبدالرحمن پسر خود
را با پیشکشهای لایق ارسال دارد و نمود و خود عازم بنگاله شود و پس از جهانبانی پانزدهم محرم عازم دهلی گشته و در اثنای راه سلیمه
سلطان بیگم همشیره زاده همایون پادشاه را در سلک ازدواج خاقانی آورده و نجم محمدی الثانی بمقصد رسید در نوقت
مصاحب بیگ ولد خواجه کلان بیگ که با بیرام خان بر وفق رضای او سلوک میکرد و قند در دهلی نفر نموده بیرام خان بقتل آورده
و شورشی عظیم در امرای جغتا افتاده پادشاه دلگیر شده و پیر محمد قتل مصاحب خان از جانب خود کرده بود که در رفع ملا پیر محمد
و علاوه این او قات مرتبه تقرب یافته بود که امرا او را باب بجای او منظور میداشتند که روزی با بیرام خان مقرب عبادت تخانه
آمده بود و حاجب مانع شده از بود مستعدان بایدرفت اگرچه خان مدار به مستحق آن گشته این امر ملوم رهبر اثرش بمنزل آمده در اوایل [illegible]
بر یکشتر امرا خان او از دخول یافت ماهرش خان این کس را از دولت وارسته و بوقت فرصت ملاپیر محمد را بدست آورده و القلعه بیانه محبوس نمود
بعد چندی کاه از زندان نجات کرد و باو کشتی نشسته روانه مکه گردید و چون خاطر اقدس را حرکت که علاوه قتل مصاحب خان بود از بیرام خان مکدر گردید
درین اثنا آن شده و علامات تسخیر قلعه گوالیار را در میان آورده پادشاه و راجه اتکاب پیر و بعد کوشش گرفتند و اولاد فلوجه سخنه [illegible]
تمام حاکم الغار در دست آورده و سر رکاه امر و مقارن انحال خان زمان امیر اللامرا که حکومت شرق تعلق باو میداشت سر کار جونپور و بنارس را
ناکزیر آب گنگ که بعد شکست همایون پادشاه در تصرف افغانان بود بعد از جنگ بسیار مستخلص ساخته داخل ممالک محروسه نمود پادشاه
در مقام عنایت شده برود به سرود از مخلعت و کمر و شمشیر مرصع نوازش فرموده و در همین اثنا شیخ محمد غوث که حضرت بر بندگی [illegible]
با فرزندان عهد کاه آمده و از روی التفاتی بیرام خان اکبر و خاطر گشته بگوالیار که مسکن قدیم او بود در رفت خاقان اکبر بار بر سر او نیز شد
بیرام خان کینه در دل داشت و بیرام خان سار را که از ملک زهت بعضی سال به سکندر و آمده و در آنجا جاری واقعه خونریزش کرده و دهلی آمده
داشت استماع نموده عازم آن صوب گردید و بعد قرب وصول آن حضرت اعظم خان مثل پیر محمد خان بیشتر پدری خویش مادام انکه حاکم دهلی با امرای دیگر باستقبال
آمده و پیشکش گذرانیده عرض نموده که بیرام خان آمدن آن حضرت را با منصوبه اکثر خیر گرفته باید کان خواهد داشت مثل مصاحب خان را

تقبل خوب رسانید در حضورت ما بنا را فقیه که بنظر و ما بر ضرورنا بید پادشاه و از این سخن بسیار متاثر شد لیکن معلی بهرام خان
تلفی فرموده کرمن با ارادت خود بجانب مریم مکانی آمده ام و امرای حضور در دهلی با او بودند و خفیه مدت منعقد استعمال نشان مجموع [illegible]
نوشتند که بموجب رفع وحشت امراء شود و بیرام خان از این نوشته سراسیمه شده عرضه داشتی بقلم آورد که ما [illegible] بنسبت جمعی که [illegible]
بندگی این درگاه قیام دارند بدی در خاطر نداشته و صحابت حاجی محمد خان سیستانی و ترسون بیگ نوشته بموجب حکم پادشاه در [illegible]
و از آنجا که اطراف مزاج اقدس از عهد گذشته بود رسولان معتقد گردیده بانشان انتخیر فوج فوج مستعدان آن در بیرام خان [illegible]
بحضور رسیدند بیرام خان علامات ادبار بر احوال خود کرده و سراسیمه و مضطرب گاهی ارزاده مالوه و گاهی قصد [illegible]
و گجرات داشت آخرالامر بقصد مکه روانه ناگور شد و با وان از خویشتن انتمان گشته راه لاهور در پیش گرفت پادشاه
میر عبداللطیف قزوینی را نزد بیرام خان فرستاده پیغام داد که با کمال خاطر از شرف شغل سپر و شکار داشت رضاو [illegible] آن
کو این خان را با متکفل مهمات سلطنت باشد و اکنون چون هیمه [illegible] کرد [illegible] خویش بمهمات ملک بی بوده است باید که [illegible]
رو بتوجه عازم حج شود خانخانان التماس او نموده و علم و نقاره و اسباب سلطنت روانه حضور داشته متوجه مکه معظمه گردید
درین هنگام جمعی که سر ابای دراز در خدمتش تربیت یافته بودند فوج فوج مفارقت کرده بخدمت پادشاه رفتند چنانچه
حیلی رحیل قزاسب و عشر انجور آمده و با نفس جمعی را ابخارات بر نفر از آن جمله شاه ابوالمعالی که در اوایل سلطنت
از هند گریخته و بعد از این با خانخانان متفق شده بود و در نواحی جالندهر رسید اما بوقت کوشش جون از اسب فرو
پیاده بجان ساعت بازستنده کرده بود و ملاپیر محمد را که بیرام خان اخراج نموده بود احوال بر خلال او شنیده و تعجیل نمود را
جهه جهاد رسانیده بخطاب پیر محمد خان و علم و نقاره سرفراز گردید بیرام خان که بنور داعیه خلاف در سر داشت عرض [illegible]
خان اعظم شمس الدین محمد اتکه را با جمعی از امرا از جلو پنجاب و دفع فتنه بیرام خان نامزد فرمود خان اعظم در قصبه [illegible]
به بیرام خان رسیده بعد محاربه کونا تمنت کار خود کرده چون مردم معتبر بیرام خان کشته شدند عنان فرار بطرف کوه [illegible]
تافت حضرت جهانبانی خواجه عبدالمجید هروی را بخطاب آصف خانی نوازش فرموده و بضبط دهلی با معدوده [illegible]
شد و پس از وصول موکب عالی به تلوار منعم خان که از کابل بموجب طلب آمده بود بخطاب خانخانانی و منصب وکالت
سرافراز گشت و بیرام خان را که ملا و علمای عامه ممالک خان نام غلام خود را در درگاه فرستاده و متعلق سابق را تقبیح
گناهان ساخته امان خواست حضرت جهانبانی ملا عبدالله سلطانپوری را بجهت استمالت نزد وی فرستاد بیرام خان با اتفاق
او چون عازم ملازمت گشت بموجب حکم جمیع امرا و ارکان باستقبال او شتافته باعزاز تمام بمجلس همایون آوردند
بیرام خان دستار در گردن انداخته و بر پای و سعادت گذاشته بها بهای گریست پادشاه او را مشمول عواطف ساخته
و خلعت خاص انعام بخشیده فرمود که اگر میل سپاه گری داشته باشد کالپی و چندیری را اقطاع او کنم و اگر خواهش مصاحبت
نزدیک خود نگاه داشته عنایات سلوک کنم و اگر اراده حج باشد بخوبی روانه نماییم بیرام خان شق آخر اختیار نمود
پادشاه حین رخصت پنجاه هزار روپیه انعام داده با کره معاودت فرمود و بیرام خان چون به پتن گجرات رسید در آنجا
بدست افغانی که پدرش در جنگ هیمو بدست نوکران بیرام خان کشته شده بقتل رسید شهید شد مصرع بیرام تاریخ قتل او
یافته اند و دران زمان که میرزا عبدالرحیم پسرش چهار ساله بود اعتماد خان حاکم گجرات او را نزد پادشاه فرستاد و بعد از
بیرام خان در خدمت او لاد صاحبقران صاحب جاه بوده اند بیرام خان از صغر سن در خدمت بابر پادشاه تربیت یافته

بود و جلیله مرغبات روزافزون بمناصب دست داده و صاحب دیوان ترکی و فارسی بود این شعر از جمله اشعار اوست شعر که [illegible]
بسبیل فرسر آید اگر غلام علی نیست خاک بر سر او ♦ محبت شه مردان مجو ز بی پدری ♦ که دست غیر گرفته است پای مادر او ♦ در سنه
اربع و ستین و تسعمایه خاقان اکبر ادهم خان را برای تسخیر مالوه فرستاد و باز بهادر والی مالوه و فتنه مطیع گردید که لشکر جغتا ولایت مالوه
را گرفته بود و باز بهادر بدین حرکت المذبوحی کرده جمعی را مامور نمود که با تمامی انس بجمع که خوف نیست نقش اسند و خود با عصی مملکت مالوه
گریخت ادهم خان تفحص احوال روپ متی که شهره آفاق بود نگشته معلوم کرد که زخمی شده و چون رسته جان از شمشیر انقطاع یافته ادهم خان
بوالده و بر و باز بهادر فرستاده متوجه علاج جراحات او گردیده و بعد حصول صحت کرد روپ متی مستدعی التفاتی و وعده شد ادهم خان اظهار
تعشق نمود و قصد وصال فرموده روپ متی چون معلوم کرد که ادهم خان راست بر اظهار کرده شده و عاشق زار باز بهادر بوده و وعده
داشت که یاد کرمی انیزاز مواصلت نکند و الفت نکیرد کافور و زهر را بکند خورده جان تاز تمن بجان آفرین سپرد و بعد فتح مالوه کرد ادهم خان
فیلان نامی باز بهادر را ارسال نداشته بود حضرت جهانبانی بطریق یلغار روانه شده و سارنگپور رسیده در منزل ادهم خان فرود آمدند
خان مرحوم این بهدیه جمیع غنایم را از نظر گذرانید مقارن انحال خان زمان امیر اللامرا حاکم جونپور را با پسر محمد شاه عدلی جنگ کرده او را
مغلوب ساخت و از اموال غارت فیلی ارسال داشته فیلان نامی را متصرف کرد چون حرکت مزاج اقدس گران آمده به بهانه شکار
از راه کالپی رایات عالی با شراف آمده و چون کره ما نکپور محل ورود لشکر منصور گشت خان زمان با برادر خود بهادر خان به [illegible]
رسیده پیشکشهای لایق و فیلان نامی گذرانید پادشاه روانه آگره شده از منزل سیوم خان زمان را روانه جاگیرش نمود و بعد در روز سنه سلطنت
پیر محمد خان را از ادوال ادهم خان بحکومت لاهور فرستاده خان اعظم اتکه را بمنصب وکالت ارتقا داشت و در سنه تسع و ستین و تسعمایه
حضرت بموم زیارت خواجه معین الدین چشتی روانه اجمیر شده چون بقصبه ساهر رسید راجه بهاره مل رسیده راجه بهار مل خدمت پادشاه و دختر
نوکری اختیار کرده و پسرانش بهگوان داس بشرف ملازمت شده و در سلک امرای کبار منتظم گشت خاقان اکبر بعد فراغ زیارت بسرعت [illegible]
حاکم اجمیر را بتسخیر قلعه میرته مامور داشته خود بسان خویش بجانب دار الخلافه انعطاف داده و در سنه ستین بهادر خان چند روز بدهلی گرد و جلی
کرده ادهم خان بمحاصره بحکم رسیده و میرزا شرف الدین که از جانب قلعه میرته تورفته بود و بعد ایامی چند آن قلعه را مسخر ساخت و اکنون حسین قلی خان
کردانیده و پیر محمد خان در سر مملکت مالوه را از تعرض شغلان باز بهادر مصفا ساخته و لشکر به خاندیس کشیده و بلده برهانپور را
قتل عام نمود و که بسیاری از سادات و علما در آن روز شربت شهادت چشیدند و درین اثنا باز بهادر با عانت حاکم برار و نعمانی آن
باستعداد تمام بر سر پیر محمد خان آمد مغولان که از تجرد سو خلق پیر محمد خان تنک آمده بودند ترک رفاقت او نمودند پیر محمد خان جا
نوم مراجعت کرده در حین عبور از آب نربده غریق بحر فنا شده باز بهادر بار دیگر در سنه تسع و ستین و تسعمایه مالوه را متصرف گشت
حضرت جهانبانی عبدالله خان اوزبک حاکم کالپی را بدفع فتنه باز بهادر تعیین فرمود و باز بهادر طاقت جنگ نداشته و بیابان رعه کوهستان کمل مرکز گشت
و عبدالله خان کار روا گشته در حکومت مالوه استقلال گرفت درین اوان سید مبارک بر هم از شجاعی از نزد شاه طهماسب بالتحف
بسیار بعلاوه خدمت رسیده قریب هزار تنکه روپیه انعام یافت و مقارن آن ادهم خان که از امرای معتبر این درگاه بود بر تسلط
و اقتدار خان اعظم اتکه حسد برده در دولت خانه پادشاهی بقتل آورد و پادشاه از موضوع اصحاب آن متصابک شده ادهم خان سبب
قتل خان اعظم پرسیده ادهم خان پیش دویده بر دو دست پادشاه را گرفت و شروع و تضرع کرد و این بی ادبی موجب مزید غضب سلطانی
شده و بسیاهی خود ملامس فرموده و شمشیر بر خساره او زد که بهوش افتاد و انکه بموجب حکم از بالای ایوان کوتوب بجانب
انقطاع داشت ادهم خان را پایان انداختند و جان هنوز رمقی باقی بود دیگر باره بالا برده و پایان انداختند که کارش تمام شد انکه

[illegible]

... واقعه الغ خان حبشی منصب او به پسر بزرگش ... عنایت کرده ...

... الکمال بجانب پادشاه عظیم الشأن رسیده یکی از غلامان میرزا شرف الدین حسین ... آن حضرت ...

... عین الملک گیلانی ...

... پادشاه و آصف خان ... حکومت ...

[illegible]

... چهار سال صورت انجام گرفت ...

[illegible]

... آصف خان ...

[illegible]

انواع منصوبه اقتاده بی توکیل سیف دستان راه فرار در پیش گرفته خانخانان داخل گری شده چون بنواحی تانده که دار الملک بنگاله بود رسید
داود خان از غلبه خوف و هراس بناکامی دل از مملکت برداشته تانده را گذاشت خانخانان چهارم جمادی الثانی سنه اثنی و ثمانین و تسعمایه
بدار الملک تانده در آمده در اوایل شعبان کورنش اشرف بانی القصد زیارت خواجه معین الدین لوای نوبت بخطه اجمیر برافراشته بنازل بود رسیده
بود که خانجهان از لاهور و خان اعظم از گجرات به تهنیت فتح بنگاله علاوه دولت رسیدند و کورنش اشرف یافتند و در وصول به اجمیر [illegible]
خواجه معین الدین رسانیده و معاودت بدار الخلافه نموده و رخان آوان خان اعظم را رخصت انصراف ارزانی داشت و هم در سال
مذکور حضرت تعمیق انظار [illegible] رقبات ممالک محروسه را [illegible] کرد [illegible] از آن حاصل توانند شد [illegible] نموده و تا کرور
حرث و زرع [illegible] شخص [illegible] کروری [illegible] ساخت و [illegible] ایام قلعه سوانه [illegible] تصرف اولاد [illegible] شهباز خان کنبوه
مفتوح شده و در گجرات قحط و غلا برتبه [illegible] رسید [illegible] سیاه [illegible] بدست [illegible] از تصرف آورده بود
مجنون خان قاقشال را [illegible] کنبوه [illegible] راجه تودر مل و محمد قلیخان برلاس را به تعاقب داود خان افغان که بجانب
کرگجنه بود روانه نموده و چون [illegible] راجه [illegible] داود [illegible] خان [illegible] راجه [illegible] جنگ [illegible] کرده [illegible]
[illegible] راجه تودر مل [illegible] محمد قلیخان برلاس [illegible] و از
فوت او فتوری [illegible] لشکر راه یافته راجه تودر مل [illegible] معاودت [illegible] خانخانان [illegible] این اخبار [illegible]
[illegible] مخالفان [illegible] لشکر [illegible] افتاده [illegible] خان [illegible]
خانخانان رسیده [illegible] خانخانان [illegible] خان [illegible]
رسیده [illegible] افاغنه [illegible] سپاه منصور [illegible] خان [illegible]
خاک هلاک [illegible] داود [illegible] کنک بنارس [illegible] عثمان [illegible]
[illegible] خانخانان [illegible] کنار آب [illegible] رسید داود خان [illegible] کارزار [illegible]
تنگ دیده [illegible] برداشته [illegible] سوال [illegible] امرای [illegible] کنک بنارس [illegible] خانخانان
آمد خانخانان [illegible] استقبال نموده [illegible] داود خان شمشیر از میان [illegible] خانخانان [illegible]
و گفت که چون [illegible] رسید از سپاهگری بیزارم و بعد از این [illegible] ضیافت و تکلف [illegible] داود
[illegible] بنگاله [illegible] ولایت [illegible] دیوان اعلی [illegible]
خانخانان شمشیر [illegible] داود خان [illegible] رخصت انصراف داد و گفت که چون شما در سلک
بندگان اعلی منسلک شدید [illegible] شمشیر سپاهگری [illegible] خانخانان [illegible] دار الملک
تانده رسیده [illegible] رحلت [illegible]
رخت [illegible] خانخانان [illegible]
ثلاث و ثمانین و تسعمایه موافق سال [illegible] جلوس [illegible] عالم فانی بعالم باقی انتقال نموده [illegible]
عرش آشیانی خانجهان را بحکومت بنگاله و منصب امیر الامرای سرافراز ساخته روانه مملکت بنگاله فرموده [illegible]
حکم عالی [illegible] کارخانه [illegible] سادات و علما و مشایخ و اهالی [illegible]
جمعه [illegible] آن [illegible] ارباب استحقاق [illegible] انعام [illegible]

ونان

دفرمان داد که مانند قوانین [illegible] مشتاقان [illegible] استعداد سفر مبارک [illegible]
[illegible] صورت نموده [illegible] تمام آن جمع را [illegible] سفر مبارک روانه کنند [illegible]
[illegible] رخصت [illegible] روانه [illegible] میرزا سلیمان حاکم بدخشان [illegible] دست پسر [illegible]
میرزا شاه رخ [illegible] عرضه [illegible] حالات
خود [illegible] بجناب [illegible] اشتیاق [illegible] اسباب سلطنت [illegible]
میرزا [illegible] امرای [illegible] استقبال و ضیافت [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] حضرت جمیع امرا و ارکان دولت را برای استقبال فرستاده [illegible] استقبال
[illegible] حکم جهان مطاع [illegible]
[illegible] میان [illegible]
جلسه [illegible] میان
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] استقبال [illegible]
چند روز [illegible] حاکم لاهور حکم شد [illegible] مملکت
[illegible] میرزا [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] سفر مبارک نموده در سنه اربع و ثمانین [illegible]
[illegible] خانخانان و داود خان [illegible]
بادشاهی [illegible] خانجهان که بحکومت بنگاله سرافراز شده [illegible] مملکت
شده چون [illegible] نموده [illegible] افغان
[illegible] خان حاکم [illegible]
خانجهان روانه بنگاله شد و [illegible] خانجهان [illegible] آورده [illegible] عظیم نمود آخر الامر
شکست [illegible] داود [illegible] خانجهان [illegible]
روانه حضور [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] خاقان [illegible]
[illegible] رسیده [illegible]
[illegible] مملکت [illegible] در آمده در سنه
اربع و ثمانین و تسعمایه [illegible] شهباز خان کنبوه [illegible]
[illegible] سال بادشاه با اجمیر [illegible]
[illegible] اربع و ثمانین و تسعمایه [illegible]
[illegible] بادشاه [illegible] راجه [illegible]

اصطرار امرا [illegible] روانه [illegible] سال [illegible]
[illegible] عادل خان حاکم [illegible]
[illegible] تسخیر [illegible] گجرات [illegible]
بار [illegible] جنگ کرده فتح نموده [illegible] سال [illegible] مظفر حسین میرزا [illegible] میرزا [illegible]
در گجرات [illegible] خان حاکم گجرات [illegible]
بندوقی [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] تسع
و ثمانین و تسعمایه [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] خاقان اکبر فرمان داد که انواع [illegible]
[illegible] باطنی و ظاهری [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
داشت [illegible] سپید و سیاه [illegible]
[illegible] علما و مشایخ [illegible]
مظفر حسین میرزا [illegible]
حضور نمود و در اواخر سنه سبع و ثمانین و تسعمایه [illegible] خانجهان حاکم بنگاله [illegible] حضرت مظفر خان
[illegible] بنگاله [illegible] خان [illegible] حکیم ابو الفتح [illegible] روانه [illegible]
رسید [illegible] حضرت [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible] خلفای راشدین [illegible] عباس [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] مسجد جامع [illegible]
[illegible] خداوندی که ما را خسروی داد [illegible] دل دانا و بازوی قوی داد [illegible] بعدل و داد ما را رهنمون کرد [illegible] بجز
عدل از خیال ما برون کرد [illegible] بود وصفش ز حد فهم برتر [illegible] تعالی شانه الله اکبر [illegible] [illegible]
[illegible] کل ممالک محروسه [illegible]
[illegible] مظفر خان در بنگاله [illegible] قاقشال [illegible]
[illegible] مظفر خان [illegible] حکیم ابو الفتح [illegible]
[illegible] مظفر خان [illegible]
[illegible] ولایت بنگاله [illegible]
[illegible] میرزا شرف الدین حسین [illegible] راجه تودر مل [illegible]
راجه [illegible]
[illegible] خان اعظم [illegible] بحکومت بهار [illegible]
[illegible] بنگاله [illegible] خان اعظم مملکت بهار [illegible]

ربود

فتح پور اشرف [illegible] واحوال بنگاله [illegible] امرای [illegible] بنگاله [illegible]
[illegible] خان اعظم [illegible]
بنگاله [illegible] میرزا محمد حکیم [illegible]
تسخیر هندوستان از کابل [illegible] آب نیلاب [illegible] امرای [illegible]
لاهور [illegible] میرزا محمد حکیم
[illegible] کابل [illegible] بادشاه [illegible]
آورده [illegible] آب نیلاب [illegible]
کابل [illegible] خواجه ابو الفضل [illegible] میرزا محمد حکیم [illegible]
[illegible]
[illegible] کابل [illegible] میرزا محمد حکیم [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] کابل [illegible] میرزا محمد حکیم [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] تقصیرات [illegible] کابل [illegible]
[illegible] هندوستان [illegible] حکومت [illegible]
[illegible] در شوال سنه احدی و تسعین و تسعمایه
[illegible] سلطان مظفر گجراتی [illegible]
[illegible] گجرات [illegible] اعتماد خان [illegible] حکومت گجرات [illegible] شهاب
الدین احمد خان [illegible] اعتماد خان [illegible] سلطان مظفر [illegible]
الدین محمد خان [illegible]
[illegible] اعتماد خان [illegible] میرزا عبد الرحیم [illegible] خان [illegible]
خان [illegible] سلطان مظفر [illegible]
[illegible] سلطان مظفر [illegible]
برادر [illegible] خطاب خانخانان یافته در سنه اثنی و تسعین و تسعمایه [illegible] در سنه ثلاث و تسعین و تسعمایه
[illegible] بادشاه [illegible]
دکن [illegible] خان اعظم میرزا کوکه [illegible] بادشاه [illegible] دکن [illegible]
[illegible] خان اعظم [illegible] خان اعظم [illegible]
[illegible] راجه [illegible] خان اعظم [illegible]
[illegible] دکن [illegible]
[illegible] در این سال میرزا شاه رخ حاکم بدخشان از غلبه [illegible]
[illegible] در سال مذکور [illegible] سلیم [illegible]

در سنه اربع و تسعین و تسعمایه برادر پادشاه میرزا محمد حکیم در کابل فوت شد آنحضرت خانخانان را بحکومت گجرات فرستاده خود عازم کابل
گردیده و از اثنای راه صادق محمد خان را بحکومت بهکر روانه فرموده مانسنگه ولد بهگوانداس را به کابل فرستاده و بعد از آن افاغنه کثرت
بسیار بهم رسانیده راه هندوستان و کابل را مسدود نموده بودند پادشاه شیخ فیضی و حکیم ابوالفتح و ملا شیرازی [illegible] و راجه بیربل را بدفع
ایشان نامزد فرمود و از اتفاقات اینکه لشکر سنگین از افاغنه شکست خورده و راجه بیربل و ملا شیرازی با جمعی دیگر یا بیشتر از سوار
شربت فنا چشیدند و حکیم ابوالفتح بصعوبت بسیار خود را از آن مهلکه نجات داده [illegible] پادشاه کنور مانسنگه را
بسر افغانان و بحکومت کابل روانه فرمود و محمد قاسم خان میر بحر کابلی را با جمعی از امرا به تسخیر کشمیر فرمان داد و در آن زمان
چون اهل کشمیر بجهد بکر در افتاده لشکر پادشاهی بفراغ خاطر کشمیر در آمده متصرف گشتند و یوسف شاه و یعقوب شاه از
حکام کشمیر به ملازمت رسیده و در سلک امرا منتظم شده در بهار جاگیر یافتند و در سنه ست و تسعین و تسعمایه سلطان خسرو ولد
شاهزاده سلیم از دختر راجه بهگوانداس تولد یافت و هم در سال مذکور زین خان کوکه از زوال مانسنگه بحکومت کابل رخصت
یافته راجه مانسنگه بایالت حاجی پور و بهار روانه شد و حکومت کشمیر به یوسف خان مشهدی عنایت فرموده اسمعیل قلیخان
رخصت گجرات یافت و آنحضرت بسیر کشمیر تشریف فرموده بعد فراغ از آن برای توقف بسمت کابل بر افراشت و [illegible]
ماه در کابل بسیر باغات مشغول بود که در همین خبر رسید که وکیل السلطنه راجه تودرمل و امیر الامرا راجه بهگوانداس در لاهور
بمقر اصلی خود شتافتند پادشاه حکومت کابل به محمد قاسم خان حواله نموده به لاهور مراجعت فرمود و بنابر آنکه عبدالله
خان اوزبک بدخشان را گرفته در کمین کابل بود پادشاه چند سال از لاهور حرکت ننمود و در سنه تسع و تسعین و تسعمایه
آنحضرت چهار کس را بچهار ولایت دکن برسم ایلچیگری فرستاد شیخ فیضی را با سیر برهانپور و خواجه امین الدین را با
[illegible] و میر محمد امین را به بیجاپور و میر میرزا مسعود را به بهاک نگر متعاقب ایشان شاهزاده مراد را بحکومت مالوه داده و
اسمعیل قلیخان را نایب ساخته روانه آنطرف فرموده در مدت توقف آنحضرت در لاهور چون میرزا جانی حاکم
سند با وجود قرب جوار و فرمان طلب به ملازمت نیامد پادشاه خانخانان را که در این ایام از گجرات رسیده بود
به تسخیر سند و میرزا جانی مامور داشت خانخانان بآن مملکت رفته و بعد محاربات بسیار که میرزا جانی عاجز شده بود
دختر خود را به میرزا ایرج پسر خانخانان داده همراه او در سنه احدی و الف از ته به برآمده بملازمت پادشاه رسید
و در سلک امرای سه هزاری منتظم گردید و در سال مذکور خان اعظم در گجرات بر سلطان مظفر که بعد از آن نواح
مفسده داشت دست یافته خواست که او را حضور کند سلطان مظفر خود را بزخم استره هلاک نمود خان اعظم سر او
را روانه درگاه کرد و در همان ایام بعرض اقدس رسید که راجه مانسنگه ولایت اوڈیسه را در تصرف آورد و خان اعظم که
اراده زیارت حرمین بود با اهل و عیال و فرزندان بکشتی در آمده روانه سفر حجاز گردید پادشاه این خبر شنیده شاهزاده
مراد را از مالوه بگجرات فرستاد و افاغنه که باز در دره خیبر باعث سد طریق شده بودند میرزا جعفر و [illegible]
به اصفهان را بدفع ایشان مامور فرمود و در این زمان ایلچیان که بدکن رفته بودند به ملازمت رسیده عرضداشت و تحف سلاطین
آن حدود رسانیدند پادشاه عازم تسخیر دکن شده خانخانان را به تسخیر دکن فرستاد و در این سال میرزا رستم بن سلطان
حسین میرزا بن بهرام میرزا بن شاه اسمعیل صفوی که حکومت قندهار داشت از مخالفت برادر و غلبه اوزبک به
ملازمت آمده و قلعه قندهار را پیشکش نموده در سلک امرای پنجهزاری منتظم شده [illegible] گشت و خانخانان

که بتسخیر

که بتسخیر دکن رفته بودند و چون چاند بیبی خواهر برهان شاه که بعد فوت برهان شاه احمد نام پسر برادر خود را منسوب نظام شاه نموده بسلطنت بر نشانده
و امرای او اطاعت او نکرده بودند بشاهزاده و خانخانان عرضداشت نمود که اگر آنحضرت [illegible] تشریف آرند قلعه احمدنگر را تسلیم خواهیم نمود شاهزاده
از مالوه و خانخانان از گجرات عازم احمدنگر شدند و چون [illegible] امرای مخالف نموده مستقل شده بود [illegible] شاهزاده و پنجاب [illegible]
مع ذخیره [illegible] شاهزاده و خانخانان با احمدنگر رسیده به محاصره قلعه [illegible]
[illegible] باروت برکرده و آتش داده [illegible] قلعه افتاد [illegible]
جنگ [illegible] ... دلیرانه [illegible]
[illegible] برجها و تیر و تفنگ [illegible] انداختند [illegible]
در میان بود و حصار مفتوح نگشته [illegible] رسید شاهزاده و دیگر جنگ [illegible] مصلحت [illegible] با چاند سلطان صلح
در میان آورد و این شرط که برار را پیشکش پادشاه نموده [illegible] ولایت احمدنگر متعلق باو باشد شاهزاده و خانخانان کوچ کرده ولایت
برار [illegible] بعد از آن [illegible] پسر او [illegible] احمدنگر [illegible]
[illegible] با عادل شاه و قطب شاه و [illegible] امرای اکبری [illegible]
[illegible] و راجه علیخان و [illegible] کشته شده و شکست [illegible] خانخانان با [illegible]
که چند تو و [illegible] مجتمع شده بودند [illegible] سهیل خان [illegible] سوار داشت [illegible] بقتل رسانیدند و
بعد از فتح [illegible] پادشاه [illegible] عبدالله خان اوزبک [illegible] لاهور [illegible]
آورده و بود از اشتیاق این فتح [illegible] خلعت برای خانخانان [illegible]
[illegible] شاهزاده و مراد [illegible] سید یوسف خان مشهدی و شیخ ابوالفضل را [illegible] شاهزاده فرستاد
[illegible] مالوه و کاویل و گاویلگره [illegible] مملکت برار [illegible] پادشاه [illegible] و در سنه سبع
الف [illegible] شاهزاده مراد [illegible] سلطان [illegible] خانخانان و در مقام [illegible] شاهزاده
دانیال [illegible] ممالک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بادشاه [illegible] خان اعظم [illegible]
سپرد و [illegible] سلطنت [illegible] الخلیفه ثانی [illegible]
[illegible] ابوالحسن [illegible] شاهزاده [illegible] ابراهیم عادل شاه پیشکش قبول کرده
[illegible] شاهزاده دانیال [illegible]
بخشیده [illegible] خانخانان [illegible] و در سنه عشر و الف شیخ ابوالفضل در
نواح [illegible] و هم در سال مذکور شاهزاده دانیال [illegible]
[illegible] روز [illegible] سیزدهم جمادی الثانی [illegible]

بهزاری

بهزاری رسیده بود و وزیر خان برادر خواجه عبدالمجید آصف خان است بخطاب وزیر خانی و منصب وزارت و بمرتبه هزاری رسیده در
سنه [illegible] در گذشت محمد قاسم خان نیشاپوری از سادات [illegible] چندگاه بحکومت [illegible] بحکومت مالوه سرافراز
بود و [illegible] و دیعت حیات سپرد راجه تودرمل از طایفه [illegible] بود و بمرتبه وزارت رسیده مدت [illegible] سال وزارت
باستقلال داشت و در سنه [illegible] فوت شد مظفر خان هفت سال وزارت داشت بعد از آن بامیر الامرائی رسیده
در بنگاله [illegible] خان عالم [illegible] در سلک امرای دو هزاری انتظام داشت قطب الدین خان
برادر خان اعظم [illegible] بود و بمنصب امیر الامرائی رسیده و در بروده گجرات [illegible] سلطان مظفر گجراتی کشته شد میرزا یوسف خان
در سلک امرای چهار هزاری [illegible] کشمیر [illegible] محب علیخان در سلک امرای چهار هزاری منتظم بود و [illegible]
از امرای قدیم بود و منصب وزارت [illegible] میرزا جانی بیک ترخان حاکم [illegible] در سلک امرای سه هزاری انتظام داشت رای
رای سنگه [illegible] از امرای سه هزاری بود و حکومت [illegible] کمال [illegible] از امرای دو هزاری بود و در سنه [illegible]
[illegible] سید محمود خان بارهه [illegible] از دوازده [illegible] میان دوآب [illegible]
[illegible] رسیده و در سنه [illegible] در گذشت شهباز خان کمبو از امرای دو هزاری بود و حکومت مالوه داشت
[illegible] خان [illegible] از امرای [illegible] مظفر حسین میرزا بن ابراهیم حسین میرزا [illegible] کامران میرزا است
راجه [illegible] بیربل است از امرای سه هزاری بود و [illegible] مانسنگه است و دو هزاری منصب داشت
[illegible] آصف خان قزوینی چند سال منصب [illegible] داشت و در سنه [illegible] در گذشت [illegible]
[illegible] دو هزاری بود و حکومت [illegible] داشت [illegible] چهار سال سلطنت [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] شده در گذشت سید قاسم خان بارهه دو هزاری بود و حکومت [illegible] داشت حسین خان [illegible]
[illegible] حکومت [illegible] شهرت یافت [illegible]
[illegible] از امرای دو هزاری بود و حکومت [illegible] از امرای هزار
و پانصدی بود و حکومت [illegible] خان [illegible] از امرای [illegible]
[illegible] خان و [illegible] پانصدی بود [illegible] مرتضی [illegible] از امرای دو هزاری بود [illegible]
[illegible] شیخ فرید بخاری [illegible] پانصدی منصب داشت [illegible] تسلیم [illegible] شده و وزارت
منصب یافت سلطان ابراهیم [illegible] جعفر خان ترکمان در
زمان [illegible] هندوستان آمده و در سلک امرای [illegible] انتظام یافت [illegible] بارگاه بود
میر جمال الدین حسین انجو از سادات شیراز بود و در سلک امرای [illegible] هزاری انتظام داشت سید [illegible] از جمله امرای [illegible]
بود و [illegible] و در سلک امرای [illegible] منتظم بود [illegible] از امرای [illegible] بود و حکومت بهکر داشت
[illegible] و در سلک امرا منتظم بود ذکر بعضی از علما و فضلا امیر فتح الله شیرازی بخطاب عضد الدوله شرف اختصاص
داشت و در فنون علوم عقلی و نقلی و نیرنجات و طلسمات ممتاز بود چنانچه [illegible]
[illegible] میر مرتضی شریفی [illegible] بود در علوم عقلی و اقسام ریاضیات
و حکمت بی نظیر شیخ ابوالفضل بن شیخ مبارک در کل علوم نجم عظیم داشت و از جمله مقربان حضرت و رکن سلطنت بود و بعد

عشره و الف [illegible] انتقال نمود فرمان فرمای آن پادشاه جم جاه پنجاه و یکسال و چند ماه بود و انیفا الملک المعبود اکبر شاه تاریخ
رحلت آن پادشاه است ذکر بعضی از کمالات آن پادشاه ذو جاه که در بعضی کتب مذکور است و العهدة علی الراوی [illegible]
کرد [illegible] و لعل [illegible] پادشاه بدست خود [illegible] کرده بود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
مسافت [illegible] آن پادشاه صاحب اقبال [illegible]
امرا [illegible] ذکر بعضی از امرای اکبری خانخانان بیرم خان [illegible]
ترکمان [illegible] آن صاحب اقبال میان سلطنت این دولت استحکام یافت بعد ظهور دولت اکبری [illegible]
کشته شد [illegible] پادشاه [illegible] میرزا ابراهیم بن سلطان میرزا [illegible]
[illegible] و در سلک امرای پنجهزاری منتظم گشت و بحکومت مالوه تعین یافت منعم خان خانخانان از امرای [illegible]
بود و حکومت کابل داشت بعد بیرام خان به منصب خانخانانی و امیر الامرائی رسیده و در سنه [illegible]
[illegible] در گذشت میرزا رستم بن سلطان حسین میرزا بن بهرام میرزا بن شاه اسمعیل صفوی از مخالفت برادر و غلبه اوزبک قندهار
را به ملازمان عالی سپرده و در سلک امرای پنجهزاری [illegible] میرزا خان خانخانان خلف بیرم خان
خانخانان بعد فتح گجرات منصب خانخانانی و امیر الامرائی رسید [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible] عظیم
[illegible] امیر الامرائی رسیده و در گذشت
[illegible] منصب پنجهزاری رسیده [illegible] خان اعظم بود
[illegible] سال بحکومت [illegible]
و چند سال بحکومت بنگاله [illegible] شهاب الدین احمد خان از امرای پنجهزاری بود و سالها حکومت گجرات و [illegible]
مالوه داشت و در سنه [illegible] سید حامد خان از امرای پنجهزاری بود و بحکومت بنگاله سرافرازی
داشت راجه بهاری مل [illegible] از امرای کبار [illegible] و در گذشت راجه بهگوانداس
ولد راجه بهاری مل است و در سلک امرای پنجهزاری انتظام داشت و در سنه [illegible] در گذشت راجه مانسنگه ولد
راجه بهگوانداس کارهای بزرگ [illegible] و در سلک امرای پنجهزاری [illegible] داشت [illegible]
[illegible] از جمله اهل قلم بود [illegible] عبدالله خان اوزبک از امرای کبار بود [illegible]
مخالفت نموده [illegible] عبدالله خان اوزبک از امرای [illegible]
از حکومت مالوه بگجرات رفته [illegible] یوسف خان [illegible] پادشاه بود [illegible]

بجزاری

سلطانپوری بخطاب مخدوم الملکی سرافرازی یافته بود و در علم منقول گوی سبقت از علمای زمان ربوده و از دولت پادشاه
صاحب جمعیت و سامان شده بجانب مکه رفت و بعد فوت [illegible] کرده از انجا باز آمده و ملا محمد یزدی از شاگردان رشید ملا میرزا جان بود
ملا حاجی و ملا یعقوب کشمیری در علوم عقلی و نقلی و معارف خود امتیاز داشتند قاضی نور الله ششتری بقضای لاهور استقلال
داشت ذکر مشایخ شیخ سلیم سیکری صاحب ریاضت و مجاهده بود و لطایف و عجایب بجا آورده عرض اشتیاق شیخ محمود [illegible]
آن بزرگوار چند سال بمکه معظمه رفت و در نهصد و هفتاد و نه برحمت حق پیوست شیخ نظام الدین انبیهی شیخ محمد غوث صاحب
دعوت اسمار بود و در مرتبه شیخ بهلول شیخ مبارک ناگوری در زهد و توکل شأنی عظیم داشت و در آخر عمر تفسیری نوشته بود
در چهار مجلد موسوم بمنبع العیون از آیات کمالات او فرزندان صاحب کمال دارد مثل علامی شیخ ابو الفضل و ملک الشعرا
شیخ ابو الفیض فیضی و شیخ ابو الخیر و شیخ مبارک در هزار و یک در لاهور برحمت حق پیوست میان وجیه الدین گجراتی بفقر
و فاقه و توکل یگانه زمانه و صاحب تصانیف شریف بود شیخ الله بخش صاحب واردات و حالات بود و شیخ موسی اهل کشف
و کرامات اشتهار داشت شیخ یوسف لاهوری مجذوب بود و بمکاشفه مشهور سید علاء الدین اودهی از بزرگان
وقت بود و این بیت از ایشان است ب خاتم این گل رضا بر رنگ و بو دانم :: که سخ برجینی تکلوی او داده
شیخ وجیه الدین گجراتی در توکل و فتوحات عظیم داشت و اهل [illegible] و اصفیا و ولایت دانسته ذکر حکما حکیم الملک شمس الدین
محمد نام داشت و در آخر عمر بمکه رفته در آنجا فوت شد حکیم مصری صاحب علم و عمل طب بود حکیم زنبیل شیرازی
حکیم عین الملک حکیم مسیح الملک حکیم علی از مردم شیراز بوده حکیم ابو الفتح گیلانی در قدرت پادشاه تقرب تمام داشت
و کمالات انسانی ممتاز بود و در سنه نهصد و نود و شش درگذشت حکیم همام برادر حکیم ابو الفتح بود و سیادت نسب
هندی و ملا شهاب الدین طبیب گجراتی و شیخ بینایی [illegible] در علم طب و جراحی بیمثل بوده اند ذکر شعرا ملا غزالی مشهدی
کلیات اشعار او قریب بصد هزار بیت خواهد بود و این شعر او ست ب شوریده شد و از خواب عدم دیده کشودیم ::
دیدیم که باقیست شب فتنه غنودیم :: ملا قاسم کاهی در موسیقی و تصانیف و ادوار وحدت [illegible] سال عمر یافته ب
چون سایه هم بسر سرو روان شوی :: باشد که رفته رفته بجامه زبان شوی :: خواجه حسین مروی و اصل وی [illegible]
است قصیده گفته که مصراع اول جلوس اکبر پادشاه است و مصراع ثانی تاریخ تولد شاهزاده سلیم و این مطلع
از وست ب الله الحمد از پی جاه و جلال شهریار :: گوهر مجد از محیط فضل آمد در کنار :: شیخ ابو الفیض فیضی ملک
الشعرای زمان پادشاه بود و موارد الکلام نام کتابی در اخلاق نوشته که حروف منقوطه ندارد و تفسیر کلام الله غیر منقوط
تمام کرده موسوم بسواطع الالهام و کلیات اشعار او از بیست هزار بیت زیاده است ب ترکان هند چون قدم از [illegible]
میکنی :: مردان ره جرعه باده بهای را :: بعد دست [illegible] ای تیغ عشق اکبر او است :: ببر زبان ملامتگر انتقام [illegible]
تا چند دل بعشوه خوبان گرو کنم :: این دل بسوزنم و دل دیگر نو کنم :: خواجه حسن ثنائی مشهدی ب ترک ستم [illegible]
کرانه بیتما شکند :: نقد و صابر [illegible] شکند :: ملا عرفی شیرازی و عنفوان جوانی در [illegible] اصفهان درگذشت
ب ای مسیحا اثری یا لغت [illegible] :: استخفاف کن [illegible] جاری [illegible] :: عشق میگویم و میگریم زار
طفل نادانم و اول سبق است :: فرو دیگه عالمان [illegible] بلند :: [illegible] از شیخ و برهمن بلند :: [illegible]
انها که نگشته کوس بلند :: ملا شیری لاهوری ب چرا ای اشک [illegible] وداع یار میکردی :: کجا بودی که اکنون

مانع دیدار میکردی :: سر را بجانی ای یار صیاد قالب شوقم :: سرت گردم بگرد کوی او بسیار میگردی :: ملا قیدی شیرازی ب [illegible]
شکوه بسیار است عاشق را بجان بخش :: که هر روز بار رقیبان بار نگشاید :: [illegible] :: سامان کرم
حدی باش که محمل بردها :: کدام مرهم لطف از تو بردل است مرا :: که جان کنم از آرزو افتادی حسرت نیست :: ای قدم نهاده بر
از دل بکم برون :: حیرتی دارم که چون تو بر دلی جا کرده :: یادگار حالتی این طایفه عجب است و در سلک سپاهیان اسلام داشت
ب خانه القدر را که پیاب درجگرم :: که مرغ شرر توسفار برتوانه کرد :: قاسم ارسلان مشهدی است و در ماوراء النهر نشو و نما یافته ب
گریان چو [illegible] :: [illegible] :: سید محمد جامه باف متخلص بفکری و در رباعی امتیاز داشت
ب امروز که آتش محبت افروخت :: عاشق روش سوز ز معشوق آموخت :: از جانب دوست سر زد این سوز و گداز :: تا در نگرفت
شمع پروانه نسوخت :: [illegible] :: [illegible]
[illegible]
[illegible] :: سید محمد [illegible] :: [illegible]
[illegible] :: [illegible] :: [illegible]
ب دانسته که بعد تو با جان بهمبرود :: [illegible] :: [illegible]
ره خانه ما را :: ملا طریقی ساوجی ب کسی نگفت [illegible] :: [illegible] :: ملا صبوحی
ب حالت خویش چه حاجت که با شمع دهیم :: [illegible] :: [illegible]
دگر از حال من او را که خبر خواهد کرد :: ملا صبری ساوجی ب [illegible] :: [illegible]
[illegible] :: ملا عبدی رازی ب [illegible] :: [illegible] :: [illegible]
[illegible] :: [illegible] :: [illegible] ب [illegible] :: [illegible]
[illegible] :: [illegible] :: میر محمد معصوم بهکری ب [illegible]
[illegible] :: [illegible] :: [illegible] ب [illegible]
[illegible] :: خواجه هجری ب [illegible] :: [illegible]
تو دست :: [illegible] :: [illegible] :: ملا لطفی [illegible]
[illegible] از باغ و بوستان نشنیدیم :: [illegible] :: [illegible] پادشاه بود ب [illegible]
[illegible] :: [illegible] :: [illegible]
[illegible] ب [illegible] :: ملا شکیبی اصفهانی ب [illegible]
[illegible] :: [illegible] :: [illegible]
[illegible] :: [illegible] :: [illegible] ب [illegible]
[illegible] :: [illegible] :: [illegible] ب [illegible]
[illegible] :: [illegible] :: تشبیهی کاشی ب [illegible]
[illegible] :: [illegible] :: قراری گیلانی برادر حکیم ابو الفتح بود ب [illegible]

افتد :: کاری بکنم که بهره از کار افتد :: سجاده بر [illegible] افتم :: [illegible] :: ملا فهمی [illegible] ب [illegible]
[illegible] :: [illegible] :: میر [illegible] فاضل وقت بود ب [illegible]
[illegible] :: [illegible] :: محمد صالح دیوانه که ملقب به [illegible] ب [illegible]
[illegible] :: [illegible] :: ملا علی احمد [illegible] ب [illegible]
[illegible] :: [illegible] :: [illegible] ب [illegible]
[illegible] :: ملا [illegible] ب [illegible] :: [illegible]
[illegible] ب [illegible] :: [illegible] :: [illegible]
ب [illegible] :: [illegible] :: [illegible]
[illegible] :: [illegible] :: [illegible] ب [illegible]
[illegible] :: [illegible] :: [illegible] ب [illegible]
[illegible]
[illegible] ب [illegible] :: [illegible] :: [illegible]
[illegible] :: [illegible] :: ملا [illegible] اصفهانی ب [illegible]
[illegible] :: [illegible] :: [illegible] ب [illegible]
[illegible] :: [illegible] ب [illegible] :: [illegible]
بهاری [illegible] :: [illegible] :: [illegible] دستور العمل که اکبر پادشاه بفرزندان و
امرا و عمال ممالک محروسه نوشته این منشور الآداب الهی و دستور العمل کارآگاهی از منبع عاطفت و معدن رافت
شهنشاهی صدور یافته که متصدیان کار آگاه سلطنت و کارپردازان بارگاه خلافت از فرزندان اقبالمند و نوئینان
[illegible] و سایر منصبداران و عاملان و کوتوالان بآیین دستور عمل نموده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و باید [illegible] بر یکی [illegible] کرده [illegible] و بزبان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] :: گاه باشد که کودکی نادان :: بغلط بر هدف زند تیری :: [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

است چگونه دانسته زبان ستمگری اختیار نخواهد کرد و اگر حق با او دست خود با حق مخالفت و تعرض [illegible] و اگر حق با تو است
او دانسته خلاف آن کرده است خود به جبار داده است و محل ترحم و اعانت است به جای تعرض و انکار نیکوکاران [illegible]
[illegible]

که گوئی یاری را که به رازی دو و ... بود گرفته ... نامه جان داد و چون ... رسیده بود که و ضحاک ...

شده و ... خواهر تابوت نام ... است که مدت ... دو هشتاد سال از فوت او گذشته و ... اعضایش ...

حکم شد که خود به آنجا رفته و تحقیق این امر نموده بعرض رساند راقم اقبال نامه ...

در ... قبری کنده و ... یک لخت ... آن ... تابوت ... بعد از آن که تخته ... تابوت ...

... رسید ... اسلام ... دست چپ ... صورت ...

... اعضایش ...

... دست ...

... استخوان ... سلطان جلال الدین

... چنگیز خان کشته شده ... جلال الدین ...

...

... روز جمعه ...

[illegible]

بتمشیت سربلندی یافته موافق منصب هزاری ذات هزار سوار و دران صوبه جاگیر تنخواه شده و آنحضرت اخبار رغبت فرموده و در باغ دهرا
نزول داشت که خبر فوت سلیمه سلطان بیگم بنت گلرخ بیگم بنت فردوس مکانی رسید و بیگم صاحب طبیعت بود و گاه گاهی فکر شعر میکرد و ازوست
بیت کاکلت را من ز مستی رشته جان گفته‌ام — مست بودم زان سبب حرف پریشان گفته‌ام و بیگم اول در عقد بیرم خان بود
و بعد کشته شدن او حضرت عرش آشیانی بعقد ازدواج خود آورده بود آغاز سال نهم از جلوس جهانگیر بادشاه درین سال که سنه هزار و بیست
و دو هجری باشد میر سنگ پسر اسلام خان چپی از روم بمکه رانده و جنگ گرفتار شده بودند همراه خویش آورده و از نظر گذرانده و در روم
مکه گردی امرا از دین و اسلام دور و کل حیوانات بری و بحری نموده در صورت شباهتی نقشها دارند و اینها را از جدید یک
میر بزرگ توره یادگار علی ایلچی شاه ایران و خلعت و کمر خاصه با اسپ کناره بخان عالم عنایت شده خان مذکور باتفاق یادگار علی ایلچی
ایران نامزد گردید بادشاه بعزم استیصال رانا ماه شعبان رایات اقبال بدانصوب برافراخته بعد وصول به اجمیر سلطان خرم را
با لشکر آراسته بان مملکت رخصت فرموده سوای فوج سابق که همراه خان اعظم جان معیم نامزد شده بود دوازده هزار سوار دیگر همراه
فرمان همراه قرة العین سلطنت روانه شد و بجواب خبر فوت اسلام خان حاکم بنگاله رسیده قاسم خان برادرش بصاحب صوبگی بنگاله
تقرر یافت و چون مسامع جلال پیوست که خان اعظم را صلاح و رسد او از دست داده بخدمت شاهزاده والا قدر سلوک ناپسندیده
در پیش گرفته است بادشاه بودن او دران صوبه مصلحت ندیده به مهابتخان حکم شد که باوی پور رفته اعظم خان را مقید بیارد
از غرایب امور این سال حقیقت شدن بوزاست با ماده و بچه آوردن که در زمان عرش آشیانی بر جنید خواستند میسر نشد آغاز سال
دهم جهانگیر بادشاه و درین سال ابوالحسن پسر اعتماد الدوله که بخطاب اعتقاد خان داشت بخطاب آصف خانی سرفرازی یافته
بمنصب هزاری ذات و دو هزار سوار بلند پایه گردید و مهابتخان که خان اعظم را از اودی پور بدرگاه آورده بود حکم شد که او را بقلعه
جاید گور قلعه گوالیار نظر بند دارد و خسرو که با التماس والده و همشیره خود از نظر رخصت کورنش یافته بود آثار خلاف از سیمای او ظاهر شد
فرمان یافت که بدستور سابق در تنگنای اصول ناکامی بسر برد و درینسال در گلستان شاهزاده خرم از صبیه آصف خان
مولودی از پرده غیب قدم بعالم وجود گذاشته بجهان آرا بیگم موسوم شد و میرزا رستم صفوی که پنجهزاری منصب داشت و ده لک روپیه
باو انعام شده بصوبه بهاری تعین رخصت شده بود از شکایت وضع و شریف انجا معزول گشته از سعادت حضور ممنوع گردید و بعد چندی بار
حجاب برآمده بخلعت امتیاز و مغفرت پوشیده از اعظم وقایع این سال اسلاک رانا امر سنگ است در زمره سایر بندگان بنا بر آنکه چون
بادشاه به اودی پور رایت برافراخته بانه جات مقرر فرموده و رانا از سبب تعاقب فوج فیروزی از تنگ محل بمحال توقف نیافت
و بسیاری از سپاه او تلف شده کار بر او تنگ گشت دست توسل بدامن شاهزاده عالی مقدار زده در مقام کورنش به ملازمت
شاهزاده شتافته لعل گران بها با هفت زنجیر فیل پیشکش نموده شاهزاده حلم بلبوس او فرموده و پس از زمانی خلعت و شمشیر و خنجر
و اسب با زین مرصع و فیل خاصه با یراق نقره و پنجاه اسب و یکصد و شصت خلعت بمردم او مرحمت فرموده رخصت انصراف داد
پسر او کرن نام پسر جانشین خود را بفرستد رانا بعد وصول بمقصد پسر خویش را بخدمت شاهزاده فرستاد و شاهزاده او را همراه
گرفته بمقصد ملازمت روانه شد آنحضرت جمیع امرا را باستقبال شاهزاده فرستاده در زمان قدمبوس او را در آغوش عزت
گرفته و خلعت خاص مشتمل چار قب مرصع و تسبیح مروارید و اسپ و فیل با ساز مرصع و علاوه شاهزاده و خلعت فاخره و شمشیر مرصع
بکرن عنایت فرموده بروز دیگر هم ازو عنایت تازه از نفایس و نوادر اقمشه و جواهر بظهور رسانید از آنجا که سواد اعظم هندوستان
بنور اسلام فروغ یافته هیچیک از اجداد او سلاطین دهلی را ملازمت نکرده بود و هرچند عرش آشیانی قصد استیصال او داشت

بنم

مرز شده نازبیغ جهان گشای شاهزاده گیتی ستان شاهجهان ابن مع حایان از پرده غیب بجلوه ظهور آمد آغاز سال یازدهم از جلوس
جهانگیری ابتدای این سال از هزار و بیست و چار هجری است و درین جشن جابون اعتماد الدوله بمنصب ششهزاری و سه هزار سوار و عنایت
علم و نقاره بلند مرتبه شده و حکم شد که در پای تخت نقاره نوبت مینواخته باشد و این عنایتی بود مخصوص که این سلسله علیه بهیچیک
از امرای سلف عنایت نکرده بود و فدوی و هم اصفهان پیشکش یک روپیه از نظر گذرانده بمنصب او چهار هزاری و دو هزار سوار مقرر شد
و کرن پسر رانا امرسنگه بمنصب پنجهزاری ذات سرفرازی یافت بیست و نهم صفر سنه هزار و بیست و چهار شکوهی دوست شاهزاده
خرم از دختر اصفهان آن ابری از وجود آمده موسوم بدارا شکوه شد و از خبرها داشت همایان کشمیر بمسامع جلال رسید شیخ
سالح گنگه حافظ نام و روشنی مدت چهل سال در یکی از خانقاهای آنجا بود و داشت تا که ایام ارتحال معلوم او شده وداع
دوستان و محبان بعمل آورد و مصحف خویش را بفقیر خدمتگار سپرده و این حجره را بجهت مصارف تکفین و تدفین حوالگی
از معتقدین نموده وجوهات دیگر را با آشنایان قسمت کرده گفت که تا حجره نکوشایند در شاه دوستی در گشادن آن بکوشند کرده و دیگر
که بخشنبه بود بگاه رفته هنگام نماز بحجره در آمده چون آشنایان بر سبیل عادت حاضر شدند حجره را بسته ملاحظه نموده ساعتی توقف
کرده بعد زمانی در حجره وا شد یاران اندرون رفته ملاحظه نمودند که مستقبل قبله دو زانو نشسته جان بحق تسلیم نموده است و از روز
غریب سو شیخی پور شهرت افتاده و از وضیع و شریف کسی نماند که برای جنازه آن عالیمقدار حاضر نشده باشد از وقایع این سال این است
که شاه عباس صفوی صفی میرزا عیین فرزند خویش را ولیعهد نموده بود و متوهم شده بتیغ سیاست از هم گذرانید که بسیاری
از او در جهد نمی شد میان آب و گل افتاده بود و بمجلس بار احتیاجی نکشیده آن نواخت تا شیخ بهاء الدین جبل عاملی نزد بادشاه رفته
این عبارت ظاهر بود که سید زاده و بین نزدیکی بر لب جوی کشته افتاده و اگر اشاره فرمایند تکفین آن بر ذمه شود
رخصت فرموده درینایام میر میران پسر خلیل الله نزدی با مروت زمین بوس رسیده بمنصب هزاری و چهار صد سوار سرفراز
شده و دراول سال دهم از جلوس خبر رسید که شاهنواز خان خلف خانخانان عنبر حبشی را و نظامیه را هزیمت داده و توپخانه عظیم
شتر و فیلان است جنگی و اسپان تازی از شمار و حساب بیرون در تصرف آورده و بجانب کرکی که درین زمان بشهور باد
است و جای بودن آن بدافتر بود شتافته و عمارات و باغها را بالجا سوخته و ملک ویران نموده در کرکر بوده و یکبره فرود آمد
حضرت شاهنشاهی بکلیدی این فتح بر منصب شاهنواز خان و داراب خان و دیگر امرای فوج ایشان افزوده و با نواع مراحم
و نوازش بهادران دیگر را که درین مهم مصدر ترددات شده بودند سربلند فرمود آغاز سال یازدهم از جلوس اقدس جهانگیری
درایام جشن میر جمال الدین انجو خنجر مرصع که بر سر قبضه آن یاقوت زردی بمقدار نصف بیضه مرغ نشانده بود و وجهان بخانه زر
سوبر قیمت آن کرده از نظر انور گذرانید و آصف خان که منصب چهار هزاری داشت بعنایت نقاره سر افتخار برافراخت
و شاهزاده عالیمقدار شاهجهان لعل القیمت شصت هزار روپیه پیشکش نموده منصب ایشان که پانزده هزاری ذات و هشت
هزار سوار بود بیست هزاری ذات و ده هزار سوار مقرر گشت و میر جمال الدین انجو بخطاب عضد الدوله سرفراز شده روز یکشنبه سیام
جمادی الاول سنه هزار و بیست و پنج واجب التعظیم شاهزاده خرم از صبیه آصف خان فرزندی آمد و شاهزاده شجاع القاسم یافت
و درینسال خوکرا خارج از برکنات بنجاب ظاهر گشته تا بلاهور رسید و ابتدای این حال موشی ظاهر شده که از سوراخ بر آمده و بیهوش افتاده مرد
و دو یا روز مرده و پاک نیست الرقی الفور مردم آنخانه از انجا بر آمده بصحرا و جنگل پناه بگیرند جان میبردند والا در اندک زمان
بصحرای عدم میکشیدند و هر کسی اگر کسی دست بان میت و اموال او رسانیدی جان بر نبردی و سرایت این بلیه در کشمیر نیز بود

دکشمیر نیز تقویت بود سرایت نموده بحدی رسید که بر یک فوت کرد و دو روز هنکی او سابر دوی کاه غسل داده روز دویم آن دو کس هم در گذشت
و دریعقی که او را نشسته بودند گاوی از آن علف خورده و در دوستان که از گوشت گاو خوردند بر جا ماندند رخصت شاهزاده خرم بمهم
دکن چون مهم دکن از شاهزاده پرویز بنتیجی نرسید ناگزیر شاهزاده جهان کشا شاهجهان را بفتح دکن نامزد نموده بخطاب والا جاه
که از زمان صاحبقران تا حال هیچ شاهزاده بخطاب شاه مخاطب نشده بود و شاه خرم عنایت فرموده و منصب بیست هزاری ذات و ده هزار سوار و سه هزار سوار
مقرر کرده و چار قب مرصع و دو اسپ و گریبان و سر آستین مروارید و چند غران جواهر گران بفرزند اقبال مند لطف فرموده و نوزدهم شوال
سنه مذکور شاهزاده بدانصوب دکن رخصت یافت و عبدالله خان بهادر فیروز جنگ و دیگر امرا با نواع مراحم خسروانه اختصاص یافته
در خدمت شاهزاده متعین شدند و حکم شد که مهابتخان ملازمت شاهزاده پرویز را از برهانپور روانه اله آباد سازد و گجرات
جاگیر شاهزاده و دران صوبه تنخواه دهند روز شنبه غره ذی القعده سنه مذکور رایت توجه بهفت موکب حضور بصوب مندو افراخته
افتاد و روزی در اثنای راه در بیابانی واقع شد که یکی از خواجه سرایان دو بچه سارس از زراعت گرفته آورد و سارس جانور فرباد
کنان به پس تقوی خانه بادشاهی آمد و نشست و متظلم نمود و از ماده‌ها و درین اثنا آن خواجه سرا بچه ها را بحضور
آورد سارس بچه‌ها دید بجهتی تا با خود یک او رفته بطریق معهود غذا از دهن او بر آورده در دهن بچه‌ها گذاشت و انها را در زیر بال
گرفته بال در شوق پرواز کنان متوجه آشیان شده و نقل غریبی از بن جانور پیر شاه محمد قندهاری قرار اول بیگی عرش آشیانی نزد
بادشاه عرض نمود که روزی بشکار رفته بودم سارسی را دیدم در سایه درختی نشسته و در چند نزدیکی اسب را نهم اصلا حرکتی و جنبشی ننمود
بمشاهده نمودم و چون بر سرش رسیدم بالش را گرفته ایستاده ساختم بر عی بیکار بود که یک شغال گوشت خورده است و دست
قدم لنگ لنگان رفته افتاد و جان داد و چون نیک ملاحظه کردم در سینه اش کرم افتاده که گوشت و پوست تحلیل رفته بود
و در جایی که نشسته بود استخوانهای چند از سارس مرده یافتم که زیر بال و پر داشت الغرض چون حضور موکب اقبال شاهزاده بکجرات
تعلقه از انجا افتاد ورانا بقدوم اقتدار در منزل آنونه بملازمت رسیده و بیخ زنجیر فیل و هفت راس اسپ از نظر گذرانیده و
بخلاع فاخره مفتخر شده و نبیره خود را با پانصد سوار ملازم رکاب شاهزاده نموده رخصت انصراف یافت و ججه هم محرم سال هزار
و بیست و شش موکب اقبال جهانگیری داخل مملکت مالوه شده و سرقی انولایت باندهیو است و شمالی قلعه نرور و جنوبی ولایت
بگلانه و غربی ملک گجرات و مالوه ملکیست بسیار خوش آب و هوا از قصبه دهار راجه بهوج قلعه اساس نهاده کوتی از یک پارچه
سنگ تراشیده اندر سالی دو مرتبه اکثر بار بعد بیکی اوراول حوت و دویم در ابتدای اسد ماه وجوه شیرین بعشود و
جمیع این ولایت دران زمان نیست و چهار کروه دهشت لک دام بود و چون بلده اجین محل نزول رایات کشت مرتاضی
که متواتر توصیف او بسمع اشرف رسیده بود بملاقات او رغبت فرموده و نامش اجید روپ باسرم است از نزدیک بجمعوره اجین
در کوشه صحرا نشسته واقع شده و سوراخی دران کنده مسکن خود قرار داده بود طول آن سوراخ پنج دویم گز عرض شش سیوم
گز و چون بخواست که دران سوراخ در آید اول است خود را از ساختن جز رون می انداخت و همچنین در وقت بر آمدن
و اندرون نقش بوریا به کاه گستیا از نیم گز کرپاس پیش و پس خود را پوشیده و اشت شرو زمستان آتش نزد شامستان
با دهره روز دو مرتبه جو بیار رفته غسل میکرد و در تمام شهر هفت خانه برهمی روزی یکمرتبه بخانه سه نفر از ان هفت نفر رود
اندر بروش گدایان می ایستاد و انها لقمه برکف دست او میگذاشتند و اول خاییدن و او راک اللذت فرو می برد
بشرطیکه دران خانه فوتی و مصیبتی و ولادتی واقع نشده باشد و زن حایض دران خانه نباشد و علم میدید که مراد از علم تصوف

بالغ

باشد خوب در زیده بود حضرت شاهنشاهی بکلبه او تشریف برده صحبت داشتند مسطلحات تصوف را با طریق خوش تطبیق داده بیان
نمود و نظیر این حکایت نمودار او اق براي العين مشاهده نموده مفصل مجمل انکه در مملکت بنگاله سه کروه ازو مقصد گلشت ونده که
تقریبی اتفاق افتاد بسمت بندر سوکلی که از بنادر مملکت مذکوره است واقع شد و در اثنای راه قریب بدوازده کروهی از بندر
مسطور کنار دریا نشسته تراکم به اشجار مرئی شد که جمعی از اهل قافله متوجه انجانب بودند بعد تفحص معلوم شد که مسکن یکی از جوکیان است
که در زیر زمین مسکنی دارد و از انجا که طبع عجایب دوست داشت باتفاق بعضی از احباب قصد انسمت نموده بمشاهده رسانید
که بالای آن پشته شریف جمیاده نفر مرتاکی مجاور انجا نشسته و سجوده روست و اکثر مشغول ذکری بودند لحظه دران محل توقف
شده از آن و نقل احوال جوکی موصوف استفسار شد مکانی را نشان دادند که فی الحقیقه اسفل پشته واقع بود و حقیر با خود دیگر
متوجه انجانب شده و بدران غار رفته سوراخ کوچکی که گنجایش دو کس داشت مشاهده نمودند و بعد تحقیق نفر چون نقبه مذکور
خرقی واقع شده بود و از انعکاس شعاع شمس مرئی که به ضعف البنه حوالی الجمه تقریبا بنجاه ساله که بغیر ستر عورت لباسی نداشت و جهار
زانو نشسته تسبیح در دست داشت احقر قصد آن نمود که اندرون آن در آید و بعد جابنو التماس و تکرار اظهار که از حد تجاوز کرده هر دم
دیگر کروی خارج از آنکه او بار بای پوشیده از نام و نشان بنده بود دست خود را همراه و بود بر نبا بر داشت چون مراد و مجلوسات و نماند داشت
مشتاقانه داخل آن شده اندرون ش پنجی بدید بکجایشا نفر از که اسباب آن را که از غار اصلاحیسی دیگر در آنجا سوده و در وسط آن نظار اهی دیگر بقدر مرد اول
و سطح اندرون آن قریب یکماه دو گز طول و نزدیک یک گز عرض دران موضع نشسته و در یک گوشه ابجایک جاوره زنگینی و کیسه و توسی
و صحنی و مرو و نو حلیب که گذاشته بر چند احقر و یاران تقصیر آن نموده که سخن آغاز اصلا لب هم نگشاد الغرض بعد ملاقات باجوکی با زیارت حال بنیت
بر گشت آمده و قلو مانده محل نزول گردید و آن قلعه ایست واقع بر فراز کوه و دران دو گروه سیاحت در اینده درایام برشکال موسم بهار و ربیع افزا
مقاصت از کول بر اعین الاماکن مقصور بالوصف اسپیار قلب الاسد مرتبه سرد میشود و کرمی لحاف میخوابیدند و روز ها اضطراب مرد
و از جمله سلاطین مملکت مالوه پادشاهی بود سلطان غیاث الدین نام در سنه هشتصد و هفتاد و سه چون او اسخت جالی از وارث نموده عهد
قلم می اید که سلطان بعد جلوس بر سریر سلطنت ترک لشکر کشی نموده شروع بمقصود کرده و خارج از مملکت خود حتی از ایران و توران و روم
و چین مردم فرستاده کیزان و رقاص صاحب جمال طلبیده جایکه پانزده هزار عورت در شبستان او مجتمع شده بودند از مناصب و خدمات انجه
بیرون بود اندرون بیرمحل آورد بعضی و کیل و وزیر و عارض و خزانچی و دیگر از امرا را رشید و رسی صدر و مدرس و حکیم و منجم و
محتسب و مفتی و موذن و حافظ و دبیر و معمار و مشرف و نویسنده و منجم شنیده و مجلس کیزان را صنایع و هنرها از رقاصی و خوانندگی
و دو بازی و زرگری و ابگری و محل بافی و زر کری و ملاکری و کوره گری و جلد بافی و جاملی و زرکشی دوزی و کفش دوزی و بزازی
و نجاری و کشتی گیری و رسن بازی و شعبده گری و اقسام هنرها تعلیم فرموده و پانصد کنیزک را لباس مردان پوشانیده و تیراندازی و بیره
بازی آموخت و سپاه ترک نامیده در هیئته خود جا داده و پانصد کنیزک حبشی را از لباس زنان بر آورده تفنگ اندازی و شمشیربازی
تعلیم کرده و میسره بایشان حواله نموده و در حرم سرای خود بازار طرح افکنده بر جمعه و بازار بفروخت میرفتند الحاصل زر و رخت میشده
هر زمان و هر قبا بحضور بادشاه می آمد و علوفه مجموع کنیزان و دیگر عورات غیر از مرجانیان و منصبداران یکسان مقرر کرده و دو تنکه
نقد و دو من غله مقرر نموده و هر جانوری که در خانه او بود حتی طوطی و سارک و کبوتر و امثال آن دو تنکه و دو من غله مقرری داشتند
روزی در خانه او موشی بنظر آمد و دو من غله و دو تنکه نقره مقرر فرموده که نزدیک سوراخ موش میگذاشتند با شنیدند و بر شب یکصد وهفتاد
بر بالین او گذاشته علی الصباح باهل استحقاق میرسانیدند و همچنین قرار داده بود که چون چشم او بر جبال و اطفال و اسباب سلطنت

اقتدی ولفظ شکر نگوید مگر بر گاه لفظ شکر بر زبانش جاری شود بنجاه نکته به تحقیق رسانده و با هر که تکلم کند خواه کوچک و خواه بزرگ
برادر نگه داد و بیداده باشند و بیشتر جاریه حافظ قرآن را ... تلاوت نموده و ختم کرده ... باشند و ...
مانده و چنین بجمود انکسار بر زمین نیاز سوده ... و تا رب ... ریوزه میکرد و جاهل ...
که برای نماز تهجد او ... بیدار نکنند و اگر از غلبه نوم بیدار نشود آب بر روی ... گرفته ...
[illegible]

عبور شود و در این محل خبر فوت رانا [illegible] رسیده حکم شد که راجه کشن داس منصب را ماتمی و خلعت بجهت کنور برده مراسم تعزیت
و تهنیت رساند و چون رایات نصرت آیات بموضع پکلی رسید [illegible] و دیگر کلهای دیگر بسیار تماشا نموده و ازین منزل از
سبب دشواری عقبات تخت فیل پادشاهی [illegible] شده و [illegible] و زرد آلو و اشجار میوه بنظر رسید و ولایت پکلی سی
و یکروه طول داشت و پنج کروه عرض دارد در شرق رویه کوهستان کشمیر واقع شده آغاز سال پانزدهم از جلوس جهانگیری بیست
و دوم [illegible] نوروز [illegible] یافته ازین منزل تا کشمیر همه جا راه بر کنار دریای بهت است و دو جانب کوه دارد
و از میان دره آب بهات تندی میکند [illegible] چون از کتلها عبور شده در موضع [illegible]
منزل شد صحرا و چمن شکوفه و انواع ریاحین از نرگس و بنفشه و ارغوان و دیگر کلهای خوب حیرت افزای انظار
کلبان گشت و آبشار های بر سر راه که از موضع بسیار بلندی [illegible] در کمال صفا بود [illegible] سرادقات
جلال گشت و این قصبه بر لب بهت واقع است [illegible] عمارت [illegible] موکب منصور افتاده
[illegible] مجملی از احوال و اوضاع کشمیر و سکنه آنجا این
است که کشمیر از اقلیم چهارم است و از قدیم الملک [illegible] راجها بود که مدت [illegible] سال حکومت کرده اند و تاریخ
هفتصد و دوازده هجری اسلام رونق در آنجا یافته و سی و دو نفر از اهل اسلام [illegible] و هشتاد و دو سال حکومت باستقلال
داشته اند تا در تاریخ نهصد و نود و پنج در زمان حضرت عرش آشیانی مفتوح شد طول ملک کشمیر از کتل [illegible] کروه
جهانگیری و عرض [illegible] و هفت کروه زیاده [illegible] نام شهر سری نگر است و دریای بهت از میان شهر میگذرد [illegible]
شهر چهار پل از سنگ و چوب [illegible] استحکام بسته شده که مردم برروی آن تردد میکنند از آثار سلاطین سلف
مسجد جامع در شهر [illegible] مشتمل بر چهار طاق و در اطراف ایوان ستونهای
عالی [illegible] در شهر و پرگنات انجا [illegible] کشتی [illegible] در زمان [illegible]
آمده بود و جمیع ولایت کشمیر بحساب نقدی [illegible] هفت کرور و چهل و شش لک [illegible] تحقیق
یافته و بهترین راههای [illegible] مملکت کشمیر راه بهمبر و پکلی بود و طرق دیگر برف بسیار داشت [illegible] کشمیر [illegible]
آئین [illegible] که بادشاهان را [illegible] عشرت افزا و درویشان را خلوت کده ایست [illegible] هرجا که نظر کار کند سبزه
و آب روان و گل سرخ و بنفشه و نرگس و انواع گلها و اقسام ریاحین خود رو [illegible] اقسام شکوفه بادام و شفتالو
است بیرون کوهستان ابتدای شکوفه [illegible] اسفندار ماه [illegible] و در ملک کشمیر اوایل فروردین و انجام شکوفه تا آغاز
یاسمین کبود پیوسته است عمارات آنجا همه از چوب و دو اشیانه و سه اشیانه می سازند و بامش را خاک پوش کرده
لاله [illegible] و یاسمین غیر کبود و سفید صندلی رنگ [illegible] در کمال خوشبوی در آنجا یافت [illegible] و اقسام میوه آنچه
در ولایت ایران و توران میشود در کشمیر نیز حاصل است و عمده خورش اهل کشمیر برنج است [illegible] گرم خوردن در آنجا
رسم نیست روغن در آنجا خوب نمیشود [illegible] مرغ و قاز و مرغابی
بسیار است و ماهی از همه قسم و لباس [illegible] پشمینه در مرد و زن رواج تمام دارد [illegible] شال [illegible] تبت می آید [illegible]
بهم میرسد [illegible] چندین سال [illegible]
و ازار [illegible] کشمیر [illegible]

بالنو

باشند مردم این ملک اکثر سنی [illegible] سپاهیان شیعی [illegible] و گروهی نوربخشی اند و طایفه از فقرا اند که ایشان را ریشی گویند
لیکن [illegible] زبان [illegible] گوشت نمیخورند و زن نمیکنند [illegible] از قدیم [illegible]
[illegible] در کشمیر بسیار است [illegible] صورت و ترکیب [illegible]
شباهت بسیار داشت [illegible] حکم شد که از گوشت آن طعام [illegible]
حضرت شاهنشاهی [illegible] سوار شده [illegible]
[illegible] شهر [illegible]
کروه [illegible] هندوستان [illegible] واقع است [illegible]
[illegible] در کشمیر [illegible]
بسامع اقبال رسید [illegible] بیرون [illegible]
التماس [illegible] در مجلس آنحضرت
مذکور [illegible]
از صلابت صدای آن [illegible]
[illegible] حضرت شاهنشاهی [illegible]
شده و از مقام [illegible] کشمیر [illegible] نزول
فرموده [illegible] واقع شده [illegible] اشجار [illegible]
و عمارات پادشاهی [illegible]
یافته [illegible] نزول بارگاه اقبال گشت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] تاریخ [illegible]
[illegible] آب کشمیر [illegible]
[illegible] ملک کشمیر زعفران [illegible]
کار کنند زعفران [illegible] گلش چهار برگ دارد [illegible] زعفران [illegible]
زعفران [illegible] رایات [illegible] لاهور [illegible]
[illegible] هندوستان [illegible]
[illegible] لاهور [illegible]
کوهستان واقع [illegible] اسلام [illegible]
حضرت [illegible] شاه جهان [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] پادشاه ایران [illegible]
[illegible] ایران [illegible]
[illegible]

کشمیر بار ارزانی یافت [illegible] شاهزاده عالمیان شاه جهان [illegible]
[illegible]
دکن [illegible]
[illegible]
[illegible] حکم شد [illegible] استحقاق [illegible]
[illegible]
[illegible] ایران [illegible]
[illegible]
[illegible] شاه [illegible]
[illegible] شاه عباس [illegible]
[illegible] حکم شد [illegible]
[illegible] جهانگیر شاه بن اکبر شاه [illegible]
آغاز سال شانزدهم از جلوس جهانگیری در اول جلوس این سال شاهزاده [illegible] منصب [illegible]
سرفراز شد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] محمد سعید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] شاه جهان [illegible]
[illegible]
افضل خان [illegible] شاه عباس [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] افضل خان [illegible]
[illegible]

سال نود

سامان [illegible]
[illegible]
که حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نورجهان بیگم [illegible]
وقت نورجهان بیگم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
نورجهان بیگم [illegible] آغاز سال هفدهم از جلوس جهانگیری درین سال [illegible] منصب [illegible]
[illegible] ایران [illegible]
[illegible] شاه جهان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible]

بادشاه جهان از جبین برادری آزرده خاطر گشته مهابتخان را که از قدیم با آصف خان خصومت داشت از کابل طلبیده امان الله
پسر مهابتخان را بمنصب سه هزاری و یکهزار و پانصد سوار سرفراز ساخته بمقتضای فرمان داد که محال متعلقه شاهجهان را که در
سرکار حصار و میان دوآب وغیره واقع است بجاگیر شهریار تنخواه نمایند و ایشان عوض آن محال از صوبه دکن و گجرات بگیرند و
فرمانی بنام شاهجهان که تا مالوه رسیده بود صدور یافت که جمعی از بندهها را که بخدمت یورش قندهار طلب فرموده ایم بدرگاه
حضور کرده خود بضبط مملکت دکن متوجه الصوب گردد و در این ولا مهابتخان از ملتان به ملازمت رسیده بانعام و مرحمت سرفراز گردید و
عراقی برسم پیشکش گذرانیده حکم شد که بطریق ایلغار روانه شود و چون مهابتخان پیغام فرستاده بود که تا بودن آصف خان در
حضور جرات آمدن نخواهم حکم شد که آصفخان با کره رفته تمام خزاین را روانه درگاه کند و شاهزاده پرویز فرمان مشتمل طلب خاص
تلقی شد بجواله وکیل شاهزاده گردید و در آن تاریخ مهابتخان از کابل رسیده بسعادت زمین بوس سرفرازی یافت و مقارن
آن عرضداشت اعتبار خان صوبه دار اکبرآباد از نظر گذشت که شاهجهان با لشکر بسیار از ماندو متوجه این صوب است تا بخش نهاد
خاطر خواهد شد و چون این خبر متواتر و متوالی رسید نهضت موکب اقبال الصوب اکره مقرر شده آنحضرت از آب سلطان پور عبور
فرموده در این وقت ارباب شاه و عرض رسانیدند که موم خان خواجه سرا و خلیل بیگ ذوالقدر و فدائیخان میر توزک بخدمت
شاهزاده ابواب مراسلات وا کرده مهابتخان که ادراک این تهمت زده را میخواست اینها را بمنع بعد ربع از بیم گذرانده
فدائیخان بلطایف الحیل خود را خلاص ساخت و چون شاهجهان با لشکر گران نزدیک رسید قاضی عبدالعزیز و موسوی خان
را بطریق رسالت بارد وی اعلی فرستاده پیغام داد که چون از کال و شبهای بیکم بلقیس بهوست که دست از تعارض و مخاصمه
نخواهد برداشت بخاطر عقیدت کیش چنین رسید که پیش از رسیدن سلطان پرویز و فراهم آمدن عساکر از اطراف بخدمت شتافته
بجهتی که کار باصلاح آید و رسولان بعد ورود و معسکر ظفر قرین قبل از آنکه ادای رسالت کنند حواله مهابتخان شدند و چون
اقبال بسر حد رسید راجه نرسنگدیو بوندیله و آصف خان و نوازشخان پسر سعید خان از گجرات و باقرخان از اوده بملازمت
رسیدند و بار سیدن عبدالله خان بعد از جمعیت در حول ابیات فراهم آمده و ترتیب افواج بصواب دید مهابتخان مفوض شده و حکم عالی شرف نفاذ
یافت که عبدالله خان بطریق منقلای یک کروه پیشتر میرفته باشد آغاز سال نوزدهم از جلوس جهانگیری راجه بیرسنگه دیو راجه
مانسنگه از وطن خود آمده باستیلام سده ناصیه سعادت افروخت و شاهزاده والاشکوه از سعادت جبلی مقابل لشکر
بادشاهی را نکو و قرار نداده و باتفاق خانخانان از راه متعارف کناره گرفته یکجانب دست چپ شتافت و راجه بکرماجیت
و دارابخان پسر خانخانان را در برابر لشکر منصور گذاشت که اگر بهر گونه حکم فوجی بمقابلت ناگزیر شوند نام برده باید
اینها بر آیند و چون کیفیت و اقع بر حکم معلوم شد مهابتخان بفرمان حکم جمعی از امرا با بالیست و بیجاپور سوار بمقابله فوج بادشاهی
فرستاد و راجه بکرماجیت و دارابخان نیز افواج ترتیب داده در برابر آمدند و در عین پیچ و خم عبدالله خان جلو برتافته با لشکر خود
پیوست و چون آغاز محاربه شد از قضا تفنگی بجان ستان به راجه بکرماجیت رسیده در گذشت از آن طرف رفتن عبدالله خان
افواج را از کار انداخت و از طرف کشته شدن راجه بکرماجیت دل از دست برده افواج طرفین بر یکجا و مقام خود
معاودت نمودند بالجمله موکب اعلی حضرت از حوالی اکبرآباد الصوب اجمیر نهضت فرمود و شاهجهان بجانب ماندو رایت
دولت برافراشت و در حوالی پرگنه هندون شاهزاده پرویز که بموجب فرمان روانه حضور شده بود نزدیک اردوی
اعلی رسید حکم شد که امرای عظام باستقبال او شتابند و بعد ملازمت حضرت او را در آغوش عاطفت گرفته و فدائیخان

شاهزاده

شاهزاده کامکار و انتظام عساکر نصرت شعار را بصوابدید مهابتخان حواله و اشته با توپخانه عالی و لشکر روپیه بتعاقب
شاهجهان روانه فرمود و شاهزاده داور بخش پسر خسرو بمنصب هشت هزاری و انعام دو لک روپیه و صوبه داری ملک گجرات
با اتالیقی خان اعظم و تفویض اصاحب صوبگی مملکت بنگاله داراب پسر مهابات بر افراخته ابراهیم خان فتح جنگ عالم بنگاله بر سر هاتی و چهار نگر
فیل برسم پیشکش ارسال داشته بود منظور همایون گذشت و چون شاهزاده پرویز در تعاقب برادر به مالوه رسید شاهجهان رستم خان
با جمعی بمقابله او فرستاد و رستم خان که از بی تربیت شاهجهان از منصب پستی به پنجهزاری رسیده بود و حقوق را بعقوق بدل
ساخته بمهابتخان پیوست و چون حقیقت این محققان بسمع اشرف شاهجهان رسید بیرم بیگ را با جمعی بر کنار آب نربده توقف
امر نموده خود با خانخانان الصوب قلعه اسیر متوجه شده و پرستاران حرم و اسباب زیادتی را در قلعه مندوگر گذاشته راه برهانپور
سمت برهانپور برافراخت مقارن اینحال عبدالله خان از گجرات آمده به ملازمت پیوست و مهابتخان با شاهزاده کنار آب نربده
رسیده بر جستجوی گذر شتن نمود چون بیرم بیگ کشتیها را باطراف برده و معبرها به توپ و تفنگ استحکام داده ممکن نشد و در این
مهابتخان کسان نزد خانخانان فرستاده به تدبیر و تلطیف او را با خود موافق ساخت خانخانان بخدمت شاهجهان عرض داشت
که بالفعل اکثر مقتضای وقت صلح کلی ایشان آید اصلاح امر به سهولت پذیر بود و شاهزاده که بحواله و با غفاهای ما نزد ...
داشت ترتیب مقدمه را امور عظیم دانسته خانخانان و رباب موافقت با قرابت مصحف مجید سوگند داده فرمان داد که در این وقت
آب توقف کرده مراسلات ترتیب مقدمات صلح نماید چون انجارها و شایع شد بندگان شاهزاده احتیاطی که در استحکام گذر داشتند
کمتر کردند تا شبی مهابتخان با لشکر گران از آب در گذره و مردانه عبور نمود و بیرم بیگ که غافل بود از مدافعه عاجز شده و خانخانان بعد از
حقیقت و فا را با آب و فا شسته و سوگند مصحف را مانند ترتیب عور زده به مهابتخان پیوست و چون کیفیت واقعه بمسامع شاهجهان
رسید توقف در برهانپور صلاح دولت ندانسته و با وجود باران و شدت طغیان آب از دریا تپتی عبور فرموده از راه ولایت قطب
الملک الصوب بنگاله و اوده روان شده و در این بیچ و خم اکثری از بندهای همراه از موکب عالی جدا شدند و شاهزاده پرویز بر هو
در آمد حضرت شاهنشاهی که از گرمای هندوستان ناخوش بود رایات توجه بسیر گلزار خلد نظیر کشمیر ترتیب ساخت و چون موکب ظفر
قرین به جهه رسید از وقایع منهیان صوبه دکن واضح شد که شاهجهان از سرحد قطب الملک گذشته از راه محیلی پتن بجانب اوده و
بنگاله متوجه گشت و در این سفر بسیاری از نوکران و نزدیک با ایشان شاهزاده از رکاب عالی او متفرق شدند و قطب الملک
بر مقصدیان محال متعلقه و مرزبانان سرحد فرستاده او فرستاده که غله فروشان و زمینداران سایر بالاحتیاج لشکر را باردوی
کیهان پوی شاهزاده میرسانیده باشند آغاز سال نوزدهم از جلوس جهانگیری ابتدای این سال که سنه هزار و سی و سه هجری باشد
شاهزاده پرویز و مهابتخان فرمان شد که متوجه اله آباد و بهار شوند که از صاحب صوبه بنگاله پیش راه شاهجهان نتواند گرفت و اگر آمد
و اعانات او تقصیر نکند و عده السلطنت خانجهان الصوب دار الخلافه مرخص شد که از آن حدود بوده کوشش بفرمان باشد مقارن آن
عرضداشت ابراهیم خان فتح جنگ از بنگاله رسید که موکب اقبال شاهجهان داخل مملکت او دیه گردید و تفصیل آنچه واقع شده آنکه چون موکب
شاهجهانی داخل ملک او دیسه شد احمد بیگ خان برادر زاده فتح جنگ که صوبه دار او دیسه بود طاقت مقاومت در خود ندیده یک سلسله
جبر و دوان احمد محمد صالح حاکم بردوان بسوی این سانح متوجه شده حصار بردوان را استحکام داد مقارن آن فرمان شاهی بنام ابراهیم خان فتح
جنگ رسید بمضمون آنکه حسب تقدیر آلهی کمال این وقت نبود و از آنکه تیم قدم ابتهور رسیده و از گردش روزگار کنار جا و ران بر بن سمت اتفاق
افتاده اگر اراده رفتن در گاه داشته باشد مانعی نیست و اگر قصد توقف دارد از جلب برجا ایستد بکند مرفوع الحال در انجا عیش باخالم

سو و ضد اشت که بندگان حضرت اینملک را بهر غلام سپرده اند تا جان دارم در حفظ آن بکوشم و در این اثنا موکب عالی بردوان رسید
و آن قلعه را از دست محمد صالح برآورده بطفر و منصور عازم اکبرنگر شد ابراهیم خان که افواج پیش اکبرنگر نگهبه دیگر تعینات رفته بود
مقاومت تمام شهر نتوانست نمود در قلعه پسر خویش که حصار مختصری داشت تحصن جست و در این وقت هنوز بادشاهی را بر گرد حصار
حصار قلعه را محاصره نمودند چون ابل و عیال ابراهیم خان الطرف دریا بود عبدالله خان از آب گذشته جانب حصار آمد است
ابراهیم خان از استماع این خبر مشغول گشته و بر کشتیها سوار شده سراسیمه بجانب سونا می بعد وصول الطبع شاهی آتش قتال اشتعال یافته
با آنکه اکثری از رفقای او گریز بر ستیز اختیار کرده بودند ابراهیم خان پامی همت افشرده چندان جنگ کرد که کشته شد در هم حصار عقبه
از استماع این خبر مضطرب و سراسیمه گشته در این اثنا نقبی را که ملازمان شاهی پای حصار رسانیده بودند آتش دادند و جوانان
کارطلب دویده اندرون حصار در آمدند و کلای سرکار احمد اموال ابراهیم خان بر آنچه قریب چهل لک روپیه نقد سوای
جنس بضبط در آوردند و شاهجهان داراب خان پسر خانخانان را که تا حال در قید بود و از حبس برآورده در باب موافقت
خویش با او سوگند گرفته حکومت بنگاله باو تفویض فرموده زن او را با یک دختر و یک پسر شاهنوازخان همراه گرفته و را جوهم
راننا را که در این پیچ و خم از خدمت جدا شده بود با فوجی برسم منقلای شهزاده خود روانه فرمود و رایات اقبال با عبدالله خان و دیگر
بندها از عقب سمت پتنه که منزل شاهزاده پرویز بود حرکت آمد حاکم پتنه بمجرد استماع توجه رایات ظفر آیات با حالت یاس در قیش گرفته
باقبال شاه گیتی ستان بی تعویق سیف و سنان داخل شهر شده و سایه سعادت بر سر هان آن مرز و بوم افکنده و عبدالله خان
بر رسم منقلای بالاباس و دوریا خان الصوب اله آباد مرخص شده الوس جهان جماعه چو پور نزول سعادت نموده ما و قایع حضور انور
آنکه آنحضرت که عازم سیر کشمیر شده بود بعد قطع مسافت و سلوک آن مرحله بعد بنزول اجلال فرمود و اعتقاد خان حاکم آنجا
از نفایس کشمیر که در خدمت ترتیب داده بود از نظر مبارک گذرانیده و در این اثنا سانح جلیل رسید که بلنکوش ازبک
سپه سالار نذر محمد خان اراده داشت که حوالی کابل و غزنین را بتاراج کند ظفر خان پسر مهابتخان متوجه دفع او شده بود و قریح جماعت
بر پشت باد ریکیه افتاده و قریب هزار ازبک علف تیغ انتقام گشتند و سوار زیاد بر ساس اسپ بدست سپاه منصور افتاد و بیرون
خاطر از فتنه و نیرنگ سازی خانخانان جمع نبود و پسر خرد دارابخان در خدمت شاهزاده والاشکوه بود و فرمان شد
که او را نظر بند نگاه دارند جمعی از مردم معتمد برده و رخیمه او پاس دارند بعد مقید شدن خانخانان فهیم ام علام او را که عمده بازی
دولت او بود و جوانان منصب ساز مقید خیم ای جهت سوخته و تن به بند نداده بجمعی از نوکران خان اقتدای غیرت ساخت
و بعد فراغ از سیر کشمیر رایات عالیات متوجه لاهور شد مقارن اینحال بعرض اقدس رسید که شاهجهان جنگ نموده بر بیت
یافت تفصیل واقعه آنکه فوج شاهی که پیشتر از آنکه بر از رهتو با مرا ورا و بیم پسر را بمقابله خود کرده و در چهل هزار سوار بود عاقبت
چون راجه را گور بهندو دانست مردانه خود را تا قبل بر پرویز رسانید عاقبت بار داد افواج دیگر جنگ ناکرده راه هزیمت پیش گرفتند
فیلان مستی در میدان پس شاه جوان بخت نمانده و رسید و فت مثری با اسپ سواری بان بشرب بیجا رسیده عبدالله خان بخوشی
را گرفته میانه نسبیار از نوحه کاشتار برآورد و چون اسپ مجروح از رفتار مانده بود با التماس بسیار از اسپ فرو نشست سوار ساخت و
با فلوق میرناس عنان شاهزادگی را کشیده دار الخلافت شاهجهان باتفاق عبدالله خان لوای عزیمت بجانب برهانپور افراخت و در
مملکت دکن خبر مرتضی باو رسیده ست و فوج بادشاهی را که متوجه جنگ او شده بود شکست داده و در جلوی خان غالب آمده
تمام مملکت او در اباجور و متعلقه بادشاهی که در بالاگهاته بود متصرف گشت و این اخبار متوحش موجب ملال مزاج اقدس

در خلال

در خلال این احوال خانزاد خان را از کابل طلبیده نزد پدرش مهابت خان فرستاده و حکومت کابل بخواجه ابوالحسن تفویض گشت
احسن امر بمنصب هزار و پانصدی و خطاب ظفرخانی و اختصاص یافت و چون شاهزاده پرویز شاهجهان را بر جنبیده اوده
بتعاقب او روانه شد و شاهجهان از اعانت و موافقت داراب خان پسر خانخانان که در بنگاله گذاشته بود مایوس
گردید و چار لاچار بسراو را که همراه بود و عبدالله خان نمود و جانب راهی که از دکن آمده بود رایات معاودت بر افراشت و شاهزاده
پرویز صوبه بنگاله را بجاگیر مهابتخان و پسرش تنخواه فرموده عنان معاودت معطوف داشت و داراب خان که به ملازمت شاهزاده
رسید مهابتخان بفرمان شاهنشاهی سر او را از بدن جدا ساخته روانه درگاه نمود و چون در صوبه دکن شورش عظیم
دست داد و اعیان لشکر اسیر پنجه تقدیر شده در قلعه دولت آباد محبوس گشتند شاهزاده پرویز حکم شد که روانه مملکت
دکن شود آغاز سال بیستم از جلوس اقدس جهانگیری در اوایل این سال چون در کوه پیر پنجال برف ما لامال بود اراده کریم
ع اتفاق عبور لوای فیروزی اتمام افتاده و در بین بر نمی خیر تخت تاریخ بسیار است و در یک جمعیت قریب جهار تاریخ میباشد
چند روز و جود بنخاله کشمیر چون در کتب طبی بتواتر بنظر رسیده بود که خوردن زعفران خنده می آرد و از کثیر خوردن باعث هلاکت
دارد حضرت شاهنشاهی بجهت امتحان محبوسی را از زندان طلبداشته در حضور خود پهل مثقال زعفران خورانیدند اصلا تغیری در او اثر
نشد و دیگری بست آن که هشتاد مثقال باشد خورانیدند لیکن تبسم نکنیکی نکشت تا بر آن چه رسد و از وقایع دکن معروض شد که شاهجهان
به برهانپور رسیده و یاقوت حبشی با لشکر نظام الملک برهانپور را محاصره دارد و درین وقت که بجهت آوردن سلطان بهادر
بن شاهزاده دانیال و خانخانان نزد شاهزاده پرویز رفته بود و برده و ملازمت رسانیده و دیارده بهونسک به سعیدخان
فرمودند که ضروریات او را سرانجام داده و از احوال او با خبر باشد و خانخانان که زمانی ممتد سرا از زمین نجابت بر افراشته
بود بادشاه فرمود که اینجا بعضور آمده آثار قضا و قدر رسته و ماخوذ گردیده نزد او رسانید و جهانبخشیان حکم شد که در جای مناسب
بازداشت او نمایند در محرم سنه هزار و سی و پنج هجری حضرت جهانبانی لوای معاودت از کشمیر جانب لاهور بر افراشت و در اثنای راه
بجای رسید منظر اشرف گذشت در جثه و ترکیب شبیه بعقاب حکم شد که جنیدوران او را شکافته اطعمه اش ملاحظه کنند چون
بموجب فرموده عمل آوردند استخوان ریزه ما برآمد بعد فوتش حیات برابر و بنه خانخانان گشتند و اراد عرض داشت فدائیخان
واضح گردید که مهابت خان بموجب فرمان به بنگاله شتافت از عواقب آنکه شاهزاده داود بخش پسر روی پیشکش کرده که بابیر
الفت گرفته در یک پنجره بوده و هر ستوری که حیوانات جفت میشوند هر دو نر بودند و آغوش گرفته حرکت میکردند و فرمودند که آن هر دو را
از هم جدا سازند بفرباد و اضطراب آمدند بالحاح حکم شد که هر دو هم را بیکجا نگاه دارند و بعد از ترکیب در آن بفنس کشند اول اسد ایوکوده بعد از آن
کرش دا شکست و چون حبشی را اندرون پنجره بر دخلی الفور از بیم و هیبت زمان هر دو از همه یک اوا آورده نرسوز سایق الفت
و محبت کار ساخته خود را پشت انداختند و ببر آن بروی سینه خود گرفته و آتش را می لیسید و هر نوع لطف شد که توب دست غیب
نزد مهابتخان به بنگاله رفته مطالبات بادشاهی را از و بعهده دار الاکثوی آورد که بمتصدیان حواله نمود و مقارن آن عرضداشت
فدائیخان رسید بمضمون آنکه خانجهان بموجب حکم از گجرات آمده شاهزاده پرویز را ملازمت کرد و عبدالله خان از شاهجهان جدا شده
التماس عفو جرایم دارد و آنحضرت رقم عفو بر زلات او کشیدند که در این اثنا طبوعت پسر سلطان سالار و دانیال برادر شاهجهان
جدا گشته به ملازمت پیوست و جشن عید شاهی در نی سنه جلوس بر بوم سیر و شکار نهضت موکب اقبال الصوب کابل اتفاق
افتاده آغاز سال بیست و یکم از جلوس جهانگیری و در ابتدای این سال سفیر شاه ایران را خلعت و هفتاد هزار درم

نقد انعام فرموده و کرز مرصع تمام الماس که لک روپیه قیمت داشت با نفایس دیگر جهت شاه ایران حواله باو کرده و جهت انصراف داده و

[illegible]

گواهی عالم

[illegible]

[illegible]

دختر راجه اودی سنگه پسر راو مالدیو است که از راجه‌های ذی شوکت بود و پنجاه هزار سوار داشت و در این کتاب بر جانش [illegible]
مرقوم میشود و اشاره باسم اوست جهانگیر و ولادتش روز چهارشنبه هفدهم ربیع الاول سنه نهصد و هفتاد و هفت هجری
و چهاردهم جلوس اکبرشاهی در فتحپور اتفاق افتاد و آن حضرت بعد فوت اکبرشاه در سن سی و هفت سالگی بر تخت سلطنت
جلوس نموده در سن پنجاه و هشت سالگی که مدت بیست و دو سال بامر سلطنت پرداخته بود بیست و هشتم صفر سنه هزار و سی
و هفت هجری در اثنای معاودت از کشمیر بلاهور مسافر عالم بقا گردید و از مصراع جهانگیر از جهان علم کرد تاریخ وفات آن پادشاه معلوم
میشود و او را پنج پسر بود سلطان خسرو از خواهرزاده مانسنگه سلطان پرویز از خواهر زین خان کوکه شاه جهان از دختر موته
راجه شهریار مادرش یکی از سراری بود و جهاندار او نیز یکی از جواری تولد یافت و مقبره جهانگیر در لاهور واقع است و شش
صد گز در صد گز از سنگ سرخ تراشیده اند و بر روی آن تختگاهی دیگر است بست گز در بست گز که در وسطش صورت قبر
از سنگ مرمر که ده لک روپیه صرف عمارت آن شده در مدت ده سال باتمام رسید **جلال الدین محمد اکبر** شب یکشنبه پنجم
رجب سال نهصد و چهل و نه در امرکوت که از توابع تهته است تولد یافت مادرش حمیده بانو بیگم [illegible] رسیده در سن سیزده
سالگی در سنه نهصد و شصت و سه در [illegible] قصبه کلانور من مضافات لاهور بر تخت سلطنت جلوس فرمود و دوازدهم جمادی الثانی
سنه هزار و چهارده هجری در آگره وفات نمود و در نواحی اکبرآباد مدفون گردید قریب [illegible] عمارت آن شده [illegible]
آن پادشاه شصت و چهار سال و ایام سلطنت پنجاه و یکسال **نصیر الدین محمد همایون** سنه نهصد و سیزده هجری از بطن ماهم بیگم که
از نجبای خراسان بود در ارک کابل متولد شد و در سن بیست و دو سالگی در آگره بر سریر فرماندهی نشست و در سن چهل و نه
سالگی از بام کبوترخانه افتاده [illegible] ایام سلطنت بیست و پنج سال بود و تاریخ تولدش [illegible] و تاریخ جلوس [illegible]
و تاریخ رحلت همایون پادشاه از بام افتاد یافته اند **ظهیر الدین محمد بابر** سنه هشتصد و هشتاد و هشت از بطن قتلق نگار بیگم دختر
یونس خان فرمان روای مغولستان قدم بعالم وجود گذاشت و در سن یازده سالگی در [illegible] اندجان بر تخت فرماندهی نشست [illegible]
یازده سال در ماوراء النهر با سلاطین چغتای و ازبک محاربات نموده در سال نهصد و دوازده هجری قندهار و غزنین و [illegible] مسخر
ساخته و چندین مرتبه لشکر بهند کشیده بر سلطان ابراهیم بن سکندر لودی که صاحب لک سوار و هزار زنجیر فیل بود [illegible]
ظفر یافت و در سنه نهصد و سی و هفت در آگره وفات نمود بموجب وصیت نعش او را در کابل برده مدفون ساختند سن
شریف او چهل و نه سال بود و از آنجمله یازده سال در فرغانه و سمرقند و بخارا و بیست و دو سال در بدخشان و کابل و قندهار و
پنج سال آخر در اکثر ممالک هندوستان فرمان روا بود و تاریخ تولدش شش محرم و از نوادر آنکه عدد شش با عدد [illegible] برابر است و تاریخ
[illegible] تمام [illegible] **عمر شیخ میرزا** در سنه هشتصد و شصت
در سمرقند تولد یافت و از قبل والد خویش سلطان ابوسعید حاکم خراسان و توران بحکومت اندجان و [illegible] پرداخت
و بعد فوت سلطان ابوسعید در سنه هشتصد و هفتاد و سه در اندجان بر سریر سلطنت نشست و در سن سی و نه سالگی رخت
ازین عالم بربست مدت سلطنتش بیست و شش سال بود **سلطان ابوسعید میرزا** در سنه هشتصد و سی هجری متولد شد
و در بخارا خروج کرده بر اولاد میرزا شاهرخ غالب آمد و بتخت سمرقند نشست تمام ماوراء النهر و ترکستان و بدخشان و کابل
و غزنین و قندهار بقبضه تصرف در آورد و در سنه هشتصد و هفتاد و سه [illegible] شهادت رسید [illegible]
او چهل و [illegible] سال و مدت سلطنت هجده سال بود **سلطان محمد میرزا** با برادر خویش میرزا خلیل در سمرقند [illegible]

خویش

خویش سلطان ابوسعید خلف رسید چون در ایام میرزا الغ بیگ بسر برده عازم عالم بقا گردید **میرزا میرانشاه** تولد او در سنه هفتصد
و شصت و نه واقع شد و حکومت آذربایجان متعلق باو بود و بیست چهارم ذیقعده سنه هشتصد و دو در سن چهل و یک سالگی در جنگ
قرا یوسف بشهادت رسید **صاحبقران امیر تیمور گورکان** ولادت آنحضرت در سنه هفتصد و سی و شش هجری واقع شده و در
هشتصد و هفت هجری در سن هفتاد و یک سالگی [illegible] وسعت آباد عالم بقا افراخت و حالات این پادشاه
سعادت نشان در محل خویش مسطور خامه [illegible] کلک بیان گشته **[illegible] جنت مکانی [illegible]** در حین توجه از کشمیر
بسمت لاهور روز یکشنبه بیست و هشتم صفر سنه هزار و سی و هفت هجری سال بیست و دوم جلوس [illegible] پادشاه [illegible] جنت
مکانی از انجمن خاک بر اوج افلاک پرواز نمود و بعد [illegible] زمان رسیدن آصف خان بلاهور و محاربه با شهریار و در
اواخر حالات جنت مکانی سمت تحریر یافته بنابر آن تکرار آن مبادرت نکرده عنان قلم را بشرح حالات فرمان روای حضرت
اعلی [illegible] در مقام جنیر [illegible] رسیده بیست و سوم ربیع الاول موکب [illegible]
جهانبانی از جنیر نهضت نموده براه گجرات متوجه مستقر الخلافه گشت و بعد [illegible] گجرات چون [illegible] سیف خان که [illegible]
نواب خورشید احتجاب ممتاز الزمانی در حباله نکاح او بود [illegible] شیر خان را به تفویض صوبه داری گجرات سرافراز
ساخته فرمان شد که سیف خان را نظربند نموده بمصاحبت خدمت پرستخان روانه درگاه کنند و بعد رسیدن [illegible]
ممتاز الزمانی عفو جرایم او فرموده بنابر مصلحت ملکی خدمت پرست خان را به لاهور روانه کرده مصحوب او فرمانی [illegible]
مرصع بنام آصف خان ارسال فرموده [illegible] فرمان [illegible] مذکور چون بلاهور رسید [illegible]
استقبال فرمان [illegible] کرده بموجب فرمان قضا جریان شهریار [illegible] که بنامی سلطنت چند روزه [illegible]
برادر خویش گرشاسپ و طهمورث و هوشنگ پسران شاهزاده دانیال را از مرحله هستی بوادی فنا ساخت و چون موکب
جهانبانی بنواحی ولایت رانا رسید رانا کرن [illegible] جواهر [illegible]
و هفتم جمادی الاول بنواحی ساحت اجمیر [illegible] رکوب کرده [illegible]
[illegible] زیارت خواجه معین الدین تشریف برده [illegible] فرمان داده که در آن روضه منوره مسجدی
از سنگ مرمر سازند [illegible]
فرموده پنجم جمادی الآخر روز دوشنبه [illegible] دولت و اقبال متوجه قلعه گشته دولتخانه ارک اکبرآباد را بفروغ طلعت
خجسته از پرتو انوار مهر انور منور ساختند و اورنگ خلافت را بجلوس اشرف پایه [illegible] رسانیدند و کلام اعجاز نظام
انی جاعل فی الارض خلیفة را [illegible] پادشاه غازی [illegible] مساوی یافته اند و تاریخ جلوس الحکیم
[illegible] متخلص بمسیح [illegible] جلوس شاهجهان [illegible]
ملت و دین گفته و آن حضرت لقب گرامی را ابوالمظفر شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی شاهجهان پادشاه غازی
مقرر فرموده مهد علیا ممتاز الزمانی [illegible] زر و گوهر و سیم و زر [illegible] بر فرق اقدس آنحضرت
نثار نموده و درین جشن فرخنده [illegible] ملکه زمان جهان آرا بیگم ملقب به بیگم صاحبه [illegible]
[illegible] دو لک اشرفی و دو لک
روپیه بنواب ممتاز الزمانی و یک لک اشرفی و [illegible] لک روپیه به بیگم صاحبه مرحمت فرموده [illegible]

بیگم صاحبه شش لک روپیه نقد یافت و یک لک بسلطان [illegible] و یک [illegible] بانو بیگم و یک لک بروشن آرا بیگم
که در ملازمت بودند عنایت فرموده چهار لک دیگر برای شاهزادگان دارا شکوه و شاه شجاع و سلطان اورنگ
زیب که [illegible] دار السلطنه لاهور اقامت داشتند بمهد علیا حواله شد و چون در زمان عرش آشیانی و جنت مکانی معمول
بود که هر که بملازمت برسد بسجده تعظیم کند آن پادشاه دین پرور بعد جلوس بر سریر سلطنت اول این حکم نمود که [illegible]
ترک سجده تعظیم شده بجای آن دست راست را بر زمین گذاشته [illegible]
و اصلا بسجده مشابه نشود و سادات و علما و فضلا از آن نیز معاف باشند و نقش سکه را مقرر فرمود که بر یک طرف
بکلمه طیبه و حاشیه بنام خلفا [illegible] و طرف دیگر باسم و لقب گرامی مزین شود و القاب و مراتبی که [illegible]
از حضور صاحبقران نفوذ یافت از مضمون مکتوب [illegible] **فرمان [illegible]**
[illegible] یافت [illegible] سلطنت عظمی [illegible]
سیف و قلم [illegible]
حضرت [illegible] چهارم [illegible] روز مبارک دوشنبه [illegible] جمادی الآخر سنه هزار و سی و هفت [illegible]
در دار الخلافه اکبرآباد جلوس میمنت مانوس بر تخت سلطنت و سریر خلافت واقع شد [illegible]
شهاب الدین [illegible] ابوالمظفر شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی شاهجهان پادشاه غازی [illegible]
روز [illegible] نام مبارک زده شد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **[illegible]**
[illegible] درین جشن فرخنده انجام [illegible] هفت هزاری [illegible] سوار و [illegible]
خانخانان و سپه سالاری و خلعت خاص با چارقب و جمدهر و شمشیر مرصع و علم و نقاره و تومان و طوغ و اسپ خاصه [illegible]
و فیل و چهار لک روپیه نقد عنایت فرموده [illegible] خلعت و جمدهر مرصع و علم و نقاره [illegible]
و فیل و منصب [illegible] هزاری [illegible] سوار و قاسم خان [illegible] منصب [illegible] هزاری [illegible]
[illegible] خلعت و جمدهر و علم و نقاره و اسپ و فیل و منصب [illegible] هزاری و تسلیم [illegible]
[illegible] خلعت و جمدهر و علم و نقاره و اسپ و فیل و منصب [illegible] هزاری و انعام [illegible]

[illegible]

منصب چهار هزاری و انعام [illegible] هزار روپیه و راجه جی سنگه نبیره راجه مانسنگه بخلعت و جمدهر و علم و نقاره و اسپ و فیل و منصب
چهار هزاری و مرزا خان ولد شاهنواز خان بن عبدالرحیم خان خانخانان [illegible] منصب چهار هزاری و سید [illegible]
بمنصب چهار هزاری و [illegible] خان [illegible] منصب چهار هزاری [illegible] منصب دو هزاری و مختار خان بمنصب
دو هزاری [illegible] منصب دو هزاری و انعام [illegible] هزار روپیه [illegible]
[illegible]
[illegible] منصب [illegible]
[illegible]
بمنصب [illegible] هزاری [illegible]
[illegible] قاسم خان [illegible] صوبه [illegible]
ابوالحسن [illegible]
[illegible]
[illegible] خان [illegible] عبدالرحیم خان خانخانان [illegible]
[illegible] مختار خان [illegible]
[illegible] سنه [illegible] جلوس [illegible]
[illegible] منصب [illegible] هزاری [illegible] خلعت و علم و شمشیر
مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل و انعام یک لک روپیه [illegible] راجه [illegible]
خانزاده آنحضرت بود [illegible] سلطنت رسیده بمنصب [illegible] هزاری [illegible] سوار و خلعت و خنجر مرصع
و شمشیر و علم و نقاره و اسپ و فیل [illegible] خان [illegible]
[illegible] خلعت و اسپ و فیل و جواهر و منصب [illegible] هزاری [illegible]
[illegible] خلعت خاصه [illegible] سعادت [illegible] منصب [illegible] هزاری [illegible]
ابراهیم [illegible] خان [illegible]
بمنصب چهار هزاری [illegible] سوار [illegible] بخطاب اسلام خانی [illegible]
خلعت و جواهر و فیل و اسپ و منصب چهار هزاری [illegible]
و چهار [illegible] شاهزادگان کامگار سلطان دارا شکوه و شاه شجاع و سلطان اورنگ زیب [illegible]
آصف خان [illegible] مستقر الخلافه رسیده [illegible] استقبال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

خاصه با چهار قب مرصع و شمشیر مرصع که یک لک روپیه قیمت داشت و خنجر مرصع با تومان طوغ و فیل خاصه با ساز نقره دو لک روپیه
مرصع مرحمت فرموده علاوه خدمت جلیل القدر وکالت که از انحصار آن روز عروج برین کمتر یابد و همواره آرزو داشت
علیا حضرت زمانی بود باو سپرده و مقصد باختصاص خطاب یا ... در مخاطبات و مکاتبات شرف امتیاز بخشیدند و خلیفه خان
خلف ادراک ... خلعت و خنجر و شمشیر مرصع و علم و نقاره و منصب ... هزاری ... فرموده و صادق خان ...
باقی خان مخاطب ... خواجه ... در حسام الدین ... برادر ... سیم ... منصب ...
یافتند و همچنین جمعی از بندهای دیگر ... مناسب ... شمول ... شده و جان سپار خان ترکمان
منصب چهار هزاری سرافرازی یافته بصوبه داری الله آباد مقرر گشت و ارادتخان بخدمت دیوانی کل و موسوی خان بصدارت
کل تا رک ... دوار رسانیدند و صادق خان از تغیر ارادتخان بمیربخشی شده خلعت و قلمدان مرصع یافت
گرد و بر [جشن نوروز سال اول از جلوس همایون] سیزدهم رجب سنه هزار و سی و هفت هجری جشن نوروزی ترتیب یافته
پیشکاران کارخانه سلطنت صحن عام و خاص دولتخانه اسپک دل بادل را که بالاتر افلاک سر بسپرد ... افراشتند
و درون دل بادل اسپک مخمل زربفت و بر و دران شامیانه‌های مخمل زربفت ستونهای طلا و نقره بر پا کرده ...
اسپک خرگاه‌های نقره با پوشش‌های مخمل زربفت و زر دوزی ترتیب داده و تختها و کرسیهای زرین گذاشتند
و چترهای مرصع با سلسل مروارید نصب کردند و پرده عام خاص و علم را بمخمل زربفت گجراتی و فرنگی و زر بفتهای عراقی
گرفتند و آنحضرت بر سریر جهان آرای جلوس فرموده شاهزاده‌های عالیمقدار که چار رکن دولت بودند چهار گوشه
سریر سلطانی قرار گرفتند و یمین الدوله آصف خان با جمیع اعیان و ارکان سلطنت بنوبت ... فراخور
قدر و منزلت بر یک بوده پای تخت ایستاده شدند و بر یک از امرا و اعیان سلطنت بشمول انواع تفضل مرحمت
شده عبدالرحیم خان ... از ... توران ... ... امام همام ...
علیه السلام برسید ... جشن فرخنده ... بجلوس ... عنایت خلعت خاص ...
ساختند و از پرده گیان سرادق عصمت نواب قدسیه ممتاز الزمانی پنجاه لک ... از اقسام ...
صاحب ... لک روپیه و بر چهار شاهزاده ...
همایون تا آن روز که مدت پنجاه و چهار روز ... بود یک کرور ... از آن جمله یک کرور ...
و غیره نواب ممتاز الزمانی و شاهزاده‌های کامگار ... و ... بر امرای رفیع مقدار عنایت شده و ...
از بخششهای ... اعلیا و شاهزاده ... گذشت ... جشن فرخنده ... الدوله

[illegible]

وفیل سرافراز نموده رخصت انصراف دادند و یک قبضه خنجر مرصع و یک قبضه شمشیر مرصع [illegible] برای شاه ایران فرستاده سوغات [illegible]
را موقوف بر معاودت [illegible] داشتند و درین ایام قاسم خان صوبه دار ملتان از انتقال مرتضی خان [illegible] و تفویض صوبه داری
انجا [illegible] کرده بود [illegible] جابت خان به قلعه داری [illegible] غره ربیع الاول سنه هزار و سی و نه هجری جشن وزن
قمری آرایش یافته عمدهای دولت بعنایت خلعتهای فاخره تشریف سعادت پوشیدند توجه رایات ظفر آیات بصوب [illegible]
جهت تادیب [illegible] الملک [illegible] روز دوشنبه سیوم دی ماه موکب جهان کشا رایات فیروزی لوا [illegible]
دکن ارتفاع یافته اسلام خان بحراست دار الخلافه مامور شد درین ایام که جشن وزن مبارک شمسی رسیده بود [illegible]
وکنار [illegible] خطاب [illegible] خانی مامور گشته بخدمت فوجداری [illegible] رخصت یافت و موکب مسعود
قلعه ماندو [illegible] راست که [illegible] چون [illegible] ساحت ولایت [illegible]
گشت [illegible] صوبه دار دکن [illegible] سعادت اندوز ملازمت گردید و امرای دکن که [illegible] ایام [illegible]
آمده بودند مشمول انواع مواهب شدند از انجمله یاقوت خان حبشی پنجاه هزار روپیه و شمشیر خاصه [illegible] مرصع آلات و
پنجاه هزار روپیه به کیلوجی و چهل هزار روپیه به اودجی رام و چهل هزار روپیه به [illegible] و سی هزار روپیه به [illegible] و پنج هزار روپیه [illegible]
حبشی مرحمت شد و حضرت صاحبقران ثانی سه فوج [illegible] سه سردار [illegible] شعار [illegible] صوبه دار دکن
با جهار سنگه بندیله و [illegible] و دیسنگه راتهور و کیلوجی و [illegible] و نجابت خان
در [illegible] وغیره با بیست هزار سوار و دوم [illegible] سوم [illegible] خان و بهادر خان و جان نثار خان و [illegible] خان و
راجه [illegible] وغیره از منصبداران با پانزده هزار سوار سیوم [illegible] خان [illegible]
و راجه [illegible] پانزده هزار سوار [illegible] رجب سنه هزار و سی و نه [illegible]
آب [illegible] روانه بالا گهات ساختند و ارادت خان را بخطاب اعظم خانی نواختند و خلعت و خنجر مرصع و اسب و فیل عنایت فرموده
راجه [illegible] سنگه و [illegible] خان را تابع او نموده [illegible]
و بیست و ششم رجب [illegible] برهانپور [illegible] گشت آغاز سال سیوم از جلوس صاحبقرانی
پنجشنبه ششم شعبان سنه هزار و سی و نه [illegible] سعادت [illegible] سال سیوم از جلوس همایون آغاز
شده ابواب الطاف و عنایات و صلات و انعامات بر روی [illegible] هفت هزار سوار [illegible] ملک
[illegible]
خواجه ابو الحسن [illegible]
[illegible]
اعلی حضرت [illegible] خان را طلب حضور نموده [illegible] افواج [illegible] عبد الله خان فیروز جنگ [illegible]
صوب بالاگهات نموده [illegible] اعظم خان [illegible]
ساخته [illegible]
شده [illegible]
[illegible]

ارجان

در [illegible] خان [illegible] خان [illegible] و جمعی زخمی شده در بیابان افتادند اعلی حضرت [illegible]
[illegible] خان نثار شده بود به مناصب عالیه [illegible] نوازش فرمود [illegible]
خان بموجب فرمان [illegible] رسیده و بمرحمت خلعت سرافراز شده [illegible] خواجه ابو الحسن [illegible]
[illegible] بر سلطنت [illegible] نظام الملک [illegible]
شده [illegible] نظام الملک [illegible]
[illegible] اصالت خان [illegible]
[illegible] منصب [illegible] خلعت و خنجر [illegible]
[illegible]
[illegible] خواجه ابو الحسن [illegible]
نظام شاه [illegible] اعظم خان [illegible]
[illegible] اعلی حضرت [illegible] خان [illegible]
[illegible] اعظم خان [illegible] خان جهان [illegible]
و بهادر خان [illegible]
و در ان معرکه [illegible] خان جهان [illegible]
[illegible] اعظم خان [illegible]
در [illegible] خلعت و شمشیر مرصع و اسب و فیل نوازش نموده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خلعت و خنجر مرصع و شمشیر و علم و نقاره و فیل و اسب و انعام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قطب الملک [illegible]
[illegible] قطب الملک [illegible]
[illegible] خان جهان [illegible] نظام الملک [illegible]
[illegible] خان جهان [illegible]
[illegible] عبد الله خان فیروز جنگ و سید مظفر خان [illegible]
[illegible] خان جهان [illegible]
[illegible] نا بقصبه [illegible]

رسیده [illegible] روز چهارشنبه [illegible] جمادی الاولی سنه [illegible]
[illegible] خان [illegible] مالوه [illegible]
و چون خان جهان [illegible]
راه لاهور [illegible]
[illegible]
[illegible] خان جهان [illegible]
[illegible] اعلی حضرت [illegible] خلعت و شمشیر مرصع و علم و نقاره
[illegible] فتح قلعه [illegible] اعظم خان [illegible]
مقام [illegible]
[illegible]
[illegible] اعظم خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و چون [illegible] خان [illegible]
[illegible] اقبال بادشاهی [illegible]
[illegible] اعظم خان فتح قلعه [illegible]
[illegible] خلعت [illegible]
[illegible] خلعت و اسب [illegible]
[illegible] اعظم خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
داشت [illegible] در بیان حال خانجهان [illegible]
[illegible] خانجهان [illegible]
[illegible]
[illegible] خانجهان [illegible]
[illegible]
رسید [illegible] خان [illegible]
[illegible] خانجهان [illegible]

أوفي

[illegible]
[illegible]
[illegible] عبد الله خان [illegible]
[illegible] خطاب [illegible]
خلعت و اسپ [illegible] اصفهان [illegible] خانخانان
[illegible] عبد الله خان فیروز جنگ و سید مظفر خان [illegible]
در ین زمان [illegible]
یافت [illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] عبد الله خان فیروز جنگ و سید مظفر [illegible]
[illegible] خلعت خاص [illegible] اسب و فیل [illegible]
و سید مظفر خان [illegible]
[illegible] ولایت دکن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ممالک هندوستان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آغاز سال چهارم از جلوس [illegible] صاحبقران [illegible]
[illegible] سال چهارم جلوس [illegible] افضل خان و صادق خان [illegible] فرمان [illegible] محمد علی بیگ ایلچی شاه ایران
[illegible]
[illegible] ایران [illegible]
[illegible] خلعت فاخره [illegible]
مرصع [illegible] اصف خان [illegible]
[illegible] قطب الملک
[illegible]
[illegible] شاه ایران [illegible]
[illegible] اله آباد [illegible]

میرسد قلیچ خان حاکم اندیار متوجه تنبیه او شده و قلاع محکمه او را بتصرف آورده بتبدیل مقهور گشت ... التماس نموده در آورده و از واقعات
چون شیرخان صوبه دار گجرات فوت شده بود باسلام خان حاکم اکبرآباد حکم شد که بصوبه داری آنجا شتابد و مظفر خان ناظم
مستقرالخلافه متوجه شود و از آنجا که نزد راجپوتان مقرر است که هر که راجگی یابد باید صاحب قلعه باشد و راجه جیتسنگه که برادر
بزرگش در راه انحضرت جان نثار گشته بود و برادر جنگ خانجهان مصدر تردد و جانبازی گشته بود و قلعه نشود از تغیر قلعه دار
خان باو عنایت شد و فتح این قلعه در زمان عرش آشیانی بمعمور رسیده بود و بعد از این ایام قلاع دکن قلعه نم و سوبره و رکال
سهولت متوالیه بابهای دولت فاتح کرده و نصرتخان که بموجب فرمان بتسخیر قلعه قندهار که از قلاع محکمه ملک است متوجه شده
بود بسبب روزی ... نجابت و مردی قسم آن حصار نموده بضمیمه قلاع دیگر بادشاهی ساخته کلید و شمارده توپ از کلان و خورد
با سایر اسباب قلعه داری بضبط سرکار والا در آورد و که از جمله توپهای نامی آن حصار مسرع کلان توپ مخفی است و مبرهن
خود و دهلی که هریک لشکری جابل کشور را بر هم توانند زد از سوانح این ایام آنکه چون نظام الملک ملاحظه شود که اثری از وجود
نوبیجان که رجیفه افواج کثیره با خود همراه داشته بمحاربه لشکر فیروزی پیش نیافت بوجه احسن هر ترتیب فتح خان مالازمند او را
بمنشور سابق وکیل سپه سالار کرد و اینه مقرب خان از معنی دل شکسته شده و بتوسط اعظم خان ارسال عرائض مشتمل دولت
خواهی و اراده بندگی نموده چون التماس او بدرجه پذیرائی نیافت با تمام مردی که همراه او بود و روانه لشکر ظفر اثر گشت و اعظم خان
بنابر مصلحت باستقبال او شتافته و از سرکار خاصه شریفه خلعت و شمشیر مرصع و دو فیل و چهار اسپ و یک لک روپیه
باو و صد خلعت و صد اسب و صد راس بهمراهانش داده او را بتسلیم منصب شش هزاری و شش هزار سوار فرموده دو صد و
چهل کس از مردمی که همراه او بود نیز بخلعت و یک رتبه منصب و صد و هفت سرفرازی بخشید و بعد فراغ انجام جوف
ایام برسالت رسیده بود و معتقد گردید ایشان این نوع سبب از آن مقام حرکت نمود و در اثنای طی طریق دهی از متمردان
سپاه مخالف بهادر خان را با معدودی ملاحظه نموده بجمعیت پنج شش هزار سوار اطحار کرده او را در میان گرفتند سلطان
موصوف جلاوت جوش کار را بر کوشش تنگ و چندان در کمان نهاده گشته بعد از کوششی که در نامه و استانبانیده شد شهباز رمانی
با پسر و کسان در آن معرکه جان نثار گشته بهادر خان و یوسف خان زخمهای منکر برداشته چون طاقت ستیز و ماندن و کارزار نماند
بسر پنجه تقدیر اسیر شده بود و درین ایام وفاخان صاحب صوبه الملک بمرحمت خلعت و نوبه و از دیوان سرفرازی یافت
و خلعت و کمربند مرصع و شمشیر مرصع و علم و نقاره و اسب و فیل برای مقرب خان و کمکی ترسیل یافت انتقال نواب ممتاز
الزمانی از دار فانی بسبیل انتقال آن ممکه دوران که در دولت سلطنت حاطمه و در روز سه شنبه هفدهم ذی القعده سنه هزار
و چهل اثار وضع حمل ظاهر شده و در عقب چهار شنبه صبیه تولد یافته اتفاقاً نوی قدسی او متغیر گشت و بیگم صاحبه را اطلاع کان
حضرت فرستاده بعد تشریف آوردن انحضرت فرزندان ارجمند و والده ماجده و حشو بان و متعلقان خویش را بسفارش انحضرت
نموده سه گرهی ... باقی مانده داعی حق را لبیک اجابت گفت از وقوع این سانحه ملال حرارت صاحبقرانی تاچون صبح دوم سفید
پوش گردیده و جمیع شاهزادگان والا تبار و ارکان دولت تا سه پاس لباس ماتم پوشیده و جسد آن مرحومه را بطریق امانت
در باغ زین آباد بر ساحل پورنا سپرده بعد بنیان و افزون گشت او قریب هر دو سال حضرت شاهنشاهی ترک ساز و نغمه و عیش
و ... نموده الحق واقعات ... عبرات از دیده مبارک جاری داشتند حالا که از مشاهده است بنای خانم ... جنگ شده در
باب طالب کلیم گفته ... چشم بمرکه تیره گشت و نه زمره ... این پرده پرده بروی کار جهان آورده ... برچاه از مشاهده سوی او دور افتاد

ناچار در آن خیابان بخشید و کرده ... اگرچه و جهت نماید خیر معلوم حسین میرزای صفوی را ... که ویرا ... جوار جان ... و در اسلام
عالمگیر ... سعادت انواع ... صاحبقران ثانی بسعد بوده ... براهمی ... زوجه ... حضرت ... بانوی عظمی
دوم سال بود و چهارده فرزند از صلب آن بوصف وجود آمدند ... شش فرزند از آن جمله ... شاهزاده و هفت اقوای ... و
وجود بوده شکستی نواب علیا جناب ... جهان آرا بیگم مخاطب به بیگم صاحبه و دو پسر ... شاهزاده عالی نبار
محمد دارا شکوه و ... سلطان شجاع ... شاهزاده جهان صلابت ... شجاع ... اسماء رفعت ... روشن
رای بیگم ... جهان آرا ... شاهزاده ... اورنگ زیب ... و ... دولت و ... فرزندی
شاهزاده ... کامیاب ... بیگم ... عالمگیر ... و در جوار ... گوهر آرا بیگم ... جهان ... بزرگ
اعلی حضرت شاهزاده شجاع و عمدة الملک ... خان ... اکبرآباد ... مصلی ... شهر در کنار دریای جمن
که سابقاً خانه راجه مانسنگه بود و ... مدفون ساختند و ... سرزمین گنبدی
عالی و عمارتی رفیع ... چنان ... طرح انداخته ... و ... آن عمارت ... لالی ...
در ... که زیاده ... صاحب قران ثانی ... بیگم صاحبه ... دیگر شاهزاده
عالی تبار ... فرموده ... و ... بیگم ... که ... بنام ...
بود به بیگم صاحبه رجوع ... و ... مقرب خان و کمکی او ... ملازمت نموده بخطاب رستم خانی و عنایات لائقه ... گشت
و درین ایام ... اقدس ... فتح خان ... نظام الملک ... محبوس ... و چون ... او
... حضرت ... تشریف ... ابوالحسن ... کابل
... بابر ... سیل عظیم ... لشکر ...
... مردم ... از اسپان ... قریب ... کس ... سپاهی ...
... اسب ... فیل ... از ... دو ... روپیه ... اسباب
و سلاح خانه و غیره آب برده و درین ایام جشن وزن قمری ... یافته و درین جشن مبارک عبدالله خان فیروز جنگ و راجه
جهان ... و ... از ... متعلقه ... ساخته روانه بالاگهات ... فرموده ... التماس نصرت خان
با ... وعنایات دیگر ... که بخصوص ... دکن ... از ... مردم کابل ... از ... لشکر ...
صوبه ... سعید خان که از اولاد ... ظهیرالدین ... صاحبقرانی و ... بود ... اصل
و اضافه ... صوبه داری کابل ... و چون ... لشکر فیروزی ... از
... اقدس ... سال ... بخطاب ... منصب ... و جاگیر ... بود
بود و ... منصب ... و جاگیر ...
ساختند و ... فتح خان ... نظام الملک ...
و ... نظام الملک ...
کف ... فتح خان نظام الملک ...
کرده ... بادشاهانه ... مرصع ... اسب ... طلا ... او

حکم شد که تعاقب جوهر اقبال او را رواند و کاو کنند تا موجب مزید اهتمام شود و چون سلطان محمد عادل خان ... جلالت
... فرمان برادری ... آصف خان ... خلعت ... شمشیر مرصع
فیل و اسب با ساز طلا و نقره و ... مرتضی ... و خان زمان و ...
و خواجه ابوالحسن و راجه ... عبدالله خان فیروز جنگ و نصیری خان ... امرای حضور و ...
... برخصت ... حکم ... الزمان ...
... اسب ... فتح خان ...
... سیف ... خان ...
افضل خان از اصل و اضافه بمنصب ... هزاری ... سوار ... از اصل و اضافه منصب ... هزاری
و پنجاه سوار ... خان از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری ... سوار ... و نیت
... قاسم خان صوبه دار بنگاله ... فتح خان
پسر ... بندگی درگاه ... زیر خان و راجه ... سنگه و مقرب
خان و ... آن سرزمین و دشمن فتح خان ... سوار ...
که با عساکر منصوره متوجه بیجاپور شده بود ... قلعه ...
بهادر خان ... قلعه ... توپ و تفنگ ... شهر ... قتل و اسر
بسیار نموده ... اموال ... یافتند ...
چون ... لشکر ... قلعه ...
... لشکر ... بیجاپور
است ... افواج منصوره ... بیجاپور ... بیجاپور
... مصالحه ...
لیکن چون ... قلعه ... تحقیق شد ...
... تمام ... لشکر ...
شد بنابرین ... ولایت ... قلعه ... و قتل و اسر
بجا آورده ... و چون ... برشکال رسید ... دولت آباد ...
بادشاهی است ... لشکر ... منزل نزول ... اعلیحضرت ... جلوس ...
بخشی اول را از اصل و اضافه بمنصب ... هزاری ... ساختند و چون فتح خان
پسر ... فیلان ... سپرده ... دولت آباد ...
سعادت ... فتح خان سعادت ... ملازمت ... فیل و ... اسب و جواهر
... تحت ... پادشاهی ... آغاز سال ... جلوس
صاحبقرانی ... حضرت ... شعبان سنه هزار و چهل یک

تحویل آفتاب ... اشرف ... جشن ... انجام یافت از سوانح این ایام آنکه شیرخان ترین ... کوکنانی او
... ساکن ... در ... نظام ... عادل خان ... فتح خان ... سرفرازی یافت
... خلعت و انعام ... روپیه و منصب دو هزاری سرفرازی یافت و چون مهام مملکت ... فتح
... فتح خان ... نظام الملک ... فتح خان ... فرموده ... خان مذکور ...
... مملکت ... بیجاپور ... رمضان المبارک ... دارالخلافه ...
... فرمان ... سپاهی ... صوبه داری ... ولایت
... بصوبه داری ... اعظم خان ...
... قندهار ... اسد خان ... جنگ ...
... خان ... قلیچ خان ... یافت ... خان
... سعادت ... خلعت
... اسب ... فیل ... اسپ ... سپاه ...
... حضرت ... بیگم ...
... فتح خان ... ملتان ... سلوک ... خان
صاحب صوبه ... سپاهی ... سعید خان ... صوبه داری ...
و صوبه کشمیر ... ابوالحسن مقرر شده ... خلعت و اسب ...
... رخصت یافت فتح بندر هوگلی تفصیل این واقعه آنکه بندر هوگلی ... کنار دریای ...
از بنادر بادشاهی بود و کفار فرنگ که سابقاً در بندر ... تجارت ... و ...
اقامت جهت سودا و معامله ... بنگالیان ... هوگلی ... فرنگی ...
محل ... مانند قلعه ... سلطنت ...
... بندر ... هوگلی ... قاسم خان ...
بنگاله ... هوگلی ... فرنگ ... قاسم خان ... بنگاله رسید ...
... هوگلی ...
... قاسم خان ...
... هوگلی ...
... فرنگیان ...
... فرنگیان ...
... هوگلی ...
... خان ...
... فرنگیان ... فیروزی ...

اسباب را که انفته ... گشته شد و چون ... توپ و تفنگ گرم گردیده و فرنگیان دیگر از اطراف هجوم ...
و چند کس ... آتش ... عمارت محکم اساس فرنگیان که در اینجا مجتمع بود ...
کرده ... بقیة السیف ...
... فرنگیان ... آتش ...
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

متعسر بل متعذر گشت غیرت خان عادل خانی که با او رفته بود از کم‌کسی به امان آمده بعد استمالت و اطمینان از طرف خانخانان کنگره قلعه افکنده با دو
کس با قرآن آمد خانخانان مراسم ضیافت و دلداری او بجا آورده به مواعید پادشاهی امیدوار ساخت ترغیب و در صورت مخالفت از غضب
سلطانی ترهیب نموده و خلعت فاخر عنایت فرموده رخصت داد تا بقلعه رفته بجا آورد محقق شد انبار باروت و آلات کشته و تمادی
این ایام میان عساکر منصوره پادشاهی با افواج مقهوره غنیم اکثر اوقات محاربات عظیم واقع میشد و فتح و نصرت شامل حال اولیای دولت
قاهره میگردید که اگر مفصل از زبان قلم آید موجب اطناب گردد اختصار را به جایی رسانیده قوت حصور با جلو دن از هجوم بیرون آن
عهد پادشاهی با نوبت ... و نقب ... عالی ... اکثر ...
نامی اعظم بود و بالاتر ... از ... برج ... افتاده ... و علی محمد ... باروت ...
لشکر ... که ... نقب ... باروت پر شده ... آتش زدند ... برج ... با قریب ... از
بر ... که ... جان نثار از توپ و تفنگ که از بالای حصار ...
داخل حصار شده ... آن محل ... که قلعه ... در تصرف داشت ... و اولیای دولت ... شده ...
بر ... از اتفاقات ... و ... حصار ...
افزوده و فتح خان ... خانخانان و ... ایام ... و ...
امان از خانخانان نموده بعد ... فتح خان با نظام الملک ... از قلعه برآمد و حصون ... دولت ...
از آن جمله ... بر روی زمین و چهار برج قلعه ... واقع است ... توپ ... اسباب قلعه‌داری از سرب و باروت و
بان با اولیای دولت قاهره حواله نمود خانخانان بقلعه درآمده خطبه بنام نامی و القاب گرامی خوانده شد و ...
این ... برده بود ... قلعه ... از عجایب روزگار است ... سنگ ...
... افزای ... قلعه ... واقع شده ...
و ... از ... سنگ ...
... خندقی ... سنگ ...
... از سنگ ... که در میان روز ...
و ... کوه ... دروازه ... آهنین ... نصب کرده ... دروازه ...
... ساخته ...
راه ...
... اراده تسخیر ... کوه ... حصار ... سنگ ...
چون خبر مسرت افزا ... رسید ... حضرت ... شکر ... نواختن شادیانه نوبت نموده خلعت
خاص با نادری ... و خنجر مرصع ... و اسب با زین ... و فیل خاصه با یراق نقره ... خانخانان و خلعت ...
و فیل ... خان ...
... و اسب و فیل عنایت فرموده ...
دولت ... بسیار ... قلعه ... شاهی ...

۱۸۱

مراد نموده بود در ... سید ... خان ... سید ... خان که از خانه‌زادان اصیل بود با دو هزار سوار بامور قلعه‌داری ... خانخانان ...
...
ملک ... قلعه ... وعنایت ... قاسم خان امرای فرنگ ...
مع انواع ... اسلام ... و ... قبول ... مسجد ...
الحمد ... **فرستادن حضرت ... شاهزاده ... بمهم ...**
... شاهزاده ...
... منصب ده هزاری ... علم و نقاره و تشریف خاص ... و فیل ...
سرافرازی بخشیده ... سید ... خان ...
و غیره ...
...
از الجمله ...
دو هزار سوار ...
و ...
... اسلام ... سلطان ...
... سلطان ...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...

نهضت موکب ... از اکبرآباد به لاهور روز پنجشنبه سیوم شعبان ... سنه ... حضرت ...
بقصد ... لاهور و سیر کشمیر از دار الخلافه ...
...
...
...
چون ...
کشمیر ...
... **آغاز سال ... جلوس صاحبقرانی** ...
...
...
...
...
...
مملکت ...
...
...
...
...
...
خان ...
...
...
لیکن ...
...
...
...
...
...
...
کشت ...
...

...

...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
... **آغاز سال ... صاحبقرانی**

شب چهارشنبه غرهٔ شوال سنه هزار و چهل و چهار تحویل نیر اعظم ببرج حمل اتفاق افتاده روز جمعه سیوم عید روز پادشاه دادگر دین پرور جهان
دار الخلافه داخل شده بر تخت مرصعی که درین نزدیکی تیار شده بود جلوس فرمودند و حقیقت تخت مذکور آنکه چون در عرض ایام جواهر
نفیسه و لآلی نفیسه افزون از شمار در سرکار والا [illegible] جمع آمده جواهر خاصه که [illegible] آن [illegible] نموده بودند ملحق کرده و انواع جواهر دیگر از قسم
یاقوت و الماس و زمرد و مروارید که هشتاد و شش لک روپیه قیمت آن شده بود و یک لک تولهٔ طلا که چهارده لک روپیه قیمت دا[شت]
بجواهری [illegible] حوالهٔ [illegible] نمودند که تختی از آن در طول سه گز و ربع و عرض دو و نیم گز و ربع و ارتفاع از پایه تا [illegible] پنج گز برای
جلوس سلیمان مکان بسازند و مقرر شد که آن تخت را سقف ساخته سقفش از اندرون میناکار و از بیرون مرصع نگار گشته و
دوازده ستون زمرد کار برافرازند و بر بالای آن بجای قبه دو طاوس مکلل بزواهر جواهر قرار دهند و نردبان سه پایه مرصع برای
برآمدن بر تخت تیار نمایند و آن سریر روشن نظیر در مدت هفت سال بمبلغ یک کرور روپیه که سیصد و سی و سه هزار تومان عراق و
چهار کرور خانی رایج ماوراء النهر باشد صورت اتمام گرفت و تاریخ اتمام این را اورنگ شاهنشاه عادل یافته اند و درین جشن فرخنده
شاهزاده دارا شکوه بعنایت خلعت خاص با نادری لولو نگار و انعام دو لک روپیه و شاهزاده شجاع و سلطان اورنگ
زیب بعطای خلعت خاص با نادری و انعام یک لک پنجاه هزار روپیه و مراد بخش با خلعت و انعام یک لک روپیه و آصف خان
بعنایت خلعت خاص و چهار قب زردوزی و منصب جلیل القدر سپه سالاری و خطاب خانخانانی که تا زمان حیات مهابت خان
باین مرتبت از وی مسلوب بود نموده شد و سعید خان بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار و اسلام خان بمیر بخشی بمنصب پنج هزاری
پنج هزار سوار و صاحب صوبگی بنگاله از تغیر اعظم خان و بر جملهٔ از تغیر اسلام خان بخدمت میر بخشیگری و معتمد خان بمنصب دو هزاری
از اختصاص یافتند و حکم اشرف نفاذ یافت که بخرازخانه [illegible] ارباب سلطنت همراه شده طلاپای گلیم که
قصیده مدح آنحضرت و توصیف تخت گفته بود بموجب حکم بزر وزن کرده بموازی هشت هزار و پانصد روپیه شد بدو
فرمودند و مجموع پیشکشهای که از شاهزادها و امرا درین جشن فرخنده از نظر گذشت سی و یک لک روپیه قیمت شد [illegible]
ایلچی نذر محمد خان والی بلخ بملازمت اشرف سعادت اندوز شده ناز طوطیون و دو شنقار و صد اسپ و پنجاه شتر و
صد من سنگ لاجورد و پارچهٔ سمور و قالی و غیره از نظر گذرانیده و موقف اقدس رسید که جهار سنگه بندیله که بد[گوهری]
آغاز نافرمانی کرده بر سر هم راجی [illegible] و لایت کرده [illegible] کشیده و او را با فرزندان و متوسلان بقتل رسانیده قلعه چوراگ[ده]
کرده حاکم نشین آن ولایت را در تصرف آورده بنابرین استیصال آن کافر نعمت مذکور خاطر اقدس گشته سید [illegible]
سالار [illegible] گردی و سردار عبدالله خان فیروز جنگ صوبه دار بهار و خان دوران حاکم مالوه و سید خانجهان برای قلع و قمع آن
کافر نعمت حق ناشناس تعین یافت و سیف خان از تغیر سپهدار خان بحکومت صوبهٔ گجرات معین شد و نجابت خان والد میرزا [illegible]
فوجدار دامن کوه ولایت پنجاب که بتقریب مهمی بی حکم بخدمت در دار السلطنه [illegible] بوده بدان جانب روانه شده بود بعد
تعب بسیار بی نیل مقصود معاودت کرده مردم بسیار در آن کوهستان از مغوی [illegible] و دیمی رفته
از شرف کوران آمده و خان مذکور بعزل منصب و جاگیر تادیب یافت و خدمت فوجداری دامن کوه که از تغیر شاه [illegible]
بمیرزا افغان بن شاهنواز خان ولد عبدالرحیم خانخانان تفویض شد سلخ ربیع الاول جشن وزن قمری اتفاق افتاده درین
روز ایلچی نذر محمد خان را بعنایت خلعت و خنجر مرصع و انعام بیست هزار روپیه و نه خوان نثار طلا و نقره نوازش فرموده یک
لک و بیست و پنج هزار روپیه را جنس برای والی بلخ ارسال داشتند و از جمله شکوهای [illegible] که برای جهار سنگه تعین شده

کفایت بشکر دارا بار از علیه ابتهاج کوه را استیصال آن مقهور نظر انور بود شاهزاده محمد اورنگ زیب بعنایات وافره سرافراز
ساخته و جمعی از امرا مانند شایسته خان و سید عالم باره و پرسنگه راتهور در رکاب شاهزاده تعین کرده رخصت
فرمودند رخصت یافتن شاهزاده سلطان اورنگ زیب و ذکر جهت سیر دولت و مفتوح شدن بعضی قلاع ولایت نظام الملکی
چهار دهم ماه حضرت شهنشاهی بسواری ارتفاع مستقر الخلافه شتوه متوجه مقصد شده دولت و کرم بر ساحت نهضت بکرنزول بارگاه فلک اساس گشت
و در آن محل برشد قلیچ خان بفوجداری متهرا و سرکاری یافت و خدمت والایی امیر توزکی علاوه وارد و خطاب گرامی و بخشیگری احدیان بمیر
میرخان عنایت شد و اخبار تقلبه که برای استیصال جهار سنگه بندیله رفته بود بمدد طریق دشوار گذار طی نموده و از قلاع سینه و مکوای است
کرده بیره و امونی و جهوز که باشد به نیروی قوت شجاعت و دلیری مفتوح ساختند و جهار سنگه در کمال اضطرار راه ادبار در گذر گرفت
گرفت و جهاز آنکه برخاند و ران معلوم شد که جهار سنگه مقهور بسیار گران بار شیره و دخل عشره اموال از طلا و نقره و غیره جواهر وارد
آن بخاطر مقهور درآن گشته قرب دو لک و پنجاه هزار روپیه که در جاها مدفون کرده بود بدست آورد و چون آن زمین
شاهزاده اورنگ زیب وسعت و صفا و زینت و دور بینی های ملک جهار معلوم رای جهان آرای گشت آنحضرت جهان ما آن نهضت
فرمودند و از آنجا بافواج و رواجه ممالکت مالوه و دکن شدند و در اثنای طی طریق جشن اتمام کمرت خان قلعه جبالی از قلاع بسته
جهار سنگه که بر فراز جبلی واقع بود مفتوح گردید و ده روز بنا و دیگر عمارت آن قرب بچهار کروه بادشاهی است و آن را
از تخته سنگهای کلان بر آورده اند و بر حصار و کوه جنگلی عظیم در کمال حصرت و آنحضرت بحیطه و بتخانه طلائی که سنگه بوده است
پران خرج کرده بود و در جنب عمارت ساخته بود بهدم آن بتخانه و اصنام حکم نموده شرف صدور یافت از ابتدای ورود لشکر [illegible]
[illegible] نلاته تعین یافته بوده تا این زمان که بادشاه جهان در آن مملکت بقصد مهم دکن بطریق عبور کند فرمودند [illegible]
[illegible] یک کرور روپیه داخل خزانه عامره گردید و دو لک و پنجاه لک روپیه حاصل داشت از [illegible]
بهانه [illegible] ثانی ناموفق را با توابع بجاگیر بردار خان مقرر نموده و خان مذکور بسمت دولت آباد مقطوف ساخته یازدهم
دی ماه حایر بلده سرونج مضرب خیام فلک احتشام گشت و عبدالله خان فیروز جنگ و خاندوران با لشکر فیروزی مآب آن
که تعاقب آن بدسیرتان پر فتنه چون جا بجا هیان نزدیک رسیده بودند و دو رانی بار چتی زن طلان را بهر سنگه بو
را با بسیاری از سوار و افعال رقم شتری بی انجری زده و مرور ترانه نگاه کرده جمعی از راجپوتان بر خاک
هلاک افتاده اند و در کیسان بسر جهار و درمن سال و دیگر با جمعیت زنده گرفتار گشتند و جهار و دیگر با جمعیت بسر کلانش که در جنگل
انبوه در آن نزدیکی کشیده و کنده و ان آن سرزمین بر رو برده بجوار یا تمام گشته بر خاک مذلت افکنده بودند که مردم جا و در آن رسیده
و سر آن بر بوده بادختران را از میان بیاه کرده برحهان آورده و رانی یار چتی و سایر زنان مقید ساختند و اسباب و اشیاء از طلا و نقره و جواهر
و افیال بیاده ای از نوزی یافت شد بشرف ملاحظهٔ خان فیروز جنگ بر ایشان و این خبر در منزل مشهور آباد موقف اقدس رسیده مبدای چند
منازل است بهار سیم و جاه موکب بشمان شکوه از دریای نربده عبور نموده از روی آب در آن دولت کرده روز دیگر جشن
شمسی انعقاد پذیرفته جمعی بمدها درین جشن همایون بشمول انواع عاطفت شده و چون عادل خان جمعی از بنود و او باشش نظام
الملکیه بخصیص سیاهو را اعانت نموده و دو سال پیشکش سفر بی اهمال می ورزید و قطب الملک نیز در اخراجات از جادهٔ اطاعت
طریق موافقت سلوک میداشت و با وجود قرب جوار آنحضرت با اظهار تشیع خطبه بنام شاه ایران کرده بودند بنابرین صاحبقرانی
مکرمت خان را بعنایت خلعت و فیل نواخته و یک قبضه دیوسی مرصع مصحوب او جهت عادل خان فرستاده پیغام داده که اگر

آن عدالت پناه میخواهد که ملک او مسیر افواج قاهره نگردد و ملک این درگاه را اختیار نموده پیشکشی لایق ارسال دارد و دست بدو
نظام الملکیه را از ممالکت خود اخراج نماید و همین مضمون نقل و تقییدی در باب اختیار نمودن طریق تشیع قطب الملک آن فرمانی
بنام قطب الملک نوشته مصحوب ملا عبداللطیف گجراتی روانه گلکنده فرمودند و عطایای کامل خاندوران و عبدالله خان بهادر فیروز جنگ مقرر
سنه نه بسعادت ملازمت رسیده هر کدام در هزار مهر و هزار روپیه بطریق نذر و غنایم الجاء رسم پیشکش از نظر مبارک گذرانیده ثروت و
بعنایت خلعت خاص با چار قب زردوزی و خنجر و شمشیر مرصع و خطاب بهادری و انعام جهت اسب و از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاری
هفت هزار سوار و اسپه سه اسپه و دیگر بر عطای مذکوره و با اضافهٔ هزاری بمنصب پنج هزاری پنج هزار سوار کامیاب شدند و چون [illegible]
نامرضیه منتسبان زمانی در راه تجویز [illegible] شده بود آنحضرت شهر مذکور را که دولت آباد است که داخل شده و مشمول بالا کیات شده جوانی
دولت آباد و برقرار و منسوب اوانگشته خانزمان صوبه دار دکن را با خانه دولت آباد داده بسعادت اندوز ملازمت گشت و از آنجا که
سیاهو مقهور با وجود محبوس شدن نظام الملک در قلعه گوالیار طفلی را از آن قبیله بجای او برداشته و منصب الملک بر ه [illegible]
بود و بعضی قلاع را متصرف شده و سر از اطاعت بندگی درگاه پیچیده بود بنابرین حضرت شهنشاهی بانتزاع قلاع و استیصال
آن طایفه سرداران شجاعت شعار یکی خاندوران بهادر و دوم خانزمان سوم شایسته خان را با عساکر منصوره برای قلع و قمع
سیاهو و تسخیر ولایت بیجاپور رخصت فرموده و خود بسعادت و بفیروزی دولت آباد و بلادهٔ اطراف آن قلعه فلک اساس رفته [illegible]
همایون معاودت کرده بدار الخلافه [illegible] شاهجهان پادشاه [illegible] روز پنجشنبه دوازدهم شوال سنه هزار و چهل و پنج هجری تحویل نیر
ورود جهان تاب بمحل اتفاق افتاده سال نهم از جلوس همایون آغاز شده و جشن نوروزی در آن ایام که بر [illegible] دولت و جمیعت بوده
معاف گشت از جملهٔ ارباب حضور خانخانان آصف خان نادری مرصع با الماس که عقل و ثقات قیمت آن صد و دو لک پنجاه
هزار روپیه قیمت داشت از نظر گذرانیده و ملا عبداللطیف [illegible] رسول قطب الملک که برسم سفارت آمده بود در جشن بسعادت زمین بوس
بنو رسیده زر جواهر و سراسر لآلی محمد جان تدینی [illegible] و عمده [illegible] در آن جشن بر کشیده بمبلغ هم بوزن از [illegible]
و هم بنیاد آن سفیر عادل خان پیشکش لایق با عریضهٔ عادل خان که از روی عجز و شکست ارسال داشته بود رسید و [illegible]
از نظر گذشت و مجملی از احوال ایلچیان که نزد عادل خان و قطب الملک رفته بودند آنکه عادل خان با بها کرده باستقبال نموده [illegible]
نوکری و دو تخواهی داده است لیکن [illegible] ایلچیان [illegible] و قطب الملک تشیع کرده مستعد استقبال نموده [illegible]
با کرفته از کمال اطاعت خطبه را بنام خلفای اربعه خوانده و سکه باسم همایون پادشاه زینت داده و [illegible]
با پیشکش شایسته روانه درگاه نموده و احوال اکثر فیروزیهای که در تسخیر قلاع و تخریب دیار [illegible] شده بوده [illegible]
که اورنگ زیب خان بموجب فرمان که از فوج شایسته خان جدا شده روز [illegible] تسخیر قلعه آورده بود و قلعه [illegible]
رودر و جواله و ابورث و کول را ملا که رده و دیگر قلعهای آن سرزمین را بعضی بمحاربه و بعضی بمصالحه بدست آورده مفاتیح
قلاع مذکوره را روانه درگاه ساخت و شایسته خان در اندک مدتی سرکار سنگمنیر و غیر آن را که مشتمل است بر شصت و پرگنه و
دو کرور و شصت لک دام با اکثری از قلاع آن جا بحیطهٔ تصرف اولیای دولت روز افزون در آورده بموجب حکم اصل [illegible]
حضور پر نور شتافت و خاندوران بهادر که بصوب ولایت بیجاپور بموجب فرمان روزبان بملکت او در آمده بود و در عرض سه
روز پنجاه محل آبادان ولایت را پی سپر عساکر منصوره ساخته و اکثر اوقات با مخالفان محاربه نموده و تیغ و فیروزی بخصوص گشته
دست از قتل و غارت بر نمیداشت که درین اثنا فرمان قضا جریان بنام او صادر شد که عادل خان قبول احکام مطاعه نمود آن

عمدة الملک دست از خرابی او باز داشته بتسخیر قلعه اوسه و اوگیر که از نشانهای قلعه نظام الملکیه است اشتغال نماید و خانجهان که از آن
شاه کرده بولایت حلیم درآمده بود بحسب قلعه پرانده پیوسته بود ساخته و ضمیر ناجاکم الخایر السیر نموده و تسخیر دولتآباد کشود
و در [illegible] شناور [illegible] عمده از محال جاگیر [illegible] شولاپور [illegible] نموده [illegible] بیجاپور رفته چون اکثر قوم
انجا کر بجنبه بوده قوی را بر نهاده دارای آنوقت بازگذاشته بقصه کاسی [illegible] متوجه رسیدن گردید و بهت و قصد کاسی
که از قلاع معتبره بود به نیروی مردی و شجاعت مسخر ساخته ازانجا متوجه ساسور گشت و در انجا محاربه قوی باغنیم و بر بخان
نجابپوری واقع شده و زیرکشت بر مخالفان افتاده مخالفان اسباب مایه را گذاشته چون که داشتند از پاتری او به و قلعه آن [illegible]
موده و قسمت کلیر کانده و باز اتفاق جنگ با قوم [illegible] ناموس [illegible] شده از بدست آوردن [illegible] تمام اعدا را از پیش برده گذشته و
تاسی کرده متعاقب انها رفته و جمعی را مقتول و مجروح نموده خان معاودت معطوف ساختند و بعد از محاربهٔ جمعی از پیش بر آمده رسیده
جمعی از وابستگی خانجهان رسانیده عارضه مضمون آنکه چون عادل خان قدم بجاده بندگی و اطاعت گذاشته و قبول خواهش شکس نموده
اگر دولت تحویل پادشاه درین توقف ورزد و دولت آباد را مرکز و ظهر خود شود و حیدر ولد قلعه اوسه و اودگیر بتصرف اولیای
دولت در آورده و در آن [illegible] سید خانجهان حقیقت حال را بدرگاه مورد عطف شده و بموجب حکم اشرف نشست و صوائح موبوع
خانزمان که از آن جاه خان [illegible] آنکه از حیدر اصل مملکت عادل خان شده و قلعه و ولایت پور را که بدست آورده و توجه
بقصد تخریب و اسیر ساخته چون لشکر منصور بآب گشته کنار رسید ساهو بجای مقهور با جمیعت خود و لشکر بیجاپور که مجموع ده هزار
سوار بوده تا سه روز با لشکر منصور و سیزده جنگ نموده و چون کمی گذر رو بهزیمت بقتل رسیده نجابت از اقربا بجمیعت خانزمان کر رفته تیز
اختیار کرده خانزمان را از آنجا کوج کرده از بلاد محمود و عادل خانی بود و متوجه شده و از آنجا دو بیت خلافت رفته و از مرتع پیشکش
منزل خود را از دیار ناموس و از شهرهای قدیم آن ولایت است رسانیده تاخت و تاراج نموده و قسم مقابر و جمعی و غیره ذلک چند آن
بدست لشکریان آمده که در حساب نیاید چنانچه بجای [illegible] چند متبلی [illegible] که بعضی بنقد و دولت [illegible] ظرف [illegible] آب و از انبار سد
در جون خانزمان بکنار آب بهوره رسید فرمان عالیشان مورد رو و یافت که چون عادل خان قبول اطاعت و انقیاد نموده
آن عمده ارباب ارادت متوجه درگاه جهان پناه گردد و هم درین ایام خوبی ازانجا خبر از اصفهان سیه سالار قلاع ایالتی و الکه
جاالکه که در ربیجاده کردی دولت داده بود مسخر ساختند و چون عادل خان مورچین و اهتمه بود داکنون که از روی انقیاد
در مسلک بندگان آنحضرت مسلک کرده اند و التماس پنجه مبارک و جهت اطمینان نوشته هادی عهد نامه و داد و انحضرت
پنجه همایون که بمداد [illegible] از لآلی شاهوار و زر و زبور و اوپیدن مروارید گران بها و خنجر مرصع و عهد نامه مزین به
نقش پنجه مبارک برای [illegible] تشفی و تسلی خاطر او ملوان مرحمت فرمودند سیه خان و سید خانجهان و خانزمان که بعد تاخت و تاراج
و تسخیر محصون و قلعه موجب امر آستان دولت رسیده بودند عید روز خانزمان بعنایت خلعت خاص و خنجر و شمشیر مرصع
و دو اسب عنایت و خطاب بهادری سرفرازی یافته بتسخیر قلعه جنبر [illegible] استیصال [illegible] مامور گشته و ملا عبداللطیف نقض اکرام
از سفارت قطب الملک معاودت کرده مبلغ صد لک روپیه نقد و جنس از جواهر قیمتی و صد زنجیر فیل و پنجاه اسپ عراقی و ترکی
باز بهای مرصع و طلا و نقره باشد نامه از حضور قطب الملک محتوی بر اطاعت و انقیاد از نظر انور گذرانیده و درین جشن
پیشکش و بنیاد از دکن و زمینداران کوهسار و اموال بهادر قرب دو کرور روپیه بسرکار خالصه شریفه عاید گشت و ولایتی
که کرور روپیه محصول داشت ضمیمه ممالک محروسه گردید و چهل قلعه از قلاع محکم بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد و چون

مهمات دکن بر وفق اراده و مکنون ضمیر منیر تنویر صورت پذیرفت برای [illegible] بود [illegible] قلعه که در تصرف او بود و خانه‌داران پیاده و

خانه‌زادان پیاده [illegible] و هوای [illegible] و [illegible] که در این [illegible] از آنجا بر رسیده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

آدان برفیع الدرجه برادرزاده قاضی خان از نعیمانان کابل [illegible] رسیده و عرضداشت علیمردان خان مشتمل بر بهانه‌های [illegible]
درگاه خلایق پناه وارد و به تسلیم قلعه قندهار از نظر اقدس گذرانید تفصیل اینکه قلعه قندهار بعد از آنکه [illegible]
صفوی [illegible] بندگان این آستان بود در زمان جنت مکانی [illegible] مشغول [illegible]
دکن بود شاه عباس غنیمت شمرده بر سر قندهار آمد عبدالعزیز خان قلعه‌دار طاقت مقاومت در خود ندیده بعد محاصره
چهل و چهار روز قلعه را تسلیم شاه عباس نمود شاه ایران نظم امور قندهار به گنج علیخان [illegible] که سابقا حکومت کرمان داشت
و شاه [illegible] تفویض فرمود و پس از سپری شدن او منصب علیمردان خان [illegible]
[illegible] ایام سعید خان صوبه‌دار کابل بموجب حکم والا [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

این در ماه گذرانیده بود و در سن هفتاد سالگی در نفر حیات بر چیده بیمار بر فرمان عالیشان بنام اسلام خان صادر شد که چون خدمت
جلیل القدر وزارت با وی تجویز شده مجرد رسیدن منشیان عازم حضور شود تاریخ ارتحال آن [illegible]
یافته اند و علامی [illegible] بر زبان آنحضرت جاری شد که افضل خان [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عاقل خان بخدمت خالصه [illegible] از تغییر مکرمت خان و [illegible] خان بصوبه داری دهلی و رای رایان بخدمت دیوانی بیوتات از تغییر
عاقل خان و سیادت خان [illegible] وقایع صوبه [illegible] رسید مرزبان بلاد [illegible] با قامت [illegible]
خان ناظم آنجا متوجه [illegible] شده [illegible] در مقام اطاعت آورده [illegible]
توران بمسامع حقایق مجامع رسید که امام قلیخان حاکم سمرقند و بخارا که مکفوف البصر شده بود نذر محمد خان برادر [illegible]
بلخ و بدخشان چشم از حقوق تربیت و اخوت پوشیده و بسرعت تمام متوجه آن طرف شده در سمرقند و بخارا خطبه بنام خویش
خواند و ولایت [illegible] عبد العزیز خان داده امام قلیخان را [illegible]
از راه هندوستان روانه سفر مبارک حجاز شود و نذر محمد خان مانع آمده براه عراق رخصت داد و چون موسم زمستان که ایام
سیر و شکار هندوستان است آغاز شده بود صاحبقران ثانی متوجه شکار شده و در اثنای آن بمسامع اشرف رسید که یمین
الدوله آصف خان [illegible] روز پنجشنبه هفدهم شعبان سنه هزار و پنجاه و یک بعالم بقا رحلت کرد صاحبقران ثانی از [illegible]
این [illegible] تأسف و تحسر کرده [illegible] پنجاه لک [illegible] از انجمله یک لک اشرفی و یک کرور [illegible]
روپیه نقد و تتمه جنس از جواهر و غیره که از آن غفران مآب باقیمانده بود [illegible] تقسیم فرموده [illegible]
[illegible] منصب [illegible] منصب [illegible] نوازش یافت [illegible]
[illegible] منصب [illegible] هزار سوار [illegible]
[illegible] شاهزاده مراد بخش [illegible] سعید خان و راجه جسنگه و راجه [illegible]
[illegible] خان [illegible] قلعه [illegible]
[illegible]
[illegible] شاهزاده مراد بخش [illegible] ملازمت [illegible] خلعت [illegible]
[illegible] رخصت [illegible]
[illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لاهور [illegible]
[illegible]
[illegible] انعام [illegible]

[illegible]

از [illegible] خان [illegible] از تغییر [illegible] خان که [illegible] ناظم آن دیار بود بحکومت کشمیر رخصت
یافت و [illegible] خان [illegible] برده [illegible] یک لک و سی هزار روپیه از جواهر و غیره
برسم پیشکش گذرانید و [illegible] شاهزاده شجاع [illegible] شده محمد زمان [illegible]
و شاه نواز خان ناظم [illegible] بحکومت [illegible] گردید [illegible]
فردای آن شاهزاده محمد [illegible] با سلطان محمد معین خلف [illegible]
نموده [illegible] انعام [illegible] روپیه [illegible] نوازش گشت و علیمردان خان [illegible] خلعت خاص
[illegible] رخصت کابل یافت و سعید خان بهادر ظفر جنگ بصوبه داری ملتان از تغییر
قلیچ خان روانه شد و شاهزاده مراد بخش با سعید خان [illegible] و راجه جسنگه و غیره [illegible] ملازمت [illegible]
[illegible] راجه جگت سنگه [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] ده هزاری [illegible] خاص [illegible] شاهزاده محمد [illegible]
خلعت خاص [illegible] مرصع و صد اسپ و فیل [illegible] و سلطان محمد خلف [illegible]
شده رخصت [illegible] خان که [illegible] منصب [illegible] از تغییر اعظم خان بصوبه داری
گجرات مقرر شد [illegible] راجه جگت سنگه [illegible] روپیه [illegible]

دارا شکوه [illegible] شاه صفی والی ایران چون خبر توجه شاه صفی [illegible] و توالی
بعرض اقدس رسید [illegible] شاهزاده دارا شکوه را بخلعت خاص [illegible]
[illegible] مرصع و شمشیر و خنجر مرصع [illegible] اسپ و فیل [illegible]
بمنصب [illegible] هزاری [illegible] سوار [illegible] سعید خان بهادر [illegible] و راجه جسنگه و راجه
خان و قلیچ خان و خلیل الله خان و راجه [illegible] و سعید خان بهادر ظفر جنگ [illegible]
کابل که [illegible] شاه صفی والی ایران [illegible] شاهزاده
مراد بخش [illegible] توقف [illegible] فرمان [illegible]
[illegible] نذر محمد خان والی توران [illegible]
[illegible]
این دولت [illegible] خبر رحلت شاه صفی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] محمد میرزا [illegible] شاه عباس [illegible]
[illegible] شاهزاده دارا شکوه [illegible]
[illegible] شاه ایران [illegible]

ولایت [illegible] شده [illegible] که مفارقت آن فرزند [illegible]
[illegible]
[illegible] و مفارقت آن
[illegible] شاهزاده مراد بخش [illegible]
[illegible] آغاز سال [illegible] جلوس صاحبقران ثانی
در اوایل این سال [illegible] فیروز جنگ بصوبه داری الهآباد [illegible] شاهزاده
مراد بخش [illegible] خلعت [illegible] رخصت یافت
و شاهزاده دارا شکوه از کابل بعد فوت شاه صفی معاودت کرده [illegible]
[illegible] علامی سعد الله خان [illegible] هزار روپیه [illegible]
[illegible] هزار روپیه [illegible] کشمیر [illegible]
[illegible]
[illegible] راجه جسنگه [illegible] ملازمت [illegible] رخصت [illegible]
عمارت باغ فیض بخش [illegible] شش لک روپیه باتمام رسیده بود [illegible]
قدوم [illegible]
[illegible]
[illegible]
بجانب کابل و قندهار [illegible] شعبان سنه یکهزار و پنجاه و دو [illegible] دار السلطنت لاهور [illegible]
الخلافه متوجه شده و سعید خان بهادر [illegible] خلعت خاص و صوبه داری لاهور رخصت فرموده [illegible]
رمضان [illegible] سوم [illegible]
[illegible] دار الملک دهلی [illegible] قلعه و عمارت
[illegible] کنار دریای جون [illegible] مکرمت خان صوبه دار آنجا خلعت
رخصت عنایت فرموده [illegible] شوال [illegible]
دار الخلافه [illegible] علیمردان خان [illegible] کابل [illegible]
[illegible] خلعت خاص [illegible]
[illegible] خطاب امیر الامرائی و انعام [illegible]
[illegible]
[illegible] قاضی محمد اسلم [illegible]
[illegible] اکبرآباد [illegible] علیمردان خان [illegible]
[illegible] کابل [illegible]

[illegible]

هم جلوس [illegible] آسمان [illegible] دوازده سال [illegible] مکرمت خان و میر عبد الکریم
[illegible] پنجاه لک [illegible] اکبرآباد [illegible] یک لک روپیه [illegible]
روپیه [illegible] روضه [illegible] عمارت [illegible] روضه [illegible]
جانب شمالی آن [illegible]
[illegible]
[illegible] سنگ سرخ [illegible]
[illegible]
[illegible] عمارت [illegible]
[illegible] سنگ مرمر [illegible]
[illegible] عمارت [illegible] گنبد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
از سنگ مرمر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سنگ مرمر [illegible] روضه [illegible]
[illegible]
آن [illegible] روضه [illegible] آیات قرآنی است [illegible]
[illegible] روضه [illegible]
[illegible] سنگ سرخ [illegible]
[illegible] گنبد [illegible] سنگ سرخ و بیرون سنگ مرمر است [illegible] مسجد [illegible]
سنگ مرمر [illegible] سنگ زرد و سیاه [illegible] سنگ سرخ [illegible]
و سنگ زرد و سیاه [illegible] محراب [illegible] مسجد [illegible]
[illegible]
روضه [illegible] مسجد [illegible] محراب [illegible]
[illegible] سنگ سرخ [illegible]

دارد که کلاه درونی آن سنگ سرخ و بیرونی آن سنگ مرمر است و پهلوی برج ایوانی است که در دو جانب دو حجره
دارد و بالای آن کرسی سنگ سرخ باغچه ایست بطول و عرض سی و هفت و شصت گز مشحون باقسام اشجار میوه دار و ریاحین
مربع آنکه حوض بر چهار خیابان و وسط باغ چهل در چهل است که سراسر از سنگ سرخ اند و در چهار خیابان نهر بیست
بعرض شش و بیست و فواره های در افشان از آب جوی جوشان و در وسط باغ چبوتره ایست بطول و عرض بیست
و بیست گز که نهر مذکور بر اطراف آن گشته و در میان چبوتره حوضی است مشتمل بر پنج فواره و اطراف آن هم فواره ها دارد
و بر یکی از ضلع شرقی و غربی باغ ایوانی است بطول یازده گز و عرض هفت با دو حجره و عقب آن شبیه خانه ایست
و پیش ایوان چبوتره ایست طولاً چهل و عرضاً شش و ده و نیم گز و جنوبی ضلع باغ رو بشمال برابر ایوان و ایوان است
و در پهلوی شرقی و غربی آن دو برج با نشیمن نا ... و دروازه باغ در کمال رفعت و در درون و بیرون آن
هفت ... است که کلاه بر یکی از سنگ مرمر گذاشته اند و در چهار کنج آن چهار مینار و چهار دیوار آن
از سنگ سرخ و پیش دروازه چبوتره ایست بطول ... و عرض ... و چهار گز و جلوخانه بطول ده
بیست و چهار و بعرض صد و پنجاه ذراع و در اضلاع جلوخانه ... حجره و متصل دیوار باغ دو حمام بوده
است شرقی و غربی جلوخانه بر یکی بطول ... و عرض ... و چهار گز مشتمل بر دو حجره و پیش
هر حجره ایوانی است و در پیش جلوخانه چهار سوی بازاریست از سنگ سرخ و چوبالش از خشت و ...
دار منقول ... است که حکم ... زیب صفای عمارت که از ...
بدیده باز کرد ... بالجمله در آن زمان شیخ عبدالصمد عمودی که شریف مکه او را العنوان ...
با کلید خانه مبارک ... روانه نموده بود بملازمت رسیده کلید مذکور گذرانید و
بانعام خلعت و چهار هزار روپیه نوازش یافت ... مرشد قلیخان ... سرافراز شد اعتقادخان
از تغیر شایسته خان بصوبه داری بهار و شایسته خان بجای او ... صوبه داری
گجرات سرافراز شدند و چون از عبدالله خان ... روز بروز بظهور می پیوست از منصب
و جاگیر برطرف گشته بسالیانه ... لک روپیه موظف گشت و هم درین ایام جشن نوروزی واقع شده
درین نوروز ... لک روپیه شجاع از پیشکشهای شاهزاده و امرا و اصل سرکار خاصه گشت و جمعی
امرا القدر مراتب بعنایت خلعت و جواهر وغیره سرافراز گشتند مقارن آن دوازدهم ربیع الثانی سنه
هزار و پنجاه و هشت جشن وزن قمری منعقد شد و درین روز ... و چهار فیل ... شاه شجاع و ...
که خلیل الله خان از کوه کماون صید کرده آورده بود و پنج فیل بابت پیشکش معتمدخان از نظر گذشتند
شروع سال هفدهم از جلوس صاحبقران ثانی روز دوشنبه غره جمادی الثانی که ابتدای این سال بود
خلعت خاصه و جواهر و یک لک روپیه نقد برای شاهزاده شجاع ارسال فرموده دو لک دیگر از خزانه
بنگاله مرحمت فرمودند و ... شاهزاده بلند اقبال ... نامه ... سلطان ...
تشریف برده در وجه ... تسبیح مروارید و لعل عطا نموده ... خان و عبدالله خان و اسلام
و اعظم خان بعنایت خلاع فاخره با چارقب ... و صدر ... و عبدالصمد و سید جلال

دوسو بیجان

دوسو بیگان و جعفر خان و راجه ... بعنایت خلعت با ... و چهل کس دیگر بعطاهای خلاع مشمول العواطف ... شدند
و قریب ... چهل هزار روپیه از سرکار جهان مدار و شاهزاده ها شیخ عبدالصمد عمودی یافته بجانب حرمین رخصت شد و
هم درین ایام محمد باقر ملازم شاهزاده محمد اورنگ زیب از دکن آمده عرضداشت مشتمل بر تولد پسر ... اختر برج
زمینداران را جو ... رجب ... شعبان سنه هزار و پنجاه و سه از ... ان صفوی که زینت ...
بسلطان معظم ... موسوم گشتند و محمد باقر بانعام هزار روپیه سرافراز شده رخصت مراجعت یافت
و حضرت شاهنشاهی از کمال اعتقاد ... شعبان عازم زیارت خواجه معین الدین شده بعد حصول ...
... زیارت بجا آورده و ده هزار روپیه بفقرا و مجاورین مرحمت کرده ... تالاب ... را
... فرمود و حکم شد که ... کلان که حضرت مکان وقف ... متبرک نموده بود در مسجد
و چهل ... شاه جهانی ... طعام ... پخته ... و ... دیگر ... نموده بفقرا قسمت
کنند یازدهم رمضان ... دار الخلافه مراجعت نموده راجه ... و راجه ... بخلعت خاص و
... بانعام خلعت و شمشیر و سپر ... طلائی میناکار و فیل و اسب ... شده رخصت
اوطان یافتند و شیخ مروارید و شمشیر و سپر ... طلائی میناکار ... و اسپ عربی و عراقی با ساز طلا ...
... شده و چون راجه ... سنگه ... و ... آورده ... و باقی ماند
بود ... و بعنایت خلعت و منصب ... هزاری ... هزار سوار ... سربلندی یافت و عبدالله
خان که از منصب ... بود باز بمنصب شش هزاری ذات و سوار سربلند گردید ... شوال سنه
... اکبرآباد ... نورانی شد و چون در ... از کثرت ازدحام ... از جهت
اهتمام ... بیرون آمد حکم شد ... تورک ... و ... از دو جانب
... و چهاری ... که همراه قورچی باشند ... مقارن آن غره ذیقعده سنه
هزار و پنجاه و ... جشن وزن مبارک شمسی منعقد شده خاص و عام از فیض بخشش آن خسروی بهره ور گشتند
و دران زمان چون در مستقر الخلافه اکبرآباد طاعون ... داشت اعلیحضرت ...
... موجه شده ... و نماز عید الضحی ... فتحپور ... و بار دیگر ... تشریف برده ... روز
در انجا مشغول شکار بوده روز دیگر بموضع ... سرادق جاه و جلال گشت و بعد چند روز ... دار الخلافه
برطرف شده بود اعلیحضرت متوجه مرکز خلافت گشته چون بعرض اشرف رسید که ... خان ... مهمات ...
و احوال رعایا ... سنه هزار و پنجاه و چهار حکومت ... بسعیدخان و ... صوبه
پنجاب از تغیر ... قلیچ خان مرحمت شد و راجه ... آزردگی که با سعیدخان ...
تعینات کابل ... قلعه ... خان پسر سعیدخان مقرر کرد ... صوبه
بهار ... زمیندار ... که دم استقلال ... اعتقادخان ناظم بهار ... خان را با فوجی
... رخصت ... و بعد ... محاربه واقع شده ... افغانان ...
... قلعه ... از ... حصار ... زمیندار ... بلیات

متعلق باو بود ... رای ... قبیله ... با اختیار ... رای با ... این ...
آواره کوه و صحرا گردید ... رای ... اسلامت و ... خان ... آمده خان مذکور او را بخدمت
اعتقادخان رسانید ... رای ... فیل ... قرارداد که ... لک روپیه ... رسانید ... چون ...
ابتوا ... درگاه جهان پناه ... رای ... منصب داده ...
... لک ... قرار داده ... روز یکشنبه ... محرم سنه هزار و پنجاه و چهار آفتاب
جهانتاب به برج حمل انتقال نموده رستم خان از سنبهل ... خان از دهلی ... رسیده ...
... اسلام خان ... شجاع یک لک روپیه بشرف قبول
رسید ... بیگم صاحبه ... شاهنشاهی ... شمعی ... جامه ... رسیده ... لباس ... بر ...
آن ... سعادت ... اگر چه ... از خدام قریب ... ملکی صفات
رسانیدند ... باطن ایشان ... نور ... رنگ ...
وار ... اختیار ... خدمتکاران ... کسوت ...
نورانی شده ... ماه ... آتش ... سینه ... آن
... مجروح ... گشت ... غم ... سپهر ...
و دولت ... روز دیگر که شرف آفتاب بود جشن ... در عام و خاص توقف ...
ابواب خیرات و مبرات ... نقد ... قسمت کردند و دوم ...
روز ... از ... ربیع الاول حکم شد که ...
... ارباب استحقاق ... رسانیده ... از اصحاب ...
... و دیگر ... محاسبه ... مبلغ ... لک روپیه بحساب هر روز
هزار روپیه ... هزار ... بیت المال ... بخشیده شد و ...
... شده ... داشت ...
... خدام ... آن شده بود ... آتش ...
... ماه و هشت روز که آن بانوی کبری ... برای ...
... بخدمت ... جشن عظمی قرار داده ... ادای لوازم ... اقسام جواهر ...
... یک ... ماه و هشت روز که ... ابتدا و داشت سوای
هفتاد هزار روپیه ... روز اول ... لعل و مروارید بقیمت ... لک روپیه ... دست
روز ... بر ... الماس ... گوهر ... لک روپیه و روزهای دیگر ...
رو بصوبه ... و ... هر ... لک روپیه حاصل داشت ... مرحمت
فرموده درین جشن ... شاهزاده ها ... بیگمهای عصمت ... ناعدا ... خدمتکاران

درون

درون و بیرون از نقود ... قبول ... مرحمت شد قیمت آن ده لک روپیه شد و یک لک و
بیست و پنج هزار روپیه که نذر کرده بود ... بقندیل مرصع مخصوص روضه منوره رسول علیه الصلوات والتحیة بحرمین
شریفین فرستاد ... که متوجه طلوع بود ... آن ... و بخلعت و منصب ... هزاری ... سوار
و اسب با زین طلا و فیل ... یک روپیه ... سعیدخان ... پنج هزار روپیه ... مرات
خلعت و منصب هزاری ذات و پنجاه سوار و انعام ... حکیم ... هزار روپیه ... و زوار
کننده ... از ... دولت ... و بقیه جراحات ... گشته بود ... هزار روپیه با خلعت
و اسب و فیل ... شد ... (ذکر فتح قلعه ...)
مذکور ... دلیل ... واقع شده ... محتاج ... زمیندار ... اطاعت ...
... سنه هزار و پنجاه و چهار از قلعه ... متوجه ... شده بعد حصول ... قلعه ...
دار ... گرفته ... دولت ... مراجعت نمود و درین زمان ...
... موسوی خان بخدمت ... ولایت ... که ... شده ... پسر ... زاده
... منصب و خلعت سربلند گشت ... شاهزاده ... اورنگ زیب ... عبادت
بیگم صاحبه ... از دکن روانه شده بود ... ملازمت رسید و سید حسین ... رخصت ...
یافته ... خلعت ... شایسته خان ... رسید
شرف ملازمت ... ربیع الاول سال هزار و پنجاه و چهار ... و انعام ... خاص و عام
مشمول العواطف ... محمد ... الملک ... شده ... خلعت خاصه
و طره مرصع ... شاهزاده ... اورنگ زیب ... جهات ...
و ... شاهزاده ... منصب ... صوبه دکن از تغیر ... والاجاه ...
... خان ... هزار سوار ... سرافراز گشت و شایسته
خان بمنصب ... هزار سوار ... خلعت خاص ... رخصت ...
و شاهزاده ... روانه ... شده ... منصب ... هزاری سرافراز ... صوبه دار
مالوه ... گردیده ... اسلام خان ... که ... سعادت ...
... زمین بوس ... دولت ... خلافت ... داد ...
... خان ... آمده ... شمعدان
... شاد ...
خلیل الله خان ... شمشیر ... انجام ... ساختند ... از ...
... سید ... جلو رشید خان انصاری ...
فرمان ... سید عبدالرسول
بارهه و سید غلام محمد ... شهادت رسیده ... منصب ...

سرافرازی یافت آغاز سال بیست و دوم از جلوس میمنت مانوس صاحبقران ثانی غره جمادی الثانی سنه هزار و پنجاه و هشت شروع سال
بیست و دوم شده خدمت میر بخشیگری از انتقال اسلام خان بامانت خان و بخشیگری دوم از تغیر امانت خان به خلیل الله خان
مرحمت شد و همچنین باقی ... مرحوم منصب هزار و پانصدی دو صد سوار و ابو البقا برادرزاده عبد الله خان
بخطاب افتخار خانی و خدمت میر توزکی و خدمات عصای مرصع از انتقال امیر خان و میرزا رستم صفوی بخدمت توپ بیگی از
تغیر خلیل الله خان سربلندی یافتند و حسن بیگ شیخ تخلص منشی تدر محمد خان از بلخ آمده داخل بندگان والاشد و از آن جا که
بموجب المنصب شده بود بخلعت و منصب هزاری سرافرازی یافته ... ایلچی پور حاکم کشمیر برادر و ... در بولاد
برادرش که لک و بیست برای دادن ... عرض رفته بود در اجمعت نموده و یکدانه مروارید بوزن ... که
مبلغ سی هزار روپیه از ... گرفته بود از نظر مبارک گذرانید ... افتاده و سلک مروارید که
در ایام جشن ... منسلک گردیده و این مرصع مشتمل است بر ... مرصع و انبرواره که در آب
و تاب و سنگ و رنگ و صافی و شفافی بی نظیر افتاده و قیمت آن جوهر شناسان ... لک روپیه کرده
اند و ورای آن دو تسبیح یکصد و بیست و پنج دانه مروارید که بکثرت آبداری آن ... از بیرنگ لاله گون از
دیده کوثر ... سیلان افکنده و وزن هر یکی از آن دانهای سی و دو رتی است و بیست لک روپیه
قیمت آن شده و طرز این تسبیح دیگر است مشتمل بر لعل ... مروارید که قیمت آن بیست لک روپیه بود و بعلاوه مجموع
جواهر خاصه ... روپیه قیمت داشت با علیمردان خان امیر الامرا که بحکم از قبل از کابل آمده بود بسعادت
ملازمت رسید و عبد الله خان بهادر فیروز جنگ که سال عمرش از هفتاد گذشته بود بسابقه ... کافی در ... هم
بیست و چهارم ذیقعده سنه هزار و پنجاه و چهار وزن جشن شمسی باتمام ... افتاده رضیع و شریف مشمول
عواطف پادشاهی شدند نهضت موکب همایون بصوب دار السلطنت لاهور و از آن جا بجانب کشمیر روز چهارشنبه بیست
و ششم ذیقعده سال بیست و دوم جلوس و سنه هزار و پنجاه و چهار هجری باقیخان را که از غلامان معتمد خان بود بحراست
دار الخلافه گذاشته اورنگ جهان بسمت لاهور ... و بیست و سیوم ... نزدیکی قلعه شاهجهان آباد دایره
دولت واقع شده تماشای عمارت آن تشریف برده بهزار روپیه بعلاوه عمارت ... شد و بیست و نهم اردوی
کیهان پوی را بصوب اسلام خان براه راست روانه کرده ... و شکار نام شده و بیست و نهم شاهزاده
محمد دارا شکوه را بعنایت خلعت خاصه با نادری ... و اسب با ساز طلای مینا کاری و فیل ماده و فیل با یراق
نقره و محمد سلطان و محمد معظم پسران آن والاشان را بانعام و فیل ... و از کنج جهال بر آورده تعویض
مملکت گجرات رخصت فرمودند و از جمله پیشکش علیمردان خان شاع ... بیگ لک روپیه بدرجه قبول رسید و علی
مکرد مشمول عواطف شده روانه کابل گردید و هشتم ... محمد شیخ در آن ... مرید واقع شد
و روز دیگر از آنجا کوچ فرموده روز ... بموجب لاهور از ... برآمد ... ازرق رنگ
مرالبستان ارم گذاشت و قلیج خان صوبه دار لاهور بعد از ... رسیده ... بسرکشمیر ایلچی و انقدم بود
داخل دولتخانه لاهور شده شنبه صوب ... کشمیر شدند و درین اثنا خانه ... حکم ... موجب قلیج
از دکن روانه شده بود برای سعادت زمین بوس ... عالم پناه کرده ... صوبه ... صفوی
ملاحظه شد

میر بخشی حکم شد که با گروهی از منصبداران روانه کابل شده باتفاق امیر الامرا و صواب دید او هرقدر از ممالک بدخشانات
تواند بتصرف درآرد و ضابطه نموده ... رخصت علیمردان خان امیر الامرا اشاره و بامنعی رفته ... اوقات جنسی از ... نیا
صاحب مناسب سرافرازی یافته خاندوران بهادر چون کشمیر را ندیده بود حکم شد که در رکاب بوده بعد تماشای
سبزه و ریاحین رخصت دکن شود و چون یارسوالعمل ... دریابات ظفر آباد کشت ظفر خان حاکم کشمیر بحواله ... حکم
دراین جا بملازمت رسید و از آن محل آنحضرت کشتی سوار غره ربیع الاول داخل دولتخانه کشمیر شده روز ... وظیفه ... ملاحظه
ارغوان زار منزل اصفخان مرحوم که بجهت بودن خاندوران مقرر شده بود تشریف برده خان مذکور یک قطعه لعل یاقوت
مروارید بقیمت لک روپیه از نظر انور گذرانید و چون رعایای کشمیر از حسن سلوک ظفر خان راضی بودند پادشاه حق پسند
یک لک روپیه مطالبه که بر ذمه او بود معاف فرمودند هشتم ربیع الثانی سال هزار و پنجاه و هیجری جشن وزن قمری انعقاد
یافته سایر مراسم و لوازم این روز از وظایف مقرره و اضافه مراتب و مناصب داد و دهش به منزلین و جبین عبودیت
بست ابو الحسن سفیر عادلخان بمدعا جهان پناه رسیده ... اشت با پیشکش بر ... از قسم مرصع آلات و ...
اسب عراقی یکی با زین مرصع و فیل با ساز طلای مرصع یاد بر و اسب و یک فیل از جانب خود منظور انور گردانید دو خوان
خلعت و پانزده هزار روپیه نقد سرافراز گشت و همچنین حاجب قطب الملک بدولت آستان بوس رسیده و پیشکش
مرسول از نظر گذرانیده بانعام خلعت و چهار هزار روپیه سرافرازی یافت و خاندوران بهادر مشمول عواطف شده
و علیخان پسر ... خان کوکه نوبتهای نقاره بلند آوازه گشته همراه خان مذکور رخصت دکن یافت و بموجب استدعا
والتماس علیمردان خان برای تسخیر بدخشان راجه جگت سنگه و جمعی دیگر از بندها بطریق کمک او روانه کابل شدند غره
جمادی الاول صوبه اله آباد و قلعه رهتاس و حصار بجانب ... و دارالشکوه مرحمت شد و شایسته خان صوبه دار
الله آباد از تغیر مرادخان بضبط مالوه دستوری یافت و میرزا نوذر پسر میرزا ... مظفر صفوی باضافه سیصد سوار
بمنصب دو هزاری دو هزار سوار علم و نقاره سرافراز گشت و از واقعه دار السلطنه لاهور معروض شد که خاندوران
بهادر نصرت جنگ که در دوگروهی شهر منزل داشت از دست برهمن پسری که داخل خدمتکاران او بود زخم
چند برکاری در گذشت و این مرد از عقیدت کیش در این باب از جمله بندگان درجه بود و بالفعل در کشمیر رسیکی بکار
وشعور بارتو این پایه دولت ... آورده و بمحض استحقاق و شایستگی منصب هفت هزاری هفت هزار سوار
از انجمله هزار سوار دو اسپه سه اسپه و انعام یک کرور دام که مجموع طلبش دوازده کرور دام و از هزار و دوازده
ماهه سی لک روپیه میشود رسیده بود بخدمات عمده و ترددات نمایان گشته بود و لازم آنحضرت تاسف بسیار خورده
و پایه پرورش اولاد و کمالات ... انحش عنایات کرده تتمه شصت لک روپیه در سرکار خاصه گرفتند و سید
محمد و سید محمود پسر ... منصب هزاری و عبد الغنی پسر دوازده ساله را منصب پانصدی سرافراز ساختند
آغاز سال بیست و سیوم از جلوس صاحبقران ثانی غره جمادی الثانی سنه هزار و پنجاه نه سال نوزدهم شروع شد اسلام خان بعنایت
صوبه داری ... دکن سرافرازی یافت و سیادت خان برادر خاندوران بمنصب دو هزاری و میرزا سلطان نبیره میرزا
مظفر صفوی داماد خاندوران بمنصب هزاری و محمد اشرف پسر قلیچ خان بمنصب هزاری سرافرازی یافته شعبی صوبه دکن
شد و سعد الله خان بعنایت خلعت خاص و دو ... خالصه ... و اسلام خان بمنصب چهار هزاری و عطای قلمدان

رسیده ... سرافراز گشت و میرزا حسن صفوی ولد میرزا رستم بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و جاگیرداری قنوج و ... بارکر
مقارن آن فیض ... سعد الله خان بخدمت وزارت کل ممالک محروسه و عنایت خلعت خاصه و قلمدان مرصع
و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری سرافرازی یافت و ... کابل بعرض اقدس رسید که عساکر فیروزی ... آن
قلعه کهمرد را که از توابع بدخشان است متصرف آورده و در نگاهداشتن آن تساهل ورزیده بار دیگر ... داده بخان
بهادر علیمردان خان از کابل ... مستحق ... معاودت کرد ... پادشاه ... عرض
امیر و فرمان عنایت بنام امیر الامرای علیمردان خان شرف صدور یافت که او و با تمام لشکر کابل متوجه تسخیر بدخشان شده
بهر نوع که در صلحت وقت تصور کرده باید که بمحو وره و فرمان بهادر خان را ... افغانان و نجابت خان
را بحضور ... و راجه ... و رستم خان ... بها ... قلیج خان و ... توقف و ... نجابت خان
اقامت نموده ... عمارات ... و فرمان ... و اندر آب ... کرده ... سلطنت
رخصت یافته بعد قطع مسافت ... ساخته ... بهادر ... اعلام ... بتعظیم ... مقام
الاتالیق ... رسیده اظهار کردند که اگر ... عساکر ... استوار ... بنده ها در ... بحال
و دقیقه نامرعی نخواهیم گذاشت راه ... بعد احتیاط ... و ... قلعه بالای ... تو
و آلات آتش بازی ... داده و ... طرف ... نمایان ... بعد ... عمارات ... استوار نمود
که سوار ... از آن ... و ... محمد خان ... رامه آمده بعد محاربه
صعب که جمعیت از اسب ... جنگ ... اکثری ... رسید ... نقره شمشیر ...
و ... میدان فتح ... روز ... بسبب برف ... چهار صد ... بعد
بعد ... او ... و ... شده و ...
اتمام ... قرار گذاشتند ... و در این کار ... بها ... همی ... اسب ...
بلاک شد ... لشکر ... مراجعت موکب منصور از کشمیر بلاهور ظفر خان را اسب با زین
نقره و خلعت بجای صوبه داری کشمیر ... چهارم شعبان رایات عالی متوجه لاهور شده بعد قطع منازل
بیست و نهم رمضان دولتخانه لاهور ... قدوم شریف ... محمد مراد بخش از ملتان و راجه ...
و نجابت خان از کابل ... رسیده مراسم ملازمت ... اسپ عراقی و چهار
صد شتر شاهزاده مراد بخش و ... عراقی ... و بیست اسب عراقی ... خان ... از نظر انور گذرانید
دو لک روپیه ... شاهزاده دارا شکوه ... شاهجهان آباد ... داشته بود ... هزار
روپیه ... خان ... شده جمعی از ... سرفرازی یافتند ... خان
از ... الحراقی ... رخصت یافت و درین اوقات نور جهان بیگم ... امداد الدوله
که در زمان ... جهانگیر ... سلطنت بود ... آنحضرت ... روپیه سالیانه
داشت ... عالم فانی رحلت نمود ... لاهور روانه ...

وسید مذکور در حلقه قدویان و عمده اسپاه بود در حضرت بر فوت او تاسف شده سید منصور و سید ... پسران آن مرحوم
و سید فیروز برادر او و داماد را از اصل و اضافه منصب هزار و پانصدی نوازش فرمودند ... چهار سال
سال هزار و پنجاه و پنج جشن وزن قمری انعقاد یافته علیمردان خان از بدخشان آمده بملازمت رسیده ... بلخ
گذرانیده بعنایت خلعت خاص ... خاصه ... برافراخت و ایلچی ... محمد خان حاکم توران با ... کابل
شده ... خان ... فیل ... اسب و ... اشرف ... بعنایت خلعت ... ارزومند
نقد و چهار روپیه دیگر ... شمول عاطفت شده و سعد الله خان و سید جلال ... هزاری منصب ...
... هزاری منصب ... و همچنین جمعی از امرای دیگر ... منصب ... آنحضرت
از کمال ... منزل علیمردان خان تشریف برده ... خان مذکور ... لک روپیه ... قبول یافت
و ... سید ... بسبب بیماری که از ... برف ... برگشتن ... داشت ...
... سرفراز شده هزار و پانصد سوار
دو هزار ... پیاده ... کابل قرار گرفت توجه اشرف ... و تعیین ... ملازم
... بعد فوت جنت آشیانی ... صاحبقران ثانی ... که ندر محمد خان ... کابل
لشکر کشیده ... خان ... مقصود ... مراجعت ... رایات
... اقدس ... مرکوز ... اشرف بود ... بعد ... ممالک
ممالکت جنوبی و هندوستان ... آن ... و ... کرده ... انتهز
تقبل ... اسلام ... اقدام ... مسموع ... فرمان جلال ... نفاذ یافت که ... گروه
مراد بخش با امیر الامرا علیمردان خان و امرا ... بخشی و نجابت خان ... خانخانان و ... خان و ولد
اعظم خان و بهادر خان ... پسر ... سنگه ... سید عالم و قلیج خان
و رستم خان ... و خلیل الله خان و سعادت خان و ... خان ... صفوی و لهراسب خان ... و سید محمد ... بانجاه هزار سوار در رکاب شاهزاده ... بتسخیر
بلخ ... خلعت خاص و نادری
طلادوزی ... دوازده
هزاری ... فیل با یراق
نقره ... اعیان ... خلعت خاصه ... الماس ... شمشیر مرصع
با ... نقره و قلیج خان و نجابت خان و ... خان و ... اسب
و ... مرصع ... شمول انواع عواطف و
عنایات ... ایام ... رسید که ... خان ... نجابت ... گرامی
فرزندان ... حکم شد ... دولت
... قسمت کنند ... شب ... مبارک ایلچی ندر محمد خان

با انعام خلعت و هشت هزار روپیه و دو مهر ... و ... اعتبار بر افروخت و سفیر ... خان
را خلعت و اسپ با زین نقره انعام شده رخصت انصراف یافت و ... خان خلعت خاص و ...
مرصع و ... از ... با ایلات ... ایران ...
... بوده ... آنحضرت ... سلسله ... دودمان عالی ...
... خان ... مجلس ... فرموده و ... روپیه ... الات
و ... پنجاه هزار روپیه ... ایران ...
ایران فرموده نهضت موکب منصور از دار السلطنه لاهور بصوب دار الملک کابل ...
سال ... صوب کابل ... رکاب سعادت ...
... آن روی آب ... خلعت خاص ...
... خان ...
... سوار ... سعادت ...
... سنه ... ربیع الثانی ...
...

[illegible]

ازراه کمال عطوفت و رافت نامه عاطفت مشحون و مکتوبی از طرف شاهزاده دارا شکوه بنام ... محمد خان ...
آورده ... معلوم شود که ... محمد خان باصفهان ...
... ازراه ... روانه صفاهان شد ... که خان مذکور ...
که ... دارای ایران شاه عباس ... ازین اراده باز داشته ... که درین وقت ... محمد
از شورش ... بدیدار ... و ... محل توقف
نموده ... درین باب ارسال حضور داشت و بعد رسیدن فرمان طلب عازم ... گردید ...
رفتن ... محمد خان بایران آنست که بعد ... بخان با قاسم خان ... و ... سوار ...
که ... محمد قلی ... رفت و از آنجا ... مقدس ... و از آنجا
باسلام رفت و در آن محل محمد علی بیگ از قبل شاه ایران ... از ... عباس برای ...
در ... خان ... از کاشان به صفاهان ... شاه ایران در مقام ... خان شده
... صفاهان ... و ... گسترده اعیان
امرا ... باستقبال ... خلیفه سلطان ... و ... خان ... یافته و
مجموع ... رسم ... شاه ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سلطان حسین پسر کلانش را منصب هزاری و پانصد سوار و دو پسر دیگر را منصب در خور مرحمت کرده اند و جلیل الله خان
چون در ممالک [illegible] شنید از فرط علاقه محبت و رابطه ابواب دل از اسباب تعلق بر گرفته بگانه نشینی رغبت نموده
شاهزاده اورنگ زیب متوجه [illegible] نصایح سرافراز نمود که در چنین وقت که کار لشکر بعهده مهمات [illegible]
امور باز داشتن از مراتب عقیدت و ارادت بعید است لهذا اراده خود را بر طرف ساخت لاجرم حکم عزل منصب و جاگیرش
شد و در سه شنبه سیوم ربیع الثانی سال هزار و پنجاه و هفت جشن وزن قمری منعقد شده درین روز فرخنده
سعدالله خان بمنصب هفت هزاری ذات و دولت خان قنوج دار قندهار بمنصب سه هزاری [illegible]
[illegible] هزاری سه هزار سوار و خانه علم و اسلام خان صوبه دار دکن بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار [illegible]
دو اسپه سه اسپه و معتمد خان برادرش بمنصب هزار و پانصدی و ذوالقدر خان [illegible] بمنصب سه هزاری [illegible] سوار
مشمول مواهف شده [illegible] چهارم ربیع الثانی سعدالله خان [illegible] شاهزاده
شجاع که از بنگاله بموجب طلب نزدیک کابل رسیده بود و بجا آورده و شاهزاده مراد بخش که بوسیله التماس آن
بلند رتبه رخصت دریافت ملازمت [illegible] جهان پناه [illegible]
بملازمت اقدس رسیده [illegible] مشمول عواطف شده و درین تاریخ راجه جسنگه
و جعفر خان از لاهور [illegible] رسیده خان مذکور بخدمت [illegible]
از تغیر جلیل الله خان و بمنصب [illegible] سرافرازی یافت و راجه جسنگه که [illegible] بملازمت
اقدس رسیده بود مرحمت خلعت خاصه و جمدهر مرصع و از اصل و اضافه بمنصب [illegible] سوار و انعام
[illegible] شده رخصت بلخ شد آغاز سال بیست و یکم از جلوس همایون شاهجهانی روز
پنجشنبه غره جمادی الثانی سنه هزار و پنجاه و هفت آغاز سال بیست و یکم شده چون بعرض مقدس رسید که
[illegible] لاجرم شاهزاده مراد بخش [illegible] مرحمت خلعت و دو اسپ از طویله خاص مطرح
عنایات گشته با لهراسب خان و [illegible] و [illegible] خان و سید عالم و [illegible] یوسف محمد خان
و غیره رخصت بدخشان یافت [illegible]
[illegible] شاهزاده محمد اورنگ زیب خلعت خاصه [illegible]
و برای امیر الامرای خلعت با دو اسپ [illegible] بهادر خان و رستم خان و غیره خلعت فاخره ترسیل شد و سید [illegible]
[illegible] از انتقال سید جلال بصدارت کل هندوستان سرافراز گردید [illegible]
[illegible] نذر محمد خان [illegible]
[illegible] که پس از مراجعت ایران [illegible]
بود و در [illegible] عبدالعزیز خان [illegible]
[illegible]
ملاقات [illegible] کیفیت [illegible] حضرت شهنشاهی چون معلوم [illegible]
شاهزاده مقصود ماندن بلخ [illegible] بودن آن بلاد که [illegible] هندوستان

نداشت [illegible] بود [illegible] آغاز بدی و نفاق [illegible]
[illegible] نذر محمد خان با شاهزاده [illegible] ملاقات نماید
[illegible] و لشکر [illegible] از اطراف [illegible] معاودت موکب همایون از کابل بدار السلطنه
لاهور و از آنجا بمستقر الخلافه اکبرآباد چون خاطر اشرف از مهمات کابل که باعث توقف در آن سرزمین بود
فارغ گشت شاهزاده [illegible] شجاع [illegible] شاهزاده اورنگ زیب [illegible] رجب رایات دولت
[illegible] سمت دار السلطنه [illegible]
[illegible] سعید خان بهادر [illegible]
[illegible] خلعت خاص و دو اسپ با ساز طلا [illegible]
رخصت فرمودند و خلیل الله خان [illegible] منصب چهار هزاری [illegible] سوار [illegible]
سرفرازی یافت و از آن محل رایات عالی متوجه لاهور شده [illegible] شوال [illegible] دار السلطنه [illegible]
[illegible] که بموجب امر در لاهور
مانده بود [illegible] ملازمت رسیده [illegible] الماس [illegible]
داشت [illegible] سعید خان [illegible] قطب الملک
[illegible] رسیده [illegible] با ساز طلا [illegible]
آلات بعنوان پیشکش [illegible] خلعت [illegible] مرحمت خلعت
[illegible] لاهور متوجه اکبرآباد شده [illegible]
[illegible] بعنوان پیشکش [illegible] قطب الملک [illegible]
[illegible] اکبرآباد
شده [illegible] اقدس رسید که اسلام خان صوبه دار دکن [illegible] منصب هفت هزاری [illegible]
سوار [illegible] وزارت [illegible]
[illegible] منصب [illegible]
هزار سوار و قلعه داری دولت آباد و محمد اشرف [illegible] منصب هزار و پانصدی چهار صد سوار و محمد [illegible]
[illegible] منصب [illegible] غیاث الدین [illegible] منصب [illegible]
و صد سوار و عبدالرحیم و عبدالرحمان [illegible] منصب [illegible]
شد و [illegible] خان حاکم [illegible] مملکت [illegible]
[illegible] اکبرآباد [illegible] شاهجهان آباد [illegible]
[illegible] اکبرآباد [illegible]
[illegible] سال هزار و
پنجاه و هفت [illegible] شاهزاده [illegible] شجاع [illegible] کابل [illegible]
بعد دریافت ملازمت مشمول عواطف [illegible] رخصت [illegible] و ذوالفقار خان [illegible]

شد که [illegible] احوال بلخ و بدخشان [illegible] نذر محمد خان [illegible] ملاقات که [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] و اکرام [illegible]
[illegible] نذر محمد خان [illegible] شاهزاده [illegible] استقبال [illegible]
نظر شاهزاده [illegible] ملاقات [illegible]
ملاقات [illegible] استقبال [illegible]
[illegible] رمضان که ساعت ملاقات [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] شاهزاده [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] استقبال نموده بملاقات شاهزاده [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] امیر الامرا [illegible]
رسیده [illegible] نذر محمد خان
داده [illegible] سلطان [illegible]
که [illegible] نذر محمد خان [illegible] رمضان
از آن مملکت بطرف هندوستان معاودت فرمود [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] سوار [illegible]
[illegible] سوار [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] شوال شاهزاده [illegible] امیر الامرا [illegible]
[illegible] بهادر خان [illegible]
داخل کابل شد [illegible]
برف [illegible] کابل رسید [illegible]
[illegible] کیفیت ارسال
قندیل مرصع بمدینه منوره [illegible] قطب الملک
[illegible]
[illegible] هزار روپیه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لک [illegible] هزار روپیه [illegible]

[illegible] لک روپیه [illegible] قندیل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] منصب [illegible] شاهزاده مراد بخش [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نذر محمد خان [illegible] سعید خان [illegible]
سرکار کابل [illegible] شوال [illegible]
[illegible] منصب [illegible]
کابل [illegible] شاهزاده [illegible] بلخ [illegible]
[illegible]
[illegible] لک روپیه [illegible] موکب مسعود
بدار الخلافه شاهجهان آباد [illegible] ربیع الاول [illegible]
ربیع الاول از اکبرآباد متوجه [illegible] گزارش [illegible] آثار و عمارات عالی [illegible]
شاهجهان آباد و کیفیت [illegible] دولت بموجب
امر واجب الاذعان معماران و مهندسان [illegible]
دار الملک دهلی متصل [illegible]
[illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] شاه [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible]
[illegible] دهلی [illegible]
[illegible] شاهجهان آباد [illegible]
[illegible]
[illegible] عمارت [illegible] جمادی الاول سال [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] سال [illegible]
[illegible] سال [illegible] جلوس [illegible]

سال که به حد اتمام رسید مبلغ پنجاه لک روپیه در معماری بناهای آن و سوای این مبلغ در مخارج ابنیه عالیه داخل قلعه خرج شده
و این بنای گردون آثار مشتمل است بر چهار در دروازه و دو و برج و پنج و بیست و یک ... از آنجمله سیف جهه و در چهار ده و مثمن و
محیط چهار دیوار آن مثمن تعداد و بیست هزار گز طول و شش گز عرض و بلندی آن از ارتفاع ... از زمین
شش لک ... و دو و در شش سه هزار و سیصد ... است و تمام باره و برج از زمین تا حصین و از کنگره ها تا کار
از سنگ سرخ تراشیده و اساس یافته و ... عمارت دولتخانه والا از برج شمالی و باغ ارم ... و شاه محل
قدس و برج موسوم ... و شاه ... قدسیه بیگم صاحبه و دیگر ... حرم ... برتیب
واقع شده از طرف مشرق بارتفاع دوازده ... مشرف بر آب و ... از جانب مغرب به باغ و باغچه های ...
افزا و انهار و حیاض از سنگ مرمر ... و دیوارها ... و اکثر عمارات با ... رنگین ... سقف
و جدار در کمال زیب و زینت ... نقش و نگار ... سال موسوم به بهشت ... و ... بر لب ... ودان و طاق
وسط جمیع عمارات مجرای آب حیوان ساخته ... و اندرون ... آب ... نهر ... و حوضها
و در پیش ... ارم مانند ... طراوت ... زمین بهشت ... و از حوض ... سبزه
... گشته ... و جابجا ... حدایق فردوس مانند حیاض ... و ... فی النظر
جریان گشته ... فردوس ... ایوان ... خانه ... عالم ... جلوه ظهور آمده ...
برابر آن حمامی در کمال آب و تاب ... رنگ ... گرد و ... زمان ... و ... سقف
زرین ایوان ... خانه که بانواع ... ساخته اند ... عراق و ... نقش و نگار ... کاری ...
اراده و دیوار حمام که ... و ملاحظه ... آن ... شگفت ...
جمله حدایق خیابان باغ حیات بخش است که ... مثنوی ... اینقدر سیر این گلشن ...
بهشتی ... جای دگر گو ... گلستانی ... عکس ... بان ... بود ... انجا روان ...
بهار دیگر است این بوستان را ... و رین گلشن ز ... سبزه ... نمی آید ... ارم ... و ...
نشسته ... مجمل چون ... شکسته ... و در وسط این باغ حوضی بطول و عرض شصت و شصت ... اینه ...
واقع شده ... در درون حوض چهل و ... ساخته اند ... فواره ... لب حوض ...
و در هر چهار خیابان اطراف آن سنگ سرخ که ... رسیده ... چون ... نور ...
مشتمل ... فواره ... و در وسط آن روان است ... این حدیقه دو دست عمارت ...
در کمال ... اساس یافته و ... آن جاری گشته ... و عمارت ...
... از کنار ... بهم ... البشارت ... در پایین ... دو ... بر زبان ...
کاشانهای ... سیمین و زرین ... کافوری ... نقاب آب ... مانند ...
جلوه ... طرف ... باغ ... بطول ... عرض ... و ارتفاع یک
نیم ... عمارت ... واقع شد ... از سنگ مرمر ... سقف و
جدار این ... عمارت ... کار ... انواع گل و گلدار ... ساخته اند و

اثر

و در تناور ... عمارت ... سلسبیل ... و در وسط عمارت ... حوضی ... مربع و ...
... ساخته ... که آب ... از آن ... فواره ها ... جوش ...
در آن نصب نموده اند ... کیفیت آن ... چهار طرف ... آن ... چشم
برآمده به حوض یک لخت سنگ مرمر ... نقش و نگار ... بصورت ... عالم
بلور صاف ... اطراف حوض ... داخل نهر ... این حوض ...
روز کار ... یک لخت چهار در چهار مربع بعمق ... بصورت ... حمام و بازار سقف
و آبادی شهر ... است که ... ایوانی است ... عمارت مذکور ساخته به سنگ ...
سفید ... معماران ... سقف آن ... حمام ...
از سنگ مرمر بطول ... حوض ... چهار ستون ... سقف ...
و ... سنگهای ... برجبین ... که ... زر و ... مشتمل ...
صلح آن ... نصب شده ... ساوات ... شعاع آفتاب ... اول ...
سعادت ... جلوس ... میکرد و در پیش آن بارگاه رفعت ... مشتمل بر چهل
ستون بطول بیست و ... عرض بیست و چهار در کمال رفعت اساس یافته و زینت سقف و جدار آن
... ایوان ... سیم ... خارج ایوان ...
در کمال ... بطول یکصد و چهار و عرض شصت ... حمام و عام ... از سه جانب آن کنگره از
سنگ سرخ ... زر ... و بیرون آن صحنی بطول ... و عرض یکصد و
... و ... ایوانهای ... ساخته اند ... دروازه ...
... از سنگ سرخ ... کار اساس یافته ... دروازه های ... بطول
... یکصد و چهل ... ایوان ... دروازه جانب شمال و جنوب و غرب ...
... دروازه ... حجره های ... ایوانهای ... عرض چهل و ... در کمال ...
برای ... انجام یافته ... از جانب غرب ... دروازه قلعه
... سقف و دیوار ... مردم ... متصل ... این نوع عمارت و بازار ...
مردم ... اختراع ... روی کار آمده ... دروازه
قلعه متصل بازار ... دروازه ... اکبرآباد ... فیل ... طلائی ...
این نوع ... صورت ... و در برابر آن ... بدایع آثار ...
فیلبان ... صنعت ... ملاحظه ... آید ...
و جانب ... غرب ... شاهزاده ها ... عمارت ... و ...
بنا ... این ... لک ... صرف ... آن ...
... عجایب ... اهالی ...

... و کثرت و قلت اموال بناهای عالی ساخته اند و بر طبقه عمارات ... تاسیس یافته ...
و ... عظیمه ... بازار جانب اکبرآباد و ... دار السلطنة لاهور ... افزای شهر ...
در ... بازار ... راسته بازار ... بسمت لاهوری ... چهل و ...
و طول ... مشتمل ... و ... حجره و ایوان ... دروازه ... جوک
هشتاد ... چهار ... صد ... و دیگری ...
همچنین ... طول و عرض جانب شمالی این چوک سرای ... و ... بطول و عرض یکصد و هشتاد ...
حجره و چهار برج ... حجره و ایوانی ... ایوانها ... سرای ... بادشاه ... جهان ...
... جانب بازار ... جانب ... صاحب ... بطول ...
و عرض دو صد و چهل ... ایوان ... جانب جنوب ...
بازار ... جانب ... بطول شصت و عرض ... ایوانها ... سلامت ...
انجام یافته ... وقف ... سرا و چوک ... مسجد ... بیگم ...
طول بازار واقع شده طول ... چهل ... عرض ... از بیرون ... کاری ...
سنگ سرخ زینت یافته ... ایوان ... ایکار ... و کرسی ...
سنگ سرخ ... و فرش ... از سنگ ... حجره ... سنگ
سرخ بطول چهل و ... عرض ... سی و ... ارتفاع ...
در مسجد سرای ... مربع ... ایوانها ... حجره ...
و صحن ... سرای ... جانب اکبرآباد ... بطول ... پنجاه و ... عرض سی ... بایکر ...
واقع شده مشتمل بر ... و هشتاد ... حجره و ایوان ... دروازه قلعه جانب جنوب مسجد ...
بنام عصمت ... اکبرآبادی ... بطول شصت ... عرض ... و ... محتوی بر هفت
خانه گنبدی ... سقف ... کنبد ... تمام ... سنگ سیاه ...
... از سنگ مرمر ... نموده اند و ... سنگ سرخ ...
سنگ سیاه ... از ... درون و بیرون از سنگ سرخ ... صحن ... عرض ... شصت
و سه و عرض پنجاه و ... ارتفاع ... سنگ مذکور ساخته شده ... جانب شرقی حوضی ... دوازده
در ... و ... دوازده ... سرای ... پنجاه ...
و چهار ... حجره ... ایوانها ... حوض ... دروازه ... درون ... بیرون
سنگ سرخ ... سنگ سیاه ... حوض ...
یکصد و شصت ... ارتفاع ... سنگ سرخ ... عمارات
مسجد ... مبارک ... شصت ... بک لک و پنجاه هزار روپیه ... تمام رسیده
الحاصل ... عصمت ... و کثرت ...

دهلی

و در سال دار الخلافه ... بوده و در ... عمارت آن ...
... و دیگر ... شهر ... که در ... ده ... گز
... و ... سنگ ... که از روی ... دار الخلافه شاهجهان آباد ... است
که ... اساس یافتن مسجد جامع دار الخلافه شاهجهان آباد ... کوه
وسط شهر واقع است ... مسجد ... دار الخلافه ... مسجد جامعی ...
شهر ... اساس بنا یافته ... جهان آرای ... مسجد عالی ... لازم
دهم شوال سال ... هزار و شصت ... معماران ... سعد الله خان و ... فاضل خان ...
... جانب ... قلعه ... اتمام ... مکان
... سنگ تراش ... کار ... و ... و عمله ...
دار الخلافه و ... اطراف ممالک ... جمع آمده ... کار ... تاکید سعد الله خان
و خلیل الله خان ... سه کرسی ... از سنگ سرخ ... سنگ سیاه
و صحن ... فرش سنگ سرخ و عرض یکصد و ... مدت شش سال بصرف ده لک ... بصورت
اتمام ... پذیرفته ... درون و بیرون ... مسجد از سنگ ...
و در کنج ... سیاه ... انواع سفید ... و در کمال ...
... است که ... خانه ... حوضی ...
آن مسجد ... ابواب ... ایوان ... سنگ سیاه ... چهار
مسجد ... و ... ایوان ... شمالی آن دار الشفا و مدرسه ...
... اتمام تاریخ مسجد ... قبله حاجات ... مسجد شاه جهان نزول
انوار ... شاهجهان آباد ... دارالخلافت ... سلطنت اول
و در و دیوار ... بارگاه ...
رنگارنگ ... که ... بصورت انجام یافته ... ساخته ... سقف
و جدار آن محل ... انواع ... زینت ... حجره ها و ایوانها ...
محل ... زری ... فلک اطلس ... صحن ...
... و ... ده ... یک لک روپیه ... سرانجام ...
نقره ... ارتفاع ... و دوازده گز ... و ...
... جا ... فراش ...
باستون ... نقره ... ایوانها ...
از نقره ... محمل زربفت و کلابتون ... و
... فلک ...

جا تختهای مرصع گذاشتند و در وسط ایوان رفیع المکان تختگاهی مربع ساخته و دور آن به محجر طلاکار آراسته و بر روی آن
اورنگ گوهر آگین جا گذاشتند و شامیانه که جابجای آن بجای تحریر از اوراق نقرگهای مطرز زرنگار مروارید غلطان
آبدار دوخته بودند با سلسل گوهر شاهوار و چهار ستون طلائی ناب که سر علمهای آن بجواهر تعبیه مرصع بود بر زوار آن بر
افراختند و بتاریخ معین که روز شنبه بیست و چهارم ربیع الاول سال هزار و پنجاه و شش هجری و بیست و یکم جلوس میمون
حضرت شهنشاهی از کوچه جواهر خضرآباد و بیاسو جه دار الخلافه گشته بهمه راه از دولت شاهزاده دارا شکوه از نثار ورق
فرقدسای ادیم روی زمین را از سیم و زر گرفت از فیض قدوم والا ساحت و نشانه نازک نقار زر افراخت
بارگاه چهل ستون به نزول اسعد اختصاص یافته انگاه روی سریر بیاکار گوهر نگار از جلوس همایون سلطنت نشین رباعی چهل
طلیل جناب سحابی گشت شاهزادها و امرا و الوازم تهنیت و مراسم زمین بوس بجا آورده خروش کوس کامرانی و نوازش
شادیانه شادمانی و جلوه طرازی الحان نامری تازه و خراش جلاجل شو سند زرین بر پوششهای اسپ تابان و طلا
رنگ و همچنین شاید بنوازم انعام ملغله در گنبد دوار انداخت رواج اقسام بخورات از مطلع خاک عنبر آباد افضای
فلک فراسعد نموده زمین را گوی عنبر گردانید و بوی از کجا و بسیاری یا مشک تتاری کره ارض را نافه آهو
چمن ساخت و از آن محل فروغ مقدم مبارک بر حرم حریم خلافت از زیب اخته زیب و زینت شمائل
فردوس شامل از جوشهای فواره و از طلا و جریان آب و فراوانی نعمتها و جلوه شاهدان جهان و سبز
سرای غانمه بردار ان گلستان و در غوله سازی باغ دلستان و سماع نازنین شاید آن که در طرف برگی
و سبزه تجنس و جلوه آن بود نه معاینه بهشت برین بلکه برا بهتر از بهشت و رنگ جلوه ظهور گرفت و خضورت
معنی این امیر خسرو دهلوی از کرد بیت اگر فردوس بر روی زمین است : همین است و همین است و همین است
اکنون مجملی از مواهب که نسبت شاهزادگان و ادا مقام و امرای عظام در آن روز بظهور آمده می پردازد
به حکم صاحبقران ملک روی شاهزاده دارا شکوه خلعت خاصه با نادری و جمدهر مرصع و با اضافه ده هزاری
سی هزاری ذات بیست هزار سوار ده هزار دو اسپه سه اسپه و فیل با ساز نقره و دو لک روپیه نقد و شاهزاده
سلیمان شکوه پانصدی و پنج روزیانه و به سپهر شکوه سیصد روپیه روزیانه مقرر گردید و سعد الله خان بعنایت
خلعت و نادری و منصب هفت هزاری هفت هزار سوار از آن جمله دو هزار دو اسپه سه اسپه و راجه جسونت
سنگه منصب شش هزاری شش هزار سوار چهار هزار دو اسپه سه اسپه و رای تجلداس بخلعت خاص و منصب شش هزاری پنج هزار
سوار و عطای فیل و مکرمت خان و جانبرخان امام حمایت با انعام برادری یکهزاری هزار سوار و راجه جیسنگه
و رستم خان و خضر خان بر خشی و ملا علاء الملک پیرسامان داده و دیگر خان و بختیار خان و خلیل الله خان و
میرزا نور مسوی و غیره بمدد خرج الخلعت یوم ملاحظه بوم نوره مقرر فرموده و تا نه روز که این جشن ممتد بود فرمان
شد که هر روز محمد خلعت لعل هزار هزار هیداده باشند و مرحبی الحکمی که تاریخ آبادی شاهجهان آباد دریافته
یافته بود بیت شد شاهجهان آباد از شاه جهان آباد ❊ بانعام پنج هزار روپیه کامیاب گشت و چهار لک روپیه
بجمیع عمله عمارت در وجه انعام مرحمت شد و در همان نزدیکی جشن وزن قمری اتفاق و یافته دو اسپ با زین
طلا و فیل با ساز نقره و ماده فیل برای امیر الامرا علیمردان خان ترسیل یافت و چون عبدالعزیز خان والی بخارا

دا برسند محمد خان فرستاده و ملیح را از قبل داشت بمقتضای مصلحت راجه تیهلداس و بهادر خان و قلیج خان و رستم خان
را با سپاه رزم خواه رخصت کابل فرموده آغاز سال بیست و دوم از جلوس اقدس غره جمادی الثانی سنه هزار و پنجاه و
هشت سال بیست و دوم شروع شده شاهزاده مراد بخش از کشمیر آمده ملازمت نموده بعنایت خلعت و فیل سرافراز
گردید و بصوبه داری دکن رخصت یافت و شاه نواز خان بطریق اتالیقی آن کامکار معین شد و صوبه
داری گجرات از تغیر شایسته خان بشاهزاده دارا شکوه مرحمت شده آقا بیگ بخطاب غیرت خانی و
دو هزاری سرافرازی یافته از طرف شاهزاده بحراست آن صوبه معین گشت و صوبه مالوه از تغیر شاهنواز خان
بشایسته خان تقرر گرفت و شاهزاده محمد بصوبه داری اوده از تغیر معتمد خان کامیاب گردید و نظم صوبه او ده
از تغیر میرزا خان با معتقد خان که از شکارهای انداز نعوض شد و سلخ شعبان آنحضرت بقصد سیر و شکار سفیدون
بدان صوب نهضت فرموده بعد فراغ از آن شغل دلخواه بغدیم رمضان از آن نواحی معاودت فرموده بعرض
که بوضوح انجامید خواجه خان قلعه دار قندهار و دولت خان حارس بست رسیده از آن واضح حال آنوار گشت که شاه عباس
شاه ایران بقصد تسخیر قندهار متوجه است و سفیری که در کمال تعجیل در درگاه عالم پناه ارسال داشته و علیمردان خان
موجب در خواست قلعه دار قندهار و لک روپیه و بر دار سوار از کابل روانه نموده بقافی ارقضی که از جانب شاهزاده
دارا شکوه ناظم دار السلطنه بود فرمان شد که رسول والی ایران را در لاهور نگهداشته مگذارند که منوجه درگاه گردد
دو تجوار اشتباه ورود بایات عالیات بصوب بحاله رسیدن خبر محاصره قندهار و امدن فوج قلعه گرفت آن و بلایای و مرخص شدن شاهزاده اورنگ زیب و جمدة الملک سعد الله خان و میرزا خود و رستم خان و قلیج خان با سر داران
قزلباش چون خبر آمدن شاه ایران متواتر مسامع والا رسید سیوم ذیقعده سنه هزار و پنجاه و هشت لکر ظفر پیکر شاهی
از دار الخلافه متوجه دار السلطنه شده بعد طی منازل دوازدهم ذیحجه دولتخانه لاهور ورود دولت گشوده مهبط انوار تجلی
الهی گردیده و روز شنبه دوازدهم محرم سال هزار و پنجاه و نه جشن وزن شمسی ترتیب یافته و درین جشن فرخنده از مناصب
شاهزاده اورنگ زیب و مرادبخش سوار دو اسپه سه اسپه و منصب آن عالیقدر از اصل و اضافه پانزده هزاری
ده هزار سوار هشت هزار سوار دو اسپه سه اسپه مقرر شده و دیگرانی که از شاید که تفصیل آنان موجب طول کتاب
میشود بعطاهای لایق و اضافههای مناسب سرافرازی یافتند و در این ایام که اعظم خان و رستم خان و ساسی
سرافرازی اختیار کرده بود ملتفت خان پسر کلانش بمنصب هزاری پانصدی و میر خلیل هزاری و در سجاق
هفتصدی سوار و نوازش گشتند و فوجداری جونپور از انتقال او به معتقد خان مرحمت شده و در اینولا عرضداشت
خواص خان قلعه دار قندهار مشتمل بر شکون شاه عباس بپای حصار و محصور در گشتن قلعه از نظر مبارک گذشت
حضرت ظل سبحانی شاهزاده اورنگ زیب را که در همین تاریخ از ملتان بر آن پیره روانه شده بودند بعنایت خلعت
خاص و سرپیچ لعل با دو مروارید و جمدهر و شمشیر خاصه و دو اسپ با ساز طلائی و میناکار و فیل با یراق نقره و فیل
سعدالله خان فرستاده و خاطر گوهر را با سپاه دران ورا جسونت سنگه و قلیج خان و رستم خان و راجه تیهلداس
و نجابت خان و میرزا خان و میرزا نوروز را بای سنگه و راو ستر سال و لهراسپ خان و نظر بهادر و قاسم خان
و اخلاص خان و داود بیسنگه و رام سنگه و جوده بقدر مراتب متوازش اضافه و عطای خلاع فاخره و جواهر و ابر

نوادخته در رکاب شاهزاده مقرر فرموده مجموع پنجاه هزار سوار که درین ایام قابقند فلیم آمده بود و بنا یافتند حکم والاقدر
که منصبداران مهمات سلطانی با امرا و منصبداران و جاگیرداران این سفر سواری صد روپیه که سر هزار سوار یک لک
روپیه میشود از خزانه بعنوان مساعده و بجمعیکه نقد تنخواه میپابند سه ماهه پیشکی مرحمت نمود و حکم شد که لشکر ظفر اثر از راه
بنگش بالا و پایان متوجه کابل شده و از آنجا براه غزنین روانه قندهار گردد نشست و حکم صدور یافته در آن دو ان بعزم
کابل برآمده غره ربیع الاول از لاهور متوجه کابل شده روز دهم از آب چناب عبور نموده در اینولا عرضداشت
که خواص خان قلعه دار قندهار رسانیده واراد ایران بار که اسنه سابر قلاع متعلقه انولایت متصرف اوده و از آنجا تفصیل این
بر سبیل اجمال آنکه شاه عباس بعد گذشتن از هرات و مراد موافقان را با هفت هزار سوار به محاصره قلعه بست و
ساروخان را با چهار هزار سوار برای تسخیر زمین داور فرستاده خود بعدها از اصل و هم دهم و رابع لکجعلیخان نزول
نموده بمحاصره قلعه قندهار دور ملکر تسخیر اقتصار مشغول کرده و چون مدت محاصره و ایام محاربه با غره صفر امتداد و رسید
جمعی از متحصنان بیت حضرت سلطنت و بعد شادی جا در سلک ملک حرام مقوقی را بسیل یعقوق نموده قلعوار
گفتند که سبب کثرت بارش و برف و انسداد طرق رسیدن کمک نقد روا و نزدیک است که ولیا شب
متوافق فتح حصار گشته و بعد آن زنهار طلبان امان است نه فرزند راهی از دست ایرانیان و رسید
و مصالح است و بعد این گفتگو جماعه حرام از ملجار برخاسته بجانب ما حاتو در رفتند و شغار آن سمت ساختن
قزلباشیه قلعوبست را سموع خواصی خان شده و یک مرحمه برگشته تدبیر از دست داده امان نامه طلبید و شاهی
بر عاقبت بینش از برآمدن قلعه دار روانه و پس قرن رانظر بیانشیه و اکذاشت و خود با منجاق خان بر شاه
عباس رفته در سلک ملک حرامان و اهل کرد در ششم صفر سایر منصبداران و احدیان و برقنداز آن امان
گرفته از قلعه بیرون رفتند باز نهم خواص خان عازمی ما هیرای بی فرق و نمک حرامی بر خود گوارا نموده با ملی خان
و عیسی خان برادرش کاگر خان و نورالحسن و غیره از ارگ قلعه برآمده در باغ گنج علیخان بشاه ایران رو نمود
بعد ساعتی با همراهان مراجعت نموده در کمال خجلت و انفعال روانه هندوستان گردیده و قلعه ستاد باره در هم
در ایام سابق بود و در زمان حضرت سلطنتاهی در مدت هیج سال و بصرف هیج لک روپیه حصار بخارات استوار
برج و شهر و دوم قلعه دولت آباد سیوم قلعه مندوی چهارم قلعه ارک هم قلعه فراز کوه صورت اتمام پذیرفته اگرچه
از کابل ساخته شده اما و بولارش بوضع ده گز و خندق عمیق و آذوقه و سامان و وسائل از همه جهات قلعه دار
داشت که اگر خواص خان همین و بدوفی را کار فرموده ایف جمیل قلعه گیری بسعجوه ران کار کرد نموده و تقرب مدد
بادشاهی بر او میرسید فی الجمله در مدت محاصره که پنجاه و هشت روز بود و بر او بس از فوج شاهی با چهار صد کس
از قلعه گیریان مقتول گردیدند و چون شاه عباس خبر رسید که شاهزاده اورنگ زیب و سعدالله خان با لشکر
گران مستقرب بقندهار رسید از این رهگذر که دو آب لشکر قزلباشیه تمام زبون و ضایع شده از لشکریان یکاره
بود مهراب خان را با ده هزار سوار در قلعه گذاشته بست و چهارم صفر کوچ بکوچ متوجه اصفهان گردیدم و نهضت
لشکر ظفر اثر که شاهزاده اورنگ زیب از طی منازل بزادهت رادر روانه شده بیست و نهم ربیع الثانی
داخل کابل شده و نرخ غله در آن ایام جو و گندم روپیه را چهار آثار بود و که هم همو از غله و چون لشکر ظفر

اثر وارد و توعین شد غله در آنجا روپیه را دو آثار و کاه بیستی نایاب گشت و بعرض شاهزاده رسید که از آنجا تا قندهار هیچ جا خبر
لاجرم شاهزاده در آنجا توقف نمود و حقیقت و اقعه را معروضداشت حکم معلی صادر شد که اینقسم امور را منظور نظر انور
باشند متوجه مقصد شود و ماه رجب بکابل رسیده و اندکی پس از رسیدن آنحکم شاهزاده مجال توقف محال دیده بعد قطع منازل
قندهار رسیده و بمحاصره پرداخته از قلعه فرود آمده و اطراف قلعه را بامرا تقسیم نموده سمت ملچار شاهزاده و قلیج خان را
با راو ستر سال و ازبکیان و بهادر خان و جانبازخان و نجف خان و غیره هفت هزار سوار و دوانه و بست کردانید که علاقه این نواحی را
متصرف خود آوردند و با استمالت رعایا برداختند و حکمی سپاه راجپوت و مغل سعید و سپاه بنوید افزائش مناصب و دیگر
مراسم گوناگون لوچهای سلامت را بفاصله چهل ذرع بخندق رسانیدند و بعد چندروز دیگر بهادر خان و قاسم خان از
کمال بهادری کوچه سلامت را تا کنار خندق برده شروع بانباشتن آن نمودند و روز پنجم بهادرخان قلیج خان
که روانه بست شده بود رسید شاهزاده رسید که شاه ایران در هرات لشکر نشسته سی هزار قزلباش دیگر را جهت کمک قلعه قندهار
و بست فرستاده شاهزاده و رستم خان با سرداران و نظر بهادر خویشگی و راجه رای سنگه و سید فیروز و روپ سنگه
راتهور و غیره با هفت هزار سوار بمدد قلیج خان روانه نمود و بعد تلاقی فریقین آتش قتال اشتعال یافته آخر حرب اتوا از رجه
انجال و قوه انقصور بیرون بودار برو و جانب طرفین و انجام کارزار در بنای ثبات اکثر بلا آن معجزه راه یافته بشاهده
انجال کار لشکر غنیم از جرعه کی بحربه دستی کشیده عرصه میدان تنگ گشت و راین حال رستم خان و قلیج خان ایستادن
را خلاف سرداری دیده و عیان بر شیر قلعوای بسپرده و چون سلطان مردافکن خود را بر ایمای لشکر اعداء زده و اکثر ...
دیران متول و راجپوت و افغان و از آن روی قزلباش و خراسانی و ترکمان داد شجاعت و تهور داده و داد انواع اهوال
امواج و سپاه المشیر ارجحیه و ادوار آن تو گوار با نظم شده رخ از عرصه کارزار بر تافتند و سپاه لعنت دستگاه تا شام تعاقب
انها نموده و اسپ و غیره و دوابه توپخانه و برق بسیار گرفته مظفر و منصور مراجعت نمودند و بعد تقبیض این فتح را در خدمت
شاهزاده با نفقه و مردی مقتولان را با غنائم فراوان ارسال داشته متعاقب آن محمود بیگ خبر رسید شاهزاده رسید
آن دولت جاه گلستان را در دفتر احوال مهربانی و عتاب فرموده و این فتح نمایان را که تمهید آن فتح قندهار دانسته چون
اسباب قلعه گیری و مصالح یورش خصوص توپهای کلان همراه نبود و موسم برف و باران نزدیک رسیده بمقتضای مصلحت
تسخیر قلعه را برسال دیگر موقوف گذاشته و طبل رحیل کوفته کوچ بکوچ متوجه هندوستان گردیده اکنون به تحریر و قایع حضور می پردازد
روز پنجشنبه دوم ربیع الثانی سال هزار و پنجاه و نه جشن وزن قمری انعقاد یافته و مراسم سعد و مرد بخشش و مرحمت منعقد رسیده
از آب سیلاب بهار کوچ موضع بهشت و محل نزول رایات گشته شایسته خان از احمدآباد آمده سعادت ملازمت حاصل نموده
یک لک تا بیست و هشت الفیه ... داینده چون موضع مقدس رسید که شاه بیگ استجلو که شاه ایران او را بانجام سعادت
آنقدر از رسم سفارت فرستاده بود بکابل رسیده یا حسین یکه زر بردار را نوستاده که او را در کاه معلی بیارد و بعد رسیدن
او حکم گرفتن نامه و بار او و در کاه شرف صدور یافته بعد سیادت خان و جعفرخان حکم شد که او دا طلبیده بگویند که باشد
بر رابطه محبت قائم از روی کمال اتحاد خود شکار بچیا را به محافظت قلعه قندهار گماشته بود و هم اگر ملکیس ابن خان آرث آن
دیگی از انبیای سپاهی منش رزم دیده را که از عهده مدافعه و مقاومت ایشان تواند بود برآمده و منع نمود
اکنون که این حرکت بیجا از ایشان به وقوع انجامیده فرستادن ایلچی و نامه و رسم از آئین مستقبل است باید که بجلال آباد رفته

بپا سایه بعد ورود موکب معلی بدار الملک کابل رخصت مراجعت عواید یافت و نظر بر بشاشی احوال نموده ده هزار
روپیه بطریق انعام مرحمت شد و بعد طی چند مرحله دولت خانه کابل از فیض مقدم شرف صفا و فراوت تازه یافت **اعاده**
سال بیست و سیوم از جلوس صاحبقران ثانی روز دوشنبه غره جمادی الثانی سنه هزار و پنجاه و نه سال بیست و سیوم
جلوس شروع شد در اوایل این سال بموجب استدعای نذر محمد خان که ثانیا از عنایت آنحضرت بر مملکت بلخ تسلط گشته
بود عبد الرحمن پسر او را بعنایت خلعت و جیغه مرصع و خنجر و شمشیر و اسب با زین مطلا و سی هزار روپیه نقد و بیست
از زنان و دختران او را سوای مبلغ سه لک روپیه که در بلاد افغانستان هندوستان یافته بود تبلیغ گرانمند و دیار نقد و
جنس عنایت فرموده و چون نذر محمد خان التماس مدد خرج کرده بود صد هزار روپیه برای او همراه عبد الرحمن نموده جمیع
اثبار مقتضی المرام رخصت انصراف بلخ داده نذر خسرو سلطان و بهرام سلطان دو پسر کلان نذر محمد خان که دل
از تعلقات هندوستان برگرفته راضی برفتن بلخ نشدند بمواجبی که خود استدعا داشت از ندکانی حاصل بودند
و از وقایع کابل بعرض رسید که بهادر خان افغان از جهان درگذشت خدیو قدر شناس پسر کلان او را منصب
هزار و پانصدی و شش پسر دیگر او را بمناصب مناسب سربلند گردانید و ایلچی ایران را بموجب حکم جعفر خان بمنزل
خود طلبیده اشته و ده هزار روپیه نقد و داده رخصت انصراف داد و در این ولا که قلعه ارک کابل از سنگ و آهک
در مدت دو سال بصرف دو لک روپیه باهتمام غازی بیگ و قلعه کلین در کمال استحکام بعرض پنج گز و ارتفاع هشت گز
که بجای دیوار خشت خام که بر گرد شهر کابل باهتمام تامیان علیمردان خان صورت اتمام یافته بود و به انضمام
افتاده چهل هزار روپیه دیگر برای مرمت قلعه غزنین و سی هزار برای تعمیر قلعه چاریکار مرحمت شد و شاهزاده دارا
شکوه را تا رسیدن لشکر از قندهار در کابل گذاشته سلخ شعبان خدیو کشورستان متوجه هندوستان گردید
و سیوم رمضان مژده فتح لشکر ظفر اثر و شکست قزلباش بعرض پادشاه قدر شناس رسیده آنحضرت بعد ادای
سپاس ایزدی در جلدوی فتوحات شاهزاده و امرا با جمیع امرا اضافه مناصب و عنایات خلاع فاخر مشمول عواطف خسروانه
ساخته رستم خان را که در آن جنگ تردداث رستمانه بجا آورده بود بخطاب بهادر فیروز جنگ و اضافه سه هزار
سوار دو اسپه سه اسپه بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار و قلیج خان را از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار و
صوبه داری کابل سربلند گردانید و از مدبان و برق اندازان و پیاده های [illegible] با فزونی علوفه و [illegible] کامیاب
مطالب گشتند و چون بعرض اقدس رسید که بواسطه ناسازگاری که میان شاهزاده و [illegible] بهادر خان
بهم رسیده معاملات و کمی از استحکام افتاده است بنابرین فرمان طلب بنام شاهزاده صادر شد و در یافته خدمت
برجیده صوبه دکن به شایسته خان و نظم ملتان [illegible] خان مذکور تفویض یافت بعد طی
منازل بیستم شوال از ورود موکب جاه و جلال دار السلطنت لاهور زیب و زینت گرفت و ششم ذیقعده
شاهزاده دارا شکوه که در کابل توقف داشت ادراک دولت حضور نموده پانزدهم ذیحجه شاهزاده
محمد اورنگ زیب از سیاق قندهار بملازمت فایز شده بمرحمت خلعت خاص و اسپ [illegible] نام با ساز
طلا و فیل با یراق نقره مباهی گردید و رستم خان و راجه جسنگه و راو ستر سال و میرزا نوذر صفوی
وغیره که در رکاب شاهزاده رفته بودند بسعادت آستانبوس رسیده رستم خان [illegible]

از نیم

قزلباشیه بنظر اشرف گذرانید چون مصدر خدمات پسندیده گشته بود بتازگی شمول عواطف شده بمنصب هزاری هزار
سوار و سید محمود دو لو خانه زاد این بهادر نصرت جنگ بخطاب نصرت خانی و شجاع اسد مرتورک بخطاب تربیت خانی
مورد عنایت شدند و چون مکرمت خان صوبه دار شاهجهان آباد داعی حق را لبیک اجابت گفته بود جعفر خان بصوبه داری
دار الخلافه فرمان الصوب شد و خلیل الله خان بخدمت میر بخشی گری از تغیر جعفر خان و سیادت خان برادر اسلام
خان بخدمت بخشیگری دوم سرافرازی یافتند و صوبه داری تتّه و سرکار بکر و سیوستان بعلاوه صوبه داری ملتان
به شاهزاده محمد اورنگ زیب مرحمت شده رخصت یافت و علیمردان خان از کابل آمده [illegible] خلعت والا کامیاب
گشت **ارتفاع رایات بصوب دار الخلافه** روز [illegible] دوازدهم ذیحجه رایات ظفر آیت از لاهور بسمت دار الخلافه اعلام
یافته بیست و دوم محرم سنه هزار و شصت بدولتخانه دار الخلافه نزول فرموده بیستم ماه مذکور جشن وزن شمسی صورت زینت
گرفت به پیشکش شاهزاده مراد بخش از جواهر و مرصع و یازده فیل [illegible] صد سر [illegible] از نظر گذشت و آن
والا گهر بعنایت خلعت خاص و جواهر و صاحب صوبگی کابل مختص گشته رخصت مالاصوب یافت و بعد اتمام دار الخلافه
جشن اولین نوروز در دولتخانه والا واقع شده و متصدیان مهمات دولت بروجه اتم سرانجام آن نموده در این [illegible]
فرخنده شاهزاده دارا شکوه از عنایات شریف با الماس یا نادری و جیغه مرصع با الماس و یاقوت گران بها مع
چهار لک روپیه نقد سمت آرام پذیرفته [illegible] امیر الامرا و سعد الله خان ببطای خلاع خاصه از اطلس فرنک
تارک افتخار برافراختند و دیگر امرای اعظام مثل راو چهترسال و راجه جسونت سنگه و رستم خان بهادر فیروز جنگ و جعفر خان
و خلیل الله خان و فاضل خان بمرحمت خلاع فاخره سرافرازی یافتند [illegible] که بیک کرور دام جمع موافق
دوازده ماه و دو نیم لک [illegible] مقرر داشت و روپیه انعام بحکم صاحبه عنایت شد و در این جشن فرخنده از شاهزادهای
عالیمقام و امرای اعظام شانزده لک روپیه پیشکش نقد از نظر مبارک گذشت و روز یکشنبه سیوم ربیع الثانی سال
مزبور جشن وزن قمری آراسته یافته علیمردان خان امیر الامرا [illegible] عنایت خلعت خاص و خنجر مرصع و اسپ
با زین زرین سربلند ساخته بکشمیر [illegible] که صوبه داری الهآباد مقرر شده بود و رستم خان بهادر را بسنبل و راجه جسنگه را [illegible]
[illegible] رخصت فرمودند **آغاز سال بیست و چهارم از جلوس صاحبقران ثانی** روز چهارشنبه سنه هزار و شصت
هجری غره جمادی الثانی سال بیست و چهارم جلوس آغاز شده چون قبل از این نذر محمد خان والی بلخ شکر نعمت
و التماس مزید مرحمت رسیده بموجب نوید اشرف گشته بود در این ولا میر قاسم خان را بعنوان سفارت نزد خان مذکور
فرستاده مبلغ صد هزار روپیه با قسم جواهر و مرصع ده هزار روپیه به عبد الرحمن پسر خان مذکور ارسال داشته [illegible]
[illegible] که قبل از این بطریق سفارت از نزد [illegible] آمده بود در این ولا [illegible] بملازمت
رسیده بمنصب هفتصدی سرفرازی یافت و راجه جسنگه که بموجب فرمان تنبیه مواتیان و قطاع الطریق [illegible]
بعمل آورده بود خدیو قدر شناس پرگنه [illegible] جاگیر [illegible] و خدمت فوجداری [illegible]
مرحمت نموده فراست خان [illegible] دولت با انعام خلعت و پانصد روپیه سرافراز شده رخصت زیارت
حرمین شریفین یافت و بمتصدیان احمد آباد فرمان شد که مبلغ یک لک و پنجاه هزار روپیه [illegible]
[illegible] سه لک روپیه نقد [illegible] همراه [illegible] یک لک [illegible] مجلس و یک [illegible] و

طلای [illegible] و یک لک بفقرا و مساکین مدینه طیبه قسمت نماید و در رمضان این سال چون رسم حضرت شهنشاهی [illegible]
کرده بود به تجویز علما اقدام بر افطار نموده مقرر ساختند که در رمضان شصت هزار روپیه بفقرا و مساکین [illegible] برسانیده باشند
و در شب عوام الناس از جانب نعمت انواع اطعمه خاص سر اصلای عام میداده باشند و همدرین ایام جان نثار خان [illegible]
[illegible] از تغیر سیادت خان بخدمت بخشیگری دویم سرافرازی یافت و [illegible] خان [illegible] که ابراهیم عادل خان را از
[illegible] امانت [illegible] داده بود با نعام چهار صد مهر و سکه سیمین مباهی [illegible]
[illegible] بعنایت سرج مرصع [illegible] شکوه که [illegible] حال رسیده بود [illegible]
پانصد روپیه سرافراز گردیده و دیگر [illegible] که از پرستاران خاص بود در سرای [illegible] انعام داشت [illegible]
[illegible] شاهجهان آباد [illegible] به انعام رسیده بود آنحضرت رونق بخشی باغ مذکور شده [illegible]
خواص [illegible] خان [illegible] بنا بر مقدم مبارک [illegible] فرح بخش
لاهور و کشمیر است که در عرض چهار سال بصرف ده لک روپیه صورت اتمام پذیرفت و سرای [illegible] دیگر از
سرکار اکبرآبادی [illegible] ایوان حسن انجام یافت و شاهزاده دارا شکوه که سابق دو لک [illegible]
برای انجام [illegible] شاهجهان آباد عنایت نموده بود [illegible] دو لک دیگر [illegible] مرحمت شد [illegible]
با خلعت خاص [illegible] مرصع با فیل [illegible] با ساز نقره و فیل ماده برای عادل خان ترسیل یافت و چون
[illegible] متصدی بندر سورت بعرض اشرف رسید که سلطان محمد خان فرمان فرمای روم سید محی الدین نامی را
بعنوان سفارت بنام فرستاده [illegible] فرمان [illegible]
صوبجات به تفصیل [illegible] متصدی بندر سورت [illegible]
خان [illegible] خلیل الله خان و شاهجهان آباد [illegible]
[illegible] رسیده سعادت [illegible] ملازمت شده بود بعنایت خلعت خاصه [illegible]
[illegible] ششم محرم سال هزار و شصت جشن وزن شمسی انجام یافته پیشکش شاهزاده اورنگ زیب [illegible]
اسپ و فیل [illegible] **توجه اشرف**
بیلاق کشمیر بسبب عدم بارش چون هوای دار الخلافه در آن سال بسیار گرم بود آنحضرت عزم سیر کشمیر نموده
ربیع الاول سال هزار و شصت و یک [illegible] نزول نمودند و شاهزاده اورنگ زیب را بملتان و جعفر خان
را از تغیر سعید خان بهادر ظفر جنگ بصوبه داری بهار و خلیل الله خان را بنظامت شاهجهان آباد مخصوص
و مامور ساخته لهراسپ خان را از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری سه هزار سوار و خدمت میر بخشیگری از تغیر
خلیل الله خان عنایت فرموده و [illegible] مراحل غره ربیع الثانی [illegible] فرح بخش دار السلطنه لاهور را
انوار ظل الهی گردید و پنجم ماه مذکور جشن وزن قمری منعقد گشته و در آن جشن فرخنده سید سلطان [illegible] شاهزاده
دارا شکوه بمنصب دو هزاری و [illegible] و ملا شفیعای یزدی که در تحصیل علوم [illegible]
[illegible] بمنصب هزار و پانصدی و جمعی دیگر از بندها را با فزایش مناصب مناسب سرافراز ساخته پیشکش
شاهزاده دارا شکوه و سعد الله خان که دو لک روپیه قیمت داشت از نظر گذشت چون حقیقت

[illegible]

خراسان
پریشانی مغولان و الامانان [illegible] بعرض اقدس رسید چهل هزار روپیه بعبد [illegible] شد که به بی نوایان بلخ و بدخشان
قسمت کنند از وقایع بنگاله معروض عرض اقدس شد که [illegible] که در آن زمان از متعلقات صوبه اوده بود با
ملازمان شاهزاده شجاع از طرف زمیندار [illegible] آورده [illegible] ممالک محروسه ساختند و یازدهم جمادی الثانی
امیر الامرا بعنایت خلعت خاصه و کمر خنجر مرصع سرافراز شده بجهت ساختن راه کشمیر روانه شد و سعید خان بهادر
ظفر جنگ که از صوبه بهار بزمین بوس حضور رسیده بود مورد مرحمت خلعت و اسپ با زین زرین و فیل خاص
بصوبه داری کابل رخصت یافت و شاهزاده دارا شکوه با لکی طلا که به پنجاه هزار روپیه مرمت شده بود
عنایت گردید و بیست و نهم جمادی الاول بارادهٔ سیر کشمیر که باعث این سفر بود رایات عالی بآن سمت ارتفاع
یافت **آغاز سال بیست و پنجم از جلوس صاحبقران ثانی** روز یکشنبه غره جمادی الثانی سنه هزار و شصت و یک
سال بیست و پنجم جلوس آغاز شده و شاهزاده مراد بخش را بصوبه داری مالوه رخصت فرموده بعد طی کوه
و کتل راه کشمیر بیست و سیوم جمادی الثانی ساحت دولتخانه کشمیر از پرتو ورود غیرت افزای طارم چهارم گردید
بیست و ششم بمنزل امیر الامرا علیمردان خان تشریف برده خان والا شان [illegible] از جواهر و اقسام
اقمشه کشمیر بقیمت یک لک و بیست هزار روپیه از نظر انور گذرانید و محمد صفی پسر اسلم خان که نزد عادل خان بیجاپور
رفته بود آمده ملازمت نموده پیشکش پادشاهی چهل لک روپیه و بجهت بیگم صاحبه پنج لک روپیه و برای شاهزاده
دارا شکوه یازده لک روپیه از نقد و جنس بعرض اقدس رسانید و ملا فرخی شاعر که مثنوی در تاریخ شاهجهان آباد
بنظم انور رسانیده بود با نعام هزار روپیه و [illegible] روپیه موظف گشت و میرزا خان نبیره عبد الرحیم خان
خانخانان بقلعه داری احمد نگر و ملتفت خان ولد خان اعظم بدیوانی صوبه خاندیس و [illegible] بصوبه داری تتّه
سرافرازی یافتند و [illegible] خان که بموجب امر [illegible] شده بود [illegible] را که بر حکومت او [illegible]
آواره گشته مستاصل ساخت و بعد رسیدن او [illegible] آواره [illegible] مملکت
مذکور متصرف [illegible] دولت در آنجا [illegible] خان عنایت کرد **مراجعت از کشمیر** غره رمضان
سنه بیست و پنج جلوس از راه شاه آباد متوجه هندوستان شده از آنجا [illegible] فرمان طلب [illegible]
شاهزاده شجاع بجهت [illegible] قندهار ترسیل یافت و [illegible] راجه جسونت سنگه [illegible]
و رستم خان بهادر فیروز جنگ و راجه بیتلداس و ستر سال وغیره صادر گشت که هر کدام از جا و مکان خود بملازمت
حضور رسند و پس از طی منازل یازدهم شوال از دریای راوی عبور فرموده دولتخانه لاهور از یمن مقدم
[illegible] نگارستان چین گشت و شانزدهم تربیت خان میر تو زک باستقبال سید محی الدین ایلچی
قیصر رفته او را [illegible] حضور آورده [illegible] ملازمت نامه قیصر روم داد و اسپ عربی [illegible] با زین مرصع
[illegible] اسپ از جانب خود گذرانیده با نعام یازده هزار روپیه [illegible]
رسانیدند و همدر آن ایام نسبت ازدواج سلیمان شکوه با صبیه خواجه عبد الرحمن خان ولد عبد العزیز
خان نقشبندی والی توران صورت گرفت [illegible] از انتقال [illegible] خان [illegible] اضافه بمنصب
[illegible] هزاری [illegible] و بحکم آنحضرت بمنزل شاهزاده دارا شکوه تشریف برده

ان عین گوهر ... سلطنت جواهر مرصع و غیره بقیمت یک لک و شصت هزار روپیه از نظر انور گذرانیده و چهار هزار روپیه ...
سفید باب خیاز سفر روم عنایت شد و درین تاریخ بسمع اشرف رسید که نذر محمد خان که روانه مکه معظمه شده بود در ...
بلیشان ... هزار و شصت و یک هجری ... اختیار نمود و خاقان بنده نواز ... و عبدالرحمن پسران خان
مرحوم ... خلعت ... عنایت فرموده مشمول توجهات بی اندازه گردانیدند و چون قیصر روم ...
... محمد سعید ... السفارت روم مقرر نموده ... و داد و با جیغه و شمشیر مرصع ... و در مرصع بقیمت یک لک روپیه ...
... قیصر روم ... و ده هزار روپیه ... ارباب استحقاق ...
[illegible]

روز ... از تاریخ محاصره قلعه را مفتوح ساخته کلید قلعه با اسباب و اشیاء و اهل و عیال قلعه‌دار مصحوب محمد طاهر نواسه ... در خدمت
عالی شاهزاده فرستاد و ... سابق به ... نسبت بکدر شده زیاده از امکان کوشش بکار برده ... ساختن ... ملمور
بود ... از تعاقب ... و ... یک لک روپیه و چهل روز ...
که قلعه بر کوه ... زیاده و ... سیر شود بالا برده ... و از ... متحصنان بر آورد و ... که ... نقب و بر آوردن
آب خندق بود ... اندک ... آب خندق ... ماند ... بالکل ... خندق خشک گردید
و این صورت موجب خوف و هراس درون نیان گشته ... خاک ... جای جای کنده ... اندرون ...
گردانیده ... و چون ... محاصره ... شاهزاده ... لشکر ... سپاه ...
... صاحب ... برج ... گرم کار ساخته ... اطراف ... حصار ...
آتش ... قتال و جدال گشتند و محصوران سرگرم ... تفنگ ... سنگ ...
نقب ... آتش ... و بیاوران ... ناممکن ... و ...
نا ... بام ... خام ... سخت ... آمده ... کار ... مردم ... بیرون ... برج ...
... اوردند ... کار ... زیاده ... شجاعان ... جان نثار ... و چون مدت محاصره ...
گذشت و ... دولت ... قلعه ... نمود ... زر ... باروت ...
و ... غله و کاه ... بر ... تمام ... شکر ... سنبل ...
... بیست ... هزار ... مبلغ ... حالات ... مضطرب رسید ... قلعه
قلعه را ... رسال ... و ... قلعه ... حصار ... بدست آورده بودند
خراب ... و ... و ... ساختند و ...
در ... و ... از شهر ... روم ... محرم ... از هزار و ... شصت و چهار ...
احوال حضور ... دولت و ... رمضان ... شاهزاده ... اورنگ زیب ...
... شجاع ... روز ... شعبان سنه هزار و شصت و ... سال است و ... جلوس
... فرمان ... مولوی ... اعظم ... مبارک ... رسیده بود
شصت ... در ... روز ...
... محمد ابراهیم ... ذوالفقارخان ... بخطاب ... خان ...
صفوی ... بخطاب مکرمت خانی و محمد صفی ... بخطاب ... خانی ... گشته تشریف بردن به اکبرآباد بقصد
دیدن مسجد ... اعلی ... قلعه اکبرآباد ... سنگ ... هفت سال ... صورت
تمام یافته بود ... روز ... سواری ... آنحضرت ... مستقر الخلافه ... شاه ... محرم سنه ...
... و ... مستقر الخلافه ... روز ... مسجد ... تشریف بردند و این بنای ...
... برج ... و ... بالای ... گنبد ...
... طول ... برج ... و ... و ... ارتفاع ...

دولتی

در ... خانه ... هر کدام ... طول ... کنایه ... سنگ سیاه ...
بر ... و ... آن ... سنگ ... شصت ...
... آن ... سنگ ... بلندی ... بالا ... آن فواره ... سنگ ...
... آن صحن ... ایوانهای ... سنگ ... و ... آن عمارتی ... طبقه ... سنگ ... بیرون ...
و ارتفاع کرسی ایوانها ... صحن مسجد ... شمالی و جنوبی دروازه عالی ... هر کدام ... گنبدی ... چهار
سقف که ... یک از ... و بالای ... سنگ ... دروازه ...
که ... گنبد از سنگ ... و طبقه ... بالای آن ...
... ایوان و ... کمال ... گشته ... ایام ... سعد الله خان ...
... رسیده ... سابق ... منصب ...
... و ... خان ... سر بلند گردید ... مسجد ... آنحضرت ...
فرموده ... دار الخلافه ... شاهزاده ...
... سعد الله خان حکم شد که آن ... سلطنت ...
رسانید ... آنحضرت ... شاهزاده ...
خلعت ... سلطان محمد خان فرمان ... ذوالفقار ...
سفارت این ... فرمان ... دوازده هزار
روپیه ... خلعت ...
... هر کدام ... سلطان ...
در ... ده هزار ... محمد بیگ ... سعادت خان ... مستقر الخلافه ... روپیه
بیست و ... سال ... هزار و شصت و چهار ... پادشاه ...
... و ... یک ... ارتفاع ...
اتمام یافته بود جلوس فرموده شاهزاده دارا شکوه و سلطان سلیمان شکوه ... خلعت خاص و جواهر
... مجموع ... لک روپیه ...
... سوار ... خطاب ... خان ...
... منصب ...
... ربیع الثانی سال ... صورت اتمام یافته ...
... گاه ... صحن ... کمال ...
یک لک روپیه ... ستون ...
برده ... شاهزاده ... دارا شکوه ...
... انعام ... شاهزاده مراد بخش ... سعادت ملازمت دریافت نموده ...

عنایت خلعت و جواهر ... صوبه احمدآباد ... خان و انعام پنج لک روپیه ...
چهل هزار روپیه ... شاهزاده دارا شکوه ...
دو کرور ...
معارف ... منصب ...
که ... شاهزاده ...
در ... خان ...
بهمان ... حضرت شاهنشاهی ... شاهزاده
دارا شکوه تشریف برده شاهزاده ... دولت ...
... مجموع ... لک روپیه ... منزل ...
فرموده ... خان ... ذوالفقار ...
روم ... دار الخلافه رسیده ... ملازمت ... خان ...
نموده ... عالم پناه ... ملازمت ... مرصع ...
... زین ... مرصع ...
... خلعت ... مرصع ...
عربی ... خلعت ...
طلا ... سلیمان شکوه ...
... شاهزاده ... آنحضرت ... یک لک و پنجاه
هزار روپیه ...
بلند آغاز سال بیست و هشتم از جلوس مبارک غره ... سنه هزار و شصت و چهار سال بیست
و هشتم شروع شده ذوالفقار ایلچی روم ... هزار روپیه و اسپ ترکی با ساز طلا از سرکار ... و انعام
خلعت و ... مرصع و ... هزار روپیه از سرکار شاهزاده دارا شکوه ... از سلیمان شکوه ...
هزار با خلعت از سرکار بیگم صاحب ... حضرت شاهنشاهی ... شاهزاده دارا شکوه ... سلیمان
شکوه تشریف برده ... یک لک روپیه ...
... قبول فرموده ...
... ذوالفقار ایلچی روم ...
شصت هزار روپیه ... حاجی احمد سعید خان ... سفارت روم
مقرر گشته ... مرصع ... الماس و یاقوت ...
بالماس و یاقوت ... هزار روپیه ...
... کشمیر ...

قمر دو

قیمت ... کامل ... خان ...
... یاقوت ... ذوالفقار ...
... رخصت ... روپیه ...
... جمعه ...
...
در کارخانه ملتان ... متوجه شدن به اجمیر
فاضل خان ... دار الخلافه ... خواجه معین الدین چشتی ... اجمیر شده و
... محرم ... فاتحه ...
آن ... محرم سنه هزار و شصت و پنج ... صوب دار الخلافه ...
در ... اجمیر ...
... قلعه چتور ... گجرات ...
حکم شد که سعد الله خان ... قلعه را منهدم سازد ...
...
شاهزاده دارا شکوه ...
...
پسر کلان ... سعد الله خان فرمان ...
که چون ...
... قلعه ...
آنحضرت ... خلعت خاصه ... مرصع ...
... تخت ...
...
... شاهزاده سلطان محمد
... شاهزاده محمد اورنگ زیب ... جعفر خان ...
... سکه ... روپیه ...
... خلعت ...
...
... مستقر الخلافه ... آنحضرت ...
تشریف ... مستقر الخلافه ... دولت و سعادت گشت
... دار الخلافه ... سلطان محمد ... خلعت

وکلغی مرصع و فیل و پنجاه هزار روپیه نقد سرافراز ساخته رخصت انصراف داد و نیز منصوب او به شاهزاده [illegible]
خلعت خاص و یک لک روپیه نقد از خزانه [illegible] عنایت شد [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] ایران منصوب بود [illegible] ملازمت رسیده به منصب [illegible] هزاری [illegible]
[illegible] پادشاه عالم پناه [illegible]
[illegible] نور الهی [illegible] زمان [illegible] پادشاه عالم پناه آمده
بانعام خلعت و [illegible] هزار روپیه سرافراز گردید [illegible] ربیع الاول جشن [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ششصد و شصت و شش گز مشتمل است و هفت برج و یازده در و دوازده خورد و کلان و جدار تا فصیل عرض چهار ذراع تا
...رفات شد و برج العرف چهار لک روپیه صورت اتمام گرفت آغاز سال سی و یکم از جلوس والا روز شنبه ...
سنه هزار و شصت و هفت سال سی و یکم جلوس شروع شده دانشمند خان بخدمت میر بخشی از تغیر اعتقاد خان و ...
بخشیگری دوم و مظفر حسین هزاره و علی اکبر و خطاب فدائی خانی سرافراز و ممتاز اند و خنجر و فیل ...
عنایت شد که برای خانخانان ... ببرد و میرزا ابو المعالی از انتقال سرافراز خان خلعت فوجداری ... پوشید سیوم رجب از
فیض آباد کوچ فرموده ... دارالخلافه از قدوم شریف زیب و زینت یافت در ...
رسید که علیمردان خان امیر الامرا بمرض اسهال درگذشت حضرت شاهنشاهی بر فوت آن عمده امرا که بمنصب
هفت هزاری هفت هزار سوار و مجموع تنخواه سی لک روپیه سرافرازی داشت متاسف و متحسر شده ابراهیم خان
را از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری سه هزار سوار و عبد الله بیگ را بمنصب دو هزار و پانصدی و اسماعیل ...
را بمنصب هزار و پانصدی ... و نوازش ساختند تمامی متروکات آن مرحوم یک کرور روپیه بقید ضبط درآمد از آنجمله سی
با براهیم خان ... لک به سه پسر و دو دختر او مرحمت گشت و پنجاه لک روپیه عوض مطالبه سرکار والا ضبط گردید
دلیر خان بنظم صوبه کشمیر سربلندی یافت و قاسم خان بحراست صوبه بهار تعین شد و اعلیحضرت بمنزل شاه بلند
اقبال تشریف برده ... سه لک روپیه ... پیشکش نمود ... رمضان شصت هزار روپیه ...
برسال به مستحقین عنایت شد کیفیت رسیدن معظم خان به دکن و مفتوح شدن اکثری قلاع بیجاپور بعد
رسیدن معظم خان بملازمت شاهزاده والا ... بی توقف بسمت مقصد روانه شده قلعه
بیدر را محاصره نمود و چون بیست و هفت روز از ایام محاصره بگذشت و در این ایام اکثر اوقات جنگ
و جدال گذشت ... قلعه دار امان طلبیده کلید قلعه را بدست شاهزاده فرستاد و دوازده لک روپیه ...
و باروت و دو صد و سی توپ بقید ضبط درآمد و بیست و یکم رجب شاهزاده ... با افواج قاهره
متوجه تسخیر قلعه کلیان شده بعد امتداد محاصره و تقدم محاربات و بکار آمدن اکثری از شجاعان و بهادران
... که از طرف عادلخان قلعه دار ... بود ... و بعد التماس عفو جرایم و طلب
امان که مقرون باجابت گشته بود قلعه دار مذکور ... ذی القعده سنه هزار و شصت و هفت با کلید ...
[illegible]

فتح فی زوال روز دوم چون بظاهر اکبرآباد رسید سایر ارکان دولت و اعیان مملکت بقدم اطاعت پیش آمده سعادت
ملازمت لازم البرکت را دریافتند و گروه گروه مردم سررشتهٔ وفاداری را از دست داده بطمع اضافهٔ منصب و ترقی مدارج
دولت در رکاب ابد و الاجاه شتافتند کدورت جمعی بر ضمیر اشرف علاوه زینت دارا شکوه گشته فاضل خان [illegible]
را با فرمان عاطفت نشان نزد شاهزاده فرستاده **نقل فرمان** چون کوکبهٔ جاه و جلال آن فرزند کوکب برج اقبال
درین نزدیکیها [illegible] اتفاق نزول افتاده و هر قرب وصال وصول آن یوسف کنعان اقبال و قبول که در عالم
دوری [illegible] از ملازمت تعلق حقیقی و هوای مجازی [illegible] نصیب و بی شکیب بود و منوای این معروض
رسید بحکم استیلای شدت اشتیاق که لازمهٔ بعد فراق و مقتضای قرب وصال است خاطر اشرف [illegible]
لقای فرخنده آن خجسته اطوار آرزومند است با وجود غلبهٔ [illegible] محبت آن فرزند کامکار [illegible] درین
نزدیکی [illegible] و دیگر چه تصور نموده آید اگر [illegible] تعظیم و تکریم [illegible] ارادت در رکاب
سعادت آورده از فیض ملاقات این نیازمند درگاه الهی [illegible] یافته [illegible] و سعادت اندوز
صورت و معنی خواهد گشت والسلام فاضل خان چون فرمان سعادت نشان را با پیغامهای زبانی گذارش نمود در
جواب بر مضمون عرض [illegible] ارشاد شد **جواب فرمان** مراسم سجدهٔ تسلیم و لوازم تعظیم و تکریم بجا آورده بعرض میرساند
که فرمان فرخنده عنوان مشتمل بکیفیت آرزومندی خاطر فیض مظاهر [illegible] این پرورده [illegible] و برآورده تربیت بزمین
بوس شرف صدور و ورود یافت مضمون اشتیاق مشحون آن جریدهٔ فیض که بر کلمه اش سرمایهٔ [illegible] انوار برکات
و بر نقطه اش برابر حیات بود [illegible] خاطر [illegible] جمعیت و [illegible] شکستگی یافته [illegible]
تازه کرد از [illegible] برون است از تنگی دستگاه نطق و معنی [illegible] بتقریر زبان گرفته بیان گذارش توان
نمود الحمد لله که خاصیت صدق ارادت مضمر و خلوص عقیدت مکنون در ضمیر آن حضرت [illegible] فروغ
ظهور از جان کرده باطن بر روی کار [illegible] که [illegible] ظاهری [illegible]
حقیقت رسیده و رای التفات معنوی [illegible] آرزو حاصل گشته و باعث مزید حیات گردیده امیدوار است
که اسباب [illegible] این دولت افتاده و در وقت مسعود دست بهم داده از فیض [illegible] آنحضرت که فی الحقیقت
برکت روزگار و آیهٔ رحمت پروردگار اند [illegible] و [illegible] این
داشت [illegible] و خاطر [illegible] از تجلی [illegible] فایض الانوار دیده [illegible]
و زیاده ازین [illegible] اند **تحت** و خان مذکور [illegible] حقیقت حال
اشرف رسانید و روز دیگر آن حضرت اظهار اشتیاق زیاده از حد نموده خان مذکور را با تحف جواهر [illegible] باز
فرستاد و پیغامهای شوق آمیز [illegible] بزبان [illegible] لیکن چون [illegible] خان [illegible]
بعضی [illegible] اعلیحضرت [illegible] والاجاه جلوه داده خاطر [illegible]
ساخته بود تا این مرتبه که باز خان مذکور [illegible] اشرف [illegible]
بادشاهی [illegible] مقصود مراجعت نمود [illegible] حضرت [illegible]
بازار روی [illegible] و مصلحت فرمان عاطفت [illegible] آورده [illegible] خلیل اسد خان و فاضل خان [illegible]

نقل فرمان [illegible] آن فرزند ارجمند [illegible] تحصیل خوشنودی [illegible] مقام اطاعت [illegible] رضامندی
باشد و در حصول رضای اشرف اصلا تقصیر [illegible] اما [illegible] سوی ادب و این مایه [illegible]
نسبت بوالد والاقدر که مستلزم [illegible] است [illegible]
[illegible] کدورت [illegible] رسید و رعایت خاطر [illegible]
[illegible] و علت [illegible] اگر [illegible] رعایت [illegible]
[illegible] فرزندان [illegible] رعایت [illegible]
[illegible] کیفیت حال [illegible]
[illegible] فرزند [illegible]
[illegible]
[illegible] **والسلام** [illegible] فرمان [illegible] خلیل اسد خان [illegible]
[illegible] فاضل خان [illegible]
اعلیحضرت [illegible]
[illegible] خلیل اسد خان [illegible] فاضل خان [illegible]
[illegible] اعلیحضرت [illegible]
[illegible] از ملازمان [illegible]
[illegible] حصار رسیده [illegible]
[illegible]
[illegible] اعلیحضرت [illegible]
فاضل خان را باز با فرمان عاطفت نشان فرستاد **نقل فرمان** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] تحصیل رضای [illegible]
[illegible] اکنون [illegible] السلطنت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فی الحقیقت
[illegible] حقیقت [illegible]

سعادت [illegible] والد والاقدر [illegible] **نظم** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آن فرزند سعادت [illegible]
[illegible] کتاب خدا و سنت حضرت سید
المرسلین [illegible] اطاعت والد والاقدر [illegible] حقیقت [illegible]
[illegible] **والسلام** [illegible]
[illegible] **عرضداشت** فرمان عالیشان [illegible] عنایت و احسان
حضرت خلیفهٔ زمین و زمان [illegible] شرف صدور یافته بود [illegible]
[illegible]
[illegible] سعادت [illegible] سجدات [illegible]
این [illegible] تعلیم الهی [illegible]
معرفت [illegible] حقیقت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت حکیم علی الاطلاق
[illegible]
لازم است [illegible] آداب [illegible]
[illegible] تسلیم و رضا [illegible]
[illegible] ارادت [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
که سکون قلب و حرکات [illegible] حاجات [illegible]
[illegible] سعادت [illegible]
[illegible] اشرف
[illegible] رضا و تسلیم و آداب تعظیم و تکریم [illegible]

[illegible]
[illegible] برکت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ارادت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **والسلام** [illegible] مضمون حضرت
[illegible] تسلیم [illegible]
[illegible] بادشاهی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] دارا شکوه و سلیمان شکوه و شاهزاده مراد بخش [illegible]
حالات عالمگیری [illegible]
اعلیحضرت [illegible] **ذکر ممالک روز افزون** طول آن مملکت
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible]
[illegible] و ولایت [illegible]
کرور دام است [illegible] دار الخلافه شاهجهان آباد [illegible] کرور دام مستقر الخلافه
اکبرآباد [illegible] کرور دام دار السلطنت لاهور [illegible] کرور دام دار البرکت اجمیر [illegible] کرور دام دولت آباد [illegible]
[illegible] کرور دام احمدآباد [illegible] کرور دام بنگاله [illegible] کرور دام الهآباد [illegible] کرور دام مالوه [illegible] کرور دام بهار [illegible] کرور
دام خاندیس [illegible] کرور دام [illegible] کرور دام [illegible] کرور دام ملتان [illegible] کرور دام کابل [illegible] کرور
دام کشمیر [illegible] کرور دام تته [illegible] کرور دام [illegible] کرور دام [illegible]
[illegible] **خرج خزاین معموره** [illegible]
کرور [illegible] عمارات [illegible]
مساجد و قلاع [illegible] هندوستان [illegible] عمارات [illegible]

اندان عملات شش لک روپیه بر مسجد سنگ مرمر اندرون قلعه و پنجاه لک روپیه بر روضهٔ ممتاز الزمانی و عمارات آن پنجاه لک
روپیه بر عمارات قلعهٔ شاهجهان اباد و ده لک روپیه بر مسجد جامع و پنجاه لک روپیه بر عمارات و باغات لاهور و دوازده لک
بر عمارات کابل و قلعه و در شهر هشت لک بر عمارات کشمیر و بیست لک بر قلعه قندهار و حوالی آن و دوازده لک بر
عمارات اجمیر و احمداباد و غیرهم **بیان مواکب کواکب شمار** لشکر ظفر قرین اوایل دولت سوای جمعیکه برای عمل پرگنات
با فوجداران و کروریان تعیین اند موافق ضابطهٔ داغ چهار حصه دو لک سوار است هشت هزار منصبدار احدی غیر
برق انداز هفت هزار سوار و یک لک و شصت و پنج هزار سوار و بکر تابینان شاهزاده های کامکار و امرای صاحب اقتدار و
چهل هزار پیاده تفنگچی و توپ انداز و گوله انداز و باندار از آنجمله ده هزار در رکاب و سی هزار در قلعه و صوبجات تعیین اند
تنخواه شاهزاده داراشکوه چهل کرور دام که حاصل آن از قرار دوازده ماه بیست لک روپیه است و تنخواه شاهزاده
شجاع و شاهزاده محمد اورنگ زیب بیست و چهار کرور دام که دوازده ماهه آن شصت لک روپیه میشود و تنخواه مراد
بخش دوازده کرور دام که دوازده ماهه آن سی لک روپیه میشود و تنخواه سر امرا اسعد اسد خان و نواب جلد ...
علیمردان خان امیر الامرا دوازده کرور دام
آنحضرت
اکثر اوقات با وضو میبود و اگر نفلی احتیاج می افتاد تا حریف میبود و نماز جمعه و فریضه و روزه ماه مبارک رمضان
فوت نمیشد اگر بیمار ... میرسید و شکار اتفاق افطار می افتاد در زمان اقامت البته قضای آن مینمود و در لیالی متبرکه تا نصف
شب اوقات بخیرات میگذرانید و لطافت طبع بحدی داشت که اگر عرضداشت کسی با قرابی و مکرر دست کرده
خبر را بدست مبارک خود میگرفت فورا دست می شست و عطریات در ملبوسات آنحضرت نقشی عرف میشد
که بجز مشک ... و بهرای که حبور سواری با اتفاق و کوچه بوی انواع عطریات میداد و ... آنحضرت
آنحضرت بمرتبه بود که جمیع کرورشاهزادگی بی اعلامی و ملک عراق از انها طهور یافته بود و بعد از جلوس بر اورنگ
خلافت بی انکه انها را باعتبار افعال منفعل و تخجل فرماید رقم عفو بر جریدهٔ اعمال ناشایستهٔ ایشان کشیده و بر کرام را که فی الحقیقت
سرفراز ساخت و بر ان کرم کوچک ... کلاه می سنجید و از راه عدالت با وجود ... ممالکت این وسعت
هرگز بار انفراس اف فی قتل و زجر شخصی بدوانشد و در جمیع ممالک محروسه از ادنی تا اعلی اگر کسی بقتل
نفسی و قطع عضوی جرأت میکرد در دیوان عدالت جزای عقوبت میبافت و اگر در صوبجات تقصیری از
کسی بوقوع می آمد تا حکم آنحضرت در جواب عرضداشت علام ارتسام نمی یافت احدی بالسیاست نمی پرداخت
و مهربانی و رحم آنحضرت دران مایه بود که در عهد ممالک محروسه اگر شخصی بر کسی میرسید با خون میکنابهی ... و تشنیع
مبارک می آید شانه میگشت و مکرر بر زبان الهام بیان میفرمود که حق تعالی ما را از آن بری ساخته که ما بزیر دستان
زابر دار رحم و باحلق خدا ... علم و رعایت عمال ایشان کماینبغی اگر بجد و جبال و ... در مقام انتقام در آییم و
باندک جریمه در هدم جهان وجود افراد انسان که برانگیزاند کار ... نجاتیم بود و زبر دار ی مملکت خود قسمی نمی
بود که خود صاحب صوبه ها و عمال و جزیهم بجنس کاری میکرد که بر آنحضرت مکشوف میگشت و نیک را بنیک و بد را بد
جزا نمید اد و آنحضرت اکثر در روزی انعام میفرمود و سلاطین سابق را رسالی ... و اکرم میشود
ماسبق را بجری الاتفاق ... تفاصیل آن در مقام خویش سمت تحریر یافت تواضع و پاس ادب ...

دران

دران وجه داشت که با اهل حسرت و افتقار برگز تلفظ تو بر زبان جاری نساخته و متوجعین ... حرمت احدی نبرده ...
و ادای کلام بفصاحت تمام میفرمود و خطوط شکسته و نستعلیق خوش خط ساز سنبل زلف و ریحان خط معنوقان ...
... میگذشت که نسخهٔ خاص فرمانی ... از شاهزاده های عالیمقدار و امرای نامدار تحریر میفرمود و بار عنوان ...
... شبان به تقریبان ... میتوشتند سطری چند در قوم نمیساخت
دو ساعت قبل از صبح وضو نموده و مسجد خلوتخانه خاص در دار الخلافه که از سنگ مرمر ساخته اند مستقبل القبله
می نشست دو روقت نماز ادای سنت و فریضه میفرمود و بعد از آن تا طلوع آفتاب اوراد خوانده و از مسجد برآمده
بحرم سرای دولت تشریف میبرد و از جهروکه در سن که در کنار دریای جون واقع بود خورشید وار سر برآورده عالمی را
مستفیض میبود ار انوار جمال نورانش میساخت و بار عام میداد که خلایق بجامع و مزاحم در پای جهروکه شرف اندوز دیدار
فیض آثار میشوند و اهل علم را شوارش داد خواهی مینماید و متصدیان مهمات دار العدالت حقیقت ایشان را بعرض مجلس
خاص و عام و غسلخانه ... رسانید که داد مظلوم از ظالم موزه ... میفرمود و آنحضرت فیلان مست را که اندرون ...
بحام و خاص ... پای جهروکه ملاحظه میفرمود و گاهی حکم جنگانیدن بکوره ... میفرمود و دران میدان فیلان
را عقب اسپ میدوانید و در جهروکه درسن گاهی دو گیری و گاهی اشتر شتسته از ... حاسته بجمروکه عام و خاص
بری آمد و صورت این مجلس انکه ایوان رفیع ستمبر چهل ستون هم ... جهروکه بزرب ... ساخته اند و آن ایوان
از مبدعات صاحبقران ثانی است و سه طرف ایوان مذکور ... کنهره نقره نصب نموده ... لذا ...
بیرون آن ایوان بفاصله بسیار کتهره از چوب ساخته ملاک سرخ کرده اند که اعیان سلطنت نادر ... منصب
به کنهره نقره در می آمدند و اکثری از تابینان امرا و احدیان و تیر اندازان و تفنگچیان در درون کنهرهٔ سرخ می ایستادند
و نوکران امرا و پیادها بیرون کتهرهٔ سرخ و بر دره ازه عام و خاص و کتهره ها ... زدهایان مراسم ... سلوک
بعمل میآمدند و در ایوان چهل ستون جانب چپ قورچیان با علمها و توغها ... زرین و قور ... ایستاده و در پشت
پرده دیواری بودند و امرا و منصبداران از سه طرف دیگر ... مناصب بر کتهره می ایستادند و مقربان ...
درجات در پایی ستونها قرار گرفته ... صورت و دیوار ... می مانند مجلا و زیبن مجلس و دیوان امور مالی و ملکی
میفرمود و متصدیان ... و ... ملکی ... امور ... رسانیده و ...
صوبه داران و غیره از نظر گذرانیده ... تشریف جواب می یافتند و متصدیان ... فیلخانه درون کتهره سرخ
اسپان و فیلان را از نظر اقدس میگذرانیدند و آنحضرت چهار ... و مجلس خاص و عام جلوس فرموده در خلوت
خانه که موسوم بغسلخانه است تشریف برده بر تخت زرین می نشست و در حمام بعضی مقربان حاضر شده اظهار
مطالب ... میکردند و اهل استحقاق ... از نظر فیض اثر گذرانیده ... مباحث
و دارو ... عمارات خاصه طرح عمارات بنظر اقدس رسانیده ... خامه شکسته ...
که ... باقی ... العدول ... امرا ... عمارت ... خاصه سرکار
... عمارت ... آنحضرت بجای رسیده که ... بود و در غسل خانه تا کیاس
هم ... خلوت خاص ... آن آفتاب ... برتو ...

دوران شرف خانه ... دو ده ... کامکار و بسیاری از ... احدی ... و اکثر ... مهمات
بصورت استظام می یافت و آنحضرت سه چهار گهری توقف در خلوت فرموده و قریب دو پهر داخل محل شده و
ماحضر تناول نموده بر بستر آرام استراحت میفرمود و بعد از بیدار شدن ادای فریضه ظهر میکرد و چون فارغ از نماز
... برجابای ... گنبد نواب ... ممتاز الزمانی بود و احوال ... مستورات ...
آن ملکه روزگار ... وان ملکه ... صاحبقران ثانی ... و بعضی ...
ازبکی اسباب ... خواه از ... و ادای کرام ... از ... ساس ... شریفه
... بیع ... هیچ روزی نمیشد که درین ... زر و ... ملبس ...
بعد نماز عصر آنحضرت باز بجهروکه خاص و عام بر می آمد و ... حاضر شده ... تسلیم ...
از آنجا بغسل خانه آمده نماز شام بجماعت ادا نموده ... و ...
بست ... و طرف شمالی و جنوبی ... ایوانها ... رفیع ... و جانب شرقی ...
است شرقی ... بر ... ایوانها ... مشرف ... اسپان ...
ایوان ... و بر طرف غربی ... بالا ... آنحضرت بر تخت ...
می نشست ... بعد فراغ از نماز ... مهمات ملکی ... سماع ساز ...
تخصیص ... که ... از سایر ... توجه مینمود و بعد فراغ از ... عشا ...
ادا کرده باز از غسل خانه ... تشریف ... و بعد از آن بر بستر استراحت ...
... کتب تاریخ ... و واقعات بابری ...
فلوتخانه ... غسل خانه آنست که در عهد ... حمام ... آنحضرت ...
غسل میکرد ... **ذکر طبقات مشایخ کبار و فضلای متبحر و اطبای حاذق**
و شعرای ملاغت شعار که در اوایل سلطنت شاهجهان بودند سید محمد ...
منظر احمداباد و گجرات است ... عالم ...
امیر المومنین علی علیه السلام ... سید ... خلق و ...
داشت ... بمطالعه ... اوقات ... در سال ...
جلوس مطابق سنه ... هجری وفات نمود **سید جلال** ... سید محمد بود ...
صباحت ... تکلم و خلق ... کابلی ...
علوم عقلی و نقلی ... خلفی ...
که ... داشت ... فراق ... داشت ... چون ...
... **شیخ میر** ...
... دنیاکنند ...

الحق

نرفت در سنه هزار و چهل و چهار هجری وفات یافت و نزدیک ... دار السلطنه لاهور مدفون گردید **شیخ**
بلاول قادری در کمال توکل ... و خلیق ... صحبت بود و ... برای او ...
... **خواجه خاوند محمود** ... خواجه علاء الدین عطار بود ...
... نقشبند داشت و ... کابل ... کشمیر ...
... کار ... ظیفه مقرر داشت **میرزا ... ** اصلش از بدخشان است ...
... در ابتدای حال داخل منصبداران بود ...
... گرفت **ملا محب علی سندی** در ملازمت عبد الرحیم خانخانان ...
سی سالگی ترک تعلق کرده بحرمین شریفین رفت و بعد طواف و زیارت مراجعت کرده ...
... طریق تصوف ...
... سالی ... **شیخ ناظر** ...
...
داشت ...
...
...
...
... **شیخ حبیب الله** ...
... **ملا خواجه** اصلش از ولایت ... است ...
...
... **ملا شاه بدخشی** ... کشمیر ...
... **شیخ صادق برانپوری**
در ایام شاهزادگی ... **شیخ میر** ...
... **حلقه فضلا** ... **علامی افضل خان شیرازی** که بخطاب افضل خانی ...
...
...
... **قاضی محمد اسلم** ...
... **قاضی ...**
قاضی ... **میرزا ابو القاسم قندهاری** ...
صاحبقران ثانی ...
... **ملا محمد فاضل** جامع معقول و منقول بود ... حضرت جنت مکانی

خدمت میر عدلی داشت ملا عبدالحکیم سیالکوتی از مشاهیر علمای هنداست که از برکات وجود او مردم بسیاری مستفید
شدند و در لاهور و سیالکوت همواره درس اشتغال داشت شیخ عبدالحق دهلوی از مشاهیر علمای هنداست و در اکثر فنون
خصوصاً در فقه و حدیث و تفسیر و تصوف و تاریخ دستی و مهارت تمام داشت و در هر یکی از علوم صاحب تصنیف
بود بر مشکوة شرح دارد عربی و فارسی که هر دو در باده بهره و مالک است جمله مؤلفات او قریب
یکصد مجلد بود و هادی فرمان که شش نود سالگی رسیده بود و در حواس ظاهر و باطن فتوری نداشت و ولادت
او با تمام رسیده ... تاریخ ... قاضی محمد کرم دیوی در فن حکمت مهارت تمام داشت
و از تلامذه میر محمد باقر داماد بود و با این فضل و کمال یک چندی خدمت داروغگی داغ تصحیح و چندی امر خدمت
عرض مکرر و عدلی و بواقی بیوتات با و تفویض یافته و منصبش بهزاری رسیده در سنه بست جلوس از حکم ... به
رحمت پیوست ملا عبدالسلام در فقه و اصول مهارت تمام داشت و یکی بعد از ... بود و حاشیه بر بیضاوی
نوشته در سن هشتاد سالگی در سنه بزار و سی و نه هجری در گذشت ملا عبداللطیف سلطانپوری علوم
عقلی و نقلی و فن ریاضی و هندسه و هیأت بمرتبه کمال رسانیده بود و چندی به معلمی شاهزاده مأمور بود و آخر
از سبب ضعف اعضا از آن مستعفی گشته در آخر سنه ده جلوس در گذشت میر محمد هاشم گیلانی جامع
معقول و منقول مدتی در احمدآباد گجرات بتدریس مشغول بود و بعد از آن به تعلیم شاهزاده اورنگ زیب
بهادر ... بر بیضاوی نوشته و آخر ایام نامی صاحبقران ثانی متوشح ساخته ملا میرک هروی
از ... بود و اول معلمی شاهزاده دارا شکوه صاحبی بوده بعد از آن به تعلیم سلطان مراد بخش اختصاص
یافت شیخ محمد ابن شیخ احمد مرد فاضل و دانشمند تقوی شعار و میر عدلی دارالسلطنه اکبرآباد منصوب بود
شیخ کامل از معقول و منقول بهره تمام داشت و افادات و متعلق با او بود ملا سوهن از مردم بهار
متبع و ... و منقول ایشان نبوده چندی به تدریس شاهزاده اورنگ زیب اشتغال داشت ملا
... از علوم عقلی و نقلی بی بهره نبوده و بخدمت شاهزاده محمد شجاع تعلق داشت برد طبقه
اطبا: عمدة الملک وزیر خان اصل نامش حکیم علیم الدین مولد و منشأش نجاب علم
طب را خوب ورزیده بود و چون مزاج پادشاه و پادشاهزاده را او در دست داشت و با اعتبار
جوهر ذاتی ارشدی در معاملات و کیاست و ... و درستی و در خلاص و دیانت کار میکرد
در زمان سلطنت شاه جهانی به منصب هفت هزاری و صاحب صوبگی پنجاب ممتاز و مباهی و مستغنی
از طبابت گردید حکیم مسیح الزمانی مخاطب به مسیح الزمانی پسر حکیم فخرالدین محمد شیرازیست که نسبت
طبابت او را میرزا محمد تمام کرده بود و نسب این سلسله بحارث طبیب میرسد که او را شرف خدمت
رسول الله بوده و حضرت در حق او دعا فرموده و حکیم در سنه هزار و یازده وارد هندوستان شده
و در عهد جنت مکانی قریب و منزلتش افزوده به مسیح الزمان مخاطب گردید و منصبش به سه هزاری
رسیده و چندی داروغه بود ... مکرر بوده و دو مرتبه بزیارت حرمین شرف گشته و در زمان اعلیحضرت
به ... بحکومت بندر سورت معین گشت حکیم ابوالقاسم گیلانی مخاطب به حکیم

الملک

الملک ولادتش در هند واقع شده در طبابت حذق بسیاری داشت و مرد صالح و عابد و ساده
لوح بود و منصبش بدو هزاری رسیده حکیم رکنا متخلص به مسیح تولدش کاشان طبیبی بود ماهر و شاعر
... سخن قادری اهد فی در هندوستان بود و آخر عمر تارک طبابت و قوت شده بوطن مالوف مراجعت
نمود و چون از تلامذه الحضرت بود اکثر سنوات بار سال انعام بهره ور میگشت حکیم صدرا شاه
شیرازی در ابتدا نزد و بهندوستان آمد بخانخانان مربوط بود و بعد از آن بملازمت پادشاه
زمان رسیده مشمول عواطف گردید با حذق در طبابت حسن اخلاق و ملایمت و ادمیت
و یکتایی را نیز مرتبه کمال رسانیده بود حکیم فتح الله پسر حکیم ابوالقاسم شیرازی اکثر معالجات خوب
از و بظهور رسید از نجبت مشمول الطاف شاهی گردید حکیم قاسم خلف شیخ عبدالرحیم برادر شیخ حسن
مخاطب به مقرب خان در علم طب و ریاضی بهره تمام داشت و در جراحی بسیار صاحب وقوف بود
شیخ بهاء جراحی بی بدل بود طبقه شعرا: حاجی محمد جان قدسی مشهدی مولد و منشأش مشهد مقدس در سنه
پنج جلوس شاهجهانی بهند آمده در سلک بندهای درگاه انتظام داشت فنون شاعری را به کمال رسانیده و شاهنامه
مشتمل بر حالات صاحبقران ثانی بقید نظم در آورده قصیده: ای مرا پی رحمت افتاده و عالم زنظر مردم چشم مرا
خاک رحمت نور نظر غزل: حیف ما این باغ باندازه یک تنگدلیست کاش کل غنچه شود تا دل ما گنجاید ابوطالب
کلیم موطنش کاشان و مولدش همدان است در زمان صاحبقران ثانی بهند آمده در سلک بندهای درگاه منتظم شده
نجابت بی تعلق و مهذب الاخلاق و خوش صحبت و شعر و شاعری را بمرتبه کمال رسانیده بود قصیده: چمن
تمام فرح شد را انبساط بهار چه باده در سر هر غنچه کل بگوشه دستار غزل: آن سرو روان تا به گلستان گذری
داشت پروانه صفت دل هوس بال و پری داشت دل از غم زلفش تو برون رفت و نگفتی کمین
حلقه ماتم زدگان نوحه گری داشت سعیدای گیلانی مخاطب به بیدل خان از راه جوهر ذاتی ترقی نموده منصب
هزاری و داروغگی زرگرخانه و خطاب مذکور مباهی گردید وله: زتاب عشق هر که پیش او حباب بکردم کهی از
شرم آتش جلوه شمع آب بکردم چون مرکوز خاطر است که بعون الله تعالی خاتمه کتاب را مزین باحوال
حکما و شعرا سازد بنابرین درین مقام بهمین قدر اکتفا نموده

تحسین گوهر بحر دولت و اقبال	درج دولت و اقبال	پادشاهزاده عالیمقدار	دولت شکوه محمد دارا شکوه	منصب بیست هزاری ذات ... سوار	از انجمله ... دو اسپه سه اسپه
روشن رکن السلطنة	عظمت سپهر علو	شان و شوکت	دیباچه کتاب جاه	شاه شجاع	منصب ... هزاری ذات ... سوار دو اسپه سه اسپه
سپهر ... و تمکین	... دولت و دین	... سپهر ...	نخبت ... پادشاهزاده	بانام و نسب محمد اورنگ زیب بهادر	... هزاری ... سوار ...

چهار رکن ... جهانبانی	... پادشاهزاده ...	شاهزاده والا همت	کامبخش محمد مراد بخش	... هزاری ذات ... سوار	...
سلاطین	فرخنده ... فال	شاهزاده بلند اقبال سلطان ...	بلند شاهزاده محمد شجاع	منصب ... هزاری	... سلطان ... پسر محمد شجاع
منصب ... هزاری ...	نمره شجره دولت و اقبال	سلطان سپهر شکوه ...	بلند شاهزاده محمد دارا شکوه	... هزاری ... سوار	جوان سعادت ...
... پادشاهزاده محمد سلطان	اورنگ ... پادشاهزاده ...	محمد اورنگ زیب بهادر	منصب ... هزاری ... سوار	در عهد خلف حضرت	... محمد اورنگ زیب بهادر
سلطان عالیقدر ...	پادشاهزاده ...	محمد معظم	اقبال ... کامکار ...	سعادت ... محمد معظم ...	پسر الحضرت
منصب ... هزاری ...	دوحه ... سلطنت	پادشاهزاده ... برور	محمد اکبر ... الحضرت	منصب ...	قرة العین ...
سلطان ...	فرزند الحضرت ...	حضرت فردوس مکانی	... پادشاهزاده	...	نوابین ... دولت
واقبال ...	خلف ... پادشاهزاده ...	منصب ...	...	اصفهان جاهی نام بلی الوده سپه سالار	... هزاری ... سوار ...
... خانی نام	منصب ...	علیمردانی ... امرا	منصب ...	... هزار سوار ...	... خانجهان ...
اصفهان ... اعظم	منصب ... هزاری ... سوار	سعدالله خان ...	منصب ... هزاری ...	خانجهان لودهی	منصب ...
خاندوران بهادر نصرت جنگ	منصب ... هزاری ...	سعید خان بهادر ظفر جنگ	منصب ... هزاری ...	...	اسلام خان ... الملک
منصب ...	ششهزاری ...	خواجه ابوالحسن	منصب ... هزاری ... سوار	عبدالله خان بهادر فیروز جنگ	...
مهاراجه جسونت سنگه	... هزاری ...	رستم خان بهادر	... هزاری ...	اعظم خان	معظم خان ...
خسرو دلو ... محمد خان	... هزاری ... سوار	خانزمان بهادر	پنجهزاری ... سوار دو اسپه سه اسپه	قاسم خان	... پنجهزاری ... دو اسپه سه اسپه

درازن

وزیر خان پنجهزاری پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه	راجه کج سنگه	پنجهزاری پنجهزار سوار	سپهدار خان پنجهزاری پنجهزار سوار	شیر خان پنجهزاری پنجهزار سوار	راو رتن ...
پنجهزاری پنجهزار سوار	راجه جهار سنگه	پنجهزاری پنجهزار سوار	باقوت خان ... پنجهزاری پنجهزار سوار	اوده ... رام	پنجهزاری پنجهزار سوار
بهادر خان ...	پنجهزاری پنجهزار سوار	میرزا عیسی ترخان	پنجهزاری ...	بهادر خان روهیله	پنجهزاری پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه
راجه جی سنگه	پنجهزاری پنجهزار سوار ...	قلیچ خان	پنجهزاری پنجهزار سوار ...	شاهنواز خان	پنجهزاری پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه
مکرمت خان	پنجهزاری پنجهزار سوار	راجه بیتلداس	پنجهزاری پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه	خلیل الله خان پنجهزاری پنجهزار سوار	جعفر خان
پنجهزاری پنجهزار سوار	دو هزاره یا ... دو اسپه سه اسپه	اعتقاد خان	پنجهزاری پنجهزار سوار	مهابتخان	پنجهزاری پنجهزار سوار
رانا جگت سنگه	پنجهزاری پنجهزار سوار	رانا راج سنگه	پنجهزاری پنجهزار سوار	مالوجی بهونسله	پنجهزاری پنجهزار سوار
الله وردیخان	پنجهزاری ... سوار	رحیم ولد آدم خان	پنجهزاری ... سوار	نجابت خان	پنجهزاری ... سوار
راجه رای سنگه سسودیه	پنجهزاری	دو هزار ...	میر جمله	پنجهزاری ... سوار	بیرام ولد ... محمد خان
پنجهزاری ذات ...	چهارهزاری ...	صادق خان	چهارهزاری	چهار هزار سوار	باقر خان نجم ثانی
چهارهزاری	چهار هزار سوار	دریا خان روهیله	چهارهزاری ...	قاسم خان	چهارهزاری ...
راو ستر سال هاده	چهارهزاری ...	شجاعت خان ...	چهارهزاری ... سوار	دو هزار ...	سیف خان
چهارهزاری ...	معتقد خان	چهارهزاری ...	ولد ... خان ...	چهارهزاری ... سوار	سیف ... چهارهزاری ... سوار
نظر بهادر خویشگی	چهارهزاری ...	رشید خان ...	چهارهزاری ... برادر سوار	مبارز خان روهیله	چهار هزاری چهار هزار سوار

راجه جهار سنگه بندیله	چهارهزاری چهار هزار سوار	راجه بهار سنگه بندیله	چهارهزاری سه هزار سوار و پانصد دو اسپه سه اسپه	جان نثار خان صوبه دار الهٰ آباد	چهارهزاری سه هزار سوار
روپ سنگه راتهور	چهارهزاری دو هزار سوار	سردار خان چهارهزاری سه هزار سوار	شاه بیگ خان	چهارهزاری چهار هزار سوار	مرتضی خان ولد میر جمال الدین
چهارهزاری چهار هزار سوار	جگدیو رای برادر جادو رای دکهنی	چهارهزاری دو هزار و پانصد سوار	صفدر خان	چهارهزاری دو هزار و پانصد سوار	بهر رای دکهنی
چهارهزاری دو هزار و پانصد سوار	مخلدار خان	چهارهزاری دو هزار سوار	معتمد خان	چهارهزاری دو هزار سوار	مقرب خان
چهارهزاری دو هزار سوار	موسوی خان صدر الصدور	چهارهزاری دو هزار و پانصد و پنجاه سوار	اعتقاد خان	چهارهزاری دو هزار سوار	سید دلیر خان بارهه
چهارهزاری دو هزار سوار	فدائی خان	چهارهزاری سه هزار سوار	سرافراز خان دکهنی	چهارهزاری سه هزار سوار	سه هزاری سه هزار سوار
افتخار خان	سه هزاری سه هزار سوار و پانصد دو اسپه سه اسپه	جهانگیر قلی خان سه هزاری سه هزار سوار	راجه انروده	سه هزاری سه هزار سوار دو اسپه	ذو الفقار خان
سه هزاری سه هزار سوار دو اسپه	سعادت خان	سه هزاری سه هزار سوار هشتصد سوار دو اسپه	قزلباش خان	سه هزاری سه هزار سوار پانصد دو اسپه	مکرم خان
سه هزاری سه هزار سوار	میرزا حسن صفوی سه هزاری سه هزار سوار	میرزا الوند صفوی	سه هزاری سه هزار سوار	میرزا خان	سه هزاری سه هزار سوار
شاد بیگ خان	سه هزاری سه هزار سوار	بردل خان	سه هزاری سه هزار سوار	مادهو سنگه هاده	سه هزاری سه هزار سوار
احمد خان نیازی	سه هزاری دو هزار و پانصد سوار	اخلاص خان	سه هزاری دو هزار و پانصد سوار	شمشیر خان	سه هزاری دو هزار و پانصد سوار
سکندر خان ولد سید خان	سه هزاری دو هزار و پانصد سوار	راجه راج روپ	سه هزاری دو هزار و پانصد سوار	کارطلب خان	سه هزاری دو هزار سوار دو اسپه
اجب سنگه ولد ... سنگه زمیندار	سه هزاری دو هزار سوار دو اسپه	ذو القدر خان	سه هزاری دو هزار سوار پانصد دو اسپه	نصیر خان	سه هزاری دو هزار سوار
مخلص خان	سه هزاری دو هزار سوار	شاهباز خان سه هزاری سه هزار سوار	بهادر خان	سه هزاری سه هزار سوار	سید مرتضی خان

سه هزاری دو هزار سوار	الله یار خان	سه هزاری دو هزار سوار	مغل خان	سه هزاری دو هزار سوار	حیات خان
سه هزاری دو هزار سوار	حسن خان فخر الملک	سه هزاری دو هزار سوار	شیخ فرید	سه هزاری دو هزار سوار	رام سنگه ولد راجه ... سنگه
سه هزاری دو هزار سوار	مکند سنگه هاده	سه هزاری دو هزار سوار	راو کرن راجپوت	سه هزاری دو هزار سوار	اوداجی رام
سه هزاری دو هزار سوار	برسوجی	سه هزاری دو هزار سوار	نواب الملک ولد ...	سه هزاری دو هزار سوار	حمید خان ...
سه هزاری دو هزار سوار	حسن خان دکهنی	سه هزاری هزار و پانصد سوار دو اسپه	سیادت خان	سه هزاری دو هزار و پانصد سوار	طاهر خان
سه هزاری هزار و پانصد سوار	ظفر خان	سه هزاری هزار و پانصد سوار	میرزا اسلام	سه هزاری هزار و پانصد سوار	خبر خان خواجه سرا
سه هزاری هزار و پانصد سوار	رام سنگه ولد راتهور	سه هزاری هزار و پانصد سوار	مالسکوجی	سه هزاری هزار و پانصد سوار	اسد خان ...
سه هزاری هزار و پانصد سوار	راجه انوپ سنگه	سه هزاری هزار و پانصد سوار	سردار خان	سه هزاری هزار و پانصد سوار	جادو رای
سه هزاری هزار و پانصد سوار دو اسپه	محمد امین خان	سه هزاری هزار سوار	راجه سروپ کچهواهه	سه هزاری هزار سوار	عاقل خان
سه هزاری هزار سوار	برهنو ...	سه هزاری هزار سوار	ونا جی	سه هزاری هزار سوار	فاضل خان
سه هزاری هشتصد سوار	دانشمند خان	سه هزاری پانصد سوار	... دو هزار و پانصدی	شمشیر خان دو هزار و پانصدی دو هزار و پانصد	هادی داد خان
دو هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار	جوهر خان	دو هزار و پانصدی دو هزار و پانصد	دیانت خان ...	دو هزار و پانصدی دو هزار سوار	افتخار خان
دو هزار و پانصدی دو هزار سوار	احمد بیگ خان	دو هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار	نامدار خان	دو هزار و پانصدی دو هزار سوار	لشکر خان
دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار	خدمت پرست خان	دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار	حسام الدین خان	دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار	ملتفت خان

دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار	قباد خان	دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار	فاخر خان	دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار	سبل سنگه
دو هزار و پانصدی هزار سوار	عبد الرحیم بیگ اوزبک	دو هزار و پانصدی هزار سوار	نوازش خان	دو هزار و پانصدی هشتصد سوار	رضوی خان
دو هزار و پانصدی پانصد سوار	محمد بدیع	دو هزار و پانصدی هشتصد سوار	شیخ هدایت الله	دو هزار و پانصدی دو صد سوار	میرک شیخ
دو هزار و پانصدی دو صد سوار	الله قلی خان	دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار	دلاور خان دکهنی	دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار	شمشیر خان دکهنی
دو هزار و پانصدی دو صد و پنجاه سوار	ابراهیم خان	دو هزار و پانصدی هزار سوار	دو هزاری ... نفر	میرزا ولی دو هزاری دو هزار سوار دو اسپه	راجه سجان سنگه بندیله
دو هزاری دو هزار سوار دو اسپه	راجه تودرمل	دو هزاری دو هزار سوار دو اسپه	راجه دیبی سنگه	دو هزاری دو هزار سوار پانصد دو اسپه	عزت خان
دو هزاری دو هزار سوار پانصد دو اسپه سه اسپه	محمد صالح ترخان ولد عبد الرحیم	دو هزاری دو هزار سوار	ارادت خان	دو هزاری دو هزار سوار	دلیر خان
دو هزاری دو هزار سوار	خواجه برخوردار داماد مهابت خان	دو هزاری دو هزار سوار	باقی خان چیله قلماق	دو هزاری دو هزار سوار	بهر سنگه
دو هزاری دو هزار سوار	قزاق خان	دو هزاری دو هزار سوار	گوردهن داس گور	دو هزاری دو هزار سوار	مبارک خان نیازی
دو هزاری دو هزار سوار	محمد زمان	دو هزاری دو هزار سوار	برتهی راج راتهور	دو هزاری دو هزار سوار	جگراج بندیله
دو هزاری دو هزار سوار	رتن ولد بیش داس	دو هزاری دو هزار سوار	مختار خان سبزواری	دو هزاری هزار و پانصد سوار	راو دودا نبیره راو چاند
دو هزاری هزار و پانصد سوار	بابو خان گرانی	دو هزاری هزار و پانصد سوار	دیندار خان	دو هزاری هزار و دو صد سوار	عبد الله خان بهادر
دو هزاری هزار و پانصد سوار	سادات خان	دو هزاری هزار و پانصد سوار	تربیت خان	دو هزاری هزار و پانصد سوار	ایرج خان
دو هزاری هزار و پانصد سوار	ارجن ولد راجه بتهلداس	دو هزاری هزار و پانصد سوار	راجه شیو رام	دو هزاری هزار و پانصد سوار	عنایت الله ولد عیسی ترخان

دو هزاری هزار و پانصد سوار	سید صلابت خان	دو هزاری هزار و پانصد سوار	جلال کاکر	دو هزاری هزار و پانصد سوار	راجه رام
دو هزاری هزار و پانصد سوار	زبردست خان	دو هزاری هزار و پانصد سوار	اوزبک خان	دو هزاری هزار و پانصد سوار	دلاور خان حبشی
دو هزاری هزار و پانصد سوار	میر ابو المعالی	دو هزاری هزار و پانصد سوار	بیهار داس کچهواهه	دو هزاری هزار و پانصد سوار	عزت خان خواجه بابا نام
دو هزاری هزار سوار	راو روپ سنگه	دو هزاری هزار و پانصد سوار	راجه روز افزون	دو هزاری هزار سوار	سید حسن
دو هزاری هزار سوار	صف شکن خان	دو هزاری هزار سوار	[illegible] الله خان	دو هزاری هزار سوار	میرزا محمد شیب
دو هزاری هزار سوار	سید فیروز خان	دو هزاری هزار سوار	مبارز خان	دو هزاری هزار سوار	آتش خان حبشی
دو هزاری هزار سوار	کاکر خان	دو هزاری هزار سوار	سید عمر	دو هزاری هزار سوار	قبچاق خان
دو هزاری هزار سوار	نجابت خان دکهنی	دو هزاری هزار سوار	محمد علی خان	دو هزاری هزار سوار	راو امر سنگه
دو هزاری هزار سوار	نهوجی	دو هزاری هزار سوار	اسد خان	دو هزاری هشتصد سوار	نور الدین
دو هزاری هشتصد سوار	ابو سعید نبیره اعتماد الدوله	دو هزاری هزار سوار	سید شهاب	دو هزاری هشتصد سوار	خواص خان
دو هزاری هشتصد سوار	سبحان سنگه بندیله	دو هزاری هشتصد سوار	خوشحال بیگ کاشغری	دو هزاری هشتصد سوار	بابا جی
دو هزاری هشتصد سوار	مهدی قلی خان	دو هزاری هشتصد سوار	اعتماد خان	دو هزاری پانصد سوار	حقیقت خان
دو هزاری هشتصد سوار	معتمد خان	دو هزاری دو صد سوار	هزار و پانصدی ... نفر	محمد حسن برادر ... خان هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار	الهام الله ولد رشید خان
هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار دو اسپه	اکه خان خواجه سرا	هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار	همت خان	هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار	سید حسن ولد سید دلیر خان

هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار	خنجر خان	هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار	الف خان	هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار	سلطان یار ولد جشن خان کوکه
هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار	شمس الدین ولد نذر محمد خان	هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار	دلاور خان ولد ... خان	هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار	پوریل بندیله
هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار	راول لوکا	هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار	راجه بدل سنگه بندیله	هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار	قطب الدین خان ولد نذر بهادر
هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار	شریف خان ...	هزار و پانصدی هزار و دویست سوار	میر ابو المحامد ولد اسحق خان جعفر	هزار و پانصدی هزار سوار	سید لطف الله ...
هزار و پانصدی هزار سوار دو اسپه	اسد الله ولد رشید خان	هزار و پانصدی هزار سوار دو اسپه	مرحمت خان	هزار و پانصدی هزار سوار	سید شیخ ولد سید جمال بخاری
هزار و پانصدی هزار سوار دو اسپه	جتر بهوج چوهان	هزار و پانصدی ... سوار دو اسپه	رایسنگه برادر راجه جسنگه راتهور	هزار و پانصدی هزار سوار	جانباز خان
هزار و پانصدی هزار سوار	سید یعقوب	هزار و پانصدی هزار سوار	یاسین خان ولد شیراز خان ترین	هزار و پانصدی هزار سوار	... ولد بالا کچهواهه
هزار و پانصدی هزار سوار	ستر سال کچهواهه	هزار و پانصدی هزار سوار	راجه ... داس	هزار و پانصدی هزار سوار	راجه پرتاب اوجینه
هزار و پانصدی هزار سوار	رشید خان برادر ...	هزار و پانصدی هزار سوار	... ولد سرفراز خان	هزار و پانصدی هزار سوار	... قلیچ خان
هزار و پانصدی هزار سوار	راجه امر سنگه ...	هزار و پانصدی هزار سوار	دولتمند	هزار و پانصدی هزار سوار	... عبد الله خویش سید یوسف خان
هزار و پانصدی هشتصد سوار	کرسی راتهور	هزار و پانصدی هشتصد سوار	عبد الله بیگ ولد ...	هزار و پانصدی هشتصد سوار	فتح الله خان ولد سعید خان
هزار و پانصدی هشتصد سوار	همت خان ولد شجاعت خان	هزار و پانصدی هشتصد سوار	شمس الدین خان ولد مختار خان	هزار و پانصدی هشتصد سوار	حسین قلیچ خان
هزار و پانصدی هشتصد سوار	علاول ترین	هزار و پانصدی هشتصد سوار	چندرمن بندیله	هزار و پانصدی هشتصد سوار	جمال خان لوانی
هزار و پانصدی هشتصد سوار	ولی محمد ازبک	هزار و پانصدی هشتصد سوار	محسن خان ولد حاجی منصور	هزار و پانصدی هشتصد سوار	دو تیخان قیاما خان

هزار و پانصدی

هزار و پانصدی هفتصد سوار	عزت ... ولد رانا کرن	هزار و پانصدی هفتصد سوار	یادگار حسین خان	هزار و پانصدی هفتصد سوار	جگمال ولد کشن سنگه راتهور
هزار و پانصدی ششصد سوار	ذو الفقار خان ترکمان	هزار و پانصدی ششصد سوار	سید عبد الرسول	هزار و پانصدی ششصد سوار	مظفر حسین
هزار و پانصدی هزار سوار	سیام سنگه ولد ... راتهور	هزار و پانصدی ششصد سوار	حاجی محمد باجک اوزبک	هزار و پانصدی ششصد سوار	شاه محمد قطغان
هزار و پانصدی ششصد سوار	اعتماد حاجی ...	هزار و پانصدی هفتصد سوار	میر میران ولد خلیل الله خان	هزار و پانصدی پانصد سوار	میر جعفر برادرزاده خلیفه
هزار و پانصدی پانصد سوار	محمد هادی ولد رفیع صدر ایران	هزار و پانصدی پانصد سوار	آقا افضل	هزار و پانصدی ششصد سوار	جعفر ولد اله وردی خان
هزار و پانصدی ششصد سوار	راو راسا	هزار و پانصدی ششصد سوار	معتقد خان	هزار و پانصدی ششصد سوار	صمصام الدوله
هزار و پانصدی پانصد سوار	فراست خان	هزار و پانصدی پانصد سوار	ا ... ی	هزار و پانصدی پانصد سوار	رحمت خان
هزار و پانصدی چهارصد سوار	بهرام برادر جعفر خان	هزار و پانصدی ششصد سوار	یحیی ولد یوسف خان	هزار و پانصدی سیصد سوار	خواجه عبد الوهاب دهبیدی
هزار و پانصدی دویست سوار	کرد ... دیو	هزار و پانصدی دویست سوار	میر عبد الکبیر	هزار و پانصدی دویست سوار	عنایت خان
هزار و پانصدی دویست سوار	حکیم ...	هزار و پانصدی پانصد سوار	هزار ...	سید قطب هزاری هزار سوار	سپه سالار
هزاری هزار سوار	ملتفت خان شیرازی	هزاری هزار سوار	... ولد علی مردان خان	هزاری هزار سوار	اسفندیار ... کوکه
هزاری هزار سوار	مظفر ...	هزاری هزار سوار	مراد قلی سلطان گکهر	هزاری هزار سوار	نجف قلیخان ولد قزلباش خان
هزاری هزار سوار	محمد شریف تولکچی	هزاری هزار سوار	سید اسد الله بخاری	هزاری هزار سوار	لوبهان سنگه ولد راجه سروپ
هزاری هزار سوار	راول سمرسی	هزاری هزار سوار	پرتاب ولد ...	هزاری هزار سوار	غضنفر خان

هزاری هزار سوار	کیرت سنگه ولد راجه جیسنگه	هزاری هشتصد سوار	جبار قلی گکهر	هزاری هشتصد سوار	سید ابو البقا ولد شریف خان
هزاری هشتصد سوار	حسن بیگ خان	هزاری هفتصد سوار	رعایت خان	هزاری هفتصد سوار	محمد صالح برادرزاده اصفخان
هزاری ششصد سوار	نوبت خان	هزاری ششصد سوار	جعفر ... برادرزاده باقر خان	هزاری ششصد سوار	ابو محمد کنبو
هزاری ششصد سوار	شیر خان میانه	هزاری ششصد سوار	امام قلی	هزاری ششصد سوار	شیخ معظم فتحپوری
هزاری ششصد سوار	عثمان روهیله	هزاری ششصد سوار	مجاهد ولد ذکریا	هزاری ششصد سوار	راجه مهاسنگه ولد راجه ... سنگه
هزاری ششصد سوار	جلرام کچهواهه	هزاری ششصد سوار	اسد الله ولد شیر خواجه	هزاری ششصد سوار	لعل خان
هزاری ششصد سوار	سید غلام محمد بخاری	هزاری ششصد سوار	سید علاول ولد سید کبیر	هزاری ششصد سوار	خواجه عنایت الله نقشبندی
هزاری ششصد سوار	سید عبد الغفور برادر مرتضی خان	هزاری ششصد سوار	صفی قلیخان ترکمان	هزاری ششصد سوار	رایسنگه جهالا
هزاری ششصد سوار	راو سبل سنگه سسودیه	هزاری ششصد سوار	سید جعفر ولد میر حاج	هزاری ششصد سوار	میر احمد ولد ارادتخان
هزاری ششصد سوار	ضیاء الدین یوسف ولد ابر خان	هزاری ششصد سوار	میر علی ولد میر سوسنی	هزاری ششصد سوار	پلنگ حمله
هزاری ششصد سوار	محمد بیگ	هزاری ششصد سوار	بدل بیگ سلدوز	هزاری ششصد سوار	دولت خان ترین
هزاری ششصد سوار	یعقوب ولد ...	هزاری ششصد سوار	مرتضی قلیخان برادر جانسپار خان	هزاری ششصد سوار	عبد القادر روهیله اعداد
هزاری ششصد سوار	... سنگه ...	هزاری ششصد سوار	راجه میر ... گوجر	هزاری ششصد سوار	روپ چند گوالیاری
هزاری ششصد سوار	میرزا خان ولد زنجان	هزاری پانصد سوار	پرورش خان	هزاری پانصد سوار	عقیدت خان

هزاری

هزاری پانصد سوار	بهارمن ولد کشن سنگه	هزاری پانصد سوار	راجه گردهر ولد کیسو داس	هزاری پانصد سوار	جگت سنگه راتهور
هزاری پانصد سوار	منوهر برادرزاده سیام سنگه	هزاری پانصد سوار	حسن ولد خانجهان هروبخت	هزاری پانصد سوار	سید بهادر
هزاری پانصد سوار	یادگار بیگ	هزاری پانصد سوار	سید نجابت ولد سید شجاعت خان	هزاری پانصد سوار	خواجه رحمت الله
هزاری پانصد سوار	اسحاق برادر ...	هزاری پانصد سوار	سید محمد ولد سید افضل	هزاری پانصد سوار	یوسف آقا
هزاری پانصد سوار	عبد الوهاب	هزاری پانصد سوار	محمد علی کامرانی	هزاری پانصد سوار	غیرت خان
هزاری پانصد سوار	... قاقشال	هزاری پانصد سوار	یادگار بیگ	هزاری پانصد سوار	سبحان سنگه ولد ... سنگه
هزاری پانصد سوار	... ولد ... سنگه	هزاری پانصد سوار	آدم خان نیازی	هزاری پانصد سوار	ناظر خان
هزاری پانصد سوار	سید یوسف ولد ملک عنبر	هزاری پانصد سوار	اعزاز ولد ...	هزاری پانصد سوار	عبد النبی
هزاری پانصد سوار	محمد هاشم کاشی	هزاری پانصد سوار	راجه کشن سنگه تونور	هزاری پانصد سوار	گوردهن داس راتهور
هزاری پانصد سوار	... داس راتهور	هزاری پانصد سوار	بهوج راج ککبار	هزاری پانصد سوار	خواجه خان ولد عبد الهادی
هزاری پانصد سوار	سکندر خان	هزاری چهارصد سوار	امام قلی بیگ ولد جانسپار خان	هزاری پانصد سوار	سیف الملوک
هزاری چهارصد سوار	سید مبارک قدیمی	هزاری چهارصد سوار	محمد صفی ولد اسلام خان	هزاری چهارصد سوار	سلطان حسین ولد حسین خان
هزاری چهارصد سوار	سید ... ولد ...	هزاری چهارصد سوار	خنجر خان	هزاری چهارصد سوار	بهادر برادرزاده ...
هزاری چهارصد سوار	بهیم ولد راجه ...	هزاری چهارصد سوار	رای رایان	هزاری چهارصد سوار	روح الله خان ولد یوسف خان

هزاری چارصد سوار	سلطان نظر برادر سیف خان	هزاری چارصد سوار	عبدالله بیگ … هزاری چارصد سوار	محمد مراد … هزاری چارصد سوار	سید عالم بارهه
هزاری چارصد سوار	سید مقبول عالم بارهه	هزاری چارصد سوار	دیانت خان	هزاری چارصد سوار	میر قاسم سمنانی
هزاری چارصد سوار	شیخ موسی گیلانی	هزاری چارصد سوار	سید منصور ولد … خان	هزاری چارصد سوار	نور الحسن
هزاری چارصد سوار	راو کنور سین …	هزاری چارصد سوار	راجه … چند زمیندار …	هزاری چارصد سوار	اسحاق بیگ ولد امیر الامرا
هزاری چارصد سوار	اسمعیل بیگ ولد امیر الامرا	هزاری چارصد سوار	سید نور العیان ولد سید یوسف خان	هزاری چارصد سوار	حسین … ولد الهوردی خان
هزاری سیصد سوار	داناد ل … عبدالرحیم	هزاری سیصد سوار	میر حیدر ولد میرزا مظفر صفوی	هزاری سیصد سوار	شریف خان
هزاری دویست سوار	خواجه عبدالحق داماد … محمود خان	هزاری دویست سوار	رای رایان … دیانت رای	هزاری صد و پنجاه سوار	میر شرف
هزاری دویست سوار	سید شیر زمان هزاری دویست سوار	عابد خواجه سرا هزاری دویست سوار	راو کاسی داس	هزاری صد و پنجاه سوار	میر نعمت الله ولد میر ظهیر الدین
هزاری دویست سوار	میر جعفر استرابادی	هزاری دویست سوار	محمد شریف ولد اسلام	هزاری دویست سوار	مبارک … ولد … اصفهان
هزاری دویست سوار	ابو القاسم ولد … خان	هزاری دویست سوار	میر محمود …	هزاری دویست سوار	رای ماینداس
هزاری دویست سوار	رای بیارامل	هزاری صد و پنجاه سوار	قاضی محمد اسلم	هزاری صد سوار	رای … داس
هزاری صد سوار	محمد مراد ولد صلابت خان	هزاری صد سوار	حکیم فتح الله	هزاری صد سوار	معز الملک
هزاری صد سوار	بهوج راج دکنی	هزاری پانصد سوار	نهصدی … سوار	صوفی بهادر نهصدی نهصد سوار	شاه علی
نهصدی نهصد سوار	خواجه خان	نهصدی نهصد سوار	راجه مانسنگه ولد راجه …	نهصدی نهصد سوار	قزلباش خان

نهصدی … سوار

نهصدی نهصد سوار	شیرزه خان	نهصدی نهصد سوار	سید ماکهن بارهه	نهصدی پانصد سوار	راو … دیال داس جهالا
نهصدی پانصد سوار	محمد امین ولد شاه قلی خان	نهصدی پانصد سوار	… ولد … خان	نهصدی پانصد سوار	رای … کچهواهه
نهصدی چارصد سوار	ملک حسین ولد مظفر خان	نهصدی چارصد سوار	… ولد راجه … سنگه	نهصدی چارصد سوار	امین افغان
نهصدی … سوار	شیر افگن ولد شیرزاد	نهصدی … سوار	نور الدین	نهصدی … سوار	سید میرزا … سبزواری
نهصدی سیصد سوار	میر صالح پسر … شاه ایران	نهصدی دویست سوار	فتح ضیا ولد … حکیم	نهصدی صد و پنجاه سوار	میر صالح ولد میر عبد…
نهصدی صد سوار	روز بهان … خواجه سرا	نهصدی صد سوار	میر باقی ولد میر محمود	نهصدی صد سوار	رسید …
نهصدی هشتاد سوار	میر جعفر بلخی	نهصدی پنجاه سوار	فرخ فال	نهصدی ذات	محمد عاقل ولد … خان
نهصدی … سوار	شیخ عبدالکریم	نهصدی صد و پنجاه سوار	میر یعقوب	نهصدی … سوار	هشتصدی …
رای … هشتصدی … سوار	مجاهد …	هشتصدی … سوار	نوبت خان	هشتصدی … سوار	رشکداس
هشتصدی … سوار		هشتصدی … سوار	کرپارام گور	هشتصدی … سوار	محمد یوسف ولد سید میرزا
هشتصدی … سوار	محمد مراد	هشتصدی … سوار	… نجاری	هشتصدی … سوار	اسمعیل ولد … ساری
هشتصدی … سوار	… خان ولد … خان	هشتصدی … سوار	سردار خان نبیره دولت خان	هشتصدی … سوار	جمال ولد دلاور
هشتصدی … سوار	سیف الله ولد شمشیر خان	هشتصدی … سوار	اوگرسین کچهواهه	هشتصدی … سوار	نظام ولد … جالوری
هشتصدی … سوار	سید …	هشتصدی … سوار	راجه … هشتصدی … سوار	بهادر … هشتصدی … سوار	خواجه عبدالعزیز ولد صفدر خان

هشتصدی … سوار	سید لطف علی	هشتصدی … سوار	سید علی برادرزاده سید خان جهان	هشتصدی … سوار	سید بهادر ولد صلابت خان
هشتصدی … سوار	حاجی خواجه	هشتصدی … سوار	فرخ … ولد … قلیچ خان	هشتصدی … سوار	رحمان الله ولد شجاعت خان
هشتصدی … سوار	رای …	هشتصدی … سوار	عصمت … خان	هشتصدی … سوار	راجه … ولد راجه … سنگه
هشتصدی … سوار	سید امجد	هشتصدی … سوار	سید حاجی بیگ برلاس	هشتصدی … سوار	… ولد … خان
هشتصدی … سوار	سید باقر ولد سید جانه	هشتصدی … سوار	سید علی اکبر	هشتصدی … سوار	میرزا احمد …
هشتصدی … سوار	جلال ولد …	هشتصدی … سوار	… محمد …	هشتصدی … سوار	بهار …
هشتصدی … سوار	بابک …	هشتصدی … سوار	… ولد … داس	هشتصدی … سوار	رای ملوک چند
هشتصدی … سوار	… ولد …	هشتصدی … سوار	اندر سال …	هشتصدی … سوار	راجه … ولد راجه …
هشتصدی … سوار	عجب سنگه	هشتصدی … سوار	سید قلی اوزبک	هشتصدی … سوار	احمد بیگ ولد … خان
هشتصدی … سوار	دولت … خان	هشتصدی … سوار	… بیگ …	هشتصدی … سوار	محمد شفیع
هشتصدی … سوار	عثمان ولد بهادر خان	هشتصدی … سوار	… هشتصدی … سوار	محمد … هشتصدی … سوار	… ولد … خان
هشتصدی … سوار	بهادر ولد … خان	هشتصدی … سوار	محمد سلیم … هشتصدی … سوار	محمد … هشتصدی … سوار	… بیگ
هشتصدی … سوار	آقا محمد …	هشتصدی … سوار	… ولد … سنگه راتهور	هشتصدی … سوار	حسین بیگ ولد محمد بیگ
هشتصدی … سوار	سیف الله ولد … خان	هشتصدی … سوار	خواجه عبدالرحمن …	هشتصدی … سوار	… ولد …

هشتصدی … سوار

هشتصدی … سوار	خواجه …	هشتصدی … سوار	مقیم خان هشتصدی … سوار	… خان هشتصدی … سوار	خواجه عبدالله …
هشتصدی … سوار	… سنگه …	هشتصدی … سوار	… ولد … خان	هشتصدی … سوار	قاضی …
هشتصدی … سوار	رای … داس	هشتصدی … سوار	فضل الله … خان	هشتصدی … سوار	… ولد … خان
هشتصدی … سوار	… ولد … خان	هشتصدی … سوار	محمد علی ولد … خان	هشتصدی … سوار	میر … ولد … خان
هشتصدی … سوار	خواجه … ولد …	هشتصدی … سوار	حاجی احمد سعید	هشتصدی … سوار	… ولد … خان
هشتصدی … سوار	حکیم صالح	هشتصدی … سوار	هشتصدی …	سید عبدالرحمن هشتصدی … سوار	…
هشتصدی … سوار	راجه …	هشتصدی … سوار	… ولد …	هشتصدی … سوار	…
هشتصدی … سوار	یوسف …	هشتصدی … سوار	… ولد …	هشتصدی … سوار	…
هشتصدی … سوار	…	هشتصدی … سوار	ابو البقا ولد … خان	هشتصدی … سوار	… ولد …
هشتصدی … سوار	… خان	هشتصدی … سوار	سید … ولد سید مصطفی خان	هشتصدی … سوار	رستم ولد …
هشتصدی … سوار	… رستم	هشتصدی … سوار	شاه علی	هشتصدی … سوار	… بیگ …
هشتصدی … سوار	ابراهیم بیگ	هشتصدی … سوار	مقصود علی …	هشتصدی … سوار	…
هشتصدی … سوار	… کچهواهه	هشتصدی … سوار	…	هشتصدی … سوار	…
هشتصدی … سوار	سید …	هشتصدی … سوار	کریم داد …	هشتصدی … سوار	… ولد …

هفتصدی سیصد سوار	جشن نبیره ازدر خان	هفتصدی سیصد سوار	برادر برادر زاده	هفتصدی سیصد سوار	طاهر برادر رستم خان
هفتصدی سیصد سوار	امیر سیاس خان	هفتصدی دویست سوار	لولک بیگ کاشغری	هفتصدی سیصد سوار	مرتضی بیگ بیانی
هفتصدی [illegible]	بلوسی جوان	هفتصدی دویست سوار	سنگرام سسودیه	هفتصدی دویست سوار	جلیت سنگه ولد بیر بهان راتهور
هفتصدی سیصد سوار	بنگام هموی جادون	هفتصدی صد سوار	راو رام ابن راو سسودیه	هفتصدی صد سوار	میر احمد هروی
هفتصدی سیصد سوار	روح الله برادر زاده کرم خان	هفتصدی صد سوار	اسفندیار ولد اله یار خان	هفتصدی دویست سوار	سیه پاده گاه سین نبیره یوسف خان
هفتصدی دویست سوار	زاهد بیگ ترکمان	هفتصدی دویست سوار	فتح سنگه کچواهه	هفتصدی دویست سوار	ورزو بهادر رهاتی
هفتصدی سیصد سوار	بسوام بهادر	هفتصدی دویست سوار	حاجی اسد	هفتصدی دویست سوار	میرزا احمد سلدوز
هفتصدی دویست سوار	بالاد ولد مکند کچواهه	هفتصدی صد سوار	عبدالله نبیره مرتضی خان	هفتصدی دویست سوار	شمس ولد اله جیل بابر
هفتصدی دویست سوار	میر سید الله هراتی	هفتصدی دویست سوار	قایم بیگ	هفتصدی دویست سوار	عبدالرسول نبیره علی مردان
هفتصدی دویست سوار	محمد مقیم بیگ داماد شاه بیگ خان	هفتصدی صد سوار	کدارابیک ولد بابون بیگ	هفتصدی دویست سوار	ماه علی
هفتصدی دویست سوار	محمد ابراهیم ولد اسلام خان	هفتصدی دویست سوار	شاد کام سیله	هفتصدی دویست سوار	نظر الله ولد محمد خان
هفتصدی دویست سوار	سلطان محمد و ابو الحسن	هفتصدی دویست سوار	عاشق بیگ شیخ عمری	هفتصدی دویست سوار	دهنار خان ولد قاسم خان
هفتصدی صد سوار	عبدالرحیم ولد اسلم خان	هفتصدی سی سوار	لطف الله ولد اسد خان	هفتصدی صد سوار	فرزند معبد رشید خانی
هفتصدی صد سوار	سیف الدین ولد اروسی خان	هفتصدی صد سوار	کاظم بیگ	هفتصدی صد سوار	محمد صالح کرمانی

هفتصدی صد سوار

ششصدی سیصد سوار	فتح الله ولد نظر الله	ششصدی سیصد سوار	غازی بیگ	ششصدی سیصد سوار	محرم خان
ششصدی سیصد سوار	مطلب ولد معتمد خان	ششصدی سیصد سوار	مسلمان بیگ ولد یار خان	ششصدی سیصد سوار	خواجه حسینی ولد طیب
ششصدی سیصد سوار	سید عبدالصمد بخاری	ششصدی سیصد سوار	میر محمد امین ششصدی سیصد سوار	ششصدی دو صد [illegible]	میر کلان خانه زاد اتالیق
ششصدی سیصد سوار	سید مقصود داماد رشید ولد	ششصدی سیصد سوار	مالی بیگ	ششصدی سیصد سوار	حرمت سوبکرا
ششصدی سیصد سوار	گردهر داس ولد راو سبهوجا	ششصدی سیصد سوار	عبدالله ولد میر فضل الله	ششصدی سیصد سوار	سید بانکوری عبدالصمد
ششصدی سیصد سوار	محمد عابد ولد محمد صالح	ششصدی سیصد سوار	خوشحال پسر خواجه مقیم اشرف	ششصدی سیصد سوار	خوشحال بیگ قاقشال
ششصدی سیصد سوار	ابراهیم نبیره بابای جیور	ششصدی سیصد سوار	جعفر برادر بابو خان	ششصدی سیصد سوار	میرزا برادر هرس خان قانونی
ششصدی سیصد سوار	سکندر	ششصدی سیصد سوار	بنوالی برادر ماه رنگینی	ششصدی سیصد سوار	قلندر بیگ ولد الله بیگ
ششصدی سیصد سوار	محمد بیگ	ششصدی سیصد سوار	سید عبدالمنعم ارهر	ششصدی سیصد سوار	ادهم ولد حاتم خان
ششصدی دویست سوار	مرتضی برادر بیلاس	ششصدی سیصد سوار	ماه یار ولد اله یار خان	ششصدی سیصد سوار	احمد ولد قاسم
ششصدی سیصد سوار	فریدون اصلاب	ششصدی سیصد سوار	باکر ولد سبر خان لودی	ششصدی سیصد سوار	سید احمد ولد سید میوا
ششصدی دویست سوار	خدا دوست برادر بدر خان	ششصدی دویست سوار	میر عزیز بدخشی	ششصدی دویست سوار	محرم ولد میرزا بیگ
ششصدی دویست سوار	ناهر بیگ خواجه مظهر	ششصدی دویست و پنجاه سوار	میرزا برادر سعید خان	ششصدی دویست و پنجاه سوار	بدیع بیگ بیجان
ششصدی سیصد سوار	امیر بیگ ولد شاه بیگ خان	ششصدی دویست سوار	کشن سنگه ولد ارسنگه	ششصدی دویست سوار	گوردهن سنگه ولد هادو سنگه

ششصدی دویست سوار	کسری سنگه ولد راج	ششصدی دویست سوار	سرود	ششصدی دویست سوار	پهلوان حسن برخ
ششصدی دویست سوار	راجی بیگ	ششصدی دویست و پنجاه سوار	مکنداس راتهور	ششصدی دویست و پنجاه سوار	محمد مقیم ولد نذر خان
ششصدی صد و پنجاه سوار	شیخ محمد ولد نعمان خان	ششصدی صد و پنجاه سوار	هدایت الله ولد بهرام خان	ششصدی صد و پنجاه سوار	بهائی کاکسر
ششصدی [illegible]	میر باقر	ششصدی [illegible]	سید ولد موسی خان	ششصدی صد سوار	ابراهیم عم زاده محمد نذر خان
ششصدی صد سوار	مکند ولد پرور کلان	ششصدی صد سوار	خواجه هاشم	ششصدی صد سوار	خواجه محمد شریف ولد نقدی
ششصدی صد سوار	خواجه قاسم حصاری	ششصدی صد سوار	محسن ابدالی	ششصدی صد سوار	علی نقی
ششصدی صد سوار	قاضی یوسف	ششصدی شصت سوار	محمد صبح برادر زاده ترکمان	ششصدی پنجاه سوار	محمد حسین حاجی
ششصدی [illegible]	پانصدی پانصد سوار	پانصدی پانصد سوار محمد امانت ولد خان جهان	میر ماه ولد میر شمس	پانصدی پانصد سوار	بدیع الزمان
پانصدی پانصد سوار	شهباز ولد مبارک خان سراولی	پانصدی پانصد سوار	شیخ عبدالمجید کوری	پانصدی پانصد سوار	محمد افضل ولد مرشد خان
پانصدی پانصد سوار	قاسم علی	پانصدی پانصد سوار	شهباز خان	پانصدی پانصد سوار	حیات ولد ذکریا
پانصدی پانصد سوار	راجه ام سنگه درکور	پانصدی پانصد سوار	یوسف خان توقی محمد خان بیباری	پانصدی پانصد سوار	محمد سعید ککهر
پانصدی پانصد سوار	حبیب الله بندیله	پانصدی پانصد سوار	رتنهاجی	پانصدی پانصد سوار	ونهاجی
پانصدی پانصد سوار	میر معظم ولد شاه نواز خان	پانصدی پانصد سوار	بهادر کنبو	پانصدی پانصد سوار	الله دین ولد بهار سنگه
پانصدی پانصد سوار	بر سنگه ولد راو [illegible]	پانصدی پانصد سوار	چلبی رومی	پانصدی پانصد سوار	راجه جگن جاندو

پانصدی پانصد سوار

پانصدی چهار صد سوار	بهرام رای	پانصدی سیصد سوار	سید عبدالعزیز بخاری	پانصدی سیصد سوار	عزت الله ولد اسد الله پانصدی سیصد سوار
قباد ولد شیخ کمال	پانصدی سیصد سوار	درویش ولد ماه خان	پانصدی سیصد سوار	جمال	پانصدی سیصد سوار
راجه داود و سنگه ولد دلدار	پانصدی سیصد سوار	عمر ترین	پانصدی سیصد سوار	علی اکبر بردلی	پانصدی سیصد سوار
بهرس ولد کردهر داس	پانصدی سیصد سوار	پسر عبدالرحیم رهبان	پانصدی سیصد سوار	ذوالقرنین	پانصدی سیصد سوار
[illegible] نبیره مراد کی	پانصدی دویست و پنجاه سوار	ماه چند سنگه کسوده	پانصدی دویست سوار	سید راجی ولد عبدالهادی	پانصدی دویست و پنجاه سوار
سید ولی محمد ایرجی	پانصدی دویست و پنجاه سوار	سید عبدالشکور	پانصدی دویست و پنجاه سوار	الله دوست ماکنوی	پانصدی دویست و پنجاه سوار
محمد علی ولد عزت خان	پانصدی دویست و پنجاه سوار	ابراهیم حسین ترخان	پانصدی دویست سوار	بهادر شجاعت خان	پانصدی پانصد سوار
اسمعیل بیگ اوزبک	پانصدی دویست سوار	فدائی بیگ برادر الله یار حسین قلی خان	~~[illegible]~~ محبله	پانصدی دویست و پنجاه سوار	~~[illegible]~~
یوسف برادر بهادر خان روهیله	پانصدی دویست و پنجاه سوار	کش سنگه نبیره راو دونسنگه	پانصدی دویست و پنجاه سوار	سید عبدالغنی ولد دریا خان	پانصدی پانصد سوار
برادر راو ستر سنگه	پانصدی دویست و پنجاه سوار	اسمعیل ولد قتلق خان	پانصدی دویست و پنجاه سوار	ابراهیم ولد تقی خان	پانصدی دویست و پنجاه سوار
خداداد ولد جلوک	پانصدی دویست سوار	حیدر بیگ بدخشی	پانصدی دویست سوار	سکندر بیگ ولد حسین قلی	پانصدی دویست و پنجاه سوار
میان داد ولد میر جلال	پانصدی دویست سوار	بکرماجیت ولد نبیره راجی	پانصدی دویست سوار	نرهرداس چهانه	پانصدی دویست سوار
طهماسب ولد نجابت خان	پانصدی دویست سوار	پر چند ولد راجه جیتو	پانصدی دویست سوار	پرتاب سنگه برادر جیتو	پانصدی دویست سوار
سید داود ولد ابوالعلی	پانصدی دویست سوار	مقصود ولد اسلم	پانصدی دویست سوار	دولت ولد داد الله	پانصدی دویست سوار

[illegible]	بالعهدهٔ دو صد سوار	بجرام برادر [illegible]	بالعهدهٔ [illegible] صد سوار	خواجه [illegible]	بالعهدهٔ [illegible] صد سوار
میا ابوالفضل [illegible]	بالعهدهٔ [illegible] صد سوار	ابوالبقا [illegible]	بالعهدهٔ [illegible] صد سوار	عزیز [illegible]	بالعهدهٔ [illegible] صد سوار
ابراهیم [illegible]	بالعهدهٔ [illegible] صد سوار	سلطان [illegible]	بالعهدهٔ [illegible]	[illegible] بیک	بالعهدهٔ [illegible]
شاه قلی [illegible]	بالعهدهٔ [illegible] صد سوار	[illegible] بیک [illegible]	بالعهدهٔ [illegible] صد سوار	قفان بیک	بالعهدهٔ [illegible] صد سوار
شیخ [illegible]	بالعهدهٔ [illegible] صد سوار	[illegible]	بالعهدهٔ [illegible] صد سوار	[illegible]	بالعهدهٔ [illegible]
[illegible]	بالعهدهٔ [illegible] صد سوار	[illegible]	بالعهدهٔ [illegible]	[illegible]	بالعهدهٔ [illegible]
[illegible]	بالعهدهٔ صد و [illegible] سوار	سید [illegible]	بالعهدهٔ صد و [illegible] سوار	[illegible]	بالعهدهٔ صد و [illegible] سوار
سید [illegible]	بالعهدهٔ صد و [illegible]	ابوالبقا [illegible]	بالعهدهٔ صد و [illegible]	[illegible] بیک	بالعهدهٔ صد و [illegible]
[illegible] خان	بالعهدهٔ صد و [illegible]	سید عبدالغفور	بالعهدهٔ صد و [illegible]	[illegible] ابوالحسن	بالعهدهٔ صد و [illegible]
[illegible] بیک [illegible]	بالعهدهٔ صد و [illegible]	[illegible]	بالعهدهٔ صد و [illegible]	[illegible] بیک [illegible]	بالعهدهٔ صد و [illegible]
محمد صادق [illegible]	بالعهدهٔ صد و [illegible] سوار	عمر بیک گیلانی	بالعهدهٔ صد و [illegible]	حسن سعید	بالعهدهٔ صد و [illegible]
سید [illegible]	بالعهدهٔ صد و [illegible]	[illegible]	بالعهدهٔ صد و [illegible]	[illegible]	بالعهدهٔ صد و [illegible]
رای [illegible]	بالعهدهٔ صد و [illegible]	[illegible]	بالعهدهٔ صد و [illegible]	عبدالرحیم [illegible]	بالعهدهٔ صد و [illegible]
محمد واحد	بالعهدهٔ صد و [illegible] سوار	[illegible]	بالعهدهٔ صد و [illegible] سوار	[illegible]	بالعهدهٔ صد سوار

[illegible] سعید خان	بالعهدهٔ [illegible] صد سوار	[illegible]	بالعهدهٔ [illegible] صد سوار	[illegible]	بالعهدهٔ [illegible] صد سوار
طالب بیک	بالعهدهٔ [illegible]	عبدالرسول [illegible]	بالعهدهٔ [illegible] صد سوار	[illegible]	بالعهدهٔ [illegible] صد سوار
عسکر [illegible] بیک	بالعهدهٔ [illegible] صد سوار	[illegible]	بالعهدهٔ [illegible] صد سوار	محمد [illegible]	بالعهدهٔ [illegible] صد سوار
محمد موسی [illegible]	بالعهدهٔ [illegible] صد سوار	سید [illegible]	بالعهدهٔ [illegible]	[illegible]	بالعهدهٔ [illegible] صد سوار
[illegible]	بالعهدهٔ [illegible] صد سوار	[illegible]	بالعهدهٔ [illegible] صد سوار	سید [illegible]	بالعهدهٔ [illegible] صد سوار
سید قطب [illegible]	بالعهدهٔ [illegible] صد سوار	محمد [illegible]	بالعهدهٔ [illegible] صد سوار	عسکری [illegible]	بالعهدهٔ [illegible] صد سوار
[illegible]	محمد ابراهیم [illegible]	بالعهدهٔ [illegible] صد سوار	سید [illegible]	بالعهدهٔ [illegible] صد سوار	محمد [illegible] بالعهدهٔ [illegible] صد سوار
[illegible] بیک	بالعهدهٔ [illegible] صد سوار	محمود بیک [illegible]	بالعهدهٔ [illegible] صد سوار	[illegible] خان	بالعهدهٔ [illegible] صد سوار
[illegible]	بالعهدهٔ [illegible] صد سوار	سید [illegible]	بالعهدهٔ [illegible] صد سوار	[illegible]	بالعهدهٔ [illegible] صد سوار
[illegible]	بالعهدهٔ [illegible] صد سوار	خواجه طالب [illegible]	بالعهدهٔ [illegible] صد سوار	خواجه عبدالله	بالعهدهٔ [illegible] صد سوار
شجاع بیک	بالعهدهٔ [illegible] صد سوار	سلطان [illegible]	بالعهدهٔ [illegible] صد سوار	[illegible] بیک [illegible]	بالعهدهٔ [illegible] صد سوار
اسلام قلی	بالعهدهٔ [illegible] صد سوار	[illegible]	بالعهدهٔ [illegible] صد سوار	[illegible] خان	بالعهدهٔ [illegible] صد سوار
[illegible]	بالعهدهٔ [illegible] صد سوار	خواجه [illegible]	بالعهدهٔ [illegible] سوار	شیخ [illegible]	بالعهدهٔ [illegible] سوار
[illegible]	بالعهدهٔ [illegible] سوار	[illegible] خان	بالعهدهٔ [illegible] سوار	[illegible]	بالعهدهٔ [illegible] سوار

بر [illegible]	بالعهدهٔ [illegible] سوار	برخوردار [illegible]	بالعهدهٔ [illegible] سوار	رشید [illegible]	بالعهدهٔ [illegible] سوار
محمد فاضل [illegible] خان	بالعهدهٔ [illegible] سوار	[illegible]	بالعهدهٔ [illegible] سوار	خواجه [illegible] محمد [illegible] فاضل	بالعهدهٔ [illegible]
خواجه نورالله	بالعهدهٔ [illegible] سوار	خواجه [illegible]	بالعهدهٔ [illegible] سوار	[illegible]	بالعهدهٔ [illegible]
عبدالله	بالعهدهٔ [illegible] سوار	[illegible]	بالعهدهٔ [illegible] سوار	محمد [illegible] مقیم	بالعهدهٔ [illegible] سوار
سید [illegible]	بالعهدهٔ [illegible] سوار	قاضی [illegible]	بالعهدهٔ [illegible] سوار	شیخ [illegible]	بالعهدهٔ [illegible]
قادر [illegible] خان	بالعهدهٔ [illegible] سوار	[illegible]	بالعهدهٔ [illegible] سوار	[illegible]	بالعهدهٔ [illegible] سوار
حکیم محمد مقیم	بالعهدهٔ [illegible] سوار	شیخ [illegible]	بالعهدهٔ [illegible]		

روضهٔ هفتم در ذکر سلطنت عالمگیر و طلوع نیر اقبال آن بادشاه گردون سریر شمه از سوانح آنکه هفتم ذی‌حجه سال
هزار و شصت و هفت هجری از عارضهٔ جسمانی مزاج اشرف اعلیحضرت در دار الخلافه شاه جهان آباد از اعتدال
منحرف گشته ایام مرض امتداد کشید و انواع اختلال باحوال مملکت راه یافته دارا شکوه که خود را ولیعهد میدانست
در جمیع کارها دخل نموده راه وصول اخبار باکناف و اطراف مسدود ساخته و وکلای دربار جهان مدار را [illegible]
و [illegible] محبوس و مقید گردانید ازین جهت [illegible] و متمردان [illegible] سرکار [illegible] فساد [illegible]
که مراد بخش در گجرات بر تخت نشسته خطبه و سکه بنام خود کرد و شاه شجاع در بنگاله [illegible] لشکر کشید
و در آنجا [illegible] دارا شکوه [illegible]
[illegible] موکب منصور بود در عین آن یورش طلب حضور رسید و از امرای عظام [illegible] غیر معظم خان و شاهنواز خان
و نجابت خان کسی در دکن نمانده در عین آن [illegible] اعلیحضرت را از دار السلطنه شاه جهان آباد به اکبرآباد
آورده و باغوای [illegible] راجه جسونت سنگه [illegible] عمدهٔ راجه‌های عظام و رکن السلطنت [illegible] بود
با جمعی از امرا [illegible] سلیمان شکوه [illegible] بر سر شجاع تعین نموده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

موضع برسول محل نزول گشت و درین منزل اکثری از بندهای مانند حسن خان دکنی و غازی بیجاپوری و شمس الدین محمد لنگی و
محمد ابراهیم پسر نجابتخان و میر احمد ولد سادات خان و محمد منعم ولد میرزا افخان و حکیم محمد امین شیرازی و میر مهدی اردستانی
بمناصب بلند سرافرازی یافتند و مرشد قلیخان که مجوهر رشد و کاردانی و است بمنصب جلیل القدر دیوانی شرف اعتبار یافت
و موکب جلال [illegible] منازل [illegible] سیم ماه مذکور ظل ورود به بلده برهانپور افکنده و در ان محل شاهزاده محمد سلطان که برسم
منقلا روانه شده بود بادراک سعادت ملازمت جبهه سعادت برافروخت و در برهانپور جمعی از بندهای دیگر مثل سرفرازخان بمنصب
پنجهزاری چهار هزار سوار و فخانه دوران بمنصب چهار هزاری دو هزار و پانصد سوار و فتح جنگ بمنصب هزاری و منوچهر
و مختارخان و سید شیر زمان بارهه و داود [illegible] هر کدام بمنصب [illegible] هزاری سرافرازی یافتند [illegible] جمادی الاول رایات
عالیات از بلده برهانپور بصوب مستقر الخلافه اکبراباد در حرکت آمده [illegible] نروان [illegible] دولت
گرد بلده درین منزل محمد طاهر خراسانی که مدتها بخدمت وزارت قیام داشت بخطاب وزیرخانی و سید [illegible] محمد شهید
بخطاب مرتضی خانی و میر شمس الدین ولد مختارخان بخطاب [illegible] و میرزا محمد شهیدی بخطاب [illegible] خانی
[illegible] بخطاب [illegible] خانی و محمد منعم ولد میرزا افخان بخطاب منعم خانی و [illegible] اکثری از بندگان بمناصب و خطابها
[illegible] برافراختند و غره رجب [illegible] ماند و مضرب خیام نصرت انجام گشت [illegible] شاه نوازخان صفوی
[illegible] از موکب [illegible] تخلف [illegible] در برهانپور مانده بود [illegible] شاهزاده سلطان محمد [illegible] حکم شد که ان خان
[illegible] را در قلعه مانده محبوس نموده به اردوی معلی ملحق گردند و چون [illegible] موجب [illegible]
[illegible] رسیده [illegible] عبور نموده [illegible] موکب [illegible]
و بعد کوچ [illegible] راه مرادبخش از گجرات آمده [illegible] ملازمت [illegible] برافروخته
[illegible] موضع [illegible] مهاراجه جسونت سنگه با لشکر پادشاهی
مقابله [illegible] نزول نموده بود [illegible] رسانیده
[illegible] ملازمت [illegible] سعادت
[illegible] موکب [illegible]
[illegible] کلام [illegible]
جدال و قتال برافراخت **ذکر [illegible] عساکر [illegible] با مهاراجه جسونت سنگه [illegible]**
[illegible] [illegible] روز جمعه [illegible] رجب [illegible]
[illegible] شاهزاده محمد سلطان و نجابتخان [illegible]
مانند شجاعت خان و سید مظفرخان بارهه و سید نصرالدین دکنی و غیره با شاهزاده [illegible] ذوالفقارخان [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] مرادبخش [illegible]
[illegible] شاهزاده محمد اعظم [illegible]
سعادت توام [illegible]
[illegible] مانند [illegible] خان و [illegible] خان

براد [illegible] سال و غیره [illegible] مهاراجه جسونت سنگه نیز ترتیب لشکر پرداخته قاسم خان را همراه ساخته جمیع افواج
راجپوتان را همراه او نموده [illegible] توپخانه در عهده بهادر [illegible] مخلص خان [illegible]
[illegible] از راجپوتان [illegible] دو هزار راجپوت [illegible]
[illegible] جدال [illegible] جمیع [illegible] راجپوتان [illegible]
[illegible] مرشد قلیخان [illegible]
[illegible]
[illegible] مرتضی خان [illegible] بهادران [illegible]
[illegible] پادشاهی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مانند [illegible] و رتن [illegible] بالجمله [illegible]
[illegible] برخلاف [illegible] بزرگ [illegible]
[illegible] راجپوتان [illegible] توپخانه [illegible]
[illegible] مرشد قلیخان [illegible]
[illegible] شیخ عبدالعزیز [illegible]
[illegible] پادشاه اسلام [illegible]
[illegible] مرادبخش برادر [illegible] موافقت [illegible]
و چهار فیل [illegible] شاهزاده محمد سلطان [illegible]
سوار [illegible]
[illegible] خلعت خاص و انعام [illegible] سپه سالار
و ملتفت خان بخطاب اعظم خانی و منصب جلیل القدر دیوانی و همت خان بخطاب اسلام خانی و انعام چهار هزار روپیه
و بهادر خان [illegible] و ذوالفقارخان [illegible] بخطاب [illegible]
خان [illegible] سپه سالار [illegible] خلعت و اسپ [illegible] منصب چهار هزاری [illegible]
اسامی [illegible] موجب تطویل کلام میشود [illegible] فیل و اسپ [illegible] فرموده پس از [illegible] مقام
[illegible] مقام [illegible] شعبان [illegible]
[illegible] دارا شکوه [illegible]
[illegible]
[illegible] جسونت سنگه [illegible] دارا شکوه رسید
[illegible]

بود [illegible] و رعایت [illegible]
[illegible] محمد امین خان خلف معظم خان [illegible]
[illegible] معظم خان [illegible]
[illegible] دارا شکوه خان مذکور را
[illegible] دارالخلافه [illegible]
[illegible]
[illegible] دارا شکوه [illegible] محمد امین خان [illegible]
[illegible]
دارا شکوه [illegible] شعبان خلیل الله خان [illegible] پادشاهی [illegible]
[illegible] اکبراباد
[illegible] سلیمان شکوه [illegible]
[illegible] اکبراباد [illegible]
[illegible]
[illegible] **ذکر [illegible] دارا شکوه [illegible]**
[illegible] [illegible] غره رمضان [illegible]
چون [illegible] دارا شکوه [illegible] مقابله [illegible]
ماه مبارک [illegible]
شاهزاده محمد سلطان را با [illegible] ذوالفقارخان و صف
شکن خان [illegible] شاهزاده محمد اعظم [illegible]
سپاه [illegible] اسلام خان و [illegible] مختارخان [illegible]
و مرادبخش را [illegible]
[illegible] بهادرخان [illegible]
[illegible] شاهزاده محمد معظم [illegible]
[illegible] دارا شکوه [illegible]
[illegible] راجپوتان [illegible]
[illegible] خلیل الله خان [illegible] پادشاهی [illegible]
[illegible] ابراهیم خان خلف علیمردان خان [illegible] سپهر شکوه
[illegible] رستم خان [illegible]
[illegible]

در [illegible] مخالف
سپهر شکوه و رستم خان [illegible]
[illegible] رستم خان [illegible]
[illegible] داود خان [illegible]
اسلام خان [illegible]
[illegible] دارا شکوه و خلیل الله خان [illegible] مرادبخش [illegible]
[illegible] مرادبخش [illegible]
حضرت شاهنشاهی [illegible] دارا شکوه [illegible] مرادبخش [illegible]
داده بودند [illegible] مرتضی خان [illegible]
خان [illegible] راجپوتان [illegible]
[illegible]
[illegible] رکاب را
از [illegible]
[illegible] دارا شکوه [illegible] رستم خان [illegible] سید طاهرخان بارهه
[illegible]
[illegible]
[illegible] دارا شکوه [illegible]
[illegible] سپهر شکوه [illegible]
[illegible] اکبراباد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دارا شکوه [illegible]
[illegible] مرادبخش [illegible]
[illegible]
[illegible] دارا شکوه
[illegible] محمد امین خان خلف معظم خان [illegible]
[illegible] خلیل الله [illegible]

تا به سعادت افروختند و بعنایت خلعت و مناصب [illegible] مستقر الخلافه [illegible] بمحل نزول

همایون گشت حضرت اعلی [illegible]

[illegible]

[illegible] شاهزاده محمد سلطان [illegible]

[illegible] حضرت اعلی [illegible]

[illegible] خلیل الله خان [illegible]

[illegible]

جعفر خان [illegible]

[illegible] شاهزاده محمد سلطان [illegible] جعفر خان [illegible]

حضرت اعلی [illegible] جمیع امرا [illegible]

حاصل نموده [illegible]

[illegible]

دوازده هزار روپیه بارباب استحقاق انفاق فرموده بفاتحه حضرت شیخ ... شریف برده و پنجهزار روپیه بمجاورین انجا داده
و از انجا بمزار شیخ نظام الدین شتافته دیگر از روپیه بمجاورین آن بقعه انعام کرده و از فیلان بروضه خواجه قطب الدین توجه
نموده و دو هزار بمجاورین انجا مکرمت فرموده اوسط ذی قعده معاودت بدولتخانه فرموده نوزدهم چون اخبار سرعت توجه ...
شاه شجاع ترک عناد نکرده و بحدود بنارس نزدیک رسیده قصد اله اباد دارد بحکم اکمل بجانب دارالی توقف ننموده قلعه
داری شاهجهان اباد ... بدستور سابق باامیرخان تفویض داشته و ابراهیم خان و دانشمند خان
و فاخر خان و صفدر خان که از منصب معزول شده در دار الخلافه و ... بودند در خدمت الطراف
داده بیستم ربیع الاول رایات منصور از خضر اباد نهضت نمود و در اثنای راه بوضوح پیوست که شاه شجاع
به اله اباد رسیده به سید قاسم که از طرف دارا شکوه قلعه داری انجا داشت و قبل از این ... و ران نیز از او
روانه شده بود بمقتضای قرارداد رفته با شاهزاده ملاقی گردید بنابراین انحضرت در حرکت مسارعت نموده
چهارم ربیع الثانی که عبور موکب منصور در نواح ... پور شد بادشاه دین پرور بفاتحه سید بدیع الدین که
بشاه مدار شهرت دارد تشریف برده و استمداد از روح او خواسته و دو هزار روپیه مجاورین انجا انعام کرده معلوم
ظاهر قصبه کهجوه که شاهزاده سلطان محمد بعد از ... در انجا نزول داشت شاه شجاع بجانب کروهی انموضع رسیده
دایره دولت کرده بود و درین تاریخ معظم خان که از خاندیس بموجب حکم روانه شده بود جبهه سای استان سلطنت
مشمول اعاطفت و توجه بادشاهانه گشته یکهزار مهر بر سبیل نذر گذرانیده بعطای خلعت خاص با نادری قامت
مباهات برافراخت صف ارای عساکر اقبال با شاهزاده شجاع در نهضت ... جول
فضای والای بادشاهانه که ... در ضمن هر اسلات ... بشاه شجاع شد و عزیمت قتال اصرار نموده
در سیوم ربیع الثانی فرمان شد که توپخانه رعد ... بر فوج غنیم بزند و صفوف قتال بیارایند ... فوج
برانغار اقتدار شاهزاده محمد سلطان رونق یافته خان عالم و سید مظفر خان بارهه و غیره از امرا تعین شده و ذو الفقار
خان با توپخانه و راو بهاو سنگه هاده و سید شیر خان بارهه و رام سنگه راتهور و غیره مقدم الجیش فتح و فیروزی
گشتند و مهاراجه جسونت سنگه را با سپاه راجپوتان در برانغار حکم صف ارای شد و اسلام خان و احتشام خان
و سیف خان و اکرام خان و غیره از امرا همراه مهاراجه قرار گرفتند و سرداری جوانغار بنام نامی شاهزاده سعادت
توام محمد اعظم گردید و سپاه ان ... و راجه رای سنگه و مرزا خان و سید شمس بارهه در ان ...
صف ارا گشتند و کنور رام سنگه و راو امر سنگه چندراوت و علی قلی خان و دیگر امرای جلادت نشان ...
براولی آن فوج مقرر شدند و سرکردگی التمش به بهادر خان قوقلیش یافت قبل لشکر و توپخانه حشمت
بادشاهی قوت گرفته جمیع از بندها مانند ... خان بخشی دوم و مخلص خان و ... خان و رضوی خان و غیره
از فدویان اخلاص نشان ملازم رکاب ... گردیدند ... شاهزاده محمد اعظم را در حوضه فیل
خاصه جا داده و عمده الامرا و عظام معظم خان را حکم شد که بر حوضه فیل دیگر نشسته فیل ... در جنب
فیل مبارک باشد و سرداری میمنه بکار فرمای محمد امین خان میر بخشی خلف معظم خان و ... میسره بجلال
... مرتضی خان قوقلیش یافته خدمت چنداولی بخواص خان و اخلاص خان و جمیع از منصبداران

صفوف ... انقضا ... هزار سوار ... مهیای ... و در همین روز شاهزاده شجاع نیز
ترتیب افواج خویش برده ... و ... و غیره ... قرار گرفته ... اختر ... خود را
با سید عالم بارهه و جمیع دیگر ... بود ... پسر ... فوج عظیم که ... غار ...
... با سید ... و غیره ... نموده ... توپخانه با ابو المعالی ...
دیوان خود ... اول ... بعد انقضای ... که صفوف قتال ترتیب یافته بود بادشاه
صف ... و ... که ترتیب فوج برهم ... که ... و ...
... شاه شجاع ... توپخانه ...
... از طرفین ... کینی ...
... ترتیب ... از اسپان ... و سلاح ... از ...
... که ... چنان ... عظیم ... تفصیل این واقعه عبرت افزا انکه
مهاراجه جسونت سنگه با انکه ... سابق ... بود ... پیغام فرستاده
... خویش ... با تمام لشکر و سپاه خویش و گروه دیگر از راجپوتان ...
... رام سنگه ... راتهور ... از موکب منصور ... شده ...
... شاهزاده محمد سلطان که ... غارت ... نموده ...
اقبال رسید ... عظیم نموده و ازین جهت شورش عظیم و انقلاب عجیب ...
... یافته ... بادشاهی ... امرا و منصبداران ... نموده
... افزائی ... موکب منصور را از انتظام افتاده بسیاری از مردم
... بهانه ... از معسکر ... شاه شجاع
... استقلال ... واقع شده و ...
... رکاب ... فرموده که ... اعلامات ...
... خاطر ... و ... افواج
... که ... سپاه ... توکل علی الله ...
... متوجه میدان رزم ... قتال ...
... لشکر ... رسیده ... عظیم ...
... موکب ... فیلان ... پیروزی ...
... افواج ... منصور ... یافته ...
... سوار در رکاب ... افغان ...
... مرتضی خان ... بهادر خان ... التمش ... از ...
رایات ... بادشاه روی فیل ...

تمام بان گروه ... تیغ تیز و سنان ... خونریز بسیاری از ان ... خاک ... بلند ...
... سید عالم ... فرار ... فیلان همراهی او ... فیل ...
بفیل ... موکب مبارک ... شهنشاه ... سپاه ... شده ... و ...
... فیلان همراهی ... که فیلبان ... بجنگ ... توپخانه ...
و او ... انداخته ... فیل ...
... سپاه ... اطاعت ... شاه شجاع با جمیع
از سرداران ... موکب فیروزی ... انقلاب ... ساخته ...
... غارت ...
فیل مبارک ... و ... سیف خان و اکرام خان ... جان نثار
شده بودند ... الهی ... فیل ...
... تیر ... زخمی شده ... عرصه
کارزار ... شاه شجاع ... غار ...
... سعادت ...
... ملازمت ... مباهات افروختند مقارن
آن خبر فرار شاه شجاع ... سلطنت ... بادشاه ... فیلان ...
و این چنین فتح نمایانی که ... سلطنت ...
اسباب ... شاه شجاع ... دولت ...
... شاهزاده محمد سلطان ... امرا ... موجب ...
... سید ... امرای عظام معظم خان ...
... خلعت خاص ... فیل خاصه ...
... یافته ...
معظم خان ... ذو الفقار خان و اسلام خان ... رام سنگه ... از مردم ... جان ...
... شاهزاده محمد سلطان ... گشته ... شاه شجاع ...
... خان ... دارا شکوه ... عبور ...
... از ... مسکن ... روانه ...
... دارا شکوه ... خواجه سرای ...
... دارا شکوه ... باجی ...
... لکهی ... بنام ...
... قلعه دار انجا ... محمد صالح ...

... دارا شکوه ... عبور کرده بصوب گجرات روانه گشته ... بسار رسید که
... دارا شکوه ... جلال ... دارا شکوه ... مراحل ...
رسیده ... مسافت ...
... موضع ...
... بحر ... عدم ...
... موضع ... گجرات جدا
... خامه حقایق نگار ... سوانح ... که ...
موکب عالمگیری ... مستقر الخلافه اکبر اباد ... باز ...
... دارا شکوه ... دار الخلافه ... جلوس ... سلطنت ... دارا شکوه بگجرات
... رسید ... اله اباد ... جمادی الاول موکب جلال ...
... اقبال ... نصرت ... شاهزاده محمد سلطان ...
... فتح اله اباد رسید ... شاه شجاع ... بقلعه ... قاسم
... شاهزاده ...
... شاهزاده محمد سلطان اورده ...
... قلعه ... بادشاهی ... سید قاسم ... قلعه داری اله اباد
... معظم خان ...
... راجه جسونت سنگه ...
... عبد الله خان و غیره از امرای ...
... خلعت ...
... حکم ...
... استقلال ...
... اکبر اباد ... عقیدت خان ... کامیاب ملازمت گشته ...
خلعت خاص ... مباهات برافراخت ... فرمان ... دار الخلافه
... دار الخلافه ... انجا ...
... سیف خان قلعه دار ... دار الخلافه
... خان ...
... خلاع ...
... دارا شکوه ...
... دارا شکوه ... جسونت سنگه ... مستقر الخلافه ...

نوای عزیمت بصوب اجمیر برافراخته درین اثنا شیخ میر و دلیرخان بحرکت کیهان پوی پیوسته بعطای خلعت خاص
و اختصاص یافته و احوال دارا شکوه بخصوص آنکه چون بعزم گجرات از راه جهول بولایت کچه رسید از راه
مردم فریبی با مرزبان آنجا ملایمت بسیار نموده دخترش را برای سپهر شکوه خواستگاری نموده و او را بدین حیله
مستمال ساخته روی عزیمت بسمت گجرات آورد و شاه نواز خان که درین تاریخ بصوبه داری آنجا رفته بود با آنکه
قدرت دفع او داشت بصورت تعذر خود را نتوانست مملکت کن با مالوا رسانند از راه تعقیب آنوقتی
سررشته صلاح از دست داده با رحمت خان دیوان آنجا و جمیع ملکیان الصوبه تا سرکچ استقبال نموده با او
پیوست دارا شکوه از شهر گجرات قریب ده لک روپیه از مال مراد بخش در تصرف آورده و ابواب اسراف و تبذیر
گشوده در عرض بیست و دو روز که در آنجا مقام داشت بیست و دو هزار سوار فراهم آورده و بترغیب و تحریص راجه
جسونت سنگه علاوه تصمیم اراده اش شده غره جمادی الاخر با شاه نواز خان و جمیع امرای گجرات بعزم [illegible]
بعد طی منازل به منزل جهودپور رسیده و آنحضرت بعد استماع این اخبار رایت عزم جمادی الاولی [illegible]
نزول افکنده و دران منزل شاهزاده والاگهر محمد اکبر که با جعفر خان از دکن روانه شده بود [illegible]
دو جمادی الاخر رایات جهان کشا با شهزاده بهفتم شهر مذکور نزدیک قلعه جندول مضرب خیام فیروزی انجام
انجام گشته ازین منزل بردگیان سرادق عصمت همراه شیخ میر و رضوان خان روانه اکبرآباد فرموده نیم ماه
موضع وزیرپور مخیم عساکر منصور گردید و درین تاریخ بهادر خان که بموجب فرمان از شاهزاده محمد سلطان جدا شده روانه
حضور گشته بود بسعادت اندوز ملازمت شده باز دریم در قصبه بوده اتفاق نزول افتاد و سید قاسم قلعه دار اله آباد
بلوراک دولت زمین بوس فایز گشته بخطاب خلعت کسوت مباهات پوشید هم درین مقام امیر خان مراد بخش را بقلعه گوالیار
رسانیده کامیاب ملازمت شد و ازین منزل بجوشم نزدیک جنگ قریب [illegible] کاره [illegible]
با بعضی از پرستاران حرم بقلعه که در قصبه سطور بود فرستاده و راجه رای سنگه را خلعت داده به محافظت [illegible]
فرموده دلیر خان بر جمعیت اسپ ساز طلا و بهادر خان بعنایت [illegible] و خود و سید قاسم قلعه دار اله آباد [illegible]
و خطاب شجاعت خانی نوازش یافته بست و چهارم شهر مذکور [illegible] کروهی [illegible] مرکز نزول عساکر منصور گشته و در منزل
شهنشاه بجود بر پرتو توجه بترتیب توزک لشکر [illegible] سرکردگی هراول بجو [illegible] شجاعت راجه جی سنگه و دلیر خان مقرر شد
و صف شکنان یانو [illegible] منصوره [illegible] و دلیر خان و راجه رای سنگه و غیره [illegible]
کرده و برانغار رافوج نصرت شعار [illegible] سرداری جرانغار [illegible] شاهزاده سعادت توام [illegible]
گشت و محمد امین خان میر بخشی [illegible] رعد [illegible] و رایات [illegible] فتح [illegible]
با جمعی از [illegible] فوج [illegible] جرانغار [illegible] خان [illegible] مطلع [illegible]
از [illegible] خان و ذوالفقار خان و غیره فرار گرفته [illegible] اصالت [illegible]
[illegible] ترتیب خان [illegible] حکم معلی [illegible] انواع نصرت قرین [illegible]
[illegible] درین اثنا راجه جی سنگه [illegible] منظور نظر [illegible]
[illegible] راجه جسونت سنگه [illegible] الطاف بادشاهی [illegible]

علمش آن بوده [illegible] مراد بخش که [illegible]
در منظره [illegible] دارا شکوه [illegible]
[illegible] دارا شکوه و سپهر شکوه [illegible]
[illegible] جسونت سنگه [illegible] عزیمت [illegible]
جنگ [illegible] رایات جهان کشا نزدیک اجمیر رسیده و دارا شکوه [illegible]
[illegible] کوهستان اجمیر [illegible]
[illegible] فرمان [illegible]
[illegible] شیخ میر [illegible]
[illegible]
[illegible]
استقبال [illegible] شیخ میر و دلیر خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شیخ میر [illegible] راجه جی سنگه [illegible]
[illegible] شیخ میر و دلیر خان [illegible]
[illegible] راجه [illegible]
[illegible] شیخ میر و دلیر خان [illegible]
[illegible]
[illegible] انتقام [illegible] شاه نواز خان
[illegible] سیادت خان [illegible]
[illegible] شیخ میر
[illegible] دلیر خان [illegible] دارا شکوه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بهنگام [illegible] مقصود و منصور گردید [illegible] بعد از استماع مژده این فتح [illegible]
[illegible] شیخ میر [illegible]
[illegible] شاه نواز خان [illegible]
[illegible] شاه نواز خان [illegible]
[illegible]
[illegible] راجه جی سنگه و بهادر خان [illegible] دارا شکوه [illegible]
[illegible] بهادر خان [illegible]
[illegible] راجه جسونت سنگه [illegible]
فرمان مرحمت عنوان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دارا شکوه
[illegible]
[illegible] سلطان و معظم خان [illegible]
که شاه شجاع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و درین تاریخ از عرضه داشت شاهزاده محمد سلطان و معظم خان واضح شد که شاه شجاع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سیادت خان [illegible] دار الخلافه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شاه شجاع [illegible]
[illegible]
و دارا شکوه [illegible] سلطنت جلوس نموده [illegible]
که مهمات سلطنت [illegible] جلوس [illegible]
[illegible] دار الخلافه [illegible] خاص و عام [illegible]

و نقوه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و عام [illegible] خاص و عام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بادشاه عالمگیر [illegible] رمضان سال هزار و شصت و نه هجری [illegible] سلطنت
جلوس فرمود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سکه زد در جهان چو بدر منیر شاه اورنگ زیب عالمگیر
[illegible]
و عالمگیر بادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] محمد معظم [illegible]

سعادت توام محمد اعظم دو لک روپیه و شمشیر گران بها و فیل با ساز طلا و از اصل و اضافه ده هزاری هجده هزار سوار
و شاهزاده والاگهر محمد اکبر یک لک روپیه مرحمت شد و عمده امرای عظام امیر الامرای شایسته خان بعطای خلعت
خاص با چارقب زردوزی و جمدهر مرصع با علاقه مروارید و دو سر اسب با ساز طلا مشمول مرحمت شده و عمده [illegible]

[illegible]

و در این ایام سعادت فرجام جشن وزن مبارک شمسی آغاز شده و در این جشن راجه جسونت سنگه که از خطاب مهاراجگی
مسلوب بود باز بدان خطاب کامیاب گشت ... بحال ... منصب ... اضافه ...
منصب و عطای خلعت سرفرازی یافتند ... دو هزار ...
... بلند ... سلامت ... ارسال یافت ... جهان ... ربیع الاول ...
... شاهزاده ... محمد معظم ... خان ...
... شاهزاده ...
... شاهزاده ... سعادت ... هزار ...
... خاصه ... خلعت خاص ...
... خلعت خاص ... ربیع الثانی ...
... قلعه ... اعتصام ...
... شاهزاده محمد معظم ...

[illegible]

زیاده بر بیست هزاری معمول نیست در بارگاه عاطفت پادشاهانه یکی از بندهای که باین پایه رسیده باشد اتفاقا ظهور نرسیده
اورا بانعام زیادتی بر قبول کامیاب ساختند چنانچه ... با منصب بیست هزاری با انعام ... یک کرور ...
گشته بود ... انعام مرحمت نموده ...
حکم معلی صادر شد که ... استقبال ایلچی شاه ایران نموده ...
... معمول این دولت ... ایلچی را ... عاطفت پادشاهانه ...

[illegible]

و اسفندیار خان را با فوج ... کوچ ... گذاشته ... سوم ساخته است سیوم جمادی الاول از راه ...

روانه شده بیست هفتم بکنار رود ... رسیده دو کروه ... گذشته نزول نمود ...

بلشکر ملحق شده از آنجا تا جائیکه علم جهان افروز ... [illegible]

[illegible]

موصل با شام بود ... [illegible]

[illegible]

زمستان هم خالی از باران نیست و از فصل سرما امراض رطوبه بار ده حیوان ترد در ایام گرما سود او اوفی هوا گرم
اما سکنه آن مرز و بوم از علل مهلکه مثل جذام و برص و داء الفیل و دوالی و اورام ملو و غصه مرا اند ر باد و سیاه جهانی
جرای بخر سم قاتل و قضا انس بسبب حافظه کوهستان بدل تنگی و وحشت مایل سایر بحوادث مجاهل و هیچ ملکی را تقدیر نشد
ابواب خروج و دخول بر سکنهای انوبار تنگ جای سکنه اش نبرد کما لکه کر تنگ دیگری را او انوار [illegible]
و نه کسی را از مردم خود و ز گذشته که بر اینها کواهی امده خوب بخود قفل و ساوج و بار جدا ازینی به تنگ شود و گوارو معادم
نماینده و هیچ لشکریان سرحد نرفت که از کشور و خود خارج گشت نوبتی حسین شاه ماضی از سلاطین بنگاله با لب هزار سوار
و پیاده تسخیر آن مملکت نموده و لشکر خود را در آن حدود و نگاهداشته معاودت نمود چون ایام برسات رسید آن بیچاره
و لشکرش از آن قومی در مدت قلیل هلاک شدند گویند جامی که نسبی به سلطین انواد امده اسیران لشکر مذکوراند و همچنین
محمد شاه بن تغلق شاه فرمان فرمای هندوستان نوبتی یکصد یک سوار به تسخیر ان ولایت نامزد فرموده همه در آن سرزمین
طلسم اثر برجب کشای فرو برده خبری و اثری از آنها معلوم نشد راجه آنجا ملقب به سرکی راجه است اعتقاد فاسد
این جمعیت انکه یکی از اجداد او که فرمان روائی علاوه از علی داشت به نردبان طلا از آسمان هبوط کرده با نظام امور
قیام نموده و چون آن سرزمین را خوش کرد دیگر سر بفلک کشید و از آن تاکنون در آنکی از ملک اعظم امور کار جهانند سر
بعبادت اصنام فروتنی اند و گفتن ها بجا آورند و نند [illegible] و از اکل مطعومات مطبوخ مسلمان و غیران اجتناب نکنند و بعبادت
بخوردن روغن بستند و آنانی که او بلا از هیبت کورا ملک ظاهر و اقدام امور شاقه قادر و زنان را هم در رعیت
کسی او منسوب شده سر برهنه در بازار تردد میکنند مگر کسی که دو زن داشته باشد اکثر چهار زوج دار شوند و جاشان
میان بهادر کر معاوضه و خرید و فروش پنهان نمیدو سرو ریش و بروت محلوق سازند [illegible] و از ولایت شغاد کیاب
بنابر حفظ خاص ... و دوش کار ریسمان کنند و بقیمت اعلی مقدار ... هیچ و انند دستار سفید
و جامه پوشیده و هیچ شان و کفش در پا کردن مرسوم انوبار نیست راجه کر بکسی بر سر او تنگی برگیرند و جامه بر دوش بر نهند و عبارت
تخت سنگ کل غراز در و ازه های کرکانو و چندی از ... ای جای و دیگر سفلی و غیر از چوب... و ... نجیب بوث باسم
اقل عدد مهاربان ایشان الوف شد و اغلب اوقات شب به تسبیح نرو شاختو تنگول مو ولایت بادبان قوه در اسر بجانب مشرق
و یا بسوی مغرب گرده بخاک سپارند و حکام برای خود دخمه سازند و زنان و خویشان مستوفی را کشته با مایحتاج چند ساله از مأکولات
مشروب و ملبوس و جراغ و اغذای با روغن بسیار در یک نوع مشعلی زنده در آن دخمه کشته جای بر ... ده و دخمه را
قریب به نود هزار روپیه از آنجا حاصل شده بنی الغرایب آنکه از دخمه یکی از راجهای آن ملک برشند و سکی ... بود
پاندان طلای بر آمد که بان سبز داشت و العهدة علی الراوی و جمعی از مسلمانان کو در آن ملک افتاده بودند با دوای ... و ...
قیام نموده زیر اعاظم ذات نفس بعد کلام الله بجهر خواندن ممنوع بود و بر آن مشتمل بوده بر کنار آن ... و ...
کوه بلند در کمال عمارت شده در هر دروازه تا خانه راجه سه کروه مسافت داشته اطراف راجستان را احاطه کرده و ...
عرض هفت کرده بر دوم در ایام برسات در سراسر شهر ساخته در باغ خانه هر کس باغ و مزروعه و در حقیقت الشهر مخوط
شهر قریبا هر دو مزارع خانه راجه برکنار رود و بیکوت که بیان شهر بگذرد در طرفین آن انهار معموره است ...
مختصر در آن که غربان فروش و دیگر اصناف محترفه در آن نمی نشینند و سبب آنست که در آن ولایت ...

و اطعمه مرسوم نیست سکنه آنجا اقوات بکسال در خانه خود با ذخیره دارند و بر اطراف خانه را جای استوانه و برکناره آن
بجای دیوار بانسهای متصل نصب کرده و هر دو و در آن خندق حفر نموده که بجای آب بست و در آن محوطه یک کروه و چهار دو
جریب زرد ... آن نشیمنهای عالی و مساکن وسیع بعضی از چوب و برخی از علوفه و جلد اماکن آن دیوانخانه بود
جهل کز طول و بیست و چهار کز عرض ... بر سی و شش ستون چوبی که دور آن بر ستون ها چوب بیجاره ذرع خواهد بود
دور اطراف این نشیمن انواع شکلهای چوبی منبت کار مصور بعضی بالا از آنها طوری معلق کرفته که چون بر تو افتاب
بر آن افتد لمعان آینه می درخشد و تحقیق پیوسته که سه هزار نجار و دوازده هزار مزدور در و سالی تمام در آن
کار کرده بود نیز برکناره راجه در آن ایوان پی کشت پاسو او میدهد بجای نقاره و نقود بلدو انو نیز نیز نود وانه نوبتی نشست
معهود انو روش آنجا کوهستان نامرسوم که راجه آنجا کرفته سرزمین بیت در جانب آن کوه بیان به کوه بلند و ارتفاع
دراز کرکانو بایستی بیمار در دره راهست طرق و مسالک دشوار گذار و دارد که پیاده بصعوبت میتواند رفت و یک راه است که عبور
سوار ممکن است ابتدای این راه تا قریب بنگر ده جنگلهای عظیم و از آن گذشته دره ایست سنگلاخ بر آب در طرفین آن کوه
دو کوه بلند سر بفلک کشیده القصه بعد فتح ایندیار که تا آنزمان هیچ یکی از حکام و فرمان روایان ذوی الاقتدار را
میسر نشده بود خاقانی نام خطبه بنام نامی و القاب سامی پادشاه عالمگیر خوانده و جوه در اهم و دنانیر سکه مبارک
زیب و زینت دادند چون ایام برشکال رسید و بر امدن نقد رودخانه الفرورت خلاص به سیالدار تهانه با و
محافظ حدود و داعیانب و ضبط طرق و تقویم رسید آن اذوقه نمود و هر ... و راجه را به منکه اداره کرکانو کفوایستند
و خود از آن محل بستم شهر شعبان کوچ کرده بمسافت سه و نیم کروه از کرکانو در ... دامن کوه مابین مشرق و جنوب
آنجا واقع است رحل اقامت انداخت و چون این فتح نامدار در سال چهارم جلوس از عرض بر داشت سیه سالار
بمسامع جاه و جلال رسید عاطفت پادشاهانه محمد امین خان خلف نو را نیز معظم را که عرضه داشت او گذرانیده بود
بعطای خلعت خاص عز اختصاص بخشید و فرمان مرحمت عنوان مبنی بر تحسین مراحم پادشاهی از پیشگاه عنایت بنام
نامی تلخان ... خلعت خاص مرسل شده و دیگر عنایات به ارتقام خود و یکصد ارش خواهند داد اکنون ملک عقاقی ... تحریر
وقایع حضور سرور رخسته باقی احوال این مهم را انجامی بخود تحریر خواهد آمد اتفاقا اسال هجم از سنه چاه و از ... ... علاقه ...
سنه ... سپاهی ... در جشن این سال شاهزاده و بلند مقدار محمد معظم بعطای خلعت خاص و سرپیچ و فیه جمع
دو لکی و از اسپ ... و ... مروارید سرو شاهزاده سعادت توام محمد اعظم بعنایت قطعه جیغه مرصع یا علاقه مروارید و
شاهزاده والا قدر محمد اکبر بنوازش جیغه مرصع عز اختصاص یافتند و ... ... الاملی جمیله تشریف ... و کوچ ... ...
جون منصب آن خان ارادت نشان سرشته هفت هزاری هفت هزار سوار از آنجمله چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه رسیده بود عاطفت
شاهنشاهی جهان نوئین بلند مقدار با نعام بحالی کرور دام و عطای طومان طوغ و عنایت خلعت خاص عز اختصاص بخشید و جمعی
امرای حضور را از راجه جیسنگه و محمد امین خان برخشی و غیره و امرا اصوبه دار دکن و وزیر راجه جیسنگه و مهاراجه جسونت سنگه
و جعفر خان صوبه دار مالوه و وزیرخان ناظم اکبرآباد و امیرخان حاکم کابل و دیگر امرا و حکام اطراف بقدر رتبه و پایه ... بار سال
خلاع و غیره ... اعتبار یافتند و از ... ... شعب بنده کان بیشتاد کواکب عنایات شده و ... ...
منصب سپهر قرار ... ... بعد ربع ایام بعلاقه خان که از عمده امرای کابل صوبه دار کشته بود با استان اقبل آسمان رسیده ...

خلعت خاص اختصاص یافت مقارن آن جشن وزن قمری منعقد شده مهابتخان از تغیر مهاراجه جسونت سنگه بصوبه داری گجرات
و بعنایت خلعت خاص و اسب عراقی با ساز طلا و فیل با ساز نقره سر بلند کشته بمنصب از اصل و اضافه شش هزاری
بجزار سوار از آن جمله سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه مقرر کرده بود و یکدوی اساعی جمیله که در ولایت ... ... و خان
صوبه دار جنه بطلب پیوسته بود یکهزار سوار از تابیان او دو اسپه سه اسپه مقرر گشته بمنصب از اصل و اضافه پنج هزاری
چهار هزار سوار تعین یافت و بجای بعضی از سیداران کوهستان جموسری و رد داشته بود نورخان بفوجداری آن محل ...
بر تبه آن کروه روانه شده و بعد از آن اوقات جشن وزن مبارک شمسی آغاز شد هرکتبه پادشاهزاده و راجه جیسنگه و ...
و وزیرخان بخلعت فاخره سرفراز یافتند و محمد امین خان و مرتضی خان و اعتقاد خان و فاضل خان و خوشحال خان که ...
چهار هزاری سرفراز بودند با القاب به هزاری رسیدند و اسد خان بخشی دوم از اصل و اضافه بمنصب پنج هزاری دو هزار
سوار و عابد خان بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار و نجابتخان که در سال اول جلوس بسبب تقصیری مسلوب المنصب شده بود
بمنصب چهار هزاری کامیاب مطالب شدند [illegible] ... القصه سیر کشمیر و تماشای مصلحتهای ملکی ...
جمادی الاول رایات همایون متوجه بهار شده و ماه هم جمادی الثانی ظاهر جلوه سپهر بخیم جاه و جلال گشته با قرخان خشکی
در اسنع و اقفه آن بلکجای عرض رسانیده بستم از دریای شیر عبور فرموده قریب بقصبه بهلور نزول همایون واقع شد
بیست و ششم نواحی بلوچی معسکر جاه و جلال گشته ابراهیم خان ناظم صوبه لاهور در آن محل سعادت زمین بوس دریافت
و هم رجب تاریخ دخول لاهور مقرر شده بود آنحضرت بر فیل کوه پیکر سوار شده و شاهزاده محمد معظم را بعنوان اعتبار و ...
مقدم شریف قلعه مبارک ... رفعت با وج کردون رسانید و چون فصل کل نرگس بود آنحضرت بسیر باغ ... تختم فرموده
و در روز دیگر که جمعه بود در مسجد وزیرخان بدستور سایر جمعات نماز گذارده سی هزار روپیه بوساطت ملا ... ...
عابد خان بار باب استحقاق اتفاق شد و در این اوقات از وقایع بنگاله ... ... رسید که ...
نصیرالدین خان و سید میرزای سبزواری که با خانخانان در یساق آشام بودند با جل طبیعی ... ...
عاطفت پادشاهانه با قیمانده های ایشان را بنوازش خلعت از ماتم بر آورده و فرزند خان ... ...
تنکی جنگل که دولت انتقال ملازمت شد خلعت یافته بحال فوجداری خود مرخص گشت در این ایام که حاکم ...
جام با محل طبیعی در گذشت بخشش خسروانه زمینداری آنجا به پسرش سترسال مقرر داشت را بنکه را حق غرت و حمیت
بحرکت آمده و جمعی را با خود فراهم آورده و گورد بن راتهور را که جد مادری سترسال بود بقتل رسانیده سترسال
با خود معرفی و نوکران و مادرش دستگیر نموده و قلعه زمینداران ولایت نکهه را با خود متفق ساخته ...
نمی نعمت افراخت و از آنجا که قطب الدین خان بهشت بنده و ... ... توقف گزیده بود ...
محمد پسر قولیش را برای دفع این فتنه روانه نمود و محمد بعد وصول با اعداد او کارزار صعب کرده و بعضی از قوم را خاک هلاک
و اندوخته و بقیه السیف را گریزانیده و عرصه آن ولایت را از خار ادبار دشمنان بیراسته منظور و منصور بجوناکره معاودت
و ... جام بنومان شیخ سه الاسلام به اسلام مشرف شد ... ... ذکر وقایع ... ... سابقا ...
زده ملک حقایق نگار گشته که خانخانان پس از فتح کل بلاد آشام نموده و کرکانو را که مرکز حکومت راجه است ...
و سکنه و رعایای آن مملکت را به ایدیان و استمالت آباد نموده چون موسم برشکال رسید ضبط حدود و ... ...

طرق و شوارع نموده بستم شعبان از کرکانو کوچ کرده بفاصله سه و نیم کروه از آنجا در موضع متراپور که زمین بلندی داشت
اقامت ورزید بعد ازاله مرطغیان آب بنا کرفته باران از آسمان می بارید و سیلاب از زمین هجوم شده لشکر گاه را سیلاب فرو گرفت
و ... ... بر روی آب نمودار شده مشاهده این حال موجب حیرت ... ... و ... صغیر و کبیر اردوی ...
... ... لشکر فیروزی انجام با لشکر آشام در کار زار مشغول بود و همه ملک متفرقه ... ...
غیر از کرکانو و متهرا پور موضعی در تصرف نماند و بنابر شدت طغیان آب عدم تردد در آب ... ...
از متهرا پور که سه کروه فاصله داشت به کرکانو ... صدای ... ... اقلاک ... ...
... ... تون اشام ... ... القصه ... میان ... ... انقطاع اخبار ... ...
از این لشکر خبری بحضور ... ... مردم بنگاله ... ...
کرده مضمون ... ... تا ... ...
... ...
نور ... الدین ... ...
داد ... ...
و عرض ... ...
کان ... ...
... ...
روز ... ...
... ...
... ...
... ...
راجه بور ... ...
و موضع ... ...
... ...
... ...
و هیچ کوهستان اطراف ... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...

و در این سفر همراه امارت پناه ... خان که قریب هزار و پانصد سوار بود و جمعی معاونت بخش از چهار صد باقی مانده ... افراط

قحط و غلا بمرتبه رسید که جوع مواشی ... و در ابتدای قیمت ... لشکر شده بود مدتی ... گوشت گاو و ...

جوشانیده با دو سه گاو پخته بود ... بر طرف شده و در ... گندم سینه چاک و در هوای ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... صوبه داری بنگاله ... و نهم جمادی الاول ... مقام ... امرای عالی شان ...

[illegible]

آغاز سال هفتم از سنین جلوس عالمگیری

در اوایل جشن این سال ... خان ... دانشمند خان از اصل و اضافه ...

[illegible]

تشریف برده مراسم تعزیت بتقدیم رسانیده بجا آورده چون انجمن جشن افزای سیم اشرف شاهنشاهی رسید باوجود تمامت
و تحمل خسروانی و شکوه و وقار سلیمانی قطرات عبرات بر رخسار جاری گشته و آثار قلق و بیقراری که از هیچ
ساعت معاینه نگشته بود ظاهر گشته و شاهزاده والا گهر و جمیع امرا و خوانین و ارکان دولت مانند
سفید پوش شدند و آنحضرت بقصد زیارت مرقد والده خویش و تسلیه و دلجوئی بیگم صاحب نیم شعبان از دار الخلافه کوچ فرموده
در منزل اول [illegible] خان صوبه دار اکبرآباد و روز دیگر عبد النبی فوجدار متهرا دولت زمین بوس دریافتند چون مقرر
چنین شده بود که تا مراسم تعزیت [illegible] تحقق عظمت برداز ند مقدم مبارک اقبال نشوند بنابرین بعد وصول اکبرآباد سلطنت
در حویلی دارا شکوه نزول نموده و روز دیگر بقصد فاتحه بروضه علیین مکانی تشریف برده و دو هزار روپیه بمجاورین
انعام داده قرین سعادت مراجعت نموده بعد یک روز قدوم اشرف شرف بخش قلعه مبارک گشته مراسم تعزیت و دلجوئی بیگم
بتقدیم رسانیدند و از نفایس اقمشه توره های شایسته بیگم تحقق عظمت عنایت فرموده [illegible]
و جمیع امرای نامدار و بنده های سلطنت حکم شد که بدر حرمگاه بیگم صاحب رفته کورنش برسانند و نذر بگذرانند و امرا بموجب
فرمان بعمل آورده از سرکاران برده [illegible] بموجب اقبال جمیع امرای [illegible] خلاع فاخره عطا شد و درین ایام [illegible]
غلام شاه ایران [illegible] و الاده [illegible] دو هزار [illegible] جایزه یافته خوان طلا آورده بود از
نظر گذشت [illegible] خلعت و انعام ده هزار روپیه مباهی گشته رخصت انصراف یافت

چون دو پسر تاج [illegible] جنگ اکثر اوقات دست تطاول [illegible]
[illegible] کرده از هنود و مسلمانان [illegible] و بعضی اوقات [illegible]
[illegible] امیر الامرا [illegible] خان [illegible] اطراف [illegible]
[illegible] پادشاهی [illegible] جاتگام [illegible]
پادشاهی [illegible] افغان را [illegible] بجاده [illegible]
[illegible] شریف [illegible] فرستاد و از انجا [illegible]
[illegible] ظاهر اطاعت [illegible] ابو الحسن نام [illegible]
[illegible] خان [illegible] از مرحان [illegible]
بود [illegible] امیر الامرا [illegible] عبد الکریم برادر رشید خان
[illegible] جاتگام [illegible]
[illegible] مرحوم جاتگام [illegible]
با متعلقان از جاتگام [illegible] توپ و تفنگ [illegible]
جاتگام [illegible] امیر الامرا [illegible] بزرگ امید خان [illegible]
با جمعی از بهادران [illegible] خان [illegible]
مفصلو [illegible] جاتگام [illegible]
بزرگ امید خان [illegible]

ناچار [illegible] سری موضعی [illegible] بنزول [illegible] رسیده [illegible]
[illegible] پادشاهی [illegible] ابن حسین [illegible]
[illegible] فرزند [illegible] افغان [illegible]
[illegible] ابن حسین [illegible] بیگ [illegible] رسانید [illegible] ابن حسین [illegible]
[illegible] ابن حسین [illegible]
[illegible] جاتگام [illegible]
[illegible] امید خان [illegible] فوج قاهره [illegible]
[illegible] ولایت جاتگام [illegible]
[illegible] جاتگام [illegible]
[illegible] توپ [illegible] تفنگ [illegible]
[illegible] امرای [illegible] امیر الامرا [illegible]
[illegible] افواج قاهره [illegible] جاتگام [illegible]
راه [illegible] جاتگام [illegible]
[illegible] امید خان [illegible]
جاتگام [illegible]
[illegible] بزرگ امید خان [illegible]
[illegible] جاتگام [illegible] شاهنشاهی جاتگام [illegible]
[illegible] خلعت خاصه [illegible] بزرگ امید خان را
[illegible] خلعت [illegible]
[illegible] آغاز سال [illegible] از سنین جلوس عالمگیری [illegible]
[illegible]
[illegible]
شاهزاده [illegible] خلعت خاص [illegible]
سعادت [illegible] خلعت خاصه [illegible]
[illegible]
یافته شاهزاده [illegible] خلعت [illegible]
[illegible] راجه جی سنگه [illegible]

جاه و جلال شده درین اوقات نزدیک دار الخلافه رسیده بود بموجب حکم معلی کنور رام سنگه پسر راجه جی سنگه و مخلص خان
بجهت آوردن انها مامور گشته [illegible] رسانیدند [illegible] با پسر در کمال [illegible] لوازم عبودیت بجا آورده
یکهزار اشرفی بر سبیل نذر و [illegible] هزار روپیه برسم نثار گذرانیده مورد مراحم گردید [illegible] عبد الرحیم خان [illegible]
و [illegible] از امرای [illegible] مرحوم [illegible] سیف خان از صوبه داری کشمیر معزول شده
بدولت زمین بوس [illegible] دریافت [illegible] سعادت ملازمت [illegible] قرب و منزلت [illegible]
امرای رفیع مقدار بموجب حکم قرار گرفته بود [illegible] توقعات بیجا و مقاصد دور از کار در سر داشت
با کنور رام سنگه اظهار رنجیده خاطری نمود [illegible] انور [illegible] قرب و حضور [illegible]
[illegible] دولت کورنش [illegible] کنور رام سنگه [illegible] فولاد خان
[illegible] کنور رام سنگه [illegible] کورنش [illegible]
تا بعد چندی [illegible] راجه جی سنگه [illegible]
گرفته بود [illegible] فولاد خان حکم شد [illegible] پادشاهی [illegible]
[illegible]
[illegible] کنور رام سنگه [illegible] از منصب معزول و از دولت
کورنش ممنوع شد تعیین یافتن شاهزاده عالی [illegible] محمد معظم با افواج [illegible] از [illegible] دار الملک کابل [illegible]
چون شاه عباس شاه ایران بعد رسیدن تربیت خان [illegible] خلاف توقع [illegible]
دوستی [illegible] پادشاهی [illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible] شاهزاده عالی [illegible] محمد معظم [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible] خان [illegible]
[illegible]
و تربیت خان [illegible] دولت [illegible]
ممنوع شد [illegible] شاهزاده [illegible] ربیع الثانی [illegible] دار الخلافه [illegible]
[illegible] ربیع الاول [illegible] دار الخلافه [illegible]
[illegible]
شاهزاده محمد اعظم و جعفر خان و دانشمند خان [illegible] شاهزاده محمد معظم [illegible]
[illegible] خلعت خاص [illegible] خان [illegible]
[illegible]

[illegible] کابل [illegible] شاه عباس [illegible] شاهنشاهی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شاه عباس شاه ایران [illegible]
صاحب [illegible]
[illegible] شاه ایران [illegible]
عالمگیر [illegible]
[illegible] شاهزاده محمد معظم [illegible]
[illegible] خلعت خاص [illegible]
[illegible] راجه جی سنگه [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] سلطانی [illegible]
[illegible] راجه جی سنگه [illegible]
[illegible] خان [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] بیجاپور [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] قلعه [illegible]
[illegible] بیجاپور [illegible] قلعه [illegible]
[illegible]
[illegible] قلعه [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] افغان [illegible]
[illegible] افغان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] منصور
[illegible] اردو [illegible]

در مازندران سی هزار پیاده کرناتکی و دیگر در داخل آن حصن تبع کرده و عمارت معموره بیرون حصار را با زمین هموار نموده
و چاه‌ها و باولیهای اطراف قلعه را از قوم و خاشاک انباشته نموده در آن حصن حصین تحصن جسته مجموع سرداران دولت
خویش را در بیرون بعد اتفاق مقاومت با جنود قاهره مامور نموده و بعد از چندین مرتبه [illegible]

[illegible]

بجهت او در رسالی داشته به بهادر خان صوبه‌دار کشمیر و ابراهیم خان صوبه‌دار لاهور حکم فرمودند که بعد ورود آن مهمان عزیز
پنجاه هزار روپیه نقد تسلیم او نموده از سرکار اشرف اعلی سامان جمیع ضروریات آن خان رفیع القدر نمایند و همچنین
به جمیع فوجداران و حکام که بر سر راه بودند حکم شد که جابجا مراتب مهمانداری بظهور رسانند و چون خان مذکور به ظاهر دار الخلافه
رسید به جعفر خان وزیر و اسد خان بخشی دوم حکم عالی نفاذ یافت که مراسم استقبال بجا آورده و همراه آن خان والا شان
بوده در محل غسل خانه خاص به ملازمت رسانند با محمد خان مذکور [illegible] فرح و سرور در دار الخلافه [illegible]
عزیمت [illegible] شریف نمود آن حضرت بنظام رخصت آن عالی منزلت را دیگر باره [illegible] حضور طلب داشته و انواع تلطف
و مهربانی بجا آورده وداع فرمودند و [illegible] سامان سلطنت لوازم [illegible] خان را [illegible]
داده بودند و [illegible] کرامت [illegible] از دار الخلافه تا بندر سورت صادر شد که آن رفیع قدر را از حدود متعلقه [illegible]
[illegible] لوازم مهمانداری بظهور [illegible] و از اول تا آخر مبلغ ده لک روپیه [illegible] پادشاهی باو عاید گردید
و در این هنگام [illegible] خان [illegible] امین خان [illegible] بخشیگری [illegible] خلعت خاص و [illegible]
نوازش یافت و [illegible] عرض اقدس رسید [illegible]
[illegible]
[illegible] ذکر وقایع [illegible] سال [illegible]
نوزدهم از زمان پادشاه صاحب قران [illegible] بعد انقضای ده سال از جلوس [illegible] سنه نوزده [illegible]
از [illegible] احوال سلطنت پادشاه [illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible]

گرفته قید نمود [illegible] در خلوت [illegible] هزار روپیه باو داده و خود را
خلاص ساخته [illegible] سیوا [illegible]
[illegible] به بنارس رسید [illegible]
برای تحقیقات سیوا [illegible] حیدرآباد [illegible]
حیدرآباد [illegible] قطب الملک [illegible]
[illegible] قلعه جات [illegible] بیجاپور [illegible]
قلعه‌گیری [illegible]
[illegible] قطب الملک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قلعه [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] سیوا [illegible]
[illegible] سورت [illegible]
[illegible] سکه [illegible] سیوا [illegible]
[illegible] سکه [illegible] عالمگیر
[illegible]
[illegible]
پادشاهی [illegible]
[illegible] سیوا [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] فتح خان [illegible]
[illegible] سیدی سنبل و سیدی یاقوت و سیدی [illegible] حبشی [illegible]
و فتح خان [illegible] سیدی سنبل [illegible]
واقعه [illegible] خانجهان بهادر [illegible]
سیدی سنبل [illegible] سیدی سنبل و سیدی یاقوت و سیوا [illegible]
جنگ و جدال [illegible] سیدی سنبل که سیدی یاقوت [illegible]
[illegible] سیدی یاقوت [illegible]
قلعه [illegible]
[illegible]
یاقوت [illegible] قلعه [illegible] خانجهان بهادر رسید

جدای سیدی یاقوت و سیدی [illegible]
[illegible] سیدی یاقوت [illegible]
[illegible] افغانان [illegible]
[illegible] کابل [illegible] امین خان [illegible]
[illegible] محمد امین خان [illegible]
[illegible]
[illegible] کابل [illegible]
[illegible] افغانان [illegible] کابل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جعفر خان وزیر [illegible]
[illegible]
[illegible] جعفر خان [illegible]
[illegible] قاضی [illegible] جعفر خان
[illegible]
[illegible] جعفر خان [illegible]
[illegible] قاضی [illegible]
[illegible]
[illegible] جعفر خان [illegible] اسد خان [illegible]
[illegible] وزارت [illegible] اسد خان [illegible]
[illegible] خانجهان بهادر [illegible] دلیر خان [illegible]
[illegible] بهلول بیجاپوری [illegible]
[illegible]
[illegible] اغر خان [illegible]
[illegible] اسد خان [illegible]
[illegible] افاغنه [illegible] اغر خان [illegible] افغانان [illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
صوبه‌دار کابل [illegible] افاغنه [illegible] اغر خان [illegible]

بار دیگر افغانان [illegible] اغر خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] افغانان و اغر خان [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر خان [illegible] صوبه‌دار کابل [illegible] شاهزاده محمد معظم [illegible]
[illegible] امیر خان در کابل [illegible] اغر خان [illegible]
[illegible] امیر خان [illegible] اغر خان [illegible] افغانان [illegible]
[illegible] اغر خان [illegible]
[illegible] افغانان [illegible]
[illegible] اغر خان [illegible]
[illegible]
[illegible] اغر خان [illegible]
[illegible] افغانان [illegible]
[illegible] شاهزاده محمد سلطان [illegible] صوبه‌داری بهار [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] شاهزاده محمد سلطان [illegible]
ذکر وقایع سال [illegible]
[illegible] درین سال که قاضی عبد الوهاب [illegible] انتقال کرده بود منصب قضا به پسر کلان آن
شیخ الاسلام تقرر یافت [illegible] خانجهان بهادر [illegible]
[illegible] قلعه‌داری [illegible]
[illegible] قلعه [illegible]
[illegible] سلطانی [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] قلعه‌دار [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] خان [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
[illegible]

بدکاران بود و بود بنیاد نمود بر طرف نموده مصالح مقرر گشته بود از آنکه این اخبار اشتهار یافت محمد محسن پسر ملک [illegible]
[illegible] که در زمان شورش مراد بخش [illegible] داده و [illegible] رسیده بعد مراد بخش [illegible]
پادشاه [illegible] امانت بود [illegible] محمد علی [illegible] خان [illegible] التماس نوشته و او حکم شد که [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

جبل نجاه کروه در واقع شده بود که سی هزار سوار از جنبیا جعمد تا خجسته بنیاد بطریق ایلغار نزدیک اورنگ آباد رسیده بود
خانجهان بهادر باستماع این خبر از نواح پونه بر سبیل استعجال با دو هزار سوار خود را رسانده در میدان هرسول کار به صعب
با غنیم نموده اکثری آن برگشته بختان را بر خاک هلاک انگنده اما چون کثرت فوج غنیم چندین مرتبه اضعاف مضاعف فوج [illegible]
بود اینها حمله های متواتر فوج خانجهان بهادر را از هم متفرق ساختند که زیاده بر پنجاه شصت سوار همراه آن شیر [illegible] معرکه جلادت
نماند که از انجمله اعز خان با دو سه برادر و پسر همراه مانده بود آن بهادر صف شکن انقدر استقامت ورزید که فوج غنیم
مانده رسیده از روز در میدان هرسول انقدر مرهته را کشت که چندین هزار سر زینت افزای کله منار را اطراف اورنگ آباد
گشت و چند عرابه [illegible] و جبری و افتاب گیر و مادیان بی شمار بدست اورد و دیگر جنگهای نمایان خانجهان بهادر [illegible]
برکسیکه [illegible] سی کروهی خجسته بنیاد که قریب بیست هزار سوار مرهته در انجا جمع شده بود بهادر مذکور با هفت [illegible]
بطریق ایلغار متوجه شده و [illegible] را با خود گرفته [illegible] با هفتصد سوار نزدیک غنیم رسیده و [illegible]
نشانهای خود را با نقارخانه نزد راجه گذاشته و نشانهای راجه را همراه گرفته بقصد شبخون روانه لشکر غنیم شده و [illegible]
که بعد طلوع صبح [illegible] از عقب رسیده باشد همراه خود گرفته و نشانهای مرا او نموده [illegible]
[illegible] و بعد از انکه خانجهان بهادر با فوج قلیل بر سر ایشان [illegible] اکثری را بجهنم فرستاد [illegible]
بر خواست [illegible] فوج پادشاهی [illegible] معلوم شد [illegible] آن راجه مذکور نشانهای خانجهان بهادر را [illegible]
[illegible] و نقاره [illegible] متوجه [illegible] علامات فوج خانجهان بهادر دیده دست [illegible]
[illegible] کافر کشی بظهور رسید [illegible] هزار [illegible]
[illegible] خانجهان بهادر [illegible] افتاب گیر [illegible]
روانه خجسته بنیاد نموده [illegible] سال [illegible]
محمد اکبر [illegible] اوایل شوال سنه [illegible] جلوس انحضرت [illegible]
[illegible] سنه [illegible] سال هزار و نود و [illegible] داخل قلعه [illegible]
[illegible] میر عبد الکریم [illegible]
مامور گردید خانجهان بهادر [illegible] خجسته بنیاد [illegible]
[illegible] قلیچ خان [illegible]
[illegible] قلعه [illegible]
[illegible] اولین فتح قلعه [illegible]
[illegible] قلعه سالیر [illegible]
[illegible] خجسته بنیاد [illegible] میر عبد الکریم [illegible]
[illegible]
[illegible] خجسته بنیاد [illegible] شاهزاده
محمد اعظم [illegible] سالیر و قلعه جات [illegible] شاهزاده محمد معظم [illegible]

شاهزاده [illegible] حسنعلی خان [illegible] شاهزاده [illegible] سال [illegible]
در [illegible] رو بروز [illegible] قحط [illegible]
در [illegible] و نیز [illegible]
[illegible]
[illegible] و از شاهزاده [illegible]
[illegible] سال [illegible]
[illegible] شاهزاده محمد اعظم [illegible]
[illegible] قلعه سالیر [illegible]
[illegible]
[illegible] سالیر [illegible]
[illegible] افغان و راجپوت و کشمیری [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حیدر آباد [illegible]
[illegible] شاهزاده محمد معظم [illegible]
[illegible] عبد الله خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابو الحسن [illegible] حیدر آباد [illegible]
[illegible]
[illegible] ابو الحسن [illegible]

محمد ابراهیم مستوفی الممالک ایران [illegible] بموجب حکم ایران از فوکه هندوستان [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] شاه سلیمان فرستاد [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible] شاه سلیمان [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible]
[illegible] محمد اکبر [illegible]
[illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible]
[illegible] محمد اکبر [illegible]
[illegible] محمد اکبر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] یاقوت خان [illegible]
[illegible]
[illegible] یاقوت خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] یاقوت خان [illegible]
[illegible]
[illegible]

یاقوت [illegible] عبد الرحمان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شیخ الاسلام [illegible]
[illegible] ذکر سوانح سال [illegible] جلوس عالمگیری مطابق سنه
[illegible] بیجاپور [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بیجاپور [illegible]
[illegible] شاهزاده محمد اعظم [illegible] بیجاپور
[illegible]
[illegible] شاهزاده محمد اعظم [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] عبد الله خان [illegible]
[illegible] عبد الله خان [illegible]
[illegible] شاهزاده محمد اعظم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] محمد اعظم [illegible]
[illegible] عبد الله خان [illegible]
[illegible] عبد الله خان [illegible]
[illegible] عبد الله خان [illegible]
[illegible] عبد الله خان [illegible]
[illegible]

باو نماز حضور ارسال یافته بود و در بنضمن بعرض رسید که ابوالحسن الماسی دارد که در خلوت بوان وزن و قیمت [illegible]
خانه هیچ پادشاهی نبوده بنابر آن خلد مکان میرزا محمد نام شرف دیوان خاص را که از خانه زادان حضور بود برای جلب
آن الماس رخصت نموده در خلوت فرمود که مدعای ما از فرستادن تو طلب الماس نیست بلکه غرض آنست که بطمع و رعایت
او فریفته شده در هنگام گفتگو بدرشتی درآی که شاید ابوالحسن بغیظ آمده تقصیر و عدم اطاعت را بر خود لازم شناسد
تا مارا دستبرد بر هم ملکش او بشود القصه چون میرزا محمد نزدیک حیدرآباد رسید ابوالحسن یکی از عمده ها را به استقبال
فرستاده در لوازم تعظیم و تبجیل او تقصیر از خود را امی نکرد و بعد دریافت رسالت همه الماس های سرکار خود را که سر بسته جواهر
خانه نزد میرزا محمد نمود و بهتر از آن الماسی که در وزن و قیمت در شفافی و رنگ در جواهرخانه اش نبود با تحف دیگر بطریق پیشکش
حواله میرزا محمد نمود و در اثنای محاوره هر چند میرزای مزبور بدرشتی در آمد اما ابوالحسن بهمواری جواب میداد [illegible]
سال بیست و هشتم شاهزاده محمد معظم از رزم دره مراجعت نموده بعد از مدت رسید و شهاب الدین خان که قبل از این به تسخیر
قلعه رام سیج معین گشته بود بعد مدتی که محاصره داشت و قلعه مفتوح نشد قاسم خان که از عمده های رشتگان کار طلب بود به تسخیر آن
قلعه از پیشگاه حضور دار کلید سعی و تدبیر شیمهای درپی قاسم خان نیز حصار مفتوح نشد خانجهان بهادر با لشکر گران به موجب
فرمان متوجه تسخیر آن حصار شد و بعد وصول بمقتضی سعیهای بهادرانه بکار برده و مبالغ خطیر خرج نموده و اکثری [illegible]
را بکشتن داده آخر کار دست افسوس بر هم زنان چوب کنگره ها را آتش داده از پای قلعه مانند دیگران بر خاست و در آن وقت
کفار بر بالای دیوار برآمده از روی شوخی فریاد میزدند که پاره هیزم مانده که آتش سرد شود و خاکستر آن بر رو مالیده برود غرض
اینکه آن قلعه بر تیغ کوهی [illegible] بانجام بود که [illegible] از دو شه توپ [illegible] و قلعه دار آنجا در فن قلعه داری در میان قوم مرهته ممتاز گفته
میشد اکثری را بسیار از درون قلعه برده و توپها از آن تیز شده در حرم گرفته مانند توپهای دیگران کار [illegible]
بر ملکوفه توپ خوب بکار نمیکرد [illegible] جواب خانجهان بهادر از پای قلعه بر خاسته
رفت شیمها از استماع تردد آن قلعه دار از رای او خلعت و کرده طلا بوزن [illegible] فرستاده و از آن قلعه [illegible] قلعه
عمده دیگر فرستاده و بعد بر آمدن او عبدالکریم نام زمیندار [illegible] باتفاق تکشام خان قلعه دار [illegible] ساخته [illegible]
وعده کرده [illegible] تیغ و سنان [illegible] برقم پادشاهی در آورده [illegible] از فواید این سال تردد یاقوت حبشی فوجدار
و قلعه دار راجپوری است برای تسخیر قلعه [illegible] تفصیل اجمال آنکه فرقه انگریز [illegible] که نزدیک [illegible]
راه سورت است سکونت داشتند و در زمان [illegible] ممتاز خان در بندر سورت [illegible]
زر نقد داشت گرفته برده بود و بر روی آن زر سکه بنام خود زده در آن جزیره و قلاع [illegible]
در بنا داده به انگریز نوشت در جواب انکار نموده تغیر این جرات را بر سکه سورت ظاهر ساخت ممتاز خان که [illegible]
انگریز را که در سورت بودند قید نمود انگریز [illegible] وقوف یافته یک جهاز دیگر را از ملا عبدالغفور [illegible]
گرفته بپای قلعه خویش نگاه داشت که تا [illegible] خلاصی [illegible] جهاز [illegible]
نیز خطی نوشته از و طلب شفاعت نمود سیدی یاقوت خان که [illegible]
[illegible] انگریز [illegible] سیدی یاقوت خان [illegible]
برفت تاخته و بدست آورده بیا قوت خان نوشت که تا ذکر رفع [illegible]

و امرا در [illegible] سیدی یاقوت خان سیدی عنبر خان [illegible] راجپوری [illegible] که داشته با جهاز [illegible]
متوجه [illegible] شده و مکان [illegible] بتصرف خود در آورده متوجه شهر شده [illegible]
[illegible] از [illegible] شهر را متصرف شده [illegible]
[illegible]
[illegible] بعد از آن از قلعه بر آمده [illegible]
حبشیان در [illegible] تا آنکه در تردد چند روز [illegible] سیدی یاقوت خان
آمده [illegible] حبشیان [illegible]
و نقب های قلعه [illegible] سیدی یاقوت خان [illegible]
[illegible] از حبشیان [illegible]
[illegible]
که [illegible] قلعه [illegible]
انگریز [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] سیدی یاقوت خان روانه شده [illegible]
[illegible] سیدی یاقوت [illegible] قلعه [illegible]
رو [illegible] سیدی یاقوت خان [illegible]
[illegible]
[illegible] قرآن [illegible] طعام [illegible]
[illegible] طعام [illegible]
[illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] جهاز [illegible] بندر مسقط [illegible]
شاهزاده [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] شاه [illegible]
رخصت فرمود [illegible] شاه سلیمان [illegible] امام مسقط [illegible]
[illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] شاه ایران [illegible] بندر عباسی [illegible] شاهزاده [illegible] بندر عباسی رسید

ابوالحسن که شیخ منهاج و رستم راو و غیره را برای استرداد کوکن فرستاده جان نثار خان با قلت سپاه بهر اداد رکن اورده به تعاقب
اطراف حصار با فوج ابوالحسن محاربه رستمانه نموده عرضه داشت طلب کمک بحضور ارسال داشت قلعه داران خانجهان بهادر
با بهره ور ایرش همت خان و سپهدار خان و صفدر خان پسر خانجهان و ایرج خان و غیره که برای تسخیر بعضی محوره
حیدراباد تعین نموده بود خانجهان بهادر بعذر عدم سرانجام نرفته بود لیکن اولی محصلان و دیگر سرداران شده
باعانت جان نثار خان فرموده شاهزاده محمد اعظم که بهم بیجاپور رفته بود از انکه در ان سالی از سبب کمی باران
غله و کاه گران گردیده و از شوخی سیباء اطراف طرف سد شده غله و اذوقه بلشکر شاهزاده نرسیده و علاوه
مرض طاعون در لشکر شیوع یافته بر گران ان مرض سوا نوست ملکیر دو دارمان و اطاوی نجات از عواب گرسنگی
و شرزه خان و دلیرخان و جمشید خان از فوج بیجاپوریان بجمعیت چهل پنجاه هزار اطراف لشکر شاهزاده دیرا گرفته بعلوه داشتند
که رسیدن یک دانه غله باردوی شاهزاده امکان نداشت و عالمی از گرسنگی که چند روز تلف شده رو به آثار ارد بتلاش
چیزی امد تلف گردید چون این اخبار بسمع اشرف رسید با شزده هزار سوار کاه و بنجاره را البرو ای شهاب الدین خان
و حامد خان فرستاده و سرداران دکن خبر یافته قریب سی چهل هزار سوار مقابل بنجاره و شهاب الدین خان امده بجنگ
تمام ور لشکر بادشاهی اندوه شدند و از انکه فوج بادشاهی ... بیجاپور بود بعضی از سرداران عار فرار اختیار
نموده شهاب الدین خان بحکم تهور خود در ان فوج بیرون از ... شاهزاده ده منزل جنگ جو خاک سوکر را انجوان اعدا
ملکیان ساختند و تردد ای که از ان برادران روز بروز ... بعرض رسید از ... بود حاصل سخن بعد از انکه
بار رسانید ... چند سردار نامی از طرفین ... بر فوج بیجاپور افتاد ... دانقد ... یکدیگر
و جهاد بوت مقولان امد که فراهم اورده ان ... و خانه و شهاب الدین خان تمامی از قلعه ...
بلشکر شاهزاده رسانید محمد اعظم شاه نقاره ... الطاف شاهی ساخته وار ... در شغل گرفته ...
و در برداشت باد و عنایت فرموده چون حقیقت واقعه بعرض رسید ... بالقب ... از زبان مبارک ... برامد
جنابسیدی و جان بازی شهاب الدین خان ... ابرویی او را ... از زبان ... از افاضه
دوران ... به مرتب منصب ... هزاری هزار سوار افزوده ... خطاب غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ ...
وفرمان عطوف از مه خلعت و شمشیر و جیغه و فیل بنام غازی الدین خان فرستاده ... کار لشکر ...
وقت از عسرت غله بر تبه رسیده بود که ... را با بوست در ... و استخوان ... غله
بذکر ... حیدراباد و معطوف ... ابوالحسن ... خانجهان بهادر ... سردار ... را بر ...
ابراهیم سپه سالار خود بجمعیت پنجاه هزار سوار روانه نمود خانجهان بهادر نزدیک ... باتفاق جان نثار خان ...
قریب ... حدار ... غالب کاه مغلوب ... ظفر ... طرف ...
فوج بادشاه غافل و خانجهان بهادر مشغول ... بود اطراف لشکر را فرو گرفت خانجهان بهادر ... همت خان و سپهدار
خان پسران خویش و غیره از مردم روبه اعدا اورده ... بوت ... تقریب ... طرف ... و گشتند
و همت خان و صفدر خان و ... زخمهای کاری برداشتند و غازی ... زخم ... سیدی ... ار ...
ان شیر ... زخم کاری ... برداشتن همت ... زخمهای برداشته ... فرستاد

کمک نمود و خانجهان بهادر که در ان وقت در میان اعدا محصور جواب بالمک حوالة بر مود و فضل الهی کرده با اعدا مقابله داشت
که در ین اثنا قیل است که فوج بادشاهی از و بروی برگشته از سرداران عمده مخالف شده و خان مذکور بحکم ...
حمله اورده و ... بر پای فیل یا مال ... متعاقب ان بهادران فوج خانجهان بهادر فرصت یافته بحمله های متواتر افواج
غنیم را شکست داده از بس ... برداشته و تا یک گروه تعاقب نموده مظفر و منصور مراجعت کردند خانجهان بهادر در
حقیقت فتح را بحضور عرض داشته التماس طلب شاهزاده محمد معظم نمود ... شاهزاده را بخطاب شاه عالم فرموده و
... خان خلف الصدق ... اسد خان را با رحمت خان پسر نامدار خان و دیگر سرداران نامدار همراه
شاهزاده کرده رخصت دادند چون شاهزاده بلشکر رسید خانجهان بهادر باستقبال شتافته بعد ملازمت عرض نمود
که قبل از انکه سرداران حیدراباد فراهم ایند جرات مقابله نمایند فوج کشی بر انها بایدکرد و باین تدبیر مشورت مجمع افتاد
سوار شده و درسه گروه برخته بودند که از طرف جوانب جوق جوق فوج حیدراباد نمودار گشت بر مان ... بار ... کوه
هوای گرد در هندوستان بر سر شاهزاده معز الدین و خانجهان بهادر که هراول بودند تاخت اوردند در حمله اول سه فیل
معه بجنگ ... بالقد سوار و پیاده از پا دراوردند و از توپخانه بادشاهی ... لشکر ...
بار ... نمودند ... تردد ... نمایان نموده ...
شعله ور ... از طرفین سوار و پیاده بسیار کشته و زخمی گردیدند اخر الامر نسیم فتح بر پرچم رایت ظفر بادشاهی
وزیده و ... روبهزیمت ... فریب ... و ... تعاقب نموده ... گشته بجهای خود مظفر و منصور
داخل شدند شاهزاده و خانجهان بهادر ... که ... توقع تفضل و مهربانی بود ... تقصیر انکه در تعاقب
تا ... غنیم ... مورد عتاب و خطاب بادشاهی گشتند و اهمینی باعث ... شاهزاده و خانجهان بهادر
شده ... از ان روز ترک سواری نموده مدت چهار ماه در یک محل ... داشتند و ... غنیم بر اطراف لشکر ...
قزاقی می امد ... قیام می نمودند و این نوع ... باعث ملال و اعتراض بادشاهی گشته شقه ...
مشتمل بر کمال سرزنش و اعتراض بشاهزاده ارسال داشته خانجهان بهادر مرقوم فرمودند ...
شاه عالم ... فرمان و ... امرا ... ساخته ... با غنیم مشورت نمود خانجهان بهادر
نظر ... خاطر و کثرت سپاه مخالف مصلحت ... سرداران دیگر ... خان مذکور اتفاق داشتند
اما سید عبد الله خان ... را به ترغیب مقابله کرده از مخالفت ... حضرت جهانبانی تجدید ... امرا
به ... پیغام فرستاد که از سبب ... نسبت ... معظوب بادشاه
گشته ... بر ... ابوالحسن صلاح ... از ... دیگر
... بادشاهی ... التماس عفو
تقصیرات و ... ابوالحسن ... ابراهیم ... اما شیخ منهاج و رستم راو
... جواب ... سرخون ... و سنان ...
و ... از ... ان خان ...
... از ... شاهزاده به ترتیب افواج برداخته خانجهان

بهادر را ابد لشکر هراول و همت خان و غیره را طرف برانغار و جرانغار مقرر کرده و سید عبدالله خان را بالچنداولی
بازو نوشته بقصد مدافعه و مقاتله اعدا پا بر عرصه کارزار گذاشتند از آن طرف سرداران ابوالحسن سر فوج قرار
داده جوشان و خروشان مانند سیلاب باد بر فوج شاهزاده آورده شد و از هر دو طرف کوشش و کشش بهادرانه واقع
و از خون دلاوران بیباک تمام عرصه کارزار مانند لاله زار گردید و از شاهزاده معزالدین و همت خان پسر خانجهان
بهادر و اعتقاد خان پسر مدارالملک ترددات بهادرانه بظهور رسیده و سید عبدالله خان فوج مقابل برداشته بود
سرداران یمین و یسار برده رفتند بعد از آنکه امتداد معارک از صبح تا نصف النهار رسیده دکنیها تاب مقاومت
نیاورده رو بفرار آورده شد و شاهزاده در تعاقب ایشان تا نگاه خصم رسیده غلغله عظیم در لشکر دکنیها افگند شیخ
منهاج و سوار نزد شاهزاده فرستاده پیغام داد که کار به درد عوای قتال بیان جلو شجاعت و حکم مروت اسلام
ناموس ظفر قرین پادشاه محفوظ از ادب جانبین باشند در این صورت اگر چاره ابنه بهار بهر بای رخصت شد که از طرف ما
خاطر جمع نموده متوجه کارزار شوند بعد از فرستادن مروت نموده بود شاهزاده اعزالدین بعد اجازت بعد سر آوردن
برای شیخ دستانداز بی‌باکی و عیال مخالفان تعین نموده دکنیها ناموس و اموال را بر سر آفیال طرف کوه کرده
بود و روانه ساختند و سه پهر باز از هر طرف سیلاب بلای فوج دکنی نموده رسیده معرکه کارزار را گرم تر از روز اول گشته
از جانب خصم شیخ منهاج و رستم را او خدم برداشته دکنیان انتقام ... و دیوان شاهزاده را با فیل سواری او و جنس
انداخته روانه شدند سید عبدالله خان باز اظهار جلادت نموده رسیده بود با اتفاق ... از زر الحمایت خود را سا
انداخته این راه اخلاص نموده و زن حضرت خان نیز خلیل شاه با یک نیزه در عماری پا فیل کشته شد جهانزیب سردار دیگر
از طرف فوج رخمهای کاری برداشته بسیاری از مردم هم بنام و نشان از پا در آمدند و جوع بر درب مانع قتال
طرفین گردید انها به شاهزاده پیغام دادند که در جنگ مغلوبه صف علی از جلادت از طرفین کشته شود جرأت
کار و سپاهی طرفین این است که تا پای فوج در میان باشد بمیدان آمده قتال نمایند شاه عالم جواب داد که شاه بعض بین بازی
این پیغام نموده اند اما مار اعلام قطعه این است که اگر کار به عرصه بر مردم دکن تنگ شود تنگ فرار بر خود اختیار نمایند بطور
بر فوج سپاه گری پا میدانسته بخرد ما بعد از این تنگ عار نیست پس بهتر آنست که عبدالله خان و یک دو سردار دیگر را با
هر پای فیل سواری خود از جا انداخته بمقابله شاه مبارزت کنند و شجاعت جلادت و ضبط تعلقات به انها قبول این سخن
نکرده روز دیگر سرداران ابوالحسن فرار نموده رو بحیدرآباد آوردند و شاهزاده بر سبیل تعاقب روانه شده نزدیک
حیدرآباد عنان تکشید و چون ماونا خلیل الله خان عرف محمد ابراهیم را نزد ابوالحسن بدوستی و اتفاق با شاهزاده
عالم متهم ساخته بودند ابوالحسن در فکر دفع او بود محمد ابراهیم اعتنایی را در یافت کرده بلا توقف نزد شاهزاده
آمده بملازمت رسیده مورد انواع عواطف گردید ابوالحسن بمجرد استماع این خبر عنان اختیار از دست
داده بی آنکه با سرداران مصلحت کند با عیال و ناموس و جواهر نفیسه بر قدر که توانست بر داشت شبانه
گذاشته راه قلعه گلکنده گرفت از شهرت این خبر رستخیز عجیب در شهر بر پا شده و چندین هزار از بیم فرار نیم
وارد دست مال و فرزندان خود گرفته رو بقلعه آوردند و قبل از آنکه خبر به لشکر شاهزاده رسد او باشان
و غارتگران حیدرآباد در شهر ریخته دست تطاول دراز نمودند و هیچ ناشده مردم لشکر شاهزاده ...

خبر یافته و بقصد تاخت و تاراج برو نشسته آورده و مال کلیه از کرورها روپیه از پادشاهی و امرا و تجار و غیره
تاراج کرد زنان و فرزندان مسلمین و کفار باسیری آمده عرض ناموس شرفا و نجبا و غرباء و عامه خلق الله برباد
رفت بعد آمدن شهر پیغام و التجای ابوالحسن بقبول آن تعلیقی که از شاهزاده میان آفواره که از شاهزاده خانی
داده بود که تخم رعیت شکسته ای را رحم نموده التماس او بشرطی چند که از آنجمله قبول پیشکش یک کرور و لیک روپیه
سوای وجه مقرری و معقیدی و خلل ساختن ماونا و اکنادو دست بر داشتن از گندی پایم بر دیگر محالات مفتوحه
بطرف پادشاهی در امده بود قبول فرموده که بخدمت پادشاه تشفیع جرائم ابوالحسن شود در حوالی ابوالحسن در قبل
در ناملائی و رشت سیاه ادکه فراری که فراری مملکت را از نخوت اکنادو بعد از استقلال ماونا و خوان طلب
آمده بود در نیل ابوالحسن بسر بر و در برادر را از بدن جدا کرده نزد شاهزاده فرستاده بود و بسبب ضبط لشکر رشته
کلام در بن محل مجملی از حالات حسب و نسب ابوالحسن بر زبان خامه میدهد که سلطان عبدالله قطب شاه که قریب
شصت سال فرمان روای حیدرآباد بود دختر سه صبیه فرزند نداشت یکی را با سید احمد نام از سادات
و فضلای معمور و نبیره عرب منسوب ساخته سید را به پایه امارت رسانیده بود و بعد چندگاه سید سلطان نام که
شاگردی بعد رسید احمد بود بخدمت عبدالله قطب شاه رسیده دختر دوم را با شاه نامی بود منسوب نموده روز بروز
بر اعزاز و مراتب او می افزود و قبل از آنکه دختر بعقد ازدواج سلطان در آید میان سرو سید نیک
جسم مجلسی بمیان امده بود و اتفاق سید در هم انداختن منحرف مانده و تا انکه خواهی سید سلطان شده بود
قسم شده بر زبان آورده به قطب شاه گفت که اگر شاه دختر بود و میر هم او را شرمسار نموده رفکر تر اعمال از حیدرآباد
افتاد و چون عبدالله قطب شاه را خاطر بر احمد و دختر کلان بسیار عزیز بود لاچار گشته بعد منفور نشد از بران باقی نشت
که ابوالحسن نام راکه از طرف مادر و پدر قطب شاه قرابت قریبه داشت و در ابتدای ایام نشو و نما در صحبت مجع اقربا باش
و ضیع بسر میبرد و از نا هنجاری وضع مطلق قطب شاه متوجه احوال نمیشد از انجا که هر دو خلق منظور خانی میانه در ایجا
مجلس شادی بعد تفحص او را سید را جوار خانقاه آورده پیغام فرستاده و خلع ساخته و جمیع سرانجامی که برای سید
سلطان مهیا شده بود با او ادا نموده و عقد ساکت بسته دختر را با او سپرده سید سلطان با دل پر غم و دیده پر نم
... امده نزد محمد امین خان خود را رسانده بعد چندی دختر خانه گور ابدو منسوب گردید و چون عبدالله قطب شاه
وفات یافت از آنکه سید مرتضی که از سلسله سلاطین زادهای مازندران و مدار علیه سلطنت قطب شاه بود جمیع
امرای دیگر از اوضاع نا هنجار سید احمد متنفر خاطر بودند از حسن سلوک ابوالحسن راضی و شاکر بر احمد را امتزاجی دوفی
داخته اختیار ساخته ابوالحسن را بر تخت نشانده بودند و وزارت بر میرزا مرتضی قرار گرفت و بحکم منتقم حقیقی بر احمد حسابی که در باره
سید سلطان بکار برده بود خار آن کشیده و بجان سعی که از میرزا مرتضی در برانداختن دعوت بر احمد بظهور رسیده بود
ثمر ... بعد از استقلال در وزارت کم جزوی و کلی معاملات ملکی و مالی را در دست
خود گرفته اطاعت اسمی نمود ابوالحسن در فکر برانداختن او شده و ماونا و اکنادو را که از برهمنان مستقل در صاحب
سید را تطمیع نموده او را جریح قران آفت او ورده جماعه از آن عهده سید را بانواع حجابت پادشاهی آمده در
... او را وجه انمود و در سلک نوکران پادشاهی انتظام داده قلمدان وزارت از او گرفته منصب اصلی او برو تا

بکمال کدورت ابوالحسن با مرحسن خدمت باو نام را مشمول عواطف ساخته خلعت و قلمدان وزارت باو عنایت فرمود
القصه بموقع عرضه داشت شاه عالم منظور قرار صلح باد ابوالحسن از نظر خلد مکان گذشت آنحضرت بحسب ظاهر منظور
فرموده و سعادت خان را که دیوان فوج خانجهان بهادر بود برای وصول زر پیشکش باقی اسلامی به حیدرآباد مقرر
نموده شاه عالم و خانجهان بهادر را که بر خلاف مرضی صلح کرده بودند مطعون و منغضوب ساختند و ... دادوخان
پسر اسلام خان و تهور خان پسر صلابت خان را که در اطاعت امر آنحضرت مشکوک شده بودند در عهده نهایت عنایت
و تربیت به ترقی انشاء شده و بر جمیع مراتب بر خانجهان بهادر ترجیح داده بود خانجهان بهادر از بی‌عنتی رنجیده خاطر
گشته قبر داران سنها خفیه نوشت که در آن ایام که اعتقاد خان و خواجه ابوالمکارم و غیره جراید او در داغ
رسید علم خواهند آمد باید که شما با فوج کثیر جهان بر سر اینها تاخت آرید که اسیر یا قتیل گردند از اتفاق آن خطها بدست
سعادت خان افتاده خانه کو رحق نمک پادشاه را بر رفاقت خانجهان بهادر مقدم داشته و نزد اعتقاد خان
رفته بر حقیقت کار اطلاع داد و اعتقاد خان متوهم شده بخدمت شاه عالم عرض نموده در خفیه بر هاشم پسر سید مرتضی
حیدرآبادی و رنجیده بنیاد بملازمت اقدس سرفراز شده مورد عنایات گشته خلد مکان بموجب التماس شاه عالم خدمت
و جواهر برای ابوالحسن ... بر عبدالکریم و بر هاشم ارسال داشتند و چون میان خاص و عام شهرت یافت که زن شهوان
برای ابوالحسن ... و تسلی است و در اصل بهای معامله ترازی دارد و ابوالحسن فوجی را ... سرداری شرزه خان و
عبدالرزاق خان لاری و غیره بر فوج پادشاهی تعیین نمود و انها بیک ناگاه خود را بر فوج پادشاهی زده بودند از آنکه غافل
بود بند جراحتهم گشته شد و بر عبدالکریم و غیره زخمی گردیده دستگیر شده شاه عالم از سبب گرانی غله از گنار حیدرآباد
بر خاسته قریب بکرم ابعده استقامت در زید خلد مکان فتح خان بهادر عرف عابد خان را بنابر بعضی مقدمات که در ذهن
مرکوز خاطر بود نسبت وصول زر پیشکش با فوج شایسته نزد شاه عالم فرستاده و شاهزاده را طلب حضور نموده
و بست استداد محاصره بیجاپور چهارم شعبان سال مذکور خود بقصد تسخیر متوجه آنجانب گشته و بعد رسید خانجهان بهادر
بحضور که میان مردم معظم خان و شاهزاده کام بخش و خانجهان بهادر در خلوت خانه بر سر بالکی که از نشستن خانجهان
و فساد عظیم بر پا شد خلد مکان خان مذکور را برای هجا نیدن مردم خود رخصت فرموده خانجهان بهادر بعد از اصول
از دربار فرمود تا بار از معظم خان مرا اغارت کرده اند و اینمعنی ملاحظه نیدمانی خلل بیمانی شده خانجهان بهادر ...
بقیه در استعمال زر قیمت جات که در اکبرآباد و هنگامه اراد و در تو رخصت کرد و چون رایات عالیات در بیجاپور رسانیده
وصول انکه شاه عالم و روح الله خان و غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ و غیره برای سود محمد اعظم شاه بودند
بیجاپور بموجب حکم روانه شده و هر یکی برای اظهار فدویت بکر بست بقصد تسخیر قلعه بسته در پیش بردن مورچال و دوانیدن
نقب و پر کردن خندق سعی بلیغ نموده و چون شاه عالم نخواست که بسلوک و پیغام قلعه را مسخر سازد و بنابرین خیال
شاه قلی نامی را خفیه نزد سکندر پیغام فرستاده و از آن طرف سید عالم نامی که از طرف امیر و شاه قلی ... بود او با کسی
مشرب ... برای نقد و تبدیل مردم مورچال خود بجای ... عرصه ... بنهاد مردم محو
شمار میدادند ... از آن ظرف توپ و تفنگ ... گفتگو بر زبانها جاری گشته به محمد اعظم شاه رسید
و زبانی واقع طلبان فتنه جو گوش زد پادشاه گردید و بعد از آنکه از زبانی روح الله خان و سرداران خان کوتوال

تحقیق پیوست انتقال بر خلد مکان شده شاه قلی را که در قلعه آمد و شد داشت دستگیر ساخته بحضور آورده بود بشکنجه
و تعذیب شاه قلی بموعه از روی کار برداشته اقرار رفتن خود بقلعه نموده و مومن خان نجم ثانی و محمد صادق و سید
عبدالله خان باز به را نیز نام برده شریک کار خود ساخت خلد مکان شاه عالم را طلبیده شکایت مذکوره
در میان آورد و سید عبدالله خان را قید فرموده با خراج دیگران حکم کرد و چون در رسانیدن کم توجهی پادشاه نسبت شاه عالم
در مقدمه حیدرآباد بود الحال ظن به یقین مبدل گشت هر چند که در ظاهر از مراتب منصب و لوازم بیعهدی کم
نفرموده اما آثار کم توجهی روز بروز در می افزود و روح الله خان که مکرر تشفیع جرائم عبدالله خان شده بود ظرفی
... بهادر شده
بعد از انکه از سعی و ترددات غازی الدین بهادر فیروز جنگ و دیگر بهادران تا نام و ننگ
عرصه بر محصوران و سرداران بیجاپور تنگ گردید شرزه خان از زبان سکندر امان خواسته و در اغاز
سنه سی جلوس کلید قلعه بخدمت پادشاه کشور ستان حاضر ساخت و سکندر مقید گشته تاریخ
فتح بیجاپور به سکندر گرفت بعوض پادشاه کشورستان سکندر را بقلعه دولت آباد فرستاده ... بعد
براتب مقرر فرموده به قلعه دار نوشتند که با عزاز او را نگاه دارد و بعد بندوبست نواح بیجاپور بعزم
زیارت سید محمد گیسو دراز از بیجاپور کوچ فرموده بنام ابوالحسن و سعادت خان حاجب حیدرآباد فرامین
مشتمل مضامین بیم و رجا ارسال داشته برای وصول زر پیشکش تاکید بلیغ در آن درج نموده خفیه حکم
بنام سعادت خان شرف نفاذ یافت که چون ما به دولت عزم تسخیر حیدرآباد داریم تا بعد و رود موکب
زر تعقید بکار برد ابوالحسن با مید مامون گردیدن با ظهار اطاعت و عذر عدم میسر آمدن زر نقد
به سعادت خان پیغام داد که از جمله جواهر و زیور مرصع آلاتی که از عورات موجود دارم خواجه سرای
خود را با او فرستند که باو حواله نمایم سعادت خان از فرستادن خواجه سرا ابا داشت که
... انتظار رسیدن پادشاه به گلبرگه استیهار یافت ابوالحسن بایس خوف و رجا بوده نه عدد
... برابر جواهر نزد سعادت خان فرستاده پیغام داد که بعد تعیین قیمت آنچه زر نقد فرستد
... شاه ارسال دارد سعادت خان جواهر فرستاده را با عرضداشت مشتمل اطاعت و انقیاد
ابوالحسن و التماس عفو جرائم و ارسال حضور نموده بعد یکدو روز که خبر کوچ پادشاه از گلبرگه جانب گلکنده شیوع
یافت ابوالحسن از ترحم پادشاه مایوس گشته به سعادت خان پیغام استرداد جواهر نموده و جواهر داده که بحضور
ارسال داشتم و عوض او سر و جان من حاضر است و چون ابوالحسن در استرداد عاشدت تقاضا کرد سعادت
خان گفت که بالفعل استرداد جواهر ممکن نیست و پادشاه از موقف برای ارسال شما دست و دیگر بخواست
که اگر ... برای پادشاه نخواهد بود و از متوقع احوال من نخواهید شد احتمال عفو جرائم
شما باقی ... هم کم خود سنگاری در سنگار ... شما بمقعود خود هم ... ابوالحسن را این حسن ... سید امده دست
... برداشت بلکه معتقدان ... سعادت خان کوشیده خلعت و جواهر باو عنایت
... خلد مکان بعد رسیدن به گلبرگه یکمرتبه بسر فراز سید محمد گیسو دراز به ترتیب فاتحه تشریف برده دولت ... اردوی

بجه ملازمی داده و بعد بعضه عنان توجه بطرف ظفرآباد و انعطاف داده و بعد ورود آن موضع را متوجه گوکب موا بر ساخته حکم روانه
کردن شیخ منهاج بحیدرآباد فرموده و ابوالحسن عریضه مشتمل اطاعت و انقیاد و التماس عفو جرایم با تحف و هدایا روانه درگاه
اعلی نمود خلد مکان بعد دریافت مضمون فرمانی قلمی کرده روانه فرمودند شرح فرمان آنکه اگرچه افعال قبیح آن بدعاقبت
از حیطه تحریر بیرون است اما از جمله یکی و از بسیار اندکی برشماری اینکه زمام اختیار ملک بکفار فاجر ظالم واداده و سادات
و مشایخ و فضلا را مغلوب او ساختن و در رواج فسق و فجور علانیه کوشیدن و شب و روز در انواع کبائر مستغرق بودن
بلکه کفر از اسلام و ظلم از عدل فرق نکردن و در اعانت کفار حربی یعنی سنبهاجی دقیقه نامرعی نمودن و عبور
در هر دو جهان و داشتن زهی تصور باطل زهی خیال محال القصه چون ابوالحسن مایوس از مصالحه گردید بفکر فراهم آوردن فوج
افتاد و شیخ منهاج و شرزه خان و مصطفی خان عرف عبدالرزاق لاری را بجهت مقابله رخصت کرده حین وداع فرمود که
تا ممکن باد شاه را از نبرد و سنگر گرده با عزاز بیارند اینجانب بخشند که دل و جگر ما از طرف عالمگیر حاکم بحر و بر از افکار
بعد دستگیر نمودن هرگز حرمت او نگاه نخواهم داشت و چون بنواحی حیدرآباد مضرب خیام نصرت انجام گشت
حیدرآباد و بعد از گذشته و دست پای الاحاصل از دست ... از لشکر وا بر دمیده مقابل آن فرو جنگ ابراهیم گرد
ساخته و کلید قلعه و خزانه ... مشتمل فتح از ساله داشته متعاقب آن خود بدولت رسید و بیست و چهارم ربیع الاول
مذکور ... حیدرآباد بتفاوت کروه ... از قلعه مخیم جاه و جلال گشته حکم قضا نفاذ به تقسیم مورچال ... و
اسباب قلعه گیری ... روز بافوج حیدرآبادی اتفاق محاربه رو داده خواجه ابوالمکارم ...
از منصوبان و سادات ... زمان شاه عالم زخمی شده ... قلعه ... ابوالحسن ...
نغمات مسموع شده که ... در ایام نزول رایات ... یکی از روزها که خلد مکان برای فاتحه ... سید محمد گیسو دراز ...
برده بود کتابه روضه سید را که ... بالفظ علی ولی الله نوشته بود قلیج خان عرف عابد خان لفظ علی ولی الله را
بنوک سنان محو نمود چنانچه خلد مکان با صلح ... علی را بتقریر ... فرمودند ... بهمان دست خان ... کور
عبرة للناظرین ... رسید ... روز ... هم ... زخم ... قفا ... بعد استماع این خبر ... مشهور
خلد مکان فرمودند ... کرسی ... خود رسید و چون شاهزاده شاه عالم که مورچال طرف ...
باو سپرده بود به پیغامهای محبت آمیز ابوالحسن متمسک اظهار رجوع و التماس در عفو جرایم بخدمت بادشاه
بحرمان با تحف و هدایا پیهم می رسید و اراده شاه عالم نیز آنکه در هر دو صورت صلح یا جنگ علی الرغم محمد
اعظم شاه ... جنگ ... آن بادشاهزاده سر انجام باید ... صرف اوقات ... تنمود ...
واقع طلبان ... تمامی مقدمات مذکور را ... بعرض اقدس رسانیدند و ... آن
نورالنسا بیگم دختر میرزا ... خاندان نجم ثانی که در سایر زوجات شاهزاده اعتبار داشت ...
برای عهد و پیمان ... پادشاه التماس صلح قبول کند شاه عالم نیز اتفاق ابوالحسن تمام اعتبار یافت
لسیع ... بادشاه رسید و مختار خان و سردار خان و دیگر بعضی از موالیان اعظم شاه و فرو ...
بعرض اقدس رسانیدند که شاه عالم در ... قلعه ... کرده ... که ... ازان ...
با شاه عالم بود این اخبار موجب ... عتاب سلطانی شده بحیات خان حکم شد که جمعی از مردمان ...

همراه بوده شاهزاده را همراه بیار د خان مذکور عرض نمود که احتیاج بفرستادن فوج نیست اگر حکم شود بحیله از
حضور رفته شاه عالم را که بغیر از اطاعت امر خیال دیگر ندارد حاضر سازد چنانچه بیست و دوم ربیع الثانی سال ...
از جمله ... رفته ... گرفته شاه عالم را بحضور ... حاضر کرده شاه عالم بموجب حکم بلاتوقف در الخوت پدر
... رسانید محمد الملک اسد خان که به محبوس نمودن بادشاهزاده مامور گشته بود ... شاه عالم
... بموجب حکم بعضی امور در خلوت بطریق مشورت عرض باید کرد و چون شاهزاده بخلوت رفت عرض نمود
مزاج اقدس بادشاهی برین است که یراق را وا نموده چند روزی بلا تشویش کاروبار روزگار بعبادت
... کار مشغول باشند شاه عالم بجز اطاعت چاره ندیده در همان حالت معزالدین و رفیع القدر
و دیگر برادران رسیده بودند ... بادشاهی خواسته که یراق انها را نیز بگیرند معزالدین که دران ایام ...
... بوده ... بادشاه ... بعد محبوس شدن شاه عالم با فرزندان حکم شرف نفاذ یافت که کارخانه
شاهی را ضبط سرکار والا نموده ... ساخته ... شاهزاده را ...
و نورالنسا بیگم را که مظنون و متهم ... قلعه شده بود ضبط تمامی اموال وی فرموده حکم کردند که از طرف ... دیگر
... احتیاج ضروری ... شاهزاده نیز ... بود ...
فرمودند ... تقصیر ... خود استغفار ... عفو ... شاه عالم در جواب گفت که ... باطن
... الهی ... پدر بزرگوار ... از انواع ... ظاهر تقصیری ... قابل استغفار ...
... اسلطانی ... شاهی ...
... نورالنسا ... انواع ...
... بودن ... اطاعت و عقیدت
... خطاب ...
... شاه عالم ... تحریر احوال ...
از روزها که ... جنگ ... شیخ نظام و مصطفی خان لاری عرف عبدالرزاق ... مقابل فوج بادشاهی
... زخمی شده ... گشته شده ...
... شیخ منهاج و شیخ نظام ... ابوالحسن ...
... ابوالحسن ... شیخ نظام
... خطاب ... ابوالحسن ... مصطفی خان لاری
...
... از قلعه ... فوج بادشاهی ...
... خان ... حیدرآبادی ...
... حصار گیری ... روز مورچال ... خندق ...
... حکم ... خندق فرموده ... مبارک ... برای پر نمودن خندق ...

دو فوج و کارکنان بادشاهی دمدمهای آسمان رفعت منار ساخته توپهای قلعه‌کشای محاذی قلعه بالای آن ... نشسته
و اکثر صدمات آن تزلزل در ارکان حصار افتاد اما گرانی و کمیابی غله و کاه بر تبه شد که اکثر صاحب ...
باختند ولی ... به هلاک رسیدند چرا که در آن سال از امساک باران در ... غله رو بکمی آورده بود علاوه آن
دکنیان و فوج سنبها اطراف لشکر تاخته مانع رسیدن رسد بودند ... معاون هلاک بندهای خدا ... عالمی
تلف گشتند و جمعی بی‌حوصله برخواسته نزد ابوالحسن رفتند و چون ایام محاصره امتداد کشید اعظم شاه که سبب نفاق

[illegible]

جلوس عالمگیری مطابق [illegible] هجری و فتح قلعه [illegible] آباد و جانفشانی عبدالرزاق لاری [illegible]

در غره ذیقعده شروع سال سی و یک جلوس عالمگیری شده بسعی روح الله خان که بوساطت رستم خان افغان یکی
[illegible] رسل و پیغام با عبدالله خان پنی نوکر ابوالحسن که صاحب اختیار دروازه مشهور به کهرکی بود ساخت بمیان آمده [illegible]
شب شنبه روح الله خان و مختار خان و رستم خان و صف شکن خان و خواجه مکارم مخاطب بجانباز خانی [illegible]
یورش سرفرازی یافته بود بدستیاری زینه های دمدمه و راه های اطراف که از ضرب توپ بجا شکست ریخته [illegible]
عبدالله خان در قفل حصار شده نزد بادشاهزاده محمد اعظم شاه با فوج خود طرف دروازه [illegible] چشم براه فتح [illegible]
بر فیل سفید ایستاده بود و در حالتیکه بهادران قلعه پر نمود را بدروازه رسانیده به بندوست [illegible]
دروازه بردارند صدای مفتوح شدن قلعه بلند گردید عبدالرزاق لاری اطلاع یافته بی آنکه [illegible] زین اسب
[illegible] باشد بحکم شجاعت با [illegible] جلادت شمشیر و جلادت سپر گرفته و بر پشت اسب [illegible] سوار گشته خود را با ده
دوازده نوکر مقابل فوج بادشاهی که دروازه وا نموده بودند رسانید و سیلاب فوج بادشاهی تمام قلعه را گرفته بود [illegible]
نوکر همراهی او نیز در آن وقت مفارقت جسته عبدالرزاق تن تنها مانند شیر غضبناک خود را بر فوج زده و از راه شجاعت
و تهور ترددات بهادرانه نموده فریاد می زد که تا جان دارم نثار راه ابوالحسن خواهم کرد و هر دم قدم پیش گذاشته مقابل
هزاران کس شمشیر بر دمید و بدر استقامت با افواج خویش دست بازوی می نمود و آنقدر زخمهای شمشیر و سنان بر وی زدند که از فرق تا
ناخن پا غرق زخم [illegible] گردید اما چون اجلش نرسیده بود [illegible] دروازه قلعه از پا در نیامده جنگ کنان می رفت
از جمله هفتاد [illegible] رسیده بود و از دو زخم بر چهره [illegible] پیشانی و بینی او [illegible]
چشمها را گرفت و بر [illegible] زخم کاری رسیده [illegible] از کثرت جراحت [illegible] خود [illegible]
با فتیار [illegible] خود را [illegible] تمام بالای [illegible] تا آنکه اسب [illegible] رسانید و مردم
او خبر یافته [illegible] از پاس ننگ [illegible] طلب [illegible]
القصه چون صدای [illegible] ابوالحسن [illegible] رسید [illegible]
به تسلی [illegible] در مکان خاص [illegible]
و چشم براه مهمانان ناخوانده گشته چون وقت طعام خوردنش رسیده بود برای طعام کشیدن تاکید نموده بود
از آنکه روح الله خان و مختار خان وغیره رسیده سلام و علیک کردند و قار سلطنت را از دست نداده بکمال
جواب سلام باظهار خود داری [illegible] کرم جوشی و فصاحت کلام تکلم کرد و تا ظهور [illegible]
داشته چون [illegible] طعام کشیدن التماس نمود [illegible] خوردن [illegible] خواسته تکلیف [illegible]
بمیان آورد [illegible]
مختار خان [illegible] روح الله خان [illegible] طعام
میل نمودن [illegible] ابوالحسن [illegible]
باز روح الله خان گفت [illegible] ابوالحسن [illegible]
طریقه جمهور [illegible]

زیر لطف خود از بنده خود باز نخواهد و در رزق مقسوم را او بر نیاورد اگر چه جد و پدری و مادری بزرگان مدام [illegible]
داده و کوزه اند اما [illegible] مصلحت پروردگار چند مدتی بلباس فقر بودم تا نظر فضل الهی بر من عاجز افتاد
[illegible] در خاطر [illegible] کسی را [illegible] رساندم [illegible] سلطنت [illegible]
ساخت [illegible] الحال [illegible]
اعمالی [illegible] ایام سلطنت [illegible] رسیده بود [illegible]
[illegible] بیت سر او [illegible] دولت [illegible]
[illegible] بعد از این گفتگو اسب سواری طلبیده [illegible] باتفاق امرا سوار شده
چون بر سر دروازه که اعظم شاه در انتظار بود رسید با اظهار کمال فرح و سرور [illegible]
دولت [illegible] شاهزاده [illegible] لطف [illegible]
[illegible] بخدمت بادشاه فرستاد [illegible] سلاطین [illegible]
[illegible] روانه دولت آباد فرموده
[illegible] روح الله خان [illegible]
بضبط اموال ابوالحسن و نوکرانش پرداخته در آن حال عبدالرزاق [illegible] جراحات [illegible]
[illegible] نزد روح الله خان آوردند چون کیفیت شجاعت و جلادت [illegible]
اقدس رسید [illegible] جراح فرنگی و هندی را برای علاج او مقرر فرمود و جراحان [illegible]
[illegible] زخم او [illegible] زخم بسیار [illegible]
[illegible] آفرین [illegible] برای علاج
[illegible] ارشاد فرمودند [illegible] از طرف من [illegible] پیغام رسانند [illegible] عبدالقادر [illegible]
[illegible] از طرف تو نیز [illegible]
عفو تقصیر و عطای منصب و دیگر عنایات بجا آرند چون این پیغام [illegible] رسید [illegible]
[illegible] جواب داد که هر چند این جان [illegible] امید حیات
[illegible] سبحانه با ظهار کمال قدرت و فضل [illegible]
[illegible] نوکری [illegible] ابوالحسن [illegible]
[illegible] نوکری عالمگیر بادشاه [illegible]
[illegible] انصاف [illegible]
[illegible] از اموال ابوالحسن [illegible]
[illegible] و دیگر آلات و ظروف طلا و نقره وغیره بود و جمع [illegible]
[illegible] تاریخ فتح گلکنده [illegible]
[illegible] خطاب [illegible] رسیده بود فتح قلعه گلکنده مبارک گفته و تحقیق بنای قلعه

مذکور است که قلعه خام گولکنده را جد و آبای راجه دیورای بنا کرده بودند که سلاطین بهمنیه بسعی بسیار متصرف اسلام
آوردند و بعد برهم خوردن سلطنت بهمنیه سلطان قلی نام مخاطب به قطب الملک از امرای سلطان محمود بهمنی که حکومت
گولکنده داشت بطریق تسلط فرمان روای آنجا گردید و قلعه خام احداث کرده راجه دیورای را که بالای تپه کوه [illegible]
پخته ساخت بعد از دو پشت واسطه محمد قلی قطب الملک بر بهاگمتی نام [illegible] سرشار بهم رسانیده باستدعای او متصل
دو کروهی قلعه شهری باسم او آباد نموده مسمی به بهاگ نگر نام و بعد فوت بهاگمتی اسم مذکور بحیدرآباد مبدل کرده بود [illegible]
آنجا [illegible] خانهای بسیار ساخته بود فرمان روایان آنجا مدام عیاش بودند چون آن محله [illegible]
گشت بدار الجهاد موسوم شد و چون نوبت سلطنت بشاه عالم رسید باسم فرخنده بنیاد [illegible]
خلد مکان بعد تسخیر حیدرآباد محمد اعظم شاه را همراه غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ برای قلعه ادونی که در تصرف
مسعود حبشی بیجاپوری بود با شصت هزار سوار روانه فرموده نظر بر عدم [illegible] همراه فیروز جنگ [illegible]
تنخواه نقدی حکم فرموده خود بدولت با فر و شکوه عالم ستانی بعد چند [illegible] نواح دار الجهاد در اوایل ربیع الثانی [illegible]
[illegible] طرف ظفرآباد برافراشتند و بعد رسیدن بظفرآباد [illegible] ابوالحسن را همراه جان سپار خان روانه قلعه
دولت آباد فرموده برای سرانجام دادن مایحتاج [illegible] تاکید بلیغ فرموده و در اوایل ماه جمادی الاول [illegible]
گلبرگه شرف نزول فرموده بعد زیارت سید محمد گیسو دراز متوجه بیجاپور شده چون مملکت مذکور از حوادث روزگار خراب
گشته بود حکم [illegible] بقصد تعمیر عمارت [illegible] شکسته [illegible] و در اوایل سی و دو شاهزاده اعظم
شاه که به تسخیر قلعه ادونی مامور شده بود نزدیک بقلعه [illegible] که از جمله قلاع مشهوره توابع بیجاپور است رسید
و در اندک ایامی آن قلعه را مسخر ساخته باعظم نگر موسوم نموده بسبب رسیدن برشگال [illegible] در آنجا مقرر فرمود
و فیروز جنگ متوجه قلعه ادونی گشته [illegible] محاصره چند روزه [illegible] قلعه دار آنجا سر از اطاعت پیچیده بود آخر کار از
راه عجز و اضطرار [illegible] قلعه را بتصرف بندگان بادشاهی داده و فرزندان خود را برای نوکری درگاه آسمان
جاه روانه حضور ساخته خود التماس معاف [illegible] عدم اختیار نوکری [illegible] و چون خبر [illegible] کامل
عبدالرزاق بموقف اقدس رسید حکم [illegible] صادر شد که عبدالرزاق را دستمال ساخته روانه حضور کنند [illegible]
در جواب معروض داشت که امید دارم [illegible] روانه بیت الله سازند که بعد حصول سعادت طواف حرمین [illegible]
[illegible] بدعای ازدیاد عمر و دولت مشغول باشم حکم شد که او را مقید نموده روانه حضور کنند فیروز جنگ اطلاع یافته
[illegible] تمام طلبیده و واسطه عفو جرائمش شده بقبول منصب [illegible] هزاری [illegible] هزار سوار [illegible]
بادشاهی انتظام داد و در آغاز سال سی و [illegible] فرزندان سیدی مسعود [illegible] فیروز جنگ [illegible]
رسیده بملازمت فایز شده هر یکی بمنصب سرفرازی یافتند و سیدی مسعود [illegible]
خان عرف محمد مراد حاجب حیدرآباد [illegible] از خانه زادان قدیم بود [illegible] در ایام [illegible]
بامید عفو تقصیرات ابوالحسن ترحم بحال او نموده [illegible]
مبلغ خطیر برای [illegible] فرستاده بود [illegible] از خارج [illegible] بعد فتح گولکنده [illegible]
او کم نموده و خطاب [illegible] خانی را معزول [illegible] هزار [illegible] در ایام [illegible] بود [illegible]

نمود خواهند [illegible] که قریب بچهار لک [illegible] حالت [illegible] چنانچه [illegible] بادشاهی تمام [illegible] بود
در این ایام [illegible] و مجموع [illegible] التسلیم [illegible] خلد مکان را از [illegible]
[illegible] منصب [illegible] فرموده بموجب التماس [illegible] خطاب [illegible] خانی [illegible]
[illegible] صاحب [illegible] حضرت [illegible] خان [illegible]
[illegible] نمود [illegible] بار و روزگار [illegible]
[illegible] مرام دیوانی [illegible] معاف نمودن [illegible]
[illegible] خلد مکان [illegible] خان [illegible]
التماس کرد که [illegible] هر سال [illegible] مال [illegible] معاف [illegible]
[illegible] بادشاه [illegible] جرم [illegible] فرموده [illegible] معاف نمودیم [illegible]
[illegible] شده و [illegible] خطاب [illegible]
اختیار [illegible] قبول [illegible] کاوش [illegible]
[illegible] امور ملکی [illegible]
[illegible] بادشاهی [illegible]
[illegible] بادشاه [illegible]
[illegible] بادشاه [illegible] التسلیم [illegible]
[illegible] التسلیم [illegible]
[illegible] شیخ الاسلام [illegible] قاضی
[illegible] خلاف [illegible]
[illegible] خان [illegible] خراسانی [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] سرفرازی یافت [illegible] خان [illegible]
[illegible] خان [illegible] رسید
[illegible] خان [illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] امرا [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] خان [illegible] عالی [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] منصب [illegible]
[illegible] خان [illegible] موجب

تطویل کلام میشود بالجمله درین ایام [illegible] برادر طاهر خان که از چند سال [illegible] تا بندر سورت و احمد آباد [illegible]
در پیچ بود و اردوی معلی بشدت تمام برآمد و همیشه [illegible] طاهر خان برابر عساکر جمعیت [illegible] و زمین [illegible] ران طاهر خان
یاور [illegible] سرخی و حرارت تب معلوم میکرد [illegible] از آن او فکر [illegible] واجب میکرد [illegible]
از پیچ بود طرف الموج [illegible] در این سال [illegible] جلوس شاهزاده محمد اعظم [illegible] استقبال [illegible]
و [illegible] آباد [illegible] قلعه جات [illegible] دیگر [illegible] عرف [illegible] برای [illegible]
مقرر فرموده [illegible] برای [illegible] تقدیم خدمات مامور [illegible] سنبها [illegible]
بقصد [illegible] پرگنه [illegible] کوهها [illegible] دیوان و [illegible] تمام [illegible] دیگر
غافل از [illegible] روز کاری [illegible] پیاده [illegible] سرعت غرور [illegible] پیاده و هزار سوار [illegible]
[illegible] پیاده [illegible] از [illegible] برق [illegible] آن [illegible]
[illegible] نزدیک [illegible] طالع رسید در آن وقت [illegible] از رسیدن فوج [illegible]
سرعت [illegible] غفلت [illegible] افواج [illegible] با [illegible] زبان [illegible]
تا [illegible] بهادر [illegible] گرفته بعد [illegible] سنبها [illegible]
[illegible] عالمی در [illegible] ظفر [illegible] رسید [illegible]
[illegible] نموده و [illegible] پوشانیده [illegible]
لشکر [illegible] سنبها [illegible] رسید [illegible]
و [illegible] مردم دیگر [illegible] نموده بود [illegible] بعد
از آنکه [illegible] روز بار عام [illegible] تخت [illegible] ساخته [illegible]
[illegible] نموده در آنوقت [illegible]
[illegible] امان داده و مفاتیح قلاع از [illegible] فرموده [illegible]
در یکی از قلاع [illegible] رفته بود [illegible]
و بادشاه [illegible]
و امرای عالی شان [illegible] بادشاهی [illegible] حکم فرمود [illegible] زبان [illegible]
ساختند [illegible] سر [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] سنبها [illegible]
[illegible] برای تربیت [illegible]
بخشید [illegible] سنبها [illegible]
فرستادند تاریخ آن فتح عظیم [illegible] سنبها [illegible]
[illegible] بود که در ایام [illegible]
و [illegible] برای گرفتن [illegible] نشسته بود [illegible]

میداد

میداد و [illegible] خواهر [illegible] تکلم میکرد بعد از آنکه [illegible] به سنبها [illegible] زاده [illegible]
باقی [illegible] رعایای آنجا که از [illegible] اب [illegible]
[illegible] و بستان [illegible] گرفته [illegible] تا آنکه رعایای [illegible]
[illegible] در [illegible] رعایای [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] بود در مقابل [illegible] خواستند [illegible]
[illegible] سرفرازی بخشند [illegible] مقربان پای تخت [illegible]
این عنایت عرض نموده بادشاه را از قصد آن [illegible] مقرب خان را با اضافه هزار
سوار و خطاب [illegible] خان فتح جنگ [illegible] هزار روپیه نقد و خلعت و اسب و فیل با ساز طلا و یراق نقره [illegible]
[illegible] سرفرازی داده اخلاص خان [illegible] هزاری [illegible] هزار سوار [illegible] خان عالم [illegible]
هزار سوار اضافه فرموده [illegible] خان [illegible] خان و [illegible] خان و عنایات دیگر [illegible]
[illegible] روپیه [illegible] فرستادند [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] قلاع [illegible] سنبها [illegible]
[illegible] خان [illegible] خان [illegible]
[illegible] رسیده بود عنایت [illegible]
[illegible] قلعه [illegible]
[illegible] شده [illegible]
[illegible] سنبها [illegible]
که [illegible] خان [illegible]
[illegible] سنبها [illegible]
[illegible] بهادر [illegible]
[illegible] استقبال [illegible] فرستاده [illegible]
[illegible] سال [illegible]
ساختند [illegible] طلب [illegible] حکم عالی شرف
[illegible] سوار [illegible]
[illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] سال [illegible] حکم فرمودند [illegible]
[illegible] جاگیر [illegible] جاگیر دیگر ایام

مابین را در محاسبه محسوب کنند و دوراو اسط سال سی و شش از جلوس ار کوره کانون و [illegible] بود کوچ کرده در [illegible]
از آنجا بود و اقع است بهادر فرمودند و چون ایام نوبت شاه عالم رو بتنزل [illegible] بود [illegible] دریافت [illegible]
قلمدان با ساز زمرد [illegible] قلمتراش منصوب بخواجه سرا ابرای شاهزاده فرستاده فرمودند که اگر شاه عالم [illegible]
قلم تراشی تامل نمایند خواهی گفت که عمدا فرستاده [illegible] اگر [illegible] در دیگر شاهزاده دریافته [illegible]
بحال خواجه سرا قلمدان رسانید شاهزاده بعد تقدیم آداب [illegible] قلم تراش فرمود که شاید [illegible]
نزد خواجه سرا گفت که از راه تغفل عمدا امر محمت شده و چون حقیقت [illegible] [illegible]
ما عرش فرزندان خود میدانم [illegible] که ما خود ترک منصب نموده [illegible] بود [illegible]
آن بردل بود تا گستاخی [illegible] رسیده و بعد چند روز [illegible] حدیث نبوی [illegible]
سزاوار حبس باشد محبوس [illegible] دوات بخط مبارک نوشته نزد شاهزاده فرستادند شاه عالم [illegible]
عبور بر احادیث بسیار بوده در [illegible] کاغذ زیر حدیث [illegible] نوشت [illegible] فرزندان را [illegible]
خلاصه [illegible] حبس [illegible] جواب [illegible] متوجه احوال شاهزاده شدند [illegible]
که لوازم قید [illegible] تحقیق [illegible] [illegible]
و در این ایام بعرض رسید که رام راجا برادر سنبهای مقتول که در یکی از قلاع با مر برادر محبوس بود [illegible]
[illegible] برآمده [illegible] برادر [illegible] قلاع [illegible] قلاع بادشاهی [illegible]
نموده و دیگر از سوانح این سال [illegible] منصوبان بادشاه [illegible] بنادر [illegible] قلعه ساخته [illegible]
نموده و برای مسلمانان [illegible] قاضی مسلمان برای [illegible] معاملات [illegible]
در اطاعت حکم بادشاهی [illegible] [illegible] دست تعدی [illegible]
که قول [illegible] بدست [illegible] در آنجا [illegible] بود [illegible] رعایا [illegible]
طایفه [illegible] با اهل [illegible] میراث [illegible] و اطفال [illegible] بیت المال سرکار بادشاه [illegible]
ضبط میکردند [illegible] سید [illegible] مسلمان [illegible]
میکر [illegible] گلستان [illegible] در قلعه [illegible] بود
و سوای [illegible] طرف جنوبی تا سر حد [illegible] قلعه [illegible]
شاهی نامند [illegible] قلعه [illegible] قلعه [illegible] آباد کرده بودند و [illegible]
در طول [illegible] و عرض [illegible] [illegible]
و [illegible] بود [illegible] [illegible]
و حکم بادشاه [illegible] [illegible]
[illegible] تابع [illegible] [illegible] خان [illegible]
که باتفاق فوجداران [illegible] [illegible] خان [illegible]
و غافل [illegible] قلعه [illegible] [illegible]

در محل اول [illegible]

در محل اول رو بفرار آورده خود را [illegible] قلعه [illegible] رسانیدند و در این هنگام جمعی از فرنگیان با زن و فرزند اسیر
شدند و چون [illegible] کوه رسید [illegible] جنگ [illegible] با فوج بادشاهی [illegible] در کمال [illegible]
بادشاه معز [illegible] فرستاده و در آن [illegible] نموده [illegible] از طرف شما [illegible] برای [illegible] در [illegible]
[illegible] مبارک [illegible] خانه [illegible]
[illegible] بادشاه هندوستان [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] خاطر [illegible] نمودند که آنحضرت [illegible]
حکم [illegible] فرنگ [illegible] در [illegible] [illegible] سلیمان
[illegible] فرمانروایی [illegible] شاه سلطان حسین جلوس فرمود [illegible] بادشاه
[illegible] هندوستان حاکم [illegible] ایران [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] شاه عالم [illegible]
[illegible] منصب [illegible] افواج [illegible]
[illegible] شاهزاده محمد اعظم [illegible] از طرف آنحضرت [illegible]
[illegible] سرکشی [illegible] سنبهای مقتول بود [illegible] شاهزاده کام بخش
با [illegible] جملة الملک [illegible] خان [illegible] اعتقاد خان [illegible] ذوالفقار خان [illegible]
فرمودند [illegible] خان [illegible] جملة الملک در حضور [illegible] فوجداری عبد الرزاق خان لاری
[illegible] [illegible]
[illegible] عبد الرزاق [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
ابو الحسن [illegible] [illegible] بادشاه [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] دختر [illegible] سکندر [illegible]
[illegible] [illegible] خان [illegible]
از فرزندان سلسله نقشبندیه [illegible] ابو الحسن [illegible] در این زمان
[illegible] خان [illegible] تاریخ وفات [illegible] انتقال [illegible]
[illegible] [illegible] خان [illegible]
[illegible] [illegible] خان [illegible] سال [illegible]
[illegible] شاه عالم [illegible] شاهزاده محمد اعظم [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] بادشاهی [illegible]

مامور فرموده بودند و پس از آنکه اعظم شاه با دلبستگی تمام نزدیک ... رسید چون از طرف پادشاه نیز کلمات ...
بگوش او رسیده بود شاهزاده ... داشت نمود که اگر چه از روی ... قدم پیش زیاده از ...
بردارد و اما از آنکه موافق حکم ... بخدمت مامور بایستی ... دارد که در صورت داخل شدن لشکر
مردم همراه خانزاد ... ... لشکر اقامت ... در ...
در جواب ... صادر شد ... ... اما ... داخل شدن ...
... ایام ... پانصد سوار ... ... شود
و خفیه ... حکم فرمودند که مردم بسیار کم ... ... تاکید
فرموده ... و جمعی ... مامور کردند که سر راه لشکر شاهزاده ... ...

[illegible]

اما بعد از معقود به تقسیم مورچال پرداخته شروع بکندن نقب و بستن دمدمه و پیش بردن مورچال نمودند اما کفار حصار [illegible]
نگاه داشته گاه گاهی یک دو توپ خالی میکردند و [illegible] از اطراف [illegible] از اطراف [illegible]
و رسد [illegible] و چون ایام محاصره امتداد کشید و روز بروز غلبه کفار بیشتر [illegible]
[illegible] و نصرت جنگ بر خاطر شاهزاده گران [illegible] از بعضی اطوار شاهزاده [illegible]
کلمات [illegible] نسبت شاهزاده التماس میکرد [illegible]
[illegible] رسایل [illegible] شاهزاده در میان [illegible]
[illegible] طریق [illegible] رسیدن [illegible]
و [illegible] جهان [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] اطراف خیمه شاهزاده [illegible]
[illegible] اطراف [illegible] عظیم [illegible]
[illegible] سردار [illegible]
[illegible] لشکر و سردار [illegible]
[illegible]

بادولت خواهی او دست بجهت خلد مکان آمده از شدت بحرانی جان شاهزاده ناشی گردید کوتوال حضور برای تحقیق وجهه افزون
مامور شده بود تفتیش بسیار راست هیچ نفرمودند بحرانی جان از [illegible] گرفتار جمعدار و یکی [illegible] شاهزاده بود عرض رسانید حکم شد که
ارج نور اگر فتنه منعقد کنند چاره از نو بعد از اطاعت حکم شود و به تقید کوتوال در آمدند [illegible] شاهزاده [illegible]
تقصیر با شفیع جانی او رسد حکم شد که [illegible] بخشی شاهزاده [illegible] بسیار [illegible]
تا بود دو تنها [illegible] که بخاطر او [illegible] ساخته شود [illegible] شاهزاده رسانند
بعد عرض این احوال شاهزاده حکم شد که [illegible] همراه شود جدا ساخته [illegible] کوتوال [illegible]
کند و خانه اور [illegible] شاهزاده اور [illegible] ساخته و [illegible]
و دیگر سرانجام ضروری شاهزاده [illegible] ساخت در هنگام رخصت [illegible]
گرفت چون از زبانی [illegible] خان [illegible] بعرض اقدس رسید حکم شد که [illegible] شاهزاده [illegible]
برای عفو تقصیرات [illegible] بسیار و شاهزاده [illegible] همراه خود [illegible] رسید بعد عرض [illegible]
او [illegible] شاهزاده [illegible] محمد کام بخش در جواب گفت [illegible]
و [illegible] خود را وانموده [illegible] خود [illegible] ایستاده چون [illegible] عرض رسید که [illegible]
در [illegible] بخشی [illegible] شاهزاده [illegible] مصاحب [illegible] بار [illegible] مقام [illegible]
فایده حاصل شد بلکه [illegible] زیادتی [illegible] شاهزاده گشت بعد از آن حمید الدین خان [illegible] شاهزاده
[illegible] حکم [illegible] شاهزاده [illegible] حمید الدین خان [illegible]
از دست شاهزاده گرفت [illegible] رسیده و مردم از چهار طرف هجوم آورده بود [illegible]
[illegible] شاهزاده جدا ساخته [illegible] کوتوال [illegible] حکم شد که شاهزاده [illegible] ساخته [illegible]
جواهرخانه نگاه دارند و چون هفت سالگی از [illegible] شاه عالم [illegible] حکم فرمودند [illegible]
شاهزاده [illegible] عنایت کردند [illegible] اعظم شاه گشت بعد [illegible] سال
قاضی شیخ الاسلام که در امور شرعی [illegible] احتیاط [illegible]
که در [illegible] باب [illegible] خلاف [illegible] شده [illegible]
مزاج [illegible] رفته بود [illegible] خلد مکان قبول [illegible]
[illegible] مصطفی خان کاشی [illegible] در میان افغانان [illegible]
و باصابت رای [illegible] اعظم شاه [illegible]
از طرف طلب سپاه همیشه [illegible] بود مصطفی خان [illegible] انتظام [illegible]
[illegible] سرکار شاهزاده [illegible] سپاه [illegible]
مصطفی خان [illegible] شاهزاده [illegible] رسانید [illegible] شاهزاده [illegible]
اقتدار [illegible] شاهزاده خلاف مرضی بادشاه [illegible] رسید [illegible] مصطفی خان [illegible]
میگذشت بنابرین شاهزاده مکرر برای منع [illegible] فرمودند و چون فایده نه بخشید [illegible]

او [illegible]

[illegible]

[illegible] رسید [illegible] غضب [illegible] منصب [illegible] همراه [illegible] روانه [illegible] گردند که [illegible]
[illegible] ساختند و بعد چند سالی [illegible] خود و [illegible] اورنگ آباد [illegible] اعظم شاه [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] ملا [illegible] مصطفی خان [illegible] اقدس حاصل کرده [illegible]
[illegible] شاه عالم که محمد اعظم شاه خود را
[illegible] شاهزاده بزرگ [illegible] بادشاهی [illegible] خاطر اعظم شاه
[illegible] شاهزاده [illegible] اشاره کردند که طرف [illegible]
[illegible] اعظم شاه [illegible] مشغول ساختند [illegible] شاه عالم
[illegible] محمد اعظم شاهزاده [illegible] خلد مکان
[illegible] شاهزاده [illegible] شاه عالم [illegible] ساختند برای
[illegible] بلباس [illegible]
اختیار کرده [illegible] شاهزاده [illegible] محمد اعظم برای [illegible]
[illegible] خلد مکان [illegible] ساخته موافق روایت [illegible]
مصلی ظاهر باشد [illegible] وضو ساخت [illegible]
[illegible] عرض کرد [illegible] وضو ساختن برای [illegible] رسید [illegible]
از [illegible] راقضی [illegible]
عبدالرزاق لاری [illegible] اختیار کرده بود [illegible] خلد
مکان نظر بر شجاعت [illegible] ابوالحسن [illegible] خان [illegible]
مذکور [illegible] حضور رافضی [illegible] عبدالرزاق [illegible]
[illegible] مبارک [illegible] سال [illegible]
[illegible] خان بهادر فیروز جنگ [illegible]
[illegible] قلیچ خان [illegible] از بدر [illegible] رسانیده [illegible]
[illegible] خان [illegible] غازی الدین خان [illegible]
[illegible] غازی الدین خان [illegible] فوج خود [illegible]
[illegible] سردار [illegible]
[illegible] سلامت [illegible]
[illegible] سردار [illegible]
[illegible] بسیاری [illegible]
[illegible] اخبار [illegible] رسید [illegible]
[illegible] جنگ [illegible] سال [illegible]

روانه شده و از یک طرف فوج بادشاهی و از طرف دیگر لشکر [illegible] می نمایند تا آنکه فوج مستاره دهلی
متفرق شده در نیحالت ماکونامی از مرتبه کرستنا براه [illegible] فیل انداخته بود در بیجای [illegible]
خود با جمعی از مردم متعاقب تاخته بمکانی رسید که ستنامی بر [illegible] رسید [illegible]
ناگهان با و رسیده بقتل رسانیده و سران [illegible] را از بدن جدا کرده [illegible]
سر ستنامیان بود از اسپ جدا گشته [illegible] بادشاه [illegible]
بر داشته [illegible] فیروز جنگ او در فیروز جنگ [illegible]
بادشاه فردوس آرامگاه خلد مکان علیه الرحمه بجا آورده و اشاره [illegible]
خرخان ساخته بود در سال چهل جلوس شاهزاده اعظم شاه را برای [illegible]
فرموده در [illegible] بعرض رسید رام راجه برادر سنبها که در اطراف جنجی مفقود الاثر بود [illegible]
رسانیده و بجاجا و او را با خود متفق ساخته [illegible] ام او در دل لشکر [illegible]
بعرض رسید که شاهزاده اکبر بعد فوت شاه سلیمان از شاه حسین [illegible]
عذر التماس بادشاه را در میان آورده مستقبل شد بعد از آنکه [illegible]
داد چهار [illegible] بودن خود را در اصفهان مناسب ندیده و بهانه مخالفت [illegible]
ملکان رفعت [illegible] متعلقه خراسان حاصل نمود شاه [illegible] هزار سوار [illegible]
که چون شاهزاده [illegible] خلد مکان را شهرت داده بود [illegible]
خبر فوت امیرخان صوبه دار کابل بعرض رسید خلد مکان صوبه داری کابل بنام شاهزاده [illegible]
[illegible] معز الدین [illegible] صوبه داری بهار را به عظیم الدین [illegible]
[illegible] خان مذکور [illegible] صاحب جی [illegible] فوت امیرخان [illegible]
تبدیل ملکان [illegible] اسباب انتقال از [illegible] کابل براه [illegible]
و عنایت نام [illegible] بجای امیرخان [illegible]
بسکانی رسید که رؤسای افغانان [illegible]
و چند روپیه انعام نموده [illegible] صاحب جی فوت امیرخان [illegible]
سال مذکور که جهادی [illegible] طغیانی [illegible]
لشکر را فرو گرفت از آنکه تاریکی [illegible] بارش و بسیاری [illegible]
هزار مردم معه کارخانجات بادشاهی و شاهزاده و امراء و [illegible]
و ساعت بساعت طغیانی آب بیشتر شده [illegible] اضطراب غریبی در لشکر [illegible]
و دست عیال و اطفال گرفته بر [illegible]
خلد مکان [illegible] خود [illegible] سال
جهل و یک سیدی یا غریب خان که بند ولت [illegible]

حیات نموده بود و مرجع عالم توجه [illegible] با امداد غریب خان به [illegible] یاقوت مرحمت شده [illegible]
یاقوت خان در قلعه [illegible] داشته بود در شب [illegible] برای [illegible]
خان [illegible] غریب خان خود را [illegible] در هجوم [illegible]
[illegible] یاقوت خان [illegible] خان مذکور [illegible]
[illegible] یاقوت خان [illegible] از سر [illegible] بود و دست [illegible]
[illegible] انگشتری [illegible]
[illegible] یاقوت خان [illegible] رسید [illegible]
[illegible] غریب خان [illegible]
[illegible] مذکور [illegible] خان [illegible] قوام الدین خان [illegible]
[illegible] انتقال او [illegible]
[illegible] رسید که [illegible]
[illegible]
[illegible] رسیده [illegible]
[illegible] رسید که میر علی [illegible] سلطان که با بادشاه ایران
[illegible] هزار [illegible]
[illegible] دو هزار سوار [illegible]
[illegible] سال [illegible] عبد الله خان [illegible]
[illegible]
بود [illegible] هزار [illegible] حسین علی [illegible]
رسانیده [illegible] خان مذکور [illegible]
[illegible]
[illegible] طاقت [illegible] طرف [illegible]
[illegible]
حسین علی [illegible] هزار روپیه [illegible] افغان [illegible]
[illegible] حسین علی [illegible]
[illegible]
[illegible] غذاب [illegible]
قرار داد [illegible]
او [illegible] حسین علی [illegible] در سال چهل و [illegible] حقیقت [illegible]

در ملک پادشاهی متواتر بعرض رسید [illegible] الله مدت در دار السلام [illegible] آبادانی شده و اکثر مردم عمارات
و مکانهای دلنشین ساخته بودند آنحضرت کمر جهاد بسته در تسخیر قلاع [illegible] گفره را آتش نهاده [illegible] ساخ[illegible]
و حصارهای که بموجب فرمان در عرض پانزده لک [illegible] باتمام رسیده بود [illegible]
همشیره حقیقی اعظم شاه را با والده محمد کام بخش و دیگر بعضی قصبه محل [illegible]
را بحافظت اطفال مامور نموده حکم کوچ فرمودند [illegible] گشته که امرا و منصبداران [illegible]
زیادتی و عیال و اطفال خود را در آن حصار نگاهدارند و [illegible]
بایدا اثر این حکم بظهور رسید و پنجم ماه جمادی الاول سال مذکور رایت ظفر آیت [illegible]
و دیگر قلعه جات بحرکت آمده [illegible] شهر مذکور نزدیک مرتضی آباد عرف مرج [illegible] نمایان [illegible]
کرده بود درین محل بعرض اقدس رسید که رام راجه برادر سنبهای [illegible] با فوج عظیم و انبوه [illegible]
جرای بسیار بقصبه جات اطراف رسانید و نیز [illegible] اردو که بشرف اسلام مشرف شده بلقب [illegible]
گشته بود از حضور فرار نموده و رتاخت و تاراج شریک رام راجه [illegible] حکم فرمودند [illegible]
بخت ملحق گشته باشند و شهزاده بیدار بخت به تنبیه و تعاقب رام راجه [illegible] با فوج شایسته [illegible]
الله خان [illegible] با حمید الدین خان برای تاخت و تاراج آبادی اطراف قلعه [illegible] و ستاره رخصت
یافتند و رایت ظفر آیت از مرتضی آباد [illegible] آمده بعد طی منازل کنار آب کشنا بفاصله کوه [illegible]
از قلعه [illegible] نزول افکندند و دیگر حکم یورش شده بود محصوران از [illegible] جرات
و عزم پادشاه [illegible] موصله یافتند باظهار عجز و التماس امان [illegible] قلعه نموده و در
ظلمت لیل مجموع [illegible] گسی مطلع شود راه گرفتند [illegible] و ذخیره قلعه با اشیای دیگر متصرف
بندهای پادشاهی در آمده آن قلعه [illegible] فتح گردید بعد از آن [illegible] متوجه قلعه ستاره گشتند
بعد طی منازل مقابل بفاصله یک [illegible] کروه خیمه کردند [illegible] افواج منصوره اطراف
قلعه را [illegible] در میان گرفتند [illegible] لشکر [illegible] مورچال و کندن نقب [illegible]
[illegible] رسانیدند [illegible] الآتش [illegible]
[illegible] مردم [illegible] مبارزان [illegible]
مقتول و مجروح [illegible] و جامه های [illegible] با انواع اسباب [illegible]
[illegible] بود [illegible] محصوران [illegible]
[illegible] نمی [illegible]
جا [illegible] و طاق بطول [illegible] مردم [illegible]
[illegible] چون [illegible] بر [illegible] طاق [illegible]
[illegible] بیشتر [illegible] ماه از محاصره گذشته بود طاق کلان را [illegible]
اندرون قلعه [illegible] از صدمه آن [illegible] و مردم پادشاهی [illegible]

گذاشتند

گذاشتند و مقاربان آن [illegible] طاق دوم [illegible] آتش گرفته [illegible] اطراف قلعه بود
[illegible] پادشاهی [illegible] مستعد یورش بودند [illegible] باد [illegible]
[illegible] شهید [illegible]
[illegible] و عده [illegible] قلعه [illegible] میدان [illegible]
[illegible] آتش [illegible]
[illegible] شده [illegible]
[illegible] ساخته [illegible]
[illegible] مردم [illegible] آنحضرت [illegible] اعظم شاه
[illegible] شهادت [illegible] هزار [illegible] ارکان
دولت بالحاح و تضرع [illegible] و استمالت و بوعده های انواع تفضل و
[illegible] مستعد کارزار [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] آمده بودند [illegible] نظر [illegible]
[illegible] آتش [illegible]
[illegible] شده بود [illegible] قلعه [illegible] حصار [illegible]
[illegible] مردم لشکر [illegible] افغان [illegible]
[illegible]
[illegible] رام راجه [illegible]
[illegible] طفل [illegible] عقل [illegible] سپاه [illegible]
[illegible] رام راجه [illegible] قلعه [illegible] رسید [illegible]
[illegible] محمد اعظم شاه امان خواستند و کلید
قلعه [illegible] پادشاهی [illegible]
[illegible] هزار [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] ماه [illegible]
[illegible] فرصت [illegible]
[illegible] فتح الله خان [illegible]
[illegible] با اطفال از قلعه برآمده و قلعه ستاره
باسم [illegible] قلعه [illegible] موسوم شد [illegible] قلعه داران [illegible]
فرمود [illegible] ماه [illegible]
[illegible] تمام [illegible]

ماه صفر سال مزبور به پای قلعه کابل چند بار ماندن بود رسیده حکم [illegible] نمودند و شاهزاده محمد اعظم شاه را
با وجهان و صاحب بندهای بی سر و سامان بجا گر که ده دوازده روز به نواح [illegible] ساختن و سرانجام رخصت [illegible]
و شاهزاده محمد اکبر را همراه ذو الفقار خان جهت تسخیر برناله [illegible] و چون بسیاری از [illegible]
و اسپان بی شمار به پای قلعه جات مفتوحه بکار آمده بودند حکم جهان مطاع جاری گردید تمام منصبداران [illegible]
و بیجاپور و حیدرآباد و احمدآباد و دیگر صوبه جات نزدیک [illegible] شد که هر کدام هزار اسپ [illegible]
و نقش ماه [illegible] از خزانه سرکار داده روانه درگاه معلی سازند [illegible]
اسپ [illegible] بود در این توجه برافراشتند و در اثنای طی طریق روزی یکبار [illegible]
پاسی شب گذشته کوه کوه سیلاب بلا یکبار رو بلشکر آورد [illegible] در هم [illegible]
وقتی خبردار گشتند که از سر گذشته بساط خاص مع خیمه و فروش زیر باد در هم پیچیده بود [illegible]
و باز دن نمودند هر طرف که در آن شب تار نظر می افکندند بجز موج آب [illegible]
بود عالمی مانند محشر از یوم النشور سر و پا برهنه [illegible] استغفار کنان و نفسی نفسی گویان [illegible]
میدویدند و اکثری نقد جان در آن بحر بیپایان بباد فنا میدادند و در آن حالی [illegible] عظیم [illegible]
توجه [illegible] پادشاه عالم ستان که [illegible] بود [illegible] برقرار [illegible]
اضطراب پای مبارک [illegible] صاحب قرانی [illegible]
اسپ [illegible] رسیده سواری خاص [illegible] در این اثنا که طلوع صبح نزدیک بود [illegible]
در این ورطه بلا [illegible] حکم [illegible] چون [illegible]
قلعه برناله بود که سابق از سعی اعظم شاه مفتوح شده در سال سی و پنج جلوس باز [illegible]
[illegible] ذو الفقار خان [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] برنامه اتصال [illegible]
[illegible] عید [illegible] جمعه [illegible]
که جای مبارک رسیده [illegible] حکم [illegible] نماز [illegible]
عیدین و جمعه [illegible] سال چهل و چهار شاهزاده [illegible]
برای احاطه نمودن [illegible] قلعه [illegible]
بنام صوبه داران قبل از این صادر [illegible] بنام شجاعت خان صوبه دار [illegible]
از منصب [illegible] ملازمت رسیده [illegible]
[illegible] مردم [illegible]
[illegible] سواران [illegible]
محمد مراد خان خانه زاد قدیمی که فوجدار [illegible] احمدآباد بود [illegible] خاطر
[illegible] پادشاه [illegible]

بارام

بارام [illegible] و آب سرد خوردن دشوار [illegible] بر سر [illegible] رسیده از نظر گذشت چون مضمون [illegible]
[illegible] رسیده [illegible] سلطانی [illegible] خان [illegible] منصبداران [illegible]
[illegible] حسب الحکم [illegible] محمد مراد خان علی الرغم صوبه دار [illegible]
[illegible] حضور [illegible] محمد مراد خان [illegible]
[illegible] رسیده محمد مراد خان مشغول [illegible]
[illegible] روح الله خان [illegible]
[illegible] تربیت خان [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] بود [illegible] توپ [illegible]
[illegible] قدم [illegible]
[illegible] زمین [illegible]
[illegible] موسم برسات رسیده [illegible] تمام [illegible]
و اتفاق [illegible] فتح الله خان [illegible] خان [illegible]
از محمد مراد خان [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] محمد مراد خان [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] محمد مراد خان [illegible]
[illegible] محمد مراد خان [illegible]
علامات تسخیر قلعه [illegible] روح الله خان [illegible]
و حمید الدین خان برای کمک [illegible] محمد مراد خان [illegible]
[illegible] تربیت خان [illegible]
[illegible] مردم [illegible]
[illegible] روح الله خان [illegible] محمد مراد خان [illegible]
[illegible] قابل [illegible]
[illegible] محمد مراد خان
[illegible] محمد مراد خان
[illegible] خاطر [illegible]
[illegible] عرض کرد که [illegible]

تا حال از زراه فجان بنا بوده اند از رشادت که در مبالغه آن فرما محقق گردید لیکن عمده‌ای کار [illegible]
که ترددات بو صد قلعه در آمده و کلمات چند منشور رسید عاقل و هنگامه از آنها چند [illegible] و [illegible]
در ترتیب خان بنجام یورش فرموده خود در اول سال چهل و پنج بعد محاصره و [illegible] که مکرر یورش [illegible]
و دلگیری بهادران بود هر چه شهادت رسیده و مردم بسیاری بعرض تلف آمده بود در بار شاکی [illegible]
سرداران یورش بر آن قلعه برده و فتح الله خان و محمد مراد خان داد مردانگی داده نشانهای خود [illegible]
با ندی بهمان تیغه که از آنجا برگشته آمده بود رفته نصب نمود و [illegible]
قلعه دار برناله [illegible] از ترتیب خان گرفته و بواسطه اعظم شاه [illegible] قلعه را به [illegible]
بادشاهی اسپرد و مقارن آن بی موسم ابری مظلم بر روی هوا متراکم شده و چند بادی قوی [illegible]
غضب الهی توان گفت [illegible] خیمه و [illegible] کشیده بصورت کاغذ باد [illegible] هوا [illegible] آمده [illegible]
فرود و چه رسیده [illegible] برده و [illegible]
و اردم و [illegible] برستان [illegible] نظاره‌های [illegible] عنان [illegible]
گشادن [illegible] ساخته و قلعجات اطراف را با قلعه کشادن [illegible] ساخته [illegible] قلعه [illegible]
خان در ازدیاد سعی [illegible] و بهادر [illegible] خویش باضافه با نصدی و خطاب بهادری [illegible] یافته
[illegible] قلعه [illegible] برافراشته [illegible]
[illegible] از [illegible] برار [illegible]
[illegible] شمه از آن [illegible] نمیتوان در آورد [illegible] راه از سیف [illegible]
قطع کرده [illegible] که از [illegible] قلعه [illegible] بود [illegible] چند روز از [illegible]
کل [illegible] فتح الله خان [illegible]
[illegible] سرانجام داده [illegible] فیروزی [illegible]
[illegible] خان [illegible] امر الامرا [illegible]
[illegible] فتح الله خان بهادر [illegible] منعم خان [illegible]
بادشاهانه [illegible] برای محاصره [illegible] بهادران [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] شمشیر [illegible]
[illegible]
غارهای کوه [illegible] فتح [illegible] فتح الله خان [illegible]
[illegible] وحید الدین خان را [illegible] منعم خان [illegible]
سرعندی [illegible] در ماه شعبان [illegible] قلعه [illegible] بهادران قلعه [illegible]
قائم کرده [illegible] فتح الله خان [illegible] سلامت [illegible]
سنگ تراشان [illegible] ساخته [illegible]

وبطول

[illegible] که را اینجا قرار داده [illegible] مرتبه‌ها را گرفته [illegible] و [illegible] وقت [illegible]
[illegible] بوده [illegible] فتح الله خان [illegible]
که فتح الله خان [illegible] از موضع اقامت [illegible] از قلعه [illegible]
[illegible] قطع نموده [illegible] از صعوبت [illegible]
[illegible] کوه [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] خان که
[illegible] اطراف [illegible]
[illegible] فتح الله خان [illegible] آن خان [illegible]
سلامت [illegible] آن کوه [illegible]
[illegible] فتح الله خان [illegible]
[illegible]
در آن تردد [illegible] خان [illegible]
[illegible] قلعه کوه [illegible]
[illegible] روزی [illegible] سنگ [illegible]
[illegible] تخته [illegible] سنگ [illegible]
فتح الله خان [illegible] تخته [illegible]
[illegible] هنگامه [illegible]
[illegible]
قرار گرفته و آن بهادر [illegible] مردم [illegible] برادر [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible] فتح الله خان در سلوک [illegible]
[illegible]
[illegible] پیغام [illegible]
[illegible] عقل [illegible]
[illegible] عقل [illegible]
[illegible] رسیده [illegible]
[illegible] سال چهل [illegible] جلوس [illegible]
فتح الله خان [illegible] بهادرانه [illegible] سلطنت [illegible]

که فتح بنام او شود و در اعانت او اهمال داشتند اوایل ذی حجه سنه مذکور راجه جیسنگه [illegible]

باتفاق مردم شهزاده به یورش مامور شده و حمله های بیجاپوری که از بالا اقسام آتش می باریدند [illegible]

کشته شدند و بسیاری از مردم شاهزاده بکار آمدند بر فصیل قلعه تصرف مردم بادشاهی در آمده [illegible]

و این تردد [illegible] باضافه [illegible] منصب [illegible] سرفرازی یافته شاهزاده [illegible]

و شاهزاده حکم شد که توپ [illegible]

بکار برده و چون شاهزاده بموجب فرمان [illegible]

[illegible]

با مال از قلعه برآمده [illegible]

کشته یکی از صاحب طبعان فتح شد قلعه [illegible] تاریخ یافته [illegible]

اقسام اشجار [illegible] و انواع [illegible]

ریاحین و دو نوع اشجار فواکه خصوصاً [illegible]

و فور تمام [illegible]

[illegible]

چون فرزند ذکوری نداشت سیدی عنبر بجای او قایم مقام گشته از حضور بعطای اضافه و خطاب یاقوت خان منصوب گردید و هم
دران ایام شجاعت خان صوبه دار احمدآباد در رو بعالم آخرت آورده چون فرزندی غیر از دختر نداشت
از اموال بسیاری باو بخشید تتمه را ضبط سرکار نمودند و اگرچه بعد مردن او مردم را از مردم را ... بتصور
داد که دست تعدی مرهته از ملک دکن کوتاه شد اما برخلاف خیال مردم تارابای زن کلان رام راجه
پسر سه ساله ... خود را قایم مقام پدر قرار داده با ستمالت مرهته اراده ملک خود و قراهای ممالک
بادشاهی و تاراج کشش صوبه دکن تا سرحد سرونج ... بنده را بسته ... تاراج نمود و در مقابل
منصوبه عالمگیری به ابقای سلطنت آن بادشاه ... سرکشی آورد ... زیاده از ...
بضرب شمشیر و خرج ... خزانه ... ثانی ... کشته شدن ... و قلاع ...
کشیده ... بتصرف ... زیاده نموده و تاخت و تاراج ... قدیم بادشاهی
در ... اکثر ... تقسیم کرده ... صوبه دار ...
جا بجا ... رسیده بود ...
اوقات ... قتل و غارت ... شجاعت خان که صوبه داری گجرات
... عبدالحمید خان ... محمد بیگ خان ... نظر علی خان ...
خان ... فوجدار ... ده هزار سوار ...
بعد ازانکه در جنگ اول مرتبه ... سردار ان گجرات ...
با ... هزیمت داده ... عبدالحمید ...
نظر علی خان و خواجه عبدالحمید خان ... سه هزار سوار ...
... خان ...
... امرای عمده ... نظر علی خان و عبدالحمید خان ... گجرات ...
... عبدالحمید خان ...
و در ... ایام تاراباي ...
سرفرازی یافته ...
خلد مکان سلطان حسین ... محمد مراد خان را ...
اما چون ... سلطان حسین ...
... حکم ... قلعه ...
جلوس ... قلعه ...
... قلعه مذکور رسیده ...
خان بهادر ...
بمیان ... سال ... و ... باتفاق

جمع دیگر که فتح قلعه ...
... مردم بالا و پائین ... محصوران ...
... فوج ... خود ... قلعه ... عطاء الله خان ...
... محصوران ... حمید الدین خان
... بسیار ...
... قلعه ...
... قلعه بضرب شمشیر گرفته شد همین
... امان الله خان ... حمید الدین خان ... خلعت ...
... قلعه ... بتصرف ...
بود حکم ...
...
... سال ...
شوال ... قلعه ... واقع شده ... فتح خان ...
بموجب حکم ... تربیت خان و محمد امین خان ...
بستن ... قلعه ...
از ...
آتش ...
... محمد امین خان و تربیت خان ...
...
... شاهزاده کام بخش ...
... فتح خان ...
...
... محمد امین خان ...
کرده ... قلعه ... رسیده
...
...
...
... شاهزاده کام بخش ...
... قلعه ... و حسب الحکم

محتشم خان پسر شیخ میر خوافی بقلعه داری بالنکره بشرط آنکه تا فانی نمودن قلعه بوده یک تعنه محتشم خان با فرزند خود معه
سانسای پادشاهی اشنودن قلعه رفته بر جنب بیت پردار در فرصت یافته داخل شد ارکان دولت ابد قرین [illegible]
بتقدیم رسانیدند و بهاجت کشن جز این حسن تر ده بعطای خطاب [illegible] خان و عبد الغنی کشمیری [illegible] بخدمت [illegible]
سه هزاری [illegible] یافته روز دیگر قلعه دار سابق بعد بیچارگی بملاقات محتشم خان نرفته روز دوم باشتهار [illegible]
خود را [illegible] قلعه بدر رفت مادر آن مکار که بسر وزاری آغاز نموده به پادشاه پیغام فرستاد که
بنده خاطر جمعی از مقصود کرده پسر قلعه خالی ساخته ام امیدوارم که پسر خورد را اگر در دولت عفو است بجای برادر کم [illegible]
او که فرصت [illegible] نموده نزد محتشم خان [illegible] که بعضی جاها با اطلاع [illegible] باب بقلعه [illegible]
با عیال و اطفال از قلعه برآید پادشاه عاقل از مکر آن نابکار لشکر را نیز بقلعه [illegible] ساخت و بعد رسیدن
آن نابکار و حصار [illegible] در دادن قلعه چندی امروز فردا نموده در امد و رفت بر روی مردم پادشاهی [illegible]
بدستور محبوسان در قلعه [illegible] و چون [illegible] پادشاه متحقق گردید [illegible] و تقاضای مصلحت [illegible]
[illegible] موافق دانستند [illegible] رسیدن ذو الفقار خان بهادر نصرت جنگ
و داود خان پنی صاحب [illegible] و دیگر بهادران که بموجب حکم از عقب می آمدند [illegible] پادشاه به نصرت جنگ
[illegible] بهادران [illegible]
رسیده [illegible] آنکه [illegible] از طرفین [illegible] طرف قلعه [illegible]
سلطان حسین [illegible] از طرفین [illegible]
از بندهای کار طلب [illegible] حمید الدین خان و قلیچ خان بهادر و داود خان
پنی و بعد از آنکه چهار جوز [illegible] گشتن و کوشش گرم بود [illegible] خان با جمعی از راجپوتان جان نثار گشته
ذو الفقار خان [illegible] جاه را که [illegible] آب خوردن انسان و حیوان مخالفان بر آن چاه بود به تصرف خود آورد
و بهادران نصرت قرین [illegible] شمشیر [illegible] حصار رسانیده [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] شهادت [illegible] بر آب کوه [illegible] استقامت [illegible]
باز مرای تازه [illegible] از طرف دیگر حمید الدین خان و دیگر بهادران [illegible] متوالی [illegible]
طرفین جمعی کثیر و جمعی غفیر [illegible] بجانبازی تمام [illegible] کوه نزدیک دروازه علم [illegible]
[illegible] برافراختند [illegible] دروازه [illegible]
[illegible] برای جنین روز [illegible]
[illegible] داود خان و منصور خان [illegible] داخل قلعه شده [illegible]
[illegible] قلعه را بتصرف در آوردند [illegible] ذو الفقار خان و داود خان
و حمید الدین خان و جمیع قلیچ خان و محمد امین خان و غیره مورد انواع عواطف پادشاهی شدند [illegible] قلعه
[illegible] موسوم ساختند [illegible] ایام [illegible]
در قصبه [illegible] فرمودند [illegible] خبر رسید که قلعه [illegible]

[illegible]

[illegible] رفت [illegible] الدین خان و تربیت خان به تسخیر آن مامور گشته مقارن [illegible] عارضه جسمانی [illegible]
[illegible] چند [illegible] باعث پریشانی خاص و عام گردیده بعد پانزده [illegible] صحت مزاج اشرف
[illegible] حکیم صادق خان شروع بخوردن چوب چینی نموده بعد فراغ [illegible] صحت [illegible] حکیم [illegible]
[illegible] حکیم [illegible] کرد [illegible] از آن محل کوچ فرموده متوجه بهادر گره [illegible]
[illegible] بیجاپور [illegible] نموده بعد طی منازل [illegible] شعبان [illegible]
[illegible] ماه مبارک رمضان [illegible] مزاج [illegible]
[illegible] ایام صیام ذو الفقار خان را برای تسخیر قلعه [illegible] مرخص فرموده خود [illegible]
[illegible] نکاح [illegible]
[illegible] ذو الفقار خان بهادر [illegible] مرخص ساخته [illegible]
[illegible] بیجاپور [illegible]
[illegible] مبارک [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] نصرت جنگ [illegible] رسیده [illegible]
پادشاه [illegible] محمد اعظم شاه که در صوبه احمدآباد بود [illegible] جسمانی [illegible]
[illegible] موافقت [illegible] احمدآباد [illegible]
[illegible] فرمان [illegible]
ارسال [illegible] فرمان رسید [illegible]
نفس اماره [illegible] شاهزاده [illegible]
شاهزاده [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] ابراهیم خان [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] دار الخلافت [illegible] شاهجهان آباد بود [illegible] مکرم خان [illegible]
[illegible] کیمیا [illegible]
[illegible] معتقدان [illegible]
[illegible] کیمیا [illegible] این علم شریف [illegible]
[illegible] مکرم خان [illegible]
[illegible]
[illegible] مکرم خان [illegible]
[illegible]
[illegible] کمال [illegible]

در عنفوان جوانی بود سر اعتقاد مکرم خان که از دو تا بنگه وعده و تعلیم بانواع کمال رسید فقیر بود در فنان حکم کرد که دیگر
مس کلان که از آن کلان تر در سرکار نباشد حاضر کنند و اشرفی و طلا بسوزن آن دیگ بسیار و بار به سیاه دیگر
کرده آن دیگ بجهد داخل کرده و سر دیگ را بگل حکمت گرفته و در گودالی دیگ را نهاده زغال بسیار گذاشته شد و یک شب
آتش افروخت بعد گذشتن یک نیم شب صدای غریب و آواز عجیب از آن بلند گشت آن جمیل با طبل اسراسیمگی رفت از خوبی
برهم خاسته مکرم خان سبب اضطراب پرسید او در جواب گفت که طفل در صنعت این عمل برده بالفعل آنچه اطلاع آن نمود
بر مخفی ظهور طفل سیاه فام است مکرم خان از شنیدن این حرف بجواب برایستاد و گفت طفل سیاه ناکردن را اطاره بر شانه و
نمود او را راضی ساخته از اینجا و از وقت بهم رسیدن طفل ابدا ای دشوار بود آن مکار گفت این طفل کار او بوده و ارث
در نظر دارم و سبیغ قلیلی بوجه می آرم و در این باب صدای ابرام نمود که مکرم خان باد به طمع راضی گشته چند اشرفی
بهبت آن شعبده باز داده و او رفته در فرصت چهار پنج گهری طفل خورد سالی آورده بسر دیگ ضلع ساخته مخلی گوینده
قطرهٔ خون بر آن آتش چکید صدای دیگ ارو تشت طفل مذبوح را از بر خاک پنهان ساخت و چون خود ساخت که
بر آن کذب شعبده بر شنیده خانه کوتوال با صدای بوی و روشنی مشعل بر سر دروازه رسید بخانه را زدن و در طلب
کردن فقیر که طفل بکشتند را در دیده و جیل آورده بود در دو مراد و نالش دارند بر یاد ساخت مکرم خان
از شنیدن آن شور و غوغا مضطرب گشته شروع به تملق و راضی ساختن مردم کوتوال بقبول چند دو صد روز
نمود و بعلاوه حفظ بدنامی تا بر از قوم بزرگ رسانید فقیر با جمعا همانکه مرد احوالات نمایند و کم و کمتر نیندند به آشتی حیله خانه
می برد و چند و هر چند مکرم خان خود را از او دو مطالبه و رشت فقیر با اضطراب تمام خود را بر در آورده که
هیاده ناکی کوتوال بحضور مکرم خان و سهای فقیر را بسته همراه برد و نمود مکرم خان نزدیک جمع مردم خود را
برای تحقیق خبر فقیر فرستاد کسان او رفته هر چند تفحص احوال فقیر کردند اصلا نشانی از مفقود شدن آن
مردم ... در خانه یافتند تا به بردن فقیر چه رسد و چند انکه از مردم کوتوال و خارج از آن استفسار
تحقیق کردند نام و نشان آن فقیر از آنها معلوم نشد حتی از مردم محله و کوچه و سر دروازه که ...
او را حجو و نسب نمودند احدی زبان بر اطلاع مقدمه اختیار نمیگشت و چون از آن طفل شروع
واقفون خبر کرفتند نشانی از او در نیافتند از این حالات بر حیرت مکرم خان افزوده گفت آن طراف
و دیگ الفا موش ساخته در تفحص اصل و سود ماته بر دارند چون ملاحظه کردند سنگریزه بجای اشرفی و طلا
بنظر آمد القصه باز تحریر سوانح حضوری بر دارد که محمد اعظم شاه بعد از رسیدن در حضور و فکر سلطنت همیشه تعظیم برادران
برادران و برادر زادها افتاد و چون شهرت یافته بود که محمد اعظم در عظیم آباد خزانه بسیار فراهم آورده است
بکفتن مغویات و کلمات غیر وقوع حصلی طلبیده آنچه از آن حضرت فرداد که زر بردارد در فرمان طلب نام شاهزاده
محمد عظیم فرستاد ذکر وقایع سال پنجاه و یکم از جلوس ... و ... شاهزاده ...
... محمد اعظم شاه بعد رسیدن بحضور بحده الملک اسد خان را با خود موافق ساخته نسبت
به شاهزاده کام بخش اثری و عقد الی ظاهر نموده در جستن قابو بود و بادشاه در یافت این احوال فرموده
سلطان حسین عرف میر ملنگ را بخطاب الحسن خان سرفرازی داده و داروغه توپخانه کام بخش نموده در

نمود دارین بندهٔ شاهزاده باو تا بحو فرموده و چون خاطر کوچانه جلی از همزادوم بجهت مستلح و مکمل همراه شاهزاده جدا بار را
بدهد محمد اعظم شاه شکوه استبقی در رفع جنت مذر شاه کرده هر و قعه در شانه همین شاه اسلام جسم بر و اجبانی خود بیش
نوشته فرستاده دران رقعه تکلیف اکاح رسیده و ستحط خاص فرموده کوه همیشه مغلوب هواس نوعی اسی شوده ما محمد کام بخش را
بجای ... سیم حاتم و بایحسن خان کلفتند که چند روز در خدمت کام بخش نبود محمد اعظم شاه ارتع مضمون طفل این بقوه
بجد و بادشاه عاقبت ... ایام ارتحال خود پیش برادر دیگر بعد و بوده آن هر دو شاهزاده و اقتدار تخال خود در لشکر
باعث فتنه عظیم و فتنه ابد شاهزاده محمد کام بخش را با اسباب سلطنت و احترام تمام بصوبه بیجاپور رخصت فرموده
حکم نموده که از طعام ... روانه شوند و در همان دو شب روز محمد اعظم شاه را به تعلقه صوبه مالوه به تعیین
شاهزاده آن شده بود رخصت کرده نشده بود روانه شدن هر دو شاهزاده از آن بادشاه دارالسلطنت او روزه شاه و دیگر
با وجود آنکه وجع از زیاد تقوی ... و اوقات ادا میفرمودند و برین اثنا حمید الدین خان بجهه جهان برای آزاد
فیل و یک دانه الماس بطریق تصدق عرض نمود برآن دستخط نمودند که فیل تصدق برادر و دوای طرزی بنود در حضور بر آستانی انت
بهار نیز را در صد ... ازین قضات نوشتند که مستحقان رسانند و هر جان عرضی و ستحط نمودند که این مشت خاک را زود
بمنزل اول برسانند و بترتیب تابوت نیز پردازند و وصیت نامه برای تقسیم ملک بجهت فرزندان نوشته مواد حمید الدین خان
فرموده بودند و در جمعه بیست و هشتم ذی قعده سنه پنجاه و یک جلوس مطابق سال هزار و صد و هیجده هجری بعد اداى نماز
بشروع ذکر کلمه توحید نمود نزدیک پاسی روز بر آمده روح انور ایشان از این دار و قفا بروضه جنان شتافت نود سالی
و چند ماه مرحله حیات را ... رسانیده و پنجاه سال و دو ماه و نیم ماه علم سلطنت و جهانبانی بر افراشت
ذکر اوصاف و شرایف صفات این خدیو کامل الذات آن بادشاه خدا آگاه بتقضای
سعادت ازلی بر جادهٔ شرع ثابت و از مذاهب اربعه بمذهب حنفی جازم و تقوی و صلاح مرتبه داشت
که ورع کیشان خاشیه بیروی بر دوش داشتند و از ... که بنگامه غلبه استیلا و شهوات نفسانی است
از ملاهی و مناهی محترز و از شنیدن ساز که از ... شاهنشاهی است متنفر بود و در این هنگام جمیع امور مشروع
مشغول بود بلکه بلکه تکیه مخصوص بجای طلا در سنگ یشب و تعبیه شده و صلوات فرض و جمیع سنن و نوافل و
اعمال ماه صیام از اعتکاف و غیره متنفس نگشت و بیشتر حالات آن خجسته اوقات با حیای لیالی بر نمی
واداد اکثر صحبت صالحین ... ملازمت و بریاضت بدنی عبادات شاقه در تصفیه روح مینمودند و
اکثری از کفر ... دران عهد اراده و اسلام بو آنکه سعادت این دین متین مشمول ساخته محمد شیر
همار کار خلافت جلوه ساخته باشاره معلی تلقین کلمه طیبه میکردند و بجهت تالیف قلوب نو مسلم را نوازش
خلعت و انعام ... و نرویج امر احتساب در ربع مملکت از مردجات آن بادشاه عالیجناب است
کلالی بوده ... در اکثر بلاد متعلقه سلطنت هندوستان رواج داد از فرد رعایا بر رواج و رعایت
هدار و عاعدالتی تعیین نموده بود که دادخواهان را به پیشگاه معدلت حاضر ساخته مقاصد آنها بوضوح آورده
برسانیده باشند و نیز معتمدی امین گماشته که اگر در باب عدالت با غرض نفسانی مسامحت نموده
مستغیثان بود رجوع نموده عرایض متضمن حقیقت حال باو رسند تا اظهار انظار انور رسانند چنانچه

در خلوت این نظم نامها بمطالعه اقدس میرسید و جواب مطالعه [illegible] آن از اسم [illegible]
پادشاه هر روز بی تخفیف امور عدالت میسر و رخت در عدل خسروان این پادشاه عادل و
وادنی و اعلی را موافق یکسان بود و عمدا تخریب بنای حیات فردی از افراد انسان نشود و
صوبه‌جات از بیم باز پرس آن عادل کامل العقل احدی اجرات نمیکرد و جمعی که بمصدر تقصیرات
و از بعضی صوبه‌داران قطایع نگاران حقیقت شان بمسامع حقایق مجامع میرسید بعد از آن بر وفق شریعت
حکم سیاست میشد و هر گاه کسی از عمده‌های بارگاه خلافت خلافی در کار امور میکرد [illegible]
اینهمه عزت و بر طرف کردن منصب و جاگیر و یا کم کردن منصب بقدر تقصیر تادیب [illegible]
مشمول کرم میشد و بمجلس سایر منصبداران استادن [illegible]
انفعال و تنگ حالی کسی باشد بر زبان گهر بیان آن پادشاه جریان نیافته و بعضی از منصبداران
و از اوایل حال سلطنت از آن سکندر نشان ناموافقت در زیاده [illegible]
بعد از الحکم [illegible] که در [illegible] بکوردی انتقام نیت نخشید چنانچه در احوال اوایل جلوس
و در غایت بزرگ نهادی رسم قدردانی با فرقه سادات و مشایخ و علما با حترام تمام مسلوک میداشت و در
دیوان عدل گشاده پیشانی می‌نشست و مهربانی زبانی با داد خواهان [illegible]
افاقت [illegible] در عرض مطلب نشود و احوال آنها مفصل می‌شنید [illegible]
در خاطر اشرف جا میگرفت و هر گز امری که خالی از صلاح دولت و خیر جمهور باشد از آن
و غور و جزرسی معاملات قسمی که بود که حقایق هر صوبه و سرکار بر سبیل تفصیل روزنامچه از وقایع نگاران
جا بوده بعرض اشرف میرسید و جزئیات و کلیات عمال و [illegible] صوبه‌داران [illegible] جاه و جلال
[illegible] بر هر صوبه و سرکار خفیه نویس معتمد مقرر بود که بعرض [illegible] حقایق [illegible] اطلاع دیگری
عرض [illegible]
از ابتدا بخشیدن مطالبات اجداد و [illegible]
[illegible] از سرکار خالصه شریفه [illegible]
[illegible] پادشاهی [illegible]
[illegible]
مطالبه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و از سرکار خالصه

مرمت خانقاهات و رباط و سرای [illegible] و سراهای قدیم البنای که محتاج ترمیم بود و مرمت [illegible] چنانچه تمام ممالک [illegible]
[illegible] و اجاره [illegible] و از جمله مکارم آن پادشاه [illegible] آنکه در سال اول جلوس [illegible] مساجد و [illegible]
[illegible] که در جمیع ممالک از سرکار خالصه شریفه مسجد و مدرسه ترتیب میشد و موذن و امام و در مدارس [illegible]
نگاه دارند و وجوه معیشت [illegible] و استعداد مقرر سازند که فارغ البال [illegible] باشتغال علوم باشند
و حکم نمود که در احکام دین مسایلی که علما و ائمه حنفی بر آن فتوی داده معمول [illegible] انسب [illegible]
و مسایل مذکوره که در کتب فقه [illegible] مخلوط [illegible] مجموع [illegible] کتاب [illegible]
[illegible] عالمگیر [illegible] علما [illegible]
و فضلای [illegible] سایر ممالک [illegible] کتب [illegible] آن نسخه جامع [illegible]
[illegible] مفتی [illegible]
نسخه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علوم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] انشا [illegible]
[illegible] فارسی [illegible]
[illegible]
و تفنگ اندازی و [illegible] ذکر اشتغال اوقات شهنشاه و ربط
امور [illegible] قبل از ظهور [illegible] و در مسجد [illegible]
[illegible] کلام مجید [illegible]
[illegible]
[illegible]

خاصه میگرفت و اکثر اعیان فیلان کوه پیکر بر رخ منظر را عقب اسپان باد رفتار میراندند تا بجهت ورزد دنبال آن
و جلو بر راکب و مرکوب آتش گریز خوب یاد گرفتند و اکثر از یک نجر تا نجر انجام از ان بعد در خواب‌گاه طبع حنک می
انداخت که تماشائیان بهره از هنگامه و تفریح تماشای عجیب بر دارند و در آن مکان جلوس آن عالی
زیاده بر دو گهری قرار میگرفت و برخاسته بجهرکه الوان احیل ستون خاص و عام متوجه بر شان جلوس
سعادت مانوس میشود و در انجا متوجه کلیات مهمات مالی بوساطت بخشیان مراتب معاملات امرا
و منصبداران میشد تا بعضی بتوسل خدمات و اضافه مناصب مشمول بسر فراز و برخی بعطای جاگیر نوبتی
و تنخواه و احتیاز یافته مرخص از پیشگاه خلافت میگشتند و گروهی امیدوار از و دولت ... از ... آن
موافق حیثیات بمتمنیات خویش فایض میگردیدند و بعضی پیشکش‌ها از نوادر و جواهر و پوشاک و ...
بموقف عرض میکذاشتند بوسیله مقربان ان بارگاه عرایض صوبه‌داران و متصدیان صوبه‌جات ...
انجا بمحل عرض میرسید و متصدی عرض مکرر اقسام معاملات مکرر بعرض ... یکی از دار ... اقبال
فیل و اسپ آراسته از نظر انور میگذرانیدند و اگر دواب داغ میگذشت باز خواست از متصدیان آنجا میشد
و خوبی اسپان و داغی ذات و تابینان و منصبداران تعلق بدار و غه داغ و تصحیح داشت بالجمله مطالب
جمهور کلیات امور دران دیوان صورت ظهور میگرفت و چهار پنج گهری اقامت در انجا فرموده و قبل
از دو پاس و زیاده بغسل‌خانه برفته در آن ایوان نگارین هم کنار بر خلافت و جهان بانی بلطافت برد
و اکثر ارکان سلطنت و متصدیان دار الخدمت و گروهی از گزر داران و بندهای عمده و خاص
چوکی وار زهیلیه و قورچیان و غیره که دران مکان عالی بنیان رخصت عرض داشتند شرف بار یافته
مطالب ضروری که از کس میکردند و جا بکسواران و رصحن آن عمارت چار اسپان خاصه سواری اسپان
خاص و فیلان و جانوران شکاری پیا... ختند و روز چهارشنبه مخصوص عدالت بود که علما و ارباب
فتوی و قاضی در غسل‌خانه حاضر میشدند و دیوان خاص و عام از روز موقوف داشته داد و عدالت
رانق احکام و انتظام خلیفه ثانی رضی الله عنه میداد و قریب دو پاس روز ... محفل سعادت ... برخاست
اعتنا به طلبه که از خزانه وجه حلال سرانجام میگرفت تناول فرموده بر بستر استراحت میگذرانیدند وقت صلوة ظهر
میرسید دران محفل مخصوص بجماعت گذارده مشغول بکتب معارف و تاریخ میگشت و باموری که در سلطنت بر داختن
باصواب ملتمسان معاملات را بطریق ارشاد میداد و در آنجا کلانی برگیان حرم محترم حاضر شده احوال ... و ...
و موانع انجا بعرض رسانیده مورد عطایا میگشتند و به دستور ... زادی فرایض تا نماز عشا جلوه میگرفت ...
شب آرامگاه خاص ورود میفرمود و شب جمعه را از بیانی ... گرد ... متوجه مهمات ... شود در جلسه اول روز ...
خاص و عام اکتفای نمود ... گاه ... بادشاه ... مکان ... خاص ... جلوس ...
... بافت بعد از اعظم شاه نوشته ظاهرا برادر سواری ... جلو و تند ... ایستاده ... ام ...
زیر قدمت هزار جانت ... باظهار جانبوسان معلوم شد شاه راه از بنیاد ... نا خجسته بنیاد و خالی از خطره ...
قطاع الطریق مال بیوپاری و مسافر و التجارت میر ... گاه و در قرب لشکر ... اسن حال بود ... جای اجمال طرق

و وارد ... علوم میسود که منشیان اخبار معتبر بان فرزند ... رسانیده اند ... که غفلت ... ظلم و ... رعایت
و جهانداری است ... از ... ساخته عمل نماید و علم ... سابق ... رسانیده ... معتبر ... سار ... مشغول ...
شهداران از ... کرده شاه زاده را از شر جا م ... پاک سازد و ... آن گودار ... اقوال
نموده او ... بجانب دیوانی ... صد از نوع ... کرده اند ... باقی ... خویشان مرد
خود ... ده ... مستغیثان بجانب او ... مذکور بعد ... فرزند ... بجند ... ما ... بردم خوار و
او ... رفیق ... شده ... امید ... جرام ... وقت جزای اعمال چه جواب خواهند داد
حق سبحانه ... اگر ظالم ... فرمائیم ... ظلم مامور ... عدل ... از ... ظلم
را ... و ... از ... در ... ظلم بودن است ء گندم از گندم بروید جو ز جو
مکافات عمل غافل مشو ء ... ضعیفه بیچاره ... مانند ... حقی ندارد ...
... ایام ... فیل ... برای فرزند ... در مرتبه ... کار ...
کرد فیل را ... بار ... و ... عنایت ... خانه ... نوازی ... ادوم فرزند ... الکرم ...
و خاطر ... ضعیفه را ... مشغول ... سازند
ء قدر ... خود را ... قدر ... که ... بیاید ... خود ء ظاهرا ... طرف ... بنگاه ...
... شاه ... فراغ ... متعلقه ... فرزند ...
... خویش ... حقوق ... شرعا و عرفا ... شمار ... از
... اطمینان حاصل شده باشد ... معاملات متعلقه ... جهان ... خان ...
... برادر ... قلاع ... فرس ... قیمتی ...
... سعادت ... نامع ... جهان ... میکذارد ... از ... دولت
... جواب باید داد ... برحال ما ... فرزند ... مشتاق ...
مشتاق ... ء بیاد ... ما کود ... عمل ... عامل ... از فرود ...
... ء داد ... داد ... غفلت داد ... ء ... ستاره باسم اعظم
... شاه ... فتح ... بابا ... خداداد ... عرب ...
و ... البته ... سلام ... الابلاغ ... سلامتی ...
از ... جان ... عمل غافل ... کذشت ... نمانده ...
... فکر ... ء آنچه ما کردیم با خود ... ء ... کردیم ...
... صل ... مثل بنگاله و دکن ... ملک ... ناظمان ...
... عمل نمایند ... کاربا ... باید کرد ...
... استغنا ... خواهد ... بر آن ... وارد ...
توقع ... ماه ... در حضور بیایند ... شاهی ... اختیار نمایند

مضایقه نداریم [illegible] که [illegible] فرزند جوان [illegible]
برای نام [illegible] عالی [illegible] جود [illegible] طبع [illegible]
[illegible] سعادت قوام [illegible] اعظم حفظ سبحانه و [illegible]
ان فرزند عالیجاه [illegible] نقارخانه [illegible] دعوی جهان بانی [illegible] غفلت و
نسیانی [illegible] فراموشی خواهد بود [illegible]
[illegible] ابیات [illegible] شاهزاده کام بخش [illegible]
[illegible] دشمن خویش [illegible]
[illegible] آخرت [illegible] مشکل [illegible]
[illegible] مبالغه [illegible]
[illegible] مبالغه [illegible]
مرحوم [illegible] روح [illegible]
[illegible] دنیا [illegible] مرگ [illegible]
[illegible]

[illegible] سودای [illegible]
[illegible] فرزندان [illegible]
سلطنت [illegible] فرزند ارجمند عالیجاه [illegible] عمدة الملک مدار المهام اسد خان [illegible] ذوالفقار خان [illegible]
[illegible]
[illegible] ذوالفقار خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ان شاء الله تعالی [illegible]
[illegible]
[illegible]

التماس بجا برای وقایع نگار [illegible] بکنند [illegible] لکن بعد [illegible] از این [illegible]
این وقایع نگار الحال [illegible] وقایع نگار نماند [illegible] شد [illegible]
با اخلاص از فوادی [illegible] اختصاص دعای خیریت عاقبت و دوام [illegible] و خود هم که سید صالح و
کریم موفق است اگر بخشوع قلب [illegible] انزل السکینة [illegible] المساکین [illegible]
[illegible] ضابطه نیست که عنایت شود لکن [illegible]
مکرر برای [illegible] جنگ عرض کرده [illegible] از [illegible] بجا [illegible]
این عطیه عظمی که مافوق [illegible] بصدق دل [illegible] شکر [illegible] خان وکیل شاه عالم بهادر [illegible]
[illegible] امروز برای رخصت [illegible] ناصواب [illegible]
در [illegible] قریب [illegible] ایران طرفی [illegible]
دلم [illegible] که [illegible] سنگ جفای سپهر [illegible]
[illegible] افواج بزرگ [illegible] بهادر در [illegible]
[illegible] صلح [illegible] تعظیم ملک [illegible]
[illegible]

[illegible]

وحالی انوقلبی را فلاح [illegible] سلف [illegible] او [illegible] نموده [illegible] تا [illegible] امتثال احکام [illegible]
بسیار [illegible] و هزار سوار تا بشیبان اوکه باید کرد [illegible] هم بایدنمود [illegible] بانگی [illegible]
بکرسخطوط [illegible] استاده [illegible] نمود [illegible] صورت تغیر باید کرد [illegible] الشرف [illegible]
مقرر نموده باضافه [illegible] قوت دل [illegible] که بعد ازین در مقدمه اهل [illegible]
الی الذین ظلموا [illegible] و در حقیقت ظلم [illegible] نموده باشند هرچند این طایفه [illegible] ظالم [illegible] نفس خود
ظالم اند [illegible] از مردم قدیم [illegible] بوده [illegible] علیه [illegible] مطالبه [illegible]
بیوتات [illegible] برای ضبط اموال بایدنوشت که [illegible] تمام ضبط نماید و از مردم او [illegible] رفتگی که [illegible]
بادشاهی [illegible] مرحوم را [illegible] بگوید [illegible] رعایتها فرموده [illegible] و حقیقت [illegible]
بعرض باید رسانید [illegible] درین باب [illegible] رعایت [illegible] نوبت ثانی [illegible]
مامور کردیده [illegible] براستی [illegible] شیاق [illegible]
توقف [illegible] اولی ازین امر است [illegible] خان [illegible]
بود و از [illegible] تمام [illegible] این [illegible]
در جواب عرض کرد [illegible] این [illegible] جهان [illegible]
بسیار [illegible] نظر کرده عرض نمود [illegible] این [illegible] اداب
بجا اورد [illegible] خان [illegible] محتاج [illegible] احتشام [illegible] خارج [illegible]
[illegible] از روی حساب [illegible] نموده [illegible]
باغراض [illegible] کارهای عمده بادشاهی [illegible] نموده [illegible]
[illegible] بود [illegible] دیوان و بیوتات [illegible]
اموال [illegible] تمام ضبط نمایند [illegible] حق [illegible] و خلیفه [illegible]
[illegible] الالباب [illegible]
اگر [illegible] فرصت [illegible] سرکشی [illegible]
[illegible] عرضی [illegible] میان [illegible]
[illegible] از کسی [illegible]
[illegible] بمحمد اعظم شاه نوشته شده [illegible] خان [illegible] مخلص خان [illegible]
الله خان [illegible] امین خان [illegible] سیادت خان و محمد امین خان [illegible] خان
[illegible] از [illegible] الملک [illegible] منصب [illegible] خان [illegible]
[illegible] خان [illegible] خان [illegible] خان [illegible] خان [illegible]
محرم خان [illegible] عبدالحق [illegible] خان [illegible] خان [illegible]
[illegible] منصور خان [illegible]

از اواده

اگر او [illegible] بارش [illegible] در [illegible]
[illegible] من تعلم [illegible] زبان [illegible] بسود [illegible]
[illegible] رسید و ضعف قوی شد قوت از [illegible] مردم [illegible]
[illegible] افسوس [illegible] باقی [illegible] رفت
[illegible] روشنائی [illegible] چشم [illegible] نفس [illegible]
و از استقبال [illegible] مفارقت کرد [illegible] فرزند [illegible] اگرچه [illegible]
[illegible] عالیجاه از [illegible] شاه عالم [illegible] محمد عظیم [illegible]
[illegible] مضطرب که از خداوند [illegible]
اضطراب [illegible] صاحب [illegible]
[illegible] امید [illegible]
اعمال و افعال [illegible] باد [illegible]
[illegible] عالم ظاهر [illegible] خلق الله [illegible]
[illegible] فرزند [illegible] اشتیاق [illegible]
[illegible] الوداع الوداع الوداع [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] اعظم الشان [illegible]
[illegible] فرخ سیر [illegible] متوجه [illegible]
[illegible] عالمگیر [illegible] کابل [illegible] عظیم الشان [illegible]
[illegible] محمد اعظم شاه [illegible]
[illegible] فرخ سیر [illegible] استقلال [illegible]
[illegible] فرخ سیر [illegible] الدوله [illegible] فرخ سیر
[illegible] عظیم اباد [illegible]
[illegible] محمد رضا [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] عظیم الشان [illegible] فرخ سیر [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] قلعه [illegible]
[illegible] قلعه [illegible]
[illegible] فرمان [illegible]
[illegible] فرخ سیر [illegible]
[illegible] فرخ سیر [illegible] عظیم الشان [illegible]
[illegible] فرخ سیر [illegible]

بهم رسانید فرخ سیر [illegible] او [illegible] خان [illegible] بود و الله فرخ سیر [illegible] خان [illegible] معزول و عبد الله [illegible]
علامات سلطنت در میان آورده [illegible] سادات [illegible] گشته شد [illegible] تا آن زمان و [illegible]
بجهاندار شاه رسید بعد استماع این خبر اوایل ربیع الاول سنه هزار و صد و بست و سه فرخ سیر [illegible] حسین علی خان
سکه و خطبه بنام خود نمود و چون سید عبد الله خان [illegible] حسین علی خان صوبه دار اله آباد [illegible]
فرمان صوبه بنگاله [illegible] اطاعت او نمودار [illegible] جهاندار شاه [illegible] فرخ سیر [illegible]
تا آنکه فرمان [illegible] سپاه فرستاده [illegible]
[illegible] جهاندار شاه [illegible] اعظم [illegible]
[illegible] جهاندار شاه [illegible] خان [illegible]
اله آباد [illegible] سید عبد الغفار [illegible] عبد الله خان فرستاده [illegible]
عالم [illegible] مقابله و مقاتله [illegible] شکست [illegible] سادات [illegible] حسین علی خان و
[illegible] علی خان [illegible]
[illegible] سید عبد الغفار [illegible] معاملات [illegible] سید عبد الغفار [illegible]
[illegible] سید عبد الغفار جهاندار شاه [illegible] سید عبد الغفار خان [illegible]
[illegible] صوبه اله آباد [illegible]
[illegible] فرخ سیر [illegible]
[illegible] خواجه عاصم [illegible]
[illegible] اعظم آباد [illegible] جهاندار [illegible]
[illegible] عبد الله خان [illegible] فرخ سیر [illegible]
[illegible] جهاندار شاه [illegible]
[illegible] فرخ سیر [illegible]
[illegible] عز الدین [illegible] جهاندار شاه
[illegible] لشکر [illegible]
[illegible] سید عبد [illegible]
[illegible] اسباب سلطنت [illegible]
خان [illegible] فرخ سیر [illegible]
[illegible] عز الدین [illegible] معز الدین [illegible] جهاندار شاه [illegible]
[illegible] ذو الفقار خان [illegible]
[illegible] اعظم خان [illegible]
[illegible] فرخ سیر [illegible] جهاندار شاه [illegible]

[illegible] اول [illegible] خان [illegible]
سلطنت [illegible] پادشاه عبد الله [illegible] لطف الله خان [illegible]
[illegible] شاهجهان آباد [illegible] سید عبد الله خان [illegible]
[illegible] منصب [illegible] هزاری [illegible] وزارت [illegible] خطاب [illegible]
[illegible] منصب [illegible] هزاری و خدمت
[illegible] قلیچ خان [illegible] هزاری [illegible] و خطاب نظام الملکی [illegible] صوبه داری
دکن مقرر شده و داود خان [illegible] ذو الفقار خان [illegible] صوبه داری گجرات [illegible]
[illegible] خطاب خاندوران صمصام الدوله بمنصب [illegible] هزاری [illegible] هزار سوار [illegible] محمد بیگ کوکه
[illegible] غالب بیگ [illegible] منصب [illegible] هزاری [illegible] سوار [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] شاهجهان آباد [illegible] منصب [illegible] هزاری [illegible] سوار [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] خطاب [illegible] خدمت [illegible]
[illegible] اول [illegible]
[illegible] قطب الملک پادشاه [illegible] خان [illegible]
[illegible] قطب الملک [illegible] دار الخلافه [illegible] لطف الله خان و صدارت [illegible] سید
امجد خان [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] صدارت [illegible] پادشاه [illegible] افضل خان
[illegible] عبد الله خان [illegible] لطف الله خان [illegible] اکبر آباد [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
بوسیله اظهار [illegible] ذو الفقار خان [illegible]
[illegible] سادات [illegible]
[illegible] ذو الفقار خان [illegible]
[illegible] جانی [illegible]
ذو الفقار خان را [illegible] پادشاه

اقتدار برافراشت و راکره [illegible] بهادر [illegible] مجمع وجود [illegible] سرانجام [illegible] طبایع خاص
و عام موافق کوکلتاش خان با ذوالفقار خان [illegible] تمام [illegible] قلب فوج فرخ سیر درشت تا الکه
[illegible] و بجهه سید عبدالله خان بر اول از راب [illegible] نمود و عقب فوج خصم نمود ارشد
[illegible] از ذو عبور کرده ملحق گردید [illegible] سالار [illegible] بادشاه که احیانا [illegible] را او رضیال
[illegible] بسیار برای واقعه اطلاع یافته سراسیمه [illegible] گشتند و توپخانه را پیش فرستاده
جانب راست کوکلتاش خان و اعظم خان و جانی خان و طرف چپ ذوالفقار خان و عبد
الصمد خان و جانب یمین کوکلتاش خان اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر و قلیچ خان بهادر
و جان نثار خان و راجه محمد خان و اسلام خان و رضا قلی خان و جمعی از افغانان
[illegible] روز چهارشنبه سیزدهم ذیحجه موافق نوروز هم اسفندارماه سنه
هزار و [illegible] بر [illegible] سید عبدالله خان هراول فوج فرخ سیر
بیاراستی تمام مقابل فوج جهاندار شاه [illegible] ایی توران الیسب ناخوشی
که از اطوار بادشاه داشتند دل برکما [illegible] بود [illegible] برادری عبدالله خان [illegible]
خان مزبور به تردد خاطر [illegible] توپخانه گذشته خود را از دو یک قول رسانید و از طرف
دیگر حسین علیخان و صف شکن خان و فتح علیخان داروغه توپخانه فرخ سیر مقابل
ذوالفقار خان [illegible] را گشتند و خانزمان و جهبیله رام وغیره برابر کوکلتاش خان
صف بیاراستند و ضرب [illegible] و کری بمیان امده تا نظارگیان [illegible] از برق شمشیر ابدار
دلاوران شیر شکار و خون فرق [illegible] آن جان نثار معرکه کارزار رنگ ارغوان نمود
و از ان حمله های مردانه صف شکن خان [illegible] حسین علیخان در حوضه فیل بود و فتح علیخان
داروغه توپخانه فرخ سیر و زین الدین پسر بهادر خان روهیله و میر اشرف برادر میر مشرف
با جمعی نقد حیات در باختند و جانیخان و مختار خان از طرف جهاندار شاه [illegible] بازی
بتقدیم رسانیدند و حسین علیخان چون عرصه کارزار را بر فوج خود تنگ دید خود را از فیل
[illegible] با جمعی از دلاوران بار [illegible] دادت رستمانه نموده و زخمهای تیر و گولی برداشته
[illegible] افتاد و همراه سید عبدالله خان زیاده بر صد سوار نمانده و چون سررشته فوج
برهم خورد ناگاه [illegible] رسید که مشرف بر فوج بادشاه [illegible] ترس بود
[illegible] بار [illegible] جهاندار شاه را در زیر گرفتند و فیلان سواری [illegible]
و [illegible] تیرباران بجوش و خروش امده جا خالی کردند جهاندار شاه
خواست که متوجه دفع خصم شود فیل سواری او بر رفاقت فیلان دیگر گوشی اغاز کرده
[illegible] در لشکر او [illegible] سید در او نوبت کوکلتاش خان خواست که بعد جهاندار شاه
برساند علی اصغر و جهبیله رام [illegible] بر گرفته بر فیلهای پایی از پا در اورده

ورضا قلی خان [illegible] و ضعیف [illegible] بیکار آمده کار بر جهاندار شاه تنگ شد که خود را
بر فیل سواری لعل کنور [illegible] زد [illegible] ذوالفقار خان
که برین ماجرا اطلاع یافت تا یک شب دیگر بمقابل فوج فرخ سیر استقامت ورزید
جهاندار شاه و اعز الدین سعی موفور نمودند چون اثری از آنها ندید او نیز مایوس گشته راه
دار الخلافه در پیش گرفت و بعد از آنکه صدای شادیانه از جانب فرخ سیر بلند آوازه گشت
مردم سید عبد الله خان برای جستجوی حسینی علی خان میان لاشها در آمدند و در وقت
لچرها برهنه و مجروح افتاده یافتند و نوبت با [illegible] داده برداشته نزد عبد الله خان آوردند
جهاندار شاه شب جدا گردید و سبز پرده در لباس و بروت تراشیده همان شب باتفاق
لعل کنور [illegible] بجهان آباد آورده [illegible] راست بخانه آصف الدوله رفته طالب
معونت و اعانت کرده بود و ذوالفقار خان [illegible] رسیده بود در آن وقت
پدر التماس کرد او را همراه برداشته بدکن یا کابل برد اسد خان جواب داد که غیر از
تخریب ملک و تضییع عباد برین اندیشها فایده مترتب نمیشود هر که از اولاد
تیموریه فرمان فرما گردد ما را اطاعت او باید نمود با [illegible] حکم [illegible] التقدیر
علی التدبیر جهاندار شاه را مقید ساخته بسر را از راه صواب باز داشت

در حوالی [illegible]

جدول احوال اورنگ نشینان از عهد تیمور تا بهادر شاه ظفر

نام بادشاه	ولدیت	تاریخ ولادت	محل ولادت	مقام جلوس	تعداد عمر در روز جلوس	تاریخ جلوس	مرض الموت	تاریخ وفات	محل دفن	مدت عمر	مدت سلطنت
امیر تیمور	ابن امیر طراغای	۲۵ شعبان ۷۳۶ روز سه شنبه	شهر سبز کش	شهر بلخ	۳۵ سال ۲۷ یوم	۲۲ رمضان ۷۷۱ چهارشنبه	تپ لرزه هفت روز عارضه	۱۷ شعبان ۸۰۷ شب چهارشنبه	سمرقند	۷۱ سال ۱۱ شهر ۲۰ یوم	۳۵ سال ۱۰ شهر ۳۵ یوم
جلال الدین میران شاه	ابن امیر تیمور	۱۲ ربیع الآخر ۷۶۶ یوم جمعه	سمرقند	میان سمرقند و آذربایجان	۳۸ سال ۴ شهر ۳ یوم	۱۷ شعبان ۸۰۷	در جنگ	۲۴ ذیقعده ۸۱۰	تبریز	۴۱ سال ۷ شهر ۱۰ یوم	۳ سال ۳ شهر ۷ یوم
سلطان محمد مرزا	ابن میران شاه	۲۳ ذی الحجه ۸۰۰	نامعلوم	سمرقند	۹ سال ۱۱ شهر ۲۴ یوم	۲۴ ذیقعده ۸۱۰	عارضه جسمانی	۲۰ ذی الحجه ۸۵۵	خطا کش	۵۵ سال	۴۵ سال ۱ شهر ۵ یوم
سلطان ابو سعید مرزا	ابن سلطان محمد مرزا	۱۳ رجب ۸۲۰	سمرقند	غزنین	۳۵ سال	۲۰ ذی الحجه ۸۵۵	در جنگ کشته شد	۲۲ رجب ۸۷۳ شنبه	نواح سمرقند	۵۳ سال	۱۷ سال ۳ شهر ۱۱ یوم
عمر شیخ مرزا	ابن سلطان ابو سعید مرزا	۲۳ ذی الحجه ۸۶۰	سمرقند	ولایت اندجان فرغانه	۱۳ سال ۴ شهر ۳ یوم	۱۲ رجب ۸۷۳ یوم دوشنبه	از بام افتاده مرد	۱۴ رمضان ۸۹۹ دوشنبه	سمرقند	۳۸ سال ۹ شهر ۲۴ یوم	۲۶ سال ۲ شهر ۲۲ یوم
ظهیر الدین محمد بابر بادشاه	ابن سلطان عمر شیخ مرزا	۶ محرم ۸۸۸	ولایت فرغانه	خطا کش	۱۱ سال ۸ شهر ۱۹ یوم	۲۵ رمضان ۸۹۹ یوم سه شنبه	تپ	۶ جمادی الاول ۹۳۷	کابل	۴۹ سال ۴ شهر	۳۷ سال ۷ شهر ۱۱ یوم
نصیر الدین محمد همایون	ابن بابر بادشاه جنت آشیانی	۱۴ ذیقعده ۹۱۳	ارک شهر کابل	آگره	۲۳ سال ۶ شهر ۴ یوم	۶ جمادی الاول ۹۳۷	از بام افتاد	۱۳ ربیع الاول ۹۶۳	در مقبره همایون	۴۹ سال ۴ شهر ۹ یوم	۲۵ سال ۶ شهر ۵ یوم
~~[illegible]~~ جهانگیر (ابو المظفر جلال الدین محمد اکبر شاه)	ابن محمد همایون	۵ رجب ۹۴۹ روز یکشنبه	در سبای راجه امرکوت	کلانور	۱۳ سال ۸ شهر ۲۸ یوم	۲ ربیع الآخر ۹۶۳ یوم جمعه	عارضه جسمانی	[illegible] ۱۰۱۴	مقبره سکندره	۶۳ سال ۱۱ شهر ۱۱ یوم	۵۱ سال ۲ شهر ۹ یوم
~~[illegible]~~ نور الدین جهانگیر	ابن محمد اکبر شاه	۱۷ ربیع الاول ۹۷۷ روز چهارشنبه	فتح پور سیکری	اکبر آباد	۳۷ سال ۳ شهر ۲۷ یوم	۲۰ جمادی الآخر ۱۰۱۴	ضیق النفس	۲۸ صفر ۱۰۳۷	باغ نور جهان واقع لاهور	۵۹ سال ۱۱ شهر ۱۱ یوم	۲۲ سال ۸ شهر ۱۴ یوم
محمد شهاب الدین شاه جهان	ابن جهانگیر	سلخ ربیع الاول روز جمعه	لاهور	لاهور	۳۷ سال ۳ شهر ۲۲ یوم	۲۲ جمادی الآخر ۱۰۳۷ دوشنبه	در دو کرده و تب محرقه	۲۶ رجب ۱۰۷۶	اکبر آباد روضه تاج گنج	۷۴ سال ۳ شهر ۹ یوم	۳۰ سال ۲ شهر ۳۰ یوم
محی الدین اورنگ زیب عالمگیر بادشاه	ابن شاه جهان	۱۵ ذی القعده ۱۰۲۷ روز [illegible]	صوبه گجرات	نواح اکبر آباد	۴۰ سال ۶ شهر ۵ یوم	غره جمادی الاول ۱۰۶۹	عارضه جسمانی	۲۸ ذیقعده ۱۱۱۸ جمعه	مقبره زین الدین در اورنگ آباد	۹۰ سال ۱۳ یوم	۵۰ سال ۵ شهر ۲۸ یوم

نام بادشاه	ولدیت	تاریخ ولادت	محل ولادت	مقام جلوس	تعداد عمر در روز جلوس	تاریخ جلوس	مرض الموت	تاریخ وفات	محل دفن	مدت عمر	مدت سلطنت
۲ اعظم شاه	بن عالمگیر	۲۲ شعبان ۱۰۶۳	دکن	متصل اورنگ آباد	۵۵ سال ۳ شهر ۲۶ یوم	۲۸ ذی الحجه ۱۱۱۸	در جنگ بهادر شاه کشته شد	۱۸ ربیع الاول ۱۱۱۹	مقبره همایون باد شاه	۵۵ سال ۷ شهر ۶ یوم	۳ شهر ۱۰ یوم
بهادر شاه خلد منزل	بن عالمگیر	سلخ رجب ۱۰۵۳	دکن	کابل	۶۵ سال ۵ شهر ۱ یوم	۱۰ محرم ۱۱۱۹	عارضه جسمانی	۲۰ محرم ۱۱۲۴	در کاه خواجه قطب الدین	۷۰ سال ۵ شهر ۱۸ یوم	۵ سال [illegible] ۹ یوم
معز الدین جهاندار شاه	بن بهادر شاه	غره شوال ۱۰۷۴ یوم چهارشنبه	دکن	لاهور	۵۲ سال ۳ شهر ۱۸ یوم	۱۸ محرم ۱۱۲۴ یوم جمعه	فوج بر در قید کشت	۱۹ محرم ۱۱۲۵	مقبره همایون باد شاه	۵۳ سال ۳ شهر ۲۵ یوم	۱۱ شهر ۵ یوم
فرخ سیر بادشاه	پسر عظیم الشان بهادر شاه شهید	غره محرم ۱۰۹۶ یوم جمعه	دکن	نواح اکبر آباد	۲۶ سال ۱۱ شهر ۲۳ یوم	۱۳ ذی الحجه ۱۱۲۴ یوم جمعه	سید حسین علی خان اسیر کرده کشت	۹ رجب ۱۱۳۱	مقبره همایون باد شاه	۳۵ سال ۳ شهر ۶ یوم	۶ سال ۳ شهر ۲۶ یوم
ابو البرکات شمس الدین	پسر رفیع الشان بن بهادر شاه	۱۷ رمضان ۱۰۸۳	دهلی	اکبر آباد	۲۷ سال ۵ شهر ۲۳ یوم	۹ ربیع الآخر ۱۱۳۱	تپ دق	۱ رجب ۱۱۳۱	مقبره همایون باد شاه	۲۷ سال ۱ شهر ۲ یوم	۳ شهر ۹ یوم
رفیع الدوله	پسر رفیع الشان بن بهادر شاه	۲۰ رمضان ۱۰۸۳	نواح اکبر آباد	اکبر آباد	۲۷ سال ۳ شهر	۶ رجب ۱۱۳۱	غلبه گوشتار	۷ ذیقعده ۱۱۳۱	مقبره همایون باد شاه	۲۸ سال ۱ شهر ۲۳ یوم	۳ شهر ۲۹ یوم
روشن اختر محمد شاه بادشاه	ابن جهاندار شاه	۲۳ ربیع الاول ۱۱۱۳	غزنین	نکر اولی موضع اکبر آباد	۱۷ سال ۷ شهر ۲۳ یوم	۱۷ ذیقعده ۱۱۳۱	عارضه جسمانی	۲۷ ربیع الآخر ۱۱۶۱	درگاه نظام الدین اولیا	۴۸ سال ۱ شهر ۱۳ یوم	۲۹ سال ۵ شهر ۱۰ یوم
ابو النصر مجاهد الدین احمد شاه	بن محمد شاه بادشاه	۱۷ ذی الحجه ۱۱۳۸	شاهجهان آباد	پانی پت	۲۲ سال ۴ شهر ۱۳ یوم	غره جمادی الاول ۱۱۶۱	بسبب کشیدن میل در چشم	۱۰ شعبان ۱۱۶۷	مقبره همایون باد شاه	۲۸ سال [illegible] ۲۳ یوم	۶ سال [illegible] ۱۰ یوم
محمد عز الدین عالمگیر ثانی	بن معز الدین جهاندار شاه	غره محرم ۱۰۹۹	صوبه ملتان	دهلی	۶۸ سال ۶ شهر ۱۰ یوم	۱۰ شعبان ۱۱۶۷	از قلعه فیروز آباد افتاد	۸ ربیع الآخر ۱۱۷۳	مقبره همایون باد شاه	۷۴ سال ۳ شهر ۷ یوم	۵ سال ۸ شهر ۸ یوم
علی گوهر شاه عالم بادشاه	بن عالمگیر ثانی	۳ جمادی الاول ۱۱۴۱	دهلی	گهتولی متصل عظیم آباد	۳۲ سال ۳ یوم	۴ جمادی الاول ۱۱۷۳	عارضه جسمانی	۷ رمضان	درگاه خواجه قطب الدین	۸۰ سال ۶ یوم	۴۸ سال ۸ شهر ۲۳ یوم
ابو النصر معین الدین محمد اکبر شاه		۲۸ رجب ۱۱۷۳	ریحان مکن پور	دار الخلافه شاهجهان آباد	۸۰ سال ۹ یوم	۷ رمضان ۱۲۲۱	اسهال دموی	۲۷ جمادی الآخر ۱۲۵۳	درگاه خواجه قطب الدین	۸۰ سال	۳۱ سال ۹ شهر ۲۰ یوم
ابو المظفر سراج الدین محمد بهادر شاه ظفر		۱۱۹۰	شاهجهان آباد	شاه جهان آباد	۶۳ سال	۱۲۵۳		۱۲۷۹	رنگون	۹۹ سال	۲۶ سال

[illegible] ۲۳ مقام

اشام — [illegible] — اودی پور — بیربهوم — چهار — بندیل کهند — لعل [illegible] — دکن [illegible]

سنده — سلهت — سنگیت مندی — سیام — بجهار — بنگاله — کوهستان [illegible] — [illegible]

نی پور — بهسور — مندراس — [illegible] — ناگپور [illegible] — نیپال [illegible] — [illegible]

ابرک ۳ مقام — بلند دو مقام — بهنتاری ۳ مقام

بهار ۱ — [illegible] ۲ — ناگپور ۳ — چاره ۱ — کشمیر ۲ — جی پور ۱ — [illegible] ۲ — بنگاله ۳

جنت یک مقام — راکه دو مقام — سیه ۵ مقام

دودی پور ۱ — سیام ۱ — نیپال ۲ — [illegible] — سیام — [illegible]

نیپال

[illegible] دو مقام — نوره ۴ مقام — عقیق ۳ مقام

[illegible] — ناگپور — اودی پور — نیپاله — [illegible] — بهار — بروده — [illegible]

سادس

طلا ۹ مقام

اشام ۱ — اتک ۲ — سیام ۳ — [illegible] ۴ — [illegible] ۵ — ناگپور ۶ — [illegible] ۷

نیپال ۸ — ~~[illegible] بروده [illegible]~~ — کتک ۹

سنگ [illegible] ۶ مقام

بیربهوم ۱ — [illegible] ۲ — بنگاله ۳ — کشمیر ۴ — [illegible] ۵ — [illegible] — ناگپور ۷

مس ۸ مقام

اودی پور ۱ — جی پور ۲ — سیام ۳ — کماون ۴ — کشمیر ۵ — [illegible] ۶ — نیپال ۷ — [illegible] ۸

[illegible] ۲ مقام

اودی پور ۱ — نیپال ۲

۴۹۵